بُودا

ع. پاشائی



منتشر می‌شود

تاریخ آئین بودا

مکاتبِ هینَه‌یانَه و مَهایانَه

از ع. پاشائی

انتشارات مُروارید

طرح روی جلد از ضیاءالدین جاوید است

بودا

گزارش کانونِ پالی

بودا، آئین، انجمن

از

ع. پاشائی

چاپ اول ۱۳۴۷
چاپ دوم ۱۳۶۱

انتشارات مروارید

بودا
ع. پاشائی
تیراژ: ۴۰۰۰ جلد
چاپ سوم ۱۳۶۲
انتشارات مروارید، خیابان انقلاب، روبروی دانشگاه

چاپ از: شرکت چاپ افست گلشن

پیشگفتار چاپ دوّم

۱

از چاپ اول این کتاب ده سال گذشته است. در این ده سال کتاب‌ها و مقالات با ارزشی دربارهٔ بودا و آئین او در اروپا و کشورهای بودائی نوشته شده، یا بسیاری از کتاب‌های نایاب تجدیدچاپ شده است، برای نمونه می‌توان از **دانشنامهٔ آئین بودا** (که تاکنون سه جلد آن به‌چاپ رسیده است) و تجدیدچاپ **فرهنگ بودائیِ** نیانه‌تی لوکا نام برد؛ و یا نقدهای تحقیقی سودمندی بر ترجمهٔ متن‌ها و مفهوم‌ها و مصطلحات بودائی، اغلب به‌قلم بوداشناسان برجستهٔ اروپائی و شرقی در کتاب‌ها و نشریات فنی نوشته شده است. این‌ها و آگاهی بیش‌تر من به‌متن‌های بودائی در این ده سال، همه عواملی بوده که مرا بر آن داشته تا برای این چاپ تمام متن‌هائی را که در این کتاب نقل شده با ترجمه‌های جدیدتر سنجیده و هر مفهوم و واژهٔ بنیادی پالی را در **فرهنگ بودائی**، و **دانشنامهٔ آئینِ بودا** و تحلیل‌های کتاب‌های **اَبی‌ذَمَّه** و کتاب‌های دیگر جست‌وجو کنم تا بنابر تعریفی که از این مفهوم‌ها شده معنای دقیق‌تر آن‌ها را به‌دست دهم، مثلاً چنین است واژهٔ **sankhārā** که در چاپ اول این کتاب اغلب به«تمایلات پنهان» ترجمه شده بود، و حال آن که بنابر این منابع و مآخذ، و پژوهش‌های نو این واژه در کاربردهای متفاوت آن، به«حالات جان»، «کَرْمَه‌سازها»، «چیزهای آمیخته» یا «چیزهای مشروط»، و کردارها و کنش‌های تن و گفتار و اندیشه ترجمه شده است.

دیگر از تغییرات این چاپ دیگرگونی در تنظیم گفتارهاست که هدف ما آسان‌تر کردن کار خواننده و ایجاد بستگی پسندیده‌تر میان مطالب است، که چگونگی آن را در دیباچه خواهید خواند.

سدیگر کوتاه کردن برخی از گفتارهای چاپ اول است، چون گفتار «روشنگری نشانهٔ سوم یامشکل an-attā»و «سه‌تعلیم» و افزودهٔ «در توضیح برخی از نام‌هاومفهوم‌های دفتراول» که هر سهٔ این‌گفتارها در چاپ اول به‌شکل مستقل آورده شده‌بود و در این چاپ به‌شکل‌مختصرشده در داخل گفتارهای دیگر یا در زیرنویس‌ها آورده شده‌است؛ و تنها گفتار «اشاره به‌فناوبقا درعرفان‌ایرانی» را به‌یکباره حذف کرده‌ام، و گذاشته‌ام تا پس از تکمیل یادداشت‌هایم در این باره در آینده ـ روزگار اگر بگذارد ـ کتاب مستقلی فراهم آورم. امّا به‌جای این گفتارهائی که خلاصه کرده‌ام، و یا گفتاری که حذف کرده‌ام، به‌گفتارهای دفتر اول دربارهٔ آئین، و نیز به‌ترجمهٔ فارسی متن‌های بودائی ـ آورده شده در بخش دوّم ـ افزوده و در پایان کتاب به‌گسترش و توضیح بیش‌تر واژه‌نامهٔ پالی پرداخته‌ام.

۲

این کتاب متن‌هائی است که از کتاب‌های بسیارکهن بودائی از مجموعهٔ معروف به‌سه‌سَبَد یا به‌اصطلاح بوداشناسان‌اروپائی، **کانونِ پالی**، دربارهٔ **بودا**، **آئین** او، و **انجمن** کهن رهروان بودائی فراهم آورده و از زبان انگلیسی به‌فارسی برگردانده‌ام[۱]. از این‌رو، این کتاب گزارش تاریخی آئین بودا نیست. این سخن را از آن رو گفته‌ام که برخی از دوستان از من پرسیده‌اند که چرا در این کتاب از خاستگاه‌های فکری و زمینهٔ اجتماعی، و یا به‌طور کلّی، از اوضاع جغرافیائی، سیاسی‌ـاقتصادی قرن ششم پیش از میلاد سرزمین زادگاهی بودا و زیستگاه آئین او هیچ سخنی نگفته‌ام؛ و این سخنی است درست. امّا من در این باره در کتاب اول **تاریخ آئین‌بودا** (دربارهٔ هینه‌یانه) سخن گفته‌ام، که امیدوارم پس از چاپ این کتاب به‌چاپ مجموعهٔ **تاریخ آئین‌بودا** ـ که تاکنون سه مجلّد از آن را فراهم آورده‌ام ـ بپردازیم.

۳

دربارهٔ انتخاب واژه‌های فارسی برای بیان مفهوم‌های بودائی باید توضیحی بدهم. شاید درست‌تر آن می‌بود که در برگرداندن واژه‌های پالیِ pañña[۲] (شناسائی)، Jhāna،

۱ـ و با مختصر آگاهی به‌چم‌وخم زبان پالی، و توجه به‌خویشاوندی پالی و فارسی.

۲. pañña به‌سنسکریت prajñā می‌شود که به‌نظر زنده‌یادانی چون پورداود و دکترمعین این کلمه، ازنظر علم اشتقاق، همان «فرزانگی» است. با اینهمه نمی‌توان pañña (یا، prajñā) را، در مفهوم بودائی آن، به«فرزانگی» برگرداند. چون اگر «فرزانگی» یا «فرزان» را به‌معنای قدیمی آن یعنی «حکمت» بگیرینم (چنان که در **لغت فُرس** اسدی طوسی آمده است) باز رسانندهٔ کاربرد مفهوم pañña نیست. تازه خود «شناسائی» را هم ما از سر ناچاری برای این واژه پذیرفته‌ایم.

۵

(نگرش)[۳]، samādhi (یکدلی)، bodhi (روشن‌شدگی، بیداری)، mano (منش، جان، دل)، bhikkhu (رهرو)، و ده‌ها واژهٔ دیگر، مثلاً، به‌ترتیب، گفته می‌شد: معرفت یا حکمت، مراقبه، تمرکز، اشراق، نفس یا ذهن، درویش یا راهب، و مانند این‌ها. این روش، یعنی برگرداندن زبان کهن بودائی به‌زبان مصطلحات صوفیان، در این‌کتاب دنبال نشده‌است. مثلاً شاید خوانندهٔ آگاه میان مفهوم‌های بودائی و عرفانی ما «همانندی»هائی ببیند و همین اورا بر آن دارد که این دو را یکی بداند، و مفهوم بودائی را به‌مفهوم عرفانی ما باز گوید. عرفان ایرانی، و نیز تصوف اسلامی، آمیزه‌ئی است از جریان‌های متفاوت اندیشهٔ پیش از اسلام و دوران اسلامیِ بیرون و درون نجد ایران، به‌عبارت دیگر، عرفان ایرانی خاستگاه‌های فکری ایرانی و نه‌ایرانی (بودائی، هندو، و مانند این‌ها) دارد. دربارهٔ مفهوم‌های بودائی، کم یا بیش، تعریفات دقیق شناخته‌شده و مدونی در دست است، امّا دربارهٔ تعریفات عرفانی ما، جز جسته‌گریخته، یا بطور پراکنده، چیزی در دست نیست[۴]. از این رو نه مفهوم‌های کهن بودائی را می‌توان به‌مفهوم‌های عرفانی ما برگرداند و نه این کاری است لازم. فرض کنیم که جَهانَه (دیانَه) را مراقبه ترجمه کنیم، در همین زمینه با واژه‌هائی چون samādhi (یکدلی) و anupassana (نظاره) چه باید کرد؟[۵]

۴

دربارهٔ رسم‌الخط یا کتابت کلمات پالی و سنسکریت باید نکته‌ئی را توضیح داد. در این سال‌ها چند کتاب از یکی دو صاحب‌نظر و علاقمند از سنسکریت و پالی و یا از انگلیسی به‌فارسی برگردانده شده است، که در آن‌ها نه رعایت تلفظ درست اصطلاحات پالی و سنسکریت شده، نه رعایت راه و رسم کتابت فارسی، و درنتیجه نه رعایت حال خوانندهٔ ایرانی. مثلاً، Nirvāna (نیروانَه، نِروانَه) را نیروانا، dharma (دَرْمَه) را دارما، karma (کَرْمَه) را کارما، kāma (کامَه) را کاما، dhamma (دَمَّه، ذَمَّه) را دهامّا، Dhammapada (ذَمَّه‌پَدَه) را دمماپادا یا دَهاماپادا، Veda (وِیْدَه) را ودا، و همین‌گونه است ده‌ها کلمهٔ دیگر. در شکل فارسی این کلمات همواره a را با ā، i را با آ... درآمیخته‌اند و رعایت تلفظ درست این کلمات را نکرده‌اند: یادآور می‌شوم که a ـ در آخر

---

۳. به‌سنسکریت: dhyāna از ریشهٔ di به‌معنای دیدن و نگریستن.

۴. این را با توجه به‌مراجعات مکررم به‌متون نظم و نثر کهن عرفانی، مانند مثنوی مولوی، کتاب‌های عطار نیشابوری، کشف‌المحجوب هجویری، التعرف کلاباذی، رسالهٔ قشریه و مانند این‌ها، و لغت‌نامه‌هائی مانند تعریفات سیدشریف جرجانی، و فرهنگ مصطحات عرفاء و شعراء سیدجعفر سجادی و مانند این‌ها می‌گویم.

۵. برای توضیح هر یك از این واژه‌ها نک واژه‌نامه در آخر کتاب.

کلمات پالی و سنسکریت (همچون ak ـ در کلمات پهلوی) را در رسم‌الخط کنونی فارسی باید با «های بیان‌فتحه» یا به‌اصطلاح «های غیرملفوظ» نوشت. مثلاً، های در لغات فارسی جامَه، نامَه، کامَه، دانَه، و مانند این‌ها، می‌رساند که حرف ماقبل آن‌ها مفتوح است، که البته ما امروزه مکسور می‌خوانیم مگر در برخی از گویش‌ها. پس اگر a و ā را باهم نیامیزیم و a ـ آخر را همواره با «های بیان‌فتحه» بنویسیم، و اگرچه به‌کسر بخوانیم، هم از نظر اهل فن درست نوشته و خوانده‌ایم و هم خوانندهٔ معمولی را به‌دردسر نینداخته‌ایم، یعنی اهل فن **دَرْمَه** را به‌فتح م خواهدخواند و خوانندهٔ معمولی **دَرْمِه** (به‌کسر م)[۶]

۵

توشتن این کتاب نیمی از کار بود و به‌دست شما رسیدن آن نیم‌دیگر. از دوستانم در مؤسسه آرش، از خانم س. گلسرخی، آقایان بابکِ مازیار، احمد فرهبد، و علی‌رضا صدری که در کار پانچ، لثات، صفحه‌بندی این کتاب نهایت شکیبائی و کوشش را از خود نشان داده‌اند سپاسگزارم.

ع. پاشائی

تهران، فروردین ۱۳۵۸

---

۶. مثلاً اگر این جمله را که «بنابر دَرْمَهٔ بودائی از کامه‌هاست که کَرْمَهٔ هرکس او را در سَنْسارَه سرگردان می‌کند.» به‌این شکل بنویسیم که «بنابر دارمای بودائی از کاماهاست که کارمای هرکس او را در سانسارا (یا، سامسارا samsāra) سرگردان می‌کند.» تصدیق می‌فرمائید که هم مضحک خواهد شد و هم بسیار دشوار.

پیشگفتار چاپ اول

خوب به‌یادم نمانده‌است، ولی گویا درحدود ۱۲ سال پیش بود که نخستین بار در سایه‌روشن **هدایت** به‌نام **بودا** برخوردم، آن‌روزها من شاگرد دبیرستانی بودم. **قصهٔ آخرین لبخند** را می‌خواندم. هدایت در این قصه، که زوالنامهٔ تمدن ایرانی-بودائی خراسان است، برداشت خود را از **آئین بودا** به‌خوبی نشان‌داده‌است. پهلوان قصه، **روزبهان** (= صادق‌هدایت) گوئی بودا، **ناگارجونه**، فیلسوف بودائی، و **شوپن‌هوئر**، فیلسوف آلمانی، را با جهان‌نگری خود، با نگرش خود، به‌هم‌آمیخته‌است. **ناگارجونه** ناپایندگی جهان را چونان ستاره‌ئی که بامدادان ناپدیدشود، چونان گاومیشی که بر رود خروشان شکل گیرد، چونان آذرخشی که از ابرسنگین بهاران برجهد، چونان که پرتوی گذرنده، چونان که سرابی، چونان که رویائی باز می‌گوید. شوپن‌هوئر رسیدن به‌**نیروانه** را بسته به‌این می‌داند که اراده بخواهد زندگانی را نفی کند و آن را از میان بردارد. نیروانه برای **شوپن‌هوئر**، و نیز برای صادق‌هدایت، همان «نخواهندگی» است. هدایت، مانندناگارجونه، فلسفهٔ بودا را همان فلسفه موج می‌داند «چون او در همهٔ هستی‌ها، در همهٔ شکل‌ها و در همهٔ افکار و چیزها یك موج گذرندهٔ دمدمی بیش نمی‌دید. و سرتاسر آفرینش به‌نظر او یك سطح آب‌آرام بود مانند سطح آبنمای خودش که باد بیموقعی روی آن وزیده بود و چین‌وشکنج‌های موقتی روی آن انداخته‌بود و زمانی که این باد آرام می‌گرفت، دوباره همهٔ هستی‌ها به‌اصل خودشان نیروانه، در نیستی جاودان غوطه‌ور می‌شدند. زندگی، مرگ، خوشی و ناخوشی، همهٔ این‌ها یك موج دمدمی، یك موهوم گذرنده و پل گذرگاهی بود که در نیستی نیروانه ممزوج می‌شود. یك وزش باد بود که از روی هواوهوس روی سطح آب گذشته‌بود، زندگی به‌نظرش مسخرهٔ

غم‌انگیزی‌بود و او داروی غم را نه تنها در کشتن میل و خواهش می‌دانست بل‌که اندوه را در جام‌های باده فرومی‌نشاند. ولی درعین‌حال می‌خواست میل‌وعلاقه به‌زندگی را در خودش بکشد. چون برطبق قوانین بودا همین میل و رغبت بود که حلول و نشئات روح را روی زمین ادامه می‌داد و هرکس می‌توانست این میل را بکشد در نیستی و عدم می‌رفت، و این خودش سعادت ابدی بود.»

هدایت نیز، چونان که بسیاری از اندیشندگان بزرگ، نیروانهٔ بودائی را «نیستی» می‌فهمد. اومعنای لغوی نیروانه‌را، که «بادنزدن، نوزیدن، ودرنتیجه، خاموش‌شدن» است، زیبا و دقیق در آخرین‌لبخند نشان داده‌است. نیروانهٔ هدایت نوزیدن آن «یك‌وزش» است که «از روی هواوهوس روی سطح آب گذشته بود»، نخواهندگی او کشتن میل و علاقه به‌زندگی است.

روزبهان (= صادق هدایت)، در آخرین‌لبخند، مانند حافظ می‌خواهد که زیر چرخ کبود از هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد باشد، مگر تعلق خاطر به‌ماهرخساری (= گلچهر). روزبهان (هدایت) می‌کوشد از این تعلق‌خاطر هم آزادباشد، زیراکه دیگر نمی‌تواند خاطرش به‌مهر گلچهر از همهٔ غم‌ها شادباشد، غم زمانه نمی‌گذارد. در ساز زرین کمر نیز هم مفهوم نیروانهٔ هدایت نهفته است: «این یك آهنگ سُغدی بود که نخست آهسته، ملایم و بریده‌بریده بود و کم‌کم بلند، تند و مهیج می‌شد و یکمرتبه فروکش می‌کرد.» دراینجا هم نیروانه را خاموشی، فروکش‌آهنگ ـفروکش زندگانی‌ـ می‌داند، ناگهان از اوج به‌فرود می‌آید، گم‌می‌شود، چونان‌که موج، ازهم وامی‌رود، ناپدیدمی‌شود، چونان‌که سراب، چونان‌که آذرخش، چونان‌که رؤیا، چونان‌که شعلهٔ چراغ. سرزمین سُغدیان ازمراکز مهم بودائی خراسانِ قدیم‌بود و انتخاب آهنگ «سغدی» دراینجا ژرفی نظر هدایت‌را می‌رساند.

سپاسگزار صادق هدایتم که شوق جستجو را در من بیدارکرد و آن شوق مرا به‌این «بودا»، که گزارش کانونی «سه‌گوهر» بودائی است کشاند. اگر این کتاب به‌کار خواننده بیاید من چندسال از زندگانی خود را بیهوده سپری نکرده‌ام.

ع. پاشائی

ساری، آذر چهل‌وهفت

دیباچه

بودائیان، بنا به‌سنت، همهٔ شناسائی دربارهٔ **بودا**، **آئین**، و **انجمن** را **سه گوهر** می‌نامند، و هم برطبق **سه‌گفته** یا **سه‌پناه** نخست به‌بودا، آن‌گاه به‌آئین و سرانجام به‌انجمن پناه می‌برند، ولی ما در این کتاب ناگزیر شده‌ایم که نخست آئین، و آن‌گاه زندگانی بودا را گزارش دهیم، زیرا که در زندگانی بودا همه‌جا سخن از آئین‌است و بی‌شناسائی آئین بودا آگاهی به‌زندگانی او روشن و آسان نخواهدبود.

این کتاب دوبخش دارد. بخش اوّل شامل سه‌دفتر **آئین**، **زندگانی**، و **انجمن** است.

دفتراوّل: **آئین** در دو گفتار، و هر گفتار در چند گفتار کوتاه‌تر. در گفتار اوّل این دفتر کوشیده‌ایم که مفهوم‌های بنیادی آئین بودا را به‌زبان کهن و با همان اصطلاحات کهن بودائی توضیح دهیم. آخرین‌گفتار این قسمت، یعنی **زنجیرِعلی**، را به‌سبب پیچیدگیش با سه نمودار همراه کرده‌ایم که روشن‌تر شود.

در گفتار دوّم به‌روشنگری نظر بودا دربارهٔ **مفهومِ خود**، و **سه‌نشانهٔ همه‌چیزهای جهان**، و سرانجام هم **نیروانه** و **مقامات رهروی** پرداخته‌ایم.

در **دفتردوم**، **زندگانی بودا** را، برطبق **کانونِ پالی**، گزارش داده‌ایم.

در گفتار اول **چرخ آئین** به‌گردش درآورده می‌شود، در گفتاردوم **گسترش** آن نشان داده می‌شود و در گفتارسوم، سورهٔ معروف **مهاپری‌نیروانه**، یا گزارش بیست سال آخر زندگانی بودا، آورده می‌شود. گفتار چهارم دربارهٔ اندکی پس از **پری‌نیروانهٔ بودا** است و شرح

نخستین شورا.

از آنجا که کانون پالی در چندقرن گردآوری شده است و در این گردآوری هم نظم و ترتیبی به‌کار نرفته، این‌است که از روی آن به‌چگونگی زندگانی بودا نمی‌توان پی برد. برطبق سنت بودائی، بودا هشتاد سال زندگی کرد، ولی جز در حدود بیست سال اول و بیست سال آخر زندگانی او، که در چند سورهٔ کانون پالی به‌یادگار مانده، دیگر از او چندان چیز روشنی نمی‌دانیم. در Ariya-Pariyesana Sutta (سورهٔ جست‌وجوی نجیبانه) از **ترک‌خان‌ومان** گتمه تا نخستین گفتار، معروف به‌**گفتار بنارس** یا **گفتار به‌گردش درآوردن چرخ آئین**،شرح داده شده است. در سورهٔ **پری‌نیروانهٔ بزرگ** شرح بیست سال آخر عمر بودا آمده‌است که با مرگ بودا و تقسیم استخوان‌سوخته‌های او پایان می‌یابد. در **گفتار مَهاپَدانَه** از زندگانی بوداهای پیشین خاصه **وِپَسی**(۱) سخن گفته شده. در **مَهاوَمْسَه**(۲)، **سُوتَه‌نِپاتَه**(۳)، **اَپدانه**(۴)، و کتاب‌های کانونی دیگر نیز جسته‌گریخته چیزهائی از زندگانی بودا می‌توان‌یافت.

دربارهٔ زندگانی بودا پنج کتاب باستانی در دست است‌که **هیچیك** از آن‌ها در شمار کتاب‌های **کانونِ پالی** نیستند. اینك آن پنج کتاب:

۱. **مَهاوَسْتُو**(۵) از مکتب **مَهاسَنْگَکَه‌ها**(۶)؛
۲. **لَلیته‌ویستره**(۷) از مکتب **سَرْوَستی‌وادِن‌ها**(۸)، به‌سنسکریت‌آمیخته؛
۳. **بُدَچَرِتَه**(۹) ساختهٔ **اَشْوَگُشَه**(۱۰) به‌سنسکریت سره‌وبه‌سبك عالی **کاوْیَه**(۱۱)؛
۴. **نِدانَه‌کَتها**(۱۲) به‌پالیِ سره، که قسمت مقدمهٔ **جاتَکَه‌ها**(۱۳) را می‌سازد؛
۵. **اَبِنِشْکْرَمَنَه‌ـ سُوتْرَهٔ**(۱۴) **دَرْمَه‌گُوپْتَه‌ها**(۱۵) که احتمالاً به‌سنسکریت آمیخته نوشته شده‌بود، ولی اکنون تنها ترجمه چینی آن در دست است که در **۱۸۷۵** **بیل**(۱۶) آن‌را به‌نام The Romantic Legend of Śakya Buddha به‌انگلیسی ترجمه‌کرد.

---

۱. Vippassi
۲. Mahāvamsa
۳. Suttanipāta
۴. Apādana
۵. Mahāvastu
۶. Mahāsangika
۷. Lalita Vistara
۸. Sarvastivadin
۹. Buddhacarita
۱۰. Asvaghoṣa
۱۱. Kāvya
۱۲. Nidānakathā
۱۳. Jataka
۱۴. Abbiniṣkramana Sutra
۱۵. Dharmagupta
۱۶. Beal

لَلیتَه‌ویستره زیباترینِ این سرگذشت‌های باستانی‌است که از **گاتَه**(۱۷)**های** زیبا سرشار است. وقایع **مَهاوَسْتو** همواره با هم پیوستگی ندارند و از تولدهای گذشتهٔ **بودا** در آن سخن رفته است. **اَبِنِشکرمنه‌سوتره** هم خیلی به‌**للیته‌ویستره** نزدیك است. آغازش مانند **مَهاوَستو** است. سپس به‌شرح جاتَکه‌ها می‌پردازد و سرانجام بودا را در روزگارانی که به‌گسترش آئین پرداخته نشان‌می‌دهد.

نِدانه‌کَتها، یا **جاتَکه‌نِدانه‌کَتها** تنها سرگذشت بودا است که به‌پالی نوشته شده است. **ندانه‌کتها** به‌سه **نِدانه** یا دوره یا گذشته تقسیم می‌شود: دورهٔ دور(۱۸)، دورهٔ میانه یا نه دور(۱۹)، و دورهٔ **نزدیك**(۲۰). «دورهٔ دور» با سرگذشت **سُومیدَ براهْمَنَه**(۲۱) **آغاز** می‌شود و **بُدی‌سَتْوَه**(۲۲) را از زمان **دیپَنْکَرَه**(۲۳) **بودا** تا هنگام تولد، چون یك خدای **توشِتَه**(۲۴) نشان می‌دهد.

«دوره میانه» از اینجا تا روشن‌شدگی او، یعنی **بیداری** در **بُدی‌گَیَه**(۲۵) است.

«دورهٔ نزدیك»، که پس از دورهٔ میانه است، با گذراندن هفت هفته در پای درختان آغاز می‌شود و سرانجام با ملاقات **بودا** با **اَناتَپِنْدَکَه**(۲۶) و **وِشاکا**(۲۷) (وِساکَه) در **ساوَتّـی**(۲۸) پایان‌می‌یابد. ما به‌یاری همین سرگذشت بوداست که توانستیم در گفتار اول این دفتر از کانون پالی، بویژه از **مَهاوگه**، به‌گزارش زندگانی بودا بپردازیم. **بدَچرته** وجه اشتراك چندانی با سرگذشت‌های دیگر بودا ندارد و با گزارش نخستین شورا پایان‌می‌یابد.

در **گفتاردوم** خواستیم به‌یاری **مَدُورَته‌ـوِلاسِنی**(۲۹)، تفسیر **بُدَوَمْسَه** دنبالهٔ زندگی بودا را بنویسیم. بدین‌سان که در این کتاب نوزده جائی که بودا پس ازروشن‌شدگی، **وَسَّه**(۳۰)، یا فصل باران، را در آنجا گذرانده آمده است و ما با پیدا کردن این نوزده نام در **کانون‌پالی** سعی کرده‌ایم دنبالهٔ زندگانی بودا را گزارش دهیم. این‌کار تاحدی انجام گرفته ولی دقیق و کافی نیست. زیرا هر فصل باران قسمتی از سال است و نیز هر نام غالباً در چند سورهٔ

---

۱۷. Gātha
۱۸. Dure-nidāna
۱۹. Avidure-nidāna
۲۰. Santike-nidāna
۲۱. Sumedha Brahmana
۲۲. Bodhisatva
۲۳. Dipaṇkara
۲۴. Tuṣita
۲۵. Bodh-gaya
۲۶. Anāthapiṇḍika
۲۷. Viṣākhā
۲۸. Sāvatthi به‌سنسکریت سَراوَستی.
۲۹. Madhuratha-Vilāsini
۳۰. vassa

کوتاه آمده است، و خود این سوره‌ها هم به‌روز معینی تعلق دارند و حال آن‌که فصل باران چندین ماه طول می‌کشد. بدین‌سان گزارش دقیق این چهل‌سال میانی زندگانی بودا ناممکن است، ولی در این گفتار بیش از همه توجه ما به‌گسترش آئین است، چه بیشک بودا پس از روشن‌شدگی به‌گسترش آئین پرداخته است.

گفتار سوم که «آخرین سفر و نیروانهٔ بزرگ» نام دارد سال‌های آخر زندگانی بوداست که در گفتار بلند **مهاپری‌نیروانه** آورده شده است و ماهم این سوره را دراین گفتار آورده‌ایم.

گفتار چهارم گزارش اندکی پس از مرگ بوداست که در آن از **نخستین شورا** برای گردآوری گفتارهای بودا سخن‌رفته‌است.

دفترسوم: انجمن رهروان. نخست از «خانه به‌بیخانگی»، و چگونگی ساخته شدن **انجمن رهروان** سخن می‌رود، و آن‌گاه از «زندگی در انجمن»، از قوانین آن، از مقامات رهروی، از رهرو، و سرانجام هم از اخلاق بودائی.

بخش دوّم دست‌چینی از متن‌های کهن پالی بودائی، و دربرگیرندهٔ همهٔ گفتارهای بخش اول است. این بخش نخست دیباچه‌ئی دارد دربارهٔ «آثار بودائی پالی و تاریخ تحول آن‌ها» که در آن گزارش کوتاهی از سه‌سبد یا **کانونِ پالی** آورده شده‌است، و سپس «نمونه‌هائی از کانونِ پالی» متناسب با طرح دفتر اوّلِ بخش اوّل انتخاب و ترجمه شده‌است.

در هر دو بخش، آئین بودا به‌همان شیوه و سبک باستانی آن، و با همان آب‌ورنگ گفتارهای **کانون پالی** گزارش داده شده است. هرجا که لازم بود چیزی به‌متن افزوده شود میان [ ] گذاشته شده، و هرجا هم که توضیح معنای واژه‌ئی در متن لازم به‌نظر آمده در میان ( ) آورده شده‌است.

در پایان کتاب، پیش از فهرست‌ها، واژه‌نامه‌ئی از واژه‌های مهم پالی گردآورده‌ایم تا واژه‌هائی را که در سراسر کتاب به‌طور پراکنده آورده‌ایم یا مجال شرح‌شان را نداشته‌ایم در **واژه‌نامه** شرح داده‌باشیم.

راهنمائی به‌تلفّظ واژه‌های پالی

	مصوت‌های کوتاه	نمونهٔ پالی		نمونهٔ فارسی*
a	اَ کوتاه	amata	اَمَتَه	اَمرداد، اَسب
i	اِ، ای کوتاه	nirvāna	نروانه،نیروانَه	کم‌یابیش مانند کسرهٔ اضافه فارسی است.
u	او کوتاه	udāna	اودانَه	موش

	مصوت‌های کشیده			
ā	آ کشیده	ākāsa	آکاسَه	آسمان
ī	ای کشیده	bīja	بیجَه	بیل، شیر
ū	او کشیده	rūpa	روپَه	مور، قانون
e	اِ کشیده یا اِی	deva	دِیوَه	نِی،دِی

اگر پیش از e دوحرف بیصدا باشد کوتاه تلفظ می‌شود.

o	او کشیده	dosa	دوسَه	شنُفت، بُرد

	حروف دیگر			
ṃ	میم غنّه یا دماغی	evaṃ		
k	ک	kāma	کامَه	کام

---

* تمام این نمونه‌های فارسی معادل‌های تقریبی صداهای حروف پالی است.

g	گ	gātha	گاتَه	گام
t	ت	tapas	تَپَس	تَف
d	د	dāna	دانَه	دَهش
n	ن	nāma	نامَه	نام
j	ج	jāla	جالَه	جال
p	پ	pūjā	پوجا	پرستش
b	بْ	bodhi	بُدی	بیداری
m	م	mano	مَنو	مَنش
r	ر	rāga	راگَه	رنگ
l	ل	loka	لُکَه	لُکا
v	و	vācā	واچا	واژه
y	ی	yoga	یُوگَه	یار

bh, ph, dh, th, jh, gh, kh مانند ك، گ، ج، ت، د، پ، و ب تلفظ می‌شود همراه با h ی صفیری یا دمیده. در اغلب این گونه کلمات چنین تلفظّی برای ما دشوار است، مثلاً تلفظ sangha اگر به‌شکل سنگهه** نوشته شود برای خوانندهٔ ایرانی نه به‌صورت تلفظ پالی آن درمی‌آید و نه تلفظش آسان است، پس آن بهتر که حروفی را که پس از آن‌ها h آمده است کشیده‌تر از معمول بخوانیم تا، کم‌یابیش، با سیاق فارسی و تلفظ پالی جور باشد. مثلاً dhāra، دارَه، در فارسی «دارا» شده است.

c	چ	cakra	چَکْرَه	چرخ
ch	چـ‌هـ	vaccha	وَچّهَه	چهار
ñ	نِکامی (ن + ی)	pañha	پَنیَه	

ṇ, dh, d, th, ṭ تلفظّش برای ما تقریباً ناممکن است. به‌ناچار باید به‌همان شکل n, d, t خوانده شود.

h	هـ	hetu	هِتو،هِیْتو	هوش
s	س	samana	سَمَنَه	سرد

ṣ و ś ش (این دو صدا در کلمات سنسکریت می‌آیند در پالی.)

** این کلمه‌همان «انجمن» است.

فهرست گفتارها

بخش اوّل

دفتراول: آئین ۲۳_۹۸

دفتردوم: زندگانی بودا ۲۵۶_۹۹

گفتار اوّل: به‌گردش درآوردن چرخ آئین ۹۹

گفتاردوّم: گسترش آئین

گفتارسوّم: نیروانهٔ بزرگ

گفتارچهارم: پس از مرگ بودا

دفترسوّم: انجمن رهروان ۲۵۷_۳۰۲

بخش دوم: متن‌های بودائی

فهرست تصاویر

نمونه‌هائی از کانونِ پالی

بخش اول

دفتر اول: آئین

گفتاراول

۱. چهار حقیقت عالی
۲. راه هشتگانهٔ عالی
۳. سیر درون
۴. مقامات معنوی
۵. سَنسارَه و دَمَّه
۶. زنجیرِ عِلّی

۱. چهار حقیقت عالی

به‌سنت بودائی، نخستین گفتار بودا ـ گفتار به‌گردش درآوردن چرخ آئین[۱] ـ گفتاری است دربارهٔ «رنج» و رهائی. بودا می‌گوید، دو بیراهه هستند که هر دو به‌رنج می‌انجامند: یکی کامرانی و دیگری خودآزاری. بودا که خود سال‌ها این دو بیراهه را راه می‌پنداشته، پس از «بودا» شدن دریافت که راه نه آن است و نه این، و به‌دَمَّه[۲] راه میانه راه یافت، راهی که به‌خلاف آن دو بیراهه، شریف و عالی است. راه میانه هشت‌گام دارد، و به‌راه هشتگانهٔ عالی معروف است.

بودا با پیمودن این راه هشتگانهٔ عالی به‌چهار حقیقت عالی رسید، یعنی به‌شناختن رنج، خاستگاه رنج. رهائی از رنج، و راه رهائی از رنج، مقصد این راه نیروانه است. تلاش و کوشش برای رسیدن به‌نیروانه[۳] همراه با شناسائی و آزادی است.

اینک آن چهار حقیقت عالی:

یک ـ حقیقت رنج[۴]. بودا می‌گوید: «زائیده شدن رنج است، پیری رنج است، بیماری رنج است، مرگ رنج است، از عزیزان دور بودن رنج است، با ناعزیزان[۵] محشور بودن

---

۱ Dhammacakkappavatana - sutta

۲ Dhamma. بودائیان آئین بودا را دَمَّه می‌نامند.

۳ Nirvāṇā در همین دفتر روشن کرده خواهد شد.

۴ Dukkha - sacca.

۵ عزیز و ناعزیزیعنی همهٔ چیزهای خوشایند و ناخوشایند.

رنج است، به‌آرزو نرسیدن رنج است. سخن کوتاه، همهٔ پنج بخش دلبستگی[۶] رنج‌اند.»

دو ـ **خاستگاه رنج**[۷]: «خاستگاه رنج تشنگی[۸] است، یعنی **تشنگی کام**[۹]، **تشنگی هستی**[۱۰]، و **تشنگی نیستی**[۱۱]، و همین «تشنگی» است که به‌دوباره زائیده شدن می‌برد و بسته به‌کامرانی است....» هر چیز خاستگاهی دارد، و خاستگاه رنج، تشنگی است، یعنی طلب و شهوت که مایل به‌اینجا و آنجاست. هر چیز که در جهان عزیز و لذت‌آورست «تشنگی» از آنجا پیدا می‌شود، خاستگاه رنج آنجاست. چشم شکلی را می‌بیند، گوش صدائی را می‌شنود، بینی بوئی را می‌بوید، زبان مزه‌ئی را می‌چشد، تن چیزی را لمس می‌کند، منش[۱۲]، یعنی جان، به‌چیزها می‌اندیشد و آن‌ها را می‌شناسد. چشم و شکل‌ها، گوش و صداها، بینی و بوها، زبان و مزه‌ها، تن و چیزهای لمس شدنی، منش و نمودهای شناختنی، از هر یك از این‌ها یك **تشنگی** برمی‌خیزد. تشنگی به‌چیزهای حسی، یعنی موضوعات حواس، کامرانی یا **تشنگی کام** خوانده می‌شود. **تشنگی هستی و تشنگی نیستی** را گوناگون تفسیر کرده‌اند. اگر با **تشنگی کام** این اندیشه همراه باشد که هر آن چه به‌حس می‌آید هستی پاینده دارد، و از این‌رو کام‌ها پاینده‌اند، این **تشنگی هستی** خوانده می‌شود. به‌زبان دیگر، آرزوی زندگانی پاینده **تشنگی هستی** خوانده می‌شود. این تشنگی بستگی نزدیك با نظری دارد که **به‌عقیدهٔ به‌جاویدی**[۱۳] معروف است، یعنی عقیده به‌یك هستی مطلق و جاوید روان، یا زندگانی، یا **خود** که مستقل از تن هستی خواهد داشت. به‌سخن بودا، **شناسائی درست** این است: همهٔ موضوعات حواس ناپاینده‌اند، یعنی شکل‌ها، صداها، بوها، مزه‌ها، چیزهای لمس شدنی و چیزهای شناختنی همه ناپاینده‌اند. اگر این ناپایندگی با این پندار ناراست و نادرست آمیخته شود که هر چیز که ناپاینده است برچیده شدنی است، این **تشنگی نیستی** خوانده می‌شود، و این بستگی دارد **به‌عقیده به‌نیستی**[۱۴] یعنی این نظر که خود، یا روان، به‌هنگام مرگ نیست و نابود می‌شود. بودا می‌گوید «کسی که دربارهٔ حقیقت و راستی درست می‌اندیشد و با شناسائی درست به‌خاستگاه جهان می‌نگرد، چنین کسی در جهان از **نیستی** سخن نخواهد گفت، و کسی

---

۶ یا «پنج بخش هستی‌ساز» در همین دفتر روشن کرده خواهد شد.

۷ dukkha-samudaya

۸ taṇhā یعنی میل و طلب.

۹ kāma-taṇhā

۱۰ bhava-taṇhā

۱۱ vibhava-taṇhā

۱۲ manas یا mano دل، جان، فهم.

۱۳ sāssata-diṭṭhi یا bhava-diṭṭhi

۱۴ uccheda-diṭṭhi

که درباره حقیقت و راستی درست می‌اندیشد با شناسائی درست، رهائی از جهان را می‌نگرد، چنین کسی در جهان از هستی سخن نخواهد گفت. این جهان، چون نیک بنگری، پشتواره‌ئی است که با نزدیک شدن، دست یازیدن و دل سپردن بسته شده است...»(۱۵)

سه ـ رهائی از رنج: «رهائی(۱۶) از رنج همان فرو نشاندن **تشنگی** است، [یعنی] رها کردن آن، روگرداندن از آن، آزادی و وارستن از آن است تا نشانی از آن به‌جا نماند.» چون **تشنگی** از هر آن چه به‌حس می‌آید برمی‌خیزد، پس رهائی از آن در خویشتن‌داری و نگهداری درهای حواس است: «حس بینائی، شکلی را می‌بیند، ولی رهرو میلی به‌آن نمی‌کند و قصدی دربارهٔ آن ندارد چون آز و نومیدی و اندیشه‌های بد به‌کسانی چیره می‌شوند که پاسبان بینائی خود نیستند، رهرو می‌کوشد که پاسبان بینائی خود باشد، وقتی که رهرو با حس شنوائی خود، صدائی می‌شنود با بویائی، بوی خوش احساس می‌کند، با چشائی، شیره‌ئی را می‌چشد، با لامسه، چیزی را لمس می‌کند، با اندیشیدن، چیزی را می‌شناسد، میلی به‌آن‌ها نمی‌کند و قصدی دربارهٔ آن‌ها ندارد چون آز و نومیدی و اندیشه‌های بد به‌یکسانی چیره می‌شوند که پاسبان حواس خود نیستند،...»(۱۷) رهرو با چیرگی قدسی به‌حس‌ها از تشنگی رهائی می‌یابد و خواهندگی او خاموش می‌شود.

چهار ـ راه رهائی ازرنج: «این راه همان راستی و درستی در **شناخت**، در **اندیشه**، در **گفتار**، در **کردار**، در **زیست**، در **کوشش**، در **آگاهی** و در **یکدلی**(۱۸) است» که همان راه **هشتگانهٔ عالی** است که اکنون نشان داده خواهد شد.

---

۱۵ .A ده‌ها،سورهٔ ۷۶ .VBB ص ۴۷۶

۱۶ nirodha. یا، فرونشاندن. نک سخن بودا گردآورندهٔ نیانه‌تی لوکا ترجمهٔ ع. پاشائی، ناشر طهوری، چاپ دوّم، تهران ۱۳۶۲، ص ۵۲.

۱۷ دکتر محمود هومن، تاریخ فلسفه کتاب اول، چاپ دوّم، ص ۶۰. در سراسراین کتاب در زیرنویس‌ها مراد از تاریخ فلسفه چاپ دوّم همین کتاب است.

۱۸ samādhi

۲. راه هشتگانهٔ عالی

راه هشتگانهٔ عالی(۱)، چنان که گفته شد، راستی و درستی در شناخت، در اندیشه، در گفتار، در کردار، در زیست، در کوشش، در آگاهی و در یکدلی، یعنی در سیر درون است. این راه را ذَمَّه و دانش راه میانه هم خوانده‌اند. هر یك از گام‌های «راه میانه» برای خود نیز به‌نتیجه‌ئی می‌رسد، و از این رو هدف این راه در زندگانی همهٔ رهروان یکسان نیست و ای بسا که رهروی به‌نتیجهٔ یکی از این گام‌هاخشنود شده و در حالت‌های وابسته به‌آن گام درنگیده است. و از این رو، باید گفته شود تنها آن گاه که راه هشتگانهٔ عالی در زمینهٔ حقیقت سوم، یعنی «رهائی از رنج» پیموده شود، راهی است که به نیروانه می‌برد.

اینك توضیح کوتاه هر یك از این هشت گام.

۱. راستی و درستی در شناخت: مراد از **شناخت درست**(۲)، دانستن و دیدار چهار حقیقت عالی است، یعنی شناختن رنج، خاستگاه رنج، رهائی از رنج، و راه رهائی از رنج.

۲. راستی و درستی در اندیشه: **اندیشهٔ درست**(۳) اندیشهٔ آزاد از کام و شهوت(۴)، اندیشهٔ آزاد از بدخواهی(۵)، و اندیشهٔ آزاد از ستمگری(۶) است. «آزادی از کام» روگرداندن از

---

۱ ariya - aṭṭhangika - magga

۲ samma - diṭṭhi .diṭṭhi را دیدار، ایمان، نظر، نیت، و فهم، هم می‌توان گفت.

۳ samma - saṅkappa

۴ nekkhamma

۵ avyāpāda

۶ avihimsa: بی‌آزاری

کامرانی و آزادی از دلبستگی است. «آزادی از بدخواهی» نه تنها درون خود را بی‌کینه داشتن است که به‌دیگران «مهر»(۷) ورزیدن نیز هست؛ «آزادی از ستمگری» نه تنها آزار نکردن به‌دیگران است که «همدردی»(۸) نیز هست.

۳. راستی و درستی در گفتار: **گفتار درست**(۹)، خودداری از دروغگوئی، از بدگوئی، از درشتگوئی، و از یاوه‌گوئی است.

۴. راستی و درستی در کردار: رهرو از آزردن زندگانی ـ یعنی کشتن زندگان ـ از گرفتن چیزی که به‌او نداده‌اند، یعنی از دزدی، و از بی‌عفتی، یعنی زناکاری، روگردان است. این را **کردار درست**(۱۰) خوانند.

۵. راستی و درستی در زیست: **زیست درست**(۱۱)، خودداری از آن گونه زندگانی است که با آزار دیگران همراه باشد، و خودداری از آن کارها و شغل‌هاست که به‌زیان دیگران باشد، مانند اسلحه‌فروشی، فروختن موجودات زنده، خیانتکاری، کلاهبرداری، رباخواری، طالع‌بینی، شعبده‌بازی، و مانند این‌ها(۱۲).

۶. راستی و درستی در کوشش: «کوشش»(۱۳) یعنی تلاش بسیار، و در اینجا یعنی «چهار کوشش»، یعنی کوشش برای دور ماندن، یا پیروزی یافتن به‌بدی و چیزهای ناشایست، کوشش در شکوفاندن، و نگاهداشتن هر آن چه سزاوار و شایسته است.

۷. راستی و درستی در آگاهی(۱۴): رهرو در این گام دربارهٔ تن، احساس‌ها، و دل خود، و هم‌چنین دربارهٔ دَمَّه‌ها ـ که موضوعات جان‌اند ـ نظاره می‌کند، و به‌آن‌ها دانستگی و آگاهی روشن دارد، و آگاه و دانسته زندگانی می‌کند.

۸. راستی و درستی در یکدلی(۱۵): یعنی با آگاهی درست به‌نگرش(۱۶) رو کردن و به‌هر پلهٔ نگرش دل سپردن(۱۷).

---

۷ mettā

۸ karūṇa

۹ vācā

۱۰ kammanta

۱۱ ājiva

۱۲ A.v. ۱۷۷ و M. ۱۱۷، نک سخن بودا، ص ۹۱

۱۳ vāyama

۱۴ sati

۱۵ samādhi

۱۶ jhāna

۱۷ درگفتار بعدی، سیر درون، سه‌گام ششم، هفتم، و هشتم توضیح داده خواهد شد. نگفته نماند که «دل سپردن» در اینجا، یعنی در هر پلهٔ نگرش، دل را یکدل کردن، توجه و نظارهٔ دل به‌هر یك از موضوعات نگرش. همین گونه است مفهوم «یکدلی» که یعنی دل جز بدان موضوع خاص به‌چیز دیگری نظاره و ترجه نکند.

بودا برای نشان دادن این که رهروی به‌نام **آریتو**[۱۸] ـ که پیش از پیوستن به«**انجمن رهروان**» شکارگر و بازدار بوده آئین را درست نفهمیده و ناروا تعبیر کرده است، **تمثیلی** آورده که به**تمثیل جاله**[۱۹] معروف شده است[۲۰]. اینك آن تمثیل: «ای رهروان، اگر مردی در سفر به‌آبی بس گسترده و ژرف برسد و ببیند که این کناره که او هست پر از بیم و خطر است، و کنارهٔ آن سوی آب آزاد از بیم و آرام است، در این کناره نه زورقی دیده می‌شود و نه پلی که از این سو به‌آن سو ببرد، می‌اندیشد که برای گذشتن از خطرهای این کناره و رسیدن به‌ایمنی آن کناره، باید از چوب و علف و شاخه‌ها و برگ‌ها جاله‌ئی بسازد تا با کوشش دست و پا بتواند به‌سلامت به‌آن سو برسد. همین که این مرد با این تلاش و کوشش به‌آن کنارهٔ امن و آرام رسید شاید نزد خود بیاندیشد که این جاله بس سودمند است، پس چه بهتر که آن را روی سرم بگذارم یا بر شانه‌ام بگیرم، و با خود ببرم. ای رهروان، شما در این باره چه‌گونه می‌اندیشید، آیا این مرد با این کار دربارهٔ این جاله درست اندیشیده است؟

ـ نه، ای سرور.

ـ ای رهروان، آن مرد چه باید بکند تا آن چه با آن جاله می‌باید کرد، کرده باشد؟ ای رهروان، در این هنگام که آن مرد به‌آن کناره رسیده و دریافته که تا چه اندازه آن جاله برایش سودمند بوده، می‌اندیشد، «اگر من این جاله را بر زمین خشك بگذارم یا در آب رها کنم، آیا می‌توانم سفر خود را دنبال کنم؟» ای رهروان، مردی که چنین کند، آن‌چه با آن جاله می‌باید کرد کرده است. من در این راه **ذَمَّه** را برای گذشتن، نه برای نگهداشتن به‌شما تعلیم داده‌ام...»[۲۱] چنان که از این تمثیل پیداست **راه هشتگانهٔ عالی**، با آن که همه‌گونه کوشش را در بردارد، با این همه وسیله است نه مقصد. راه هشتگانه وسیلهٔ رسیدن به‌نیروانه است که پس از این دربارهٔ آن سخن گفته خواهد شد.

مرد معمولی نیاموخته، یعنی بیگانه به‌آئین، در آغاز کار به‌گونه‌ئی با **آئین** آشنا می‌شود. برای نمونه از **بودا** گفتاری می‌شنود، آرامش رهروی را می‌پسندند، از کسی دربارهٔ **ذمّهٔ راه میانه** سخنی می‌شنود، و مانند این‌ها. کم کم با این گونه آشنائی‌ها به‌آئین دل می‌بندد، و

---

۱۸ Arito

۱۹ جاله یا کَلَك «چوب و نی و علفی بود که بر هم بندند و مشکی چند را باد کرده بر آن نصب کنند و بر آن نشسته از آب‌های عمیق بگذرند.» **برهان قاطع**، چاپ معین زیر لغت کلك.

۲۰ M.۲۲ سورهٔ Alagaddūpama.

۲۱ M. ۲۲ (M.i ـ۱۳۴ـ ۵) «**اندیشه‌های جاوید گتمه بودا**» (LTGB) آننده ك. کوماراسوآمی، و ا.ب. هورنر، چاپ هند، ۱۹۵۸ ص‌های ۷ـ۲۱۶

به‌انجمن رهروان رو می‌کند و از خانه به‌بیخانگی می‌رود، و جامهٔ رهروی می‌پوشد!(۲۲) این رهرو پس از فرا گرفتن آموزش‌های بایسته دربارهٔ رفتار خود(۲۳) در انجمن و روش درست نشستن و دیگر کارها، آموزگار او را وامی‌دارد که دربارهٔ پیوستن به‌انجمن تأمّل کند. و آن گاه که با این تأمّل به‌دانستن این که زندگانی رنج است رسید و بر آن شد که باید راه رهائی از این رنج را بیاموزد به‌آئین می‌گرود، و این گرویدن راست و درست به‌آئین، گام اول راه اوست.

در کانونِ پالی(۲۴) این هشت گام را در سه بخش ـ که سه آموزش(۲۵) نام دارد ـ شرح می‌دهند. از گفتار درست تا زیست درست نخستین سیر رهرو است که می‌توان، کم یا بیش، آن را هماهنگ ساختن زندگانی رهرو با آموزش و قانون انجمن شمرد. این بخش را برترین رفتار(۲۶) می‌نامند. رهرو از گام ششم تا هشتم، با راستی و درستی در کوشش و در آگاهی به‌یکدلی پی می‌برد. این بخش را در کانون پالی برترین یکدلی(۲۷) خوانده‌اند. آن گاه که رهرو با تکرار و تمرین و با پایداری در مقام برترین یکدلی، یعنی پس از آن‌که چندین بار و در زمینه‌های گوناگون، راستی و درستی در کوشش، در آگاهی و در یکدلی را به‌کار بسته باشد آمادگی ویژه‌ئی به‌دست خواهد آورد، و این آمادگی همانا بینشی(۲۸) راست و درست است به حقیقت عالی رنج، به‌این معنا که این حقیقت چهارگانه، که رهرو در آغاز کار آن را می‌دانست، در اینجا آن را می‌شناسد و از همین جاست که در کانون پالی تکرار دو گام اول و دوم را در پایان راه هشتگانه به‌نام برترین شناسائی(۲۹) می‌نامند، و رهرو در اینجا روشن و آشکار می‌بیند که «این رنج است، این خاستگاه رنج است، این رهائی از رنج است، و این راه رهائی از رنج است.»

از این‌ها که گفته شد برمی‌آید که رهروی در آئین بودا با دانستن چهار حقیقت عالی آغاز می‌شود و با شناختن این چهار حقیقت کامل می‌شود، و تنها پس از رسیدن به‌این «بینش» و کمال است که رسیدن رهرو به‌نیروانه یا فرود آمدن نیروانه به‌رهرو امکان‌پذیر می‌شود(۳۰). اینک توضیح بیش‌تر همین نکته.

---

۲۲ در دفتر «انجمن» گفته خواهد شد.

۲۳ M. 38 سخن بودا ص ۵ ـ ۱۲۴. کمی پس از این در همین گفتار گفته خواهد شد.

۲۴ Pāli-Canon همهٔ کتاب‌های کهن بودائی، یعنی سه سبد، را اروپائیان کانونِ پالی می‌نامند. در پیشگفتار بخش دوم همین کتاب به‌تفصیل در این باره سخن خواهیم گفت.

۲۵ ti-sikkhā

۲۶ adhisīla - sikkhā یا ariya sīlassa

۲۷ adhicitta - sikkhā یا ariya samādhi

۲۸ vipassanā

۲۹ Adhipañña - sikkhā یا ariyassa pañña

۳۰ سخن بودا، ص ۹ ـ ۵۸.

رهرو از آن‌گاه که آئین را می‌شنود، ایمانی به‌بودا و به‌آئین، و اندك فهمی از آئین در او پیدا می‌شود، به‌زبان دیگر، از آن گاه که آئین را «می‌داند» تا گاه رسیدن به‌پایان راه هشتگانهٔ عالی و پائیدن در «رهائی»، کم یا بیش، از سه مرحله می‌گذرد.

«او پس از شنیدن آئین، سرشار از ایمان است، می‌اندیشد: «زندگانی خانه پر از موانع است، مجموعه‌ئی بازدارنده است؛ ولی زندگانی بی‌خانگیِ [رهروان] به‌هوا می‌ماند. در خانه ماندن و همهٔ قواعد رهروی را به‌کمال رسانیدن آسان نیست. چه‌گونه است که من موی سر و ریشم را بسترم و جامهٔ زرد در برکنم، و از زندگانی خانه به‌بی‌خانگی بروم؟» و دیری نمی‌گذرد که پس از آن که دارائی خود را ـ از خردو از کلان ـ رها کرد، و ازحلقهٔ خویشان ـ از بزرگ و از کوچك ـ برید، جامهٔ زرد در بر می‌کند، و اززندگیِ [خانه] به‌بی‌خانگی می‌رود.

چون جهان را این گونه رها کرد، راه و رسم رهروان را در پیش می‌گیرد. از کشتن زندگان رو می‌گرداند و از آن خویشتن‌داری می‌کند؛ او بی‌چوبدست یا بی‌شمشیر، با وجدان، و سرشار از همدردی، بهروزی همهٔ زندگان را آرزو می‌کند. از دزدی رو می‌گرداند... از ناپاکی رو می‌گرداند... از دروغ‌گوئی... از بدگوئی... از درشت‌گوئی... و از یاوه‌گوئی رو می‌گرداند....

از ویران کردن دانه‌های گیاهی و گیاهان خویشتن‌داری می‌کند؛ در روز، تنها یك بار غذا می‌خورد؛ از رقص و آواز و ساز و تماشای هرگونه نمایش دوری می‌جوید؛ زیورهای گل، عطر، روغن، و نیز هرگونه زیور و زینت دیگری را نمی‌پذیرد. بر تخت‌خواب‌های بلند نمی‌خوابد. زر و سیم نمی‌پذیرد... از خریدن و فروختن چیزها دوری می‌گزیند[۳۱]....

«او به‌جامه‌ئی که نگهدارتن او باشد، و به‌کاسهٔ گدائی که او را زنده نگاه دارد خرسند است. هر جا که برود، این‌ها را با خود می‌برد، چون پرنده‌ئی بالدار که به‌هنگام پرواز تنها بال‌هایش را به‌همراه دارد.

او با به‌انجام رسانیدن این قلمرو شریف رفتار[۳۲] در دل سعادتی سرزنش‌ناپذیر احساس می‌کند.»[۳۳]

رهرو پس از رفتار شایسته، به‌خویشتن‌داری در پنج حس و اندیشه‌اش توجه می‌کند، و آن‌گاه به‌آگاهی و دانستگی روشن رو می‌کند و در دلش سعادتی نیالوده و سرزنش‌ناپذیر احساس می‌کند. سپس جای آرامی برمی‌گزیند و به‌نظارهٔ در عوالم درونی خود می‌نشیند، و

---

۳۱ این‌ها در «انجمن» رهروان به«ده گام تربیت» معروفند. در دفتر سوم آورده خواهد شد.

۳۲ sīla

۳۳ فرهنگ بودائی، «پیشرفت رهرو» ص ۴ـ۱۴۳ و نیز نگاه کنید به‌سخن بودا ص ۱۲۴ و بخش دوّم ص ۴۲۷.

به‌برترین **یکدلی** می‌رسد(۳۴) و در آن‌ها می‌پاید، و آن‌گاه به‌**شناسائی حقیقت**(۳۵) می‌رسد. شناسائی حقیقت ـ چنان که پیش از این گفته شد ـ خود از یك نظر دو مرحله دارد، یکی دانستن و فهمیدن(۳۶) حقیقت، و دیگری شناختن، یعنی راه یافتن به‌حقیقت و ژرف‌نگری(۳۷) در آن است. فرا گرفتن(۳۸) و فهمیدن حقیقت کاری نظری است. رهرو در این گام می‌کوشد که آئین را به‌کار بندد(۳۹). مرحلهٔ دوم، یعنی ژرف‌نگری و شناسائی حقیقت، می‌تواند در هر یك از «**سه آموزش**» واقعیت یابد. از این دو، فهمیدن حقیقت، **جهانی**(۴۰) است، یعنی نمایان شدنش بسته به‌واقعیت بخشیدن **راه برتر از جهانی**(۴۱) نیست، بل‌که به‌از میان رفتن رنج، و به‌راه توجه دارد. شناختن و ژرف‌نگری در حقیقت، **برتر از جهانی** است و موضوع آن، **رهائی از رنج**، یعنی رسیدن به‌نیروانه است. رهرو در این مقام، چهار حقیقت را، در یك و همان دم، ژرف می‌نگرد و «می‌شناسد»، همان‌گونه که در گفتارهای بودا (S.lvi ۳۰) آمده است: «ای رهروان، هر که رنج را بشناسد، خاستگاه رنج، رهائی از رنج، و راهی را که به‌رهائی از رنج می‌انجامد نیز می‌شناسد.»(۴۲)

در M۴۴ آمده است که «راه هشتگانهٔ عالی» از روی «سه آموزش» تنظیم شده است نه این از روی آن. پس، «سه آموزش» بنیاد کار رهرو است نه تنظیم و ترتیب «راه هشتگانهٔ عالی». رهرو در واقع از راه «سه آموزش»، **راه میانه** را دنبال می‌کند، یعنی از **برترین رفتار** آغاز می‌کند، آن‌گاه به‌**برترین یکدلی** رو می‌آورد، و سرانجام، اگر امکان آن را یافت، به‌اوج **برترین شناسائی**، یعنی به‌بینش(۴۳) حقیقت می‌رسد، چنان که پیش از این گفته شد.

---

۳۴ در گفتار بعد روشن کرده خواهد شد.

۳۵ sacca-ñāna

۳۶ anubodha

۳۷ paṭivedha

۳۸ pariyatti

۳۹ paṭipatti

۴۰ lokiya

۴۱ lokuttara

۴۲ آورده شده در راه **پاکی** (دفتر دوازدهم، ص ۴۸). این کتاب از بُدَّگُسَه (Buddhaghosa) مفسر معروف بودائی است.

۴۳ vipassanā که از راه «نظاره» دست می‌دهد، نه از راه دانش تنها.

سه آموزش و راه هشتگانهٔ عالی

۱. برترین رفتار	گفتاردرست کرداردرست زیست‌درست
۲. برترین یکدلی	کوشش‌درست آگاهی‌درست یکدلی‌درست
۳. برترین شناسائی	شناخت‌درست اندیشهٔ‌درست

۳. سیر درون

رهرو پس از آن که دارندهٔ برترین رفتار شد، یعنی آن‌گاه که در نخستین آموزش از «سه آموزش» به‌کمال رسید به‌برترین یکدلی رو می‌کند، یعنی به‌سیر در عوالم درونی خود می‌پردازد. این مقام با راستی و درستی در کوشش (گام ششم) آغاز می‌شود. رهرو در این گام به‌چهار کوشش می‌پردازد. این کوشش‌ها با کوشش برای دورماندن[۱] از اندیشه‌های بد و چیزهای ناشایست آغاز می‌شود. رهرو در اینجا ارادهٔ خود را به‌کار می‌آورد تا از اندیشه‌های بد و ناشایسته‌ئی که تاکنون در او نمایان نشده‌اند دور بماند؛ و او می‌کوشد و نیروی خود را بیش‌تر به‌کار می‌اندازد، و جان خود را وا می‌دارد و آمادهٔ پیکار می‌کند.

از این رو او به‌نگهداری از درهای حواس خود توجه می‌کند و بدان می‌پردازد[۲]، و در درون خود آن چنان حسی از شادی دارد که هیچ‌گونه اندیشهٔ بد نمی‌تواند به‌آن راه یابد.

این کوشش برای دورماندن خوانده می‌شود.

دومین کوشش رهرو کوشش پیروزی[۳] به‌اندیشهٔ بد است. رهرو در اینجا ارادهٔ خود را به‌کار می‌آورد تا از اندیشهٔ کام‌جوئی، بدخواهی، اندوه و مانند این‌ها رو بگرداند، آن‌ها را ازخود دور کند. و او می‌کوشد و نیروی خود را بیش‌تر به‌کار می‌اندازد، و جان خود را وامی‌دارد و آمادهٔ پیکار می‌کند[۴]. در اینجا اگر چیزی در رهرو اندیشه‌های بد و ناشایسته

---

۱ samvara - padhāna

۲ به‌گفتار اول، حقیقت «خاستگاه رنج» و «رهائی از رنج» توجه کنید.

۳ pahāna - ppadhāna

۴ A.IV ۱۳_۴

را، که با **آز** و **خشم** و **فریب**(۵) همراه است، برانگیزد او باید با همین چیز، چیز شایستهٔ دیگری را به‌دست آورد؛

یا باید دربارهٔ ناچیزی و بی‌ارزشی این اندیشه‌ها چنین بیاندیشد که «به‌راستی این اندیشه‌ها ناشایسته‌اند! این اندیشه‌ها سرزنش‌پذیرند! این اندیشه‌ها نتیجه‌ئی پر از رنج دارند!»؛

یا باید توجهی به‌این اندیشه‌ها نکند؛

یا باید در نظر آورد که طبیعت این اندیشه‌ها به‌هم‌آمیختگی است؛ و یا دندان‌های خود را به‌هم بفشرد و زبان خود را پشت لثه‌ها بچسباند، تا به‌نیروی جان این اندیشه‌ها را محدود کند، از میان ببرد و ریشه‌کن کند. بدین سان این اندیشه‌های بد و ناشایستهٔ **آز**، **خشم**، و **فریب** بی‌اثر خواهند شد و از میان خواهند رفت، و با این کار جان رهرو آرام، در خود نشسته و یکدل خواهد شد(۶).

سومین کوشش رهرو **کوشش برای شکوفاندن**(۷) است. رهرو در اینجا ارادهٔ خود را به‌کار می‌آورد تا چیزهای شایسته‌ئی را که تاکنون در او نمایان نشده‌اند نمایان سازد؛ او می‌کوشد و نیروی خود را بیش‌تر به‌کار می‌اندازد، و جان خود را وامی‌دارد و آمادهٔ پیکار می‌کند.

بدین‌سان او **اندام‌های روشن‌شدگی**(۸) را که بر بنیاد تنهائی، و فرو نشاندن نهاده شده است و به‌آزادشدگی پایان می‌یابد در خود شکوفان می‌کند. این اندام‌ها هفت‌اند، بدین‌سان: **آگاهی**(۹)، **پژوهش آئین**(۱۰)، **نیرو**(۱۱)، **شوق**(۱۲)، **آرامش**(۱۳)، **یکدلی**(۱۴)، و **یکسان‌دلی**(۱۵) را در خود می‌شکوفاند.

چهارمین کوشش، **کوشش برای نگاهداشتن** است. رهرو در اینجا ارادهٔ خود را به‌کار می‌آورد تا چیزهای شایسته‌ئی را که تاکنون در او نمایان شده‌اند نگاه دارد، و نگذارد که

---

۵ moha یا اندیشهٔ نابجا، دانش دروغین، که در یک معنا همان «نادانی» است. مراد ما از فریب یا «پندار» مفهوم مخالف شناسائی و هشیاری است چنان که در این بیت‌های بابا **افضل‌الدین کاشانی** آمده است:

ای تو تهی از عقل و پر از بنداری — فربه نه‌ئی، از فریب داری آماس
ای از همه آزرده، بی‌آزار گذر — وی مست فریب بوده، هشیار گذر

۶ M. ۲۰

۷ bhāvanā - ppadhānā

۸ bojjhanga

۹ sati

۱۰ dhammavicaya

۱۱ viriya

۱۲ pīti

۱۳ passaddhi

۱۴ samādhi یکدلی: پراکنده نبودن دل، یکدل شدن جان یعنی citt' ekaggatā: دل به‌یک سو رفته است، یا در یک نقطه متمرکز شده است.

۱۵ upekkhā یکسان‌دلی اوج یکدلی است.

ناپیدا شوند، بل‌که می‌کوشد تا آن‌ها را رشد دهد، و به‌کمال شکوفان شدن[۱۶] برساند؛ و او می‌کوشد و نیروی خود را بیش‌تر به‌کار می‌اندازد، و جان خود را وامی‌دارد و آمادهٔ پیکار می‌کند.

بدین‌سان، برای نمونه، رهرو به‌سوی چیزی که می‌خواهد یکدل می‌شود، و آن چیز را در جان خود استوار نگاه می‌دارد[۱۷].

در این مقام رهروی که ایمان دارد و به‌آموزش استاد پی برده است، از این اندیشه سرشار است که «اگر پوست و رگ و پی و استخوان‌های من بخشکند، اگر پوست و خون تن من خشك شود، دست از کوشش برنخواهم داشت تا به‌آن چه که به‌کوشش و نیرو و پایداری دست دادنی است دست یابم.»[۱۸]

رهرو پس از «راستی و درستی در کوشش»، در سیر خود به‌گام هفتم راه می‌رسد که **راستی و درستی در آگاهی** است.

«تنها راهی که به‌رسیدن به‌پاکی، و به‌پیروزی به‌درد و سوك، و به‌پایان رنج و اندوه، و به‌وارد شدن به‌راه راست و درست برای واقعیت دادن **نیروانه**، رهبری می‌کند همانا راه **چهار بنیاد آگاهی**[۱۹] است. رهرو در این گام به‌نظارهٔ **تن**، نظارهٔ[۲۰] **احساس**، نظارهٔ **دل**، و نظارهٔ **ذَمَّه‌ها** رو می‌کند. رهرو با نظارهٔ درونی این **چهار بنیاد آگاهی** در این جهان از آز و اندوه آزاد می‌شود.»[۲۱]

در اینجا اشاره به‌یك نکته بایسته است، و آن این است که **نظاره** و **نگرش** یك چیز نیست. نظاره در پالی **anupassanā**[۲۲] و نگرش در پالی **jhāna**[۲۳] و در سنسکریت **dhyāna** است. مراد از **نظاره** و **نگرش** در فرهنگ بودائی چنین است: **نگرش** حالتی است که در زمینهٔ آن امکان نمایان شدن اندیشه‌ها و پندارهای گوناگون در کار است، و به‌حسب این که رهرو به‌کدام دسته از پندارها یا اندیشه‌ها رو کند آن دسته از این‌ها در آن زمینه نمایان می‌شوند و به‌ارادهٔ او از میان می‌روند. امّا **نظاره** یك آکت است، یك کار است، و در این آکتْ[۲۴] رهرو توجه خود را متمرکز به‌سوی چیز داده شده از بیرون، و یا آورده در اندیشه، می‌کند و با این تمرکزکار شناختن یا سنجیدن یا بهرهمندی از آن چیز را

---

۱۶ bhāvanā

۱۷ A.IV ۱۳_۴

۱۸ .M. ۲۲

۱۹ satipaṭṭhāna در لغت آگاه شدن از آگاهی و توجه داشتن به‌آگاهی (sati - upaṭṭhana) است.

۲۰ anupassanā

۲۱ D. ۲۲

۲۲ معمولاً به‌انگلیسی contemplation

۲۳ معمولاً به‌انگلیسی absorption ، trance، یا meditation.

۲۴ act

انجام می‌دهد. از راه نظاره می‌توان طبیعت حقیقی چیزها را ـ که **ناپاینده بودن، رنج بودن و «خود» نبودن** است ـ شناخت. رهرو از راه **نظارهٔ** تنها به **آرامش** نمی‌رسد(۲۵). اینک آن **چهار بنیاد آگاهی.**

نظارهٔ تن

نخستین بنیاد آگاهی **نظارهٔ تن**(۲۶) است. نظارهٔ تن در بردارندهٔ ۱. آگاهی به‌کار تن یعنی به‌دم و بازدم، ۲. آگاهی به‌نمایان شدن و از میان رفتن، ۳. آگاهی به‌حرکت‌های تن، ۴. آگاهی به‌دانستگی روشن، ۵. آگاهی به‌سی و دو بخش تن، ۶. آگاهی به‌چهار عنصر سازندهٔ تن، ۷. نظارهٔ گورستان و آگاهی به‌تن‌های از میان رفته است. رهرو بارها در نظارهٔ تن تمرین می‌کند تا جائی که به‌این نظاره خو بگیرد و در آن پایگاهی استوار بیابد، و به‌شادی و بی‌ترسی، و بی‌هراسی برسد و به‌برترین دانش‌ها، یعنی نیروهای برتر از طبیعی دست یابد.»(۲۷) در این زمینه‌ها ما از سورهٔ D. ۲۲ برای آگاهی بیش‌تر خوانندگان می‌آوریم.

«رهرو برای نظارهٔ تن نخست به‌جست و جوی جای آرامی برمی‌آید، و در پای درختی یا گوشهٔ چمنی، یا دامنهٔ کوهی یا در میان جنگل خلوت می‌گزیند، چارزانو می‌نشیند، و در حالی که بالاتنهٔ خود را راست نگاهداشته، به‌نظارهٔ تن رو می‌کند. او نخست به‌دم و بازدم خود آگاهی(۲۸) پیدا می‌کند و در وقت تنفس آگاهی دارد که «این دم است، این بازدم است.»

رهرو پس از آن که به‌دم و بازدم تن، دم و بازدم بلند، و دم و بازدم کوتاه آگاهی یافت، به‌تمرین دیگری رو می‌کند و با خود می‌اندیشد که «من هم کردارهای تن(۲۹) را به‌فرمان می‌آورم و هم نفس را فرو می‌برم، و هم این کردارهای تن را به‌فرمان می‌آورم و هم نفس را بیرون می‌دهم.»

پس از این کار رهرو به‌تمرین دیگری رو می‌کند و بر آن می‌شود که به‌همهٔ تن، خواه تن خود و خواه تنی دیگر، نظاره کند و به‌جائی می‌رسد که می‌بیند که تن چه‌گونه نمایان می‌شود، و چه‌گونه از میان می‌رود. این آگاهی روشن از **نمایان شدن** و از **میان رفتن** تا

---

۲۵ نک. Enc.Bu. ج ۱، زیر لغت Anupassana

۲۶ kāyānupassanā

۲۷ M. ۱۱۹

۲۸ ānapāna - sati

۲۹ kāya - sankhāra. یعنی کردارهای شایسته و ناشایستهٔ ارادی تن، ولی، دراینجا، یعنی دم و بازدم. نک. واژه‌نامه در پایان کتاب.

جائی که برای شناسائی و آگاهی او لازم است در او هست، و رهروِ آزاد و وارسته از همه چیز، در جهان در نظارهٔ تن می‌پاید.

پس از این رهرو به‌تمرین دیگری رو می‌کند، و آن‌گاه که راه می‌رود، یا ایستاده، یا نشسته، یا دراز کشیده است آگاه است که «من می‌روم»، «من ایستاده‌ام»، «من نشسته‌ام»، «من دراز کشیده‌ام». بدین‌سان او به‌همه حرکت‌های تن[۳۰] آگاهی می‌یابد.

پس از این رهرو به‌تمرین دیگری رو می‌کند،تا به‌دانستگی روشن برسد و بدان آراسته شود: «رهرو گاه آمدن، رفتن، به‌جائی یا به‌چیزی نگاه کردن، از جائی یا چیزی روگرداندن، دانستگی روشن دارد. روشن و دانسته حرکت می‌کند، می‌خورد، می‌آشامد، می‌جود، می‌چشد، می‌رود، می‌آید، به‌خواب می‌رود، بیدار می‌شود، سخن می‌گوید یا خاموش است، و درهمه حال دانستگی دارد.»[۳۱]

پس از این رهرو به‌تمرین دیگری رو می‌کند، و از پای تا سر، و از سر تا پای به‌این تن [تن خود] نظاره می‌کند و به‌چه‌گونگی اندام‌های تن آگاهی می‌یابد، و از موی سر گرفته تا درونی‌ترین اندام‌های تن را نظاره می‌کند. چنان که گوئی هر دو سرکیسه‌ئی را که دانه‌های گوناگون در آن است گشوده به‌همهٔ دانه‌های در آن نگاه می‌کند و می‌بیند که «این کنجد است، این برنج است، این نخود است، این خردل است»....

پس از این رهرو به‌تمرین دیگری رو می‌کند، و به‌این تن [تن خود] خواه ایستاده باشد و خواه در حرکت نگاه می‌کند و می‌بیند که این تن از عنصرهای جامدو مایع داغ‌کننده و لرزنده، یعنی از چار عنصر خاك و آب، آتش، و هوا ساخته شده است.»

برترین دانش‌ها یانیروهای برتر از طبیعی[۳۲] که پیش از این به‌آن‌ها اشاره و گفته شد که رهرو از راه نظارهٔ تن به‌آن‌هادست می‌یابد این‌ها هستند: **دارا بودن نیروهای جادوی[۳۳]، دارا بودن گوش آسمانی[۳۴]، دارا بودن چشم آسمانی[۳۵]، توانائی نظارهٔ دل‌های دیگران در دل خود[۳۶]، توانائی به‌یاد آوردن زندگانی‌های گذشته[۳۷]، توانائی فرو نشاندن آلودگی‌ها[۳۸]، یعنی هوی و هوس‌ها.** دربارهٔ چه‌گونگی یکی از این نیروهای برتر که بینش دل‌های دیگران دردل‌خود[۳۹] است در سومین بنیاد آگاهی، که **نظارهٔ دل** است، سخن گفته خواهد شد.

---

۳۰ این چهار وضعیت، iriya - patha یعنی «راه‌های حرکت» خوانده می‌شود.

۳۱ تاریخ فلسفه، کتاب اول، چاپ دوّم ص‌های ۱ـ۶۰

۳۲ abhiññā

۳۳ iddhi - vidhā

۳۴ dibba - sota

۳۵ dibba - cakkhu

۳۶ ceto - pariya - ñāṇa

۳۷ pubbe - Nivasanivsānussati

۳۸ āsavakkhaya

۳۹ parassaceto-pariya-ñāna

نظارهٔ احساس‌ها

دومین بنیاد آگاهی، **نظارهٔ احساس‌ها**(۴۰) است. رهرو در تجربه کردن احساس‌ها می‌داند: «من یك احساس خوشایند دارم.» یا «من یك احساس ناخوشایند دارم.» یا «من یك احساس نه خوشایند و نه ناخوشایند دارم». رهرو پس از این به‌نظارهٔ احساس‌های جهانی و نه‌جهانی رو می‌کند و به‌احساس‌های خوشایند، ناخوشایند و نه خوشایند و نه ناخوشایند جهانی و نه‌جهانی دانستگی دارد.

بدین‌سان او به‌نظارهٔ احساس‌ها رو می‌کند، خواه احساس‌های خود و خواه احساس‌های دیگران، و خواه هر دو. او به‌جائی می‌رسد که می‌بیند احساس‌ها چه‌گونه نمایان می‌شوند و چه‌گونه از میان می‌روند. این آگاهی روشن از **نمایان شدن** و **از میان رفتن** تا جائی که برای شناسائی و آگاهی او لازم است در او هست. و رهرو آزاد و وارسته از همه چیز در جهان در نظارهٔ احساس‌ها می‌پاید.

نظارهٔ دل

سومین بنیاد آگاهی **نظارهٔ دل**(۴۱) است. رهرو در اینجا به‌شناسائی دل‌ها رو می‌کند «و می‌شناسد که این دل، دلی بی‌کینه، این دل گمراه، این دل، آگاه، این دل، پریشان، این دل، جمع، این دل خواهان برتری و بلندی، این دل دربند پستی، این دل نجیب، این دل، آرام، این دل آزاد، این دل پای در بند است.»(۴۲)

او بدین سان به‌نظارهٔ دل رو می‌کند، خواه دل خود، و خواه دل دیگران، و خواه هر دو. او به‌جائی می‌رسد که می‌بیند که دل‌ها چه‌گونه نمایان می‌شوند، و چه‌گونه از میان می‌روند. این آگاهی روشن از **نمایان شدن** و **از میان رفتن** تا جائی که برای شناسائی و آگاهی او لازم است در او هست. و رهرو آزاد و وارسته از همه چیز در جهان در نظارهٔ دل می‌پاید.

نظارهٔ ذمّه‌ها

چهارمین بنیاد آگاهی نظاره به‌ذمّه‌ها(۴۳)ست. نظارهٔ به‌ذمّه‌ها، یا نظارهٔ موضوعات جان، خود پنج‌گونه نظاره را در برمی‌گیرد، که این‌ها هستند:

---

۴۰ vedanānūpassanā　　۴۱ cittānupassanā

۴۲ تاریخ فلسفه، کتاب اوّل ص ۶۳

۴۳ dhammānupassanā «ذمّه‌ها» را مترجمان نمودها، موضوعات اندیشه، اندیشه‌ها، حالات روانی، و چیزها ترجمه کرده‌اند.

۱. پنج مانع ۲. پنج بخش هستی ساز
۳. شش بنیاد حس ۴. هفت اندام روشن‌شدگی
۵. چهار حقیقت عالی.

اینك توضیح هریك از این پنج‌گونه دمّه.

پنج مانع

رهرو درنظارهٔ دمّه‌ها نخست به‌نظارهٔ پنج‌مانع(۴۴) رومی‌کند. این پنج‌مانع، دل‌راتیره و بینش را پوشیده می‌دارند. دلی که این پنج مانع در او هست به‌نزدیکی یکدلی هم نمی‌رسد و برای او شناسایی حقیقت ناممکن است. آن‌گاه که در او **کامجوئی**(۴۵)، **بدخواهی**(۴۶)، **تنبلی و افسردگی**(۴۷)، **بی‌آرامی و پشیمانی**(۴۸)، **شك و دودلی**(۴۹) باشند، او می‌داند که این «پنج مانع» در او هستند؛ و آن‌گاه که این پنج مانع در اونباشند، می‌داند که این‌ها در او نیستند. او می‌داند که آن‌ها چه‌گونه نمایان می‌شوند؛ و چون یك بار نمایان شوند می‌داند که چه‌گونه به‌آن‌ها پیروز شود؛ و چون یك بار به‌آن‌ها پیروزی یافته شود، آن‌ها دیگر در آینده در او نمایان نمی‌شوند.

پنج بخش هستی‌ساز

در **کانون پالی** (به‌ویژه در S.viii.8f) دمّه‌هایی را که آمیزش آن‌ها با یکدیگر رهرو را به‌این پندار می‌کشانند که او دارای شخصیت فردی، یعنی **خود** فردی است فهرست‌وار در پنج دسته گرد آورده‌اند. برخی از بوداشناسان گمان کرده‌اند که این **پنج بخش**(۵۰) یا **پنج بخش دلبستگی** ـ که فهرست‌وار از آن‌ها نام برده شده ـ هر یك دمّه‌ئی جداگانه است و حال آن که در بسیاری از گفتارهای بودا توضیح داده شده که هیچ یك از این پنج بخش «خود» یا «من» نیست(۵۱). بررسی بیش‌تر این نکته در همین کتاب زیرعنوان **«نظر بودا دربارهٔ خود»** انجام خواهد گرفت.

در اینجا تنها به‌نام بردن از هر یك از این دسته‌های پنج گانه بس می‌کنیم: ۱. دستهٔ

---

۴۴ nīvarana
۴۵ kāmacchanda
۴۶ vyapāda
۴۷ thīna - middha
۴۸ uddhacca - kukkucca
۴۹ vicikicchā
۵۰ skhandha/khandha، در لغت بمعنای «شاخه» است. این پنج بخش در متن‌های بودائی «پنج بخش دلبستگی» خوانده می‌شود.
۵۱ نک. تاریخ فلسفه، کتاب اول، ص‌های ۱ـ۷۰

ذمّه‌های کالبدساز(۵۲)، ۲. دستهٔ ذمّه‌های احساس‌ساز(۵۳)، ۳. دستهٔ ذمه‌های ادراک‌ساز(۵۴)، ۴. ذمّه‌هائی که حالات جان‌اند یعنی سازندهٔ اندیشه‌ها، و حالت‌های روانی هستند، و همه را در پالی سَنْکارا(۵۵) می‌نامند، ۵. دستهٔ ذمّه‌هائی که دانستگی(۵۶) سازند. دربارهٔ این پنج دسته در بیش‌تر گفتارهای بودا به‌این صورت عمومی سخن گفته شده است:

«رهرو در نظارهٔ ذمّه‌ها به‌نظارهٔ **پنج بخش** رو می‌کند. او **کالبد** را می‌شناسد، ومی‌داندکه چه‌گونه آن نمایان می‌شود، و چه‌گونه از میان می‌رود؛ او **احساس** را می‌شناسد، و می‌داند که چه‌گونه آن نمایان می‌شود، و چه‌گونه از میان می‌زود؛ او **ادراک** را می‌شناسد، و می‌داند که چه‌گونه آن نمایان می‌شود و چه‌گونه از میان می‌رود؛ او **حالات جان** را می‌شناسد و می‌داند که چه‌گونه آن‌ها نمایان می‌شوند و چه‌گونه از میان می‌روند؛ او **دانستگی** را می‌شناسد و می‌داند که چه‌گونه آن نمایان می‌شود و چه‌گونه از میان می‌رود.»

دوازده بنیاد حس

دوازده بنیاد حس یعنی شش اندام حس‌کننده و شش‌گونه حس شدنی‌های وابسته به‌آن‌ها.

«رهرو پس از این بار دیگر به‌نظاره **شش بنیاد حس** رو می‌کند. او چشم و شکل‌ها، گوش و صداها، بینی و بوها، زبان و مزه‌ها، تن و لمس شدنی‌ها، اندیشه و چیزهای شناختنی را می‌شناسد، و بندی(۵۷) را که به‌دنبال آن‌ها نمایان می‌شود می‌شناسد، او می‌شناسد که بند چه‌گونه نمایان می‌شود، او می‌شناسد که بند چه‌گونه از میان برداشته شده است، او می‌شناسد که چه‌گونه باید بند را دور کرد تا دیگر در آینده نمایان نشود.

هفت اندام روشن‌شدگی

«رهرو پس از این بار دیگر به نظارهٔ **هفت اندام روشن‌شدگی** رو می‌کند. او می‌داند که چه وقت در او **آگاهی**، **پژوهش آئین**، **نیرو**، **شوق**، **آرامش**، **یکدلی**، و **یکساندلی** هستند. او می‌داند که چه وقت هر یك از این‌ها در او نیست، می‌داند که چه‌گونه نمایان

---

۵۲ rūpa - kkhandha یا بخش شکل مادی، تن.

۵۳ vedanā - kkhandha یا بخش احساس.

۵۴ sañña - kkhandha یا، بخش ادراك

۵۵ sankhārā در لغت یعنی «هم کار»ها یعنی آمیزنده‌ها و سازنده‌ها.

۵۶ viññāna - kkhandha یا، بخش دانستگی. برای این پنج دسته ذَمَّه‌های هستی‌ساز نک **واژه‌نامه** در پایان کتاب.

۵۷ samyojana یا، بستگی.

می‌شود، و چه‌گونه تمام آن شکفته می‌شود.

نظارهٔ چهار حقیقت عالی

«رهرو پس از این به‌نظارهٔ چهار حقیقت عالی رو می‌کند. او به‌درستی می‌شناسد که رنج چیست؛ او به‌درستی می‌شناسد که خاستگاه رنج چیست؛ او به‌درستی می‌شناسد که رهائی از رنج چیست؛ او به‌درستی می‌شناسد که راه رهائی از رنج چیست.

«او بدین‌سان به‌نظارهٔ ذمّه‌ها رو می‌کند، خواه ذمّه‌های خود، و خواه ذمّه‌های دیگران، و خواه هر دو. او به‌جائی می‌رسد که می‌بیند که ذمّه‌ها چه‌گونه نمایان می‌شوند، و چه‌گونه از میان می‌روند. این آگاهی روشن از **نمایان شدن و از میان رفتن** تا جائی که برای شناسائی و آگاهی او لازم است در او هست، و رهرو آزاد و وارسته از همه چیز در جهان نظارهٔ ذمه‌ها می‌پاید.

«تنها راهی که به‌رسیدن به‌پاکی، و به‌پیروزی به‌درد وسوك، و به‌پایان رنج و اندوه، و به‌وارد شدن به‌راه راست و درست برای واقعیت دادن نیروانه رهبری می‌کند همانا راه **چهار بنیاد آگاهی** است.»[۵۸]

چنان که پیش از این گفته‌ایم[۵۹] هر یك از گام‌های راه هشتگانه نیز برای خود نتیجه‌ئی دارد و بخش‌های آن وابسته به‌یك‌دیگرست. برای نمونه، در این گام هفتم چه‌گونگی وابستگی **چهار بنیاد آگاهی** با یك‌دیگر و نتیجهٔ نهائی آن‌ها **آزادی دانش**[۶۰] است. در این باره در M. ۱۱۸ گفتاری آورده شده است.

گام هشتم: راستی و درستی در یکدلی

رهرو پس از این که **چهار کوشش** (گام ششم) را به‌انجام رسانید و به‌نظارهٔ **چهار بنیاد آگاهی** (گام هفتم) دانستگی روشن پیدا کرد به‌راستی و **درستی در سمادی**[۶۱] یعنی «**یکدلی**» رو می‌کند و به‌سیر درون می‌پردازد: رهرو در این گام با آگاهی شایسته به‌نگرش‌ها رو می‌کند. و به‌هر پلّهٔ نگرش دل می‌سپارد.

راستی و درستی در یکدلی در سه حرکت به‌نتیجه می‌رسد. حرکت اول پیش‌درآمد

---

۵۸ D. ۲۲ سخن بودا ص ۹۷.

۵۹ نک ص ۲۸.

۶۰ vijja - vimutti

۶۱ sammā - samādhi در M. ۴۴ بودا، سَمادی را به‌یکدلی یعنی cittass' ekaggatā تعریف کرده است، و مراد از آن حالتی از دل است که به‌سوی یك چیز رفته باشد، یعنی به‌یك چیز و یك نقطه متمرکز شده باشد.

یکدلی(۶۲) است که در آغاز تمرین یکدلی پیدا می‌شود؛ حرکت دوم «نزدیکی به‌یکدلی» یا «به‌نزدیکی حالت نگرش رسیدن» است(۶۳) رهرو در این مقام به‌نزدیکی **نگرش اول** می‌رسد ولی بدان راه نمی‌یابد؛ و حرکت سوم که **اَپَناّسَمادی**(۶۴) نامیده می‌شود یعنی «رسیدن به‌یکدلی»، یعنی **یکدلی** در جذبهٔ موضوع نگرش است. همان یکدلی است که در نگرش‌ها دست می‌دهد(۶۵). آن‌گونه یکدلی که در زمینهٔ «چهارراه عالی» و «چهار ثمرهٔ» آن باشد یکدلی برتر از جهانی و هدف آن نیروانه است. هرگونه یکدلی دیگر، حتی آن حرکت‌ها که همراه با لطیف‌ترین موضوع جذبهٔ نگرش باشد فقط «جهانی» است.

آن‌گاه که حرکت‌های یکدلی راست و درست انجام پذیرند، چهار نیکی به‌بار می‌آورند، یعنی در آغاز با شادی و خرسندی همراهند، یعنی رهرو از راه نگرش‌ها به‌نیکبختی می‌رسد، و سپس به‌دانش و بینش(۶۶) می‌رسند به‌وسیله ادراك رَمزِنور(۶۷)، و پس از آن به‌آگاهی و دانستگی روشن می‌رسد به‌وسیلهٔ دانشِ روشن دربارهٔ **برخاستن**، یا **نمایان شدن**، **پائیدن**، و **از میان رفتن** احساس‌ها، ادراك‌ها و اندیشه‌ها.

چهارمین نیکی یا نیکبختی در پاك ساختن و از میان بردن هرگونه آلودگی(۶۸) است از راه فهمیدنِ «نمایان شدن» و از میان رفتنِ «پنج بخش هستی‌ساز».

برای روشنگری بیش‌تر در زمینهٔ این گام هشتم، که از یك نظر شرط لازم نیروانه، و از نظردیگرشرط لازم هرگونه‌مقامات معنوی‌وقدسی(۶۹)است‌از **M.۲۶** و **۴۳ .M** نقل می‌کنیم.

«ای رهروان، آهوئی در جنگل‌ها و دامنه‌های جنگل می‌خرامد، رها و آزاد می‌رود، می‌ایستد، دراز می‌کشد و می‌خوابد. چرا؟ چون که از تیررس شکارگر بیرون است. همین گونه است رهروی که دور از کام‌ها(۷۰)، دور از اندیشه‌های بد(۷۱) (= ذمه‌های بد) و با روگرداندن از دلبستگی‌ها(۷۲)، به‌**نخستین نگرش**(۷۳) می‌رسد که با **توجه جان**(۷۴) و **پایداری**

---

۶۲ parikamma - samādhi ۶۳ upacāra - samādhi

۶۴ appanā - samādhi

۶۵ این سه حرکت در تفسیرها آمده است و نه در کانون پالی.

۶۶ ñāna - dassana ۶۷ kasina

۶۸ āsavakkhaya پس از این دربارهٔ آن سخن گفته خواهد شد.

۶۹ brahma - vihāra پس از این توضیح داده خواهد شد.

۷۰ kāmehi، کامرانی.

۷۱ dhammaehi یا، چیزهای بد.

۷۲ viveka. مراد روگرداندن و دور کردن «پنج مانع» است.

۷۳ jhāna به‌سنسکریت dhyāna.

۷۴ vitakka اندیشیدن، یعنی توجه به‌چیزی. درك، سنجش، و تحلیل هم گفته‌اند.

جان در اندیشه(۷۵) همراه است. سرشار از شوق(۷۶) و نیکبختی(۷۷) است.»(۷۸)

«در این نخستین نگرش پنج چیز هست و پنج چیز دیگر نیست. [پنج مانع، یعنی] کامجوئی، بدخواهی، تنبلی و افسردگی، بی‌آرامی و پشیمانی، شک و دودلی در آن نیستند، و توجه جان و پایداری جان در اندیشه، شوق، نیکبختی و یکدلی با آن همراهند.»(۷۹)

«رهرو بار دیگر با دور کردن توجه جان، و پایداری جان در اندیشه به‌نگرش دوم می‌رسد که آرامش(۸۰) درون و یگانگی جان است، بی‌توجه جان و پایداری جان در اندیشه است، از یکدلی پیدا شده، و سرشار از شوق و نیکبختی است.(۸۱)

رهرو سپس با دور کردن(۸۲) شوق به‌یکسانْ دلی(۸۳) و آگاهی می‌رسد، به‌آگاهی روشن آراسته است، و در تن خود احساسی دارد که دربارهٔ آن گفته‌اند «آن کس شاد زندگانی می‌کند که یکسانْ‌دل و آگاه باشد.» با چنین حالتی رهرو به‌نگرش سوم می‌رسد.

رهرو پس از آن خوشی و رنج را دور می‌کند و با از میان بردن شادی و اندوه‌هائی که پیش از این داشت به‌حالتی می‌رسد که آن‌سوی خوشی و رنج است و به‌نگرش چهارم می‌رسد. نگرشی که با یکساندلی و آگاهی صفا یافته است.

رهرو پس از پیروزی کامل به‌ادراک شکل(۸۴)، با دور کردن ادراک واکنش‌های حسی(۸۵)، و توجه نداشتن به‌ادراک گوناگونی(۸۶)، می‌اندیشد که مکان نامحدود است و به‌سپهر(۸۷)

---

۷۵ vicāra اندیشیدن بحثی. پژوهش، یا اندیشهٔ سخته:

خرد را و جان را همی سنجد او — در اندیشهٔ سخته کی گنجد او؟

vitakka را به‌گرفتن کوزه و vicara را به‌پاك کردن آن مانند کرده‌اند. نک سخن بودا، ص۱۱۸ وزیرنویس ص ۱۱۹.

۷۶ piti ۷۷ sukha ۷۸ M. ۲۶ و M. ۲۷

۷۹ M. ۴۳ این پنج چیز که در نخستین نگرش هستند به‌اندام‌های نگرش (jhānanga) معروفند.

۸۰ sampasādanā

۸۱ در این نگرش سه اندام شوق، نیکبختی، و یکدلی هست.

۸۲ virāga ۸۳ upekkhā

۸۴ rupa - sañña. مراد چهار نگرش شکل یعنی چهار نگرش اول است.

۸۵ patigha - sañña. مراد ادراک‌هائی است که از توجهٔ یکی از اندام‌های حس‌کننده (برای نمونه، چشم) به‌یك موضوع حسی آن (شکل) پیدا می‌شود. بُدَّه گُسَه (Buddhaghosa) در دفتر شانزدهم کتابش به‌نام «راه پاکی» می‌گوید، «یقیناً کسی که به‌نخستین نگرش... رسیده است برای او این دانستگی یا ادراك پنج اندام حس‌کنندهٔ وجود ندارد. با این همه، باید دانست که سخنِ «با دور کردن ادراک‌های حسی» در ستایش نگرش شکل گفته شده است.»

۸۶ nānatta - sañña «ادراك‌هائی هستند که در حوزه‌های گوناگون نمایان می‌شوند، یا ادراك‌های گوناگونند که در حوزه‌های گوناگون نمایان می‌شوند، یا ادراك‌های گوناگونند.» بُدَّه گُسَه (راه پاکی، دفتر ۲۰) می‌گوید مراد از «ادراك‌های گوناگونی» ادراك‌های چندگونهٔ بیرون از نگرش‌هاست.

۸۷ āyatana

مکان نامحدود(۸۸) می‌رسد(۸۹) و در آن می‌پاید....

رهرو پس از پیروزی کامل به سپهر مکان نامحدود می‌اندیشد که **دانستگی نامحدود** است و به سپهر **دانستگی نامحدود**(۹۰) می‌رسد و در آن می‌پاید....

رهرو پس از پیروزی کامل به‌سپهر دانستگی نامحدود، می‌اندیشد که **هیچ چیزنیست**، و به‌سپهر **نیستی**(۹۱) می‌رسد و در آن می‌پاید....

رهرو پس از پیروزی کامل به‌سپهر نیستی به‌سپهر **نه ادراک ونه‌نه‌ـادراک**(۹۲) می‌رسد و در آن می‌پاید(۹۳).... و چون به‌سپهر **نه ادراک و نه نه‌ـادراک** پیروزی **کامل یافت**، **به‌رهائی از ادراک و احساس**(۹۴) می‌رسد. و چون این شناسائی در او پیدا شد به‌رهائی **از چهار آلودگی**(۹۵) می‌رسد، یعنی از آلودگیِ **کامجوئی**(۹۶)، از آلودگیِ **وجود**(۹۷)، از آلودگیِ **نظر نادرست**(۹۸)، و از آلودگیِ **ندانستن**(۹۹) رهائی می‌یابد....»(۱۰۰)

رهرو پس از پیمودن چهار پلّهٔ نگرش و رسیدن به‌چهار «سپهر» به«رهائی از ادراک و احساس» می‌رسد. رسیدن به‌این مقام یعنی آزادی از هر آن‌چه ادراک و احساس‌پذیرست، یعنی آزادی از جهان و هر چه در آن است، و بالا رفتن تا آزادشدگی از **چهار آلودگی** ـ که روی‌هم آن‌ها را در برخی از سوره‌های **کانون پالی** «**آزادی دل و دانش**» می‌نامند(۱۰۱) ـ می‌تواند با دو گونه نتیجه پایان یابد. یکی از میان رفتن زیست و دیگری برقرار ماندن زیست. در M. ۴۴ گفته شده است که «... رهروی که به«فرو نشاندن ادراک و احساس» رسیده و کارهای زیست او به‌حالت درنگ درآمده هنوز زنده است و گرمای زندگانی او خاموش نشده و توانائی‌های او از میان نرفته‌اند.» تنها در این مقام، که هنوز در پایان راه

---

۸۸ ākāsānancāyatana

۸۹ رهروی که به‌نگرش پنجم می‌رسد می‌تواند پنج قسم نیروی برتر از طبیعی (abhiññā) را در خود بشکفاند.

۹۰ viññāṇacayatana

۹۱ akiñcaññāyatana ۹۲ n'evasaññā- n'āsaññāyatana

۹۳ در این چهار نگرش، که به‌نگرش‌های بی‌شکل (arūpa - jhāna) معروفند، همان دو اندام نگرش، یعنی یکدلی و یکساندلی هستند.

۹۴ saññā - vedayitanirodha که nirodha - samāpatti یا «رسیدن به‌فرونشاندن» و رهائی هم خوانده می‌شود.

۹۵ āsava، یعنی شهوت و هوی و هوس، در جای خود گفته خواهد شد.

۹۶ kāma ۹۷ bhava

۹۸ diṭṭhi در همین دفتر گفته خواهد شد.

۹۹ avijja

۱۰۰ M. ۲۶ رهائی از این چهار آلودگی همان «رهائی از رنج» است که «آزادی دل و دانش» هم خوانده شده است.

۱۰۱ ceto - vimuttim: آزادی دل، و paññā - vimuttim: **آزادی دانش، یعنی آزادی از راه دانش.**

زیست برقرار است، می‌تواند که بخواهد که **به‌نیروانه** وارد شود. ولی اگر در جریان این کوشش زیست او از میان رفته باشد و **به‌نیروانه** نرسیده، بار دیگر به‌زندگانی جهانی باز خواهد گشت.

رهائی و آزاد شدن از **چهار آلودگی** زمینهٔ خواهندگی‌هائی است که در کار بودن آن‌ها در زندگانی رهرو شرط لازم نخواهندگی است. به‌این معنا که **نیروانه** که **ذات بیمرگی** و هدف عالی رهروی بودائی است، باید «خواسته» شده باشد، و نشانهٔ این تمرکز ارادهٔ به‌سوی خواستنِ نخواستن در بیش‌تر گفتارهای بودا دربارهٔ **نیروانه** آورده شده است. به‌این معنا که در سورهٔ **بزرگ نیروانه** (D. ۱۶) روشن شده که بودا پس از پیمودن چهار نگرش و چهار سپهر و رسیدن **به‌آزادی دل و دانش**[۱۰۲]، از اینجا دوباره پله به‌پله **به‌نخستین نگرش** برمی‌گردد و این خود نشانهٔ این است که زیست او و هنوز در کار است و تن او هنوز نمرده است، و پس از این بازگشت یکبار دیگر از نخستین نگرش تا نگرش چهارم می‌رسد و سپس از آنجا **به‌نیروانه** می‌رود، یعنی به‌جاویدی می‌رسد.

---

۱۰۲ این حالت نتیجهٔ فرونشاندن **چهار شهوت** یعنی آلودگی‌هاست و پس از رهائی از ادراک و احساس دست می‌دهد.

۴. مقامات معنوی

رهرو برای نظارهٔ به‌چیزها و در آمدن به‌حالت‌های نگرش، به‌چیزها و موضوع‌های خاصی نیاز دارد که شمارهٔشان به‌چهل تا می‌رسد.

بُدَه گُسَه در راه پاکی فهرستی از **موضوعات نگرش**(۱) گرد آورده است که موضوع دو گام هفتم و هشتم راه هشتگانهٔ عالی به‌شمار می‌آیند. آن چهل موضوع این‌ها هستند: ده رمز(۲)، ده یادآوری(۳)، ده ناپاکی(۴)، **چهار مقام قدسی و معنوی**، **چهار نگرش بی‌شکل**(۵)، یك ادراك، و یك تحلیل.(۶)

در اینجا به‌روشنگری **چهار مقام معنوی**(۷) می‌پردازیم که رهرو در چهار **نگرش** نخست به‌آن‌ها می‌رسد.

این چهار مقام معنوی یا قدسی را «رفتار درست دربارهٔ موجودات زنده»(۸) خوانده‌اند. کسی که به‌این چهار مقام برسد و آن‌ها را در رفتار و نگرش خود واقعیت ببخشد **همپایهٔ**

---

۱ kammaṭṭhānal

۲ kasina یا، وسیله.

۳ anussati

۴ asubha

۵ arupa-jhāna مراد «چهار سپهر» در گام هشتم راه هشتگانه است.

۶ راه پاکی، دفترهای سوم، هفتم، و هشتم.

۷ brahma-vihāra. «برهمه» یعنی قدسی و معنوی؛ وهاره در لغت، یعنی جا، مکان، دیر، و در اینجا به‌معنای «مقام و حالت رفتار، یا حالت زندگانی» است.

۸ sattesu sammā

بَرَهْمَه(۹) می‌شود. این چهار مقام را از آنجا که بی‌پایان‌اند **نامحدود**(۱۰) هم خوانده‌اند. رهرو در این عوالم بی‌هیچ حد و بندی به‌همهٔ موجودات توجه می‌کند و دربارهٔ آن‌ها به‌نظاره می‌پردازد و می‌کوشد که این حالات را در خود بشکفاند. **چهار مقام معنوی** این‌ها هستند: **مهر**، **همدردی**، **شادی** - یعنی از شادی دیگران شاد بودن - و **یکساندلی**. رهرو در سه نگرش نخست به‌سه مقام نخست و در نگرش چهارم به‌مقام **یکسان‌دلی** می‌رسد و این - چنان که پیش از این دیدیم - برترین اندام این نگرش است. اینك روشنگری هر یك از این چهار مقام معنوی.

مهر

در **کانون پالی** آمده است که **مهر**(۱۱) یا **مهر و دوستی** حالتی است که دل را نرم می‌کند؛ «آزادی دل» است، «برترین زیبائی» است. «نشانه‌اش دوستی و کار طبیعیش افزایش و گسترش دوستی است. چون بدخواهی از دل بیرون برود **مهر** جای آن را می‌گیرد؛ پایگاه آن نگاه مهربان است. پیروزی مهر از میان رفتن بدخواهی است، و شکست آن به‌میلی خودخواهانه و محبت‌آمیز بدل می‌شود.»(۱۲) **مهر** دو دشمن دارد، یکی درونی و دیگری بیرونی. دشمن درونی او شهوت است و درمانش هم نظارهٔ در زشتی تن است. دشمن بیرونیش - که ضدّ اوست - بدخواهی است. آن‌گاه که نظارهٔ مهر در دل شکفته نشود، بدخواهی و کینه در دل پیدا می‌شود. بودا می‌گوید «ای رهروان، در جهان هیچ شایستگی(۱۳) - بسته به‌بنیاد(۱۴) - نیست که به‌یك شانزدهم **مهر آزادکنندهٔ دل**(۱۵) بیارزرد؛ مهرِ آزادکنندهٔ دل در تابش و درخشش و پرتوافشانی بسی برتر از همه است.

«ای رهروان، همان‌گونه که روشنی هیچ ستاره به‌یك شانزدهم مهتاب نمی‌ارزد، چرا که مهتاب در تابش و درخشش و پرتو افشانی بسی برتر از آن‌هاست؛ و همان‌گونه که در آخرین ماه موسم باران - در پائیز - آسمان روشن و خورشید در آن بالا می‌آید و از تابش و درخشش و پرتوافشانی او هر تاریکی از آسمان زدوده می‌شود، و همان‌گونه که آن‌گاه که شب به‌سپیده می‌گراید، ستارهٔ سحری می‌تابد و می‌درخشد و پرتو می‌افشاند، همین‌گونه هر

---

۹ brahma-samo

۱۰ appamaññā به‌سنسکریت aprāmānya

۱۱ maitri/metta

۱۲ آورده شده از راه پاکی.

۱۳ puñña

۱۴ upādhi

۱۵ ceto-vimutti یعنی مهر که «آزادی دل» است. در M. ۹۹ و D. ۳۳ هم اندیشهٔ مهر «آزادی دل» خوانده شده است: «مهر که آزادی دل است، آزادی از بدخواهی است.»

شایستگی نیز که در جهان باشد به‌یك شانزدهم **مهر آزادکنندهٔ دل** نمی‌ارزد، **مهر آزادکنندهٔ دل** در تابش و درخشش و پرتوافشانی بسی برتر از آن‌هاست.»[۱۶]

به‌این نکته توجه داشته باشید که **مهر** همان عشق و محبت[۱۷] نیست. از **محبت** بیم و اندوه پیدا می‌شود، حال آن که دربارهٔ مهر و دوستی چنین نیست. مهر، حالت یك دوست حقیقی به‌دوست دیگرست. بودا می‌گوید «همان‌گونه که مادر با به‌خطر انداختن زندگانی خود تنها فرزندش را حفظ می‌کند، مهر بی‌پایان را نیز باید دربارهٔ همهٔ موجودات در خود شکوفاند.»[۱۸] مراد از مهر مادرانه، آرزوی بهروزی فرزندست از ته دل. باید دانست که **خشم**، و **بدخواهی** و **نفرت** بازدارندهٔ مهرند.

همـدردی

نیکان چون دیگران را دستخوش رنج ببینند دل‌شان می‌لرزد و قسمی حالت دلنمودگی در آنان پیدا می‌شود که **کَرُونا**[۱۹] یا **همدردی** خوانده می‌شود. برجسته‌ترین نشانهٔ **کرونا** از میان بردن رنج و اندوه دیگران است، و نه دلسوزی تنها. **همدردی** هم ـ چون **مهر** ـ دو دشمن دارد. دشمن درونی او آزردن و رنجاندن و ستم کردن به‌دیگران[۲۰] است، و دشمن بیرونی او دلسوزی همراه با ترحم است.

از همدردی است که **حقیقت رنج** همواره پیش چشم ما روشن و آشکار خواهد بود، خود اگر در رنج نباشیم. بنیاد واقعی همدردی، **حقیقت رنج** است، یعنی این حقیقت که موجودات همه از «ندانستن»، دستخوش رنج‌اند، در حالی که نه ریشهٔ واقعی آن را می‌دانند و نه راه رهائی از آن را برترین آشکارشدگیِ همدردی، نشان دادن «**راه هشتگانهٔ عالی**» به‌دیگران است، چون این راه آنان را به‌«رهائی از رنج» و به‌آزادی می‌برد.

همدردی چون مادری مهربان است که هر اندیشه، و هر گفتار و کردارش همیشه برای کاستن و آرام کردن و از میان بردن نومیدی فرزند بیمارش است. این نشانهٔ همدردی است. آشکار شدگی آن در **آزادی از ستمگری** است، و اوج آن از میان بردن هرگونه آزردن و رنجاندن و ستم رواداشتن است.[۲۱]

---

۱۶ It بخش ۷.، ص‌های ۱ـ۳۹.۴۰

۱۷ pema

۱۸ نارده، بودا و تعلیماتش، ص ۶۱۵.

۱۹ karunā

۲۰ hisma

۲۱ بودا و تعلیماتش، ص‌های ۶۲۹ و ۸ـ۳۲۷

مودیتا یا شادی

بُدَّه گسه می‌گوید «مودیتا[۲۲]، شادمانی از کامگاریِ دیگران و شاد بودن ازشادی آنان است.... چون می‌بینم یا می‌شنویم که عزیزی شاد و نیکبخت و خوشدل است، این شادیِ او را چنین می‌توان در خود برانگیخت که «او به‌راستی شادست. چه نیکوست این! چه والاست این!» چون از دیدن یا شنیدن [شادی] عزیزی شاد خواهد شد، پس آن‌گاه همهٔ موجودات را از شادی [دل خود] سرشار خواهد کرد.»[۲۳] رهرو سپس از شادی کسی شادمان می‌شود که نه عزیز اوست و نه دشمن او، و پس آن‌گاه به‌شادی دشمن رو می‌کند و از شادی او شاد می‌شود و برای او نیکبختی آرزو می‌کند، و سرانجام به‌شادی و نیکبختی خود رو می‌کند و از چهار بند می‌گذرد و پس از این مقام ـ که در **نگرش سوم** دست می‌دهد ـ به‌مقام یکساندلی، در **نگرش چهارم** رو می‌کند و به‌نظارهٔ آن می‌پردازد.

مودیتا (= شادی) را نیز، چون مهر، «آزادی دل» خوانده‌اند. رهرو چون به‌این مقام برسد ـ یعنی از شادی دیگران شاد شود ـ یازده گونه سود می‌برد، یعنی آسوده می‌خوابد، آسوده گام برمی‌دارد، خواب بد نمی‌بیند، نزد همه ـ خواه انسان و خواه نه‌انسان ـ عزیزست، خدایان نگهبان اویند، آتش و زهر و سلاح‌های دیگر در او کارگر نیستند، آسان به‌یگانگی دل می‌رسد، چهره‌ئی آرام دارد، [با اندیشه‌ئی] مجموع می‌میرد؛ اگر به‌هیچ مقام بالاتری دست نیابد، بار دیگر در جهانِ بَرَهْما زائیده خواهد شد.»[۲۴] دشمن درونی این شادی، رشک و حسد[۲۵] است. شادی در درجهٔ نخست بیش‌تر درونی است چه می‌کوشد تا رشک و حسد را از میان ببرد، و با از میان رفتن این دو، رهرو ـ یا هر کسی که شادی را در خود می‌شکفاند ـ از دیدن یا شنیدن شادی و نیکبختی دیگران دلشاد می‌شود. شکوفاندن شادی یا مودیتا یعنی دلشادی دشوارتر از مهر و همدردی است.

یکساندلی

اُوْپیکْکا (= یکساندلی[۲۶]) در لغت به‌معنای «درست دیدن و یکسان دیدن» است چنان که در آن نه دلبستگی باشد و نه بیزاری. نباید پنداشت که یکساندلی، همان بی‌اعتنائی و

---

۲۲ muditā

۲۳ A.V.۳۴۲

۲۴ راه پاکی، آورده شده در «مودیتا» از انتشارات انجمن بودائی سری‌لنکا ۱۹۷۱ ص‌های ۲۰ و ۹ـ۲۶

۲۵ issā

۲۶ upekkhā

بیدردی است. یکساندلی در دلی پیدا می‌شود که در بند هشت شرط این جهانی(۲۷) نباشد، یعنی دستخوش ستایش و سرزنش، رنج و خوشی، سود و زیان، نام و ننگ نشود. **یکساندلی** نیز دو دشمن دارد، یکی دشمن درونی که شهوت است، و دیگری دشمن بیرونی که سخت شدن و بی‌احساسی است. **یکساندلی** زداینده دلبستگی ـ یعنی **تشنگی** و طلب ـ و بیزاری است. رهرو در **نگرش چهارم** به‌این مقام می‌رسد.

مهر همه را در برمی‌گیرد، **همدردی** ستمدیدگان و دردمندان را، **شادی** شادمانان را، و **یکساندلی** نیك و بد را، عزیز و ناعزیز را، و خوش و ناخوش را.

نخستین بنیاد **یکساندلی** این شناسائی یا بینش است که زندگانی ما نتیجهٔ کردارهای اندیشه، گفتار و تن ماست که در این زندگانی یا در زندگانی پیشین انجام داده‌ایم. در آئین بودا، «**کردار**» رَحِمی(۲۸) است که ما از آن زائیده شده‌ایم. ما «دارندگان» جدائی‌ناپذیر کردارهای‌مان هستیم(۲۹)، خواه آن‌ها را دوست داشته باشیم و خواه نه. ما همین که دست به‌کرداری بزنیم، دیگر ما را بر آن اختیاری نیست. کردارهای ما راه خود را در جهان می‌پویند، و خواه ناخواه چون میراثی(۳۰) به‌ما باز خواهند گشت. آن‌چه به‌ما می‌رسد از بیرون نیست، بل‌که از کردارهای خود ماست. این شناسائی و بینش، ما را از هر بیمی آزاد می‌کند، و اگر بیمی در ما پیدا شود می‌دانیم که پناهی چون کردارهای نیك(۳۱) داریم. از این پناه دلگرمی در ما پیدا می‌شود، که همان اعتماد به‌نیروی نگهدارندهٔ کردارهای نیك گذشتهٔ ماست. از این اعتماد در ما جرأت پیدا می‌شود، و این جرأت خود خاستگاه کردارهای نیك زندگانی کنونی ما می‌شود.(۳۲)

دومین بنیاد **یکساندلی** شناسائی آموزش «**نداشتنِ**»(۳۳)است. این تعلیم به‌مانشان می‌دهد که نه کردارهای ما کردهٔ «**خود**»، یا روان‌اند، و نه میوه‌ها یعنی ثمره‌های این کردار در «**خود**» مؤثر است. پس، چون «خود» یا «من» در کار نیست، «از آنِ من» هم وجود ندارد. نادانی و اندیشهٔ به«خود» رنج به‌بار آورده مانع **یکساندلی** می‌شوند. اگر ما را برای کاری سرزنش کنند این اندیشه در ما پیدا می‌شود که «مرا سرزنش می‌کنند» و **یکساندلی** ما از میان می‌رود. اگر در این یا آن کار ناکام شویم، این اندیشه در دل ما می‌افتد که «کارم به‌شکست انجامیده است» و **یکساندلی** ما از میان می‌رود. اگر داروندارمان از میان برود

---

۲۷ atthaloka - dhamma

۲۸ kamma - yoni

۲۹ kamma - ssakā

۳۰ kamma-dāyādā

۳۱ kamma-patisarana

۳۲ مشکل «کرمه» در گفتار «**زنجیر علّی**» در همین دفتر بیش‌تر توضیح داده خواهد شد. در گفتار «**سه نشانه**» روشن کرده خواهد شد.

۳۳ an-atta

این اندیشه در دل ما پیدا می‌شود که «آن‌چه از آنِ من بود از دست رفته است» و **یکساندلی** ما پراکنده می‌شود.

برای آن که یکساندلی پایگاهی استوار داشته باشد باید پندارهای «من» و «از آنِ من» را از دل بیرون کرد. نخست از چیزهای کوچك آغاز می‌کنیم که دل کندن و وارستن از آن‌ها آسان‌ترست، تا برسیم به‌مال و خواسته و هدف‌هائی که به‌آن‌ها دل بسته‌ایم و آن‌ها **یکساندلی** ما را از میان می‌برند.

این **چهار مقام معنوی** به‌طور دقیقی به‌یك‌دیگر وابسته‌اند. برای نمونه، اگر **همدردی** نباشد **یکساندلی** بدل به‌گونه‌ئی بی‌اعتنائی و بیدردی و گوشه‌گیری می‌شود. **شادی** سبب می‌شود که **همدردی**، از مشاهدهٔ رنج‌های دیگران، به‌ترحم و دلسوزیِ پست دیگرگون نشود.

اگر **شادی** نباشد، **همدردی** لبخندی به‌لبان هیچ کس باقی نمی‌گذارد. از سوی دیگر، اندوهگینی از میان برندهٔ **یکساندلی** است.

یکساندلی راهنمای سه مقام دیگرست و راه را به‌آن سه نشان می‌دهد. اگر **یکساندلی** نباشد **مهر** و **همدردی** دست به‌کوشش‌های بیهوده می‌زنند و سرگردان عاطفه‌های خویش شده مقصود خود را از یاد خواهند برد.

رسیدن به‌کمال این چهار مقام معنوی از دو راه امکان‌پذیرست. نخست از راه رفتار عملی و هدایت شایستهٔ اندیشه، که در واقع در آموزش **برترین رفتار** صورت می‌گیرد، یعنی در گام‌های سوم و چهارم و پنجم **راه هشتگانه عالی**. دوم از راه درون‌نگری و سیر در عوالم درونی که در **چهار نگرش** انجام می‌گیرد[۳۴]؛

---

۳۴ برای نوشتن گفتار **مقامات معنوی** از این نوشته‌ها استفاده کرده‌ایم: **چهار مقام معنوی** از **نیانه پونیکا**، **تمرین مهر** از **نانه‌مولی‌تیره**، و **مودیتا**، که همه از انتشارات انجمن بودائی سری‌لنکاهستند؛ و هم‌چنین **از بودا و تعلیماتش** و **فرهنگ بودائی**.

۵. سَنْسارَه و ذَمَّه

برای بهتر فهمیدن آئین بودا باید در اینجا دو مفهومی را که از مفهوم‌های اوّلی همهٔ فلسفه‌ها، آئین‌ها و مذهب‌های هند هستند شناسانده شوند. این دو مفهوم همانا **سَنْساره**(۱) و **ذَمَّه** اند.

«مفهوم سَنْسارَ تقریباً به‌معنای «دایرهٔ وجود» است و مراد از آن این است که زندگانی فرد فقط یك جا و یك بار نیست، بل‌که تکرارشونده است و هر فردی هزاران بار پیش از زندگانیِ کنونی خود وجود داشته است و هزاران بار دیگر نیز، پس از این زندگانی، حیات خواهد داشت، زیرا «**کردار**»(۲) در یك زندگانی، خود علت زندگانی دیگر است، و تا زمانی که کوچکترین اثری از «**کردار**» در زندگانی یك فرد به‌جاست آن شخص دستخوش سنسار است، یعنی در دایرهٔ وجود سرگردان می‌آید و می‌رود و باز می‌گردد....»(۳)

سَنْسارَه در لغت به‌معنای «سرگردانی همیشگی» است. مراد از آن، در گفتارهای بودا، دریای وجود یا زندگانی و مرگ است که همواره در پیچ و تاب است. این دوباره زائیده شدن‌ها، بی‌پایان است. سراسر زندگانی یك فرد در این زنجیرهٔ سَنْسارَه به‌دمی گذرنده می‌ماند. سنساره را جریان یکریز و زنجیر پیوستهٔ «پنج بخش هستی‌ساز»، ذمّه‌ها و حواس دانسته‌اند که لحظه به‌لحظه دیگرگون می‌شود و همچنان ادامه می‌یابد تا سرانجام رهرو

---

۱ samsāra

۲ kamma، به‌سنسکریت karma.

۳ تاریخ فلسفه ص ۵۶. در گفتار پیش هم از «کردار» سخن فته شد و در توضیح گفتار زنجیر علّی باز از آن سخن گفته خواهد شد.

بتواند با کوشش و بیداری از آن آزاد شود، این آزادی دست نمی‌دهد مگر از راه شناسائی آئین حقیقی که به‌نیروانه می‌برد.

کلمهٔ **ذَمَّه**، به‌سنسکریت **دَرْمَه**(۴)، از ریشهٔ **ذَر**(۵) یا در، یعنی بردن و دربرداشتن آمده است.

به‌طور کلّی **ذمّه** در کتاب‌های بودائی به‌این معناهاست: سازندهٔ طبیعت یك چیز، قاعده، قانون، آئین، تعلیم؛ دادگری، درستکاری؛ کیفیت؛ چیز، موضوع اندیشه و جان؛ نمود. در تفسیر .D از این واژه به‌طور کلّی چهار کاربرد به‌دست داده‌اند: **گُون**(۶)، یعنی کیفیت، تعلیم(۷)، متن(۸)، و بی‌روانی(۹)، برای نمونه، در این سخن بودا که «**هیچ ذَمَّه‌ئی (= نمودها) خود نیست**».

ذمّه چون آئین بودا، که در چهار حقیقت عالی بیان شده است، در اینجا یکی از «سه گوهر» به‌شمار می‌آید.

ذمّه، چون موضوعی که جان به‌آن می‌اندیشد(۱۰) می‌تواند گذشته، حال یا آینده، مادّی یا روانی، مشروط یا نامشروط، واقعی یا پنداری باشد.

از سوی دیگر، همهٔ ذات‌ها(۱۱) و **ذمّه**‌های جهان به‌دو دسته تقسیم می‌شوند، یعنی **آمیخته** یا **مشروط** یعنی **سَنْکَتَه**(۱۲) هستند یا **نیامیخته** یا **نامشروط** یعنی **اَسن‌کته**(۱۳). ذمّه‌های **آمیخته** آن‌هائی هستند که از برهم کردن و آمیختن چند علت و شرط ساخته شده‌اند، و از این رو **مشروط** نیز خوانده شده‌اند. **نیامیخته** ـ که **نامشروط** نیز هست ـ ذمّه‌ئی تجزیه‌ناپذیرست، یعنی برای آن تولید و از میان رفتن نمی‌توان نشان داد. **نیامیخته** از **علیت** بیرون است. تنها **ذات نیروانه** ذمّهٔ **نیامیخته** است. هر ذمّهٔ آمیخته از خاستگاهی نمایان شده است، بنیادی دارد، دیگرگون می‌شود، ناپاینده، و دستخوش حرکت است، و از این رو از میان رفتنی و میرنده است. **ذمّهٔ نیامیخته** ـ یعنی **نیروانه** ـ بدون علت، بی‌علّت، بی‌خاستگاه، بی‌از میان رفتن، بی‌تغییر، پاینده و جاویدست(۱۴).

---

۴ dharma
۵ dhar
۶ guna
۷ desdnā
۸ pariyatti
۹ nijīvatā
۱۰ dhammāyatan
۱۱ dhātu
۱۲ sankhata یا sankhāra.
۱۳ asankhata
۱۴ A.i.۱۲۵ Enc.Bu. ج ۲، ص ۱۵۰

۶. زنجیرِ علّی

در بسیاری از سوره‌های کانون پالی، بودا آموزشی به‌رهروان می‌دهد که به‌نام عمومی paticca samuppada[۱] معروف شده است و می‌توان آن را، کم یا بیش، زنجیرِ عِلّی نامید. اینك گزارش این زنجیرِ عِلّی.

در لَلِتَه وِستَرَه[۲] آمده است که سیدارتَه گَوتَمَه[۳]، که بُدی‌سَتْوَه[۴] است، از زمانی که از خانه به‌بیخانگی رفته، و پس از آن همه‌گونه ریاضت را آزموده، پس از پیروزی برمارَه[۵] و دختران او و از نخستین پلّهٔ نگرش تا چهارمین پلّهٔ نگرش می‌رود و به‌جائی می‌رسد که جان او از خوشی و رنج و همهٔ تصورات حسی و همهٔ یادها و ادراك‌ها آزاد شده است. در این حالت، جان خود را به‌سوی شناسائیِ نگرنده متوجه می‌کند و سه گونه دانش بدو آشکار می‌شود[۶]. او در نخستین پاس شب به‌چشم آسمانی روشن‌بین خدائی خودتحول همهٔ موجودات را در جریان دوباره زائیده شدن و از میان رفتن نظاره می‌کند ومی‌بیند که آن‌ها به‌علت اندیشه‌های بد، گفتار و کردار بد به‌جایگاه رنج فرو می‌افتند و از اندیشه‌ها و کردارهای خوب به‌جهان‌های آسمانی روشن می‌روند. در دومین پاس شب، با چشم معنوی

---

۱ در لغت به‌معنای «وابستگي مشروط»، تولید مشروط، و خاستگاه به‌هم پیوسته است.

۲ Lalita Vistara یکی از کتاب‌های معروف باستانی دربارهٔ زندگانی بودا.

۳ Siddhartha Gautama

۴ Bodhisattva بودای آینده، آن که روشن خواهد شد، بوداسَف

۵ Māra: مادر خشم و تباهی.

۶ خود بودا نیز همین‌گونه شرح می‌دهد. نک سورهٔ مَهاسَچکَهَ (M.i.۳۶)آورده شده در **زندگانی بودا**، دفتر دوم همین کتاب، گفتار بیداری.

خود به‌نظارهٔ روشنِ جریان زندگانی‌های گذشته می‌نگرد، او زندگانی‌های گذشتهٔ خود و موجودات دیگر را در دوران‌های بیشمار جهان نظاره می‌کند و می‌بیند که آن‌ها تجربه‌های گوناگون خوشی و رنج و سرنوشت‌های بلند و پست داشته‌اند، و می‌داند که خود او در جریان زندگانی‌های گذشته چه نام‌هائی داشته و از کدام طبقه و خاندان بوده است. در پاس سوم شب، پیش از برآمدن سپیده‌دم، **بُدی سَتْوَه** جان خود را به‌سوی شناسائی زائیده شدن رنج می‌کند و جهانیان به‌دید او دستخوش زائیده شدن و پیری و مرگ و دوباره زائیده شده‌اند ولی هنوز بیرون رفتن از این بستگی‌های پیچیدهٔ رنج را نمی‌بینند.

آن‌گاه از خود می‌پرسد چه علتی است که از آن **پیری و مرگ**(۷) برمی‌خیزد، و پی می‌برد که علت پیری و مرگ، زائیده شدن است. و با دنبال کردن نتیجه‌گیری در این‌گونه پیوندِ علت‌ها می‌بیند که **زائیده شدن**(۸)، از **وجود**(۹) برمی‌خیزد، و این از دستیازی به‌محسوس برای خشنود ساختن حواس، یعنی **دلبستگی**(۱۰). و این «**دلبستگی**» چه‌گونه پیدا می‌شود؟ از **تشنگی**(۱۱)، و این خود از **احساس**(۱۲)، و این از **تماس**(۱۳) برمی‌خیزد، و این از باقیماندهٔ **شش بنیاد**(۱۴) (حس‌ها) برمی‌خیزد، و این از باقیماندهٔ **نام و شکل**(۱۵)، ـ یعنی شخصیت ـ، و این از باقیماندهٔ **دانستگی**(۱۶)، و این از نیروهای تأثیرکننده در ندانستگی، یعنی **کَرْمَه‌سازها**(۱۷)، و این‌ها که جوانه‌های هرگونه «**وجود**» را در خود دارند از «**نادانی**(۱۸)» برمی‌خیزند. بدین سان به‌شناسائی قسمی «**زنجیرِ عِلّی**» می‌رسد.

باید در نظر داشت که عِلیّتی که بودا در این زنجیر بیان کرده است هم علیت بنیادی است و هم علیت واقعی. برای این که بتوان تفاوت این دوگونه علیت را روشن‌تر بیان کرد، نخست از دوازده حلقهٔ **زنجیرِ عِلّی** نام می‌بریم که این‌ها هستند و به‌این بیان عمومی در همه جا تکرار شده‌اند: که از **نادانی**، **کَرْمَه‌سازها یا سَنْکارا** برمی‌خیزد که همانا خواهندگی کردار است. از این خواهندگی، **دانستگی** برمی‌خیزد و این دانستگی همان است که **بودا** (در D. ۱۵) دربارهٔ آن گفته «اگر دانستگی به‌رَحِم مادر نمی‌رفت، آیا **نام و شکل** به‌وجود می‌آمد؟» و از این رو **نام و شکل** ـ که تعیّن فردی و فردیت است ـ از دانستگی برمی‌خیزد. از نام و شکل، **شش بنیاد حس** برمی‌خیزد؛ و از این شش بنیاد، **پساویدن یا تماس** برمی‌خیزد. از پساویدن، **احساس** برمی‌خیزد و از این احساس، **تشنگی** یا طلب برمی‌خیزد

---

۷ jāramarana

۸ jāti

۹ bhava

۱۰ upadāna

۱۳ phasso «همان لمس نیست بل‌که تماس یعنی نزدیك شدن است.» **تاریخ فلسفه**، کتاب اول، ص ۷۱ زیرنویس ۴.

۱۴ Saḷāyatana

۱۵ nāmarūpa

۱۶ viññāna

۱۷ sankhārā

۱۸ avijja

و از تشنگی، **دلبستگی** و از دلبستگی، **وجود** برمی‌خیزد که خود خاستگاه زائیده شدنِ دوباره و تکرار زندگانی است که به‌پیری و مرگ (حلقه دوازدهم) می‌رسد.

نکته بسیار دقیق در زمینهٔ این **زنجیرِ عِلّی**، چنان که گفته شد، این است که علیت در اینجا هم زمینه است و هم بنیاد[۱۹]، و گاهی هم هر دو با هم است و گاهی یا زمینه است یا بنیاد. برای نمونه، در این **زنجیر** گفته می‌شود که «**از پساویدن، احساس برمی‌خیزد.**» با در نظر داشتن این که هنوز موجود زنده‌ئی واقعیت نیافته که دارای احساس باشد، می‌توان فهمید که «**نام و شکل**» یافتن دانستگیِ به‌رَحِم رفته با رشد نطفه **زمینه‌های علّی** شش حس را در خود پدید می‌آورد و این زمینه‌ها چنان‌اند که آن‌گاه که واقعیت یابند توانائی پساویدن خواهند داشت، یعنی آن‌ها **بنیاد** پساویدن‌اند، و پساویدن **زمینهٔ** احساس است، به‌اعتبار این که فردی که در این بررسی تا اینجا در شکم مادر تصور می‌شود همهٔ زمینه‌های احساس را دارا خواهد بود؛ و اگر این زمینه‌ها واقعیت یابند پس از هر احساس، تشنگی یاطلب، و پس از هر تشنگی، دلبستگی برخواهد خاست. یعنی آن‌گاه که حرکت این **زنجیرِ عِلّی** به‌حلقهٔ دهم رسید، ـ یعنی فردی دوباره وجود یافت و در آستانهٔ زائیده شدن بود ـ پس از زائیده شدن دارای همهٔ آن توانائی‌ها به‌طور واقعی خواهد بود، یعنی دارای شش حس است، توانای پساویدن است، یعنی می‌تواند با اندام‌های خود به‌چیزها نزدیك شود، و می‌تواند آن را احساس کند و پس از این‌احساس، تشنگی و طلب، و پس از آن دلبستگی خواهد یافت.

اینك توضیح دوازده حلقهٔ این زنجیرِ عِلّی بنابر کانون پالی.

دوازده حلقه

۱. نادانی: ندانستن «**چهار حقیقت عالی**» است، یعنی ندانستنِ حقیقت عالی رنج، خاستگاه رنج، رهائی از رنج و راه رهائی از رنج. **نادانی**، و یا ندانستن دوگونه است، یکی نادانی، یعنی کوری و بی‌دانشی است، و دیگری فریب و اندیشهٔ نابجا که از دانش دروغین پیدا می‌شود. زیرا آن که نمی‌داند، نابیناست و «**آئین**» را نمی‌بیند؛ آن که نمی‌داند و خود را می‌فریبد که می‌داند به‌دنیا دلبستگی پیدا می‌کند. بودا می‌گوید، «نادانیِ فریب، سخت است و ما دیری است که اینجا در آن سرگردانیم.»[۲۰]

چون نادانی از میان برود و جای آن را دانائی بگیرد، هرگونه علیتی ازمیان می‌رود

---

۱۹ «زمینه» علت واقعی است، و «بنیاد» علت زمینه است.

۲۰ Sn.۷۳۰

همان‌گونه که دربارهٔ **بوداها**(۲۱) و **ارهت‌ها**(۲۲) چنین است. بودا می‌گوید: «آنان که فریب را از میان برده و از تاریکیِ سخت گذشته‌اند، دیگر [در دایرهٔ وجود] سرگردان نخواهند بود: برای آنان دیگر علیتی وجود ندارد.»(۲۳)

۲. **کَرْمَه‌سازها**: این‌ها سازندگان کردارهای ارادی(۲۴) تن، گفتار و اندیشه‌اند. بودا در این باره می‌گوید، «... **اراده** کردار است. شخص چون اراده کند با تن، گفتار و اندیشه‌اش دست به‌کردار می‌زند.»(۲۵) هر کردار یا نیک و شایسته(۲۶) است یا بد و ناشایست(۲۷)، و یا نه این است و نه آن، که به‌اصطلاح بودائیان «**تکان دادنی**» نیست(۲۸). این کردارهای ارادی **کَرْمَه**، یعنی **کردار** را می‌سازند که علت دوباره زائیده شدن است.

کردار هر شخص معمولی میوه یا نتیجه‌ئی(۲۹) دارد که واکنش آن به‌شمار می‌آید. به‌زبان دیگر، معلول یا نتیجهٔ کردارهای ارادی چون سایه است که همیشه با جسم همراه است. معلول یا نتیجهٔ هر کردار تابع آن است، بدین‌گونه که کردار نیك نتیجه‌اش نیك و کردار بد نتیجه‌اش بد است. از این سه دسته کردار، نتیجهٔ کردار اندیشه نتیجه‌ئی روانی است، یعنی کردار نیك اندیشه، نتیجه‌اش نیکبختی، و کردار بد اندیشه، نتیجه‌اش چون رنج و بدبختی احساس خواهد شد. نسبت میان کردار و نتیجه‌اش چون نسبت میان تخم و میوه است. از تخم میوه پیدا می‌شود و از میوه، تخم. مراد از **کرمه** در اینجا کردارهای ارادی است نه نتایج آن‌ها.

نادانی (حلقهٔ اول) مهم‌ترین علت کردار است. از «نادانی» است که فعالیت‌های کردار یعنی «کَرْمَه‌سازها» پیدا می‌شوند. با این نادانی، **تشنگی** (حلقهٔ هشتم) همراه است و این تشنگی ریشهٔ دیگر **کردار**ست و هر کردار بد به‌این دو علت بسته است. همهٔ کردارهای نیکِ مرد معمولی، خود اگر با سه ریشهٔ نیك **بی‌شهوتی**(۳۰)، **نیکخواهی**(۳۱)، و **شناسائی**(۳۲) همراه باشد، **کَرْمَه** یا **کردار** به‌شمار می‌آیند، چون دو ریشهٔ **نادانی** و **تشنگی** به‌طور نهفته

---

۲۱ Buddha در جای خود گفته خواهد شد.
۲۲ arahant یا arhat در جای خود گفته خواهد شد.
۲۳ It. ص ۲۹.
۲۴ cetana
۲۵ A.iii.۴۱۵ و A.vi.۶۳
۲۶ kusala
۲۷ akusala
۲۸ ānen̄ja، یعنی «نجنبیدنی».
۲۹ vipāka
۳۰ alobha بی‌آزی، دهش و بخشندگی.
۳۱ adosa بی‌کینگی و مهر.
۳۲ amoha دور بودن از فریب و از اندیشهٔ نابجا و از دانش دروغین.

در او هستند. تنها کردارهای ارادی **بوداها** و **ارهت‌ها** **کرمه** ندارد، چون در آنان دو ریشهٔ **نادانی** و **تشنگی** نیست. **اراده** هم کردار است و هم کنندهٔ آن است. تنها **احساس** است که نتیجهٔ کردار را تجربه می‌کند. به‌جز این حالتِ ناب روانی، دیگر نه کننده‌ئی هست و نه کسی که از ثمرهٔ کردار برخوردار شود. همان‌گونه که میوهٔ انبه در هیچ جای درخت انبه نیست، همین گونه هم «کردار» نه در تن است و نه در **دانستگی**، بلکه با بستگی به‌**نام و شکل** است که کردار در **لحظهٔ** بایستهٔ خود را آشکار می‌کند[۳۳]. مراد از کرمه یا کردارهای هر شخص تنها کردارهای او در این زندگانی نیست، بل‌که کرمه، کردارهای زندگانی یا زندگانی‌های پیشینِ او را نیز دربرمی‌گیرد[۳۴]. از آنجا که هر فرد **کرمهٔ** خود را به‌ارث می‌برد[۳۵] نباید چنین پنداشت که **کرمهٔ** بودائی سرنوشتِ از پیش تعیین شده یا چیزی از این‌گونه است، بل‌که ـ چنان که پیش از این دیدیم ـ **کرمه** نتیجهٔ ارادی کردارهای فرد است.

نادانی و **کرمه‌سازها** دو حلقه از زندگانی گذشته‌اند.

۳. **دانستگی**: در S.iii. ۲ـ۴ آمده است که شش قسم دانستگی وجود دارند که به‌هر یك از شش حس چشم، گوش، بینی، تن، و منش بستگی دارند. **دانستگی** در این معنا یکی از «پنج بخش هستی‌ساز»، یا «پنج بخش دلبستگی» است، که پیش از این دربارهٔ آن‌ها سخن گفته شد. **ناگَسِینَه**[۳۶] هم در **پرسش‌های مِلِنْدَه** دانستگی را همین‌گونه توضیح می‌دهد. ولی این «دانستگی» از نظر **بُدَه گُسَه** و متن‌های **اَبی‌دَمَه**[۳۷] «دانستگی دوباره زائیده شدن»[۳۸] است که مراد از آن نوزده قسم «دانستگی دوباره زائیده شدن» است. این **دانستگی** حلقه‌ئی است که زندگانی گذشته را به‌زندگانی کنونی می‌پیوندد، یعنی نخستین **دانستگی** است که در لحظهٔ آبستنی احساس می‌شود. در سورهٔ **مَهانِدانَه** (D. ۱۵[۳۹]) آمده است که «اگر **دانستگی** به‌رَحِم مادر نمی‌رفت، آیا **نام و شکل** به‌وجود می‌آمد؟... اگر دانستگی پس از رفتن به‌رَحِم مادر دوباره از آنجا بیرون می‌رفت، آیا **نام و شکل** در این

---

۳۳ **پرسش‌های ملنده** آورده شده در **بودا و تعلیماتش** ص ۳۵۹.

۳۴ «دوباره زائیده شدن و کرمه»ص ۱۹

۳۵ M. ۱۳۳ـ۵ (سورهٔ Culakamm-avibhanga)

۳۶ Nāgasena احتمالاً نویسندهٔ کتاب ملنده پنیه (Milinda pañha) یا **پرسش‌های ملنده** است. نک گفتار «آثار بودائی پالی و تاریخ تحول آن‌ها».

۳۷ Abhidhamma نک گفتار «آثار بودائی پالی و تاریخ تحول آن‌ها» در همین کتاب.

۳۸ patisandhi-viññāna

۳۹ Mahā Nidāna

جهان زائیده می‌شد؟ یا اگر دانستگی پسری یا دختری را در کودکی ترک کند، آیا نام و **شکل** رشد می‌کند، افزون می‌شود و به‌کمال می‌رسد؟»

جنین در رَحِم مادر از ترکیب این **دانستگیِ** دوباره‌زائیده‌شدن و نطفه به‌وجود می‌آید. در این **دانستگی** همهٔ تأثرات، و ویژگی‌ها و کشش‌های جریان زندگانی گذشتهٔ فرد پنهان است. به‌طور خلاصه، **کَرْمَه‌سازهای** شایسته و ناشایسته زندگانی پیشین شرط جوانه بستن «پنج بخش هستی‌ساز» در رَحِم مادری نو است که اینجا با **دانستگی** نشان داده می‌شود.

۴. نام و شکل: نام و شکل همزمان با «دانستگی دوباره زائیده شدن» پیدا می‌شود. مراد از نام سه بخش از «پنج بخش» است، یعنی **احساس**، **ادراک**، **حالات جان**. این **حالات جان** ـ که سَنْکارَه خوانده می‌شود ـ **کردار** یا **کرمه‌سازها** (= سنکاره)ی حلقهٔ دوم نیست. **حالات جان**، چون یکی از «پنج بخش» و پنجاه‌حالت روانی[۴۰] است، به‌جز **احساس** و **ادراک**.

مراد از **شکل** همانا کالبد[۴۱]، جنسیت[۴۲]، و جایگاه دانستگی[۴۳] است. این‌ها نیز همزمان با «دانستگی دوباره زائیده شدن» پیدا می‌شوند و کرمهٔ گذشته آن‌ها را مشروط می‌کند.

۵. شش بنیاد (حس): **نام و شکل** برای آن که بتواند به‌فعالیت خود ادامه دهد شش حوزه یعنی **شش بنیاد حس** را به‌وجود می‌آورد. مراد از **شش بنیاد** به‌طور کلی سه چیز است: **۱**. شش بنیاد حس، یعنی چشم، گوش، بینی، زبان، تن، و منش یا دل؛ **۲**. موضوعات هر یك از این شش حس، یعنی شکل‌ها، صداها، بوها، مزه‌ها، چیزهای لمس‌شدنی، و چیزهای شناختنی؛ **۳**. و شش دانستگی که از پساویدن، یعنی تماس هر یك از این شش حس با موضوع آن‌ها پیدا می‌شود، یعنی دانستگی چشم، دانستگی گوش، و مانند این‌ها[۴۴].

---

۴۰ cetasika نك واژه‌نامه.

۴۱ kāya مراد چهار عنصر و مشتقات و بخش حساس تن است.

۴۲ bhāva

۴۳ vatthu دربارهٔ «جایگاه دانستگی» خود بودا سخنی نگفته است، ولی بیش‌تر مفسران بودائی جایگاه آن را «دل» دانسته‌اند.

۴۴ این‌ها روی‌هم رفته به‌هجده داتو (dhātu) یعنی هجده ذات یا عنصر معروف‌اند.

۶. **پساویدن**: بودا می‌گوید «از چشم و شکل‌ها، دانستگیِ چشم پیدا می‌شود؛ پساویدن، تماس این سه است. از گوش و صداها، دانستگیِ گوش پیدا می‌شود؛ از بینی و بوها، دانستگیِ بو پیدا می‌شود؛ اززبان و مزه‌ها... از تن و لمس‌شدنی‌ها... از منش و شناختنی‌ها دانستگیِ منش پیدا می‌شود. تماسِ این سه پساویدن است.(۴۵)» **ناگَسِیْنَه** می‌گوید، مثل این که دو قوچ شاخ‌های خود را به‌هم بکوبند، یك قوچ چشم است، و قوچ دیگر شکل، برخورد میان آن دو پساویدنِ چشم است.

۷. **احساس**: هرگاه یکی از عضوهای حسی با موضوع خود ـ برای نمونه چشم با شکل‌ها ـ تماس یابد احساس پیدا می‌شود. از این رو به‌اعتبار شش حس شش احساس وجود دارد.

همین «احساس» است که نتایج خوشایند یا ناخوشایند کرداری را که در زندگانی گذشته صورت گرفته تجربه می‌کند. به‌جز این حالت روانی، روان یا «**خود**» یا عامل دیگری در کار نیست که نتیجهٔ کردار را تجربه کند. احساس یا خوشایند است یا ناخوشایند، و یا نه خوشایند است و نه ناخوشایند.

در اینجا لازم است این نکته گفته شد که «**نیکبختی نیروانه**» ـ که دربارهٔ آن سخن خواهیم گفت ـ با هیچ احساسی همراه نیست. **نیکبختی نیروانه** به‌یقین برترین نیکبختی و رهائی از رنج است، و به‌هیچ وجه بهره‌مند شدن از موضوعی خوشایند نیست.

۸. **تشنگی** سه‌گونه است، **تشنگی کام**، **تشنگی هستی**، و **تشنگی نیستی**. آن که کامجوئی می‌کند می‌اندیشد که کام‌ها از میان رفتنی نیستند، و این «تشنگی هستی» است، و آن که کامرانی می‌کند می‌اندیشد که همه چیز پس از مرگ او از میان می‌رود و این «تشنگی نیستی» است(۴۶).

نادانی و **تشنگی** دو حلقه مهم زنجیرِ عِلّی است. **ندانستن**، که نادانی است، علت گذشته است و شرط و علت اکنون به‌شمار می‌آید؛ و **تشنگی**، علت کنونی، و شرط علّت آینده است. در M. ۴۳ آمده است: «به‌راستی کسانی که ندانستن مانع آنان است و دربند تشنگی‌اند. گاهی اینجا و گاهی آنجا، همواره در جست‌وجوی‌اند، پس همواره دوباره

---

۴۵ S.ii ص ۷۰.

۴۶ نک ص ۲۶.

زائیده شدنِ نوی در کار خواهد بود.»[۴۷]

۹. **دلبستگی** همانا «**تشنگی**» بیش ازاندازه است. «تشنگی، آرزوی داشتن چیزی است که هنوز به‌دست نیامده، هم‌چون دست دزدی که در تاریکی به‌جست‌جوی چیزی است، «دلبستگی» دزدی و به‌دست آوردن آن چیز در تاریکی است، هم‌چون دزدیده شدن گنج به‌دست دزد.» «**دلبستگی**» چهارگونه است: دلبستگی به‌کام‌ها؛ دلبستگی به‌نظرهای نادرست، یعنی نظرهائی که هرگونه ارزش اخلاقی را نفی می‌کنند؛ دلبستگی به‌آئین‌ها، یعنی آداب و رسوم، چه گروهی آزادی را در مراسمی می‌دانند که خود بندگی است؛ و از این راه به‌آزادی نمی‌توان رسید؛ دلبستگی به‌عقیده دربارهٔ «**خود**»، یعنی دلبستگی به‌بیست گونه نظر دربارهٔ خود.

سه حلقهٔ **احساس**، **تشنگی**، و **دلبستگی** ما را به‌زندگانی آینده می‌بندد.

۱۰. **وجود**: از دلبستگی، **وجود** پیدا می‌شود. «**وجود**» یعنی «**شدن**»، که خود دو جنبه دارد: یکی که کننده یعنی فعال است و «**وجود کردار**»[۴۸] یا **وجود کرمه‌ئی** خوانده می‌شود، یعنی کردارهای خوب و بد که **کَرْمَه** را می‌سازند؛ دیگری جنبهٔ پذیرندهٔ «شدن» است، یعنی «وجود مجدّد»[۴۹] که **دوباره زائیده شدن** است. میان «کرمه‌سازها» (حلقه دوّم) و «**وجود کردار**» (حلقه دهم) تفاوت ظریفی هست. کرمه‌سازها به‌زندگانی گذشته تعلق دارد و «**وجود کردار**» به‌زندگانی کنونی. روی‌هم رفته مراد ازهر دو، فعالیت‌های کرمه‌ئی است. با این تفاوت که «**وجود کردار**» شرط زندگانی آینده است.

«وجود مجدّد» سه سطح دارد: **وجود** در (جهان) **کام** یا وجود حسی، وجود مادّی لطیف، یا وجود **شکل**، وجود در (جهان) **بی‌شکل** یا نامادّی، یعنی دوباره‌زائیده‌شدن چون چارپایان (جهان کام)، چون انسان (جهان شکل)، و چون خدایان (جهان بی‌شکل)[۵۰].

۱۱. **زائیده شدن**: از وجود، تولد در زندگانی بعدی پیدا می‌شود. یعنی، از «**وجود کردار**» شایسته و ناشایسته «**وجود مجدّد**» پیدا می‌شود. این یا آن موجود از فلان یا بهمان گروه،

---

۴۷ سخن بودا، ص ۷۸.

۴۸ kamma-bhava یعنی، جریان کرمه‌ئی شدن.

۴۹ upapatti-bhava

۵۰ پالی این سه واژه به‌ترتیب این‌هاست: kama-loka ،rupa-loka ،arupa-loka نک واژه‌نامه.

آن‌گاه که از خاستگاهی پیدا شود، احساس کند، به‌وجود بیاید و بخش‌های سازندهٔ هستی او تشکیل و کامل شوند، شش حس در او گرد می‌آیند، او بدین‌سان زائیده می‌شود. این را زائیده شدن نامند. این زائیده شدن در واقع دوباره زائیده شدن یعنی وجود مجدد است.

حلقهٔ دوم ـ کَرْمَه‌سازها، و حلقه دهم ـ دوباره زائیده شدن ـ در واقع یك چیز را به‌ما می‌آموزند، یعنی این را که کردار (= کَرْمَه) علت دوباره زائیده شدن است، به‌زبان دیگر، این که کردار دارای تخم است، و از آن زندگانی نو پیدا می‌شود، چون تخم انبه که از آن درخت تازهٔ انبه به‌وجود می‌آید، چنان که پیش از این گفته شد.

۱۲. پیری و مرگ: پیری و مرگ نتیجهٔ ناگزیر تولدند. یعنی چون زائیده شدن هست، پیری و مرگ نیز به‌ناچار هستند، رنج و اندوه نیز در کار خواهد بود. هر موجودی به‌طبع روزی از میان خواهد رفت، فرسوده شده خواهد پوسید و دستخوش مرگ خواهد شد[۵۱].

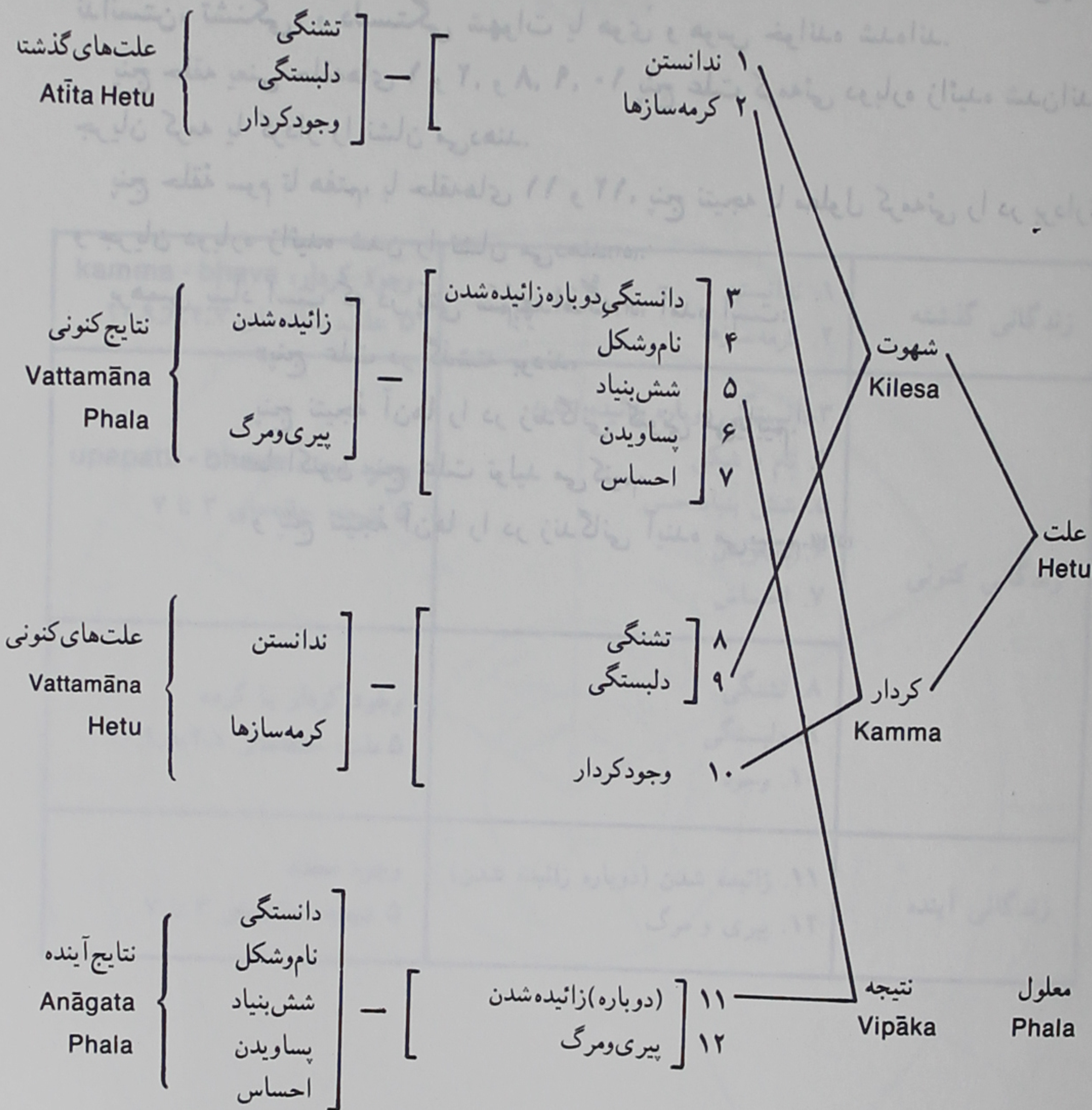
این دوازده حلقهٔ زنجیرِ عِلّی به‌سه دورهٔ گذشته، حال، و آینده بستگی دارند که در سه نمودار زیر به‌سه شکل نشان داده خواهد شد.

دربارهٔ اهمّیت زنجیرِ عِلّی بودا چنین گفته است (D. ۱۵): «ای آننده، این زنجیر علّی ژرف است، و ژرف نمایان می‌شود. از درنیافتن، و از نفوذ نکردن در این آئین است که جهان به‌یك کلاف سردرگم نخ، یك آشیان پرنده، یك بیشهٔ سُعد یا به‌نیزار می‌ماند، و آن مرد از حالات پست وجود، از راه اندوه و نیستی، از رنج دایرهٔ وجود رهائی نمی‌یابد.» یا جای دیگر (M. ۲۸) می‌گوید: «آن که زنجیر علّی را بفهمد، آئین را می‌فهمد.»

---

۵۱ بُدَّ گسه (راه پاکی، دفتر هفدهم) می‌گوید، بودا به‌چهار روش از زنجیر علّی سخن گفته است. یکی به‌نظم فرودآینده یعنی از حلقهٔ اول به‌حلقهٔ دوازدهم؛ دوم به‌نظم فرودآینده از حلقهٔ هفتم به‌حلقهٔ دوازدهم؛ سوم به‌نظم بالارونده از حلقهٔ دوازدهم به‌حلقهٔ اوّل، و چهارم به‌نظم بالارونده از حلقهٔ هشتم به‌حلقهٔ اول. در **کتاب بستگی‌ها** (یا **پتّانه**) برای این دوازده حلقه، ۲۴ شرط نیز پذیرفته‌اند. توضیح «زنجیر علّی» بر بنیاد S.ii.۲ـ۴ و M. ۴۹ـ۵۴، **راه پاکی** دفتر هفدهم، **مدیتاسیون بودائی**. (از ص ۱۵۲ تا ۱۵۷) و **بودا و تعلیماتش** ص ۲۹ـ۴۱۹ آورده شده است.

نمودار ۱


علت‌های گذشته
Atīta Hetu
تشنگی
دلبستگی
وجودکردار
۱ ندانستن
۲ کرمه‌سازها
نتایج کنونی
Vattamāna
Phala
زائیده‌شدن
پیری‌ومرگ
۳ دانستگی‌دوباره‌زائیده‌شدن
۴ نام‌وشکل
۵ شش‌بنیاد
۶ پساویدن
۷ احساس
شهوت
Kilesa
علت
Hetu
علت‌های کنونی
Vattamāna
Hetu
ندانستن
کرمه‌سازها
۸ تشنگی
۹ دلبستگی
۱۰ وجودکردار
کردار
Kamma
نتایج آینده
Anāgata
Phala
دانستگی
نام‌وشکل
شش‌بنیاد
پساویدن
احساس
۱۱ (دوباره)زائیده‌شدن
۱۲ پیری‌ومرگ
نتیجه
Vipāka
معلول
Phala

توضیح کوتاه نمودار ۱

دو حلقهٔ دوم و دهم (**کرمه‌سازها و وجود کردار**) **کَرْمَه** یا کردار به‌شمار می‌آیند. **ندانستن، تشنگی،** و **دلبستگی** شهوات یا هویٰ و هوس خوانده شده‌اند.

پنج حلقه یعنی حلقه‌های **۱** و **۲**، و **۸**، **۹**، **۱۰** پنج علت کرمه‌ئی دوباره زائیده شدن‌اند و جریان کرمه یا کردار را نشان می‌دهند.

پنج حلقهٔ سوم تا هفتم، با حلقه‌های **۱۱** و **۱۲**، پنج نتیجه یا معلول کرمه‌ئی را در بردارند و جریان دوباره زائیده شدن را نشان می‌دهند(۵۲).

برهمین بنیاد است که در **پَتی سَمْبِهِدامَگّه**(۵۳) آمده است:

«پنج علت در گذشته بودند،
پنج نتیجهٔ آن‌ها را در زندگانی کنونی می‌یابیم.
ما اکنون پنج علت تولید می‌کنیم،
و پنج نتیجهٔ آن‌ها را در زندگانی آینده می‌بینیم.»(۵۴)

---

۵۲ نمودارها از کتاب بودا و تعلیماتش ص ۴۳۲.

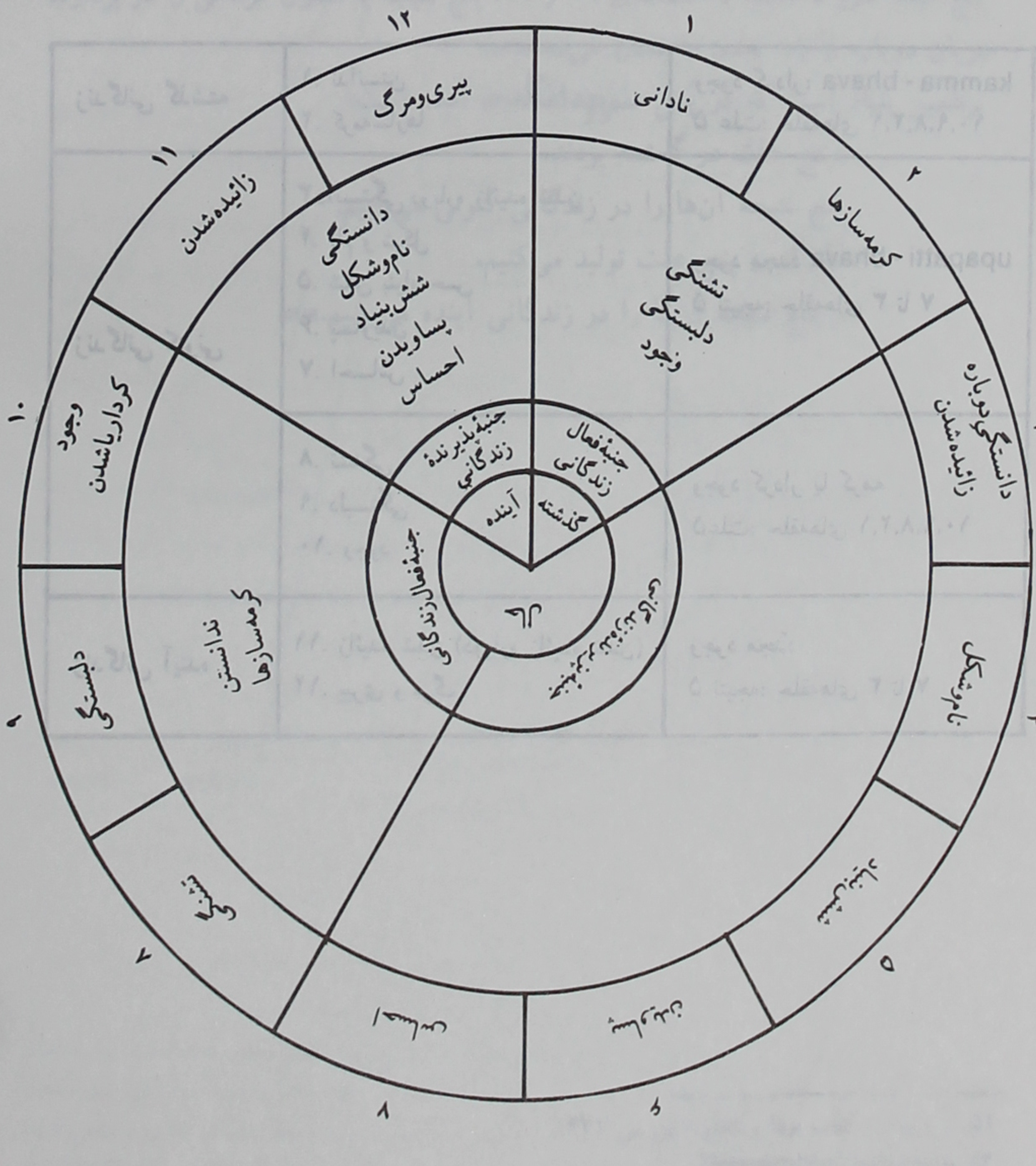
۵۳ Patisambhida-magga

۵۴ آورده شده در راه پاکی دفتر هجدهم. سخن بودا، ص ۸۰.

نمودار ۲

زندگانی گذشته	۱. ندانستن ۲. کرمه‌سازها	وجود کردار: kamma - bhava ۵ علت: حلقه‌های ۱،۲،۸،۹،۱۰
زندگانی کنونی	۳دانستگی دوباره زائیده شدن ۴. نام و شکل ۵. شش بنیاد حس ۶. پساویدن ۷. احساس	وجود مجدد upapatti - bhava ۵ نتیجه: حلقه‌های ۳ تا ۷
	۸. تشنگی ۹. دلبستگی ۱۰. وجود	وجود کردار یا کرمه ۵علت: حلقه‌های ۱،۲،۸،۹،۱۰
زندگانی آینده	۱۱. زائیده شدن (دوباره زائیده شدن) ۱۲. پیری و مرگ	وجود مجدّد ۵ نتیجه: حلقه‌های ۳ تا ۷

نمودار ۳
چرخ وجود



گفتار دوم:

۷. نظر بودا دربارهٔ «خود»

پیشگفتار

چنان که در گفتار اول دیده شد رهرو بودائی راهی هشتگانه در پیش خود دارد که به‌نام راه هشتگانهٔ عالی نامیده شده است و تنها با پیمودن این راه است که از سَنْسَاره رهائی می‌یابد و پابند دَمّه‌های آمیخته و مشروط نمی‌ماند. امّا هدف آئین بودا تنها این رهائی نیست بل‌که رهرو باید با پی بردن به«چهار حقیقت عالی رنج» به‌جاویدی برسد. و از این نظر می‌توان گفت که همهٔ تلاش و کوشش بودائی در راه هشتگانهٔ عالی وسیله‌ئی است برای رسیدن به‌هدف نهائی رهرو که همان رسیدن به‌نیروانه است[۱].

شاید پنداشته شود که با آوردن مفهوم رهرو، چون روندهٔ راه هشتگانه و یا در مقام بالاتر پیمایندهٔ راه به‌سوی نیروانه، او انسانی است با شخصیت فردی و فردی است با نشانه‌های معین، و یا به‌زبان امروز انسانی است دارندهٔ «خود». و از این رو پیش از آن که به‌گزارش سه نشانه و هم چنین روشن کردن مفهوم جاویدی یا «ذات بیمرگی» بپردازیم در اینجا نظر بودا را دربارهٔ آن‌چه در روان‌شناسی امروز گاهی «من» و گاهی «خود» نامیده می‌شود، می‌آوریم. این مفهوم در فلسفه‌های هندی گاهی به‌صورت «خود» یعنی شخصیت فردی ـ و گاهی به‌صورت مَهاتْمَن[۲] ـ یعنی خود بزرگ، بیان می‌شود که این از یك نظر همان بَرَهْمَن[۳] و از یك نظر همهٔ هستی است.

---

۱ نکـ ص ۲۸.

۲ Mahatman

۳ brahman را نباید با پیشوای دین هندو که آن هم به‌شکل «برهمن» نوشته می‌شود، اشتبا شود. این نظر بنیاد فلسفهٔ اوپه‌نشدها (upanisad) است.

چنین شنیده‌ام: در زمانی که **آن سرور**[۴] در **وِیْسالی**[۵]، در **جنگل بزرگ**، بود در همان زمان **سَچَّکَه**[۶] شاگرد **نِگَنْتَه**[۷] هم در ویسالی بود. سچکه که سخنگوئی زبردست، در گفت‌وگو ستیزه‌جو بود و در میان مردم آبروی فراوان داشت، در سراسر **ویسالی** آگهی کرد که «من به‌جست‌جویِ شناختن مرتاض یا مرد روحانی‌ئی هستم، خواه استادی باشد با شاگردان پرشمار و پیروان فراوان و خواه خود را مرد مقدسی بداند و کاملاً بیدار شده، تا ببینم که آیا در گفت‌وگوی ستیزه‌آمیز با من به‌تردید نمی‌افتد، نمی‌لرزد، نمی‌لغزد، عرق ترس از زیر بغل او سرازیر نمی‌شود. بدانید که من اگر با ستون بیجانی روبه‌رو شوم با گفتار خود آن را نوسان می‌دهم، می‌لرزانم، می‌لغزانم، تا چه رسد به‌یك انسانك.»

صبحگاهان **اَسَّجی**[۸] ارجمند به‌پرسه به‌ویسالی آمد. آن‌گاه که **سچّکه**، **اسجی** را دید به‌سویش رفت. پس از سلام و تعارف چنین گفت:

«اَسَّجیِ ارجمند، گتمهٔ مرتاض به‌شاگردان خود آموزش می‌دهد، و کدام آموزش نزد شاگردان او بیش از همه ارزش دارد؟»

ـ «ای **اَگی وِسّانَه**[۹]، **آن سَرور** شاگردان خود را چنین آموزش می‌دهد و این آموزش او نزد شاگردان آن رهبر برترین است: «ای رهروان، **کالبد** ناپاینده است. **احساس** ناپاینده است، **ادراك** ناپاینده است، **حالات جان** ناپاینده‌اند، **دانستگی** ناپاینده است[۱۰].

«ای رهروان، کالبد **خود** نیست. احساس **خود** نیست، ادراك **خود** نیست، حالات جان **خود** نیست، دانستگی **خود** نیست....»

ـ «ای اَسَّجی، به‌راستی ما چیزهای بدی شنیده‌ایم. ما که چنین گفتار از مرتاض گتمه شنیده‌ایم، خوب می‌شد یك‌بار به‌گتمهٔ ارجمند برمی‌خوردم و گفت‌گوئی میان ما صورت می‌گرفت تا این که ما این نظریهٔ فسادانگیز را از میان می‌بردیم.»

در آن زمان شاهزادگان **لِچّاوی**[۱۱] با پانصد تن از سپاهیان خود،برای شور در کاری به‌شهر آمده بودند. سچکه نزد آنان رفت و چنین گفت: «اگر شاهزادگان سرفراز لچاوی در گفت و گوئی که امروز میان من و گتمهٔ مرتاض صورت می‌گیرد حاضر بودند بسی خوب

---

۴ bhagavat «یعنی ایزد، یعنی بغ اوستائی، یکی از لقب‌های بوداست.»
۵ Vesāli ۶ Saccaka
۷ Nigaṇṭha. او را همان «مهاویره» (Mahāvira) بنیادگذار آئین «جَیْنَ» دانسته‌اند.
۸ Assaji
۹ Aggivessāna گویا به‌معنای «مرتاض» است و در اینجا لقب **سچکه** به‌شمار می‌آید.
۱۰ برای این «پنج بخش هستی‌ساز» نک ص ۴۱.
۱۱ Licchāvi

می‌شد. و اگر گتمهٔ مرتاض نیز مانند یکی از شاگردان سرشناس او، اسجی، با من گفت‌وگو کند من با او چنان رفتار خواهم کرد که یك مرد نیرومند که با قوچی پرپشم رو به‌رو شده پشم او را بگیرد و آن را به‌این سو بکشد، به‌آن سو بکشد، دور خود بگرداند، من نیز با گفتار خود گتمهٔ مرتاض را به‌این سو خواهم کشید، به‌آن سو خواهم کشید، دور خود خواهم گرداند، و یا چنان که مثلاً یك کارگر نیرومند یك کارخانهٔ عرق‌کشی دستگاه صافی را در خمرهٔ گود آب می‌اندازد، و یکسر آن را محکم نگاه می‌دارد و آن را به‌این سو می‌کشد، به‌آن سو می‌کشد و به‌دور خود می‌کشد، من نیز با گفتار خود گتمهٔ مرتاض را به‌این سو می‌کشم، به‌آن سو می‌کشم، به‌دور خود می‌گردانم....» لِچّاوی‌ها با خود گفتند، «ببینیم چه‌گونه است. آیا گتمهٔ مرتاض سخن سچکه را از میان می‌برد یا سچکه ـ شاگرد نِگَنْته ـ سخن گتمه را. برخی دیگر گفتند که چه‌گونه این شاگرد نگنته ـ سچکهٔ لاف‌زن ـ می‌تواند سخن آن سرور را از میان ببرد، یا آن سرور سخن سچکه شاگرد نگنته را از میان می‌برد.» و با این سخن هر پانصد تن از لچاوی‌ها همراه سچکه به‌**جنگل بزرگ** رفتند.

در این زمان دستهٔ بزرگی از رهروان در فضای آزاد گردش می‌کردند و سچکه از آنان پرسید که گتمهٔ ارجمند کجاست، ما می‌خواهیم او را ببینیم. آنان گفتند در **جنگل بزرگ** است و تا شامگاه در زیر یك درخت نشسته خواهد ماند.

آن‌گاه سچکه شاگرد نگنته با دستهٔ پرشمار **لچاوی‌ها** به‌درون جنگل پیش رفت و آن سرور را یافت و به‌او سلام کرد و پس از تعارفات دوستانه در کنار آن سرور نشست. از میان لچاوی‌ها برخی با احترام تعظیم کردند، برخی مؤدبانه سلام کردند، و برخی دیگر دستان خود را روی یك‌دیگر گذاشتند و در کنار **آن سرور** نشستند. سپس سچکه شاگرد نگنته به‌**آن سرور** چنین گفت:

ـ «آیا گتمهٔ ارجمند اجازه می‌دهد که پرسشی از او بکنم؟»

ـ «هر چه می‌خواهی بپرس.»

ـ «گتمهٔ ارجمند به‌شاگردان خود چه قسم آموزشی می‌دهد، و کدام آموزش نزد شاگردان او بیش از همه ارزش دارد؟»

ـ «ای اَگی‌وِسّانَه، من به‌شاگردان خود چنین آموزش می‌دهم، و این آموزش بیش از هر چیز نزد آنان ارزش دارد: «ای رهروان، **کالبد** ناپاینده است، **احساس** ناپاینده است، **ادراك** ناپاینده است، **حالات جان** ناپاینده است، **دانستگی** ناپاینده است.»

«ای رهروان، کالبد «**خود**» نیست، احساس «**خود**» نیست، ادراك «**خود**» نیست، حالات جان «**خود**» نیست، و دانستگی «**خود**» نیست....»

«ای گتمه، تمثیل روشنی به‌یادم آمد.

ـ «اَگی‌وِسّانَه، بگو.

ـ «ای گتمه، هم‌چنان که همهٔ تخمه‌ها و گیاه‌ها که به‌رشد، به‌رسیدگی، به‌شکوفان شدن رسیده‌اند وابسته به‌زمین‌اند، به‌زمین تکیه دارند. و از این راه به‌رشد، به‌رسیدگی و به‌شکوفان شدن می‌رسند، هم‌چنان که ای گتمه، همهٔ کارهائی که انجام دادن آن‌ها نیرو لازم دارد، وابسته به‌زمین‌اند، به‌زمین تکیه دارند و چنین انجام می‌یابند. همین‌گونه، ای گتمه، انسان زنده و کننده است، به‌جسمانیتش، و به‌کالبدش تکیه دارد، و نیکی یا شرّ به‌وجود می‌آورد، و زنده و کننده است به‌احساس‌پذیری خود، و به‌احساس خود تکیه دارد، و نیکی یا شرّ به‌وجود می‌آورد، و زنده و کنننده است به‌ادراك‌پذیری خود، و به‌ادراك خود تکیه دارد، و نیکی یا شرّ به‌وجود می‌آورد، و زنده و کننده است به‌داشتن حالات جانش، و به‌حالات جان خود تکیه دارد، و نیکی یا شرّ به‌وجود می‌آورد؛ و زنده و کننده است به‌داشتن دانستگیش، و به‌دانستگی خود تکیه دارد، و نیکی یا شرّ به‌وجود می‌آورد.»

ـ «پس، ای اَگی‌وِسّانَه، عقیدهٔ تو چنین است که کالبد **خودِ من** است، احساس **خودِ من** است، ادراك **خودِ من** است، حالات جان **خودِ من** است، و دانستگی **خودِ من** است؟

ـ «آری، ای گتمه، من می‌گویم کالبد **خود من** است، احساس **خود من** است، ادراك **خود من** است، حالات جان **خود من** است، دانستگی **خود من** است. و این تودهٔ بزرگ [لچاوی‌ها] که اینجا ایستاده است نیز چنین می‌گوید.»

ـ «ای اگی‌وسانه، این تودهٔ بزرگ را رها کن، سخن خود را بگو.»

ـ «بسیار خوب، ای گتمه، من می‌گویم کالبد **خود من** است، احساس **خود من** است، ادراك **خود من** است، حالات جان **خود من** است، دانستگی **خود من** است.»

ـ «پس من، ای اَگی‌وِسّانَه، در این باره می‌خواهم از تو پرسش کنم و هر طور که به‌نظر تو خوب می‌آید پاسخ بده: عقیدهٔ تو چیست؟ ای اگی‌وسانه، آیا آرزوی یك پادشاه جنگجوی بزرگ، برای نمونه **پَسِینَدی**(۱۲) شاهِ **کُسَلَه**(۱۳) یا **اَجاتَه‌سَتّو**(۱۴) شاهِ **مَگَدَه**(۱۵) از خاندان **ویدِیْهی**(۱۶)، در قلمروش بر آورده می‌شود که محکوم به‌مرگی را به‌دار بیاویزد، و یا کافر شمرده شده‌ئی را کافر بنامد و یا دستور دهد کسی را که سزاوار تبعید است تبعید کنند؟

ـ «البته، ای گتمه، این آرزوی یك پادشاه جنگجوی بزرگ... برآورده می‌شود....»

ـ «پس، ای اَگی‌وِسّانه، تو که می‌گوئی «کالبد خود من است»، اگر آرزوی تو چنین

---

۱۲ Pasenadi
۱۳ Kosala
۱۴ Ajātasatthu
۱۵ Magadha
۱۶ Videha

باشد که «ای کاش کالبد من چنین بود، ای کاش کالبد من چنان نمی‌بود.» آیا آرزوی تو در این کالبد برآورده می‌شد؟»

با این سخن سَچَکَه شاگرد نگنته خاموش ماند. و آن سرور به‌او گفت: «ای سچکه، تو که می‌گوئی «کالبد خود من است»،... آیا آرزوی تو در این کالبد برآورده می‌شد؟» «ای اگی‌وسانه، اکنون بجاست که پاسخ دهی. سزاوار تو نیست که خاموش بمانی. آن کس که برای بار سوّم به‌طور راست و درست و کامل از او پرسیده شود و او پاسخی ندهد سرِ او هفت پاره خواهد شد....»

در آن زمان یك خدای به‌فرمان دارندهٔ برق با شعلهٔ برق‌زننده، گدازان و جرقه زننده بالای سر سچکه، ـ شاگرد نگنته ـ ایستاده بود: «اگر این سچکه، شاگرد نگنته، که آن سرور به‌طور راست و درست برای بار سوّم از او پرسیده جوابی ندهد آن‌گاه من سر او را هفت پاره خواهم کرد.»

آن سرور و سچکه شاگرد نگنته این خدای به‌فرمان دارندهٔ برق را می‌دیدند. آن‌گاه سچکهٔ جوان شاگرد نگنته تکان خورد، موهایش راست شد، و به‌آن سرور پناه برد و از آن سرور نجات خواست و به‌سوی آن سرور گریخت، و به‌آن سرور چنین گفت: «آن سرور می‌تواند پرسش کند، و من پاسخ می‌دهم.» آن سرور پرسید:

ـ «ای اگی‌وسانه، تو که می‌گوئی «کالبد خود من است»، آیا این آرزوی تو در این کالبد برآورده می‌شود: «ای کاش، تن من چنین می‌بود، ای کاش تن من چنان نمی‌بود»؟

ـ نه، ای گتمه.

ـ پس، ای اگی‌وسانه، به‌یاد داشته باش، و پس از آن که به‌یادداشتی پاسخ بده. زیرا تو آخرین را با نخستین، و نخستین را با آخرین به‌هم نمی‌بندی. تو چه می‌گوئی ای اگی‌وسانه، تو که می‌گوئی «احساس خود است» آیا در تو، با داشتن این احساس این آرزو برآورده می‌شود که «ای کاش، احساس من چنین می‌بود، ای کاش احساس من چنان نمی‌بود؟»

ـ نه، ای گتمه.

ـ ای اگی‌وسانه، تو که می‌گوئی «ادراك خود من است» آیا با داشتن این ادراك این آرزو در تو برآورده می‌شود که «ای‌کاش، ادراك من چنین می‌بود، ای‌کاش ادراك من چنان نمی‌بود؟»

ـ نه، ای گتمه.

ـ پس، ای اگی‌وسانه، به‌یاد داشته باش، و پس از آن که به‌یادداشتی پاسخ بده. زیرا تو آخرین را با نخستین و نخستین را با آخرین به‌هم نمی‌بندی. تو چه می‌گوئی، ای اگی‌وسانه، آیا کالبد پاینده است یا ناپاینده؟

ـ نپاینده است، ای گتمه.
ـ آیا آن‌چه نپاینده است، رنج است یا نیکبختی؟
ـ رنج است.
ـ اما آن‌چه نپاینده است، رنج است، دیگرگون‌شدنی است، آیا می‌توان دربارهٔ آن گفت: «این از آنِ من است، این منم، این خودِ من است؟»
ـ البته نه، ای گتمه.
ـ ای اگی‌وسانه، تو چه می‌گوئی، احساس، ادراك، حالات جان، و دانستگی نپاینده‌اند یا پاینده؟
ـ نپاینده‌اند، ای گتمه.
ـ آن‌چه نپاینده است، رنج است یا نیکبختی؟
ـ رنج است، ای گتمه.
ـ آن‌چه نپاینده است، رنج است، دیگرگون‌شدنی است، آیا دربارهٔ آن می‌توان گفت، «این از آنِ من است، این منم، این خودِ من است؟»
ـ نه، ای گتمه.
ـ ای اگی‌وسانه، تو چه می‌گوئی: آن کس که به‌رنج دلبسته است، از رنج پیروی می‌کند، و به‌رنج وابسته است، به‌رنج می‌نگرد، و می‌اندیشد، «این از آنِ من است»، این منم، این خودِ من است»، آیا به‌راستی می‌تواند رنج را بفهمد؟ آیا می‌تواند رنجی را که دورادور او را گرفته است دور بدارد؟
ـ چه گونه ممکن می‌شد، نه ای گتمه، نه ای گتمه.
ـ ای اگی‌وسانه، هم‌چنان که مردی که خواهان چوب محکم درون تنهٔ درخت‌های کهن است با تبر خود به‌جست‌وجوی آن به‌جنگل می‌رود و در آنجا انبوهی از بوته‌های موز می‌بیند راست ایستاده، جوان، زیبا، بالیده. یکی از آن‌ها را از ریشه می‌اندازد و تاج آن را می‌برد و تنهٔ آن را ـ که چیزی جز بن برگ‌ها نیست ـ از یك دیگر می‌شکافد، آیا چنین کسی می‌تواند چوب سبز بیابد تا چه رسد به‌چوب محکم مغز درختان کهن؟ هم‌چنین تو، ای اگی‌وسانه، در گفت‌وگویت با من خود را خالی، میان تهی، و هیچ نشان دادی. زیرا تو به‌ویسألی‌ها گفته بودی، «من به‌جست‌وجوی شناختن یك مرتاض یا یك مرد روحانی هستم، خواه استادی باشد با شاگردان پرشمار و با پیروان فراوان و خواه خود را مرد قدسی بداند و کاملاً بیدار شده، تا ببینم که آیا در گفت‌وگوی ستیزه‌آمیز با من به‌تردید نمی‌افتد، نمی‌لرزد، نمی‌لغزد، عرق ترس از زیر بغل او سرازیر نمی‌شود. بدانید که من اگر با ستون بیجانی رو به‌رو شوم با گفتار خود آن را نوسان می‌دهم، می‌لرزانم، می‌لغزانم، تا چه رسد به یك انسانك.» امّا، ای اگی‌وسانه، که قطره‌های عرق از پیشانیت به‌روی جامه‌ات به‌زمین

می‌ریزد، تن من هنوز از عرق آزاد است.»

بدین‌سان، **آن سرور** در این انجمن چهره‌ئی نشان داد پاك چون زر.

پس از این سخن‌ها سچکه شاگرد نگنته، خاموش و آشفته، با پشتی خمیده و سری فروافکنده و چهره‌ئی از شرم سوزان سرخ نشست. در این زمان یکی از شاهزادگان لچاوی، که سچکه را چنین سرافکنده دید، به‌**آن سرور** گفت، «ای **سرور**، تمثیلی به‌یادم آمد. **آن سرور** گفت، «باشد!» آن شاهزاده گفت «هم‌چنان که اگر در نزدیکی یك دهکده یا یك شهر برکه‌ئی باشد و در آن برکه خرچنگی، و دسته‌ئی از پسران یا دختران به‌آن برکه بروند و شنا کنند و خرچنگ را بیابند و آن را بیرون از آب به‌کناری بیاندازند و هرگاه که آن خرچنگ چنگالی دراز کند همان گاه پسران یادختران با چوب یا سنگ او را بزنند، بدین‌سان، این خرچنگ در همهٔ اندامش ضربدیده و شکسته و خراب شده خواهد بود و دیگر نمی‌تواند مانند پیش به‌آب برگردد. هم‌چنان، **ای سرور**، همهٔ نیش‌ها و تیغ‌هاو قلاب‌های سچکه ـ شاگرد نگنته ـ را **آن سرور** شکست و خراب کرد، و دیگر سچکه شاگردنگنته نمی‌تواند به‌**آن سرور** نزدیك شود و با او گفت‌وگو کند.»

پس از شنیدن این سخن‌ها سچکه به‌شاهزادهٔ لچاوی گفت: «برو، ما با تو سخن نمی‌گوئیم. ما اینجا با گتمهٔ ارجمند سخن می‌گوئیم. ای گتمه، آن ستیزهٔ در گفتار که میان من و مرتاضان و زاهدان معمولی در جریان است به‌نظر من ژاژ خائی بیهوده‌ئی است. اما یك پیرو گتمهٔ ارجمند، که به‌آئین وفادار است و به‌آموزش او دسترسی دارد و از شك رها شده و بدون نوسان است، آسوده‌دل و بی‌تکیه به‌دیگری، در آئین استادش تا کجا می‌درنگد؟»

«ای اگی‌وسانه، یك رهرو من هرآن‌چه را که از **چیزهای جسمانی**[۱۷] **یافت می‌شود**، خواه گذشته و خواه آینده و خواه حاضر، خواه از آنِ خود و خواه از آنِ دیگران، خواه خشن و خواه ظریف، خواه معمولی، خواه نجیب، خواه دور، خواه نزدیك: و هر آن‌چه جسمانی است آن را بر طبق حقیقت و با دانائی کامل مشاهده می‌کند و می‌گوید، «این از آنِ من نیست، این من نیستم، این خودِ من نیست.»

«ای اگی‌وسانه، یك رهرو من هر آن‌چه از **احساس** است... هر آن‌چه از **ادراك** است... هر آن‌چه از **حالات جان** است... هر آن‌چه از **دانستگی** است خواه گذشته و خواه آینده و خواه حاضر... آن را برطبق حقیقت و با دانائی کامل مشاهده می‌کند و می‌گوید، «این از آنِ من نیست، این من نیستم، این خودِ من نیست.»

---

۱۷ یعنی «کالبد»ی، کالبدانی، چیزهای وابسته به«کالبد».

تا اینجا، ای اگی‌وسانه، یك پیرو من، وفادار به‌آئین، دسترسی‌دار به‌آموزش، رها شده از شك و بدون نوسان است، و آسوده دل، و بدون تکیه به‌کس دیگر در آئینِ **استاد** می‌پاید.»

ـ «ای گتمه، تا کجا یك رهرو مرد مقدس است، فرونشانندهٔ خواهندگی است، پایان‌دهنده است و کار را کرده و بار را فرو نهاده و رهائی را به‌دست آورده و زنجیرهای هستی را نیست کرده و در دانائی کامل رهائی یافته است؟»

ـ «اگی‌وسانه، یك رهرو هر آن‌چه را که جسمانی است...[۱۸] آن را برطبق حقیقت و با دانائی کامل می‌شناسد که «این از آنِ من نیست، من این نیستم، این خود من نیست.» و بدین سان یکسره رها شده است.

ـ «اگی‌وسانه، یك رهرو هر آن‌چه را که به‌**احساس**... به‌**ادراك**... به‌**حالات جان**... و به‌**دانستگی** وابسته است... آن را برطبق حقیقت، با دانائی کامل می‌شناسد که «این از آنِ من نیست، این من نیستم، این خودِ من نیست.» و بدین سان یکسره رها شده است. از این‌رو، اگی‌وسانه، یك رهرو مقدس است، فرونشانندهٔ خواهندگی است، پایان‌دهنده است، کار را کرده بار را فرو نهاده، رهائی را به‌دست آورده، بندهای هستی را نابود کرده، و به‌دانائی کامل رهائی یافته است. ای اگی‌وسانه، یك‌چنین رهرو با دلی آزاد، به‌سه چیز برترین رسیده است: **برترین دانستن، برترین راه، و برترین رهائی، یك رهرو** چنین رهائی یافته **سرور** کامل را ارجمند می‌دارد، او را بزرگ می‌دارد، به‌او احترام می‌گزارد و او را چنین ستایش می‌کند که «**آن سرور** بیدار است، آئین بیداری را نشان می‌دهد، **آن سرور** آرامش یافته است و آئین آرامش را نشان می‌دهد، **آن سرور** رهائی یافته است و آئین رهائی را نشان می‌دهد، **آن سرور** به‌فرو نشاندن **آلودگی‌ها** (= هوس‌ها) رسیده است و آئین فرو نشاندن هوس‌ها را نشان می‌دهد.»

پس از این سخنان سچکه شاگرد نگنته به‌**آن سرور** گفت: «ای‌**سرور** ، البته من گستاخ و گزاف‌اندیش بودم که گمان می‌کردم که می‌توانم در ستیزهٔ در گفت‌وگو با **آن سرور** رو به‌رو شوم. ای گتمه، شاید بتوان با فیلی خشمگین رو به‌رو شد بی‌آن که زیانی به‌شخص برسد، امّا رو به‌رو شدن با گتمهٔ ارجمند چنین نیست. شاید، ای گتمه، بشود با مار زهرآگین فیش‌فیش‌کننده‌ئی رو به‌رو شد بی‌آن که زیانی به‌شخص برسد. امّا رو به‌رو شدن با گتمهٔ ارجمند چنین نیست. شاید، ای گتمه، بشود با خرمن آتش فروزان رو به‌رو شد بی‌آن که زیانی به‌شخص برسد امّا نمی‌شود با گتمهٔ ارجمند رو به‌رو شد. البته من گستاخ و گزاف‌اندیش بودم که گمان می‌کردم می‌توانم با ستیزهٔ در گفتار با گتمهٔ ارجمند رو به‌رو شوم. گتمهٔ ارجمند این خواهش مرا روا بدارد که فردا با رهروان خود ناهار میهمان من

---

۱۸ چون پیش.

باشد.» آن سرور با خاموش ماندن خواهش او را پذیرفت....

پس از ناهار سچکه... به‌آن سرور چنین گفت: «ای گتمه، آن‌چه در این بخشش نیک است و نیک شمرده شده، به‌نیکی از آن دهندگان باشد.»

ـ «ای اگی‌وسانه، هر آن‌چه به‌افتخار تو صورت گرفت وابسته به‌آز و کین و خطا این از آن دهندگان باشد؛ و آن‌چه ای اگی‌وسانه، به‌افتخار من صورت گرفته که وابسته به‌آز و کین و خطا نیست، این از آنِ تو باشد.»[۱۹]

۱۹ سورهٔ کوچك سچّکه (Cula-Saccaka) (M.i.۳۵).

۸. سه نشانه

دربارهٔ «**خود**» و این که آیا انسان و یا ذَمّه‌ها دارندهٔ «خود» هستند یا نه، گذشته از گفت‌وگوئی که بودا با پرسندگان و یا با رهروان دربارهٔ «خود» داشته ـ و نمونه‌ئی از آن در پیشگفتار آورده شد ـ بودا **نداشتن «خود»** را یکی از «**سه نشانهٔ**»(۱) **همهٔ جهان و هر چه در آن هست** می‌نامد. و در این زمینه چندین گفتار در کانون پالی یافت می‌شود. اینك یك نمونهٔ کوتاه از آن‌ها.

«ای رهروان، هم آن‌گاه که «**چنین رفتگان**»(۲) به جهان آینـد و هم آن‌گاه که «چنین رفتگان» در جهان نمایان نشوند، در هر دو حال هنوز این قانون پابرجاست، این شرط استوار است و این نکته تغییرناپذیر است که هر آن‌چه «**آمیخته**» [= مشروط] است «ناپاینده» است، و هر چه **آمیخته** است دستخوش «رنج» است، و هیچ **ذمّه‌ئی دارندهٔ «خود»** نیست.»(۳)

این سه نشانه همانا **ناپایندگی**(۴)، **رنج بودن**(۵)، **نداشتنِ خود**(۶) است. در اینجا شرح کوتاه هر یك از این «سه نشانه» آورده می‌شود.

---

۱ Ti-lakkhāna

۲ thatagata مراد «بودا»هاست.

۳ .A، سه‌ها، سورهٔ ۱۳۴.

۴ aniccata ۵ dukkhata ۶ an-atta

۱. ناپایندگی

نخستین نشانه از «سه نشانه» **ناپایندگی** است: ناپایندگی چیزها همانا نمایان شدن (=زائیده شدن)، **گذشتن**، و **دگر شدن** چیزهاست؛ یا از میان رفتن چیزهائی‌ست که شده یا نمایان شده‌اند. معنای این سخن آن است که این چیزها هیچ‌گاه در یك و همان شکل پاینده نیستند. بل‌که آن‌ها، آن به‌آن از میان رفتنی و گسستنی هستند(۷).

«**ناپایندگی** نشانهٔ بنیادی همهٔ نمودهای وابسته است خواه وابسته به‌ما، و خواه وابسته به‌اندیشه، و خواه خشن، خواه لطیف، خواه درونی و خواه بیرونی: هر آن‌چه **آمیخته** است ناپاینده است(۸). کل هستی ناپاینده است و این سخن دربارهٔ هر «**پنج بخش هستی‌ساز**» و هم دربارهٔ دوازده بنیاد حسیِ درونی و بیرونی(۹) درست است. تنها **نیروانه** است که ناوابسته، و **نیامیخته** [= نا مشروط] و **پاینده** است(۱۰).

بودا در آخرین سخنش، پیش از **پَری‌نیروانه**(۱۱)، رهروان را به‌**ناپایندگی** هستی یادآوری کرده و به‌آنان گفته است: «ای رهروان، نگاه کنید. من شما را آگاه می‌کنم که هر آن‌چه «**آمیخته**» است ناگزیر از میان رفتنی است. بیدار و هشیار کوشش کنید.»(۱۲) از این‌گونه گفته‌ها برمی‌آید که بدون ژرف‌نگری دربارهٔ این نکته که همهٔ نمودهای هستی ناپاینده‌اند، و دارندهٔ «**خود**» نیستند، رسیدن به‌رهائی ناممکن است(۱۳).

۲. رنج بودن

مراد بودا از «**رنج بودنِ**» همه چیز که دومین نشانهٔ همهٔ نمودهای هستی است، این است که همهٔ نمودهای وابسته، به‌گوهر ناخشنودکننده‌اند، و به‌این نمی‌ارزند که انسان به‌آن‌ها دل ببندد، زیرا این‌ها همه دستخوش رنج‌اند. و این نکته دربارهٔ پیشامدهای خوشایند زندگانی نیز درست است. زیرا نخستین حقیقت از «**چهار حقیقت عالی**» یعنی «**این رنج است**» نشانهٔ این نیست که پیشامدهای خوشایند در جهان یافت نمی‌شود. در این زمینه بودا در A. ۳،۱۰۱ چنین می‌گوید:

«ای رهروان، آن‌گاه که من در جهان به‌جست و جوی خوشی(۱۴) بودم راه خود راپیمودم

---

۷ وسودی ـ مگه (راه پاکی ۷/۳)

۸ M. ۳۵

۹ شش حس و شش موضوع آن‌ها.

۱۰ ذمه پده ۲۷۷، M. ۳۵

۱۱ parinirvāṇa به‌پالی parinibbāṇa.

۱۲ D. ۱۶

۱۳ فرهنگ بودائی، ص ۵ـ۱۴

۱۴ «نیکبختی» هم می‌تواند باشد.

و پی بردم که خوشی در جهان یافت می‌شود. تا آنجا که خوشی در جهان یافت می‌شود من آن را با شناسائی فهمیدم. ای رهروان، من در جهان به‌جست‌وجوی رنج راه خود را پیمودم، و پی بردم که رنج در جهان یافت می‌شود. تا آنجا که رنج در جهان یافت می‌شود من آن را با شناسائی فهمیدم. ای رهروان، به‌جست و جوی رهائی از جهان من راه خود را پیمودم و پی بردم که رهائی در جهان یافت می‌شود، تا آنجا که رهائی در جهان یافت می‌شود من آن را با شناسائی فهمیدم.»[۱۵]

«اگر در جهان خوشی یافت نمی‌شد باشندگان به‌جهان دلبسته نمی‌شدند... اگر رنج در جهان یافت نمی‌شد باشندگان را جهان [از خود] دور نمی‌راند. اگر رهائی در جهان یافت نمی‌شد، باشندگان نمی‌توانستند از جهان رهائی یابند.»[۱۶]

۳. نداشتن خود

مراد بودا از این که «هیچ یك از ذَمَّه‌هادارندهٔ **«خود»** نیست»[۱۷]، خواه آن ذمّه‌هائی که وابسته به‌مادّه‌اند و خواه آن‌ها که وابسته به‌اندیشه‌اند، این است که هر آن‌چه در واقعیت هست دستخوش جریان پیوستهٔ **«نمایان شدن»**، **«گذشتن»** و **«دگرشدن»** است. و از آنجا که «دارندهٔ خود بودن» در یك معنا **پایندگی** است و بودا ـ چنان که پیش از این نشان داده شد ـ همهٔ ذمّه‌های «آمیخته» را ناپاینده می‌نامد، از این رو آئین بودا «چیز پایندهٔ تغییرناپذیر» یعنی **«خود»** را برای هیچ یك از ذمّه‌ها، خواه ذمّه‌های مادّی و خواه اندیشیده شده نمی‌پذیرد.

«هر آن کس این نکته را روشن نبیند که همهٔ نمودهای وابسته ناپاینده و از میان رفتنی‌اند، و نفهمد که همهٔ کردارها وابسته به«ندانستن» و مانند این‌ها هستند، اومی‌اندیشد که این **«خود»** است که می‌فهمد یا نمی‌فهمد و دست به‌کردار می‌زند و یا علت کردار می‌شود، که با دوباره زائیده شدن به‌هستی می‌آید... که «احساس»ها را دارد، و احساس می‌کند و میل و دلبستگی دارد، پس از دوباره زائیده شدن به‌هستی تازه‌ئی وارد می‌شود.»[۱۸]

در حالی که دربارهٔ دو نشانهٔ نخست گفته شده که «همهٔ آمیخته‌ها»[۱۹] ناپاینده و دستخوش رنج‌اند، دربارهٔ نشانهٔ سوم گفته شده است که «**همهٔ ذمّه‌ها** (= چیزها) دارندهٔ **«خود»** نیستند»[۲۰] این برای آن است که نادرستی نظریهٔ «خود» داشتن چیزها را تأکید

---

۱۵ A.iii.۱۰۱ ۱۶ A.iii.۱۰۲

۱۷ sabbe dhammaṃ an-āttam

۱۸ راه پاکی، دفتر هفدهم ۱۱۷. ۱۹ sabbe sankhārā

۲۰ sabbe dhammā anattā؛ M. ۳۵، ذمه‌یده ۲۷۹.

کند. ذمّه‌ها چه آمیخته باشند و چه نیامیخته ـ که تنها نیروانه ذمّهٔ نیامیخته(۲۱) است ـ «خود» ندارند(۲۲).

مفهوم «خود»، که نداشتن آن نشانهٔ سوم همه چیز است، نیازبه‌توضیح بیش‌تری دارد. در متن و تفسیرهای بودائی کلمهٔ پالی atta و atta ـ به‌سنسکریت atmam ـ را در سه معنا به‌کار برده‌اند: ۱. «خود»؛ ۲. «خود فردی» یعنی شخصیت، تن و جان با هم؛ ۳. «خود» چون باشندهٔ لطیف متافیزیکی، یعنی «روان» an-atta یعنی نداشتنِ «خود»، یا نه‌ـخود، که در واقع نفی همین معنای سوم «خود» است.

واژهٔ «آتمن» در کهن‌ترین سرودهای وِیْدَه(۲۳) آمده است، که در آنجا به‌معنای «نَفَس» یا دَم، یعنی عامل زندگانی و جان است.

دین کهن هندی قسمی همه‌خدائی است که بَرَهْمَن یعنی نیروی جاوید و مطلق را تعلیم می‌دهد. «بَرَهْمَن» گاهی به‌شکل «برهما» آشکار می‌شود. هر کس در خود بخشی از «برهمن» را دارد که «آتمن» یا «خود کوچك» خوانده می‌شود. بَرَهْمَن و آتمن یك و همان، و از یك «گوهر»ند. رهائی نیز یگانگی و همانی آتمن کوچك است با برهمن.

کم‌کم دربارهٔ آتمن نظرهای گوناگونی پیدا شد. در سورهٔ «دام قدسی»(۲۴) کم یا بیش، همهٔ نظرهای دربارهٔ آتمن، یا خود، و جهان آورده شده است. این «نظریه‌های خود» یا مثبت‌اند یا منفی، یا هر دو، یعنی یك دسته «خود» را تصدیق می‌کنند و دستهٔ دیگر انکار و دستهٔ سوم هم انکار می‌کنند و هم تصدیق.

مفهوم آتمن در اُوْپَه‌نِشَدها گسترش بیش‌تری می‌یابد. در اُوْپَه‌نِشَدها توصیفاتی از آتمن هست که با توصیفات «سورهٔ دام قدسی» تفاوت دارد(۲۵). در چانْدُوْگْیَه اُوپَه‌نِشَد آمده است که «خود» شخصیت فردی است، یعنی «من» فردی، هم‌چنان که در سخن «این خودِ من است» و عبارت معروف «آن تو هستی»(۲۶) آمده است: «آن کس که برهمن را

---

۲۱ asankhatā dhātu

۲۲ فرهنگ بودائی، ص ۳ـ۱۲.

۲۳ Veda. چهار ویده از کتاب‌های کهن مقدس هندوها هستند. بخش فلسفی این کتاب‌ها به‌اوپه‌نشد معروف است.

۲۴ Brhmajāla-sutta

۲۵ این تفاوت شاید از آنجا باشد که گروهی از هند شناسان آثار بودائی را از کهن‌ترین اوپه‌نشدها کهن‌تر می‌دانند. در کتاب اول تاریخ آئین بودا در این باره سخن گفته خواهد شد.

۲۶ tat tvam asi

جای دیگر، نه در «خود» جست‌وجو کند، **برهمن** او را ترك کرده است»(۲۷)

به‌جز آموزگاران **وِیده‌ها** و **بِراهمَنَه‌ها**(۲۸)، و اوپه‌نشدها، اندیشندگان دیگری هم بوده‌اند که دربارهٔ «**خود**» نظرهائی داشتند. برخی ازاینان معاصر بودا بودند، که مهم‌ترین‌شان **جِین‌ها**(۲۹) و **آجیوَکه‌ها**(۳۰) بودند.

در این باره که تا چه اندازه از این نظرها در زمان بودا رواج داشت، به‌طور دقیق نمی‌توان سخن گفت. در آئین بودا سخنی از «**برهمن**» گفته نمی‌شود، آنجا هم که از «**برهما**» سخن می‌رود، مراد خدای فرمانروای بخشی از جهان است، نه آشکارشدگیِ «**برهمن**».

بودا از دو راه با نظریهٔ «**خود**» مخالفت می‌ورزد. یکی با نیافتن «خود» در «پنج بخش هستی‌ساز» که در گفت‌وگوی بودا و **سچکه** دیدیم. دیگر آن که به‌نظر بودا عقیده به«**خودِ پاینده**» همانا نفی سودمندی زندگانی اخلاقی است. در دومین گفتار بودا ـ که به‌**گفتار نشانهٔ نداشتن خود** معروف است ـ ویژگی نظریهٔ «**نداشتن خود**» بیان شده است. مراد از این گفتار این است که «رنج» از فریب و اندیشهٔ نابجای «خود» پیدا می‌شود، و همین «اندیشهٔ نابجای، یعنی فریفته شدن، فرد را به‌کوشش وامی‌دارد تا به‌سود خود و زیان و آزار دیگران بکوشد، یعنی از اندیشهٔ به«**خود**»، خودپرستی پیدا می‌شود.

نظریهٔ **نداشتن خود** نتیجهٔ لازم تعلیم «**ناپایندگی**» است. چون همه چیز ناپاینده است، دستخوش رنج است، و چون از سوی دیگر نشانهٔ «**خود**» نیکبختی است، پس در آن‌ها «**خود**» وجود ندارد. این یك تعبیر «سه نشانه» است. تعبیر دیگر این است که همه چیز ناپاینده است، پر از رنج است، چون «خود» ندارد. هستی چیزی نیست مگر هستی وابسته به‌ردیفی از شرط‌ها، از این رو هستی آن‌ها **آمیخته** و **مشروط** است، و در جهان چیزی پاینده نمی‌توان یافت، چه هیچ چیز از شرط‌ها و علت‌ها جدا نیست(۳۱). چنان که پیش از این گفته شد، هستی فرد ساختهٔ «**پنج بخش**» است که تصور فرد را ایجاد می‌کنند، و حال آن که «شخص» یا فرد وجود ندارد.

مارهٔ فریبکار از وَجِرَه(۳۲) ـ زن رهرو ـ می‌پرسد کیست که «شخص» را به‌وجود می‌آورد؟

---

۲۷ تاریخ فلسفه، کتاب اول، ص ۲۲. برای نمونه‌هائی از متن‌های اوپه نشدها، نگاه کنید به‌**آئین‌های هندو** از ك.م. سن ترجمهٔ ع. پاشائی، ص ۱۸۳ به‌بعد، ناشر «جهان کتاب»، تهران.

۲۸ Brāhmaṇa بخش‌هائی از ویده‌ها.

۲۹ jaina ۳۰ Ājivaka

۳۱ پیش از این گفته شد که تنها یك دمّهٔ «نیامیخته» یا نامشروط هست که «نیروانه» است.

۳۲ Vajira

آفرینندهٔ شخص کیست؟ شخص از کجا به‌هستی می‌آید؟ شخصی که ناپدید می‌شود کجا می‌رود؟ وجره در پاسخ گفت که چیزی چون شخص یافت‌نمی‌شود، بل آن که «شخص» خوانده می‌شود، تنها مجموعه‌ئی از بخش‌های دیگرگون شونده است، و او با تمثیل ارابه این را روشن می‌کند، به‌این معنا که «ارابه» نامی است که به‌طور کلّی به‌بخش‌های گوناگون آن با هم داده می‌شود(۳۳).

---

۳۳ خلاصه شده از .Enc.Bu ج ۱، ص ۷۶_۵۶۷ زیر لغت An-atta.

۹. نیروانه: ذات بیمرگی

سراسر **راه هشتگانهٔ عالی** ـ چنان که پیش از این گفتیم(۱) ـ و به‌طور کلّی همهٔ «**دمّهٔ راه میانه**» وسیلهٔ رسیدن به‌مقصود، یعنی **نیروانه** است که آغاز آن آزادی و اوج آن **ذات بیمرگی**(۲) است. در این باره که **راه هشتگانه** وسیله است نه مقصود، در بسیاری از گفتارهای بودا سخن گفته شده است که نمونه‌ئی از آن پیش از این آورده شد. اکنون برای روشن‌تر شدن و تأکید بیش‌تر یکی دو نمونهٔ دیگر می‌آوریم.

«ای رهروان، هر چه فرو نشاندن **شهوت**، فرونشاندن **کینه**، و فرونشاندن **فریب** است [ذات] **بیمرگ** خوانده می‌شود. این **راه هشتگانهٔ عالی** خود راهی است که **به‌بیمرگی** می‌انجامد....»

و «تندرستی برترین سود و **نیروانه** برترین نیکبختی است، و از راه‌ها «**راه هشتگانهٔ عالی**» به‌ایمنی **بیمرگ** می‌انجامد.»(۴) و نیز، «همان‌گونه که رودهای بزرگ **گَنگ**، **جُومْنا**، **آچیرَوَتی**، **سَرَبُو**، و **مَهی**(۵) همه به‌سوی شرق، به‌سوی دریا می‌روند. می‌لغزند، کشیده می‌شوند، همین‌گونه هم رهروان با واقعیت بخشیدن **راه هشتگانه**، با افزایش آن، به‌سوی **نیروانه** گرایش دارند، می‌لغزند و می‌روند.»(۶)

---

۱ نکـ ص ۲۵و۳۰. ۲ amata dhātu

۳ S.v. ۸ آورده شده در .LTGB ص ۲۵۲

۴ ۸ـ۱۲ و ۵ M.i همین کتاب ص ۲۵۱.

۵ به‌ترتیب Ganges ‘Jumnā ‘Aciravatī ‘Sarabhū ‘Mahi.

۶ ۴۰ـ۳۹..S.v همین کتاب ص ۲۵۰.

هر گام از راه هشتگانهٔ عالی خود نتیجه‌ئی دارد و هدفی(۷) که رهرو شاید به‌آن دلخوش و خرسند باشد. ولی اگر می‌خواهد به‌مقصد برسد باید بخواهد و بکوشد تا به‌پله‌های بالاتر دست یابد. هر مرتبه‌ئی از این راه هدفی دارد که خود شرط لازم رسیدن به‌هدف بالاتر است. در گفت‌وگوی بودا و راده‌(۸) (S.ii ۱۷۸_۹) این نکته روشن‌تر بیان شده است.

«رادهٔ ارجمند نزد آن سرور آمد. سلام کرد و در کناری نشست. آن‌گاه رو به‌آن سرور کرد و گفت:

«آنان می‌گویند، «ماره! ماره(۹)!» ای سرور، تقاضا دارم که بگوئی ماره در کجاست و تا چه اندازه دور است؟

ـ «ای راده، آنجا که کالبدی هست، ماره یا چیزهائی از طبیعت ماره، یا هر آن‌چه از میان رفتنی است (او) آنجاست. پس، ای راده، به‌کالبد چون ماره نگاه کن. آن را چون طبیعت ماره بدان: آن را چون چیزی از میان رفتنی، چون باد و آماس، چون قلاب، چون درد، و چون سرچشمهٔ درد بدان. هر که آن را چنین بنگرد آن را درست نگریسته است.

«دربارهٔ احساس، ادراک، حالات جان، و دانستگی هم می‌توان چنین گفت.

ـ «ولی، ای سرور، درست نگریستن این برای چه مقصودی است؟»

ـ «درست نگریستن برای «بیزاری» است.

ـ ولی، ای سرور، بیزاری برای چه مقصودی؟

ـ بیزاری برای آن که «بی‌شهوتی» به‌وجود آید.

ـ ولی بی‌شهوتی برای چه مقصودی؟

ـ بی‌شهوتی برای «آزاد شدن».

ـ ولی آزادی برای چه مقصودی؟

ـ ای راده، آزادی برای نیروانه.

ـ ولی، ای سرور، مقصود از نیروانه چیست؟

ـ ای راده، این پرسشی است که بسی دور می‌رود. این پرسش از دایرهٔ پاسخ بیرون است. برای فرو شدن در نیروانه، برای به‌آن‌سو و نزد نیروانه رفتن، برای اوج در نیروانه است که راه قدسی را زندگانی می‌کنند.»(۱۰)

---

۷ .نک ص ۲۵.

۸ Rādha

۹ Māra، مرگ، و مادرِ خشم و تباهی.

۱۰ «چند گفتار بودا» ترجمه و.ل. وودوارد ص ۳۲۸ و .LTGB ص ۲۴۹.

پیش از این دیدیم(۱۱) که راه هشتگانهٔ عالی به‌سه آموزش تقسیم می‌شود، یعنی به«برترین رفتار»، «برترین یکدلی» و «برترین شناسائی». می‌توان گفت که همهٔ تلاش و کوشش رهرو در آموزش «برترین یکدلی» ـ یعنی سه گام راستی و درستی در کوشش، در آگاهی و در یکدلی که سیر در عوالم درونی است ـ شکل می‌گیرد، و پس از چیرگی در این «برترین یکدلی» است که او می‌تواند «برترین شناسائی» را واقعیت ببخشد و به‌نیروانه در آید. رهرو در هر گام از پله‌های «برترین یکدلی» به‌آزادی‌هائی دست می‌یابد و هر آزادی خود شرط رسیدن به‌آزادی بالاتری است(۱۲). رهرو، به‌ویژه، در سراسر گام هشتم راه عالی از پله‌های آزادی بالا می‌رود(۱۳)، با هر آزادی یك نیکبختی(۱۴) همراه است، و بدین‌سان راه به‌سوی برترین نیکبختی ـ که نیروانه است(۱۵) ـ هموار می‌شود(۱۶).

در روشنگری گام‌هشتم(۱۷)گفتیم که شرط لازم نیروانه چون «نخواهندگی» در کار بودن شرط‌هائی است که رهائی از آن زمینهٔ رسیدن به‌نیروانه است. از این رو، از دو نظر می‌توان به‌نیروانه نگاه کرد: یکی نیروانه چون نخواهندگی، یعنی خاموشی و فرونشاندن «سه آتش» شهوت، کینه، و فریب، و تشنگی و طلب، رهائی از دورِ وجود، یعنی سنساره، فرونشاندن چهار «هوس» یا چهار آلودگی ـ که «آزادی دل و دانش» خوانده می‌شود، و مانند این‌ها. این نخواهندگی، که خود آزادی است، زمینهٔ رسیدن به‌نیروانه چون ذات بیمرگی، یعنی جاویدی است. باید گفت که رسیدن به‌این نخواهندگی و آزادی نهائی خود دارا بودن شرط‌هائی است چون نظارهٔ «چهار بنیاد آگاهی»(۱۸) در گام هفتم، و «هفت آگاهی»(۱۹). رهرو با داشتن این شرط‌ها تنها می‌تواند نگاهی به«بیمرگی» بیفکند(۲۰). چنین است حال رهروی که به«خاموشی» و فرو نشاندن تشنگی... رسیده است:

«همان‌گونه که جرقه‌های آتش کورهٔ آهنگری یك به‌یك خاموش می‌شود،

---

۱۱ نک ص ۳۱.

۱۲ برای نمونه، رهرو در این سه گام به‌پنج گونه رهائی (vimutti) ـ که «آزادی دل و دانش» از آن جمله است ـ و «هشت آزادی» (vimokkha) ـ که در چهار نگرش و چهار سپهر گام هشتم به‌آن‌ها می‌رسد ـ و پنج گونه «پیروزی» (pahāna)، که پیروزی به«پنج مانع» از آن جمله است، دست می‌یابد.

۱۳ از این «هشت آزادی» در گفتارهای بسیاری سخن گفته شده است، برای نمونه در A. 8 سورهٔ ۶۶ و D. ۱۶

۱۴ sukha

۱۵ Dh. ۲۰۴ـ۳

۱۶ بودا در M. ۷۵ (سورهٔ Bahuvedaniya) از این هشت مقام نیکبختی سخن می‌گوید.

۱۷ نک ص ۷ـ۴۳.

۱۸ نک ص ۳۷. به‌بعد.

۱۹ برای نمونه در A. ۴.۴۶

۲۰ A. ۳.۴۵۰ ـ ۱

و کسی نمی‌داند که به‌کجا رفته‌است،....
چنین است حال آنانی که به‌آزادی کامل رسیده،
از سیل شهوت گذشته،
و به‌شادی آرام پا نهاده‌اند.
از اینان هیچ نشانی به‌جا نمی‌ماند.»(۲۱)

و:
چون شعله که دَمِ باد بر آن وزیده باشد
خاموش می‌شود و از شناسائی دور می‌ماند،
نام و شکل «دانا» نیز بدین‌گونه ترک می‌شود،
خاموش می‌شود، و از شناسائی پنهان می‌ماند(۲۲).

این «خاموشی» و «آزادی» کافی نیست، بل‌که او باید بخواهد و همت کند که به‌جاویدی برسد، در آن فرو برود(۲۳). بدین‌سان نیروانه از نخواهندگی‌ها و آزادی نهائی آغاز می‌کند و به‌جاویدی می‌رسد و این جاویدی مقصدی ندارد(۲۴) و خود مقصد و مقصود است؛ پایانی ندارد، چرا که بی‌پایان است. دربارهٔ این جاویدی هیچ سخنی نمی‌توان گفت.

اینک گزارش نیروانه آن‌گونه که در گفتارهای بودا آمده است.

نیروانه چون فرونشاندن سه آتش.

بودا در یکی از گفتارهای خود، معروف به‌گفتار آتش می‌گوید: «ای رهروان، همه چیز در آتش است. چه گونه چیزها در آتش‌اند؟ چشم درآتش است، شکل‌ها در آتش‌اند، دانستگی چشم در آتش است، تماس چشم در آتش است، و احساسی که از تماس چشم با موضوع آن‌ها پیدا می‌شود، چه احساس خوشایند، و چه دردآور، یا نه خوشایند و نه دردآور، آن نیز در آتش است. چیزها از چه در آتش‌اند؟ از آتش شهوت، کینه و فریب. من می‌گویم که از زائیده شدن، مرگ، پیری، اندوه و زاری، رنج و غم و نومیدی است که

---

۲۱ Sn. ۱۰۷۳-۵ آورده شده در «بودا و بشارت آئین» از آننده ك. کوماراسوامی ص ۱۲۱
۲۲ Sn. فصل پاراینه، VBB ص ۵۷۹ برای ریشهٔ واژهٔ «نیروانه» نگاه کنید به«واژه‌نامه»در پایان کتاب.
۲۳ و ۲۴ برای نمونه، S.ii ۱۷۹ که پیش از این آورده شد.

چیزها در آتش‌اند.»(۲۵) (همین‌گونه‌اند حس‌های دیگر). رهروی که راه **هشتگانهٔ عالی** را پیموده و به‌فرو نشاندن این سه آتش توفیق یافته **سردی و آرامش** آن را می‌شناسد:

«تو ای بانوی ارجمند، شادمان و آرامی! آسوده‌ئی،

جامهٔ بافتهٔ خود را پوشیده‌ای، هوس‌های سرکش درون تو آرامند. تو اکنون سردی، **آرامش نیروانه** را می‌شناسی.»(۲۶)

رهرو اگر در سیرعوالم درونی خود به‌نیروانه برسد و زیست او هم‌چنان برقرار باشد، **نیروانهٔ** او «**ذات نیروانه با در کار بودن بنیاد**»(۲۷) خوانده می‌شود. مراد از **بنیاد**(۲۸) همان «**پنج بخش هستی‌ساز**» است، و از آنجا که «**ندانستن**» و «**تشنگی**» ـ دو علت دوباره زائیده شدن ـ به‌آن‌ها می‌چسبند آن را **بنیاد** خوانده‌اند:

«اگر رهروی با روگرداندن از **کالبد**، از **احساس**، از **ادراک**، از **حالات جان**، و از **دانستگی** آزاد شود، سزد او را رهروی بخوانیم که اینجا [در این جهان] به‌نیروانه رسیده است.»

رهرو کامل یا **اَرَهَت** اگر در سیر خود به‌نیروانه دست یابد، و این همزمان با مرگ او باشد، آن را «**ذات نیروانه بی‌در کار بودن بنیاد**»(۲۹) می‌خوانند که به‌**پَری‌نیروانه**(۳۰) هم معروف است. باید توجه داشت که این دو مقام نیروانه دو نیروانهٔ جداگانه نیستند، بل‌که به‌اعتبار آن که ارهت آن‌گاه که زیست او برقرار است، یا آن که در مرگ به‌نیروانه رسیده باشد یکی از این دو نام به‌نیروانهٔ او داده می‌شود.

نیروانه چون ذات بیمرگی و جاویدی

ارهت می‌کوشد که از آن‌چه جاوید نیست آزادی بیابد و به‌«**ذات بیمرگی**»(۳۱) برسد. نیروانه چون ذات بیمرگی، **جاوید**(۳۲) و **خواستنی**(۳۳)، و **نیکبختی**(۳۴) است.

پیش از این گفتیم که ذمّه‌های جهان، یعنی هر آن‌چه در جهان هست از میان رفتنی

---

۲۵ M. 9   ۲۶ تیری گاتا ۱۶.

۲۷ sa-upādisesa nibbāna-dhātu

۲۸ upādi

۲۹ anupādisesa nibbāna dhātu ..It ترجمهٔ مور ص ۵۷.

۳۰ parinirvāna، به‌پالی parinibbāna

۳۱ amatam dhātu

۳۲ dhuva

۳۳ subha

۳۴ sukha

است، ناپاینده است، در بند علیت است، و از این رو «**آمیختهٔ**»(۳۵) علت‌ها و شرط‌هاست، یعنی **مشروط** است. همهٔ دَمّه‌های **آمیخته** سه نشانه دارند: نمایان می‌شوند(۳۶) یعنی از خاستگاهی برمی‌خیزند، از میان می‌روند(۳۷)، دیگرگون می‌شوند(۳۸)، یعنی از **نیروانهٔ** بی‌تغییر بسیار دورند. در جهان تنها یك دَمّه هست که «**نیامیخته**»(۳۹) یا **نامشروط** است و آن **نیروانه** است. **نیروانه** آن سه نشانه را ندارد، از این رو زائیده نشده(۴۰) است، زوال و پیری نمی‌پذیرد(۴۱)، بیمرگ(۴۲) است. بدین‌سان **نیروانه** از دایرهٔ وجود، و از علت و معلول آزادست، جاویدو یکّه(۴۳) است. راه رسیدن به‌این **نیامیخته** آگاهی به‌تن، آرامش، و شناسائی است(۴۴)، و زاد این راه منش بلند، دانش بلند و آزادی بلند است(۴۵). رهرو به‌بیمرگی رسیده به‌چنان یقینی دست می‌یابد که استواری آن چون استواری زمین و پایداری آن چون پایداری آستانهٔ در است. او چون دریاچه‌ئی است که از گل و لای آزاد است؛ بی‌آلایش و پاك است(۴۶)؛ او در این حالتِ آرامشِ جاوید(۴۷) چهره‌ئی درخشان دارد(۴۸)، و به‌مقصد و مقصود آزادی، یعنی به‌بیمرگی رسیده است(۴۹). از **جاویدی** نیروانه نشانی به‌دست نمی‌توان داد جز آن که ایمنی است، سوی بی‌سوئی و لامکان است جزیره‌ئی است که در آن هیچ چیز نمی‌توان یافت(۵۰). اوج این جاویدی از این سخنان بودا آشکار است:

«ای رهروان، زائیده نشده(۵۱)، نشده(۵۲)، ساخته نشده(۵۳)، و **نیامیخته‌ئی هست** [اگر] **این زائیده نشده، نشده، ساخته نشده** و **نیامیخته** نبود، در اینجا نمی‌شد رهائی از آن‌چه را که زائیده می‌شود، می‌شود، ساخته می‌شود، آمیخته می‌شود نشان داد. ولی از آنجا که زائیده نشده، نشده، ساخته نشده **نیامیخته‌ئی** هست می‌توان رهائی از آن‌چه را که زائیده می‌شود، می‌شود

---

۳۵ sankhata یا «به‌هم برنهاده».
۳۶ uppāda
۳۷ vaya
۳.۸ A.۳ thitassa aññathattam سورهٔ ۴۷.
۳۹ asankhata
۴۰ ajata
۴۱ ajara
۴۲ amara
۴۳ kevata
۴۴ S.iv. ۳۵۹
۴۵ A. ۴۵
۴۶ Dh. ۹۴.
۴۷ Sn. ۲۰۴
۴۸ VM.I.۹
۴۹ S.v. ۸.۶
۵۰ Sn. ۱۰۹۳_۴
۵۱ ajata
۵۲ abhūta: تولید نشده.
۵۳ akata: نکرده.

ساخته می‌شود، آمیخته می‌شود، نشان داد.»

این جاویدی «جائی است که در آن نه زمینی هست، نه آبی، نه فروغی، نه هوائی، نه نامحدودی مکان، نه نامحدودی دانستگی، نه ادراک و نه نه‌ادراک، نه ایستادن، نه رفتن، نه ماندن، نه مرگ، بی‌پایداری، بی‌پیشرفت و بی‌پایگاه است، این پایان رنج است.»(۵۴)

۵۴ Ud. ۸۰ـ۱ از ترجمهٔ G. Strong ص ۱۱۱ و It ص ۵۶.

۱۰. راه به‌سوی نیروانه: از رهروی تا ارهت

راه رسیدن به‌نیروانه، راه هشتگانهٔ عالی است، و این راه خود از روی سه آموزش تنظیم شده‌است، یعنی سه آموزش برترین رفتار، برترین یکدلی، و برترین شناسائی[۱]. «برترین رفتار»، رفتار و کردار رهرو را راست و درست می‌کند، «برترین یکدلی»، جان و دل او را یگانه و یکدل می‌کند، ولی تنها «برترین شناسائی» است که به‌او توانائی رسیدن به‌اوج رهروی، یعنی ارهتی، می‌بخشد.

رهرو در «برترین شناسائی» نخست به‌تمرین «پاکی نظر»[۲] می‌پردازد، یعنی که می‌کوشد تا چیزها را آن‌چنان که هستند بنگرد. اوبا جانی یگانه هستی خود را تحلیل و بررسی می‌کند. در این جست‌وجو می‌فهمد که آن‌چه را «من» یا «خود» فردی می‌نامیده چیزی جز «نام و شکل» نبوده که همواره در حرکتند.

چون شناسائی درستی دربارهٔ طبیعت واقعی هستی خود پیدا کرد، به‌جست‌جوی علت‌های این «من» می‌پردازد. آن‌گاه در می‌یابد که در جهان هیچ‌چیز نیست که دستخوش علت یاعلت‌هائی نباشد، خواه علت‌های گذشته باشد، و خواه حال، و نیز در می‌یابد که هستی کنونی اوبسته به«ندانستن»، «تشنگی»، «دلبستگی»، کردارهای گذشتهٔ و خورد و خوراك او در این زندگانی است؛ و می‌داند که هستی او از پنج علت پیدا شده است، و این پنج علت، چون علت‌های گذشته شرط زندگانی کنونی او هستند و زندگانی کنونی او نیز

---

۱ نک ص ۳۱.

۲ ditthi visuddhi این خود سومین مقام «راه پاکی» است.

همین‌گونه شرط زندگانی آینده است. او با نظارهٔ در این‌باره از هرگونه شك و دودلی دربارهٔ گذشته، اکنون، و آینده آزاد می‌شود(۳).

سپس در این حقیقت نظاره می‌کند که چیزهای «**آمیخته**» «سه نشانه» دارند که همانا **ناپایندگی، دستخوش رنج بودن، و نداشتن خود** است(۴). و به‌ناپایندگی و گذرنده بودن زندگانی پی می‌برد و در آن هیچ خوشی و نیکبختی نمی‌یابد.

رهرو همان‌گونه که دربارهٔ طبیعت واقعی زندگانی به‌نگرش می‌پردازد و در عوالم درونی سیر می‌کند، روزی می‌رسد که با شگفتی می‌بیند که از تنش نوری پرتو می‌افکند، نیکبختی و آرامش خاصی احساس می‌کند. جانش آرام می‌شود، شوقش به‌آئین فزونی می‌یابد، دانستگی و بینش او روشن می‌شود. به‌این حالت دلخوش می‌شود و می‌پندارد که در مقامات رهروی به‌کمال رسیده است. به‌زودی در می‌یابد که این کمالات نو یافته موانع پیشرفت او در مقامات رهروی‌اند، و با توجه به‌آن چه راه است و آن چه راه نیست به‌تمرین «**پاکی شناسائی**» می‌پردازد(۵).

رهرو با یافتن راه درست، به‌نظاره شناسائی تولید و نمایان شدن(۶)، گذشتن و از میان رفتن(۷) چیزهای **آمیخته** رو می‌کند. نظارهٔ از میان رفتن چیزها بیش‌تر در جان او مؤثر است، چرا که تغییر و دیگرگونی آشکارتر از نمایان شدن و «شدن» است. از نظارهٔ دربارهٔ از میان رفتن چیزها(۸) در می‌یابد که «**نام و شکل**» که هستی او را می‌سازد ـ همواره در حرکت‌است، و آن به‌آن دیگرگون می‌شود. از این شناسائی بیمی(۹) در دلش می‌افتد، به‌این معنا که چیزهای از میان رفتنی هم ترس‌آورنـد، و جهان در نظر او سراسر آتشی افروخته است، و این خاستگاه خطر است. در نتیجه دربارهٔ زشتی و پستی(۱۰) جهان هراس‌انگیز و فریب آن به‌نظاره می‌پردازد. از این نظاره در او احساس بیزاری(۱۱) به‌وجود می‌آید و از این احساس میلی نیرومند به‌روگرداندن از جهان و وارستگی از آن در او بیدار می‌شود(۱۲). او با در نظر داشتن این نکته به‌نظارهٔ «سه نشانه» می‌پردازد(۱۳)، و دربارهٔ همهٔ چیزهای آمیخته به«**یکساندلی**» می‌رسد(۱۴) ـ یعنی به‌هیچ چیز دنیائی نه دلبستگی دارد و نه از آن بیزار

---

۳ kankhāvitarana visuddhi چهارمین مقام «راه پاکی».

۴ نک ص ۸۰.

۵ این پنجمین مقام «راه پاکی» است.

۶ udanya ñāṇa

۷ vaya ñāṇa

۸ bhaya ñāṇa

۹ bhanga ñāṇa

۱۰ ādīnava ñāṇa

۱۱ nibbidā ñāṇa

۱۲ muñcitukamyata ñāṇa

۱۳ patisankhā ñāṇa

۱۴ upekkhā ñāṇa ایـن شناسائـی (ñāṇa) «**پاکی بینش دربارهٔ شناسائی پیشرفت**» خوانده می‌شود، و ششمین مقام «راه پاکی» است.

است.

چون رهرو به‌این مقام از کمال معنوی برسد، یکی از این سه نشانه را برای کوشش برمی‌گزینند و با توجه بسیار به‌تکامل بینش خود در آن جهت خاص می‌پردازد تا آن روزِ با شکوه که نخستین بار به‌نیروانه می‌رسد. دربارهٔ رهروی که نخستین بار به‌نیروانه رسیده گفته‌اند که «به‌مسافری می‌ماند که شب در برق آذرخش چشم‌اندازی را دیده باشد؛ و این تصویر دیری پس از آن در پیش چشمان او خواهد ماند. همین‌گونه، جویندهٔ (نیروانه) در روشنائی زودگذر بینش خود، نگاهی به‌نیروانه می‌افکند و این چندان روشن است که هرگز نقش آن از جان او بیرون نمی‌رود.»

رهروی که نخستین بار به‌نیروانه می‌رسد **سُوتَه پَنَّه**(۱۵) خوانده می‌شود، یعنی «**به‌رود رسیده**». او به‌رودی رسیده است که به‌دریای **نیروانه** می‌پیوندد. رهرو **به‌رود** رسیده دیگر مرد دنیاپرست(۱۶) نیست، بل‌که در شمار شریفان و نجیبان(۱۷) است. این نخستین مقام **ارهتی** است.

آن که به‌نخستین مقام ارهتی رسیده، سه بند از آن «**ده‌بند**» را که او را به‌زنجیر وجود می‌بندد پاره کرده است. اینك آن سه بند:

۱. **پندار نادرست دربارهٔ «خود»**(۱۸)، یعنی این پندار را رها کرده است که باشنده‌ئی بی‌تغییر، یعنی «خود»ی در «پنج بخش هستی‌ساز» هست. به‌این شکل که ۱. خود در هر یك از پنج بخش است، ۲. یا در پنج بخش است، یا ۳. از پنج بخش مستقل است، یا ۴. خود دارندهٔ آن‌هاست(۱۹).

۲. **شك و دودلی**(۲۰)، یعنی شك و دودلی دربارهٔ بودا، آئین، انجمن رهروان، قوانین رفتار ـ یعنی سلوك در مقامات رهروی ـ گذشته، آینده، هم گذشته و هم آینده، و «زنجیر علّی».

۳. **هواخواهی از مراسم و دلبستگی به‌آداب**. مراد مراسم و آداب مرتاضان و برهمنانی است که معتقدند رستگاری انسان در به‌جا آوردن این آداب است.

برای از میان بردن هفت بند باقی‌مانده به‌رود رسیده باید هفت بار دیگر زائیده شود. او

---

۱۵ sotāpanna

۱۶ puttajjana

۱۷ Ariya

۱۸ sakkāya diṭṭhi. اینجا مراد از kāya همان «پنج بخش هستی‌ساز» است.

۱۹ نکـ S.iii سورهٔ ۴۷ در بخش دوم همین کتاب: سه نشانه.

۲۰ viccikicchā

هرگز نباید پنج دستور سلوك(۲۱) را بشکند. او دوباره زائیده می‌شود امّا نه در حالات بد یا در راه سرازیر.

به‌رود رسیده از آن نیم نگاهی که به‌نیروانه افکنده نیروی تازه‌ئی می‌یابد، می‌کوشد و بینش خود را کامل می‌کند و **سَکَدْ آگامی**(۲۲)، یعنی **باز آینده** می‌شود، یعنی تنها یك بار دیگر می‌آید، دوباره زائیده می‌شود. این دومین مقامِ به‌سوی ارهتی است. رهرو در این مقام دو بند **کامرانی**(۲۳) و **بدخواهی**(۲۴) را سست می‌کند و در مقام سوّم آن‌ها را از میان خواهد برد. از آنجا که او تنها یك بار دیگر در **سپهر انسانی** زائیده می‌شود «سَکَد آگامی» خوانده می‌شود.

رهرو چون به‌سومین مقام برسد **اَناگامی**، یعنی **بی‌بازگشت** خوانده می‌شود، او دیگر نمی‌آید، یعنی دیگر نه در جهان و نه در سپهرهای آسمانی زائیده نمی‌شود. در این مقام کامرانی و بدخواهی را در خود فرو نشانده است. او پس از مرگ در «جایگاه‌های پاك»(۲۶) زائیده می‌شود، و اینجا منزلگاه و قرارگاه خاص اَناگامی‌هاست. او آنجا به‌مقام ارهتی می‌رسد و تا پایان زندگانی همان‌جا می‌ماند.

اگر «پیش‌نشین» بودائی(۲۷) به‌مقام اناگامی برسد از آن پس زندگانی بی‌جفت و بی‌خانمانی را در پیش خواهد گرفت.

اناگامی می‌کوشد که این پنج «بند» باقی‌مانده را از میان بردارد: یعنی دلبستگی به‌«سپهرهای شکل»(۲۸) یا مادّی، دلبستگی به‌«سپهرهای بی‌شکل»(۲۹)، منی(۳۰)، بی‌آرامی(۳۱) و نادانی(۳۲) را. پس از نابودی این بندها او **ارهت**(۳۳) می‌شود، یعنی **«مرد ارزنده»**، مرد تمام. اجر رسیدن به‌این مقام «آزادی دل و دانش» است که از زدودن و فرونشاندن چهار آلودگی، یعنی چهار شهوت دست می‌دهد.

به‌رود رسیده، **باز آینده**، و **بی‌بازگشت** را **سِیْکَه**(۳۴) می‌نامند، یعنی شاگردی که هنوز

---

۲۱. دردفتر «انجمن»، در همین کتاب گفته خواهد شد.

۲۲ sakadāgami   ۲۳ kāmarāga   ۲۴ patigha

۲۵ anāgami   ۲۶ Sudhāvāsa

۲۷ پیرو بودا اگر از «رهروان» نباشد «پیش‌نشین» خوانده می‌شود. در دفتر «انجمن» در همین کتاب، بیش‌تر در این باره توضیح داده خواهدشد.

۲۸ rūparāga   ۲۹ arūparāga

۳۰ māna   ۳۱ uddhacca   ۳۲ avijja

۳۳ arahat/arahant مؤنث این کلمه arahantika است. ارهت از ریشه Varh یعنی «ارزیدن» آمده است.

۳۴ sekha   ۳۵ asekha

مراحل تربیت را می‌گذراند. ارهت‌ها اَسِیکَه(۳۵)اند چون دیگر راهی نیست که بروند و تربیتی نیست که ببینند. این چهار راه به«چهار راه برتر از جهانی» و چهار اجر یا ثمرهٔ آن‌ها به‌چهار «اجر برتر از جهانی» معروف‌اند.

بُدَّه گُسَه در کتاب راه پاکی، دربارهٔ ارهت می‌نویسد:

۱. او را «ارهت» نامند از آن رو که از «آلودگی‌ها» بسی دور گشته (ara - ka) است، کاملاً از آن‌ها دوری می‌کند، و چون با رهروی راه هشتگانهٔ عالی همه آلودگی‌ها را از میان برده، ارهت است.

۲. او با یاری «راه» خون دشمنان (ari)، یعنی هوس‌ها را ریخته است (hata)، از این رو ارهت است.

۳. از آنجا که ارزندهٔ (arahati) والاترین هدیه‌هاست، ارهت است، او شایستهٔ خرقهٔ رهروی است.

۴. از آنجا که چون ابلهان نمی‌پندارد که از او داناتر در جهان کس نیست از بدنامی و ننگ آزاد است، ارهت است، چون در نهان (raha) کار بد نمی‌کند(۳۶).

ارهت دوباره زائیده نمی‌شود چون کرمهٔ تازه‌ئی ندارد. **اناگامی‌ها** و **ارهت‌ها** که به‌کمال **«نگرش‌های با شکل و بی‌شکل»** - یعنی چهار نگرش و چهار سپهر - رسیده‌اند هفت روز پیاپی از نیکبختی نیروانه بهرهمند می‌شوند، و این را به‌پالی **«رسیدن به‌رهائی»**(۳۷) می‌خوانند. رهرو یا پیرو شریف(۳۸) بودا در این حالت یکسره از هر درد و رنجی آزادست. جریان دانستگی او به‌طور موقت از حرکت باز می‌ماند(۳۹).

بودا دربارهٔ مقام ارهت چنین می‌گوید:

«ای رهروان، ارهت کسی است که همهٔ **«آلودگی»**هایش(۴۰) از میان رفته باشد، سلوك قدسی را زندگانی کرده، و آن چه را که باید کرد کرده باشد، بار را فرونهاده و به‌حقیقت رسیده، بندهای وجود را گسسته، و با برترین شناسائی آزاد شده باشد.»(۴۱)

---

۳۶ راه‌پاکی، دفتر هفتم، ترجمهٔ خلاصه از «مدیتاسیون بودائی» ص ۶ـ۴۵

۳۷ nirodha-samāpatti　　۳۸ ariya

۳۹ بودا و تعلیماتش، ص ۵۰ـ۵۴۳.

۴۰ āsava/āsŕava از ریشهٔ ā-śru: رفتن، و جاری شدن به‌سوی چیزی، در لغت به‌معنای «آب‌رو»، مجرا، «آب‌جاری» است. مراد از آسوه در اصطلاح بودائی همان Kilesa/kleśa یعنی شهوت و هوس و آلودگی است.

۴۱ VBB. Sn. ص ۳۰ـ۶۲۹

«رهروی که از میان بردن «آلودگی» را اینجا ـ در این جهان ـ به‌طور کامل بشناسد و خود به‌تنهائی آن را بفهمد، به‌آزادی نیالودهٔ دل و دانش راه می‌برد»

در اینجا به‌توضیح بیش‌تر آسَوَه، یعنی **آلودگی**، یا **هوس** و **شهوت** می‌پردازیم که در بسیاری از گفتارهای بودا به‌آن اشاره‌شده‌است. آسَوَه حالتی از دل است که در آن شهوت ایجاد و آشکار می‌شود. از آنجا که شهوات و آلودگی‌هائـی که در دل مرد معمولیِ نیاموخته هست از شش حس او بیرون می‌تراود آن را آسوه خوانده‌اند که در لغت به‌معنای «آبْرو» است.

در بیش‌تر سوره‌ها از سه یا چهار «آلودگی» سخن گفته شده است: **کام**، **آلودگیِ وجود**، **آلودگی نادانی**، و **آلودگی پندار نادرست**. مراد از «پندار نادرست» همان اندیشهٔ بحثی و بحث و نظر دربارهٔ اندیشه‌هائی است که از پاینده بودن یا نبودن جهان، محدود یا نامحدود بودن آن سخن می‌گوید. این چهار آلودگی به‌تنداب مانند شده‌اند: «در این کنارِ تنداب بسی چیزهای سهمگین هست؛ در آن کنار همه چیز آرام و آرامش‌بخش است. ولی نه زورقی در کار است و نه پلی که ما را از این کنار به‌آن کنار ببرد. باید کنده‌های درختان را به‌هم بست و از آن جاله‌ئی ساخت. سپس به‌یاری دست و پا جاله را به‌کنار دیگر تنداب رساند.

تنداب چیزی جز چهار آلودگی نیست، ساحلِ آرامشْ نیروانه است؛ جاله‌ئی که ما را بدان سو برساند «**راه هشتگانهٔ عالی**» است؛ به‌کار بردن دست و پا نشانـهٔ کوشش است.»[۴۲]

---

۴۲ samyutāgama نگفته نماند که در برخی از گفتارهای بودا تا هفت و نه «آلودگی» نیز شمرده‌اند که شاخه‌های کوچك‌تر همین چهار آلودگی‌اند. (خلاصه شده از .Enc.Bu ج ۲ ص ۳ـ۲۰۲)

دفتر دوم:

زندگانی بودا

گفتار اوّل

به‌گردش درآوردن چرخ آئین

BORROWER's NO.	ISSUE DATE	BORROWER'S NO.	ISSUE DATE

«همان‌گونه که نیلوفر در مرداب می‌دمد، در آب می‌روید، بر آب می‌آید، ولی به‌گل و لای آبدان آلوده نمی‌شود، من نیز همین‌گونه در جهان برخاسته‌ام، از آن گذشته‌ام، و به‌آن آلوده نگشته‌ام.»

بـودا

در کَپِلَه‌وَتُّو(۱)

«... [روزگارانی] مردم زائیده شدن، پیری و مرگ موجودات را نمی‌فهمند؛ و مروارید سه گانهٔ آئین بودایان تعلیم نمی‌شود و آن‌گاه که بودایان از «ناپایندگی»، از «رنج» و از «نداشتن خود»(۲)سخن می‌گویند، آنان گوش فرا نخواهند داد یا باور نخواهند کرد، بل‌که می‌گویند «آنان از چه سخن می‌گویند؟» در چنین زمان‌ها فهمیدن در کار نیست و تعلیم بی‌بهره خواهد بود... [روزگارانی دیگر] تعلیم آئین سودمند خواهد بود...»(.JN ص ۴۹)

قارهٔ‌هند(۳) پهناور است و ده هزارفرسنگ(۴) ، پهنا دارد. اکنون بودایان در کدامین سرزمین ظهور می‌کنند؟ **دشت‌میانه**(۵) را در **وِنَیَه**(۶)چنین شناسانده‌اند:

«در خاور شهرستان **کَجَن گَلَه** (۷)و آن سوی آن **مَهاسالَه**(۸)؛ در جنوب شرقی رودخانه**سَلَه‌وَتی** (۹)؛در جنوب شهرستان **سِیتَن‌نِکَه**(۱۰)؛ در باختر روستایِ برهمنی **تونَه**(۱۱)؛ و در شمال کوهستان**اُسیرَدَّجَه**(۱۲).بودایان‌در این سرزمین زائیده می‌شوند. نام این شهر **کَپِلَه‌وَتّو** است....

«... در آن زمان در شهر کپله‌وتو جشن ماه تمام نیمهٔ تابستان آغاز می‌شد، و مردم در

---

۱ kapilavastu/kapilavatthu

۲ نک ص

۳ jambudīpo

۴ yojana، هر یوجنه ۹ تا ۱۲ میل است.

۵ majjhima

۶ vinaya یکی از سه بخش «سه سبد». در بخش دوم همین کتاب از آن سخن گفته خواهد شد.

۷ Kajangala

۸ Mahāsāla

۹ Salalavati

۱۰ Setannika

۱۱ Thuna

۱۲ Usiraddhaja

کار جشن‌آرائی بودند. هفت روز پیش از آغاز جشن چهارده تابستان بانو مَهامایا(۱۳) در آراستن جشن، که از شراب‌های مستی‌آور تهی، و سرشار از حلقه‌های گل و بوی‌های خوش بود شرکت می‌کرد. در روز هفتم، سحرگاه [بانو مهامایا] از خواب برخاست و در گلاب شست‌وشو کرد و هدیه‌ها داد.... سپس جامه‌ئی بس با شکوه به‌تن کرد، از خوراك برگزیده خورد، سوگندهای روز مقدس را یاد کرد، و به‌خوابگاه اندرونی شاهی که با شکوهی تمام آراسته بودند رفت و بر بستری شاهانه خوابید. به‌خواب رفت و در خواب دید که:

چهار شاه بزرگ بسترش را به‌هِمَه‌وَنْتَه(۱۴) برده، برفلات مَنُوسِلا(۱۵) به‌پهنای شصت فرسنگ، زیر درخت «سال»(۱۶)، به‌بلندی هفت فرسنگ نهادند و در گوشه‌ئی ایستادند. آن‌گاه همسران چهار شاه آمدند و اورا به‌دریاچهٔ اَنُوتَتَّه(۱۷) راهنمائی کردند و او را بر آن داشتند که شست‌وشو کند تا از همهٔ آلایش‌های انسانی پاك شود. جامه‌های آسمانی براو پوشاندند بوی‌های خوش براو افشاندند و گل‌های آسمانی براو آویختند. سیمین تپه(۱۸) چَندان از آنجا دور نبود، کاخی زرین در آنجا بود. برایش در آنجا بستری آسمانی، رو به‌خاور، گسترده او را برآن نهادند. آن‌گاه بُدی‌سَتَّه(۱۹)، که گوئی به‌شکل پیلی سپید و والا به‌زرین تپه(۲۰)، که چندان از آنجا دور نبود، رفته بود، فرود آمد و از سیمین تپه بالا رفت. از سوی شمال نزدیك می‌شد و در خرطوم سیمگونش نیلوفری سپید داشت، و خروشان به‌کاخ زرین داخل شد و سه بار گرد بستر مادر خود چرخید و پهلوی راست خود را به‌سوی او گرفت و پهلوی راست او را لمس کرد، یعنی به‌درون رَحِم او رفت، بدین‌سان آبستنی او در پایان جشن ماه تمام نیمهٔ تابستان بود. آن بانو چون روز بعد بیدار شد خواب خود را به«راجه»(۲۱) باز گفت.... (JN. ۵۰).

(JN. ۵۲) بانو مهامایا، بدی‌سته را، مانند روغنی در سبو، ده ماه در شکم داشت و چون هنگام آن فرارسید خواست که از خانهٔ پدری خود دیدار کند، به‌سودُودَنَه(۲۲)، راجهٔ بزرگ گفت، «سرورم می‌خواهم به‌شهر خانواده‌ام، دِیوَدَهَه(۲۳) بروم.» راجه پذیرفت و «باشد» گفت....(۲۴) و آن بانو را با

---

۱۳ Mahā Māyā Davi

۱۴ Himavanta: کوهستان‌های هیمالیا.

۱۵ Manosilā

۱۶ sāl یا ساج.

۱۷ Anotatta

۱۸ Rajata-pabbato

۱۹ Bodhisatva/Bodhisatta یعنی «باشنده‌ئی که روشن خواهد شد» در اینجا مراد گُتَمَه است. شکل سنسکریت این واژه، یعنی بُدی‌سَتْوَه آشناتر است.

۲۰ Suvanna-pabbato

۲۱ rāja

۲۲ Suddhodana

۲۳ Devadaha

۲۴ در اینجا هموار کردن راه، آراستن جاده میان دو شهر و شرح همراهان مَهامایا آورده شده است.

همراهان بسیار روانه کرد. در آن زمان در میان دو شهر گردشگاهی [پر] از درختان سال، به‌نام لُومْبِنی(۲۵) بود. که از آنِ ساکنان هر دو شهر بود....(۲۶) آن بانو چون آنجا را دید به‌وجد آمد و همراهانش او را به‌آن جنگل درختان سال بردند. چون به‌پای درخت سالِ بلندی رسید دست به‌یکی از شاخه‌های آن برد....(۲۷)؛ و در همان زمان دردهای او آغاز شد.

سپس آنان پرده‌ئی کنفی پیرامون او کشیدند و خود به‌کناری رفتند. سپس او شاخهٔ درخت سال را در چنگ گرفت، ایستاد و فارغ شد.... (۲۸)

(JN. ۵۴) آن‌گاه ساکنان دو شهر بُدی‌سَتّه را برداشتند و به‌کپله‌وتو بردند....(۲۹)

(JN. ۵۵) در روز پنجم سر بُدی‌سَتّه را شستند و گفتند، «ما آئین نامگزاری را انجام خواهیم داد.» خانهٔ راجه را به‌مُشك آمیختند و به‌گل آراستند...(۳۰) و شیر برنج فراهم آوردند. آن‌گاه صد و هشت براهمن را که در سه وِیْدَه استاد بودند به‌خانهٔ راجه فراخواندند. چون نشستند خوراك‌شان دادند، و بسیار ارجمندشان داشتند. سپس از آنان خواستند تا آن نشانه‌ها(۳۱) را بنگرند و آیندهٔ کودك را پیشگوئی کنند....(۳۲)

«... براهمنان به‌راجه گفتند: «ای ارجمند، شادزی، که این پسر نیرومند زاده شده است. ای محترم، بخت با تست، نیکبختی از تست که در خاندان تو چنین فرزندی زائیده شده است، چون این کودك به‌سی و دو نشان مردان بزرگ آراسته است؛ و کسی که به‌این نشان‌ها آراسته باشد دو راه پیش روی اوست. اگر زندگیش زندگی خانه باشد او شاه چرخ، شاه راستکار راستی، فرمانروای چهار جهت، پیروز، پاسبان نیکی مردم، دارندهٔ هفت گنج خواهد شد.... ولی اگر چنین کودکی از زندگی خانه به‌بیخانگی برود، اَرَهَت و

---

۲۵ Lumbini-vanam

۲۶ در اینجا شرح مفصل شاخ و برگ و مرغان این جنگل آورده شده است.

۲۷ در اینجا آورده شده که شاخه، با شگفتی بسیار، خود را به‌دست مهامایا نزدیك کرد.

۲۸ در اینجا همراهی چهار ایزد مَهابِرَهْما، چهارشهریار چهار جهت، بِرَهْما، سُویامَه و خدایان دیگر، دوتندبار معجزه‌آسای آسمانی، هفت گام و سخنان کودك، و جزئیات دو تولد پیشین آورده شده است.

تاریخ تولد بودا را سنت‌های بودائی کشورهای بودائی، و بوداشناسانِ گوناگون نوشته‌اند: سنت بودائی سیلان، ۶۲۳ پ.م. ت.و. ریس دیویدز (T.w, Rhys Davids) ۵۶۸ پ.م. اِ.ج تُماس ۵۶۳ پ.م، تاکوکوسو ۵۶۶ پ.م. ج.س. جِنینگس ۵۶۷ پ.م.

۲۹ در اینجا شادی خدایان و پیشگوئی کالَه‌دِیولَه (Kala Devala) آورده شده است.

۳۰ نام چهارگونه بوی خوش و پنج قسم گل در اینجا آورده شده است.

۳۱ مراد سی و دو نشان یك مرد بزرگ است.

۳۲ تفسیر جاتکه یا Jataka-Nidāna(JN)، گزارشِ «گذشتهٔ میانه» (Avidure nidāna) از ص ۴۹ تا VBB.55 ۳ تا ۸.

بودائی والا خواهد شد که پرده از جهان برخواهد گرفت....

راجه برای کودك چند پرستار گماشت یکی به‌او شیر می‌داد، یکی او را می‌شست، یکی دیگر از او پرستاری می‌کرد، دیگری او را بر پشت خود می‌گرداند؛ و سایبان سپیدی روز و شب بالای سر او نگاه می‌داشتند، چه راجه فرمان داده بود که «نباید سرما، گرما، خار و خاشاك، و یا باران به‌او آسیب رساند.» **گُتَمَه** کودك عزیز و محبوب مردم شد، همان‌گونه که نیلوفر نیلگون یا سرخ نزد همه عزیز و محبوب است، او نیز دست به‌دست می‌گشت.... سپس سوددنه سه کاخ برای گتمهٔ کوچك ساخت که یکی برای فصل باران، دیگری برای زمستان، و سومی هم برای تابستان بود و آن‌ها را با هر چه هوش از سر می‌ربود بیاراست(۳۳).

(JN. ۵۸) «**بدی سته** شانزده ساله شد؛... و بانو، **مادر راهوله**(۳۴)،همسر(۳۵) او شد. آن‌گاه که او در ناز و نعمت پرورده می‌شد، در انجمن خویشان گفته می‌شد: «زندگانی **سِدَتَّه**(۳۶) به‌کامرانی گذشته است یا او هیچ هنری نمی‌آموزد. اگر جنگی در گیرد از او چه کاری ساخته است؟(۳۷)

«در آن زمان که گتمهٔ ارجمند روزها را بدین گونه می‌گذراند، روزی به‌ارابه‌ران خود گفت:

«ای ارابه‌ران خوب، ارابه را آماده کن تا در باغ گشت و گذاری بکنیم.»

ارابه‌ران پاسخ داد «باشد، سرور من.» و ارابهٔ شاهی را آماده کرد و به‌گتمه گفت «سرور من، ارابه آماده است، آن چه شایسته می‌دانی انجام ده.» آن‌گاه به‌ارابهٔ شاهی نشست و به‌باغ راند.

همان‌گونه که به‌باغ می‌رفت پیرمرد گوژ...و فرتوتی را دید که به‌چوبدستی تکیه داده، به‌هنگام راه رفتن تکان می‌خورد، غم‌افسرده بود و از روزگار جوانی او نیز بسی گذشته بود. گتمه چون او را دید پرسید، «ارابه‌ران، آن مرد چه کرده که موی و تنش چون تن و موی مردان دیگر نیست؟»

ـ «سرور من، این همان است که «پیرمرد» خوانده می‌شود.»

ـ «ولی چرا او را پیر می‌خوانند؟»

---

۳۳ از سورهٔ Mahā-padāna (D.۱۴) .LGB ص‌های ۴ـ۱۲

۳۴ Rāhula

۳۵ نام همسر گُتَمَه را گوناگون نوشته‌اند: بِهدّا (Bhaddā)، سوبِهدّکا(Subhaddakā)، بمبَه (Bimba)، یَسودَرا (Yasodhāra) و نام‌های دیگر، ولی بیش‌تر به«مادر راهُولَه» معروف است.

۳۶ Siddhattha که سنسکریت آن سِدّارتَه (Siddhārtha) است، به‌معنای «**مقصود انجام یافته**».

۳۷ در اینجا چیره دستی گُتَمَه در کمانگیری آورده شده است.

ـ «سرور من، از آنجا که چیزی به‌پایان زندگیش نمانده است.»
ـ «ارابه‌ران، آیا من نیز دستخوش پیری‌ام؟ من از پیری نگذشته‌ام؟»
ـ «سرور من، شما، و ما نیز، همه یك گونه‌ایم، پیر می‌شویم. از پیری نگذشته‌ایم.»
ـ «ارابه‌ران، امروز گلگشت باغ کافی‌ست، مرا به‌خانه بازگردان.»
ـ «باشد، سرور من.»

چون گتمه به‌خانه رسید، غمگین و آزرده، دراندیشه شدکه «راستی ننگ بر آن چه تولدش می‌خوانند، چون پیری خود را به‌کسی که زائیده می‌شود، این گونه می‌نمایاند.»

راجه به‌دنبال ارابه‌ران فرستاد و از او پرسید، «خوب، آیا به‌پسرم در باغ خوش گذشت؟ آیا از آن خشنود بود؟»

ـ «نه، سرور من.»
ـ «هنگام سواری چه دید؟» (ارابه‌ران پیشامد را باز گفت.)

آن‌گاه راجه چنین اندیشید، «نباید بگذاریم که گتمه دست از فرمانروائی بکشد. نباید بگذاریم از زندگی خانه به‌بیخانگی برود. نباید بگذاریم که آن‌چه براهمنان حقیقت‌گو گفته‌اند رخ‌دهد.»...

چند روزی گذشت، بار دیگر شاهزادهٔ جوان به‌ارابه‌ران خود دستور داد که ارابه را برای گشت و گذار آماده کند.

گتمه آن‌گاه که به‌باغ می‌رفت مردی دید سخت رنجور و بیمار، افتاده و به‌گل و لای آلوده. یکی او را بلند می‌کرد، دیگری بر او جامه می‌پوشاند. گتمه چون این را دید پرسید «ارابه‌ران خوب، این مرد چه کرده که نه چشمانش چون چشمان دیگران و نه صدایش چون صدای دیگران است؟»

ـ «سرور من، او بیمار است.»
ـ «بیمار چیست؟»
ـ «سرور من، یعنی او از بیماریش به‌سختی بهبود خواهد یافت.»
ـ «اما، ای ارابه‌ران خوب، من هم دستخوش بیماریم؟ آیا من از دسترس بیماری دور نشده‌ام؟»
ـ «سرور من، شما، و ما همه نیز، دستخوش بیماری‌ایم، از دسترس بیماری دور نشده‌ایم.»
ـ «ارابه‌ران خوب، گلگشت امروز باغ کافی‌ست مرا به‌خانه بازگردان.»

چون گتمه به‌خانه بازگشت بر زائیده شدن، پیری، و بیماری افسوس خورد....

چند روز بعد که گتمه باز به‌گلگشت باغ می‌رفت در راه گروهی را دید که جامه‌های رنگارنگ پوشیده، هیمهٔ مرده‌سوزان گرد می‌آوردند. چون این را دید از ارابه‌ران پرسید

«چرا این همه مردم با جامه‌های رنگارنگ گرد آمده آن انبوه هیمه را فراهم می‌آورند؟»
- «سرور من، از آنجا که زندگانی او [= مرده] به‌سر آمده است.»
- «پس مرا به‌آن که روزگارش به‌سر آمده نزدیک کن.»
- «باشد.» ارابه‌ران او را به‌مرده نزدیك کرد وگتمه جسد کسی را که زندگانیش به‌پایان رسیده بود دید، و سپس از ارابه‌ران پرسید، «به‌سر آمدن زندگانی انسان چیست؟»
- سرور من، یعنی که دیگر نه، مادر، نه، پدر، و نه، خویشان، دیگر اورا نخواهند دید، و نه او آنان را.»
- «ولی آیا من نیز دستخوش مرگم، آیا من از دسترس مرگ دور نیستم، آیا نه‌راجه، نه‌رانی[۳۸] و نه‌هیچ‌یك از خویشان من، دیگر مرا نخواهند دید. یا من دیگر آنان را نخواهم دید؟»
- «سرور من، شما، و ما همه نیز، از دستخوشان مرگیم، ما به‌آن سوی مرگ نرسیده‌ایم. نه راجه، نه رانی، و نه هیچ یك از خویشان، دیگر شما را نخواهند دید، و نه شما آنان را.»
- «ای ارابه‌ران، گلگشت امروز کافی است مرا به‌خانه بازگردان.» ارابه‌ران او را به‌خانه بازگرداند. و گتمه بر زائیده شدن، پیری، بیماری، و مرگ افسوس خورد.

چند روز بعد باز گتمه به‌گردش باغ رفت که در راه زاهدی را دید که سر تراشیده، و جامهٔ زرد پوشیده بود. از ارابه‌ران پرسید، «ای ارابه‌ران خوب، آن مرد چه کرده که نه سرش و نه جامه‌اش چون دیگران نیست؟»
- «سرور من، او «مرتاض» است. او «ترك خان و مان» کرده است.
- «ترك خان و مان» چیست؟»
- «سرورم، ترك خان‌ومان یعنی به‌زندگانی قدسی سرسپردن،زندگیِ باآرامش داشتن، کردارهای نیك کردن، رفتار شایسته داشتن، آزار نکردن، به‌همهٔ موجودات مهر ورزیدن.»
- «ای ارابه‌ران دوست، راستی که [زندگانی] «مرتاض» عالی‌است، رفتارش یکسره با آن چه گفتی هماهنگ است، مرا نزد آن مرد ترك‌خان‌ومان کرده ببر.»
- «باشد، سرور من»، و سپس او را نزد آن مرتاض برد. آن‌گاه گتمه به‌او گفت: «ای استاد، چه کرده‌ای که نه سرت چون سر دیگران و نه جامه‌ات چون جامهٔ دیگران است؟»
- «سرورم، من ترك خان‌ومان کرده‌امَ[۳۹]...[۴۰]

---

۳۸ rānee: همسر راجه.
۳۹ سوره مَهاپَدانه، D.۱۴ قسمت دوّم، خلاصه از LGB ص ۱۵ تا ۱۸.
۴۰ در .JN آمده که حافظان دِیگَه می‌گویند بودا «چهار نشانه» (nimithe)، یعنی پیری، بیماری، مرگ و ترك خان‌ومان را در یك روز دید. در .A آمده که این چهار نمود، پیام خدایان یا سلطان مرگ بود.

از خانه به‌بیخانگی

(.JN ۶۰) در آن زمان **سُودُدَنَه** ـ راجهٔ‌بزرگ ـ شنید که **مادرِراهوله** پسری زائیده است؛ از این‌رو فرمان‌داد که «این خبر شادی‌بخش را به‌فرزندم برسانید.» **بُدی‌سَتِه** چون این خبر را شنید گفت «بندی(۱) زائیده‌شد، بندی زائیده‌شد.» راجه پرسید فرزندم چه گفت؟ چون پاسخ او را شنید گفت «از این‌پس نام نوهٔ من **راهولَه‌ـکُومارَه**(۲) خواهد بود. آن‌گاه **بُدی‌سَتَه** به‌ارابه نشست... و به‌شهر داخل شد.

در آن زمان دختری از طبقهٔ **کِشَتْریه**(۳) به‌نام **کِساگُتَمی**(۴) که در مهتابی بالائی کاخ بود چون زیبائی شاهانهٔ بدی‌سته را که در حال سواری از جانب راست به‌شهر می‌آمد دید سرخوش و شادمان فریاد کرد:

«راستی که مادرش در آرامش(۵) است.

راستی که پدرش در آرامش است؛

راستی همسری که چنین سروری دارد در آرامش است!»

بدی‌سته چون این را شنید اندیشید، «این دختر چنین می‌گوید که «دل مادرِ چنین کسی با دیدن او احساس آرامش می‌کند، دل پدرش احساس آرامش می‌کند، دل همسرش

---

۱ Rāhula

۲ Rāhula-kumāra. «درواقع ممکن است این نام از Rāhu، اهریمنی که برطبق داستان‌های هندو سبب گرفتن خورشید و ماه می‌شود، امده باشد.» .VBB ص ۱۳ زیرنویس ۵. E.J. Thomas در زندگانی بودا نشان داده است که میان rahula (= بند) و راهوله، فرزند بودا، همبستگی در کار نیست.

۳ Kshatriya یا طبقه جنگاوران.

۴ Kisā Gotamī ۵ nibbutā

احساس آرامش می‌کند!»

اگر، به‌راستی دلی باید آرامش ببیند، چه چیز را باید آرام کرد؟ آن‌گاه این [اندیشه] در دلش، که اکنون از آلودگی‌های شهوت پاك بود، پیدا شد: آن‌گاه که آتش شهوت خاموش شود، آن‌گاه [دل] به‌راستی در آرامش است؛ آن‌گاه که آتش **کینه** و **فریب**(۶) خاموش شوند، آن‌گاه که نظرهای نادرست «منم» و «منی»، آن‌گاه که همهٔ دردهای شهوت خاموش شوند، آن‌گاه [دل] به‌آرامش می‌رسد.

این دختر درس خوبی به‌من داده‌است. آرامش همان چیزی است که من به‌جست‌وجوی آن می‌روم، هم امروز ترك خان‌ومان می‌کنم، بیرون می‌روم، (از جهان) رومی‌گردانم(۷)، باید رهسپار و جویای آرامش شوم.» و گفت، «بگذار این پاداش او باشد که آموزگار من شد.» و سپس از گردن خود رشتهٔ مرواریدی بازکرد.... و آن را به‌**کِساگُتَمی** بخشید....

(**JN. ۶۱**) آن‌گاه **بُدی‌سَتّه** به‌کاخ خود رفت...و درازکشید.... چون از خواب بیدار شد چارزانو در بستر نشست... سه «وجود»(۸) چون خانه‌ئی سوزان به‌نظرش آمدند، فریاد کرد: «چه ننگی، چه بدبختی‌ئی.» و اندیشه‌هایش را با شوق بسیار به‌روگرداندن [از جهان] باز گرداند. گفت «باید هم‌امروز بیرون روم، به‌**ترك‌خان‌ومان بزرگ**(۹) دست یازم.» و از بستر برخاست....(۱۰)

(**JN. ۶۲**) [بُدی‌سَتّه] با خود اندیشید «اکنون کودك را خواهم دید.» از جای برخاست و به‌خانهٔ مادرِراهوله رفت و درِ اندرونی را گشود. چراغی با روغن عطرآگین در خوابگاه اندرونی می‌سوخت. **مادر راهوله** بر بستری از گل خوابیده...، و دستش زیر سر کودك بود. **بُدی‌سَتّه** پا بر آستانه نهاد، ایستاد، نگاهی کرد و با خود اندیشید: اگر دست او را تکان بدهم و کودکم را بگیرم، همسرم بیدار خواهد شدو مرا از رفتن باز خواهد داشت. چون «بودا» شدم باز خواهم گشت و او را خواهم دید.» با چنین اندیشه‌ئی از آن خانه فرود آمد و کاخ را ترك گفت....

راهوله در این هنگام هفت روزه بود....(۱۱) آن‌گاه بدی‌سته، پس از ترك کاخ، بر اسب

---

۶ برای این «سه آتش» نک واژه‌نامه.

۷ pabbajitvā

۸ tayo bhava سه وجود همان وجود در «جهان کام» در «جهان شکل» و در «جهان بی‌شکل» است. نک واژه‌نامه.

۹ Mahā—bhi—nikkhamanaṃ

۱۰ در اینجا داستان چَنَّهْ (Channa) مهتر و کَنْتَکَه (Kanthaka)، اسب او، و وقایع شگفت‌آور آورده شده است.

۱۱ در برخی از نوشته‌های بودائی آمده که راهوله در این هنگام یك روزه بود.

خود نشست....(۱۲)

(JN. ۶۳) بدی‌سته... در چهاردهم **آسالی**(۱۳)... شهر را ترک گفت. آن‌گاه که شهر را ترک می‌کرد احساس کرد که می‌خواهد برگردد و به‌آن نگاهی بیفکند... از این رو سوی شهر کرد و نگاهی به‌آن افکند....

(JN. ۶۴) او... از سرزمین سه راجه گذشت و پس از پیمودن سی فرسنگ، به‌کنار رود **اَنومه**(۱۴) رسید.

... هشت وسیلهٔ(۱۵) یك **سَمَنَه**(۱۶) را برداشت... بدی‌سته این نشانه‌های ارهتی را به‌خود آویخت و جامهٔ ترك جهان را به‌تن کرد.... آن‌گاه از جهان دامن درچید، و هفت روز در انبه‌اِستانی به‌نام **اَنُوپیه**(۱۷)، در آن نزدیکی، بهره‌مند از نیکبختی ترك خان‌ومان سپری کرد.

(JN. ۶۶) آن‌گاه پیاده...، در راهی به‌درازای سی فرسنگ، به‌سوی **راجَه‌گَهَه**(۱۸) رفت. چون به‌آنجا رسید به‌دریوزگی خوراك پرداخت، و سپس منزل به‌منزل نزد **آلاره کالامَه**(۱۹) و پس از او نزد **اودَّکَه شاگرد رامَه**(۲۰) رفت.»(۲۱)

---

۱۲ در اینجا داستان فرار بدی‌سته با چهنهٔ مهتر و اسبش کَنتَکَه، آورده شده است.

۱۳ آغاز Asālhi اواسط تیر است.

۱۴ Anuma

۱۵ این هشت وسیله عبارتند از سه جامه، کشکول یا کاسهٔ گدائی، تیغ، سوزن، شال کمر، و صافی (آب صاف کن).

۱۶ samana یا شمن، در اینجا مراد «مرتاض» است.

۱۷ Anupiya

۱۸ Rājagaha همین راجگیر کنونی است.

۱۹ Āḷāra Kāḷāma

۲۰ Uddakka Rāmaputta

۲۱ VBB ص ۱۶ تا ۱۹.

جست‌وجو

«ای رهروان[۱] از من سخت پرستاری می‌کردند،... در خانهٔ پدرم برایم استخرهائی پر از نیلوفر ساخته بودند؛ در یك استخر نیلوفرهای کبود، در آن دیگری نیلوفرهای سپید، و در سومی نیلوفرهای سرخ همیشه برایم شکوفا بود. من فقط‌ازعطرهـای بنـارس استفـاده می‌کردم. سه جامهٔ من از پارچه‌های بنارس بود. شب و روز چتر سفیدی بالای سرم بود تا از سرما، گرما، گردوغبار، و یا باران گزندی به‌من نرسد. زندگی من در سه کاخ می‌گذشت، زمستان در یك کاخ، تابستان در کاخی دیگر، و فصل باران را در کاخ بارانی می‌گذراندم.

من از کاخ فصل باران، که چهار ماه تمام زنان رامشگر در آن گرد می‌آمدند، پائین نمی‌رفتم.

ای رهروان، آن‌گاه که در جای دیگر فقط یك کاسه برنج سرخ و آش برنج به‌خادمان و بندگان می‌دادند، در خانهٔ پدر من نه تنها برنج بل‌که برنج و گوشت را با کاسه به‌خادمان و بندگان می‌دادند.

ای رهروان، من در چنین ناز و نعمت بسیار پرورده شده بودم. آن‌گاه این [اندیشه] در من پیدا شد: «مرد معمولیِ نیاموخته، که خود دستخوش‌پیری... بیماری...ومرگ است و [از آن‌ها] نگذشته است... آن‌گاه که [پیرمرد، مرد بیمار، و] مرده را می‌بیند[۲] از خطر آگاه می‌شود، سرگشته می‌گردد و رو می‌گرداند و به‌خود هشیار می‌شود. من نیز دستخوش (پیری،

---

۱ گوینده خود گُتَمَه بوداست که پس از «بودا» شدن روزگار کامرانی، ترك خان‌ومان و جست‌وجوی خود را برای رهروان باز می‌گوید. A.I سوره ۳۸، LGB ص ۵.

۲ شاید تنظیم‌کنندگانِ داستانِ برخورد بدی‌سته به«چهار نشانه»، که پیش از این آورده شد، آن را از این سخن بودا گرفته باشند.

بیماری، و) مرگم، آیا من نیز باید... روبگردانم؟ آن شایستهٔ من نیست.» چون این اندیشه در من پیدا شد، مستی بادهٔ زندگانی [جوانی، ثروت...] به‌یکباره از سرم پرید.»

ای رهروان[۳]، من پیش از **روشن‌شدگی (= بیداری)**، آن‌گاه که هنوز بیدار نشده بودم،... آن‌گاه که دستخوش زائیده شدن، پیری، بیماری، مرگ، اندوه، و آلودگی بودم چیزی را که آن هم خود دستخوش (زائیده شدن، پیری، بیماری، مرگ، و اندوه) بود جست‌وجو می‌کردم.

آن‌گاه این [اندیشه] در من پیداشد: «من که خود دستخوش زائیده شدن، پیری، بیماری، مرگ، اندوه، و آلودگیم، چرا چیزی را که آن نیز خود دستخوش زائیده شدن... و آلودگی‌است جست‌وجو کنم؟ اکنون من به‌پستی دستخوشان زائیده شدن پی برده‌ام، چه‌گونه است که من به‌جست‌وجوی برترین آزادی از هر بند[۴]، **به‌نیروانه**، که دستخوش پیری،... و آلودگی نیست برآیم؟ آن‌گاه اندکی پس از آن، که هنوز جوان [بودم]، مویم سیاه ودرخشان، پر از نیروی جوانی و در آغاز مردی بودم، گرچه مادر و پدرم رضا نمی‌دادند[۵] و اشك از چشمان‌شان فرو می‌ریخت، موی سر و ریشم را تراشیدم، جامه‌های زردپوشیدم،وبعداز **زندگی‌خانه‌به‌بیخانگی** رفتم.[۶] ازجهان روگرداندم،به‌جست‌وجوی نیکی، به‌جست‌وجوی راه بی‌همتای **آرامش** به‌جائی که **آلاره کالامه** آنجا بود نزدیك شدم و به‌او چنین گفتم: «دوست **کالامه**، می‌خواهم که به«آئین وروش» [تو] رهروی راه قدسی کنم.» او گفت: «باشد که دوست ارجمندم بماند، چنین است این آئین. دیری نخواهد گذشت که مرد هوشمند خود می‌تواند آن را بیاموزد، بفهمد، و چون به‌آن رسید در مقام تمرین با استاد خود برابر شود.» من گفتم: «دامنهٔ آئین تو تا کجاست؟» گفت، تا «سپهر نیستی». «آن‌گاه دیری نگذشت که من آن آئین را خود آموختم، فهمیدم، و چون به‌آن رسیدم در آن پائیدم. سپس به‌جائی که **آلاره کالامه** بود نزدیك شدم و چنین گفتم: «دوست **کالامه**، آیا دامنهٔ آئین تو... این است؟» گفت «آری». گفتم، «من نیز خود این آئین را آموختم.» گفت، «ای دوست، این ما را سودی و بهره‌ئی است که در سلوك قدسی چنین همراه ارجمندی یافته‌ایم. تو منی و من تو، بیا با یك‌دیگر این گروه را هدایت کنیم.» و من اندیشیدم که «این آئین تا «سپهر نیستی» می‌برد و به‌دل‌کندن، به‌بی‌شهوتی، به‌رهائی، به‌آرامش، به‌برترین شناسائی، به‌بیداری کامل، و **به‌نیروانه** راهنمائی نمی‌کند.» از آن روگرداندم و رفتم.

---

۳ دنبالهٔ همین سوره، VBB ص ۱۱.

۴ yogakkhema نکـ واژه نامه.

۵ هفت روز پس از تولد گتمه، مادر او ـ مهامایاـ مرد. در اینجا مراد از مادر، خاله و نامادری بودا یعنی **مَهاپَجاپَتی گُتَمی** (Mahāpajāpati Gotami) است که سودودنه‌با او ازدواج کرده بود.

۶ از این سخن پیداست که ترك خان‌ومان بودا پنهانی و به‌صورت فرار از خانه نبود.

به‌جست‌وجوی نیکی، در پی راه والای آرامش، به‌جائی که اودّکه پسر رامه بود نزدیک شدم... و آن‌گاه به‌او گفتم، «دامنهٔ آئین تو تا کجاست؟» گفت، «تا سپهری که نه ادراک و نه نه‌ادراک»(۷) است...» دیری نگذشت که من خود آن را آموختم... و آن‌گاه این اندیشه در من پیدا شد: «این آئین نیز مرا به... نیروانه نرساند.» از آنجا نیز رفتم.

به‌جست‌وجوی نیکی، در پی راه والای آرامش، منزل به‌منزل در میان مردم مگده سفرکنان به‌اُورُووِیلا(۸)، شهر سپاهیان، رسیدم. جائی خوش بود و بیشه‌ئی دلاویز، رود زلالی در آن روان، راهی خوش و آسان. در نزدیکی آن روستائی هم مناسب در یوزهٔ خوراك وجود داشت. با خود اندیشیدم «راستی که در اینجا هر چه مرد کوشا به‌آن نیاز دارد، هست...»(۹)

(JN. ۶۷) آن‌گاه او به‌شوق «کوشش بزرگ»... رهسپار اورووِیلا شد و می‌گفت «راستی که خوش جائی است.» در آنجا اقامت کرد و به‌کوشش بزرگ پرداخت.

در آن زمان آن پنج درویش، که کُنْدَنَّه(۱۰) بزرگِ آنان بود و در روستاها، قصبه‌ها و شهرهای شاهی گدائی می‌کردند، بدی‌سته را آنجا یافتند. آنان شش سالی را که بدی‌سته به‌کوشش بزرگ سر سپرده بود، با او بودند و به‌او خدمت می‌کردند، عزلتگاه او را می‌رُفتند و کارهائی از این‌گونه می‌کردند. در آن زمان آنان می‌اندیشیدند: «اکنون او روشن خواهد شد، اکنون او روشن خواهد شد.» بدی‌سته می‌اندیشید، من سخت‌ترین و دردآورترین ریاضت‌ها را انجام خواهم داد.» فقط با دانه‌های کنجد، یا برنج و مانند این‌ها زندگی می‌کرد. و حتی یکسره از خوراك خودداری کرد...(۱۱) با این روزه گرفتن چون موی باریك شد؛ تن گندم‌گونش سیاه شد...(۱۲) روزی که نزدیك ریاضتگاه در حالی که در خود فرو رفته و دم در کشیده بود، دردی بسیارسخت به‌او غلبه کرد و او از خود بیخود شد...(۱۳) و آن‌گاه بدی‌سته دانستگی خود را باز یافت و برخاست... ریاضت شش سالهٔ آن والا [= بودا] هیچ شد. مثل اینکه بر باد گره زده باشد. با خود اندیشید، «راستی ریاضت کشیدن راه «روشن شدن» نیست.» از شهرها و روستاها غذای روزانهٔ خود را در یوزگی کرد و گذشت.

سپس آن پنج رهرو چنین اندیشیدند: «او بی‌شك تاب و توان شش سال ریاضت را

---

۷ نکـ ص ۴۶.

۸ Uruvela دهکدهٔ جدید اورل (Urel) نزدیك بُدی‌گَیَه (Bodhi-Gaya).

۹ سورهٔ «جست‌وجوی نجیبانه» (Ariya-pariyesana)' (M.سوره ۲۶) .PTS ص ۱۶۳.

۱۰ Koṇḍanna

۱۱ خدایان می‌کوشیدند تا از راه منفذهای تن به‌او غذا برسانند.

۱۲ و سی و دوشان مرد بزرگ ناپدید شدند.

۱۳ فرشتگان به‌سوددنه گفتند که پسرش در «کوشش بزرگ» مرده است، ولی او باور نکرد.

نداشت تا به‌مقام «همه‌آگاهی» برسد. چه‌گونه ممکن است در روستاها دریوزهٔ خوراك کند؟ او در کوشش شکست خورده است؛ ما را باش که از او سود می‌جستیم. این بدان ماند که کسی بخواهد سر خود را با شبنم بشوید. با او چه باید کرد؟»

آن‌گاه جامه‌ها و کاسه‌های گدائی را برداشته آن‌والا را ترك گفتند؛ و هجده فرسنگ رفتند تا به‌اِیسیپَتَنَه[۱۴] رسیدند.»

«من پیش از روشن‌شدن، آن‌گاه که فقط کمی از روشنی یافته بودم[۱۵]، ولی به‌راستی به‌جست‌وجوی روشن‌شدگی بودم، چنین اندیشیدم: «در اعماق جنگل، در جاهای دورافتاده زیستن دشوار است؛ در خلوت و گوشه‌گیری شادشدن سخت است؛ و این‌ها دل رهروی را که به‌آرامش نرسیده پریشان می‌کند.»

همهٔ آن مرتاضان و برهمنانی که در جاهای دور افتادهٔ اعماق جنگل خلوت می‌گزینند، و تن، کردار، گفتار، اندیشه، و یا راهِ زندگانی آنان پاك نیست، پر از آز، رنگ، شهوت‌ها، کینه و اندیشهٔ بد و تمایلات [بد]اند؛ در چنگ تنبلی و افسردگی‌اند؛ دل‌های‌شان پریشان و بی‌آرام است، پر از دودلی و تردیدند، یا آنان که با خودپرستی و کوچك شمردن دیگران، آکنده از ترس، جویای نام و آوازه، تن‌آسان و بیدرد، بیحال، ناتوان و فراموشکار، بلهوس، ناخویشتن‌دار، پراکنده دل، بیخرد وابله‌وار در جنگل عزلت می‌گزینند، آنان از این آلودگی‌ها به‌ترس ووحشت می‌افتند. ولی من، با پاکی تن، کردار، گفتار، اندیشه و زندگانی، دور از آز، سرشار از مهر، روگردانده از تنبلی و تن‌آسانی، با دلی آرام، چیره به‌رشك، نه خود را برترمی‌دانستم و نه دیگران را خوار، بی‌هیجان و بی‌ترس، به‌کم خرسند، باعزم و کوشا، با دلی مجموع، با یکساندلی ونیکبختیِ شناسائی برتر، در جاهای دور افتادهٔ اعماق تنهای جنگل گوشه می‌گیرم. همهٔ نجیبانی که در جاهای دور افتادهٔ اعماق تنهای جنگل گوشه‌ئی می‌گیرند همان‌گونه پاك [و به‌مقصد] رسیده‌اند که من.»

چون فهمیدم که این پاکی‌ها و رسیدن‌ها (= رسیدن به‌کمال‌ها) از آنِ من است، آرامش زندگی در جنگل در من پیدا شد. به‌خود گفتم: «اکنون چه‌گونه است که در آن شب‌های خجسته و ماه‌های تمام چهاردهم و هشتم برآمدن و فرو رفتن ماه، در بیشه و جنگل به‌جست و جوی مقابر و پای درختان برآیم و چنین شبی در آن جاهای خوف‌انگیز که مو بر تن انسان راست می‌کند اقامت کنم، تا به‌راستی بتوانم در آن بیم و ترس را نظاره کنم.»

... چون شب در آنجا اقامت کردم جانوری نزدیك شد، طاووسی شاخه‌ئی را انداخت،

---

۱۴ Riṣipatana/Isipatana، «باغ آهو»، امروزه سَرنات(Sarnath) گفته می‌شود، و نزدیك بنارس است.

۱۵ روی سخن بودا با برهمن جانوسونی (Jānussoni) است. گتمه، پس از بودا شدن تا گوشه‌گیری خود را در جنگل، وحشتی را که از تنهائی در جنگل در او ایجاد شده بود شرح می‌دهد.

آواز باد در میان برگ‌های فرو ریخته برمی‌خاست، و من می‌اندیشیدم که «اکنون آن ترس و وحشت فرا می‌رسد!»

آن‌گاه به‌خود گفتم: «ولی من چرا باید تا.این اندازه چشم به‌راه ترسم باشم؟ چه‌گونه است که آن‌گاه که ترس و وحشت به‌راستی پیدا شد، به‌آن غلبه کنم؟»

و آن ترس و وحشت آن‌گاه که من قدم می‌زدم فرا می‌رسید، ولی من نه آرام می‌ایستادم، نه می‌نشستم، و نه می‌خوابیدم، تا با قدم زدن به‌آن غلبه می‌کردم، و آن ترس ووحشت آن‌گاه که من آرام می‌ایستادم می‌آمد، ولی من نه قدم می‌زدم، نه می‌نشستم، نه می‌خوابیدم، نه می‌ایستادم، نه به‌پیش و پس قدم برمی‌داشتم تا نشسته بر ترس و وحشت غلبه یافتم، و آن ترس و وحشت آن‌گاه که من دراز می‌کشیدم می‌آمد ولی من نه برمی‌خاستم، نه قدم می‌زدم، تا درازکشیده به‌آن غلبه می‌یافتم.

بسا مرتاض و برهمن که شب را درست چون روز و روز را درست چون شب احساس می‌کند. من دربارهٔ آن مرتاضان و برهمنان می‌گویم که آنان از پندار خوشند. من اکنون شب را شب و روز را روز احساس می‌کنم...[۱۶].

---

۱۶ M سورهٔ چهارم، LGB ص‌های ۹ـ۲۷.

بیداری

(JN. ۶۸) در آن زمان در اُورووِیلا شهرستان سپهدار، زنی جوان به‌نام سوجاتا[۱] زندگی می‌کرد که در خانوادهٔ سپهدار، مالك آنجا، زائیده شده بود. چون به‌مقام زنی رسید در برابر انجیر بنی[۲] چنین سوگند یاد کرد: «اگر شوهری از طبقهٔ خودم پیدا کنم، و نخستین فرزندم نیز پسر باشد، پیشکشی سالانه برایت خواهم آورد.» و دعایش برآورده شد.... در روز چهاردهٔ وِساکا[۳] بامداد از خواب برخاست و گفت تا هشت گاو را بدوشند... شیر را گرفت و در کاسهٔ نوی ریخت و با دست‌های خود آتشی افروخت و شروع به‌پختن آن کرد....

(JN. ۶۹) سپس به‌کنیز خود پُونا[۴] گفت «پونای عزیز، امروز خدا[۵] با ما سر مهر دارد... تند برو و جایگاه مقدس را نگاهدار.»...

چون شب پایان یافت... بدی سته...[۶] سپیده دم آمد و درپای آن درخت نشست....[۷] سپس پونا به‌آنجا آمد و بدی سته را در پای درخت رو به‌خاور نشسته دید.... با خود اندیشید «خدای ما امروز به‌راستی از درخت بیرون آمده و در پای درخت نشسته است تا با دست‌های خود پیشکش ما را بپذیرد.» سپس شتابان بازگشت و آن چه دیده بود به‌سوجاتا باز گفت. سوجاتا شاد شد و فریاد کرد «تو از امروز بزرگترین دختر من باش.»...

---

۱ Sujātā
۲ nigrodha
۳ Visākhā
۴ Punna
۵ devatā
۶ درخت به‌طور شگفت‌آوری روشن می‌شود.
۷ شرح پنج رؤیا در اینجا آورده شده است.

آن‌گاه کاسه‌ئی زرین از شیربرنج... برداشت و به‌پای درخت انجیر آمد. از دیدن بُدی سِتَه شاد شد، اندیشید که خدای درخت این است، و همان گونه که نزدیك می‌شود کرنش کرد...، آن‌گاه سوجاتا کاسهٔ شیربرنج را به‌دست آن والا داد.

آن والا نگاهی به‌سوجاتا افکند. سوجاتا... گفت «آقا، پیشکشم را بپذیر، و هر جا که می‌خواهی برو، باشد که نیاز تو، هم چون نیاز من برآورده شود!» گفت و رفت.

(.JN ص ۷۰) آن‌گاه بدی‌سته کاسه را گرفت و از جا برخاست و به‌ساحل رود نِیْرَنْجَرا(۹) رفت... کاسه را کنار رود نهاده، در آب رفت... پس از شست و شو رو به‌خاور نشست، و شیربرنج را... خورد... آن‌گاه در سالستانی پر شکوفه در کنار آن رود به‌استراحت نیمروزی پرداخت.

شامگاه به‌سوی درخت بُدی(۱۰) به‌راه افتاد...(۱۱)

(.JN ص ۷۱) او نخستین پاس شب به‌شناسائی وجودهای پیشین، در پاس میانی شب به‌بینش آسمانی، و در آخرین پاس شب به‌شناسائی زنجیر علی رسید... از این رو به‌مقام همه آگاهی رسید.(۱۲)

ـ «ای اَگی‌وسّانه(۱۴)»، این سه شباهت، که پیش از این شنیده نشده بودند خود به‌خود در من پیدا شدند.

«اگر تکه‌ئی چوب گل‌آلود و نمناك را درآب افکنده باشند، و مردی با قطعه چوبی به‌آنجا بیاید و بخواهد آن دو را به‌هم بساید [و بیاندیشد]: «می‌خواهم آتشی برافروزم، روشنی ایجاد کنم.» ای اگی وسّانه، تو چه می‌اندیشی آیا این مرد ممکن است بتواند باسائیدن یك تکه چوب گل‌آلود و نمناك که در آب افکنده‌اند، روشنی ایجاد کند؟ آتش روشن کند؟»

ـ یقیناً نه، گتمه...

ـ چرا نه؟

ـ «ای گتمه، چون آن تکه چوب نمناك و گل‌آلود است و آن را در آب هم افکنده‌اند.

---

۸ Mahā-puriassa یکی از لقب‌های بوداست.

۹ Nerañjarā

۱۰ bodhi (= روشن‌شدگی).

۱۱ در اینجا داستان سَتّتیهٔ (Satthiya) علفچین آورده شده است.

۱۲ dasa pāranaiyo در دفتر سوم آورده خواهد شد.

۱۳ VBB از ص ۲۵ تا ۲۷

۱۴ Aggivessāna، احتمالاً «اگی‌وسّانه» به‌معنای مرتاض است. در این سوره بودا با سَچَّکه گفت‌وگو می‌کند و «اگی وسّانه» نیز صفت سچکّه است. نک ص ۷۲.

تمام زحمت و رنج این مرد بیهوده خواهد بود.»

ـ «اگی‌وِسّانـه، همین‌گونه است حال مرتاضان وبرهمنانی که از تن رونگردانده‌اند و درون‌شان از هر چه در آرزوهای آنان است از آرزوخواهی، از دام هوس، از تشنگی هوس، و از تب هوس آزاد نیست و آن‌ها را یکسره آرام نکرده‌اند؛ اکنون، اگر این مرتاضان و برهمنان خوب احساس‌های دردآور، سوزان و ترسناکی را که در آنان پیدا می‌شوند احساس کنند، شایستهٔ دانائی، بینش و بیداری کامل بی‌همتا نیستند؛ و نیز اگر این مرتاضان و برهمنان خوب احساس‌های دردآور، سوزنده، و ترسناکی را که در آنـان پیدا می‌شوند، احساس نکنند، باز هم شایستهٔ دانائی، بینش، و بیداری کامل بی‌همتا نیستند. اگی وسّانه، این نخستین شباهتی بود که من خود به‌خود به‌آن پی بردم و پیش از این هم شنیده نشده بود.

اگی وسّانه، سپس این شباهت دوّم خود به‌خود در من پیدا شد و این هم پیش از این شنیده‌نشده. اگر تکه چوب گل‌آلود و نمناکی را دور از آب، درخشکی انداخته باشند و مردی با تکه چوبی برسد و بخواهد آن دو را به‌هم بساید [و بیاندیشد] که «می‌خواهم آتش برافروزم، روشنی ایجاد کنم.» اگی وسّانه، آیا تو می‌اندیشی که این مرد ممکن است بتواند باسائیدن چوب گل‌آلود و نمناکی که بیرون از آب در خشکی افتاده آتش روشن کند، روشنی ایجاد کند؟»

ـ «یقیناً نه، گتمه.»

ـ «چرا نه؟»

ـ «آن تکه چوب اگر چه بیرون از آب و در خشکی افتاده، نمناك و گل‌آلود است. همهٔ زحمت و رنج او بیهوده خواهد بود.»

ـ «همین‌گونه است حال مرتاضان و برهمنانی که به‌تن و هوس خود غلبه کرده‌اند.

آن‌گاه، اگی‌وسّانه، این سومین شباهت که پیش از این شنیده نشده بود خود به‌خود در من پیدا شد: اگر تکه چوب خشك و پاکی را بیرون از آب روی زمین انداخته باشند، و مردی‌که تکه چوبی فراهم آورده، از راه برسد و آن دو را به‌هم بساید [و بیندیشد] که «می‌خواهم آتشی بیافروزم، روشنائی ایجاد کنم» اگی‌وسّانه، چه می‌اندیشی، آیا این مرد ممکن است بتواند با سائیدن تکه چوب پاك و خشـك که بیـرون از آب در خشکی انداخته‌اند آتش روشن کند، روشنی ایجاد کند؟»

ـ «یقیناً آری، گتمه.»

ـ «چرا؟»

ـ چون آن تکه چوب که بیرون از آب و در خشکی انداخته‌اند خشك و پاکیزه است.»

ـ «کاملا همینگونه است حال مرتاضان وبرهمنانی که از تن و هوس‌ها روگردانده‌اند و

درون‌شان از هر چه آرزوهای آنان است از آرزوخواهی، از دام هوس، از سرگردانی هوس، از تشنگی هوس، از تب هوس آزادست و آنان یکسره از آن‌ها رهائی یافته‌اند اگر این مرتاضان و برهمنان خوب احساس‌های دردآور، سوزنده، و ترسناکی را که در آنان پیدا می‌شوند احساس کنند، شایستهٔ دانائی، بینش و بیداری کامل بی‌همتا هستند؛ و حتی اگر این مرتاضان و برهمنان عزیز احساس‌های دردآور،سوزنده و ترسناکی را که در آنان پیدا می‌شوند، احساس نکنند، باز هم شایستهٔ دانائی، بینش، و بیداری کامل بی‌همتا هستند....

آن‌گاه این اندیشه در من پیدا شد: «اکنون چه‌گونه است که من با دندان‌های به‌هم فشرده وبا زبان به‌کام چسبیده به‌اندیشهٔ دلم چیره شوم، آن را بشکنم، و بر آن فشار آورم؟»[۱۵] و من، ای اگی‌وسانه، با دندان‌های به‌هم فشرده، و زبان به‌کام چسبیده، به‌اندیشهٔ دلم چیره شدم، آن را فرو شکستم و بر آن فشار آوردم، چون این گونه به‌اندیشه‌ام چیره شدم... عرق از زیر بغلم جاری شد. مثل این که مردی نیرومند بر مردی ناتوان با سر یا شانه غلبه کند، او را بشکند، و بر او فشار آورد، من نیز این چنین... به‌اندیشه‌ام غلبه کردم... به‌راستی تاب و توانم بسیار، جانم حاضر و استوار بود، ولی تنم با این کوشش دردآور آشفته و پریشان شد. ولی جانم چنان بود که احساس‌های دردآوری که در من پیدا می‌شدند نتوانستند اندیشه‌ام را به‌خود متوجه کنند.

اگی‌وسانه، سپس این [اندیشه] در من پیدا شد: «اکنون چه‌گونه است که اگر من اندیشه‌ام را بی‌دم زدن در «نگرش»[۱۶] یکدل کنم؟»

سپس دم وبازدم دهان و بینی را حبس کردم، آن‌گاه با نگاهداشتن دم و بازدم‌های دهان و بینی در اثر بیرون رفتن هوا غرشی عجیب در گوش‌هایم به‌وجود آمد. همان‌گونه که به‌راستی فریادهای فرو خوردهٔ قورباغه غرش عجیبی به‌وجود می‌آورد، از این رو، ای اگی‌وسانه، با نگاهداشتن‌دم و بازدم دهان و بینی به‌سبب خارج شدن هوا در گوش‌های من غرشی به‌وجود آمده بود.

اگی‌وسانه، من توانا بودم و نیرویم فراوان بود، جانم‌حاضر و استوار بود، ولی تنم از چنین کوشش دردآور آشفته و پریشان بود. هر چند که احوال من چنین بود، آن احساس‌های دردآور که در من پیدا شدند نتوانستند اندیشهٔ مرا به‌خود متوجه کنند.

آن‌گاه این اندیشه در من پیدا شد «اکنون چه‌گونه است که من هم‌چنان بیش از پیش جانم را بی‌دم زدن در نگرش یکدل کنم؟»

بدین‌سان دم و بازدم دهان و بینی را نگاهداشتم. با حبس دم بازدم دهان و بینی و گوش

---

۱۵ بودا احوال روزگار ریاضت‌کشی خود را شرح می‌دهد.

۱۶ jhāna همان dhyāna سنسکریت است.

هواهای تند و سختی سرم را به‌حرکت درآوردند. مثل این که مردی نیرومند سر خود را با نوك تیز خنجری بشکافد؛ کاملاً همین‌گونه بود وقتی که من دم و بازدم دهان، بینی، وگوش‌هایم را نگاهداشتم، بادهای تند سرم را تکان می‌دادند. اگی‌وسانه، با این که تاب و توان من خوب، جانم‌حاضر و استوار بود، با این همه تنم که دستخوش این‌گونه کوشش‌های دردآور بود، آشفته و پریشان بود. هر چند که احوال من چنین بود، ولی احساس‌های دردآوری که در من پیدا شدند، نتوانستند اندیشهٔ مرا به‌خود متوجه کنند.

آن‌گاه این اندیشه در من پیدا شد: «اکنون چه‌گونه است،که من بیش از پیش بی دم زدن، توجهم را در نگرش یکدل کنم؟» و آن‌گاه دم و بازدم‌های دهان، بینی، و گوشم را نگاهداشتم و با فرو دادن دم و بازدم‌های دهان، بینی، و گوش دردهای سختی در سرم پیدا شدند، مثل این که مرد نیرومندی با قطعه چرم کلفتی ضربه‌های تند بر سر خود فرود آورد....

اگی‌وِسّانه، ... هر چند احوال من چنین بود، احساس‌های دردآوری که در من پیدا می‌شدند نتوانستند اندیشهٔ مرا به‌خود متوجه کنند.

آن‌گاه این [اندیشه] در من پیدا شد: «اکنون چه‌گونه است که بیش از پیش، بی‌دم زدن، جانم را در نگرش یکدل کنم؟»... آن‌گاه بادهای تند سخت شکمم را می‌کشیدند. مثل این‌که قصاب ماهری، یا شاگرد قصابی، با کارد تیزی شکمی را بدرد. هر چند که احوال من چنین بود، ولی احساس‌های دردآور... نتوانستند اندیشهٔ مرا به‌خود متوجه کنند.

... باز با نگاهداشتن دم و بازدم دهان، بینی و گوش، سوزش سختی در تنم پیدا شد. مثل این که دو مرد نیرومند مرد ناتوان‌تری را با هر دو دست بلند کنند، او را بچرخانند و در گودالی پر از آتش بیندازند،... با این همه احساس‌های دردآورد نتوانستند اندیشهٔ مرا به‌خود متوجه کنند.

...[۱۷] آن‌گاه، این اندیشه در من پیدا شد: «اکنون چه‌گونه است که من بیش از پیش غذای کمتری بخورم؛ آن‌قدر باقلا، نخود و عدس که در کف دست جابگیرد.»

پس از آن... تنم بی‌اندازه لاغر شد؛ دست و پایم از این غذای بی‌حد اندك چون نی‌های خشك خشکیدند؛ سرینم، از این خوراك بی‌حد اندك، چون [کف] پای شتران شد؛ مهره‌های درآمدهٔ تیره پشتم چون رشته‌های تسبیح شدند؛ دنده‌های تنم، چون تیرهای بام خانهٔ قدیمی که تیز بیرون زده باشند بیرون آمده بودند؛ در چشمخانه‌های من مردمك‌های

---

۱۷ در اینجا آمده که یکی از خدایان گفت «گتمه مرده است»، خدایان دیگر گفتند او نمرده است، بل‌که دارد می‌میرد. خدای دیگر گفت: او نه مرده است، و نه دارد می‌میرد، بل‌که به‌آخرین مقام رهروی رسیده است. پس از این بودا شرح می‌دهد که چه‌گونه تصمیم گرفت که یکباره از خوردن دست بکشد، ولی خدایان گفتند از منفذهای تنش به‌او غذا می‌رسانیم.

فرو رفته‌ام، چون ستاره‌آبی‌های کوچك در چاهی ژرف، بسیار ریز و بسختی دیده می‌شدند؛ پوست سرم چون کدوی قلیانی جنگلی که تازه چیده و در آفتاب داغ خالی و پژمرده شده باشد، تهی و پژمرده شد. چون می‌خواستم دست به‌شکمم بکشم، دستم به‌تیرهٔ پشتم می‌رسید، و چون می‌خواستم به‌تیرهٔ پشتم دست بکشم، دستم به‌شکمم می‌خورد. از این خوراك بی‌حد اندك، این‌گونه شکمم به‌تیرهٔ پشتم نزدیك شده بود... برای این که تنم تاب و توانی پیدا کند، آن را با دست می‌مالیدم، و با این کار موهایم کنده می‌شد و به‌شکل بدی از پوستم فرو می‌ریخت....

درآن‌هنگام مردمی که مرا می‌دیدند می‌گفتند «گتمهٔ مرتاض سیاه است.» دیگری می‌گفت، «گتمهٔ مرتاض سیاه نیست، قهوه‌ئی است.» باز دیگری می‌گفت «گتمهٔ مرتاض، نه سیاه است نه قهوه‌ئی، زرد است.» **اگی‌وسّانه**، رنگ روشن و پاك پوست من تا این اندازه از این غذای بسیار کم از میان رفته بود.

اگی‌وسّانه، آن‌گاه این اندیشه در من پیدا شد: «آیا در گذشته هیچ مرتاضی یا برهمنی هرگز چنین احساس‌های دردآور، سوزنده و تلخ را احساس کرده است؟ این از همه بالاتر است، انسان از این [ریاضت‌کشی] بالاتر نمی‌تواند برود. آیا هرگز هیچ مرتاضی یا برهمنی در آینده خواهد توانست این احساس‌های دردآور، سوزنده و تلخ را احساس کند؟ این از همه بالاتر است، از این پا فراتر نمی‌توان گذاشت.... آیا هیچ مرتاضی یا برهمنی اکنون چنین احساس‌های دردآور، سوزنده، و تلخ را احساس می‌کند؟ از این بالاتر نیست، انسان نمی‌تواند از این پا فراتر بگذارد.» اکنون من با این ریاضت‌کشی مرگزا نه به[مقام] برتر از انسان می‌رسم و نه در واقع به‌برتری شناسائی حقیقی پی می‌برم. شاید راه دیگری به‌روشن‌شدگی باشد....

... با خود گفتم من نمی‌توانم با این تن لاغر آسان به‌نیکبختی برسم، چه‌گونه است که از خوراکی پرمایه، از آش برنج بخورم» و چنین کردم.

اگی‌وسّانه، در آن زمان پنج مرتاض در نزدیکی من زندگی می‌کردند، [آنان می‌اندیشیدند] «آن‌گاه که گتمهٔ مرتاض آئین را به‌دست آرد، نصیبی هم به‌ما خواهد داد.» ولی آن‌گاه که من آن خوراك سفت، آن برنج پخته را خوردم، آنان از من دوری گزیدند، دور شدند، و گفتند: «گتمهٔ مرتاض دست از کوشش کشیده به‌کامرانی رو می‌کند.»

و من آن‌گاه آن غذای سفت را خوردم،توان یافتم، و دور از کامرانی، دور از چیزهای بد، با **توجه جان** و **پایداری جان در اندیشه** به‌**نخستین نگرش** رسیدم و در آن پائیدم، که آن از **تنهائی** پیدا شده، و پر از **شوق** و **نیکبختی** است. با این همه، احساس شادی که بدین‌سان در من پیدا شد نتوانست اندیشهٔ مرا به‌خود متوجه کند.

«اگی‌وسانه، پس از دور کردن «توجه‌جان» و «پایداری جان در اندیشه»، به[مقام] **دومین**

نگرش رسیدم و در آن پائیدم، که از آرامش درون و «یکدلی» پیدا شده است، بی«توجه جان» و «پایداری جان در اندیشه»، آرام، والا، پر از شادی ونیکبختی است. با این همه احساس شادی‌ئی که از این راه در من پیدا شد، نتوانست اندیشه‌ام را به‌خود متوجه کند.

«با بیرنگی (= دور کردن) شادی، با دلی یگانه، آگاه و با توجه شدم؛ در تنم حالت شاد بینشی پیدا شد که شریفان دربارهٔ آن می‌گویند «آرام، آگاه، به‌نیکبختی رسیده.» و به‌سومین نگرش رسیدم، با این همه احساس نیکبختی و شادی‌ئی که بدین‌سان در من پیدا شد، نتوانست اندیشه‌ام را به‌خود متوجه کند.

«اگی‌وسانه با بیرنگی شادی و رنج، با دور کردن شادی و غم پیشین، به[مقام] چهارمین نگرش رسیدم و در آن پائیدم، که بی‌شادی ورنج است، حالت پاکی ناب و یکساندلی است. با اینهمه ا حساس‌های شادی که بدین‌سان در من پیدا شدند نتوانستند اندیشهٔ مرا به‌خود متوجه کنند.

«با دلی این چنین مجموع، ناب، صافی، راست، پاکیزه از زنگار، آرام، آمادهٔ کردار، استوار، نیالودنی، دل را به‌یاد زندگانی‌های پیشین متوجه کردم: یك زندگانی، آن‌گاه دو زندگانی، آن‌گاه سه زندگانی، آن‌گاه چهار زندگانی، آن‌گاه پنج زندگانی، آن‌گاه ده زندگانی، آن‌گاه بیست زندگانی، آن‌گاه سی زندگانی، آن‌گاه چهل زندگانی، آن‌گاه پنجاه زندگانی، آن‌گاه صد زندگانی، آن‌گاه هزار زندگانی، آن‌گاه یکصد هزار زندگانی، آن‌گاه دوران‌های شکفتن‌های گوناگون جهان، آن‌گاه دوران‌های از میان رفتن جهان، آن‌گاه هم دوران‌های شکفتن‌ها و هم از میان رفتن‌های جهان را. در چنین مکانی، نامم چنین بود، خانواده‌ام چنین، وضعم چنین، کارم چنین، من چنین بد یا چنین خوب تجربه می‌کردم، چنین بود پایان زندگانی من، از آنجا گذشتم و به‌زندگانی‌های دیگری رفتم، آن‌گاه آن‌جا بودم، چنین نامی داشتم، چنین خانواده‌ئی، وضعم چنین، و کارم چنین بود، چنین بد و چنین خوب تجربه کردم، از آن‌جا گذشتم و به‌زندگانی دیگری، رفتم. بدین‌سان، شکل‌های گوناگون زندگانی‌های پیشین را به‌یاد آوردم، با همهٔ جزئیاتش، و با همهٔ بستگی‌های خاص‌شان. در نخستین پاس شب، این نخستین شناسائی بود که در من پیدا شد. نادانی دور رانده شد، شناسائی پیدا شد، تاریکی از میان رفت، روشنی دمید، در آن هنگام من آگاه، کوشا، و کوشنده بودم. با این همه احساس‌های شادی که از این راه در من پیدا شدند، نتوانستند اندیشهٔ مرا به‌خود متوجه کنند.

با دلی این چنین مجموع، ناب، صافی، راست، پاکیزه‌از زنگار، آرام، آمادهٔ کردار، استوار، نیالودنی، دل را به‌شناسائی مرگ و دوباره زائیده شدن متوجه کردم. با چشمی خدائی، که از چشم انسان‌ها دست می‌برد، مرگ و دوباره زائیده شدن موجودات عالی و نجیب، زشت و زیبا، شاد و رنجور را دیدم، وفهمیدم که چه‌گونه این موجودات همیشه بر

طبق کردارهای خود از میان می‌روند، و اندیشیدم: «این موجوداتِ خوب به‌یقین کردارهای درست، گفتارهای درست، و اندیشه‌های درست ندارند، آن‌ها به‌آن چه باید احترام بگزارند دشنام می‌دهند؛ هر چه را که خطرناک‌ست بزرگ می‌دارند، آن چه را خطرناک است انجام می‌دهند؛ آنان با نابودی‌تن، پس‌از مرگ، در راه مرگبار نیستی، به‌دوزخ می‌روند. آن موجودات نیکی که کردار، اندیشه، وگفتار درست دارند، هر چه را که راست است انجام می‌دهند، با نابودی‌تن، پس‌از مرگ، در راه پر از نیکبختی به‌جهان آسمانی می‌روند. بدین‌سان با چشم آسمانی خود، که از چشم انسان‌ها دست می‌برد، موجودات را دیدم که می‌میرند و دوباره زائیده می‌شوند، عالی و شریف، زیبا و زشت، شاد و غمگین؛ دریافتم که چه‌گونه موجودات بنابر کردارهای‌شان می‌روند. در پاس میانی شب، این دومین شناسائی در من پیدا شد، نادانی دور رانده شد. با اینهمه، احساس‌های شادی که بدین سان در من پیدا شد، نتوانست اندیشهٔ مرا به‌خود متوجه کند.

«با دلی این چنین مجموع، ناب، صافی، راست، پاکیزه‌اززنگار، آرام، آمادهٔ کردار، استوار، نیالودنی، دل را به‌زدودنِ **آلودگی‌ها**[۱۸] متوجه کردم، که «این رنج است»، «این خاستگاه رنج است»، «این رهائی از رنج است»، «این راهی است که به‌رهائی از رنج می‌انجامد.» دانستم که «این‌ها آلودگی است»، «این خاستگاه آلودگی است»، «این رهائی از آلودگی است»، و «این راهی‌ست که به‌رهائی از آلودگی می‌انجامد». چون چنین شناختم و چنین دیدم، دلم از **آلودگی کام** از **آلودگی وجود** و از **آلودگی نادانی** آزاد شد. در من آزادی و رهائی این شناسائی پیدا شد که «زائیده شدن پایان یافت، سلوک قدسی انجام یافت.»[۱۹]

---

۱۸ نک Asava در واژه‌نامه.

۱۹ سورهٔ مهاسَچَکَه (M.I ۳۶) LGB از ص ۳۰ تا ۳۹ و VBB ص‌های ۳۳ و ۴۹۳.

نخستین روزهای بودائی

درخت بُدی

در آن زمان آن‌سرور در اُورووِیلا، در ساحل نِیْرَنْجَرا در پای درخت بُدی[1] اقامت داشت، و این درست پس از روشن‌شدگی بود. بودای خجسته چارزانو هفت روز در پای درخت بدی نشست و از سعادت آزادی بهره‌ور شد.

آن‌گاه آن‌سرور [در شب هفتم] در نخستین پاس شب جان را در این که چیزها چه‌گونه به‌وجود می‌آیند، به‌نظم مستقیم و واژگونه [یعنی دربارهٔ زنجیر عِلّی] یکدل ساخت:ـ

از نادانی، کَرْمَه‌سازها؛

از کرمه‌سازها، دانستگی؛

از دانستگی، نام و شکل؛

از نام و شکل، شش بنیاد [حواس]؛

از شش بنیاد، پساویدن؛

از پساویدن، احساس؛

از احساس، تشنگی؛

از تشنگی، دلبستگی؛

از دلبستگی، وجود؛

از وجود، زائیده‌شدن؛

از زائیده‌شدن پیری، مرگ، اندوه، زاری، رنج، غم و نومیدی برمی‌خیزد. چنین‌است پیدائی همهٔ این تودهٔ رنج.

---

۱ Bodhi

باردیگر با از میان رفتن نادانی ـ که در بی‌شهوتی کامل است ـ از میان رفتن کرمه‌سازها [دست می‌دهد]؛
با ازمیان رفتن کرمه‌سازها، از میان رفتن دانستگی؛
با ازمیان رفتنِ دانستگی، از میان رفتنِ نام و شکل؛
با ازمیان رفتنِ نام و شکل، از میان رفتنِ شش بنیاد؛
با ازمیان رفتنِ شش بنیاد، از میان رفتنِ پساویدن (= تماس)؛
با ازمیان رفتنِ پساویدن، از میان رفتنِ احساس؛
با ازمیان رفتنِ احساس، از میان رفتنِ تشنگی؛
با ازمیان رفتنِ تشنگی، از میان رفتنِ دلبستگی؛
با ازمیان رفتنِ دلبستگی، از میان رفتنِ وجود؛
با ازمیان رفتنِ وجود، از میان رفتنِ زائیده شدن؛
با ازمیان رفتنِ زائیده شدن، پیری، بیماری، مرگ، اندوه، زاری، رنج، غم و نومیدی از میان می‌روند. چنین‌است از میان رفتنِ کامل و تمام این تودهٔ رنج.

در آن زمان که آن‌سرور به‌شناسائی این [زنجیرِ عِلّی] رسید این سخن قدسی را گفت: «به‌راستی آن‌گاه که چیزها بر برهمن کوشا و نگرنده هویدا شوند، آن‌گاه تمام دودلی‌ها از میان می‌روند، چون او رهائی از علت‌ها را فهمیده‌است.»

آن‌گاه آن‌سرور در سومین پاس شب جان را دوباره در این باره که چیزها [چه‌گونه] به‌وجود می‌آیند [یعنی، دربارهٔ زنجیرِ عِلّی] به‌نظم مستقیم و واژگونه یکدل کرد.... در آن زمان که به‌این شناسائی رسید این سخن قدسی را گفت: «به‌راستی آن‌گاه که چیزها بر برهمن کوشا و نگرنده هویدا می‌شوند، او سپاه **ماره**[۲] را تارومار می‌کند، هم بدان‌سان که خورشید آسمان را روشن می‌کند.»

در زیر درخت اَجَپاله[۳]

آن‌گاه آن‌سرور در پایان آن هفت روز از نگرش برخاست، از پای درخت **بدی** به‌پای درخت انجیر اجپاله رفت. و چون به‌آنجا رسید، هفت روز چار زانو در پای درخت انجیر اجپاله نشست و از سعادت آزادی بهره‌ور شد.

---

۲ Māra
۳ Ajāpāla یا درخت انجیر بزچرانان.

در آن زمان برهمنی خودبین به‌جائی که آن‌سرور بود رفت؛ چون به‌او نزدیك شد، سلام کرد؛ پس از سلام و احوال‌پرسی، نزدیك او جای گرفت. آن‌گاه در کنار او ایستاد و گفت: «گتمه، انسان از چه چیزی برهمن می‌شود، و صفاتی که انسان را برهمن می‌سازند چیستند؟»

چون آن‌سرور سخن او را شنید، این سخن قدسی را گفت: «برهمنی که بدی را دور افکنده است، خودپسند نیست، ناپاك نیست، خویشتن‌دارست، در شناسائی استادست، رهروی سلوك قدسی کرده، آن برهمنی که به‌راستی از گفتار مقدس سخن می‌گوید، آن که در جهان میلی به‌چیزی نمی‌کند.»

در زیر درخت مُچَلِنْدَه(۴)

آن‌گاه آن‌سرور در پایان آن هفت روز، از حالت نگرش برخاست، و از پای درخت انجیر اجپاله به‌پای درخت **مچلنده** رفت. چون به‌آنجا رسید یکسره هفت روز در پای درخت **مچلنده** چارزانو نشست و از سعادت آزادی بهره‌ور شد.

در آن زمان ابر بزرگی برآمد، هوای بارانی و سرد گشت، توفان و تاریکی هفت روز ادامه یافت. مچلنده، شاه ماران(۵)، از جای خود بیرون آمد؛...(۶)

چون آن‌سرور این را دریافت، این سخن قدسی را گفت: «خلوت مرد خرسندی که **حقیقت** را شنیده، و بیناست نیکبخت باد؛ در این جهان بدخواه نبودن، به‌همهٔ جانداران خویشتن‌دار بودن، نیکبختی است. در این جهان، دلسوزی، [و] غلبه به‌کامرانی نیکبختی است. غلبه بر پندار «منم» به‌راستی برترین نیکبختی است.»

در زیر درخت راجایَتَنَه(۷)

سپس آن‌سرور در پایان آن هفت روز از نگرش برخاست از پای درخت مُچلنده به‌پای درخت **راجایتنه** رفت؛ چون به‌آنجا رسید هفت روز چارزانو در پای درخت **راجایتنه** نشست و از سعادت آزادی بهره‌ور شد.

---

۴ Muchalinda   ۵ Nāga

۶ در اینجا آمده که مچلنده برای‌این‌که سرما، گرما، خرمگس، پشه، و توفان، گرمای آفتاب، و سایر خزندگان به‌گتمه آزار نرسانند هفت بار دور او پیچید و تاج خود را به‌بالای سر او نگاه‌داشت. مچلنده پس از هفت روز که آسمان صاف را دید چنبر خود را باز کرد و غیب شد و آن‌گاه به‌شکل جوانی درآمد و با دست به‌بودا احترام گزاشت.

۷ Rājāyatana

در آن زمان دو بازرگان [به‌نام] **تُپوسّه**[۸] و **بَهَلِّکه**[۹] سفرکنان از راه **اَکَّله**[۱۰] به‌آنجا رسیدند....[۱۱]

بازرگانان نان‌برنجی و عسل برداشتند و به‌جایگاه آن‌سرور رفتند. چون به‌او نزدیك شدند با احترام به‌آن‌سرور سلام کردند، در کنار او ایستادند، و چنین گفتند: «ای سرور، باشد که آن‌سرور نان‌برنجی و عسل را از ما بپذیرند، تا از این ما را سال‌ها نیکی و سعادت باشد.»

آن سرور اندیشید: «**چنین رفته**[۱۲] با دست‌های خود نمی‌پذیرد. اکنون چه‌گونه من نان‌برنجی و عسل را بپذیرم؟»...[۱۳] و سرانجام نان برنجی و عسل را خورد.

چون آن‌دو بازرگان دیدند که آن‌سرور کاسه و دست خود را پاك کرده به‌احترام در پای آن سرور کرنش کردند و چنین گفتند: «ای سرور، ما به‌آن سرور و به‌آئین پناه می‌بریم. باشد که آن سرور از امروز تا پایان زندگانی‌مان ما را چون شاگردانی که پناه یافته‌اند بپذیرد.»[۱۴] اینان در جهان نخستین گروندگان دو گوهر[۱۵] بودند.

در زیر درخت انجیر اَجَپاله

آن‌گاه آن‌سرور در پایان آن هفت روز از نگرش برخاست و از پای درخت **راجایتنه** به‌زیر درخت انجیر **اجپاله** رفت و در آنجا اقامت‌کرد.[۱۶]

---

۸ Topussa

۹ Bhallika

۱۰ Akkala اُریسای کنونی.

۱۱ در اینجا آمده یکی از خدایان که در زندگانی پیشین از خویشان یکی از این دو بازرگانان بود به‌آنان گفت که بودا در پای درخت **راجایتنه** نشسته است. بروید به‌او احترام بگزارید و نان برنجی و عسل پیشکش کنید تا به‌سعادت برسید.

۱۲ Taththāgata یا چنین رسیده، یکی از لقب‌های بوداست.

۱۳ در اینجا آمده کـه چهار خدای بزرگ به‌اندیشهٔ بودا پی بردند و از چهار جهت چهار کاسهٔ سنگی برایش فرستادند.

۱۴ در این زمان هنوز «انجمن» (گوهر سوم) تشکیل نشده بود و این دو از نخستین «پیش‌نشینان» بودند.

۱۵ در متن «دو سخن» آمده است و از آنجا که این سه، بودا، دَمَّه، و انجمن، به«سه گوهر» معروفند، «دو گوهر» آورده شد.

۱۶ M.V. ترجمهٔ Rhys Davids و H. Oldenberg، از مجموعه SBE آورده شد در LGB. از ص ۴۹ تا ۵۳.

پنج رهرو

«آن‌گاه، ای رهروان، این اندیشه در من پیدا شد[۱]: «من به‌این آئین که دیدنش دشوار و فهمیدنش دشوار است... رسیده‌ام. اگر این آئین را روشنگری کنم و دیگران اندیشه‌ام را در نیابند، خسته و آزرده می‌شوم.»»

«آن‌گاه، ای رهروان، این شعرهای نو، که پیش از این شنیده نشده بود دز من پیدا شد:

«[آئین] را با رنج بزرگی یافته‌ام. اکنون آن را عرضه نمی‌کنم.
فهم این آئین برای آنانی که به‌شهوت و کینه رو کرده‌اند بسی دشوار خواهد بود.
آنانی که به‌شهوت رو کرده، و تاریکی انبوه آنان را دربرگرفته،
آن چه را که نیاز به‌کوشش دارد، دشواریاب، ژرف، دشوار-دید، و باریك است نخواهند دید.

«آن‌گاه که چنین اندیشیدم، دلم خواستار آن شد که دست به‌کاری نزنم و آئین را روشنگری نکنم.... آن‌گاه برای همدردی[۲] با زندگان، با چشم یك انسان در جهان نظاره کردم... و دیدم که [موجودات چنین‌اند:] اندك آلوده، بسی آلوده، با اندام‌های نیرومند، با

۱ دنبالهٔ سورهٔ جست‌وجوی نجیبانه، نک ص ۱۱۳
۲ Karunā

اندام‌های ناتوان، با نظم، بی‌نظم، خواهان تعلیم، از تعلیم روگردان، و آنان که زندگی کردند و جهانِ آن سوی گناه و خشم را دریافتند. همان‌گونه که در آبدانی پر از نیلوفرهای نیلگون، صورتی، و یا سپید چند نیلوفر... می‌دمند و در آب می‌رویند، ولی به‌بالای آب نمی‌آیند، بل‌که در زیر آن نمو می‌کنند؛ برخی از نیلوفرها بر آب می‌آیند، و برخی دیگر... از آب بالاتر...[۳]

آن‌گاه این اندیشه در من پیدا شد: «نخست این آئین را به‌گوش که رسانم؟ کیست که این آئین را زود دریابد؟» و این اندیشه در من پیدا شد: «**آلاره کالامه** هست که فرزانه، هشیار، و داناست؛ سالیان درازست که چشم جانش آلوده نگشته، خوب است که نخست آئین را به‌گوش او رسانم. آن را زود خواهد فهمید.»...[۴] و این شناسائی به‌روشنی در من پیدا شد: «**آلارَه کالامَه** هفت روز پیش مرد.» با خود گفتم، آلاره کالامه بزرگزاده بود. اگر آئین مرا می‌شنید آن را زود در می‌یافت.» سپس این اندیشه در من پیدا شد: «**اُودَکَه شاگردِ رامَه**، فرزانه، هشیار و داناست، سالیان درازست که چشم جانش آلوده نگشته.»...[۵] و این شناسائی به‌روشنی در من پیدا شد «**اَودَکَه شاگردِ رامَه** دیشب مرد.» آن‌گاه با خود گفتم، «**اودکه شاگرد رامه** بزرگزاده بود. اگر آئین مرا می‌شنید آن را زود در می‌یافت.»

... سپس با خود گفتم: «آن **پنج رهرو** آن‌گاه که خود راوقف کوشش کرده بودم، مرا خدمت بزرگی بودند. خوب‌ست که نخست آئین‌را به‌گوش آن **پنج رهرو** برسانم.»...[۶] آن‌گاه تا آن زمان که می‌خواستم در **اوروویلا** اقامت کردم راه **بنارس** در پیش گرفتم...[۷].

منزل به‌منزل سفرکنان به‌بنارس، به‌**اِیسِیپَتَنَه** ـ **گردشگاه آهو** ـ رسیدم. **پنج رهرو** در آنجا بودند.

آن **پنج** روز رهرو چون دیدند من از دور نزدیك می‌شوم... با هم ساختند که: «دوست **گتمه** به‌اینجا می‌آید، او در نعمت زندگی می‌کند، از کوشش روگردانده، و به‌زندگی ناز و نعمت رو کرده است. نه به‌او سلام می‌کنیم، نه از جا برمی‌خیزیم، نه کشکول و خرقه‌اش را می‌گیریم، فقط جائی فراهم می‌کنیم تا اگر خواست بنشیند.» ولی چون به‌آن پنج رهرو

---

۳ تکرارها و هم‌چنین پاسخ بودا به(**بَرَهما سَهَمپَتی** Brahmā-Sahampati) که شعر است و این چنین آغاز می‌شود: «درِ بیمرگی برای آنانی که می‌توانند آن را بشنوند باز است»، و ناپدید شدن برهما پس از خداحافظی آورده نشد.

۴ خدائی در اینجا به‌بودا می‌گوید که **آلاره کالامه** هفت روز پیش مرده.

۵ تکرارها و بیان مرگ **اودکه** توسط یك خدا آورده نشد.

۶ بودا با بینش برتر از انسان و آسمانی خود می‌بیند که **پنج رهرو** در نزدیکی بنارس در گردشگاه آهو اقامت دارند.

۷ برخورد بودا و اوپَکَه (Upaka) آورده نشد.

نزدیك شدم نتوانستند همداستان بمانند؛ یکی از آن میان نزد من آمد، کشکول و خرقه‌ام را گرفت، دیگری کرسی‌ئی گذاشت، سومی برای شستن پاهایم آب فراهم آورد. سپس مرا دوست[۸] خواندند. من به‌آن پنج رهرو گفتم: «... [۹]ای رهروان، گوش کنید، **بیمرگی**[۱۰] یافته شد. من آئین را به‌شما تعلیم می‌دهم، نشان می‌دهم، اگر شما همان‌گونه که من تعلیم می‌دهم گام بردارید دیری نخواهد گذشت که در همین زندگی آن را به‌طور کامل خود فرا خواهید گرفت، خواهید دید، و چون یافتید در کمال بی‌همتای زندگی قدسی، که به‌راستی پسران خانواده[۱۱] برای آن از زندگی خانه به‌بیخانگی می‌روند، استوار خواهید بود. چون من این را گفتم آنان گفتند: «دوست گتمه، با آن کارها [ریاضت‌کشی]، با آن تلاش‌ها، و ریاضت‌ها به‌نیروهای آن‌سوی [طبیعت] انسانی، به‌اوج دانش و بینش عالی حقیقی نرسیدی. اکنون که به‌ناز و نعمت سر سپرده‌ای، از کوشش روگردانده‌ای، و به‌زندگی ناز و نعمت رو کرده‌ای، چه‌گونه به‌بینش رسیده‌ای؟»...[۱۲] من گفتم «ای رهروان، می‌دانید که من پیش از این با شما چنین سخن نگفته‌ام.ـ «**سرور ارجمند**[۱۳] نه، این چنین نه.»...[۱۴] و سپس من توانستم آن پنج رهرو را روشن کنم[۱۵].

---

۸ āvuso

۹ بودا می‌گوید که چنین رفته و بیدار کلام، شایسته نیست که مرا «دوست» بخوانید.

۱۰ amata، نک ص ۹۰.

۱۱ kula-putta، کشتریه‌ها یا راجپوت‌ها، یا «جوانان نجیب» P.93 و SBE, xii

۱۲ در اینجا بودا انکار می‌کند و می‌گوید که او در ناز و نعمت زندگی نمی‌کند....

۱۳ bhante

۱۴ تکرار سخنانی که بودا در آن می‌گوید که به‌روشن‌شدگی عالی رسیده، آورده نشد.

۱۵ VBB از ص ۳۷ تا ۴۱.

گفتار بنارس

سورهٔ به‌گردش درآوردن چرخ آئین

آن‌گاه آن سرور به‌آن پنج رهرو چنین آموخت:

«ای رهروان، آن که [از جهان] روگردانده نباید به‌این دو کرانه نزدیك شود. کدام دو کرانه؟ از یك سو کرانهٔ **کام‌ها**[۱]ست که به‌زنجیر شهوت بسته است. این پست، بسته به‌نادانی، بی‌ارزش، ناآریائی[۲] و بی‌بهره است. و از سوی دیگر، کرانه‌ئی است که **به‌خودآزاری**[۳] بسته‌است. این پردرد، ناآریائی و بی‌بهره‌است. ای‌رهروان، با روگرداندن از این‌دو کرانه، **راه میانه**[۴]، که **چنین‌رفته**[۵] آن را آشکار نموده، بینش[۶] می‌آورد، دانش می‌آورد، به‌آرامش[۷]، به‌برترین شناسائی[۸]، به‌روشن‌شدگیِ کامل[۹]، **به‌نیروانه**[۱۰] می‌برد. ای رهروان، کدام راه میانه به‌نیروانه می‌انجامد؟ آن راه همان **راه هشتگانهٔ عالی** است، که همانا راستی و درستی در شناخت، در اندیشه، در گفتار، در کردار، در زیست، در کوشش، در آگاهی، و در یکدلی است. ای رهروان، این راه میانه است که به... **نیروانه** می‌انجامد.

ای رهروان، این است **حقیقتِ عالیِ** [دربارهٔ] **رنج**. زائیده شدن به‌راستی رنج است، پیری رنج است، بیماری رنج است؛ مرگ رنج است، بودن با [چیزهای] ناخوشایند رنج است؛ از [چیزهای] خوشایند دور بودن رنج است؛ به‌آرزو نرسیدن رنج است. سخن کوتاه،

---

۱ kāmesu

۱ an-ariyo ناشریف، پست.

۵ Tathāgata اینجا مراد بوداست.

۶ cakkhu   ۷ upasamāya   ۸ abhiñ̄āya

۹ sambodhāya   ۱۰ nibbānāya

۱۱ یعنی، هر چه که ناخوشایند است.

پنج بخش دلبستگی رنج است.

ای رهروان، این است **حقیقتِ عالیِ خاستگاه رنج**. خاستگاهِ رنج، **تشنگی** است که به‌دوباره زائیده‌شدن می‌برد، و به‌کامرانی و شهوت بسته‌است. کامی که اینجا و آنجا به‌جست‌وجوست. [آن تشنگی] این است: **تشنگی کام، تشنگی هستی، و تشنگی نیستی**[۱۲].

ای رهروان، این است **حقیقتِ عالی رهائی از رنج**. رهائی از رنج همان رهائی از **تشنگی** است، ترك آن است، روگرداندن از آن، آزادی از آن، و بریدن از آن است تا آنجا که هیچ نشانی از آن به‌جا نماند.

ای رهروان، این است **حقیقت عالی راهی که به‌رهائی از رنج** می‌انجامد. آن راه در حقیقت **راه هشتگانهٔ عالی** است که همانا راستی و درستی در شناخت، در اندیشه، در گفتار، در کردار، در زیست، در کوشش، در آگاهی و در یکدلی است.

ای رهروان، چون شناسائی و بینش من دربارهٔ این **چهار حقیقتِ عالی**... ناب شد دانستم که به‌برترین روشن‌شدگیِ کامل رسیده‌ام.... اکنون این شناسائی چون چیزی نظاره شده در من پیدا شد: آزادیِ دلِ من حاصل شد، در اینجا زائیده شدن پایان یافت، بازگشتی در کار نیست.» چون آن سرور چنین گفت، آن پنج رهرو شاد شدند و به‌گفتار آن سرور آفرین گفتند.[۱۳]

---

۱۲ نک ص ۲۶.

۱۳ ۲۹_۱۷ ivi و MV. این سوره در روز چهاردهم Āsālhi، درست دو ماه پس از روشن‌شدگی گفته شد. VBB ۷_۴۲

گفتار نشانهٔ خود نداشتن

آن‌سرور به‌آن پنج رهرو چنین گفت[۱]:

«ای رهروان، **کالبدْ خود نیست**[۲]. اگر «کالبدْ **خود** بود، دستخوشِ از میان‌رفتن نمی‌بود و دربارهٔ آن می‌شد از پیش گفت «کالبدم باید چنین باشد، یا چنین نباشد». ولی چون «کالبد» **خود** نیست، دستخوشِ از میان‌رفتن است، و دربارهٔ آن نمی‌شود از پیش گفت که «کالبدِ من باید چنین باشد، یا چنین نباشد».. **احساسْ خود نیست**. اگر «احساسْ» **خود** بود، دستخوشِ از میان رفتن نمی‌بود، و دربارهٔ آن می‌شد از پیش گفت که «احساسِ من باید چنین باشد، یا چنین نباشد». .. **ادراكْ خود نیست**. اگر «ادراكْ» **خود** بود دستخوشِ از میان‌رفتن نمی‌بود، و دربارهٔ آن می‌شد از پیش گفت «ادراك من باید چنین باشد، یا چنین نباشد».... **حالاتِ جانْ خود نیست**. اگر «حالاتِ جان» **خود** بود، دستخوشِ از میان‌رفتن نمی‌بود، و دربارهٔ آن‌ها می‌شد از پیش گفت «حالاتِ جان من باید چنین باشد، یا چنین نباشد».... **دانستگی خود نیست**. اگر دانستگی **خود** بود، دستخوش از میان‌رفتن نمی‌بود....»

ای رهروان، چه می‌اندیشید؟ آیا کالبد پاینده است یا ناپاینده؟

ـ ناپاینده است، سرورِارجمند.

ـ ولی آن چه ناپاینده‌است، رنج است یا نیکبختی؟

---

۱ این گفتار که پنج روز پس از گفتار بِنارس گفته شد بهAn-attalakkhaṇa- یعنی **گفتار نشانهٔ خود نداشتن** معروف است، و در ۳۸ـ۴۶ vi ، .MV آمده است.

۲ rūpaṃ an-attāṃ

ـ رنج است، سرور ارجمند.

ـ پس آیا آن‌چه ناپاینده‌است، رنج است و دستخوش دیگرگون‌شدن است، شایسته است که آن را چنین بپنداریم که «این از من است، من اینم، این خودِ من است»؟

ـ به‌راستی نه، سرور ارجمند.

آیا احساس، ادراك، حالاتِ جان، و دانستگی پاینده‌اند یا ناپاینده‌اند؟

ـ ناپاینده‌اند، سرور ارجمند.

ـ ... پس آن‌چه ناپاینده، رنج و دستخوش دیگرگون‌شدن است، آیا شایسته است که آن را چنین بپنداریم که «این از من است، من اینم، این خود من است»؟

ـ به‌راستی نه، سرور ارجمند.

از این رو، ای رهروان، هر کالبد، خواه گذشته، خواه اکنون، خواه آینده، خواه در ما یا بیرون از ما، خواه درشت، خواه لطیف، خواه پست یا بالا، خواه دور یا نزدیك که باشد باید آن را با بینش درست، چنان که به‌راستی هست[۳]، چنین نگریست: «این از من نیست؛ من این نیستم، این خودِ من نیست. [هم چنین است دربارهٔ احساس، ادراك، حالاتِ جان و دانستگی].

ای رهروان، یك شاگردِ آموختهٔ شریف چون آن‌ها را چنین بنگرد، از کالبد، از احساس، از ادراك، از حالاتِ جان، و از دانستگی رو می‌گرداند. از شهوت آزاد می‌شود و به‌بیشهوتی می‌رسد. چون آزاد شد در او این شناسائی پیدا می‌شود که «من آزادم»، می‌داند که «زائیده‌شدن پایان یافت؛ زندگانی قدسی انجام یافت، کار کرده شد، آن سویِ این چیزی نیست.» چون آن سرور چنین‌گفت، آن پنج رهرو شاد شدند و به‌گفتار آن سرور آفرین گفتند[۴].

---

۳ yathā-bhūtaṃ

۴ VBB ص ۵۱ـ۴۸

بشارت آئین و بنیاد نهادن انجمن

گرویدن یَسَه و نخستین بشارت‌دهندگان آئین

در آن زمان[۱] در بنارس پسر خانواده‌ئی[۲] به‌نام یَسَه[۳] بود که جوانی نیک‌آموخته، و بازرگان‌زاده‌ئی بزرگ بود. دو کاخ تابستانی و زمستانی، و یکی هم برای فصل باران داشت. در چهار ماه فصل باران زنان رامشگر پیرامون او گرد می‌آمدند و او هرگز کاخ خود را ترک نمی‌کرد.

زمانی یسهٔ غرقه در پنج‌رشته کام[۴]، زودتر از همیشه به‌خواب فرو رفت و رامشگران هم اندکی پس از او به‌خواب رفتند، و سراسر شب پیه‌سوزی افروخته بود. سپس یسه زودتر از دیگران از خواب برخاست، همراهان را در خواب دید. یکی ژولیده موی بود، و از دهان آن دیگری آب سرازیر بود؛ در خواب حرف می‌زدند. یسه در برابر خود گورستانی یافت. هم‌چنان که به‌آن منظره نگاه می‌کرد، پستی آن بر او آشکار گشت، و هراسان شد. آن‌گاه یسهٔ بزرگزاده گفت «افسوس، چه بدبختی‌ئی، دریغا چه پستی‌ئی.»

آن‌گاه صندل‌های زراندود به‌پا کرد و به‌سوی خانه رفت.... پس از آن به‌دروازهٔ شهر رفت... و از آنجا رهسپار گردشگاه آهو شد.

در آن زمان که آن‌سرور برخاسته بود و در هوای آزاد قدم می‌زد، سپیده می‌دمید. آن‌گاه یسهٔ بزرگزاده را دید که از دور نزدیک می‌شود، چون او را دید راه خود را رها کرد و در

---

۱ شرح MV' I.vii به‌بعد.

۲ kula-putto از دو لغت kula، دودمان، و putta، پور، پسر و عضو. روی‌هم رفته «پسر خانواده».

۳ Yasa ۴. Kama-guna نکـ Kama در واژه‌نامه.

جای همیشگی خود نشست. یسه، که از آن‌سرور چندان دور نبود چنین می‌گفت «آه چه بدبختی‌ئی، چه‌پستی‌ئی!». آن‌سرور به‌یسه چنین گفت: «یسه، در اینجا بدبختی‌ئی در کار نیست، در اینجا شومی‌ئی وجود ندارد. بیا بنشین، من «آئین» را به‌تو نشان خواهم‌داد.» یسه... شادمان و والا صندل‌های زراندودش را از پا درآورد و به‌جائی که آن‌سرور بود نزدیك شد؛ سلام کرد و در کناری نشست. سپس آن‌سرور او را باگفتارهای منظم(۵)، یعنی با گفتاری دربارهٔ دهش(۶)، گفتاری دربارهٔ سلوك(۷)، گفتاری دربارهٔ سعادت قدسی [نیروانه](۸) تعلیم داد و ناچیزی، بیهودگی، و آلودگی کام‌ها و خجستگی نخواهندگی(۹) را برای او روشن کرد.

چون آن‌سرور دریافت که دل او از نو بهبود یافته، به‌آرامش رسیده، از موانع گذشته، والا و آرام است، برای او والاترین آئین بودایان، یعنی رنج، خاستگاه آن، رهائی از آن، و راه رهائی از آن را روشنگری کرد. همان‌گونه که جامهٔ پاکیزه از غبار خوب رنگ به‌خود می‌گیرد، در یسه هم این بینش صاف و بی‌آلایش آئین پیدا شد ــ «هر آن چه به‌طبع خاستگاهی دارد، از میان‌رفتنی/هم دارد.»

در آن زمان مادریسه، چون از کاخ خود فرود آمد، فرزندش را نیافت. به‌جائی که شوهرش، بازرگان بزرگ و پدر خانواده(۱۰)، در آن‌جا بود رفت. چون نزدیك شد گفت: «ای پدر خانواده، پسرت یسه پیدا نیست!» بازرگان چند سوار به‌چهار سو فرستاد و خود به‌گردشگاه آهوی ایسیپتنه رفت. آن‌گاه صندل‌های زراندود یسه را یافت. آن سرور بازرگان را دید که نزدیك می‌شود...، و بازرگان بزرگ به‌جائی که آن سرور بود نزدیك شد و گفت: «سرور ارجمند، شاید آن سرور یَسَه را دیده باشد.» ــ «ای‌پدر خانواده، آن‌جا بنشین، شاید یَسَه را که در اینجا نشست ببینی.» بازرگان با خود اندیشید «راستی من با نشستنِ در اینجا یَسَه را که در اینجا نشسته بود خواهم دید.» شاد و والا به‌آن سرور درود فرستاد و در کناری نشست.

آن سرور بازرگان بزرگ را که در کناری نشسته بود با گفتار منظم، با گفتار دربارهٔ دهش، گفتار دربارهٔ سلوك، و گفتار دربارهٔ نیکبختی قدسی [نیروانه] تعلیم داد و ناچیزی، پستی، و آلودگیِ کام و خجستگی نخواهندگی را برای او روشن کرد.

آن‌گاه آن بازرگان بزرگ که در آئین نظاره کرده، به‌آن رسیده، آن را فهمیده و در آن

---

۵ anu-pubbikatham تدریجی، در زمان مقرر.

۶ dāna ۷ sīla

۸ sagga-katham «دربارهٔ بهشت» SBE ,XIII ,P.104

۹ nekkhamme

۱۰ gahapati در لغت به‌معنای «خانه‌دار» است و در اصطلاح به‌معنای پدر و بزرگ خانواده.

فرو رفته بود، دودلی را دور افکند، از شك رهائی یافت، و یقین را دریافت و در تعلیمِ استاد[۱۱] بی‌نیاز به‌دیگران، به‌آن سرور چنین گفت: «عالی است سرور ارجمند. گوئی افتاده‌ئی را برپا دارند، یا پنهانی را آشکار سازند، یا راه را به‌گمراه نشان دهند، یا چراغ را درتاریکی فرا راه گیرند تا آنان که چشم دارند شکل‌هارا ببینند؛ زیرا که آن سرور آئین را به‌روش‌های گوناگون روشنگری کرده است. سرور ارجمند، من در اینجا به‌آن سرور، به‌آئین، به‌انجمنِ رهروان پناه می‌برم. باشد که آن سرور مرا چون «پیش‌نشینی»[۱۲] بپذیرد که از امروز تا پایان زندگانی پناه می‌جوید.» و او در جهان نخستین پیرو «سه سخن» بود.

یَسَه، چون آئین به‌پدرش نمایانده شد، بوم[۱۳] را دید، آن را نگریست و فهمید، از دلبستگی به‌آلودگی‌ها رهائی یافت. آن‌گاه این اندیشه در آن سرور پیدا شد که «یَسَه، پس از آن که آئین به‌پدرش نمایانده شد، بیدار شده است... و دلش از آلودگی‌ها آزاد گشته است؛ او را یارای آن نیست که به‌پستی باز گردد و چون زمانی که در خانه خود می‌زیست کامرانی کند» بازرگان بزرگ یسه را در آنجا نشسته یافت. چون او را دید گفت: «یسهٔ عزیز، مادرت پر از اندوه و زاری است، او را زنده کن.» یسه به‌آن سرور نگریست. و آن سرور به‌آن بازرگان بزرگ چنین گفت: «ای پدر خانواده، چه می‌اندیشی؟ برای یسه آئین از راه شناسائی یك شاگرد و بینش یك شاگرد دیدنی است، همان گونه که به‌راستی برای تو دیدنی است، و چون او بوم را نگریسته، دیده و دریافته، دلش دیگر [به‌چیزی] بسته نیست، و از آلودگی‌ها رسته است. آیا اکنون یسه می‌تواند به‌پستی باز گردد و از کام‌ها، چون زمانی که در خانه می‌زیست، بهره‌ور شود؟»

ـ «نه سرور ارجمند ـ او نمی‌تواند باز گردد.» سرور ارجمند، این برای یسه همه سود است؛ او سود بزرگی برده است، زیرا که دیگر از دلبستن به‌آلودگی‌ها رهائی یافته است. آیا ممکن است که آن سرور، با یسه هم‌چون رهرو همراهش، امروز دعوت مرا به‌ناهار بپذیرند؟» آن سرور با سکوت پذیرفت. بازرگان از جا برخاست، خدا حافظی کرد و رفت.

اندکی پس از رفتن او یسه به‌آن سرور گفت: «استاد، بگذار که آن سرور مرا چون کسی که [از جهان] رو گردانده و به‌[انجمن] پیوسته است بپذیرد.» آن سرور پاسخ داد: «ای رهرو، بیا[۱۴]؛ برای پایان دادن کامل رنج که به‌زندگی قدسی می‌انجامند، این آئین

---

۱۱ satthu

۱۲ upasaka: کسی که پیرو بوداست، امّا «رهرو» نیست، یعنی ترك خان‌ومان نکرده است. پدر یَسَه اولین «پیش‌نشین» بودائی است.

۱۳ bhūmi از ریشهٔ bhu، یعنی «بودن»، و مراد از آن جائی است که «بودن» انسان و یا چیزهای دیگر در آنجا آغاز می‌شود، از این‌جاست «بوم» فارسی. امّا «بوم» در اصطلاح به‌معنای «بنیاد یا حوزهٔ شناسائی»، «مقام شناسائی» (SBE، iii ص ۱۰۶) است.

۱۴ ehi

به‌خوبی آموخته شده است.» از این رو این مرد ارجمند [به‌انجمن] پا نهاده و پذیرفته شده است(۱۵).

در آن زمان هفت اَرَهَت در جهان بودند.

آن‌گاه پیش از نیمروز آن سرور جامه‌های زیرینش را به‌تن کرد و خرقه به‌خود پیچید و کاسهٔ دریوزگی گرفته با رهرو همراه خود، یسه، به‌خانهٔ بازرگان بزرگ رفتند. آن سرور چون به‌آنجا رسید در جائی که فراهم آورده بودند نشست. آن گاه مادر و همسر پیشین یسهٔ ارجمند به‌جایگاه آن سرور نزدیك شدند، و چون نزدیك آمدند او را به‌آئین درود گفتند و در کناری‌نشستند.آن‌سرور آنان را به‌گفتار منظم... تعلیم داد. و اینان نخستین زنانی بودند که در جهان به سه سخن از پیش‌نشینان شدند.

آن گاه مادر، پدر، و همسر پیشین یسهٔ ارجمند، آن سرور و یسهٔ ارجمند را با دست‌های خود پذیرائی کردند.... آنسرور پس از غذا دست از کاسه برداشت. آنان درکناری‌نشستند.

آنسرور، مادر، و همسر پیشین یسهٔ ارجمند را با گفتاری دربارهٔ آئین روشن و آگاه ساخت، آنانرا برانگیخت، و شادشان کرد. پس از آن از جا برخاست و رفت.

در آن‌هنگام در بنارس چهار خانواده هر چهار دوست یسهٔ ارجمند، همه فرزندان بازرگانان‌بزرگ و کوچك (۱۶) به‌نام‌های وِمَله(۱۷) ۸۱ پُونَّجی(۱۹) گَوَمْپَتی(۲۰)، چون شنیدند که «یسهٔ بزرگزاده، موی سر و ریش خویش سترده، جامه‌های زرد(۲۱) پوشیده، و از زندگی خانه به‌بیخانگی رفته است» در آنان این اندیشه پیدا شد: «به‌راستی که این «آئین و روش» پیش پا افتاده نیست، به‌راستی این ترك خان‌ومان که یسهٔ بزرگزاده برای آن موی سر و ریش خویش سترده و جامه‌های زرد پوشیده و از زندگی خانه به‌بیخانگی رفته، معمولی نیست.» آن چهار تن به‌نزد یسهٔ ارجمند رفتند... و برای هر یك از این ارجمندان آئین پذیرش انجام داده شد.... در آن زمان یازده ارهت در جهان وجود داشت.

آن‌گاه در آن سرزمین پنجاه پدر خانواده، از پنجاه خانواده بزرگ و کوچك، همه دوستان یسهٔ ارجمند...(۲۲) به‌انجمن رهروان پذیرفته شدند، دل‌های شان‌از بستگی به‌آلودگی‌ها آزاد شد. از این رو در آن زمان شصت و یك اَرَهَت در جهان بودند.

---

۱۵ Upasampada یعنی رسیدن به‌حلقهٔ رهروان، پذیرش به‌انجمن رهروان، در دفتر سوم آورده خواهد شد.

۱۶ «متعلق به‌خاندان‌های Setthi بنارس و پس‌از خاندان‌های Setthi برترین آن‌ها» SBE.XIII.P.110

۱۷ Vimala ۱۷ Subāhu

۱۹ Punnaji ۲۰ Gavampati

۲۱ kāsāyāni و cīvārāni «رهروان» جامه‌های زرد و پیش‌نشینان جامه‌های سفید در بر می‌کردند.

۲۲ همان گفته‌هائی که دربارهٔ آن چهار تن آورده شد در اینجا هم تکرار می‌شود.

آن گاه آن سرور، رهروان را چنین آموخت: «ای رهروان، من از همه دام‌ها، خواه از آن خدایان و خواه از آن انسان‌ها آزاد شده‌ام؛ و شما نیز از همهٔ دام‌ها، خواه از آن خدایان و خواه از آن انسان‌ها رهائی یافته‌اید. ای رهروان، برای یاری[۱۳] تودهٔ مردم، برای بهروزی[۱۴] تودهٔ مردم، از سردلسوزی جهانیان[۱۵]، برای یاری، برای بهروزی خدایان و انسان‌ها سفر کنید، دو تن به‌یك راه نروید. ای رهروان، آئین را، که آغاز آن نیك، میان آن نیك، و انجام آن نیك است، در معنا و در حرف[۲۶]، آشکار کنید. سلوكِ قدسیِ ناب و کامل را روشن سازید. کسانی هستند که گوهرشان اندکی آلوده است[۲۷]؛ آنان اگر آئین را نشنوند، گم می‌شوند. آئین را خواهند فهمید. ای رهروان، من به‌اوروویلا، خواهم رفت تا آئین را عرضه کنم...[۲۸]... ای رهروان، من به‌شما اجازه می‌دهم که در قلمروها و سرزمین‌های گوناگون آئین روگرداندن [از جهان] و پذیرش [به‌انجمن] را انجام دهید. آئین رهروی و پذیرش باید چنین انجام گیرد: [طالب] نخست باید موی سر و ریش خویش بسترد، جامه‌های زرد در بر کند، دنبالهٔ جامهٔ روئی را بر یك شانه افکند؛ به‌پای رهروان سر فرود آرد، زانو بزند، و دو کف دست را به‌هم نهاده بالا ببرد. آن‌گاه باید به‌او گفت که چنین بگوید: «من به‌آن بیدار (بودا) پناه می‌برم، من به‌آئین (دَمَّه) پناه می‌برم، من به‌انجمن (سَنگَه)[۲۹] پناه می‌برم.» و دیگر بار... و نیز سوم بار چنین بگوید. ای رهروان، من با این سه سخنِ پناه گرفتن[۳۰]، ترك خان‌ومان و پذیرش را اجازه می‌دهم....[۳۱]

آن سرور، تا زمانی که می‌خواست در بنارس اقامت کرد، آن‌گاه به‌سوی اوروویلا به‌راه افتاد. آن سرور در راه به‌بیشه‌ئی رفت. چون به‌آنجا رسید در پای درختی نشست. در آن زمان جمعی از سی دوست، مردان جوان و توانگر، با همسران خود در آن بیشه خوش می‌گذراندند. یکی از آن میان همسر نداشت. او به‌جای همسر روسبی‌ئی با خود آورده بود. آن‌گاه که آنان آگاه نبودند به‌بازی سرگرم بودند؛ آن روسبی داروندارشان را برداشت و گریخت.

---

۲۳ hita

۲۴ sukhá (سعادت)

۲۵ loka-ānukampaya

۲۶ یا، شفاهی‌وکتبی.

۲۷ «موجوداتی هستند که چشم جان‌شان کم از غبار پوشیده شده است، ولی اگر ذمه به‌آنان تعلیم نشود نمی‌توانند رستگار گردند.». LGB ص ۷۵.

۲۸ در اینجا آمده که ماره نزد بودا می‌آید و می‌گوید «تو بستهٔ بندهای انسانی و خدائی هستی،تو با بندهای محکم بسته شده‌ای. ای زاهد، تو از من رهائی نخواهی یافت.» بودا می‌گوید که از او هر بندی آزاد است.

۲۹ sangha

۳۰ saraṇa-gamanehi

۳۱ VBB ۶۵ـ۵۰

سپس آن دوستان، برای خدمت به‌دوست خود، در جست‌وجوی آن زن برآمدند، و هم‌چنان که در آن بیشه این‌سو و آن‌سو می‌رفتند، آن سرور را در پای درختی نشسته دیدند. به‌او نزدیك شدند و گفتند: «ای سرور خواهشی داریم، آیا آن سرور ندیده که زنی از اینجا بگذرد؟»

«ـ جوانان، می‌خواهید با او چه بکنید؟»

«ای سرور، ما دوستان جوان و توانگر با همسران خود در آن بیشه بازی می‌کردیم. یکی از ما همسر نداشت؛ همراه او روسبی‌ئی آوردیم. وقتی که متوجه نبودیم و سرگرم خود بودیم، آن روسبی هر چه داشتیم برداشت و برد.

ای محترم، از آنجا که ما دوستان می‌خواهیم خدمتی به‌دوست‌مان بکنیم در جست‌وجوی آن زنیم و این‌سو و آن‌سوی این بیشه می‌گردیم.»

«ـ ای جوانان اکنون چه می‌اندیشید؟ برای شما کدام بهتر است، در جست‌وجوی زنی برآئید یا در جست‌وجوی خویش؟»

«ای محترم، برای ما آن بهتر خواهد بود که در جست‌وجوی خودمان باشیم.»

«ای جوانان، اگر چنین است، بنشینید، من آئین را به‌شما تعلیم خواهم داد.» یاران جوان توانگر پاسخ دادند: «باشد، سرور»، و با احترام درود گفتند و نزدیك او نشستند.

آن‌گاه آن سرور آئین را... به‌آنان آموخت.

آن ارجمندان چون آئین را دیدند... به‌آن گرویدند.

مرتاضانِ گیسو بافته

آن‌گاه آن سرور منزل به‌منزل سفرکنان به‌اُورُو وِیلا رسید[۱]. در آن زمان سه مرتاضِ گیسو بافته[۲] به‌نام‌های اُورُو وِیلا کَسَّپَه[۳]، نَدی کسَّپَه، و گَیاکَسَّپَه در آنجا اقامت داشتند. از اینان اوروویلاکَسَّپَهٔ مرتاض، پیر، دلیل، مرشد، سر، و بزرگ پانصد مرتاض، ندی کَسَّپَه پیر سیصد مرتاض، و گیاکَسَّپَه پیر دویست مرتاض بودند. آن‌گاه آن سرور به‌جائی که جایگاه[۴] اُورووِیلا کَسَّپَه بود نزدیك شد، و با او سخن آغاز کرد...[۵] و آن‌گاه این اندیشه در آن سرور پیدا شد:

زمانی دراز این مرد شیفتهٔ این پندار خواهد بود که «مرتاض بزرگ[۶] به‌راستی دارندهٔ نیروها و تجربهٔ بزرگ است، ولی چون من ارهت نیست.» خوبست که من این مرتاض گیسو بافته را برانگیزانم.» آن‌گاه آن سرور به‌اوروویلا کسپه چنین گفت: «تو به‌راستی اَرَهَت نیستی تو در حقیقت راه ارهتی[۷] را نیافته‌ای؛ این راه راهی نیست که تو بتوانی در آن ارهت شوی و یا راه ارهتی را بیابی.» آن‌گاه کسپه سر به‌پای آن سرور نهاد و گفت «استاد، بگذار ترك خان‌ومان کنم، و پذیرفته آیم.»

---

۱ بودا سه ماه در اوروویلا ماند. شرح MV.I ،xv به‌بعد.

۲ tayo-jaṭilā. جتیله‌ها گروهی از مرتاضانی بودند که گیسوانی بلند و بافته داشتند.

۳ Uruvela Kassapa

۴ assama، آشرام، زاویه.

۵ شرح پیدا شدن ناگهٔ آتشین، چهار شهریار سَکَه ـ بَرَهْماسَهَمْپَتی، و خدای درخت... آورده نشد.

۶ mahā-samaṇo یا، زاهد بزرگ، شمن بزرگ.

۷ arahatta-maggaṃ

ـ «ای کسپه، تو پیر پانصد مرتاضی،... اکنون آنان را خبر کن، بگذار هر آن چه شایسته می‌دانند انجام دهند.» آن‌گاه کسپه به‌جایگاه مرتاضان نزدیك شد و چنین گفت: «ای سروران، من می‌خواهم با زاهد بزرگ به‌زندگی قدسی سر بسپارم؛ شما هم اگر شایسته می‌دانید همین کار را بکنید.» آنان گفتند «ای محترم، ما دیری‌ست به‌آن زاهد بزرگ احترام می‌گزاریم؛ اگر شما با زاهد بزرگ راه سلوك قدسی را در پیش گیرید، ما نیز همه همراه زاهد بزرگ به‌زندگانی قدسی رو می‌کنیم.» آن‌گاه آن مرتاضان مو و گیسوان خود، وسائل خود، و آتش‌های قربانی خود رادر آب افکندند، و به‌جائی که آن سرور بود نزدیك شدند، سر به‌پای آن سرور نهادند و گفتند: «استاد، بگذار ما با آن سرور ترك خان‌ومان کنیم و [در انجمن] پذیرفته شویم.» آن سرور پاسخ داد: «ای رهروان، بیائید آئین به‌خوبی آموخته شد؛ برای پایان دادن کامل رنج زندگانی قدسی را زندگی کنید.» این بود ترك خان‌ومان این ارجمندان.

ندی کسپه چون موی و گیسوان را بر آب روان دید...؛ اندیشید «باشد که هیچ بدبختی گریبانگیر برادران من نشده باشد!»... و او خود با سیصد مرتاض به‌جائی که اورووِیلا کسپهٔ ارجمند آنجا بود رفتند... و گفت: «کسپه، آیا اکنون این بهتر است؟» «آری ای دوست، بهتر است.»... و گیاکسپه... با دویست مرتاض به‌جائی که اورووِیلا کسپه در آنجا بود آمدند. از این رو این ارجمندان ترك خان‌ومان گفتند و پذیرفته شدند....

آن‌گاه آن سرور تا زمانی که می‌خواست در اورووِیلا ماند با همراهان بسیار، با هزار رهرو که همه پیش از این از مرتاضان گیسو بافته بودند به‌سوی تپهٔ گَیا[۸] پیش رفت. آن سرور با هزار رهرو در گَیا اقامت کرد. در آنجا آن‌سرور به‌رهروان چنین آموخت[۹]:

«ای رهروان همه چیز در آتش[۱۰] است. چه‌گونه همه چیز در آتش است؟ شکل‌ها[۱۱] درآتش‌اند، دانستگیِ چشم[۱۲] در آتش است. تماسِ چشم[۱۳] در آتش است، و آن [احساسی] که پیوسته از پساویدنِ (= تماس) چشم پیدا می‌شود، خواه خوشایند، خواه دردآور، یا نه دردآور و نه خوشایند که احساس شود، آن هم بر آتش است. از چه همه چیز بر آتش است؟ از آتش شهوت و کینه و فریب؛ من می‌گویم که آن از زائیده شدن، پیری، بیماری، مرگ، اندوه، زاری، رنج، غم و نومیدی در آتش است.

---

۸ Gayā-sīsa یا «گیاسَر» تپه بلندی که رو به‌روستای گیا است.

۹ این گفتار، که به‌گفتار آتش معروف است، دنبالهٔ گفتار دوم است. و در S.iv سم یوتهٔ ۳۵ سوره ۲۸ نیز آمده است.

۱۰ aditta ۱۱ rūpā

۱۲ cakkhu-viññānaṃ یعنی دانستگی که از راه چشم در ما پیدا می‌شود.

۱۳ cakkhu-samphasso، یا چشم‌پساوش. پساویدن یعنی تماس، یعنی نزدیکی نه لمس.

گوش در آتش است، صداها در آتش است... بینی در آتش است، بوها در آتش است... زبان در آتش است، مزه‌ها در آتش است... تن در آتش است، لمس شدنی‌ها در آتش است... منش[۱۴] در آتش است، شناختنی‌ها[۱۵] در آتش است، دانستگیِ منش در آتش است، پساویدن منش در آتش است[۱۶]، و آن [احساسی] که پیوسته از پساویدن منش پیدا می‌شود، خواه خوشایند، خواه دردآور، یا نه دردآور و نه خوشایند که احساس شود، آن نیز هم در آتش است....

ای رهروان، شاگرد آموختهٔ نجیب چون این را بنگرد از چشم و شکل‌ها، از گوش و صداها، از بینی و بوها، از زبان و مزه‌ها، از تن و لمس‌شدنی‌ها، از منش و شناختنی‌ها رومی‌گرداند.... باروگردادن از شهوت آزاد می‌شود؛ با آزادی از شهوت آزاد است. چون آزاد شد، در او این شناسائی پیدا می‌شود که **من آزادم**. می‌داند که زائیده شدن از میان رفت؛ سلوك قدسی انجام یافت؛ کار کرده شد، و آن سوی این چیزی نیست.»

در آن حال چون این گفتار عرضه شد دل‌های آن هزار رهرو از دلبستگی به‌آلودگی‌ها رهائی یافت.[۱۶]

---

۱۴ mano یا فهم، دل.

۱۵ dhammo «اندیشه‌ها» SBE .XIII .P.134

۱۶ «تأثراتی که به‌فهم دریافت شوند» وارن در بودیسم در ترجمه‌ها ص ۳۵۲.

۱۷ VBB ۷۰_۶۶

هدیهٔ وِیْلووَنَه

آن‌گاه آن سرور تا زمانی که می‌خواست در تپهٔ گَیا اقامت کرد با همراهان بسیار، با هزار رهرو، که پیش از این همه از مرتاضانِ گیسو بافته بودند، رهسپار راجَه‌گَهَه شدند. آن‌سرور منزل به‌منزل سفرکنان به‌راجَه‌گَهَه رسید و در باغ لَتیوَنَه(۲) در کنار گوراب(۳) سُوپَه‌تَنَه اقامت کرد. شاهِ مَگَدی، سِی‌نیَه بِمْبِسارَه(۴) شنید: «به‌راستی سَمَنَه گُتَمَهٔ سکیه‌ئی(۵)، که از خاندان سکیه ترک خان‌ومان کرده، به‌راجَه‌گَهَه رسیده و در اینجا اقامت کرده است.... آن‌گاه شاه مگدی، سِی‌نیه بِمْ بِسارَه با... بیشماری از برهمنان و پدران خانوادهٔ مَگَدَه به‌جائی که آن سرور آنجا بود نزدیك شدند....

آن‌گاه این اندیشه در آنان پیدا شد... «این چه‌گونه است، آیا سَمَنَهٔ بزرگ با اورُوویلا کَسَّپَه به‌سلوكِ قدسی پرداخته، یا اورُوویلا کَسَّپَه همراه او سلوك قدسی را انجام می‌دهد؟»

آن‌سرور اُورُو وِیلا کَسَّپَهٔ ارجمند را به‌این شعر خطاب کرد:

تو ای ساکن اورُوویلا، که لاغرت می‌نامند، چه دیده‌ای که آگنی(۶) را ترك

---

۱ Veluvana یا باغ خیزران. شرح MV ،lxxiii به‌بعد.

۲ Latthivana

۳ cetiya در لغت یعنی منارهٔ سنگی و در اصطلاح تپه‌ئی را گویند که مردگان را در آنجا می‌سوزانند؛ مقبره و گوراب را گویند که «گنبدی برسرقبر» است و در اینجا، کم یا بیش، مراد ما همین معنای دوم است. سنسکریت این واژه، caitya است.

۴ Seniya Bimbisāra. واژه «سی‌نیه» به‌معنای سپهدار و سالار است.

۵ śakya/sakya نام خاندان گتمه بوداست.

۶ Āgni خدای آتش.

کرده‌ای؟ ای کَسَّپَه، من معنای این را از تو می‌پرسم. چرا دست از آتش قربانی کشیده‌ای؟»

ـ قربانی‌ها(۷) نشان از چیزهای ماذی، صداها، بوها، و کام‌ها دارند. دربارهٔ این دستاویزها چنین فهمیدم: «این پس مانده است»؛ از این رو از قربانی، و از پیشکش به‌خدایان خوشدل نیستم.»

آن‌سرور گفت: ای کَسَّپَه، اگر دلت از چیزهای مادّی، از صداها، از بوها کامی نجوید، پس تو از کجای جهان خدایان و انسان‌ها دلشادی؟ کَسَّپَه، این را به‌من بگو.»

ـ من آن راه آرام(۸) را، [که] بی‌بنیاد(۹)، بی‌چیز [از خود]، نه دربند کام‌ها[ست]، و دیگرگون شدنی نیست، بی‌آن که کسی بتواند آن را ببرد، دیده‌ام؛ از این رو شادی من در قربانی و یا در پیشکش به‌خدایان نیست.»

سپس اورو ویلا کَسَّپَهٔ ارجمند... به‌آن سرور گفت: «استاد، آن سرور استاد من است و من شاگردم(۱۰).»... آن‌گاه آن‌سرور... آنان را با گفتاری منظم... تعلیم کرد. همان‌گونه که جامه‌ئی که از هر غبار پاك باشد خوب رنگ به‌خود می‌گیرد، در آن... انبوه برهمنان و بزرگان مَگَدَه، که آنجا نشسته بودند، و بِم بِساره سرِ آنان بود، این بینشِ روشنِ نیالوده دربارهٔ آئین پیدا شد: «هر آن چه بطبع تولید شده بطبع از میان می‌رود.» و آن گروه از «پیش‌نشینان» شدند.

.. سپس، پیش از نیمروز، آن سرور، جامه‌های زیر خود را پوشید و خود را در جامه‌های روئی پیچید، و با کشکول دریوزگی و همراهان بسیار، با هزار رهرو، که همه پیش از این از مرتاضان گیسو بافته بودند، به‌راجَگَهَه آمدند.... آن‌گاه آن سرور به‌جایگاه شهریار مَگدی ـسی‌نیه بِم‌بِساره‌ـ رفت.... آن‌سرور چون دست از کاسه کشید، شهریار در کنارش نشست. این اندیشه در شهریار، که در کنار او نشسته بود پیدا شد «اکنون آن‌سرور کجا اقامت می‌کند، که نه خیلی از شهر دور و نه خیلی به‌آن نزدیك، و مناسب آمدوشد و برای مردمی که با او کار دارند رسیدنی باشد، در روز پرهیاهو نباشد و شب هم از هیاهو دور باشد، آرام، خلوت، شایستهٔ گوشه‌گرفتن از مردم، و درخور گوشه‌گیری باشد؟» سپس در دل شهریار این اندیشه پیدا شد «باغ ما ـ وِیلووَنَه ـ هست...» اکنون چه‌گونه است که من ویلوونه را

---

۷ yañña که سنسکریت آن yajña است. این کلمه همان است که در اوستا «یشتی»، و در فارسی کنونی «جشن» شده است.

۸ padam santaṃ

۹ upādhi

۱۰ sāvaka: شنونده و آموزنده.

به‌انجمن رهروان که بودا راهنمای آن‌ست ببخشم؟»

آن‌گاه شهریار مَگَدی ـ سی‌نیه بم‌بساره ـ سبوئی زرین به سرور هدیه کرد، و گفت: «سرور ارجمند، وِیلووَنَه را به‌انجمن رهروان که بودا راهنمای آن‌ست می‌بخشم». آن سرور باغ را پذیرفت، شهریار را با گفتاری دربـاره آئیـن تعلیـم داد، آگاه ساخـت، برانگیخت و شادمان کرد، و آن‌گاه از جای برخاست و رفت.

سپس آن‌سرور در آن حلقه گفتاری دربارهٔ آئین گفت، رهروان را آموخت و گفت: «ای رهروان [داشتن] باغ را مجاز می‌دانم.»[۱۱]

---

۱۱ VBB ۵ ـ۷۲

ساری‌پُوتَّه و مُگُلْلانَه

در آن زمان[۱] سَنْجَیَهٔ[۲] درویش با جمعی از دویست و پنجاه درویش در راجَگَهَه اقامت داشت. در همان زمان ساری‌پُوتَّه[۳] و مُگُلْلانَه[۴] همراه سنجیه رهروی راه قدسی می‌کردند. این دو با هم پیمان بستند که: «هر که نخست به‌بیمرگی رسید[۵] [آن را به‌دیگری] بیاموزد.»

در آن زمان اَسَّجی[۴] ارجمند پیش از ظهر جامه‌های زیر را پوشیده، و خود را در جامه‌های روئی پوشانده و با کاسهٔ دریوزه به‌راجَگَهَه داخل شده بود. همان‌طور که به‌این‌سو و آن‌سو می‌رفت، به‌این راه و آن راه نگاه می‌کرد، خم می‌شد و پیش می‌رفت رفتارش با چشمانی فروافتاده کامل بود. ساری‌پوته، اسّجی ارجمند رادید... چون اسجی ارجمند در راه راجگهه پرسه گردی کرد، هر چه غذا از دریوزه یافته بود خورد، بازگشت. آن‌گاه ساری پوتهٔ ارجمند به‌جائی که اسجی ارجمند در آنجا بود نزدیك شد... در کناری ایستاد و چنین گفت: «سیمای تو روشن است؛ رنگ پوست تو درخشان و شفاف است. ای دوست، تو به‌نام که ترك خان‌ومان کرده‌ای؟ استاد تو کیست؟ به‌آئین چه کسی گرویده‌ای؟»

---

۱ شرح MV ،I ،xxiii به‌بعد.

۲ بارها نام شش استاد همزمان بودا ـ که از فرقه‌های دیگر بودند ـ در کانون پالی آمده است. این‌ها آن شش استادند: نِگَنْتَه‌ناتَه‌پُوتَّه (=مَهاویرَه)؛ اَجِتَه کِیسَه‌کِمْبَلین (Ajita Kesambalin)، پَکُودَه‌کَچّایَنَه (Pakudha Kaccāyana)، پُورَنَه‌کَسَّپَه (Pūrama Kassapa)، مَکَّلی‌گُسالَه(Makkhali Gosala)، سَنْجَیَه‌بیلَتی‌پُوتَّه (Sañjaya Belaṭṭi putta).

۳ Sāriputta ۴ Moggallāna

۵ Assaji. او یکی از آن «پنج رهرو» است که چهار حقیقت عالی نخست به‌آنان عرضه شد، و هم او یکی از آن شصت رهرو است که برای بشارت آئین سفر کردند.

ـ «ای دوست، **سمنهٔ بزرگ**، **گُتَمه سَکیه‌ئی** هست که از خاندان سکیه روگردانده است؛ من به‌نام او، آن‌سرور، ترک خان‌ومان کرده‌ام. او، آن‌سرور، استاد من‌ست. من **به‌آئین** او گرویده‌ام.» ـ«سرور ارجمند، استاد تو چه می‌گوید، چه چیزی عرضه می‌کند؟»

ـ «ای دوست، من در حقیقت به‌تازگی و اندکی‌ست که رهرو شده‌ام، تازه به‌این آئین و روش رسیده‌ام. من نمی‌توانم آئین را کاملا به‌تو نشان دهم، ولی معنای آن را خلاصه‌وار برایت خواهم گفت.»...

آن‌گاه آن ارجمند برای‌ساری‌پوتهٔ‌درویش این گفته را از آئین باز گفت:

«چنین‌رفته» از علت چیزها، «که چیزها از علتی زائیده می‌شوند»، و رهائی
آن‌ها سخن می‌گوید؛ سمنه گتمهٔ بزرگ چنین می‌گوید.»

چون ساری‌پوته این گفته از آئین را شنید در او بینش ناب نیالودهٔ آئین[۶] پیدا شد: «هر چه بطبع تولید شده‌است بطبع از میان‌می‌رود.» او گفت: «راستی اگر آئین این‌ست، بی‌شك تو اکنون به‌راه بی‌اندوه که در گذشته، در دوران‌های بس دراز دیده نشده رسیده‌ای.»

سپس ساری‌پوته به‌جائی که مگل‌لانهٔ درویش بود نزدیك شد؛ و **مگل‌لانه** چون او را دید چنین گفت: «ای دوست، سیمای تو روشن است، رنگ پوست تو درخشان و شفاف است. آیا تو اکنون **به‌بیمرگی** رسیده‌ای؟» «آری، من به‌بیمرگی رسیده‌ام[۸] چون **مگل‌لانه** سخنی از آئین شنید در او بینش ناب نیالودهٔ آئین پیدا شد....

پس از آن **مُگل‌لانه** **به‌ساری‌پوته** چنین گفت: «ای دوست، بیا نزد آن‌سرور برویم؛ او، آن‌سرور، استاد ما خواهد بود.» ساری‌پوته پاسخ داد: «ای دوست، این دویست و پنجاه درویش که به‌نام ما در اینجا اقامت دارند، به‌مانگاه می‌کنند؛ بیا آنان را آگاه کنیم تا هر چه شایسته می‌دانند انجام دهند.»

آن‌گاه، **ساری‌پوته** و **مُگل‌لانه** به‌نزد آن درویشان رفتند؛ چون به‌آنان نزدیك شدند گفتند: «دوستان، ما می‌خواهیم نزد آن‌سرور برویم؛ او، آن‌سرور، استاد ماست.» ـ«ای ارجمندان، ما به‌نام شما در اینجا زندگی می‌کنیم، و به‌شما احترام می‌گزاریم؛ اگر شما ارجمندان می‌خواهید با **سمنهٔ بزرگ** رهروی راه قدسی کنید، ما نیز با او سلوك قدسی در پیش خواهیم گرفت.»

سپس ساری‌پوته و **مُگل‌لانه** به‌جائی که **سَنجیهٔ** درویش آنجابود. نزدیك شدند... و چنین گفتند: «ای دوست، ما نزد آن‌سرور می‌رویم؛ او، آن‌سرور، استاد ما خواهد بود.» او

---

۶ dhamma-cakkhuṃ = چشمِ دَمّه

۷ padam-a-sokaṃ، راه بی‌سوك.

۸ برخورد اَسجی و مُگل‌لانه که مانند برخورد اسجی با ساری‌پوته است آورده نشد.

گفت ـ«دوستان، بس است، نروید؛ ما هر سه با یک‌دیگر این گروه را راهنمائی خواهیم کرد... آن‌گاه **ساری‌پوته** و **مُگل‌لانه** این دویست و پنجاه درویش را گرفته **به‌وِیلُووَنَه** نزدیک شدند....»[۹]

سپس آن‌سرور دید که ساری‌پوته و مگل‌لانه از دور نزدیک می‌شوند. چون آنان را دید به‌رهروان گفت: «ای رهروان، دو دوست از راه می‌رسند، **کُلِتَه**[۱۰] و **اُوپَتِسَّه**[۱۱]؛ این دو یک جفت شاگرد بسیار عالی من خواهند بود.»

آنان، که با ویرانی کامل بنیادها[۱۲] [ی خود] در سپهر ژرف شناسائی به‌آزادی رسیده‌اند، به‌ویلوونه رسیدند....

سپس **ساری‌پوته** و **مُگل‌لانه** به‌جائی که آن‌سرور آنجا بود رفتند؛ چون نزدیک شدند، سر به‌پایش نهادند و احترام گزاردند، و آن‌گاه گفتند: «سرور، بگذار ما با آن‌سرور ترک خان‌ومان کنیم.»

آن‌سرور گفت: «ای رهروان، بیائید، آئین نیک‌آموخته شده است؛ برای پایان دادن کامل به‌رنج رهروی راه قدسی کنید.» بدین‌سان این ارجمندان [به‌انجمن] پیوستند[۱۳].

در آن زمان بسیاری از مردمان نجیب **مَگَدَه** به‌راهنمائی آن‌سرور رهروی راه قدسی می‌کردند. مردم نگران، آشفته و خشمگین بودند و می‌گفتند: «**گُتمهٔ** رهرو سبب بی‌فرزندی می‌شود؛ گتمه، رهرو سبب بیوگی می‌شود؛ گتمهٔ رهرو سبب از هم پاشیدن خانواده‌هاست. به‌همراه او هزار **مرتاض گیسو بافته** ترک خان‌ومان گفته‌اند، و آن دویست و پنجاه درویش پیرو **سَنجیه** هم ترک خان‌ومان گفته‌اند؛ و بسیاری از جوانان معروف مگده با گتمهٔ رهرو سلوک قدسی در پیش گرفته‌اند.» چون رهروان را می‌دیدند با این شعر ملامت‌شان می‌کردند:

«رهرو بزرگ به‌**گِری‌بَجَّهٔ**[۱۴] مگدی‌ها آمده است.

تمام پیروان سنجیه را راهنمائی می‌کند. اکنون کِه را راهنمائی خواهد کرد؟»

چند رهرو سخنان مردم نگران، آشفته، و خشمگین را شنیدند، و به‌آن‌سرور باز گفتند. او گفت «ای رهروان، این هیاهو دیری نخواهد پائید؛ فقط هفت روز خواهد بود، پس از هفت روز فرو خواهد نشست. اگر آنان شما را با این شعر... [شعر بالا] سرزنش می‌کنند شما با این شعر به‌آنان پاسخ دهید:

---

۹ در اینجا آمده که از دهان سنجیه خون گرم بیرون آمد.

۱۰ Kolita = مگل‌لانه

۱۱. Upatissa

۱۲ upadhi-saṃkhaye

۱۳ در JN ص ۵۸ آمده «روزی که ساری‌پوتهٔ بزرگ به‌ارهتی رُسید [استاد] «شورای شاگردان» را تشکیل داد».

۱۴ Giribajja یا «شهر کوهستانی» نام قدیمی راجَگَهه است.

«مردان بزرگ(۱۵)، **چنین رفته‌ها**، به‌راستی با آئین حقیقی هدایت می‌کنند به‌دانایانی که با آئین هدایت می‌کنند چه رشکی می‌توان برد؟»

... آن‌گاه مردم گفتند: «رهروان، شاگردان سکیه‌ئی، به‌راستی از روی آئین هدایت می‌کنند، نه بی‌آئین.»(۱۶). بدین‌سان آن هیاهو فقط هفت روز بود و پس از آن خاموش شد(۱۷).

---

۱۵ mahā-vīrā ۱۶ a-dhammenta

۱۷ بخش مقدمه مانندِ مَهاوَگّه که سرگذشت مرتب بودا را در بر دارد در اینجا پایان می‌یابد. تا اینجا **حقیقت یافته**، آئین عرضه شده، و انجمن بنیاد گذاشته شده است.

دیه‌ار کَپِلَه‌وَتُّو

پذیرش افراد خانوادهٔ گتمه به‌«انجمن»

آن‌گاه[۱] آن‌سرور تا وقتی که می‌خواست در راجَگَهَه اقامت کرد، به‌سوی کَپِلَه‌وَتُّو به‌راه افتاد. منزل به‌منزل سفرکنان به‌کپله‌وتو رسید، و در میان «سَکَّه»ها[۲]، در باغ نِگرُودَه[۳] اقامت کرد. آن‌گاه آن‌سرور پیش از نیمروز جامه‌های زیر را پوشید، و خود را در جامه‌های روئی پیچیدو با کاسهٔ دریوزه به‌جائی که مسکن سُودُدَنهٔ سَکّی بود رفت. چون به‌آنجا رسید در جائی که فراهم آورده بودند نشست. سپس آن بانو، مادر راهولَه، به‌راهولَهٔ جوان چنین گفت: «ای راهوله،این پدر تست؛ برو از او میراثی بخواه.» راهولهٔ جوان به‌جائی که آن‌سرور آنجا بود رفت. چون نزدیك شد در برابر آن‌سرور ایستاد و گفت: «ای رهرو، سایهٔ تو نیکبختی است.» آن‌سرور از جا برخاست و رفت. راهوله در پی او به‌راه افتاد و به‌فروتنی می‌گفت: «ای رهرو، مرا میراثی ده.» سپس آن‌سرور ساری‌پوتهٔ ارجمند را فراخواند و گفت: «ساری‌پوته، آئین ترك خان‌ومان را برای راهوله باز گو.» ـ «سرور ارجمند، چه‌گونه آئین ترك خان‌ومان را برای راهولهٔ جوان باز گویم؟» آن‌گاه آن‌سرور در این باره و در این هنگام گفتاری درباره آئین گفت و رهروان را آموخت: «ای رهروان، من آئین ترك خان‌ومان را برای نو مریدان با گفتن سه پناه[۴] مجاز می‌دانم....»

---

۱ شرح MV.I liv به‌بعد

۲ Sakka = Sakya

۳ Nigrodha-ārāme یا باغ انجیرِ بزچرانان.

۴ یعنی: «من به‌بودا پناه می‌برم
من به‌آئین پناه می‌برم
من به‌انجمن پناه می‌برم.»

آن‌گاه ساری‌پوتهٔ ارجمند آئین ترک خان‌ومان را بر راهولهٔ جوان خواند.

سُودُدَنَه سَکّی به‌جائی که آن‌سرور آنجا بود رفت، و چون نزدیک شد درود فرستاد و در کناری نشست و چنین گفت: «سرور ارجمند، من طالب احسان آن‌سرورم.... آن‌گاه که آن‌سرور ترک خان‌ومان کرد رنجی گران بردم، و چنین است اکنون که نَنْدَه[۵] نیز چنین کرده است، و رنج من از ترک خان‌ومان راهوله از حد افزون است.... سرور ارجمند اگر این ارجمندان آئین ترک خان‌ومان را درباره فرزندی که از مادر وپدر خود اجازه ندارد انجام ندهند نیکوست.» آن‌گاه آن‌سرور سُودُدَنَه را با گفتاری درباره آئیـن تعلیم کرد، آگاه ساخت، برانگیخت و شاد کرد. سودونه... به‌راه افتاد. و آن‌سرور آن هنگام در آن جمع در گفتاری دربارهٔ آئین گفت و رهروان را تعلیم کرد:

«ای رهروان، مگذارید که فرزندان بی‌رضای پدر و مادرشان ترک خان و مان کنند. اگر کسی آئین ترک خان‌ومان را [دربارهٔ این فرزندان] انجام دهد بدکردارست.»[۶]

---

۵ Nanda ۶ VBB ۴-۸۳

هدیهٔ اَناتَپِنْدَکَه

[JN ۹۲] «آن‌گاه او با جمع رهروان به‌راجَگَهه بازگشت، و در سیتَه‌وَنَه[۱] اقامت کرد.» در آن‌زمان[۲] اَناتَپِنْدَکَه[۳]، مرد خانه، با خواهر بازرگان بزرگ راجگهه زناشوئی کرده بود. و اناتپندکه برای کاری به‌راجگهه رفت....[۴] سپس بازرگان بزرگ به‌غلامان و کارگرانش دستورهائی داد و به‌اناتپندکه نزدیك شد، و پس از درود در کنار او نشست... و گفت: «جشن بزرگی آراسته‌ام، و انجمن را به‌سرپرستی بودا برای فردا دعوت کرده‌ام.» «ای پدر خانواده، تو می‌گوئی «بودا»؟» پاسخ داد: «ای پدر خانواده، می‌گویم «بودا»... ای پدر خانواده، در جهان این ندا را کم شنیده‌اند که «بنگر، یك بودا، بودا!» آیا اکنون در این زمان برای ما ممکن است که به‌آن‌سرور، ارهت، روشن‌شدهٔ والا نزدیك شویم و او را ببینیم؟»... پاسخ داد «ای پدر خانواده، بامداد فردا به‌آن‌سرور نزدیك شو، او را خواهی دید... آن‌گاه [صبحگاهان] اناتپندکه، پدر خانواده، به‌دروازهٔ سیته‌ونه[۵] نزدیك شد...[۶] و از شهر بیرون رفت...[۷] و به‌سیته‌ونه نزدیك شد. در آن زمان آن‌سرور به‌هنگام دمیدن سپیده

---

۱ Sitavana

۲ شرح VC, VI ، iv به‌بعد.

۳ به‌نام Anāthapiṇḍika

۴ در اینجا شرح غذا تهیه کردن بازرگانان و اسم ظرف‌ها آورده شده است.

۵ دروازه شهر که به‌سیته‌ونه می‌انجامید.

۶ موجوداتی نه‌انسان دروازه را باز کردند.

۷ در اینجا آمده که تاریکی شگفت سه بار آمد و رفت و یکی از ارواح زمین (yakka) به‌نام Sivaka سخنانی گفت.

برخاست و در هوای آزاد قدم می‌زد... و به‌**اَناتَپِنْدَکَه** چنین گفت: «**سودَتَّه**(۸) بیا.» اناتپندکه با خوشدلی... گفت «سرور ارجمند، آیا آن سرور خوب خوابید؟» او گفت:

مرد قدسی چون به‌نیروانه برسد
همواره نیکبخت و آسوده‌است،
آلودهٔ کام‌ها نیست.
او آرام، و بی‌بنیاد منی(۹) است.
از بستگی(۱۰)ها بریده و بیم را از دل دور کرده‌است،
آرام و نیکبخت می‌آساید، آرامش دل را یافته‌است.»

آن‌گاه آن‌سرور **اناتپندکه**، پدر خانواده، را با گفتاری منظم تعلیم داد.... اناتپندکه، که **آئین** را نگریسته، به‌آن رسیده، آن را دریافته، و در آن فرو رفته بود... گفت، آن‌سرور مرا چون **پیش‌نشین** بپذیرد که از امروز تا آن‌گاه که زندگیش دوام دارد [به‌بودا، به‌آئین و به‌انجمن] پناه می‌برد. سرور ارجمند، باشد که آن‌سرور رضا دهد که من از او و از **انجمن** رهروان پذیرائی کنم.» آن‌سرور با سکوت خود پذیرفت و اناتپندکه... از آنجا رفت.

آن‌گاه **اناتپندکه** در پایان شب خوراک‌های برگزیدهٔ نرم وسفت را در خانهٔ بازرگان بزرگ راجَگَهَه فراهم آورد و گفت وقت را به‌آن‌سرور اعلام کنند که «سرور ارجمند، هنگام آن فرا رسیده‌است.»... چون آن‌سرور، خوراك را خورد و دست از کاسه کشید، اناتپندکه، پدر خانواده، در کناری نشست... و به‌آن‌سرور چنین گفت: «سرور ارجمند، باشد که آن‌سرور رضا دهند وبا انجمن رهروان به‌هنگام فصل باران با من در **ساوَتّی** اقامت کنند.» ـ«ای پدر خانواده، **چنین‌رفتگان** در تنهائی شادند.» ـ «ای سرور، می‌فهمم، ای **خوش رفته**، می‌فهمم.». [بودا می‌پذیرد]....

اناتپندکه دوستان و آشنایان بسیار داشت که سخنش را به‌گوش رضا می‌شنیدند. او چون به‌کار خود در راجگهه پایان داد، به‌ساوَتّی بازگشت. درراه دستور داد که مردان گردآیند و به‌آنان گفت، «سروران من، باغ بسازید؛ دیر به‌پا کنید، هدیه‌ها فراهم آورید که بودائی در جهان برخاسته‌است؛ و من از آن‌سرور پذیرائی می‌کنم؛ او از این راه خواهد آمد.» و اناتپندکه آن مردان را بر آن داشت تا باغ و دیر بسازند و هدیه‌ها فراهم آورند.

آن‌گاه او به‌ساوَتّی آمد و گوشه و کنار آن را گشت و گردشگاه شاهزاده **جِیْتَه**(۱۱) را

---

۸ Sudatta از دو جزء ـ su، خوب، و datta ـ داده، از ریشهٔ da، دادن و بخشیدن.

۹ nir-ūpādhi

۱۰ āsattiyo «بندها»، SBE.

۱۱ Jetavana

دید... سپس به‌شاهزاده **جیته** نزدیك شد و گفت، «ای محترم[۱۲] این گردشگاه را به‌من ده تا از آن باغی[۱۳] بسازم.» ــ ای«پدرخانواده، باغ را فقط به‌صدها هزار [سکه] که [برزمین] گسترده باشند می‌دهم.» ــ«ای محترم، باغ را خریدم.» ــ«ای پدر خانواده، باغ را نمی‌فروشم.» آنان از سران آن سرزمین پرسیدند که آیا این باغ را می‌فروشند یا نه. گفتند «ای محترم، اگر بهای آن را بپردازی، فروخته می‌شود.» **اناتپندکه** گفت تا زر در ارابه کرده بیاورند، و جیته‌ونه را با صدها هزار [سکه] بپوشانند. بار زری که نخست بار گرفتند برای فضای کوچك نزدیك دروازه کافی نبود.... آن‌گاه شاهزاده جیته به‌**اناتپندکه** گفت: «ای پدر خانواده، کافی‌ست این جا را به‌من بده؛ این هدیهٔ من خواهد بود.» **اناتپندکه**... آنجا را به‌شاهزاده جیته داد و او گفت تا در آن دروازه‌ئی بسازند.

آن‌گاه **اناتپندکه** دستور داد تا در **جیته‌وَنَه** چندین سرا، خانه، دروازه و تالار برای همراهان، آتشخانه[۱۴]، انبار، نهانخانه، مهتابی برای قدم زدن، و قدمگاه‌های سرپوشیده، چاه و سرچاه، گرمخانه[۱۵]، و استخرهای نیلوفر و سایبان‌های بزرگ بسازند.

آن‌گاه آن‌سرور منزل به‌منزل سفرکنان به‌ساوَتّی آمد[۱۶] سپس آن‌سرور در ساوتی، در **جیته‌ونه**، باغ **اناتپندکه** اقامت کرد.... **اناتپندکه** گفت: «سرور ارجمند. باشد که آن‌سرور رضا دهد که فردا با انجمن رهروان میهمان من باشند.» آن سرور با سکوت پذیرفت. چون آن‌سرور غذا خورد دست از کاسه کشید. اناتپندکه در کنار او نشست... و به‌آن‌سرور چنین گفت: «سرور ارجمند، من با**جیته‌ونه** چه کنم؟» ــ«اکنون، ای پدر خانواده، تو **جیته‌ونه** را در حال و آینده، از هر چهار جهت وقف انجمن رهروان کن.»...[۱۷]

---

۱۲ ayya-putta آقازاده، نجیب‌زاده، بزرگزاده، ayya از همان کلمه ariya مشتق شده است.

۱۳ ārāma

۱۴ āggi-sātāyo شاید تالار غذاخوری باشد.

۱۵ jant-āghara

۱۶ شرح VC,vi,ix

۱۷ VBB ص ۵۳ـ۱۴۹

اَنُوپیا، گروندگانِ سَکْیَه‌ئی

در آن زمان(۱)، بودا، آن‌سرور، در اَنوپیا(۲) اقامت داشت. انوپیه شهر مردم مَلَّه(۳) بود. در آن زمان مردان جوان سکیه ترک خان‌ومان کرده بودند. و از آن‌سرور ـ که [از جهان] رو گردانده بود ـ پیروی می‌کردند. در آن زمان دو برادر بودند به‌نام‌های مَهانامَه(۴) و اَنُورودَّه(۵) از مردم سکیه. انوروده خوش‌اندام بود و سه کاخ داشت.... مَهانامَه به‌انوروده گفت: «اکنون، ای انورودهٔ عزیز، بسی از جوانان نامور سکیه خان‌ومان را ترک کرده‌اند و از آن سرور ـ که ترک [جهان] گفته است ـ پیروی می‌کنند، ولی از خاندان ما کسی ترک خان‌ومان نکرده و از زندگی خانه به‌بیخانگی نرفته است. پس یا تو ترک خان‌ومان کن یا من.» ـ «من لاغرم؛ مرا یارای آن نیست که از زندگی خانه به‌بیخانگی بروم؛ تو ترک خان‌ومان کن.» ـ «انورودهٔ عزیز، بیا تا من زندگی خانهٔ دهقانی را به‌تو تعلیم دهم. دهقان نخست باید کشتزار را شخم بزند؛ پس از شخم باید دانه بیفشاند، آن‌گاه به‌آن آب ببندد، سپس آب از آن باز دارد، وجین کند، درو کند؛ آن‌گاه آن را بردارد، خرمن کند، بر آن پا بکوبد، آن‌گاه کاه را از آن جدا کند، آن‌گاه پوست را جدا کند، پس از آن دانه را به‌باد

---

۱ شرح VC,vii,i: برطبق سنت برمه‌ئی، این زمان باید پیش از نخستین پذیرش زنان به‌انجمن باشد که در پنجمین سال «بودائی» گُتمه انجام گرفت. زیرا آننده، که گرویدن او پس از این خواهد آمد، در آن پیشامد بود.

۲ Anupiyā (Anupiyāyaṃ). گفته می‌شود انوپیا جائی‌ست که گتمه نخستین هفتهٔ پس از ترک خان‌ومان را در آنجا گذراند.

۳ سرزمین Malla گویا بخشی از Bettia جدید، بود که راج کوچکی است در ناحیه Champāran در بِهار شمالی، که به‌نپال می‌پیوست. نک Asoka از V.A. Smith، چاپ دوم، ص ۱۴۷

۴ Mahānāma ۵ Anuruddha

دهد، آن‌گاه انبار کند، چون دانه انبار شد باز باید همان کار را هرساله در آینده انجام دهد.... «پس تو در اندیشهٔ زندگی دهقانی باش، و من از زندگی خانه به‌بیخانگی خواهم رفت.» آن‌گاه انوروده نزد مادر خود رفت... و گفت «مادر، می‌خواهم از زندگی خانه به‌بیخانگی روم؛ باشد که به‌من اجازه ترک خان‌ومان بدهی.»

... در آن زمان بَهدّیَه[۶] راجهٔ سکیه‌ئی فرمانروای سکیه‌ها بود؛ او دوست انوروده سکیه‌ئی بود. مادر انوروده اندیشید، «بهدیه راجهٔ سکیه‌ها فرمانروای مردم سکیه، و دوست انوروده است؛ او نمی‌تواند از زندگی خانه به‌بیخانگی برود»، به‌انوروده گفت: «انورودهٔ عزیز، اگر بهدیه، راجهٔ سکیه‌ها، ترك‌خان‌ومان بکند... تو نیز ترك‌خان‌ومان کن.» آن‌گاه انوروده نزد بَهدّیَه رفت و گفت: «دوستم، ترك خان و مان من بسته به‌ترك خان‌ومان تست.» ـ «دوستم، اگر ترك خان‌ومان تو بسته به‌ترك خان‌ومان من‌ست، باشد من با توام. تو به‌رضای خود ترك‌خان‌ومان کن.» ـ «پس دوستم بیا، هر دو از زندگی خانه به‌بیخانگی خواهیم رفت.» ـ «دوستم، من نمی‌توانم... هر چه جز این ممکن باشد در راه تو خواهم داد. تو ترك خان‌ومان کن.» ـ «ای دوست، مادرم می‌گوید: «انورودهٔ عزیزم، اگر بهدیه... ترك‌خان‌ومان کند، تو نیز ترك‌خان‌ومان کن.»... بس بهدیه به‌انوروده گفت: «دوستم، هفت سال منتظر باش، و در پایان سال هفتم هر دو ترك خان‌ومان خواهیم کرد.» ـ «ای دوست، هفت سال زمان بسیار درازی‌ست....» ـ «شش سال منتظر باش؛ پنج‌سال، چهارسال، سه‌سال، دوسال، یك‌سال، هفت ماه، شش ماه، پنج ماه، چهار ماه، سه ماه، دو ماه، یك ماه، یك نیم ماه. ای دوست هفت روز منتظر باش تا شاهی رابه‌فرزندان و برادرانم واگذارم.» ـ «هفت روز زمان درازی نیست، چشم به‌راه خواهم بود.»

آن‌گاه **بهدیه**... و **اَنورودَه** و **آنَندَه**[۷]، **بَهَگو**[۸]، **کِمبِلَه**[۹]، **دِیوَدَتَّه**[۱۰] و **اُوپالی**[۱۱] آرایشگر... چون روزهای پیش که با همراهان چهارگانه[۱۲] به‌نخجیرگاهی‌خوش می‌رفتند... به‌راه افتادند. چون دور شدند همراهان را باز گرداندند. بعد به‌سرزمین دیگری رفتند و زیورهای خود را در آوردند و در روجامه‌ئی بستند و به‌اوپالی گفتند: «حال، ای **اُوپالی** خوب، برگرد. برای تو این کافی‌ست که زندگی را بگذرانی.» اوپالی بازگشت و بعد این اندیشه در دلش پیدا شد: «مردم سکیه خشن‌اند و خواهند اندیشید که این مرد به‌جوانان آزار رسانده است. مراخواهند کشت. چون این جوانان از زندگی خانه به‌بیخانگی رفته‌اند، چرا خود من نروم؟» آن بسته را دور افکند و به‌جوانان نزدیك شد... آنان گفتند: «ای

---

۶ Bhaddiya
۷ Ānanda
۸ Bhagu
۹ Kımbila
۱۰ Devadatta
۱۱ Upāli
۱۲ پیلان، ارابه‌ها، سواران، و پیادگان.

اُوپالی نیکو، خوب کردی که آمدی...» سپس با اوپالی به‌جائی که آن‌سرور آنجا بود [در انوپیا] نزدیك شدند... و گفتند: «سرور ارجمند، ما مردم سکیه مغروریم. اوپالی آرایشگر سال‌ها خدمتگزار ما بوده است، باشد که آن‌سرور نخست آئین ترك خان‌ومان را دربارهٔ او انجام دهد.، ما [چون کوچك‌تران] او را درود خواهیم گفت، و در برابرش خواهیم ایستاد و دو کف دست را به‌یك‌دیگر نهاده به‌او احترام خواهیم نهاد، و با این کار غرور سکیه‌ئی ما جوانان از میان خواهد رفت.» آن‌گاه آن‌سرور نخست آئین ترك خان‌ومان را دربارهٔ اوپالی آرایشگر انجام داد، و سپس دربارهٔ آن جوانان. بهدّیهٔ ارجمند در آن فصل باران به‌سه دانش[۱۳]، و انورودهٔ ارجمندبه‌بینش آسمانی[۱۴] رسیدند؛ آنندهٔ ارجمند **اجر رسیدن به‌رود**[۱۵] را دریافت، و **دیودته** در نیروئی از گونهٔ پست پیش رفت.[۱۶]

---

۱۳ Rhys Davids, tisso vijjā (SBE, xi ،PP. 162-3) می‌نویسد، سه دانش یعنی «داشتن شناسائی سه‌گانهٔ بنیادی آئین بودا، یعنی رنج، ناپایندگی، و نداشتنِ خود.» این سه را سه نشانه نیز می‌نامند. نک ص ۸۰.

۱۴ dibba-cakkhum

۱۵ Sota-Patti-Phalam نک Ariya-puggala در واژه‌نامه.

۱۶ VBB ۷ـ۱۵۴

زنان رهرو

بودا منزل به‌منزل سفرکنان به‌**ویسالی** بازگشت... و در **مَهاوَنَه**، در تالار **کُوتاگارَه**، اقامت کرد. آن‌گاه **مَهاپَجابَتی گُتَمی**[1] موی خود را برید و جامه‌های زرد پوشید و با بسیاری از زنان سکیه رهسپار ویسالی شدند... و به‌تالار **کوتاگاره** آمدند.... **آنندهٔ** ارجمند مهاپچاپتی‌گتمی را دید و به‌او گفت: «گتمی، چرا با پاهای آماسیده و تن گردآلوده، رنجور، نومید، بیمناک، بیرون دروازه ایستاده‌ای و گریه می‌کنی؟» ــ«سرورارجمندآننده، آن‌سرور به‌زنان اجازهٔ ترک خان‌ومان و از زندگی خانه به‌بیخانگی رفتن و سر سپردن به‌آئین و روشی که **چنین‌رفته** شناسانده نمی‌دهد.» ــ«پس گُتمی، اندکی تأمل کن تا من آن‌سرور را آگاه کنم....»

آن‌گاه آننده به‌جائی که آن‌سرور در آنجا بود نزدیک شد... ودر کنار او نشست و گفت: «سرور ارجمند، مهاپچاپتی‌گتمی در اینجا ایستاده است، در بیرون دروازه، گریه می‌کند....» ــ«آننده کافی‌ست. از زندگی خانه به‌بیخانگی رفتنِ زنان را از من مخواه....» آننده ارجمند اندیشید، «چه‌گونه است که من از راه دیگری از آن‌سرور خواستار شوم....» ــ«سرور ارجمند، اگر زنان ترک زندگی‌خانه کنند آیا شایستهٔ راه یافتن **به‌اجر رسیدن به‌رود یا ارهتی** هستند؟» ــ«آننده، اگر زنان ترک‌خان‌ومان کنند شایستهٔ راه یافتن به‌اجر رسیدن به‌رود... و ارهتی‌اند.» ــ«سرور ارجمند، اگر زنان شایستهٔ... ارهتی‌اند، مهاپچاپتی خدمت بزرگی کرده است، زیرا او خواهر مادر آن‌سرور است و به‌آن سرور آن‌گاه که مادرش مرده

---

۱ Maha-Pajāpati-Gotami این زن خاله و نامادری گتمه بوداست. مهاپچاپتی‌گتمی در کپله‌وتو از بودا خواسته بود که زنان را نیز به‌انجمن راه دهد، ولی بودا نپذیرفته بود.

بود شیر داد، و نگهبان او، پرستار او، و دایه او بوده است. سرور ارجمند، خوب‌ست که زنان اجازه ترك خان‌ومان داشته باشند و از زندگی خانه به‌بیخانگی بروند.»...

ـ «آننده، اگر مهاپجاپتی هشت قانون پذیرش را بپذیرد شاید [اجازه یابد][۲]...»

آن‌گاه آننده ارجمند نزد مهاپجاپتی گتمی رفت.... ـ «آننده ارجمند همان‌گونه که یك زن یا مرد در آغاز جوانیِ بطبع مایل به‌آرایش است، سر را می‌شوید، و حلقه‌گل نیلوفرهای آبی، یا یاس یا اَتِموتَکه[۳] می‌بافد و آن را با دو دست می‌گیرد و بر سر، والاترین بخش [تن] می‌نهد، من نیز این هشت قانون را که نباید در سراسر زندگی ترك شود چنین می‌پذیرم.» آن‌گاه آننده ارجمند نزد آن‌سرور رفت و گفت: «سرور ارجمند، مهاپجاپتی‌گتمی هشت قانون را پذیرفته است، خواهرِ مادرِ آن سرور به‌رهروی پذیرفته شده است.»

ـ«آننده، اگر زنان اجازه نیافته بودند که به‌آئین و روشی که چنین‌رفته شناسانده از زندگی خانه به‌بیخانگی بروند این آئینِ ناب سال‌ها دوام می‌یافت. آئین نیك هزار سال پابرجا می‌بود. ولی آننده، از آنجا که اکنون زنان این اجازه را یافته‌اند، آئین ناب دیری نمی‌پاید، آئین نیك بیش از پانصد سال پابرجا نخواهد بود. آننده، همان‌گونه که خانه‌هائی که زنان در آن‌ها بیش از مردانند به‌آسانی دستخوش آزار راهزنان و دزدان خواهد شد، آئین و روشی هم که در آن زنان اجازه داشته باشند تا از زندگی خانه به‌بیخانگی بروند، دیری نمی‌پاید.

آننده، همان گونه که آفت زنگ چون در موقع مناسب در شالیزاری بیفتد آن شالیزار دوام نخواهد آورد، آئین وروشی هم که زنان در آن اجازه یابند تا از زندگی خانه به‌بیخانگی بروند، دیری نمی‌پاید. همان‌گونه که آفت شته در موقع مناسب بر نیشکرزار بزند آن مزرعه دیری نمی‌پاید، هم بدان گونه... آئین دیری نخواهد پائید. آننده همان‌گونه که یك مرد برای بهره‌مندی از آبدان بزرگ بر آن بند می‌بندد تا آب آن لبریز نشود، من هم برای بهره‌مندیْ هشت قانون مهم را برای زنان رهرو بنیاد نهاده‌ام، که در سراسر زندگی آنان نباید ترك شود.»[۴]

آن‌گاه مَهاپَجاپَتی‌گُتمی به‌جائی که آن‌سرور بود نزدیك شد، درود گفت و در کناری ایستاد؛ و...چنین گفت: «سرور ارجمند، من و این زنان سکیه چه راهی در پیش گیریم؟»... آن‌گاه آن‌سرور در این باره... به‌رهروان چنین گفت: «ای رهروان، اجازه می‌دهم که برادران رهرو آئین پذیرش را دربارهٔ خواهران رهرو انجام دهند.»

سپس آن زنان رهرو به‌مهاپجاپتی‌گتمی چنین گفتند: «بانوی والا پذیرفته نشده و ما شده‌ایم؛ چون که‌آن سرور چنین فرمود: «برادران رهرو باید آئین پذیرش را دربارهٔ

---

۲ این هشت قانون از همین سوره در دفتر سوم، در قوانین انجمن زنان رهرو آورده خواهد شد.

۳ Atimuttaka

۴ LGB ص‌های ۲۰ـ۱۱۹

خواهران رهرو انجام دهند.»...[۵] آن‌گاه آننده نزد آن‌سرور رفت و آن‌سرور گفت: «آننده، در آن زمان که مهاپچاپتی‌گتمی هشت قانون را پذیرفت به‌انجمن پیوست.»[۶]

مهاپچاپتی‌گتمی نزد آن‌سرور رفت... و گفت: «آیا ممکن است آن‌سرور آئین را خلاصه‌وار به‌من بیاموزد، تا چون من آئین آن‌سرور را بشنوم شاید تنها وجدا، مشتاق، پرشور، وبا عزم بمانم؟»

«گتمی، هر آئینی که بشنوی که از شهوت، نه از آرامش، از غرور، نه از افتادگی، از افزون‌خواهی، نه از کم‌خواهی، از عشق به‌جمع، نه از خلوت، از تنبلی، نه از کوشائی، از سخت بودن در برابر قناعت، نه از قناعت، حمایت کند ـ به‌خاطر داشته باش که آن آئین نیست، روش نیست، تعلیم استاد نیست. ولی، گُتمی، چون از آئینی آگاه شدی که از آرامش، نه از شهوت، از افتادگی نه از غرور، از کم‌خواهی، نه از افزون‌خواهی، از خلوت، نه از جمع، از کوشائی، نه از تنبلی، از قناعت، نه از شکایت، دفاع کند، آن را به‌راستی به‌یاد بسپار که آن آئین است، آن روش است، و تعلیم استاد است.»[۷]

---

۵ مهاپچاپتی‌گتمی نزد آننده می‌رود.

۶ VBB, upasampāda ص ۲۱۰

۷ LGB ص ۱ـ۱۲۰

BORROWER'S NO.	ISSUE DATE	BORROWER'S NO.	ISSUE DATE

گفتاردوم

گسترش آئین

فصل باران

در آن زمان[۱] بودا ـ آن سرور ـ در **جنگل خیزرانِ** (ویلوونه) راجَگَهه، در **چراگاه سنجابان**[۲] اقامت داشت. در آن زمان بودا اقامتگاه **فصل باران**[۳] رهروان را معلوم نکرده بود. رهروان فصل‌های زمستان، تابستان، و فصل باران را در سفر بودند. مردم نگران بودند... و می‌گفتند: «راستی درویشانی که به‌فرقه‌های گوناگون[۴] وابسته‌اند، گرچه آئینی که تعلیم می‌کنند نادرست است، عادت دارند تفکر کنند و فصل باران را در جائی اقامت کنند....» چند رهرو این را شنیدند و به‌آن سرور گفتند. آن‌گاه آن سرور در آن هنگام در این باره گفتاری گفت و به‌رهروان چنین آموخت: «ای رهروان، گذراندن (= داخل شدن) فصل باران را اجازه می‌دهم.»

آن‌گاه این اندیشه در رهروان پیدا شد: «کی باید فصل باران را گذراند؟» پس این اندیشهٔ خود را به سرور گفتند و او در پاسخ گفت «من گذراندن فصل باران را به‌هنگام باران مجاز می‌دانم.»...[۵]

«... نخستین **فصل باران** (= وَسَّه) را [بودا چه‌گونه گذراند]؟... چون چرخ آئین را در **ایسیپَتَنَه** به‌گردش در آورد... فصل باران را در نزدیکی بنارس، در باغ آهوی **ایسیپتنه**

---

۱ شرح M,,III,I—iii

۲ Kalandaka-nvāpe معنای این لغت به‌درستی معلوم نیست. (نکـ SBE xiii ص ۲۹۸) «خیرزانستانی که در کَلَنْدَکَه‌نِواپَه است.» وارن، بودیسم در ترجمه‌ها (۱۹۲۲) ص ۴۱۴

۳ vass-āvāso

۴ añña-tiṭṭhiya «مرتاضانی که به‌مکتب‌های titthiya تعلق دارند» SBE، وارن: «پیروان مذهب‌های کفر».

۵ VBB، ص‌های ۷ـ۹۶

گذراند. دومین، سومین، و چهارمین را در نزدیکی راجگهه، در دیر وِیْلووَنَه؛ پنجمین را در نزدیکی ویسالی در مَهاوَنه، در تالار کوتاگارَه، ششمین را در تپهٔ مَنْکُولَه؛ هفتمین را در سرزمین تاوَتِمْسَه؛ هشتمین را در بَگّه، نزدیك کوه سُومسُومارَه در جنگل بِهیسَکَلا؛ نهمین را در کُسَمْبی؛ دهمین را در جنگل پاریلِیْیَکَه؛ یازدهمین را در روستای برهمنی نالا، دوازدهمین را در وِیرَنجا؛ سیزدهمین را در تپهٔ چالِیَه؛ چهاردمین را در دیر بزرگ جِیْتَهوَنَه؛ پانزدهمین را در شهر بزرگ کَپِلَهوتُو؛ شانزدهمین را پس از این که آلَوَکَه را رام کرد در آلَوی؛ هفدهمین را دوباره در راجگهه؛ هجدهمین را چون سیزدهمین در چالیه؛ نوزدهمین را دوباره در راجگهه [گذراند]. از این رو گفته‌اند که آن سرور بیست سال اول پس از روشن‌شدگی را در جای ثابتی بسر نبرد؛ هر جا که شب آمد همانجا سرای او بوده است.

پس از آن نزدیك ساوتی، هم در دیر جیته ونه، و هم در باغ شرقی... می‌زیست.»[۶]

---

۶ نقل از Madhuratha-Vilāsinī (PTS، بُدَّهوَمْسَه، پیشگفتار، ص ۸). این کتاب تفسیر بدَّهوَمْسَه است. شاید بُدَّگسه در تفسیر خود به‌نام Manorathapuraṇi وَسَّه‌های بودا را از این کتاب آورده باشد. از این پس سعی می‌شود که تك‌تك این نام را در کانون پالی پیدا کنیم و به‌شرح آن بپردازیم. تاکنون پنج وسه از این نوزده وسه گذشته است.

گفت‌وگوهای بودا

بودا ششمین فصل باران را در تپهٔ مَنکُوله[۱] گذراند.

مَدُورَتَه‌وِلاسِنی

کِیْمَه و پَسِیندَی شاه

آن سرور در ساوتّی اقامت داشت... در آن زمان کیما خواهر رهرو[۲]... در تُرنَه‌وتُو[۳] اقامت داشت. در آن زمان پَسِینَدی[۴] [شهریار] از مردم کُسَلَه[۵] از ساکِیْتَه[۶] به‌ساوتّی می‌رفت، شب را میان ساوتی و ساکیته، در ترنه‌وتو ماند. شهریار پسیندی کسله‌ئی مردی را فراخواند و گفت، «ای محترم، به‌ترنه‌وتو برو و چند سمنه یا برهمن را پیدا کن که امروز را همراه‌شان باشم.... سپس شهریار پسیندی به‌جائی که کیما خواهر رهرو در آنجا بود نزدیك شد... و گفت: «بانوی ارجمند، این چه‌گونه است، آیا چنین‌رفته پس از مرگ وجود خواهد داشت؟» ــ«ای شهریار بزرگ، آن سرور در این زمینه، که چنین‌رفته پس از مرگ وجود خواهد داشت، سخنی‌نگفته است.» ــ«ای بانوی ارجمند، این چه‌گونه است، آیا چنین‌رفته پس از مرگ وجود نخواهد داشت؟» ــ«آن سرور در این زمینه هم سخنی نگفت....» ــ«پس آیا او هم پس از مرگ وجود خواهد داشت و هم وجود نخواهد داشت؟... او پس از مرگ نه وجود خواهد داشت و نه وجود نخواهد داشت؟» ــ«ای شهریار بزرگ، آن سرور در این زمینه هم سخنی نگفته است....» ــ«بانوی ارجمند، علت چیست، دلیل[۷] این که آن سرور در این زمینه سخنی نگفته است چیست؟»

---

۱ Mankula-pabbate «این نام در چهار نکایهٔ اول ونیه پیتکه نیامده است.» VBB ص ۳۲۹ زیرنویس ۲۶. برطبق سنت برمه‌ئی که بر بنیاد تفسیرها گذاشته شده است و Bigandet آن‌را گزارش کرده گتمه پس از منکوله به‌راجه‌گهه باز می‌گردد و در آنجا Kshemā را به‌انجمن می‌پذیرد». RDBI ص ۷۱، VBB زیرنویس شماره ۱۹، ص ۱۶۵. کشیمه همان کیمه است که به‌خاطر گفت‌وگوهایش با پسیندی معروف است.

۲ Khemā-theri ۳ Toraṇavatthu

۴ Pasenadi ۵ Kosala ۶ Sāketa ۷ paccayo

ـ«شهریار بزرگ، من اکنون از تو می‌پرسم، و تو آن‌گونه که می‌خواهی پاسخ ده. شهریار بزرگ، چه می‌اندیشی، آیا تو شمارگری، محاسبی یا گنجوری داری که بتواند شن‌های گنگ را بشمارد، بگوید دانه‌های شن چه اندازه‌اند، یا چند صد، یا چند هزار، یا چند صد هزار دانه‌اند؟» ـ«به‌راستی نه». ـ«یا کیست که بتواند آب اقیانوس بزرگ را اندازه بگیرد و بگوید چه اندازه آب، یا چند صد، یا چند هزار، یا چند صد هزار آب هست؟» ـ «به راستی نه.» ـ«به‌چه دلیل؟» ـ«اقیانوس بزرگ ژرف است، سنجیدنی نیست، اندازه گرفتنی نیست.» ـ«ای شهریار بزرگ، به‌راستی چنین است کالبدِ **چنین‌رفته**، که به‌آن انسان می‌تواند او را بشناسد، چون از میان رفت، از ریشه کنده شد... و **چنین‌رفته** که این‌چنین از کالبد آزاد شد، اندازه گرفتنی نیست، چون اقیانوس بزرگ است ... سخن «چنین‌رفته پس از مرگ وجود خواهد داشت» [دربارهٔ او] به‌کار برده نمی‌شود.... [همین‌گونه‌اند] **احساس‌ها، ادراک‌ها، حالات جان** و **دانستگی**[۸] چنین رفته...» آن‌گاه شهریار... شاد شد و... از جا برخاست و رفت[۹].

۸ برای این پنج بخش نکـ ص ۴۱.

۹ S.iv، سم‌یوته ۴۴، سورهٔ یك، کیماتری، VBB. PTS,iv,P. ۳۷۴ ص‌های ۷ـ۵۷۶. پسیندی بعد به‌ساوتی می‌رود وهمین سئوال‌ها را از بودا می‌کند و همین جواب‌ها را می‌شنود.

نَکُولَه پِتَر

بودا هفتمین فصل باران را در سرزمین تاوَتِمْسَه[۱]، و هشتمین را در بَهگه[۲] نزدیك کوه سُوم‌سُومارَه[۳] در جنگل بهی‌سَکَلا[۴] گذراند.

مَدورَتَه - وِلاسِنی

.. آن سرور در میان مردم بهگه در کوه سُوم سوماره در جنگل بهی‌سکلا، در باغ آهو اقامت کرد. در آن زمان کاخ شاهزاده بُدی[۵] را به‌نام کُوکَندَه[۶] تازه ساخته بودند و هنوز نه سمنه‌ئی و نه برهمنی، یا کس دیگری، در آن زندگی نکرده بود. شاهزاده بدی جوانی را به‌نام سِنجِکاپُوتَه[۷] فرا خواند و گفت: «دوست من، سنجکاپوته، بیا و نزد آن سرور برو... و بگو «سرور ارجمند، شاهزاده بُدی سر به‌پای آن سرور می‌نهد و از تندرستی، آزادی از بیماری، خوبی، توان و آسایش [او] می‌پرسد و از آن سرور می‌خواهد که رضا دهد که فردا با انجمن رهروان میهمان او باشند.»»... چون شب گذشت شاهزاده گفت تا در خانه غذای برگزیدهٔ سفت و نرم آماده کنند و دستور داد که در سرای کوکنده تا پائین‌ترین پلهٔ پلکان فرش سفید بگسترند.... آن‌گاه شاهزاده بدی در بیرون دروازه چشم به‌راه آن سرور

---

۱ Tāvatimsa-bhavane. سنت برمه‌ئی می‌گوید بودا هفتمین وَسّه را به‌سنت خدایان سی‌وسه گانه گذراند و در پایان آن در Sankisa-Basantapur(Sankassa در ناحیهٔ فرح‌آباد، استان شمالی) فرود آمد. فاصله ساوتی و سَن‌کَسّه راسی یوجنه نوشته‌اند. این ناحیه میان Veranja و رود گنگ واقع است. در مَنورَتَه پورانی (تفسیر بُدّه‌گُسّه) هفتمین فصل باران، آسمان Trayastrim/sa (همان تاوتمسه) آورده شده است.

۲ Bhagga، مردم بهگه همسایهٔ مردم سکیه بودند. ممکن است سرزمین بهگه در غرب سرزمین Vajji میان ویسالی و کسمبی قرار داشته باشد.

۳ Sumsumāra-girim، کوه سوسمار.

۴ Bhesakalā-vana

۵ Bodhi

۶ Kokanado، یعنی نیلوفر سرخ.

۷ Sanjikāputta

ایستاد....»(۸)

چنین شنیده‌ام که آن سرور در میان مردم بهگه در کوه سُومسوماره... اقامت داشت. نَکولَه‌پِتر(۹)، پدر خانواده، نزد آن سرور آمد و پس از سلام و احوالپرسی در کناری نشست وبه‌آن سرور چنین گفت: «سرور ارجمند، پیرمردی شکسته، سالخورده، سالمند و به‌پایان عمر نزدیکم، تن شکسته ودستخوش بیماریم. اکنون، سرور ارجمند، من آن سرور و رهروان آگاه را گاه‌گاه می‌بینم. باشد که آن سرور مرا راهنمائی کند، باشد که آن سرورمرا هدایت کند، که این مرا بهره و سعادتی دیرپای‌است.» ــ«... ای پدر خانواده، تو باید چنین بیاموزی که «اگر من شکسته تنم، دل شکسته نخواهم بود.» ای پدر خانواده، چنین بیاموز....»(۱۰)

«...(۱۱) ای پدر خانواده، کسی که شکسته تن است، ولی دل شکسته(۱۲) نیست، چه‌گونه مردی‌ست؟ در اینجا شاگرد آموخته نجیب، با آئین عالی آشنا، آئین عالی را به‌خوبی آموخته، بینای مردان حقیقی، با آئین مردان حقیقی آشنا، آئین مردان حقیقی را به‌خوبی آموخته، نه **کالبد** را **خود**، نه خود را **کالبد**، نه **کالبد** را در **خود**، نه **خود** را در **کالبد** نمی‌نگرد، و در این پندار که «من کالبدم، کالبد از آنِ من‌ست» ثابت نیست؛ و چون در این پندار...ثابت نیست آن‌گاه که کالبد دیگرگون شود و از میان برود، از این دیگرگونی و از میان رفتن کالبد در او اندوه، زاری، رنج و غم و نومیدی پیدا نمی‌شود. شاگرد آموخته... احساس، ادراک، حالات جان، و دانستگی را چون خود... نمی‌نگرد، و از دیگرگونی و از میان رفتن احساس، ادراک، حالات جان، و دانستگی در او اندوه، زاری، رنج، غم و نومیدی پیدا نمی‌شود. ای پدر خانواده، کسی که تنش شکسته، ولی دل شکسته نیست این مرد است.» چون ساری‌پوتهٔ ارجمند چنین گفت، نکوله‌پتر شاد شد...»(۱۳)

... آن سرور در میان مردم بهگه در کوه سُومسوماره، اقامت داشت. در آن زمان پدرِ

---

۸ .M سورهٔ شاهزاده بُدی، PTS'ii، ص ۹۱ .VBB ص‌های ۸ـ۷ـ۲۳. بودا از روی قالی پلکان نرفت و گفت فرش را برچینند. پس از آن در مجلس شرح ریاضت‌کشی‌های گذشتهٔ گتمه باز گفته می‌شود، و بُدی از پیش‌نشینان می‌شود.

۹ Nakulapitar: پدر نکوله

۱۰ VBB.PTS,iii,p.i,S.iii ص ۲۳۸ سورهٔ نکوله‌پتر

۱۱ نکوله‌پتر سپس نزد ساری‌پوته می‌رود و ساری‌پوته در این باره توضیح بیش‌تری می‌دهد.

۱۲ ātura-citto

۱۳ Siii سم‌یوته ۵۲، سوره ۱، VBB ص‌های ۳ـ۵۲۲ و LGB ص‌های ۲ـ۱۲۱

نکوله، پدر خانواده، بیمار، رنجور، و سخت فرسوده بود. آن‌گاه **مادرِ نکوله**(۱۴)، همسر پدر خانواده، چنین گفت: «... ای پدر خانواده، تو از نگرانی(۱۵) نمی‌میری... آن سرور مرگ انسان نگران را ملامت کرده است.... چون پدرِ نکوله بهبود یافت.... نزد آن سرور رفت... و آن سرور به‌او چنین گفت: «ای پدر خانواده، این ترا بهره‌ئی و سعادتی‌ست که همسر تو، **مادرِ نکوله**، دلسوز، مصلحت‌خواه تو، آموزگار تو و راهنمای تست.»(۱۶)

---

۱۴ Nakula-mātā

۱۵ sāpekha. واژهٔ apekhā ضد کلمهٔ upekha (= آرامش، یکساندلی) است.

۱۶ A نپاتهٔ ششم، سوره ۱۶، VBB,PTS,iii.p.296، ص‌های ۹ـ۲۳۸

کسمبی و جنگل سَم‌سِپا

بودا نهمین فصل باران را در **کُسَمْبی**(۱) گذراند.

مَدرورَته ـ وِلاسِنی

چنین شنیده‌ام: زمانی آن سرور در کسمبی، در باغ **گُسِتَه**(۲) اقامت داشت. دو درویش [به‌نام‌های] **مَنْدِسَّه**(۳) آواره، و **جالِیَه**(۴) ـ مرید کاسه چوبی او ـ به‌جائی که آن سرور در آنجا بود آمدند.... در کناری ایستادند و به‌آن سرور چنین گفتند: «ای دوست گتمه، آیا زندگانی(۵) [همان] تن‌ست یا جز تن‌ست؟» ـ «رهروی که کاملاً می‌داند و می‌فهمد که «آن‌سوی این [حال] چیزی نیست»(۶) آیا سزاوار است که در اینجا بگوید «زندگانی [همان] تن‌ست یا زندگانی یك چیز و تن چیز دیگرست»؟ اکنون ای دوستان، من که این را می‌دانم و درمی‌یابم نمی‌گویم، «زندگانی [همان] تن‌ست» یا «زندگانی یك چیز و تن چیز دیگرست».....(۷)

... آن سرور در کسمبی در باغ **گُسِتَه** اقامت داشت. در آن زمان **سَنْدَکَهٔ**(۸) درویش با گروه بزرگی از پانصد درویش در غار **پِلَکَّه**(۹) مسکن داشتند....

چون آنندهٔ ارجمند شامگاهان از [نگرش] آرام برخاست، رهروان را فرا خواند و گفت،

---

۱ Kosambi در سرزمین وَمسَه. Vamsa یا Vasta «سرزمین وَچّه‌هاست که کسمبی پایتخت آن و نام آشناتری‌ست.» RDBI ص ۲۷. «کسمبی، پایتخت وسته‌ها یا ومسه‌ها، درجُومْنا، ۲۳۰ میلی بنارس، واقع بود.» RDBI ص ۳۶. کسمبی همان کُسام (Kosam) جدید در یمونا (Yamuna)، ناحیه الله‌آباد، است.

۲ Ghosit-ārāme

۳ Mandissa

۴ jāliya

۵ jivam یا، روان.

۶ n'āparam itthattāyā-ti: جز این چیزی نیست.

۷ D. سورهٔ ۷، سورهٔ جالیه، VBB ص ۳۰۸ نک بخش دوم، گفتار پرسش‌های بی‌پاسخ.

۸ Sandaka

۹ Pilakka

«دوستان بیائید به‌استخر دِیوَکَتَه(۱۰) برویم تا آن غار را ببینیم...» در آن هنگام سندکهٔ درویش با جرگهٔ بزرگی از درویشان که قال‌ومقال عالمی به‌راه انداخته بودند و یاوه می‌گفتند نشسته بود. [سندکه به‌آننده گفت] ـ«این مرتاضان پسران [علتی] هستند که فرزندان‌شان مرده‌اند؛ آنان تنها خود را می‌ستایند و دیگران را ریشخند می‌کنند و در حقیقت سه «راهنما» نشان‌دهندهٔ [این راه]اند، به‌نام‌های نَندَوَچَّه(۱۱)، کِسَه سَنْکِچَّه(۱۲)، مَکلّی گُساله(۱۳).» سپس سندکهٔ درویش گروه خود را فرا خواند و گفت: «ای ارجمندان، بیائید! راه قدسی را همراه سمنه گتمه زندگی می‌کنیم؛ اگر چه اکنون ما را گذشتن از بهره‌مندی، از افتخار و از شهرت آسان نیست.» سندکهٔ درویش از جرگهٔ خود جدا شد تا همراه آن سرور رهروی راه قدسی کند(۱۴).

زمانی آن سرور در کسمبی در جنگلِ سَمْسِپا(۱۵) اقامت داشت. آن سرور چند برگ سم‌سپا برداشت و رو به‌رهروان کرد و چنین گفت: «ای رهروان چه می‌اندیشید؟ کدام‌یك بیش‌تر است ـ این چند برگ سم‌سپاکه من در دست دارم یا آن برگ‌هائی که در جنگل هستند؟»

ـ «سرور ارجمند، برگ‌هائی که آن سرور در دست دارند اندك است و برگ‌های جنگل بسیار.»

ـ ای رهروان، چیزهائی که من آن‌ها را شناخته و برای شما نگفته‌ام، بسیارند و چیزهائی که گفته‌ام اندك. چرا من آن‌ها را به‌شما نگفته‌ام؟ آن‌ها بیفایده‌اند، با ذات زندگی قدسی بستگی ندارند، و به‌دل کندن، به‌بی‌شهوتی، به‌رهائی، به‌آرامش، به‌برترین شناسائی، به‌روشن‌شدگی کامل، به‌نیروانه راهنمائی نمی‌کنند؛ از این رو من آن‌ها را نگفته‌ام. من چه گفته‌ام؟ «این رنج است، این خاستگاه رنج، این رهائی از رنج است و این راهی‌ست که به‌رهائی از رنج می‌انجامد....»(۱۶)

بسیاری از رهروان در کسمبی در باغ گسته اقامت داشتند. در آن زمان کِیمَکَهٔ(۱۷)

---

۱۰ Devakata

۱۱ Nanda-vaccha

۱۲ Kisa Sankicca

۱۳ نک ص ۱۴۹، زیرنویس.

۱۴ M. سورهٔ ۷۶. VBB'PTS'i.P.513 ص ۳۰۹.

۱۵ śamśapa/samsipā

۱۶ S.V سورهٔ ۳۱ (سَمْیوتّه ۵۶) ۴۳۷ .P، ۷، VBB,PTS ص ۵۵۵

۱۷ Khemaka

ارجمند، بیمار، رنجور، و سخت فرسوده، در باغ **بدرکه**[۱۸] اقامت داشت. رهروان... به‌**داسَکهٔ**[۱۹] ارجمند چنین گفتند: «دوست داسکه، بیا و به‌جائی که برادر کیمکه هست رفته چنین بگو... «ای دوست، آیا آن ارجمند در این **پنج بخش دلبستگی** که آن سرور آن‌ها را **کالبد**، **احساس**، **ادراک**، **حالات جان** و **دانستگی** نامیده است **خود** یا چیزی چون [سرشت] **خود**[۲۰] تمییز می‌دهد؟» او در پاسخ گفت: «دوستان، من در این «پنج بخش دلبستگی» **خود** یا چیزی چون [سرشت] **خود نمی‌بینیم...**»[۲۱]

---

۱۸ Baderik-ārāme در درختستان زیزفون. Kindred Sayings, iii, ص ۱۰۷

۱۹ Dāsaka

۲۰ attaniyaṃ: خودی.

۲۱ s.iii سوره ۸۹، کیمه، VBB.PTS'iii'p.126 ۳۱۲_۳

در میان مردم کورو، پنچاله، و چیتی

«... آن سرور در میان مردم کورو[۱]، در شهر آن مردم به‌نام **کَمّاسَّه‌دَمَّه**[۲] اقامت داشت. در آنجا رهروان را فرا خواند... و چنین گفت: «کام‌ها ناپاینده، تهی، فریبنده، و شیفته‌کننده‌اند؛ این چیز ساختهٔ پندار[۳]، سخن ابلهان است.»...[۴] آننده چنین‌اند راه‌هائی که به‌یکساندلی[۵] می‌رسند و من آن‌ها را شناسانده‌ام؛ این راه‌ها به‌سپهر **نیستی** که شناسانده‌ام می‌رسند؛ این راه به‌سپهر **نه ادراک و نه نه‌ادراک** می‌رسد که شناسانده شد؛ از سیل گذشتن قدم به‌قدم شناسانده شد، آزادی عالی شناسانده شد... آننده، در اینجا درخت فراوان‌ست، در اینجا خلوت‌گاه‌هاست. آننده، [درون را] بنگر، تن‌آسان مباش؛ از این پس نومید مباش.»...[۶]

ـ ... آن سرور در **کماسّه‌دمه** اقامت داشت. آن‌گاه آننده ارجمند... به‌آن سرور چنین گفت: «سرور ارجمند، شگفتاور است، عجیب است! سرور ارجمند، **زنجیرِ عِلّی** و روشنگری آن چه ژرف است؛ با این همه برای من روشن است.» . «نه، آننده چنین

---

۱ Kuru کوروها در همسایگی کسمبی در قسمت شمال غربی زندگی می‌کردند. سرزمین آن‌ها در غرب جمنا واقع بود و کسله در شرق آن.

۲ Kammāssadhamma

۳ māyā-Kataṇ یعنی «کرده یا آفریدهٔ من» یعنی ساختهٔ اندیشه. مایا از ریشه mā به‌معنای اندیشیدن آمده است.

۴ بودا می‌گوید کام‌ها در سلطهٔ ماره هستند.

۵ āṇañja همان ānejja است. این حالتِ برترِ یکساندلی در «نگرش چهارم» دست می‌دهد. نک ص ۴۵.

۶ M.ii، سورهٔ ۱۰۶ «نزدیك شدن به‌یکساندلی» Aṇañja-sappāya PP.261-2، PTS، VBB، ص‌های ۳۲۲ـ۳

نیست، به‌راستی زنجیر علی و روشنگری آن ژرف است. عمیق است. با نفهمیدن این آئین... انسان نمی‌تواند... به‌آن سوی دوباره زائیده شدن (= سَنْسارَه) برسد. کسی که از پندار و دلبستن بهره می‌برد در او تشنگی افزون می‌شود. از تشنگی دل‌بستن، از دل‌بستن زائیده شدن، از زائیده شدن وجود، از وجود پیری و مرگ، اندوه، شیون، رنج، غم‌و نومیدی پیدا می‌شوند. همهٔ این کل تودهٔ رنج چنین پیدا می‌شود.»...[۷]

آن سرور در کماسه‌دمه اقامت داشت. رهروان را فرا خواند... و گفت: «ای رهروان، این ده حال عالی هستند که یك مرد شریف (=آریائی) به‌آن‌ها رسیده، می‌رسد، و خواهد رسید، (یك) رهرو در اینجا پنج اندام[۸] را ترك گفته است، (دو) شش بخش را دارا است[۹]؛ (سه) از یك چیز آگاه[۱۰] است؛ (چهار) چهار تکیه‌گاه را دارد[۱۱]؛ (پنج) او «حقایق» فرقه‌ئی را رد کرده است[۱۲]؛ (شش) یکباره رو گردانده است[۱۳]؛ (هفت) ارادهٔ[۱۴] استوار دارد؛ (هشت) . تن و کردارهای تن[۱۵] او در آرامش است؛ (نه) دلش نیك آزاد است؛ (ده) دانشش نیك آزاد است...»[۱۶]

چنین شنیده‌ام: زمانی آن سرور با گروه بزرگی از رهروان در میان مردم کورو سفر می‌کردند که به‌تُولَه‌کُتَّهِتَه[۱۷]، شهری از آن مردم رسیدند. برهمنان و بزرگان تولەکتهته شنیدند، «سمنه‌گتمه... به‌توله‌کتهته رسیدند... آنان به‌جائی که آن سرور آنجا بود رفتند... در آن زمان پسر خانواده‌ئی به‌نام رَتَّه‌پالَه[۱۸]، فرزند یك خاندان بزرگ تُولَه‌کُتَّهِتَه، در آن انجمن نشسته بود... رته‌پاله اندکی پس از رفتن برهمنان و بزرگان

---

۷ p.92's.ii و ii و PTS سورهٔ حلقه (Nidāna)'VBB ص ۳۲۳

۸ مراد پنج مانع دل است.

۹ مراد چیرگی و به‌فرمان داشتنِ شش عضو حسی است.

۱۰ یعنی آگاه از آگاهی (sat-ārakkha) است.

۱۱ رهرو با دقت جست‌وجو می‌کند، با دقت می‌فهمد، با دقت رو می‌گرداند، و با دقت رو می‌کند.

۱۲ مراد از «حقیقت»(sacca) در واقع «نظریه» است، یعنی نظریه و پرسش‌های فیلسوفان فرقه‌های دیگر.

۱۳ بعدها گفته شده است که او جست‌وجوی تشنگی کام (kām-esma)، و تشنگی هستی (bhava-esma) را رها کرده است و دیگر نیازی به‌تشنگی زندگانی پرهیزکارانه (brahmacariya-esma) ندارد. این سه را «آرزوهای این جهانی»، «دوباره زائیده شدن» و «زندگانی دینی» هم ترجمه کرده‌اند. VBB ص ۳۲۵ زیرنویس ۱۴. نک بخش دوّم، زنجیرِ علّی، It ، ص

۱۴ saṇkappa نک ص ۲۸ اندیشهٔ درست.

۱۵ kāya-sankhārā

۱۶ .A نپاتهٔ دهم، سورهٔ ۲۰، VBB'PTS'V p.29 ۶ـ۳۲۵

۱۷ Thullakoṭṭhitaṃ

۱۸ Raṭṭhapāla

توله کتهته نزد آن سرور رفت... و گفت: «سرور ارجمند، باشد که من از آن سرور چون کسی که [از جهان] روگردانده، آئین پذیرش بیابم،....»[۱۹]

زمانی بسیاری از رهروان بزرگ در میان مردم چیتی در سَهَن‌ْچَنِکَه[۲۰] اقامت داشتند... رهروان پس از ناهار از دریوزگی بازگشته، در تالار انجمن گرد هم نشسته بودند و در میان‌شان این گفت‌وگوی غیررسمی پیدا شد، «دوستان، هر آن که رنج را [همان‌گونه که هست] ببیند، خاستگاه آن، رهائی از آن، و راهی را که به‌رهائی از آن می‌انجامد نیز می‌بیند....»[۲۱]

... اَنورُودَه ارجمند در میان مردم چیتی در گردش‌گاه پاچِینَه‌ومْسَه[۲۲] اقامت داشت. آن‌گاه اَنورودهٔ ارجمند تنها و خاموش بود، اندیشه‌ئی در دلش راه یافت: این آئین کسی راست که آرزوهای اندك دارد نه کسی را که آرزوهای بسیار دارد.... خرسند راست نه نا خرسند را.... خلوت گزیده راست نه کسی را که در میان مردم خوش است، تیزفهم راست نه کودن را،... با توجه راست نه از خود بی‌خبر را، صفا یافته‌راست نه بی‌صفا را،... دارندهٔ بینش‌هاراست نه بی‌فهم را....»[۲۳]

---

۱۹ .M سورهٔ ۸۲ سورهٔ رته‌پاله، VBB PTS,ii.p.54 ص ۳۲۶

۲۰ Sahañcanika یا Sohajāti شهر مردم Ceti (چیتی) بود. سرزمین مردم چیتی در مرز شمالی و سرزمین مردم ومسه در دوآب (Doab)، میان گنگ وجمنا، واقع بود.

۲۱ .S.v، سورهٔ ۳۰ سورهٔ PTS,v.p. 436. Gavampati. گوم‌پتی آن چه را که از بودا شنیده بود شرح می‌دهد.

۲۲ Pācina vaṃsa-dāye بودا با انوروده ودوستان دیگر او در این گردشگاه ملاقات می‌کند و سپس از آنجا به‌پارلی‌یکه می‌رود و دهمین فصل باران را در آنجا می‌گذراند و پس از آن هم به‌ساوتی می‌رود.

۲۳ A.iv نپاتهٔ هشتم، سورهٔ ۳، VBB, PTS'iv, P.228 ص ۹ـ۳۲۸. بودا پس از فرو نشاندن نزاع کسمبی به‌پاچینه ومسه می‌رود.

دِیوَدَتَّه و اَجاتَه‌سَتُّو، نزاع در کُسمبَی

چون آن سرور تا زمانی که می‌خواست در انوپیا اقامت کرد به‌سوی کسمبی به‌راه افتاد. آن‌گاه سفرکنان آرام‌آرام به‌کسمبی آمد و در باغِ گُسیته اقامت کرد.[۱]

در آن زمان دیودته تنها و آرام بود، فکری به‌خاطرش رسید: «... راستی اکنون این شاهزاده اجاته‌سَتُّو جوان و نیکبخت است. چه‌گونه است که اجاته‌ستو را خشنود سازم؟ از لطف او سود و افتخار بسیار نصیب من خواهد شد.» و آن‌گاه به... راجگهه رفت[۲]...

در آن زمان آن سرور از کسمبی راه راجگهه را در پیش گرفته بود. منزل به‌منزل سفرکنان به‌راجگهه رسید و در کَلَنْدَکَه نِواپَه، در ویلوونه، اقامت کرد. بسیار از رهروان نزد آن سرور آمدند و گفتند: «سرور ارجمند، شاهزاده اجاته‌ستو از بام تا شام با پانصد ارابه همراه دیودته است، و [هر روز] پانصد کاسه برنج فراهم آورده پیشکش می‌کند.»ـ

ـ «ای رهروان، به‌سود و افتخار و آوازهٔ دیودته رشك نبرید... باید منتظر از میان رفتن منش نیك دیودته بود نه افزونی آن...

«میوه خیزران را و نی موز را از میان می‌برد؛
افتخار مرد بدنهاد را از میان می‌برد، همان‌گونه که آبستنی استر را می‌کشد.»

---

۱ H.Kern در کتاب جُنگ آئین بودای هندی (انسیکلوپدی تحقیقات هندو آریائی، جلد سوم، بخش هشتم) ص ۸ می‌نویسد که این سفر هشت یا نه سال پیش از مرگ گتمه رخ داده است. جنینگس در VBB زیرنویس شماره ۱۳ ص‌های ۶ـ۳۷۵ می‌نویسد «اگر اقامت طولانی او در ساوتی، همان طور که تفسیر [مَدورته‌وِلاسنی، تفسیر بوداومسه] بیان کرده ادامه داشته باشد، این دیدار از کسمبی‌وراجگهه باید کمی پیش از آخرین سفر او باشد.»

۲ دیودته به‌طور معجزه‌آسا به‌صورت کودکی که چند مار به‌کمرش حلقه بسته در برابر اجاته‌ستو حاضر می‌شود.

در آن زمان آن سرور در میان جمع بزرگی از رهروان که شهریار(۳) هم در میان آنان بود، نشسته بود و آئین را تعلیم می‌کرد. دیودته از جای خود برخاست و جامهٔ روئی را روی شانه خود مرتب کرد و دو کف دست را به‌هم نهاد و به‌سوی آن سرور رفت و چنین گفت:

«سرور ارجمند، آن سرور اکنون فرسوده، پیر و سالخورده است، او راه خود را رفته و زندگانیش را به‌کمال رسانیده است. سرور ارجمند، اکنون باشد که آن سرور بیاساید و در این جهان به‌نیکبختی به‌سر برد؛ و انجمن رهروان را به‌من بسپارد، من انجمن رهروان را هدایت می‌کنم.»

«دیودته کافی‌ست، به‌هدایت انجمن دل مبند، من انجمن رهروان را حتی به‌ساری‌پوته و مگل‌لانه هم نسپردم، چه‌گونه آن را به‌تو بسپارم؟...» آن‌گاه دیودته... ناخشنود برخاسته رفت. این نخستین کوشش دیودته بود....

...(۴) آن‌گاه شاهزاده اجاته‌ستو بامداد... دشنه‌ئی بر میان بست و شتابان، بیمناک، آشفته، برافروخته و خشمناک به‌کاخ اندورنی رفت. و وزیران بزرگ ملازم که در کاخ اندرونی بودند او را که به‌کاخ اندرونی داخل می‌شد دیدند.... چون دشنه بر میان او بسته دیدند گفتند: «شاهزاده می‌خواهی چه‌کنی؟» - «می‌خواهم پدرم را بکشم.»...(۵) آن‌گاه وزیران شاهزاده را نزد شهریار مَگدَه، سی‌نیه بم‌بساره، بردند و ماجرا را باز گفتند...(۶) بم بساره گفت: «چرا می‌خواهی مرا بکشی؟» -«سرور من، من خواهان فرمانروائیم.» -«اگر تو خواهان فرمانروائی هستی، این تو و این فرمانروائی،» و شاهی را به‌او سپرد....(۷) آن‌گاه دیودته نزد کُکالِکَه(۸)، کَتَمُرکَه(۹)، فرزند کَندَه‌دِیوی(۱۰) و سَمُودَتّه(۱۱) رفت و گفت: «دوستان بیائید در انجمن سمنه گتمه رخنه کنیم و چرخ(۱۲) او را بشکنیم.» ککالکه گفت: «ای

---

۳ مراد سِی‌نیه‌بِم‌بِسارَه‌پدر اجاته‌ستو است.

۴ دیودته از اجاته‌ستو می‌خواهد که در کَار بودا و بم‌بساره نیرنگ کنند و آن دو را از میانه بردارند.

۵ در اینجا عذر اجاته‌ستو که می‌گوید دیودته او را به‌این کار واداشته است، و نیز شوراهای وزیران آورده شده است.

۶ بم‌بساره کسانی را که گفته بودند بایداجاته‌ستو را کشت از کار برکنار کرد....

۷ دیودته و اجاته‌ستو می‌خواهند نیرنگ به‌کار برند و بودا را از میان بردارند. در اینجا آمده که دیودته بالای کوهی به‌نام کرکس کوه می‌رود و تخته سنگی به‌سوی بودا رها می‌کند و تخته سنگ به‌طور معجزه‌آسائی متوقف می‌شود. بعد فیل نالاگیری را که خونریز و دیوانه است به‌سوی او رها می‌کند و فیل هم به‌مهر بودا رام می‌شود. با این کار دیودته یکسره بدنام و بی‌آبرو می‌شود و همه از او رومی‌گردانند.

۸ Kokālika

۹ Kaṭamoraka-Tissaka

۱۰ Khandadevī

۱۱ Samuddadatta

۱۲ cakka چرخ یا حلقه، مراد حلقهٔ رهروان است.

دوست، سمنه گتمه به‌راستی در نیرو بزرگ و والامقام است...»

ـ «دوستان بیائید نزد سمنه گتمه برویم و پنج چیز از او بخواهیم، بگوئیم، «سرور ارجمند، آن سرور به‌روش‌های گوناگون در ستایش بی‌آزی و خرسندی، نگرنده، با شوق، با ایمان، فروتن و کوشا سخن می‌گوید. سرور ارجمند، این پنج چیز به‌روش‌های گوناگون به‌بی‌آزی و خرسندی... و کوشائی هدایت می‌کنند. یك ـ خوب‌ست که رهروان در تمام عمر جنگل‌نشین(۱۳) باشند، و اگر کسی در یك روستای مرزی اقامت کند باید این کار او را گناه دانست؛ دو ـ آنان در تمام عمر باید گدائی کنند، و اگر کسی به‌مهمانی برود، این کار او را باید گناه(۱۴) دانست؛ سه ـ آنان باید در تمام عمر ژنده پاره‌هائی را که از تپه‌ها و خاکروبه‌ها به‌دست می‌آورند بپوشند، و اگر کسی از پدر خانواده‌ئی جامه‌ئی بپذیرد این کار او باید گناه شمرده شود؛ چهار ـ آنان باید در تمام عمر در پای درختان منزل کنند، و اگر کسی در پناهگاهی مسکن کند، باید این کار او را گناه دانست؛ پنج ـ آنان باید در تمام عمر ماهی یا گوشت نخورند، و اگر کسی ماهی یا گوشت خورد، این کار او باید گناه شمرده شود.» سمنه گتمه [گناه دانستن] این پنج چیز را اجازه نمی‌دهد. ما خود با این پنج چیز مردم را برمی‌انگیزیم.» گفتند: «ای دوست، ممکن است... مردم به‌آن‌چه سخت است، به‌ریاضت‌کشی ایمان دارند.» آن‌گاه دیودته با جمع خود به‌جائی که آن سرور بود رفتند و [پنج چیز] را گفتند.... ـ «دیودته، کافی‌ست. هر که می‌خواهد جنگل‌نشین باشد، باشد؛ هر که می‌خواهد در روستای مرزی زندگی کند بکند؛هر که می‌خواهد دریوزگی خوراك کند بکند؛ هر که می‌خواهد به‌مهمانی برود برود؛ هر که می‌خواهد از خاکروبه‌ها ژنده پاره فراهم آورد و ژنده‌پوشی کند بکند؛ هر که می‌خواهد از هر پدر خانواده‌ئی جامه بگیرد بگیرد.

ای دیودته، در حقیقت من هشت ماه(۱۵) زندگی در پای درختان را اجازه می‌دهم؛ هم‌چنین در سه جا ماهی و گوشت پاك را مجاز می‌دانم ـ آن‌گاه که [فراهم آوردن آن] دیده و شنیده نشده، و انتظار آن نمی‌رفته باشد.» آن‌گاه دیودته به‌گروه خود گفت، «آن سرور این پنج چیز را اجازه نمی‌دهد» شادان و سرافراز برخاست و... رفت. آن‌گاه دیودته با جمع خود به‌راجگهه داخل شدند و مردم را به‌پنج چیز اصلی دعوت کرده می‌گفتند، «آن سرور [گناه دانستن] این پنج چیز را اجازه نمی‌دهد؛ ما خود این پنج چیز را می‌پذیریم و به‌آن‌ها عمل می‌کنیم.»

---

۱۳ Araññakā

۱۴ vajjaṃ

۱۵ مراد فصل باران است.

... آننده ارجمند پیش از ظهر برای دریوزگی خوراك به‌راجه‌گهه داخل شد و دیودته آننده ارجمند را دید... و به‌او چنین گفت: «دوست آننده، من از امروز به‌بعدجدا از آن سرور، جدا از انجمن رهروان، روز روزه[۱۶] را به‌جا خواهم آورد، کارهای انجمن را هدایت خواهم کرد.»

... آن‌گاه دیودته در روز روزه برخاست، چوب‌رأی[۱۷] را به‌دست گرفت و گفت: «... آن سرور این [پنج‌چیز] را مجاز نمی‌داند؛ ما خود این پنج‌چیز را پذیرفته درآن استوار خواهیم‌بود. هرارجمندی که این پنج‌چیز را نیکو می‌داند یك چوب رأی بردارد.» درآن هنگام پانصد جوان رهرو از مردم ویسالی، از خاندان وَجّی[۱۸] که جوان و از کار غافل بودند، اندیشیدند، «این آئین است، این روش است، این تعلیم استاد است.» هریك یك چوب‌رأی برداشتند. پس از آن که دیودته در انجمن رخنه افکند با آن پانصد رهرو به‌سوی تپهٔ گیا به‌راه افتادند....[۱۹] و اندکی پس از آن خون گرم از دهان دیودته بیرون ریخت[۲۰].

آن گاه آن سرور به‌رهروان چنین گفت: «... ای رهروان، خوب‌ست که رهرو کاملا به‌سود و زیان، نام و ننگ، حرمت و غفلتی که پیدا می‌شود غلبه کند و بالاتر از سود آن‌ها باشد؛ رهرو باید کاملا بر بدخواهی و هواخواهی که [در او] پیدا می‌شود غلبه کند و بالاتر از سود آن‌ها باشد. برای چه؟... [برای این که] چون کسی که در حقیقت بر آن‌ها غلبهٔ کامل نکرده و بالاتر از آن‌ها نباشد آلودگی‌ها با جوش و تب خود [در او] پیدا می‌شود؛ [از سوی دیگر] برای آن که بر آن‌ها غلبهٔ کامل کرده و بالاتر از آن‌ها باشد، آلودگی‌ها با جوش و تب‌شان وجود ندارد...»[۲۱]

آن سرور در باغِ گُسِته اقامت داشت... در آن زمان رهروان در کسمبی به‌هم آویخته، نزاع و ستیزه می‌کردند، و با دشنام‌های زننده به‌یك‌دیگر پرخاش می‌کردند. رهروی نزد آن

---

۱۶ مراد روز اُوپُوسَتَه است که در دفتر انجمن آورده خواهد شد.

۱۷ برای رأی دادن از چوب کوچکی استفاده می‌کردند. مراسم انجمن در دفتر سوم، در «انجمن رهروان» آورده می‌شود.

۱۸ Vajji

۱۹ در اینجا آمده که ساری‌پوته و مُگل‌لانه در ویلوونه نزد بودا می‌روند و ماجرا را باز می‌گویند. بودا آنان را برای آوردن رهروان به‌تپهٔ‌گیا می‌فرستد و آنان آن گاه که دیودته در خواب بود رهروان را باز می‌گردانند. بعد ککالکه، دیودته را بیدار می‌کند و پیشامد را به‌او می‌گوید. دیودته سخت آزرده می‌شود.

۲۰ این عبارت درباره کسی به‌کار برده می‌شد که می‌خواستند بگویند که او در همانجا یا اندکی بعد مرد.

۲۱ VBB, CV, VII, ii-iv از ص ۳۷۵ تا ۳۸۱ و ترجمه ه. الدنبرگ و ریس‌دیویس SBE آورده شده در LGB از ص ۱۴۶ تا ۱۶۳

سرور رفت... و گفت، «سرور ارجمند، نیکوست اگر آن سرور لطفی کنند و به‌جائی که رهروان هستند بروند.»... آن‌گاه آن سرور به‌جائی که رهروان بودند رفت... و گفت «ای رهروان، بس است؛ به‌هم می‌آویزید، نزاع مکنید، ستیزه مکنید، جنگ مکنید.»... آن‌گاه آن سرور در نیمروز... در کسمبی به‌دریوزگی خوراك رفت و پس از ناهار که از دریوزگی بازگشت، رخت خود را جمع کرد، و جامهٔ روئی به‌خود پیچید و کاسه را برداشت، ایستاد و این شعر را خواند:

«هیچگاه در اینجا دشمنی با دشمنی از میان نمی‌رود، مگر با دوستی؛
این قانونی جاویدست.
...
آنانی که استخوان می‌شکنند، آنانی که جان می‌گیرند، آنانی که گاو، اسب، و گنج می‌دزدند، خطه‌ئی را غارت می‌کنند ـ حتی در میان هم اینان سازشی هست.
در میان شما چرا نیست؟»
اگر کسی دوستی حقیقی، همراهی در نیکی پایدار پیدا کند، ـ انسانی خوشدل و هوشیارـ به‌برهر بیماری چیره، با او سفر کند.
آنکه دوستی حقیقی و همراهی در نیکی پایدار پیدا نکند، باید تنها، چون شاهی(۲۲) که سرزمین مغلوب خود را ترك می‌کند، چون پیل تنها در خلوت سفر کند، تنها رفتن خوش‌تر است، دوستی با ابلهان شایسته نیست. انسان باید تنها رود و بد نکند، چون پیلی که در خلوت، از غم آزاد، سفر کند.»(۲۳)

و آن سرور آن گاه که این شعرها را خواند به‌روستای **بالَکَهٔ**(۲۴) نمك‌کار رفت. در آن زمان **بَگُوی**(۲۵) ارجمند در آن روستا اقامت داشت... آن گاه آن سرور برخاست و به‌باغ **پاچینه‌وَمْسَه**(۲۶) رفت. در آن زمان **اَنورودَهٔ** ارجمند، **نَنْدِیَهٔ**(۲۷) ارجمند، و **کمبلهٔ** ارجمند در گردشگاه باغ پاچینه‌ومسه اقامت داشتند....(۲۸)

آن سرور به‌آنان گفت: «پس آیا تو انورووده [و دوستان] هماهنگ(۲۹)، یگانه، و بی‌ستیزه،

---

۲۲ اشاره است به Dīghīti شاه.
۲۳ نک بخش دوم، انجمن در کانونِ پالی: رهرو، کرگدن.
۲۴ Bālaka ۲۵ Bhagu
۲۶ Pācinavaṃsa-dāya = گردشگاه باغ خیزران خاوران.
۲۷ Nandiya
۲۸ M.iii سوره ۱۲۸، سوره PTS'iii 'upakkilesa از ص ۱۵۲ تا ۱۵۴
۲۹ samagga

چون شیر و شکر به‌هم آمیخته، زندگی می‌کنید؟ در یك دیگر به‌چشم دوستی نگاه می‌کنید؟» ـ «سرور ارجمند، حتماً...» ـ «چه‌گونه؟» ـ «سرور ارجمند، در این باره این اندیشه در من پیدا می‌شود: «زندگی با چنین مردان که سلوك قدسی را با یك‌دیگر زندگی می‌کنند، برای من سود و بهرهٔ بزرگی‌ست.» سرور ارجمند، من در کردار، در گفتار و در اندیشه‌ام ـ هم آشکارا و هم پنهان ـ به‌این ارجمندان، مهر می‌ورزم. سرور ارجمند، این اندیشه در من پیدا می‌شود: «اکنون چه‌گونه است که من با دست کشیدن از دل خود، حتی برای دل این ارجمندان زندگی کنم؟» از این رو با دست کشیدن از دل خود، حتی برای دل این ارجمندان زندگی می‌گذارم، راستی ما یکی جانیم در سه بدن...» سپس آن سرور با گفتاری دربارهٔ آئین انوروده، نندیه، و کمبله را روشن ساخت، از جا برخاست و راه پاری‌لِی‌یَکَه(۳۰) را در پیش گرفت و رفت. آن سرور منزل به‌منزل سفرکنان به‌پاری‌لِی‌یَکه رسید و در جنگل رَکِته (۳۱) در پای درخت سال اقامت کرد(۳۲)....(۳۳)

او دهمین فصل باران را در جنگل پاری‌لی‌یکه گذراند.

مَدورتَه‌ولاسنی

آن سرور در باغ گُسته اقامت داشت اندکی پس‌از سفر آن سرور رهروی نزد آنندهٔ ارجمند آمد... و گفت: «دوست آننده، آن سرور رختخواب خود را جمع کرده جامهٔ روئی را به‌خود پیچید، کاسه را برداشته بی‌آن که همراهان را خبر کند، بی‌اطلاع انجمن رهروان، تنها به‌سفر رفته است.» ـ «در چنین زمانی که آن سرور به‌تنهائی سفر می‌کند، می‌خواهد تنها در جائی اقامت کند. در چنین هنگام کسی نباید همراه او باشد.»

آن سرور منزل به‌منزل سفرکنان به‌پاری‌لی‌یکه رفت، و در پایِ درخت سال اقامت کرد. بسیاری از رهروان به‌جائی که آنندهٔ ارجمند آنجا بود نزدیك شدند... و گفتند «دوست آننده، مدت‌هاست که ما از دهان آن سرور گفتاری دربارهٔ آئین نشنیده‌ایم؛ می‌خواهیم از دهان آن سرور گفتاری بشنویم.» آننده با آنان به‌پاری‌لی‌یکه، در پای درخت سال، نزد آن سرور رفتند.»(۳۴)

---

۳۰ Pārileyyaka
۳۱ Rakkhita

۳۲ در اینجا داستان شگفت‌انگیز فیل نجیب که به‌بودا خدمت کرد و بودا به‌او غذا داد آورده شده است. این داستان در Ud.iv,5 نیز آمده است نک LGB ص ۱۳۲.

۳۳ VBB ‘VM, X, i-v از ص ۳۰۸ تا ۳۱۶ و ۴ـ۵۳۳ و ۶ـ۵۵۵. این شرح ونیه در M.iii سوره ۱۲۸ نیز آمده است.

۱ S.iii سوره ۸۱،سورهٔ PTS, iii,p.94.Parileyya

وِ آن سرور تا آن زمان که می‌خواست در پاری‌لی‌یکه اقامت کرد و آن‌گاه رهسپار ساوتی شد.... (۳۵)

---

۳ VC,X,7 ـ همین کتاب ص‌های ۱۶ـ۲ـ۳۱۱

در ساوَتّی

آن سرور در ساوتی در جیته‌ونه اقامت داشت. سپس رهروان را فراخواند و گفت: «ای رهروان، من راه چیرگی به‌همهٔ آلودگی‌ها را به‌شما نشان خواهم داد.... در اینجا مرد معمولی تعلیم نیافتهٔ با [آئین] عالی ناآشنا، بی‌شناسائی آئین عالی... چنین نادرست می‌اندیشد: «من در گذشته بودم، یا نه؟ در گذشته چه بودم؟ در گذشته چه‌گونه بودم؟ آن‌چه هستم آیا در گذشته شدم؟ آیا در آینده خواهم بود یا نه؟ در آینده چه خواهم بود؟ در آینده چه‌گونه خواهم بود؟ آن‌چه هستم آیا در آینده هم خواهم بود؟» و اکنون در زمان حال خود شك می‌کند. می‌گوید: «آیا هستم یا نه؟ چیستم، چه‌گونه هستم؟ از کجا آمده‌ام؟ به‌کجا خواهم رفت؟»

[به‌آن کس که چنین نادرست می‌اندیشد، یکی از این شش نظر خود را حقیقی و پاینده عرضه می‌کند، «من **خود** دارم»، یا «من **خود** نـدارم»؛ یا «به‌**خود** **خود** را ادراك می‌کنم»؛ یا «به‌**خود** نه‌خود را ادراك می‌کنم»؛ یا «با نه‌خود من **خود** را ادراك می‌کنم»؛ یا نظرش این‌ست که «این **خودِ** من‌ست که سخن می‌گوید و احساس می‌کند و نتیجهٔ کردارهای خوب و بد را در همه‌جا احساس می‌کند ـ این **خود** من، پاینده، استوار، جاوید، بی‌تغییر، جاویدان برپا خواهد بود.» ای رهروان، این را نظربافی، جنگل، سرگردانی، سردرگمی، ماز و بند می‌نامند].

مرد معمولی تعلیم نیافته بندی بندهای نظرهاست و از زائیده شدن، از پیری و مرگ، اندوه، شیون، رنج، غم و نومیدی آزاد نیست؛ من می‌گویم او از رنج آزاد نیست... زیرا برای آن کس که درست می‌اندیشد این سه بند گسسته می‌شود: نظر فردیت، دودلی، و از

سلوك به[خودپرستی] گرویدن....[۱]

ساوتی، در باغ... رادهٔ[۲] ارجمند در کناری نشست و به‌آن‌سرور چنین گفت: «سرور ارجمند، انسان چه‌گونه باید بفهمد و بنگرد، تا هم در این تن با دانستگیش و هم در همهٔ نمودهای[۳] بیرونی او را انگیزه‌ئی به‌منی، منم، و خودبینی در کار نباشد؟»

- «راده، چون انسان هر کالبد، هر احساس، هر ادراك، همهٔ حالات جان، و هر دانستگی، خواه گذشته، خواه اکنون، و خواه آینده را که بنگرد، می‌اندیشد، «این ازمن نیست، این من نیستم، این خودِ من نیست»، آن‌گاه او با بینش درست آن را، آن چنان که هست، نگریسته است»....[۴]

... آن سرور درساوتی، در جیته‌ونه اقامت داشت... و رهروان را فرا خواند و گفت: «ای رهروان، چشم ناپاینده است، آن‌چه ناپاینده است رنج است، آن‌چه رنج است **خود** نیست؛ آن‌چه **خود** نیست باید آن را با بینش درست، آن چنان که هست، نگریست، این‌چنین: «این از من نیست، من این نیستم، این خود من نیست.» گوش، بینی، زبان، و منش را باید چنین نگریست. شاگرد تعلیم یافتهٔ نجیب که آن‌ها را چنین می‌نگرد از چشم، گوش، بینی، زبان، تن و منش رو می‌گرداند. چون روگرداند با بی‌شهوتی از شهوت آزاد می‌شود،آزادی می‌یابد؛ چون آزاد شد در او این شناسائی بیدار می‌شود که «آزادم». می‌داند که «زائیده شدن پایان یافت، زندگی قدسی انجام یافت، کار کرده شد، آن سوی این چیزی نیست.»»[۵]

چنین شنیده‌ام: زمانی آن سرور در ساوتی در باغ جیته در دیر اناتپندکه اقامت داشت. آن سرور روبه‌رهروان کرد و گفت: «حتی اگر رنگرز تکه‌ئی از پارچهٔ کثیف و آلوده را در رنگ نیلی، یا زرد، یا سرخ، یا صورتی فرو کند آن تکه پارچه بد رنگ خواهد شد و خوش رنگ درنخواهد آمد، چرا که پارچه آلوده است؛ ای رهروان، چنین است حال مردی که آلوده دل است، او باید چشم به‌راه رنج باشد؛ و برعکس، پارچه‌ئی در دست رنگرز رنگ می‌گیرد که پاك و پاکیزه باشد، پس چنین است حال مردی که پاکدل است، او باید چشم به‌راه سعادت باشد.

ای رهروان، آلودگی‌های دل چیست؟ این‌ها آلودگی‌های دل است: حرص به‌مال، چشم طمع به‌مال دیگران داشتن،بدخواهی، خشم، نفرت، رقابت، حسادت، بدخواهی، رشك،

---

۱ M.i سورهٔ دوم، سورهٔ آلودگی‌ها PTS,i,p.6

۲ Rādha ۳ nimitta

۴ S.iii سوره ۲۱. سورهٔ راده، PTS,iii,PP.79-80

۵ S.v، سورهٔ یکم، سورهٔ اول ناپایندگی، PTS'iv'p.1 همین کتاب ص ۴ـ۲۷۱

دوروئی، نیرنگ، یکدندگی در برابر دلیل درست، فریاد، غرور، تکبر، باد کردن، بیدردی. رهرو با شناسائی این آلودگی‌ها خود را از آن‌ها کنار می‌کشد و به‌آن سرور... به‌آئین... و به‌انجمن رهروان... ایمان کامل می‌آورد... رهروی که با فضیلت، منش و دانش به‌این مقام برسد... چون پارچهٔ چرك و آلوده‌ئی‌ست که در آب شسته و چون سیم پاك و پاکیزه گشته باشد....

رهرو آن‌گاه با اندیشه‌های **مهر**، **همدردی**، **شادی**، **یکساندلی**[۶] خود چهار جهت جهان را از بالا، پائین، این‌سو، آن‌سو و از همه سو سرشار می‌کند، پهندشت جهان را از اندیشه‌های تابان دل دربردارنهٔ همه، پهناور، بی‌انتها، که در آن نه کینه‌ئی هست و نه بدخواهی‌ئی سرشار می‌کند.

رهرو به‌خود می‌گوید که بسیار چنین است؛ هنوز مقامی پائین‌تر و بالاتر وجود دارد. رهائی در آن‌سوی این **سپهر دانستگی** است. او چون این را بداند و ببیند، دلش از آلودگی‌های کام، وجود و نادانی رهائی می‌یابد، و در او که چنین آزادی یافته، شناسائی این آزادی پیدا می‌شود، می‌داند که «دوباره زائیده شدن از میان رفت، من برترین زندگانی را زندگانی کرده‌ام، کار کرده شد، و زندگی مجددی [= آن سوی این چیزی] در کار نیست....»[۷]

در ساوتی... **رادهٔ** ارجمند نزد آن سرور آمد، در کناری نشست و گفت: «سرور ارجمند آنان می‌گویند، «**باشنده**». چه هنگام انسان را «باشنده» می‌نامند؟

ـ «ای **راده**، از آنجا که آرزو، شهوت، میل، تشنگی و طلب به‌تن بسته است، و سخت هم محکم به‌آن بسته است، از این رو انسان را «باشنده» خوانند.

راده، درست مانند وقتی‌که کودکان با کاخ‌های شنی بازی می‌کنند، تا از شهوت، از آرزو، از دلبستگی، از تشنگی، از اشتیاق سوزان و از طلب و تمایل به‌آن قصرهای کوچك شنی آزاد نباشند، تا آن هنگام به‌آن‌ها خوشند، سرگرم آن‌ها هستند، به‌آن‌ها ارج می‌نهند، به‌آن‌ها حسودند. اما **راده**، همین که کودکان از شهوت، از آرزو، از دلبستگی، از تشنگی، از اشتیاق سوزان و طلب و تمایل آن قصرهای کوچك شنی آزاد شوند، دردَم با دست و پا آن‌ها را خراب می‌کنند، ریز می‌کنند، فرو می‌ریزند، و از بازی با آن‌ها دست می‌کشند.

راده، چنین است حال تو که کالبد را ویران می‌کنی، آن را می‌شکنی، فرو می‌ریزی، از بازی با آن دست برمی‌داری، خود را از طلب آن آزاد می‌کنی. همچنین است حال تو با

---

۶ نک ص ۴۸ به‌بعد.

۷ Further Dialogues of The Buddha 1' Lord Chalmers آورده شده در LGB ص ۶ـ۱۶۴

احساس، با ادراك، با حالات جان وبا دانستگی... راده، به‌راستی از فرونشاندن تشنگی نیروانه هست.»[۸]

یازدهمین فصل باران را در روستای برهمنی نالا[۹] گذراند

مَدورَته‌وِلاسنی

... آن‌سرور در میان مردم مگده در دَکّناگِری[۱۰]، در اِکَه‌نالا ـیك روستای برهمنی ـ اقامت کرد. در آن‌زمان برهمن‌کشتکار بارَدْواجَه[۱۱] در فصل کشت پانصد گاوآهن به‌یوغ بسته بود. آن سرور بامداد. به‌کشتزار کشتکار برهمن باردواجه نزدیك شد... برزگر آن سرور را دید که برای دریوزگی ایستاده‌است. به‌او گفت: «ای سمنه، من هم شخم می‌زنم و هم می‌کارم، و چون شخم زدم و کاشتم می‌خورم. تو نیز باید شخم بزنی و بکاری، چون شخم زدی و کاشتی می‌خوری.»

ـ «ای برهمن، من نیز شخم می‌زنم و می‌کارم، و چون شخم می‌زنم و می‌کارم، می‌خورم.»

ـ «درحقیقت، مایوغ، یاگاوآهن، یاخیش، یاسُك گاوهای گتمهٔ محترم را نمی‌بینیم....»

کشتکار برهمن برای آن‌سرور این شعر را خواند:

«توخود را کشتکار می‌خوانی و من کشت ترا نمی‌بینم. بگو، همان‌گونه که
از یك کشتکار پرسند، ما چه‌گونه این کشتکاری ترا بفهمیم!»
[گتمه می‌گوید]
«ایمان دانه، خویشتن‌داری[۱۲] باران، فرزانگی[۱۳] یوغ و گاوآهن منند؛
فروتنی مالبند، ودل یوغ بندست؛
آگاهی[۱۴] خیش و سیخ من‌ست.
تن نگهبانی شده، گفتار پاسبانی شده، در خوراك خَویشتن‌دار،
حقیقت را درو، مهربانی را جدا کردن [دانه] می‌کنم.

---

۸ S.iii از Kindred Sayings ترجمهٔ F.L.Woodward، کتاب سوم، آورده شده در LGB ص‌های ۲‐۱۳۱

۹ Nālā یا Ekanālā در سرزمین مگده (ThB'P.117).

۱۰ Dakkhināgiri

۱۱ Bhāradvāja

۱۲ tapo، ریاضت و پارسائی.

۱۳ paññā یا بینش و شناسائی.

۱۴ sati

۱۵ yoga-khema نک واژه‌نامه.

نیرو بار برمن‌ست که به‌سوی یگانگی که همانا «آرامش»(۱۵) است می‌برد؛
بازگشتی در کار نیست، آن که به‌آنجا برسد غمی‌ندارد.
این کشت که چنین کاشته می‌شود، ثمرهٔ آن بیمرگی‌است.
کسی که این کشت را کاشته از هر رنج رهائی یافته‌است.»

ـ «بگذار گتمهٔ محترم بخورد، او کشتکارست، کشتی که گتمه می‌کارد ثمره‌اش بیمرگی‌است.»

ـ «من از آن‌چه در سرودها، خوانده می‌شود(۱۶) بهره‌مند نمی‌شوم، آن آئینِ تمیز دادن نیست.
بودایان آن‌چه را در سرودها خوانده می‌شود نمی‌پذیرند، این برهمن‌ها آنجا که «آئین» هست این رفتار آن‌هاست.
با هدیه‌های دیگری(۱۷) توباید بینای بزرگ کامل و نیالودهٔ از گناه رسته را خدمت کنی، این‌ست کشتزار کسی که در پی نیکی‌ست.»
چون این گفته‌شد برهمن گفت، «...باشد که گتمه محترم مرا چون پیش‌نشینی که از امروز تا پایان عمر پناه می‌جوید بپذیرد.»(۱۸)

زمانی ساری‌پوتهٔ ارجمند در میانِ مردم مگده در **نالَکه‌گامَکَه**(۱۹) اقامت داشت. در آن هنگام **سامَنْدْکانی**(۲۰) درویش به‌جایی که ساری‌پوتهٔ ارجمند آنجابود نزدیك شد... در کنار او نشست و چنین گفت: «دوست ساری‌پوته، نیکبختی (خوشدلی) چیست؟ رنج چیست؟»
ـ «ای دوست، دوباره زائیده شدن رنج‌ست، دوباره زائیده نشدن نیکبختی‌ست. دوست، آنجا که دوباره زائیده‌شدن هست باید چشم به‌راه رنج بود.... چون دوباره زائیده‌شدن در کار نیست باید چشم به‌راه نیکبختی داشت ـ (آنجا) نه سرد، نه گرم، نه تشنه، بی‌نیازهای طبیعی، بی‌زخم آتش یا چوبدستی یا شمشیر، بی‌خویش و آشنا، بی‌رنجِ آمدن ورفتن»(۲۱)

---

۱۶ شاید مراد «سرودهای ویدی» باشد که از هدیه‌های قربانی وبقای فرد سخن می‌رانند.
۱۷ یعنی خوراك وشراب دیگر، نه خوراك و شراب ویدی.
۱۸ S.i، ۱۱، سورهٔ کشت (Kasi) PTS.,p.172
۱۹ Nālaka-gāmaka (روستای نالکه) برطبق سنت همان نالا است.
۲۰ Sāmaṇḍkāni
۲۱ A. نپاتهٔ دهم، سورهٔ ۶۵،۱ـ۱۲۰ PTS,v,PP.

زمانی آن‌سرور در نالندا(۲۲) در انبه‌اِستان پاواریکه(۲۳) اقامت داشت. در آن‌زمان نِگَنْتَه‌ناتَه‌پُوتَه با همراهانِ نگنتیِ بسیار در نالندا اقامت داشت، و دیگه‌مرتاض(۲۴) نگنتی ـ در نالندا به‌دریوزهٔ غذا رفته‌بود و پس‌از آن بازگشته به‌انبه‌اِستان پاواریکه ـ جائی که آن‌سرور بود ـ نزدیك شد و... در کنار او ایستاد.... آن‌سرور به‌او گفت: «ای مرتاض، اینجا جا هست، می‌خواهی بنشین.»...(۲۵)

دوازدهمین فصل باران را در وِیرَنْجا(۲۶) گذراند.

مَدورَتَه‌وِلاسِنی

در آن زمان آن‌سرور در شاهراهِ میانِ مَدورا(۲۷) و ویرنجی(۲۸) سفر می‌کرد و بسیاری از پدران خانواده و همسران‌شان نیز در آن شاهراه سفر می‌کردند.... سپس آن‌سرور در پای درخت نشست. پدران خانواده و کدبانوهای‌شان چون آن سرور را در پای درخت نشسته دیدند در کنارش نشستند....(۲۹)

آن‌گاه آن‌سرور تا زمانی‌که می‌خواست در ویرنجا اقامت کرد، به‌سُورِیَّه(۳۰)، سَمْکَسَّه(۳۱)، و کَنَّه‌کوجا(۳۲) بازگشت و به‌جائی که دژ پَیاگَپَه(۳۳) بود آمد، و چون به‌آن دژ رسید ازرود گنگ گذشت و به‌بنارس رفت. آن‌گاه آن‌سرور تا آن زمان که می‌خواست در بنارس اقامت کرد به‌سوی ویسالی به‌راه‌افتاد....(۳۴)

آن‌سرور در ویسالی در مهاوَنَه، در تالار کُوتاگارَه اقامت داشت. در آن زمان سَچَکه شاگرد نِگَنْتَه در ویسالی اقامت داشت... بامداد اَسجی ارجمند... برای دریوزه به‌ویسالی آمد. سچکه شاگرد نگنته که در ویسالی پرسه می‌زد اسجی ارجمند را دید که از دور نزدیك

---

۲۲ Nāḷandā ۲۳ Pāvārika ۲۴ Dīgha-Tapassī

۲۵ آن‌گاه بودا و دیگهٔ مرتاض آئین خویشتن‌داری نگنته و تأثیر آن بر کَرْمَهٔ بد را با آئین کرمهٔ بودا مقایسه می‌کنند. سپس دیگهٔ مرتاض گفت‌وگوی خود را با بودا برای نگنته باز می‌گوید و او اوپالی را می‌فرستد که از بودا در این باره بپرسد که آیا این اندیشه‌ها می‌توانند چون کردار بر کرمهٔ بد مؤثر باشند یا نه. بودا با «گفتار منظم» اوپالی را به‌بودائی هدایت می‌کند. M.i سورهٔ ۵۶، سورهٔ اوپالی VBB ص ۸ـ۱۸۵

۲۶ Verājā ۲۷. Madhurā ۲۸ Verañjī

۲۹ بودا با آنان دربارهٔ ازدواج سخن می‌گوید. A، نپاتهٔ چهارم، سوره ۵۳، VBB PTS'II'p.57 ص ۳۴۰. مدورا شهر مردم سورسینا (surasena) است.

۳۰ Sorreyya ۳۱ Saṃkassa

۳۲ Kaṇṇakujjā ۳۳ Payāgapa

۳۴ سوتهـ‌وبنگه، مهاوبنگه، پاراجکه vi,I (ونیه‌پتکه، الدنبرگ، VBB.(III'P.11 ص ۳۰۴

می‌شود... در کنار او ایستاد و چنین گفت: «راستی، اسجی محترم، سمنه‌گتمه شاگردانش را چه‌گونه تعلیم می‌دهد؛ چه قسم موضوعی در میان شاگردان سَمَنه‌گُتمه رواج دارد؟» ـ«مرتاض[۳۵]، آن‌سرور شاگردانش را چنین تعلیم می‌دهد، چنین موضوعی در میان شاگردان آن‌سرور رواج دارد: «کالبد، احساس، ادراك، حالات جان و دانستگی خود نیستند. همهٔ چیزهای آمیخته[۳۶] ناپاینده‌اند، هیچ چیز «خود» نیست.» ای مرتاض، آن‌سرور شاگردانش را چنین تعلیم می‌دهد، چنین موضوعی در میان شاگردان آن‌سرور رواج دارد.»

ـ اَسّجی محترم، این تعلیم‌گتمه به‌راستی در گوش ما بد آهنگ‌ست. یقیناً اکنون یا پس از این باید با این گتمهٔ ارجمند روبه‌روشویم....»

در آن‌زمان پانصد لِچّاوِی[۳۷] در تالار انجمن برای کاری جمع شده‌بودند. سچکه... به‌جائی که آنان بودند رفت و گفت: «آیا شما لچاوی‌های محترم خواهیدآمد...؟ امروز میان من و سمنه‌گتمه گفت‌وگو خواهدشد....» آن‌گاه پانصد لچاوی و سچکه شاگردِ نگنته به‌تالار کوتاگاره در مهاونه رفتند....[۳۸]

او سیزدهمین فصل باران را در تپهٔ جالَیَه[۳۹] گذراند.

مَدورته ـ وِلاسِنی

چنین شنیده‌ام: زمانی آن‌سرور در چالَکَه[۴۰] در تپهٔ‌چالَکَه اقامت داشت.

«در آن زمان مِیگِهیَهٔ[۴۱] ارجمند خدمتگزار آن‌سرور بود. میگهیهٔ ارجمند به‌جائی که آن سرور آنجا بود نزدیك شد، درود گفت و به‌احترام در کناری ایستاد و گفت: «سرور ارجمند، می‌خواهم به‌روستای جَنْتو[۴۲] بروم و دریوزگی کنم.»

ـ میگهیه، بسیار خوب‌ست، هر چه شایسته می‌دانی بکن.

میگهیهٔ ارجمند پیش ازظهر جامهٔ زیر و رو دربرکرد و کشکول گرفت و برای دریوزه به‌دهکدهٔ جنتو داخل شد. پس از گشت زدن و ناهار خوردن به‌کنار رود کمکالا رفت، و همان‌طور که در ساحل آن رود از.این سو به‌آن‌سو می‌رفت، انبه‌اِستانی دلاویز و شادی‌آور دید، با تعجب گفت، «این انبه‌اِستان چه‌زیبا و دوست‌داشتنی‌ست. به‌راستی اینجا برای

---

۳۵ آگی‌وِسّانه (Aggivessana) ری‌دیوید (P.195 و ii و SBB) این کلمه را نام خانوادگی می‌داند. نکـ ص ۷۲.

۳۶ saṃdhāra

۳۷ Licchavi

۳۸ M.i سوره ۳۵، سوره VBB PST,i,P.227 Culla-Saccaka ص ۴ـ۲۰۳، نکـ ص ۷۲ به‌بعد.

۳۹ Caliya-pabbate یا Cālikā این تپه نزدیك رود کِمکالَه (Kimikāla) بود که شاید قسمتی از هیمالیا باشد.

۴۰ Calaka

۴۱ Meghiya

۴۲ jantu

فرزند خانوادهٔ خوبی که در جست‌وجوست و همت می‌کند جای شایسته‌ئی‌ست. اگر آن سرور رضا دهد، من به‌این انبه‌اِستان باز می‌گردم و در اینجا کوشش و همت می‌کنم.» و میگهیهٔ ارجمند به‌جائی که آن‌سرور آنجابود رفت... و گفت: «ای‌سرور پیش از ظهر که جامه پوشیده بودم... در کنار رود کمکالا... جائی دیدم خوش... اگر آن‌سرور رضا دهد، به‌آنجا بازگردم....»

ـ «میگهیه، اندکی صبر کن، ما تنهائیم، دست‌کم تا رسیدن رهروان دیگر تأمل‌کن.»...

سپس میگهیهٔ ارجمند از جا برخاست و به‌آن انبه‌اِستان رفت. و چون داخل شد در پای درختی نشست.

آن‌گاه که میگهیهٔ ارجمند در آن انبه‌اِستان زندگی می‌کرد همیشه سه‌گونه اندیشهٔ بد و نابجا، یعنی اندیشه‌های شهوت، اندیشه‌های بدخواهی و اندیشه‌های آزار براو می‌تاختند.

و میگهیهٔ ارجمند باخود اندیشید: «عجیب‌است، شگفت‌آورست که من، که از روی ایمان خانه‌ام را برای زندگی بیخانگی رها کرده‌ام، پراز این اندیشه‌های بد... باشم.»

و میگهیهٔ ارجمند از خلوتگاه خود برخاست و به‌جائی که آن سرور در آنجا بود رفت... و گفت: «آن‌گاه که در آن انبه‌اِستان زندگی می‌کردم سه گونه اندیشهٔ بد به‌من تاختند.»

ـ میگهیه، دل رهائی یافتهٔ به‌کمال نرسیده را پنج شرط به‌کمال هدایت می‌کند. آن پنج کدامند؟

نخست آن که رهرو در این جهان، باید دوستی پرهیزکار، همراهی با تقوا داشته باشد. میگهیه، برای دل رهائی یافتهٔ به‌کمال نرسیده این نخستین شرط‌ست که به‌کمال هدایت می‌کند.

دیگر آن‌که رهرو باید پرهیزکار باشد، بنابرآئین، خویشتن‌دار زندگی کند، و به‌رفتار درست آراسته باشد، از کمترین خطا خطر را احساس کند، و دستورهای اخلاقی را بپذیرد و به‌کار بندد. میگهیه، برای دل رهائی یافتهٔ به‌کمال نرسیده این دومین شرط‌ست که به‌کمال هدایت می‌کند.

سدیگر آن که رهرو باید گفتارهائی داشته‌باشد که به‌کندن ریشهٔ‌بدی، به‌بازگشائی مقصد، به‌روگرداندن از جهان، به‌بیشهوتی، به‌رهائی، به‌آرامش، به‌شناسایی برتر، به‌روشن شدگی عالی، و به‌نیروانه راهنمائی کنند، یعنی گفتارهایی دربارهٔ میانه‌روی، قناعت، خلوت، خویشتن‌داری، تلاش و کوشش، تقوا، نظاره، دانائی و رهائی که از بینش شناسایی زائیده می‌شود ـ حاصل این گفتارها خرسندی است، و می‌توان به‌رنج و دشواری‌ها چیره شد. میگهیه، برای دل رهائی یافتهٔ به‌کمال نرسیده این سومین شرط‌ست که به‌کمال هدایت می‌کند.

چهارم آن که رهرو باید زندگی پر تلاش و کوشش را در پیش گیرد، کردارهای بد را ترک

کند، باید آن‌چه را که شایسته‌است انجام دهد، باعزم باشد، توان خود را به‌کار گیرد، بار را به‌هنگام انجام کارهای شایسته فرونیفکند.

میگهیه، برای دل رهائی یافتهٔ به‌کمال نرسیده این چهارمین شرط‌نست که به‌کمال هدایت می‌کند.

پنجم آن که رهرو باید دانائی داشته باشد، باید به‌شناسایی «پیدائی و از میان‌رفتن» چیزها، به‌شناسائی نفوذ عالی، و شناسائی آن‌چه به‌رهائی رنج می‌انجامد آراسته باشد.

میگهیه، برای آزادی دل رهائی‌یافتهٔ به‌کمال نرسیده این پنج‌شرط به‌کمال هدایت می‌کند.

...(۴۳) میگهیه، رهروی که این پنج شرط را داراست، باید به‌چهار شرط دیگر توجه خاص کند،او برای ترک شهوت باید در ناپاکیِ(۴۴) [تن]، برای ترک بدخواهی در مهربانی جای گیرد، با این نظر که اندیشه‌ها[ی بد] را برکند، باید به‌نگرشِ دم و بازدم بپردازد، برای دور افکندن غرور «منم» باید از ناپایندگی آگاه باشد. با ادراک ناپایندگی، بنیاد ادراک نداشتنِ **خود** گذاشته می‌شود(۴۵)، او که به‌**نداشتنِ خود** دانستگی دارد در دور افکندن پندار «منم» کامکار می‌شود و در همین زندگی به‌نیروانه می‌رسد.» و آن‌سرور در این باره، در آن هنگام،این شعر قدسی را خواند:

آن‌که به‌درستی داوری نمی‌کند او را این اندیشه‌های پست و باریک که دل را پرباد می‌کنند با دلی سرگشته از تولدی به‌تولد دیگر می‌برند.
ولی بیدار، کوشا، و آگاهی که به‌این اندیشه چیره‌است،
از اندیشه‌هائی که دل را پرباد می‌کنند رهائی یافته‌است(۴۶).

چهاردهمین فصل باران را در دیر بزرگ جِیته‌وَنَه گذراند.

مدورتمـولاسنی

در ساوتی... در باغ. راهولهٔ ارجمند به‌آن‌سرور چنین گفت: «سرورارجمند، انسان چه‌گونه باید بفهمد، چه‌گونه باید بنگرد تا هم در تن با دانستگیش و هم در همهٔ نمودهای

---

۴۳ پنج شرط از نو تکرار می‌شود.
۴۴ a-subhā: ناپاک‌ها. نک واژه‌نامه.
۴۵ an-atta-saññā نک گفتار سه نشانه.
۴۶ Ud. iv ترجمهٔ Maj.D.M.Strong آورده شد در LGB از ص ۱۲۲ تا ۱۲۶ با توجه به‌همین سوره در A.iv نپاتهٔ نهم، سورهٔ سوم، PTS,iv p.354 آورده شده در VBB ص‌های ۱ـ۳۳۰

بیرونی او را انگیزه‌ئی به«من‌کار»(۴۷)، منم‌کار(۴۸)، و منی(۴۹) نکشانند؟»

راهوله، آن‌گاه انسان هر کالبد، هر احساس، هر ادراک، حالات جان، و هر دانستگی را، خواه از گذشته، خواه از حال، خواه از آینده، خواه درونی، خواه بیرونی، خواه درشت، خواه ریز، خواه پست، خواه بالا، خواه دور، خواه نزدیک را که بنگرد می‌اندیشد، این از من نیست، این من نیستم،این خودِ من نیست»، آن‌گاه انسان آن را، آن چنان که هست، با بینش درست نگریسته است. راهوله، کسی که چنین می‌فهمد، چنین می‌نگرد، هم در این تن با دانستگیش و هم در همهٔ نمودهای بیرونی او را انگیزه‌ئی به‌من‌کار، منم‌کار، و منی نمی‌کشاند.»(۵۰)

---

۴۷ ahamkāra

۴۸ mamaṃkāra

۴۹ mān-ānusaya

۵۰ S.iii، سورهٔ ۹۱ سورهٔ اول راهوله، VBB ص‌های ۲ـ۵۲۱

در کَپِلَه‌وَتُّو

پانزدهمین فصل باران را در شهر بزرگ **کپله وتو** گذراند
مدورته ـ ولاسنی

آن‌سرور در میان مردم **سَکّه**... در **باغ درختِ انجیر**(۱) اقامت داشت. آن‌گاه **مَهانامَهٔ**(۲) سَکّی به‌جائی که آن‌سرور آنجا بود رفت و... چنین گفت: «سرور ارجمند، دیری‌ست که من آئینی را که آن‌سرور شناسانده چنین می‌شناسم: آز(۳) آلایش دل، کینه(۴) آلایش دل، و فریب(۵) آلایش دل[اند]. و با اینهمه گاهی که اندیشه‌های آز و کینه و فریب به‌دلم چیره می‌شود این اندیشه در من پیدا می‌شود: «چه اندیشه‌ئی از دلم بیرون نرفته که گاهی از آن اندیشه‌های آز، کینه و فریب به‌دلم چیره می‌شود؟»

ـ مهانامه، من نیز پیش ازروشن شدنم، آن‌گاه که هنوز روشن نشده بودم... این را نیک دیدم، این را یکسره دریافتم: کام‌ها لذتی اندك دارند، رنج بسیار به‌بار می‌آورند، نومیدی بسیار به‌بار می‌آورند، اینجا بینوائی بسیار[است]؛ ولی من هنوز به‌خوشدلی و نیکبختی که کام‌ها و اندیشه‌های بد را دور کنم، یا به[حالتی] بهتر از آن(۶) نرسیده بودم؛ آن‌گاه دانستم [که من] بااینهمه هنوز از دام کام‌ها بیرون نجسته‌ام. ولی آن‌گاه که این را نیک دیدم، یکباره دریافتم که: کام‌ها لذتی اندك دارند... در اینجا بنیوائی همواره بیش است. [سرانجام] من به‌خوشدلی ونیکبختی رسیدم، کامو اندیشه‌های بد را دور افکندم، [به‌حالتی]

---

۱ Nigrodha-arami

۲ Mahānāma برادر اَنوروده و پسرعموی گُتمه بودا.

۳ lobha یا شهوت.

۴ dosa

۵ moha یا نادانی.

۶ یعنی، نیروانه.

بهتر از آن [رسیدم]، دانستم از دام کام‌ها بیرون جسته‌ام،...»(۷)

آن‌سرور در **باغ درختِ انجیر** اقامت داشت. مهانامهٔ سَکّی به‌آن‌سرور چنین گفت: «سرورارجمند، چه‌گونه یك مرد **پیش‌نشین** می‌شود؟»

ـ «مهانامه، هنگامی که او به‌بودا، به‌آئین، و به‌انجمن پناه می‌برد، پیش‌نشین می‌شود.»

ـ سرورارجمند، پیش‌نشین چه‌گونه به‌رفتار **درست** می‌رسد؟

ـ آن‌گاه که **پیش‌نشین** از ویران کردن زندگانی، از گرفتن آن‌چه به‌او نداده‌اند، از رفتار بیراههٔ شهوت‌آلود، از سخن دروغ، از نوشابه‌های مستی‌آور خویشتن‌داری کند، به‌رفتار درست می‌رسد....(۸)

ـ سرور ارجمند، پیش‌نشین چه‌گونه به‌شناسائی می‌رسد؟

ـ مهانامه، **پیش‌نشین** این چنین دارای شناسائی است، او دربارهٔ خاستگاه و فرجام به‌شناسائی عالی، نافذ و برنده می‌رسد، به‌ویرانی **کامل** رنج آراسته است. پیش‌نشین این‌گونه به‌شناسائی می‌رسد(۹).

آن‌سرور در **باغ انجیر** اقامت داشت.... در آن‌زمان بسیاری از رهروان سرگرم دوختن خرقهٔ آن سرور بودند و با خود فکر می‌کردند «آن سرور باید به‌مدت سه ماه با جامه‌های کامل سفر کند.... مهانامهٔ‌سکی که در کناری نشسته بود به‌آن سرور گفت:... سرورارجمند، این از دهان آن سرور شنیده نشده و گرفته نشده است که چه‌گونه یك پیش‌نشین مؤمن پیش‌نشین مؤمن دیگر را که بیمار، رنجور و سخت آزرده است راهنمایی کند؟»... ـ او شاید بگوید «من شوق دیدار پدر و مادر دارم.» باید به‌او چنین پاسخ گفت: «ای محترم، تو دستخوش مرگی.... خوب‌ست که این اشتیاق پدر و مادر را دور افکنی.» ـ «اگر بگوید «اشتیاق زن و فرزند دارم» باید به‌او گفت: «تو دستخوش مرگی، خوب‌ست که این اشتیاق زن و فرزند را دور افکنی.»...(۱۱) خوب‌ست که دل را بر رهائی از «منی» مجموع گردانی.» اگر او چنین بگوید «من دل را به‌رهائی از «منی مجموع می‌سازم» ای مهانامه، من می‌گویم

---

۷ M.i سوره ۱۴ VBB,PTS,i,P.91 ص‌های ۷ـ۲۴۶

۸ در اینجا از ایمان و دهش سخن می‌رود.

۹ S.v. سوره ۳۷، سورهٔ مهانامه، VBB,PTS,v.395 ص ۲۵۱

۱۰ سخن بودا با پناه بردن به‌بودا، آئین، انجمن وسلوك (sīlāni) آغاز می‌شود.

۱۱ در اینجا از پنج گام، چهار شاه بزرگ، سی و سه خدای جهان و مرگ، خدایان سازنده، خدایان کار و جز آن

که میان پیش‌نشینی که چنین می‌گوید و دلش آزاد است، و رهروی که از آلودگی‌رهائی یافته است هیچ تفاوتی نیست. این آزادی است.»[۱۲]

«مهانامه، من در آن زمان در راجه‌گهه در تالار کرکس کوه اقامت داشتم. در آن‌زمان بسیاری از پیروان نِگنته در کنار کوه‌بینایان در سنگِ سیاه ایستاده بودند و از نشستن خودداری می‌ردند و احساس‌های سخت، دردناك، تند و تلخ احساس می‌کردند. من که شامگاه از [نگرش] آرام خود برخاستم نزد آنان رفتم و گفتم: «دوستان، نِگنته ناتَه پُوتَّهْ دانای همه، بینای همه، شناسائی و بینش کامل را تعلیم می‌دهد. او چنین می‌گوید «ای نگنتی‌ها، شما باید این را با انجام دادن کنونی وظائف دشوار و تلخ کامل کنید. بنابر آن چه شما اکنون در کردار، در گفتار و در اندیشه خویشتن‌دار هستید در آینده کرمهٔ[۱۳] بدساخته نخواهد شد. کرمهٔ کهنه با ریاضت پایان خواهد یافت، با ساخته نشدن کرمهٔ نو در آینده جریان نوی در کار نخواهد بود؛ با نبودن جریان تازه در آینده کرمه از میان خواهد رفت، با از میان رفتن کرمه درد پایان خواهد یافت؛ با از میان رفتن درد احساس از میان خواهد رفت، با از میان رفتن احساس هر درد تمام خواهد شد. این مرا خشنود می‌کند و ما را سودمند است؛ ما ازاین والائی می‌یابیم.»

مهانامه، چون این گفته شد به‌نگنتی‌ها چنین گفتم: «دوستان، پس شما نگنتی‌ها آیا به‌راستی می‌دانید که پیش از این بودید یا نبودید؟»

ـ نه، دوست.

ـ آیا شما می‌دانید که به‌راستی پیش از این کرمهٔ بد ساخته‌اید یا نه؟

ـ نه، دوست.

آیا می‌دانید که این درد بسیار پایان یافته است، یا این درد بسیار تمام می‌شود، یا چون این درد بسیار تمام شود دردها تمام می‌شوند؟

ـ نه، دوست.

ـ آیا شما ترك اندیشه‌های ناشایست را در این زندگی، و یافتن اندیشه‌های شایست را می‌انید؟

ـ نه، دوست....[۱۴]

---

۱۲ S.v، سوره ۵۴، VBB,PTS,v,P. 408 ص‌های ۲ـ۲۵۱

۱۳ karma کردار

۱۴ M. سوره ۱۴ و سوره VBB, PTS,i,P. 92 Cūla-dukkha-kkhandha ص‌های ۳ـ۱۴۲.

شانزدهمین فصل باران را پس ازرام کردن **آلوکه**(۱۵) در **آلوی**(۱۶) گذراند.
مدورته ـ ولاسنی

آن‌سرور با گروه بزرگی از رهروان منزل به‌منزل در میان مردم **کاسی** سفر می‌کرد. آن گاه خطاب به‌رهروان گفت: «ای رهروان، من به‌راستی بی‌شام سفر می‌کنم؛ چون بی‌شام سفر می‌کنم، از بیماری آزادم، از ناخوشی آزادم، سبك، توانا و آسوده‌ام. ای رهروان، شما هم بیائید بی‌شام سفر کنید و از بیماری آزاد و آسوده باشید.» آن‌گاه منزل به‌منزل سفرکنان به‌جائی که شهرمردم کاسی به‌نام **کیتاگِرِی**(۱۷) بود رسید و در آنجا اقامت کرد.»(۱۸)

او هفدهمین فصل باران را در **راجه‌گهه** گذراند.
مدورته ـ ولاسنی

در آن زمان آن سرور در راجه‌گهه، در انبه‌اِستان **جیوکَه**(۱۹) اقامت داشت. آن‌گاه آن سرور خطاب به‌رهروان گفت: «ای رهروان، تمرین نظاره تمرین کنید، وقتی [دل] رهرو مجموع باشد، کاملا در آرامش است.»(۲۰)

هجدهمین فصل باران را چون سیزدهمین فصل باران در **چالیه** گذراند.(۲۱)
مدورته ـ ولاسنی

نوزدهمین فصل باران را باز در **راجه‌گهه** گذراند.
مدورته ـ ولاسنی

---

۱۵ Ālavaka

۱۶ Ālavī. گفته شده که آلوی در حدود سی‌یوجنه (در حدود ۲۶۰ میل) از ساوتی و دوازده یوجنه از بنارس فاصله داشت. آلوکه در .S و .Sn به‌صورت اهریمن توصیف شده است. بودا در این فصل باران مدتی را در گوراب Aggalava گذراند. VBB ص‌های ۱۶۶ و ۲۶۲. در ونیه‌پیتکه آمده که بودا از ساوتی به‌شهر گیتاگری رسیده از آنجا به‌آلوی رفت و پس از استراحت از آنجا به‌راجگهه رفت.

۱۷ Kītāgiri

۱۸ .M سوره ۷۰ سورهٔ کیتاگری VBB ص ۳۰۶

۱۹ Jivaka

۲۰ S.iv سوره ۱۵۹، سوره «انبه‌اِستان جیوکه» همین کتاب ص‌های ۸ـ۱۷۷

۲۱ بودا پس از این دیدار به‌آلوی باز می‌گردد و از دختر بافنده‌ئی دلجوئی می‌کند.

در آن زمان آن سرور در راجه‌گهه در «ویلوونه» در **چراگاه سنجابان** اقامت داشت. در آن زمان **اسجیِ** ارجمند بیمار، رنجور و سخت نزار در باغ **کَسَّپَکَه**[۲۲] اقامت داشت. آن‌گاه اسجی ارجمند رو به‌همراهان کرد و گفت: «دوستان، نزد آن سرور بروید و از جانب من سر به‌پای آن سرور نهید و بگوئید «سرور ارجمند، راستی نیکوست اگر آن سرور از روی همدردی اسجی را سرفراز کند.»[۲۳]

«... از این رو گفته‌اند که آن سرور بیست سال اول پس از روشن‌شدگی را بی‌جای معینی گذراند؛ هر جا که شب می‌آید همانجا می‌گذراند.

پس ازآن نزدیك ساوتی، در دیر **جیته‌ونَه** و در **باغ شرقی** زندگی می‌کرد.»[۲۴]

مدورته ـ ولاسنی

---

۲۲ Kassapaka

۲۳ S.iii سوره ۸۸، سورهٔ اَسَجی VBB ص ۱۷۸.

۲۴ VBB ص ۶ـ۱۶۵.

مرگِ اَناتَپِنْدَکَه

آن سرور در ساوتی در باغ جیته ونهٔ اناتپندکه اقامت داشت[1]. در آن زمان اناتپندکه پدر خانواده، مردی را فراخواند و گفت: «ای نیکمرد، نزد آن سرور برو و از جانب من سر به‌پایش بگذار و سلامم را برسان و آن‌گاه بگو «سرور ارجمند، اناتپندکه بیمار و رنجور و چون موی شده است، و سر به‌پای آن سرور می‌نهد.» و نیز نزد ساری‌پوتهٔ ارجمند برو و بگو «سرور ارجمند، اگر ساری‌پوتهٔ ارجمند ازسر مهر به‌جایگاه اناتپندکهٔ ارجمند برود، راستی که نیکوست.» آن‌گاه ساری‌پوتهٔ ارجمند با آننده ارجمند به‌جایگاه اناتپندکه رفتند. ساری‌پوته گفت: «ای پدر خانواده، خود را تربیت کن و چنین بگو «من نه به‌این جهان دلبستگی دارم، نه دلم دربند این جهان‌ست. من نه به‌جهان دیگر[2] دلبستگی دارم، نه دلم در بند جهان دیگرست.» ای پدر خانواده، خود را تربیت کن و چنین بگو، «هر چه جان دیده، شنیده، درک کرده، اندیشیده، جست‌وجو کرده، پژوهیده، نه به‌آن دلبستگی دارم، و نه دلم در بند آنست.» ای پدر خانواده تو باید خود را چنین تربیت کنی و بگوئی.» آنگاه ساری‌پوتهٔ ارجمند و آنندهٔ ارجمند برخاستند و رفتند. اناتپندکه، پدر خانواده، کمی پس از آن مرد[3].

---

۱ «در سنت تبتی همهٔ این چهل‌وپنج سال ثابت است. هفده سال در جیته‌ونه، هشت سال در راجگهه، و بقیه هم در جاهای گوناگون (Schiefnors Kib bb § 11)» ThB زیرنویس ص ۹۷.

۲ para-lokam فرا جهان، جهان آن‌سوی، آن‌سوی جهان.

۳ M.iii سوره ۱۴۳ سوره اندرز به‌اناتپندکه، VBB ص ۲ـ۳۵۱

هدیهٔ وِساکا

در آن زمان در ساوتی تعطیلی پیش آمده بود. مردم آراسته و پیراسته جمع شده به‌سوی گردشگاه می‌رفتند.

وساکا[۱]، مادرِ مگاره[۲]، نیز اندیشید که او هم سر و بر بیآراید و به‌گردشگاه برود. چون روستا را ترك کرد اندیشید، «آن‌گاه که به‌گردشگاه رسیدم چه کنم؟ چه‌گونه است که نزد آن سرور بروم؟» زیورها را در آورد و در یك جامه پیچید و به‌کنیز خود داد. سپس او به‌جایگاه آن سرور رفت، نزدیك شد،سلام کرد و در کناری نشست.... آن سرور او را با گفتاری دربارهٔ آئین شاد کرد... آن‌گاه وساکا برخاست، خداحافظی کرد و رفت.

چون کنیز وساکه آمد بسته را فراموش کرد. رهروان آن را دیدند و به‌آن سرور گفتند. آن سرور گفت «آن را بردارید و نگاهدارید.نگاهداری جواهر، و چنین چیزها، را که در این گردشگاه پیدا می‌کنید وبرمی‌دارید مجاز می‌دانم. کسی که این‌ها از اوست، آن را خواهد جست.»[۳]

... وساکا پیش از این‌که دور شود، ایستاد و گفت، «کنیز عزیز، زیورهای مرا بیاور؛ می‌خواهم آن‌ها را بیاویزم.» بیدرنگ به‌یاد کنیز آمد که آنم‌ها را جا گذاشته و گم کرده است، رفت و آن را آورد. وساکا آن‌ها را به‌خود نیاویخت، بل که به‌دنبال چند زرگر فرستاد. آنان گفتند: «این جواهر به‌نود میلیون می‌ارزد، و دست مزد آن‌ها نیز صد

---

۱ Visākhā

۲ Migāra چون او مگاره را به‌بودا معرفی کرد، او را مادرِ مگاره می‌نامند.

۳ سوتەوبنگه، Pacittiya ۸۴، VBB ص ۳_۳۵۲

هزارست.» وساکا بهای آن را خود پرداخت و آن پول‌ها را در ارابه نهاد و به‌دیر برد. پس از احترام به‌استاد گفت «سرور ارجمند، من کدامیك از چهار بنیاد(۴) را بدهم؟» ـ«وساکا، جایی برای انجمن رهروان در دروازهٔ شرقی شایسته خواهد بود.» وساکا با دلی شاد جایی به‌نود میلیون خرید و با نود میلیون دیگر به‌ساختن دیر پرداخت.... در آن زمان رسم استاد چنین بود، که از خانهٔ وساکا غذا می‌گرفت، از دروازهٔ جنوبی از شهر بیرون می‌رفت و درجیته‌ونه اقامت می‌کرد؛ ولی اگر مردم آن سرور را می‌دیدند که صبحگاه به‌دروازهٔ شمالی می‌رود، می‌دانستند که به‌سفر می‌رود. از این رو آن‌گاه که وساکا شنید... که استاد می‌خواهد از دروازهٔ شمالی بیرون برود، نزدش شتافت و پس از احترام گفت، سرور ارجمند، می‌خواهم با این پول فراوان برای شما دیری بسازم... بفرمائید تا چند رهرو که می‌دانند چه‌گونه باید این کار کرده شود بمانند.» استاد گفت مُگل‌لانَه با پانصد رهرو باز گردد. و او چنین کرد. در اندك زمانی آنان بنائی با دو اشکوب بر پای بست‌های بلند ساختند. ساختمان هزار زاویه داشت ـ پانصد زاویه در اشکوب پائین بقیه در اشکوب بالا.

پس از نه ماه سفر، استاد دو باره به‌ساوتی آمد. وساکا در این نه ماه بنای خود را بالا برد و اکنون کار نوك بنا بود. وساکا در دیر خود چهار ماه به‌بودا و انجمن رهروان غذا داد....(۵)

... آن سرور در ساوتی در باغ شرقی درساختمان دو اشکوبهٔ(۶) مادر مگاره اقامت کرد. در آن زمان واسیتَه(۷) و بارَدْواجَه(۸) که مشتاق رهروی بودند در میان رهروان دورهٔ آزمون(۹) را می‌گذراندند. آن سرور شامگاهان از [نگرش] آرام برخاست و از خانه فرود آمد و درهوای آزاد در سایه قدم می‌زد. واسیته آن سرور را دید و بارددواجه را خبر کرد و گفت، «دوست بارددواجه، خود آن سرور در سایه قدم می‌زند. نزد آن سرور برویم شاید در حضور او گفتاری دربارهٔ آئین بشنویم.» سپس واسیته و بارددواجه به‌جایی که آن سرور بود نزدیك شدند.... آن سرور خطاب به‌واسیت گفت: «شما برهمن زائیده شدید، از خانوادهٔ برهمنید، از خانه یك خانوادهٔ برهمن به‌بیخانگی می‌روید. چرا برهمنان به‌شما ناسزا نمی‌گویند؟ چرا از شما عیب‌جویی نمی‌کنند؟» ـ «سرور ارجمند، به‌راستی برهمنان ما را زیاد و بیدریغ به‌باد عیب‌جویی می‌گیرند. آنان می‌گویند طبقهٔ برهمن بالاترین طبقه(۱۰) است، طبقات دیگر

---

۴ شرح چهار بنیاد یا Nissaye در دفتر سوم آورده خواهد شد.

۵ از تفسیر دَمَّه‌پَدَه. ۵ـi/۲۷۴ «بودیسم در ترجمه‌ها» ص ۷ـ۴۷۴

۶ pāsāde

۷ Vāsehṭa

۸ Bhāradvāja

۹ parivāsa عبارت از کارها و خدمت‌هائی است که مشتاق رهروی انجام می‌دهد تا پا به‌انجمن بگذارد. در دفتر سوم آورده خواهد شد.

۱۰ caste

پائین‌تر از آنند. برهمنان از طبقهٔ سفیداند، طبقات دیگر سیاهند. برهمن پاك است و جز برهمن چنین نیست. برهمنان فرزندان **برهما**(۱۱)، از او، زادهٔ دهان او، برهمازاده، برهما آفریده، وارثان برهما هستند. شما برترین طبقه را ترك کرده و به‌طبقهٔ پست‌تر به‌نزد سَمَنه‌های جوان، خادمان، مردم سیاه، زادهٔ پای [برهما که او] خویش [برهمنان‌ست]... رفته‌اید.» ـ «واسیته چهار طبقه پر از هر دواند [از خوب و ازبد]، در هر دو رنگ سیاه و سفید هستند. دانایان آنان را سرزنش و ستایش می‌کنند، دانایان آن‌چه برهمنان می‌گویند نمی‌پذیرند.»....(۱۲)

... آن سرور با بسیاری از شاگردان بِزرگ و معروف و ارجمند، مثل ساری‌پوته، مَهامگل‌لانَه، مَهاکسپه، مهاکچاینه(۱۳)، مهاکُتته(۱۴)، مهاچوندَه(۱۶)، انورده، ریوته(۱۷)، آننده و دیگران در **باغ شرقی** در خانهٔ دو اشکوبهٔ **مادر مگاره** اقامت داشتند. در آن زمان رهروان بزرگ رهروان کوچك را اندرز می‌داند و راهنمایی می‌کردند. چند رهرو بزرگ، ده رهرو، برخی بیست رهرو، و برخی چهل رهرو را راهنمایی می‌کردند و اندرز می‌دادند و رهروان کوچك اندك اندك راهنمایی می‌شدند. در آن زمان آن سرور در **روزروزه**(۱۸)، پانزدهم[ماه] به‌هنگام **پرسش**(۱۹)، نیم شب ماه تمام در هوای آزاد نشسته بود. آن سرور چون آن جمع ساکت را دید به‌رهروان گفت: «من در این **راه** به‌کمال رسیده‌ام؛ من در این راه دلی به‌کمال رسیده یافته‌ام. از این رو، بیش ازپیش، برای پیوستن به‌آن نپیوسته(۲۰)، برای رسیدن به‌آن نرسیده، برای واقعیت دادن آن واقعیت نیافته همت کنید.»(۲۱)

... آن‌سرور در ساوتیّ در باغ شرقی اقامت‌داشت. هنگام عصر در گرمای غروب خورشید نشسته بود و پشت خود را گرم می‌کرد. آنندهٔ ارجمند به‌جائی که آن‌سرور بود آمد... و هم‌چنان که به‌تن آن‌سرور دست می‌کشید گفت: «سرورارجمند، شگفت‌آورست، عجیب‌ست، دیگر سیمای آن‌سرور تابان و صاف نیست، تمام اندام آن‌سرور سست و پرچین و شکن است، تن به‌پیش گرایش دارد [یعنی پشتش دارد خمیده می‌شود] و در قوای

---

۱۱ Brahmā

۱۲ در این سوره نظری دربارهٔ خاستگاه و آغاز موجودات آورده می‌شود .D سورهٔ ۲۷، سورهٔ آغاز (Aggañña)

۱۳ Mahā-Kaccayana

۱۴ Mahā-Koṭṭhita

۱۵ Mahā-Kappina

۱۶ Mahā-cunda

۱۷ Revate

۱۸ uposatha .شرح uposatha در دفتر سوم آورده خواهد شد.

۱۹ pavāranā رهرو از انجمن پرسش و طلب می‌کند، تقاضا می‌کند که عیب‌های او را باز گویند، و خطاهای او را گوشزد کنند. پَوارَنا در دفتر سوم آورده خواهد شد.

۲۰ apatassa

۲۱ M.iii سورهٔ ۱۱۸،سورهٔ آگاهی به‌دم و بازدم.

بینایی، شنوائی، بویائی، چشائی و لامسه تغییری به‌چشم می‌خورد.»

ـ آننده، به‌راستی چنین‌است. انسان در جوانی دستخوش پیری، در سلامت دستخوش بیماری، در زندگی دستخوش مرگ است. خوش‌رفته چنین گفت، و استاد دوباره گفت:

«ای پیری غمناك، افسوس بر تو،
ای پیری که رنگ‌ها را تیره می‌کنی!
چه‌گونه پیری هر نقش را که به‌چشم خوشایندست پامال می‌کند.
اگر زندگی صد سال هم دوام داشته‌باشد، باز همیشه باید
در مرگ پایان یابد،
او نخواهد گذاشت کسی از کنارش بگذرد.
مرگ همه چیز را فرومی‌کوبد.»(۲۲)

---

۲۲. S.v. سوره ۴۱، سورهٔ پیری (Jara).

شهریار پَسِینَدی و اَجاتَه‌سَتُّو

آن‌سرور در ساوتی در باغ اناتپندکه اقامت داشت. در آن زمان در قلمرو شهریار پَسیندی کُسَلَه‌یی راهزنی به‌نام اَنگولی‌مالَه[۱] بود. او گردنبندی از انگشت قربانیان خود به‌گردن می‌آویخت. آن‌سرور راه سفر در پیش گرفت و به‌جائی که انگولی‌ماله در آنجا بود رسید... راهزن آن‌سرور را از دور دید که نزدیك می‌شود. سپس شمشیر و سپر برداشت و کمان و ترکش را میزان کرد و در پی آن‌سرور به‌راه افتاد....[۲] آن‌سرور با انگولی‌ماله، که رهرو همراه آن‌سرور شد منزل به‌منزل سفرکنان به‌ساوتی آمدند.

سپیده‌دم شهریار پسیندی کسله‌ئی با پانصد اسب ساوتی را به‌قصد باغ ترك کرد. چون شهریار پسیندی در کناری نشست آن سرور چنین گفت «مهاراجه، اکنون چه در پیش داری؟» ـ«سرور ارجمند، در سرزمین من راهزنی به‌نام انگولی‌ماله هست که روستاها، شهرها، ولایات از دست او نابود شده است. آیا من او را از سرکشی باز ندارم؟» ـ«مهاراجه، اکنون اگر او را موی سترده، جامهٔ زرد پوشیده، از زندگی خانه به‌بیخانگی رفته، از ویران کردن زندگانی، از گرفتن آن چه به‌او نداده‌اند، از دروغ گفتن خودداری کرده در روز یك بار غذا می‌خورد، سلوك قدسی می‌کند، وظیفه‌شناس و راستگار ببینی با او چه‌گونه رفتار می‌کنی؟»

ـ «سرور ارجمند، براو سلام خواهم‌کرد، و بر صدرش خواهم‌نشاند و برخواهم‌خاست و

---

۱ mālа, Aṅgulimālа یعنی حلقه و Anguli یعنی انگشت.

۲ در اینجا معجزه‌ئی پیش می‌آید به‌این معنی که راهزن هر چه دوید نتوانست به‌آن سرور که آهسته راه می‌رفت برسد و به‌این ترتیب به‌انجمن رهروان گروید.

او را به‌کرسی‌ئی دعوت خواهم‌کرد و از او خواهم‌خواست که جامه، غذا، مسکن، دارو و نیازمندی‌های دیگر را بپذیرد، و من نگهداری، دفاع، و پاسبانی او را فراهم خواهم آورد....

... زمانی آن‌سرور در ساوتی در **باغ شرقی** در خانهٔ **مادرِ مگاره** اقامت داشت. در آن زمان آن‌سرور شامگاه از [نظارهٔ] آرام خود برخاست و در بیرونی در مدخل نشسته بود. شهریار پسیندی به‌جایی که آن سرور بود نزدیك شد و در کناری نشست. در آن زمان **هفت‌جَتِله**[۳]، **هفت‌نگنته**، **هفت‌مرتاض عریان**[۴]، **هفت مرتاض یك‌جامه**[۵]، و **هفت درویش**[۶]، با ناخن‌ها و موی‌های بلندِ چون بوته‌های خار، با چوبی که احتیاجات خود را بر آن می‌بردند، از کنار آن‌سرور گذشتند. آن‌گاه شهریار پسیندی کسله‌ئی از جای خود برخاست، جامهٔ روئی خود را بر شانه مرتب‌کرد و زانوی راست به‌زمین خم‌کرد و دو کف دست را به‌هم نهاده دست راست را به‌سوی... مرتاضان گرفت، و سه بار نام خود را گفت: «سروران ارجمند، شهریار پسیندی کسله‌ئی منم؛» آن‌گاه که مرتاضان رد شدند شهریار نزد آن‌سرور رفت و گفت: «سرورارجمند، آیا این مردان از کسانی‌اند که در این جهان ارهت‌اند یا در راه ارهتی پیش‌می‌روند؟....»[۷]

... بانو **مَلِکا**[۸] به‌جائی که شهریار پسیندی کسله‌ئی آنجا بود رفت و چنین‌گفت: «**مهاراجَه**، چه می‌اندیشی، آیا شاهدخت **وَجیری**[۹] برایت عزیزست؟»

ـ «چنین‌است ملکا، وجیری برایم عزیزست.»

ـ «مهاراجه، دراین‌باره چه می‌اندیشی، در بیماری یا دگرگونیِ عزیز خود شاهدخت وجیری آیا تو دچار غم، زاری، رنج، اندوه و نومیدی خواهی‌شد؟»

ـ «ملکا، هر بیماری یا تغییری که در عزیز من شاهدخت وجیری پیدا شود، در زندگی من نیز بلائی به‌شمار می‌آید.»

ـ «آیا بانو **واسَبا**[۱۰] برایت عزیزست؟

ـ چنین‌است ملکا، بانو واسبا برایم عزیزست.

ـ آیا هر بیماری یا تغییری که بر عزیز تو بانو واسبا روی‌دهد، در تو نیز غم... ایجاد می‌کند؟

ـ ... هر بیماری یا تغییری که بر عزیز من بانو واسبا روی‌دهد، در زندگی من نیز بلائی

---

۳ jaṭilā مرتاضان گیسوبافته.

۴ acelā ۵ eka-sātakā ۶ Paribbājakā

۷ بودا جواب می‌دهد که با یك نظر و بدون مشاهدهٔ احوال آنان قضاوت دربارهٔ ارهت بودن یا نبودن‌شان درست نیست. S.i سوره ۱۱، سورهٔ جتله، P. 77 و PTS'i

۸ Mallikā ۹ Vajīrī ۱۰ Vāsabhā

است.

- آیا وِدودَبهٔ(۱۱) سپهدار نزد تو عزیزست؟
- آری ملکا.
- آیا من نزد توعزیزم؟
- آری ملکا، عزیزی.
- آیا هر بیماری که من دستخوش‌آن شوم، تو دستخوش‌غم ... می‌شوی؟
- هر بیماری... که تو دستخوش‌آن شوی، در زندگی من نیز بلائی‌ست.
- آیا مردم کاسی و کسله نزدتو عزیزاند؟ -آری.
- آیا هر بیماری... که آنان به‌آن دچار شوند، ترا نیز دستخوش غم... می‌کند؟
- آری.
- مهاراجه، پس این را آن‌ارهت دوربین، دانا، بیدار، والا و شایسته گفت:

«عزیزان، غم، زاری، رنج، اندوه و نومیدی
می‌آورند نه چیزهائی که عزیز نیستند.»(۱۲)

... در آن زمان شهریار پسیندی با شهبانو ملکا به‌کاخ شاهی رفته‌بودند. شهریار پسیندی به‌بانو ملکا چنین‌گفت:

«مَلِکا، آیا برای تو ازخود عزیزتر هست؟»

- مهاراجه، برای من از خود عزیزتر نیست.
- مهاراجه، آیا برای شما از خود عزیزتر هست؟
- برای من از خود عزیزتر نیست.»

آن‌گاه شهریار پسیندی از کاخ فرود آمد و نزد آن‌سرور رفت.... آن‌سرور در این باره این شعر را گفت:

«اگر همه‌جا با جانی اندیشمند سفرکنی
به‌چیزی از خود عزیزتر نخواهی‌رسید؛
حتی خودِ عادی(۱۳) دیگران نیز چنین‌ست.
آن که خود را می‌جوید(۱۴) دیگری را نمی‌آزارد.»(۱۵)

---

۱۱ Vidudabha
۱۲ M.ii سوره ۸۷، سوره «عزیزداشتن فرزندان» P.11 و PTS.ii
۱۳ Putha attā شاید مراد «خود» مردم رهروی نکرده باشد.
۱۴ attā-kāma یا «خود کام»، یا آن که خود را دوست می‌دارد.
۱۵ S.i، سوره ۸ سوره ملکا PTS,i, P.75

آن‌سرور در ساوتی بود. شاه‌مَگدی اجاته‌سَتو، فرزند شاهدخت ودیهی(۱۶) چهار سپاه(۱۷) فراهم‌آورد و برضد شهریار پسیندی‌کسله‌ئی به‌کاسی بسیج کرد... و شهریار پسیندی کسله‌ئی هم چهار سپاه فراهم‌آورد و بر ضد اجاته‌ستوی‌مگدی به‌کاسی بسیج کرد.... در آن نبرد شاه‌مگدی پسیندی را شکست و شاه‌شکسته به‌پایتخت خود ساوتی برگشت.

پیش از ظهر بسیاری از رهروان که برای دریوزهٔ غذا به‌ساوتی داخل شده‌بودند... پس از ناهار به‌آن‌سرور چنین گفتند: «شهریار پسیندی شکسته، و به‌پایتخت خود گریخته است.»

ـ «ای رهروان، شاه‌مگدی، اجاته‌سَتّو، فرزند شاهدخت‌ودیهی، دوست، همراه و یار بدی‌ست، و شهریار پسیندی دوست، همراه، و یار خوبی‌ست. شهریار پسیندی چون شکست خورد شب را دستخوش رنج خواهدبود.

از فتح دشمنی زاید. فاتح همیشه در رنج‌ست.

آرامِ بی‌فتح و بی‌شکست جای‌در سعادت‌دارد.»

... باز شاه مگدی و شاه کُسله‌ئی با یکدیگر نبردکردند و در این نبرد پسیندی پیروز شد و او را زنده به‌بند کشید. در پسیندی این اندیشه پیدا شد، اگرچه شاه‌مگدی ـ که من اورا نیازرده‌ام ـ مرا آزرد، با این‌همه باز او خواهرزادهٔ من‌ست(۱۸). خوب‌ست که من اکنون از همهٔ سپاه، فیل‌سواران، ارابه‌ها، و پیادگان دست بکشم و او را زنده رها کنم.» و اورا زنده رهاکرد.(۱۹)

---

۱۶ Videha

۱۷ مراد فیل‌سواران، اسب‌سواران، ارابه‌سواران و پیادگان است.

۱۸ خواهر پسیندی با بم‌بساره ازدواج کرد اما اجاته‌ستو خواهرزادهٔ تنی پسیندی نیست، بل‌که مادر اجاته‌ستو ودیهی بود. نک RDBI ص ۴ـ۳

۱۹ S.i سوره ۱۴، ۱۵ سورهٔ دو سخن درباره نبرد PTS, i, p.81

گفت‌وگو با رهروان

... آن‌سرور در ساوتّی در جیته‌ونه، در باغ اناتپندکه اقامت‌داشت.

... «ای راهوله، باید هرآن‌چه را که کالبدست با بینش درست، آن‌چنان که واقعاً هست، نگریست، این‌گونه: «این از آنِ من نیست، این من نیستم، این خودِ من نیست.» راهوله، احساس، ادراک، حالات جان و دانستگی را نیز چنین باید نگریست.»

شامگاه راهولهٔ ارجمند از [نگرش] آرام برخاست و به‌نزد آن‌سرور رفت. آن‌سرور به‌او گفت: «راهوله، هرچه درخود(۱)، فردی(۲)، سخت، انبوه، و لمس‌شدنی‌ست...(۳) آن را عنصر خاکِ در خود (= درونی) می‌نامند. اکنون آن‌چه عنصرِ در خودِ خاک، و آن‌چه عنصرِ بیرونی(۴) خاک است، عنصر خاک را تشکیل می‌دهند(۵)، و آن را باید با بینش درست، آن چنان که واقعاً هست، نگریست. بدین‌گونه، «این از من نیست، این من نیستم، این خودِ من نیست.» چون این‌گونه، آن‌چنان که هست، بنگرد از عنصر خاک رو می‌گرداند، دل را از عنصر خاک پاک می‌کند. راهوله، عنصر خاک چیست؟ ممکن است عنصرخاک در خود یا بیرون از خود باشد... عنصر آتش ممکن است در خود یا بیرون از خود باشد... عنصر اثیر ممکن است درخود یا بیرون از خود باشد. چون این [و دیگر عناصر] با بینش درست، آن چنان که واقعاً هست، نگریسته شود رهرو از آن رو می‌گرداند و دل را از آن پاک می‌کند.

---

۱ ajjh-attam = در خود، شخصی، درونی.

۲ paccattam خود، برای خود.

۳ در اینجا از هفده بخش تن سخن گفته می‌شود.

۴ bāhirā

۵ مراد عنصر خاک در تن است که با سایر عناصر تن را می‌سازند.

... در شکافدنِ **مهر** [در خود] کوشش کن(۶)؛ چون در شکوفاندن **مهر** به‌کمال رسی، **بدخواهی** [درتو] از میان برخواهد خاست. در شکوفاندن **همدردی** همت‌کن؛ چون در شکوفاندن همدردی به‌کمال رسی **کینه** از میان برخواهد خاست... چون در شکوفاندن **شادی** به‌کمال رسی، **آز** از میان برخواهدخاست. چون در شکوفاندن **یکساندلی**(۷) به‌کمال رسی، **نفرت** از میان برخواهد خاست. چون درشکوفاندن [نظارهٔ در] **ناپاکی** به‌کمال رسی، **شهوت** از میان برخواهد خاست. چون در شکوفاندن ادراکِ ناپایندگی به‌کمال رسی پندار «منم» از میان برخواهد خاست. در شکوفاندن **آگاهی به‌دم وبازدم** همت کن؛ چون آن را تمرین کردی و بارها انجام دادی، خود را چنین تربیت کن و بیندیش که «من نَفَس را بیرون می‌دهم، نفس را فرو می‌برم، ناپایندگی، بیشهوتی، رهائی، ترک خان‌ومان را نظاره می‌کنم. چون **آگاهی به‌دم و بازدم** این‌گونه تمرین شد، بارها کرده شد، بسیار سودمند است وبهرهٔ فراوان دارد.»(۸)

... آن‌سرور در ساوتی در جیته‌ونه درباغ اناتپندکه قامت‌داشت. در آن‌زمان سُوبَهٔ(۹) جوان پسرتودی(۱۰) برای کاری به‌ساوتی آمده بود ودرخانهٔ پدرِ خانواده‌ئی اقامت داشت...(۱۱).

سوبه نزد آن‌سرور رفت و چنین‌گفت:

«ای‌گتمه، برهمنان چنین‌می‌گویند، «یك پدرخانواده در [راه] رسیدن به‌روش [حقیقی]، به‌آئین و به‌نیکی است؛ کسی که [از زندگی خانه] رو می‌گرداند، به‌روش، به‌آئین و به‌نیکی نخواهدرسید.» گتمهٔ محترم دراین باره چه می‌گوید؟»

ـ «ای جوان، در این باره نظر من محدود است، ونظر خاصی ندارم. هم پدر خانواده و هم آن‌که رومی‌گرداند اگر درست رفتار کنند،از کردار درست‌به‌روش،آئین و نیکی خواهند رسید.»(۱۲)

ـ «ای‌گتمه، برهمنان برای ایجاد خوبی، برای‌رسیدن به‌نیك پنج شرط می‌آورند: حقیقت(۱۳)، ریاضت(۱۴)، سلوك قدسی(۱۵)، ذکر(۱۶)، ترك. گتمهٔ محترم دراین‌باره چه می‌گوید؟»

---

۶ bhavanam bhāvehi.

۷ برای این چهار بَرَهْمَه‌وِهاره نک ص ۴۸.

۸ M.i سورهٔ ۶۲ سورهٔ اندرز به‌راهوله PTS'I'PP. 420-5

۹ subha

۱۰ Tudi

۱۱ سوبه از آن صاحب خانه می‌پرسد که نزد کدام سمنه یا برهمنه می‌تواند برود.

۱۲ در اینجا از زندگی پرمشغله سخن گفته می‌شود.

۱۳ sacca

۱۴ tapas

۱۵ brahmacariya

۱۶ ajjhena یا دانایی و تکرار آیه‌های مقدس.

ـ ای جوان، آیا در میان برهمنان کسی هست که بگوید، «من کاملا اثر این پنج شرط را می‌دانم و آن‌ها را می‌فهمم و بیان می‌کنم؟»

ـ ای گتمه کسی نیست.

ـ آیا در میان برهمنان استادی، یا استادِ استادی، تا هفت نسل، کسی هست که بگوید، «من کاملا اثر این پنج شرط را می‌دانم، خودم به‌آن‌ها رسیده‌ام، و بیان می‌کنم»؟

ـ ای گتمه، کسی نیست.

ـ مثل این‌که صفی از کوران را پشت هم کرده باشند که اولی، و میانی و آخری هیچ یك نمی‌بینند...» سوبهٔ جوان با این سخن برآشفت که «ای گتمه، پَکَّره‌ساتی اوپَه‌مَنَّنِ(۱۷) برهمن [دارای] سوبَگَه‌وَنَه(۱۸) می‌گوید، «پس اکنون این چند سمنه و برهمنه مدعی [نیرویی] برتر از طبیعت انسان ـ چون نشان شناسائی و بینش کاملا عالی ـ هستند، این ادعا به‌راستی که خنده‌آورست... راستی چه‌گونه ممکن است که میرنده‌ئی که زائیده می‌شود... به‌برتر از طبیعت انسان دست یابد؟...»

ـ ای جوان، پس پکره‌ساتی برهمن چه‌گونه از درون دل(۱۹) همهٔ استادان دین کاملا آگاه است و می‌فهمد؟...(۲۰) پنج مانعِ کامرانی، بدخواهی، تنبلی و افسردگی، بی‌آرامی و پشیمانی، شك و دودلی برهمن پکره‌ساتی را در بر گرفته‌اند. راستی آیا او می‌تواند برتر از طبیعت انسان را، که نشان شناسائی و بینش کاملا عالی است، بشناسد و ببیند و یا دریابد؟... پنج گونه کام وجود دارند. آن پنج کدامند؟ شکل‌هائی که چشم می‌بیند، صداهائی که گوش می‌شنود، بوهائی که بینی می‌بوید، مزه‌هائی که زبان می‌چشد، چیزهائی که می‌توان لمس کرد. پکره‌ساتی برهمن دربند این پنج گونه کام است، خطرها را نمی‌بیند، رهائی را نمی‌بیند. راستی آیا او می‌تواند برتر از طبیعت انسان را ببیند. راستی آیا او می‌تواند آن چه را که برتر از طبیعت انسان است ببیند، بداند، یا بفهمد؟ در اینجا رهروی که از کام‌ها رو گردانده، از اندیشه‌های بد رو گردانده به[مقام] نخستین نگرش می‌رسد؛ راستی که این نیکبختی دور از کامرانی، دور از اندیشه‌های بدست. رهرو پس از آن با غلبه بر توجه جان و پایداری جان در اندیشه به‌مقام نگرش دوم می‌رسد؛ به‌راستی که این خوشدلی دور از کامرانی، دور از اندیشه‌های بدست...(۲۱)

---

۱۷ Pakkharasāti Opamañañan ۱۸ Subhaga-vana

۱۹ cetasā ceto یا، جان جان، دل دل.

۲۰ سوبگه ناممکن بودن چنین دانشی را تصدیق می‌کند. بودا می‌گوید آن چه یك برهمن نمی‌داند لزوماً نبودن آن نیست. سپس نام برهمنان معروف از جمله پدر سوبگه آورده می‌شود.

۲۱ از پنج شرط و قربانی برای برهماها سخن گفته می‌شود.

«ای گتمه، چنین شنیده‌ام: «سمنه گتمه راه یگانگی با برهماها را می‌داند، راه یگانگی با برهماها رانشان می‌دهد.» خوب‌ست که گتمه محترم راه یگانگی با برهماهارا نشان دهد.»

ـ ای جوان، پس خوب گوش کن، توجه کن، من سخن خواهم گفت. رهرو در این مقام با دلی سرشار ازمهر منزل می‌کند و چهار گوشهٔ جهان را از آن سرشار می‌کند. همین گونه است آن‌گاه که همهٔ جهان، بالا، پائین، این‌سو و آن‌سو، همه سو را از دلی پر از مهر، گشاده، گسترده، نامحدود، بی‌دشمنی، و بدون بدخواهی کاملا سرشار می‌کند. او با آزادی دلی که چنین سرشار از مهر است در تنگنا نمی‌ماند و نمی‌ایستد، و رهرو بار دیگر با دلی سرشار از همدردی، با دلی سرشار از شادی، با دلی سرشار از یکساندلی، گشاده،گسترده، نامحدود، بی‌دشمنی، بدون بدخواهی جای می‌گیرد. با آزادی دلی که از آرامش سرشار است در تنگنا نخواهد ماند، نخواهد ایستاد.»[۲۲]

---

۲۲ سوبه به‌آئین بودا می‌گرود و از «پیش‌نشینان» می‌شود M.ii سوره ۹۹ سورهٔ سوبه، PTS ii. 196-280 VBB ص ۹ـ۳۶۶

مرگِ ساری‌پُوتَّه و مُگُلْلانَه

در آن زمان که آن سرور در ساوتی در جیته‌ونه در باغ اناتپندکه اقامت داشت ساری‌پوته در میان مردم مگده در **نالَه‌گامَکَه**[۱] اقامت داشت، بیمار و رنجور و سخت نزار. چوندهٔ نو مرید همراه ساری‌پوتهٔ ارجمند بود. چون ساری پوتهٔ ارجمند از آن بیماری مرد چونده کاسه و جامهٔ روئی ساری‌پوتهٔ ارجمند را برداشت و به‌جیته‌ونه نزد آننده ارجمند آورد و به‌آننده ارجمند چنین گفت: «سرور ارجمند، ساری پوتهٔ ارجمند مرد و این خرقه و کشکول اوست.» ـ «دوست چونده، این خبری‌ست که خودت باید آن را به‌آن سرور بگویی. دوست چونده بیا به‌جائی که آن سرور آنجاست برویم و چون رسیدیم این واقعه را به‌آن سرور خواهیم گفت.»

ـ «سرور ارجمند، چوندهٔ نو مرید اینجاست و می‌گوید ساری‌پوتهٔ ارجمند مرده است، این خرقه و کشکول اوست.» سرور ارجمند، چون شنیدم که ساری‌پوتهٔ ارجمند مرد، تنم رو به‌زاری رفت و آسمان در نظرم تیره و تار شد.»

ـ «آننده، چه می‌اندیشی؟ آیا ساری‌پوته در دَم مرگ **مجموعهٔ سلوك**، **مجموعهٔ یکدلی**، **مجموعهٔ شناسایی**، **مجموعهٔ آزادی**، و یا **مجموعهٔ شناسایی روشن دربارهٔ آزادی** را یافته است؟»[۲]

ـ «نه سرور ارجمند، چنین نکرد. ولی، سرور ارجمند، به‌راستی، ساری‌پوته دلیلی ارجمند و [از رود] گذشته، آموزگار، روشنگر، آگاه‌کننده، برانگیزاننده و شادمان‌کننده بود،

---

۱ Nālagāmaka

۲ در دفتر «انجمن» در این باره سخن خواهیم گفت.

قدسی بود، و ما نیروی ساری‌پوتهٔ ارجمند را که از آئین [به‌دست آورده بود]، بهره‌مندی در آئین، یاری در آئین را به‌یاد می‌آوریم.»

ـ «آننده، راستی من این را پیش از این نگفته‌ام که در همه چیز، حتی چیزهای عزیز ومهربان، اصل تغییر، جدائی، و ناپایندگی هست؟ آیا ممکن است که اینجا چنین نباشد؟ چنین چیزی یافت نمی‌شود. آننده، مثل این‌که نیرومندترین شاخهٔ درخت بزرگی که پا برجا و سخت ایستاده است از میان برود، آننده، حال انجمن رهروان که پابرجا ایستاده است و [بزرگ‌ترین شاگرد آن] ساری‌پوته مرده است چنین است. در اینجا ممکن است که چنین نباشد و زائیده شده، ساخته شده، و آمیخته‌ئی که دستخوش از میان رفتن است، از میان نرود؟ چنین چیزی ممکن نیست.»[۳]

در آن زمان آن سرور اندکی پس از مرگ ساری‌پوته و مگل‌لانه[۴] با جمع بزرگی از رهروان در میان مردم وجی[۵] در **اوکَه‌چِیلا**[۶] در ساحل گنگ اقامت داشت. در آن زمان آن سرور در هوای آزاد و در حلقهٔ رهروان نشسته بود. آن سرور جمع خاموش رهروان را نگریست و رو به‌آنان گفت: «ای رهروان، این انجمن به‌راستی بسیار خالی به‌نظر می‌رسد،ساری‌پوته و مگل‌لانه مرده‌اند، انجمن در نظرم خالی‌ست. جائی که ساری‌پوته ومگل‌لانه در آنند مقام[۷] بی‌آرزوئی است[۸].»[۹]

---

۳ S.v سوره ۶۳ سورهٔ چونده، PTS,v.P161

۴ در تفسیر جاتکه (Fausböll ۹۵) آمده است که مگل‌لانه چهارده روز پس از مرگ ساری‌پوته مرد.

۵ Vajji ۶ Ukkacelā

۷ disāyaṃ، یعنی نیروانهٔ پس از مرگ.

۸ an-ap-ekkha یعنی «بی‌آرزو» و معادل کلمه up-ekkha یعنی یکساندلی است.

۹ S.v. سوره ۱۴، سورهٔ چیلا یا اوکه‌چیلا PTS,v.P.193 در اینجا آمده که همهٔ بودایان گذشته و آینده همیشه دو شاگرد وفادار داشته ودارند.

گفتار سوّم

نیروانهٔ بزرگ

آخرین سفر: نیروانهٔ بزرگ

چنین شنیده‌ام[۱]: آن سرور در **راجَگَهَه**، در تپهٔ گِجّه‌کُوتَه[۲] اقامت داشت. در آن زمان شاه مگدی [اجاته‌ستو] فرزندشهبانوی ودیهیِ شهریار مگده [بم‌بساره]، تصمیم گرفت که بر مردم وجی بتازد؛ با خود گفت، «من بر مردم وَجّی که در نیرو بزرگند، و بسیار توانایند خواهم تاخت، بنیادشان را بر خواهم افکند، آنان را از میان خواهم برد، آنان را به‌ویرانی خواهم کشید.» شاه مگدی وَسَّکارَهٔ[۳] برهمن ـ وزیر بزرگ مگدی ـ را فرا خواند و گفت: «ای برهمن بیا، به‌جائی که آن سرور آن‌جاست برو از جانب من سر به‌پای آن سرور بگذار و به‌نام من بگو «سرور ارجمند، شهریار مگده سر به‌پای آن سرور می‌نهد و جویای سلامت، رهائی از بیماری، خوشی، توان و راحت اوست.» و نیز بگو «سرور ارجمند، اجاته‌ستوخواهان حمله به‌مردم وَجّی است» هر آن چه که آن سرور به‌تو پاسخ می‌دهد، به‌یاددار و برایم بازگو. راستی که «چنین رفته‌ها» جز حقیقت نمی‌گویند.» آن‌گاه برهمن وسکاره، به‌سخنان شهریار گوش داد و گفت، «باشد، سرور.» وسکارهٔ برهمن ـ وزیر بزرگ ـ دستور داد ارابه‌های گرانبها آماده سازند و بر یکی از آن‌ها سوار شد و از راجگهه

---

۱ از اینجا تا آخرین سخنان بودا، ترجمهٔ سوره بلند و معروف Mahā-Parinibbāna-suttanta است، که سنسکریت آن Mahā-Parinirvāna و به‌صورت MPS نشان داده می‌شود. این سوره شانزدهمین سورهٔ دیگه‌نکایه است. در ترجمه این سوره از دو ترجمهٔ انگلیسی استفاده شده است: ترجمهٔ J.G.Jennings در VBB از ص ۳۸۴ تا ۴۳۰ و ترجمه T.W.Rhys Davids کتاب دوم، دیگه‌نکایه در مجموعه SBB، «گفت‌وگوهای بودا»، آورده شده در LGB از ص ۱۷۳ تا ۲۷۳. در ترجمهٔ فارسی این سوره تمام زوائد و وقایع عجیب و غریب حذف شده است.

۲ Gijjha-Kūṭe-Pabbate

۳ Vassakāra

به‌سوی تپهٔ گجه‌کوته به‌راه افتاد. تا آنجاکه زمین برای ارابه [هموار بود] راند و سپس پیاده شد و نزد آن سرور رفت و چون نزدیك شد سلام کرد... و در کناری نشست [و پیام شاه مگده را باز گفت].

آن‌گاه آن‌سرور به‌آننده ارجمند که در پشت سر آن‌سرور ایستاده بود و او را باد می‌زد گفت: «آننده، یقیناً شنیده‌ای که مردم وجی بسیارانجمن می‌کنند، انجمن‌های همراهی تشکیل می‌دهند.» آننده گفت: «سرورارجمند، شنیده‌ام.» ـ«آننده، تا زمانی که مردم وجی بارها انجمن کنند،... باید دوام افزونی، نه زوال آن‌هارا چشم‌داشت. آننده، تا زمانی‌که مردم وجی هماهنگ گرد هم آیند، هماهنگ هم برخواهندخاست، و کارهای خود را همآهنگ پیش خواهند برد. تا زمانی که چیزی خلاف آن چه پیش از این بنیاد نهاده شده‌است برپا ندارند، آن‌چه را که پیش از این بنیاد نهاده‌اند نشکنند، و همآهنگی خود را با نوامیسِ برپا داشتهٔ کهن مردم وجی ادامه دهند، تا زمانی که مردم وجی پیران خود را محترم دارند، به‌آنان توجه کنند، آنان را به‌یاد آورند، سربلندشان دارند، و با احترام به‌آنان بیندیشند، تا زمانی که زنان یا دختران خانواده‌ها رابه‌زور نربایند و نگاه ندارند، تا زمانی که به‌همهٔ گوراب‌های خود، هم دورن [شهر] و هم بیرون[شهر] احترام گزارند، ودر حقوق مرسوم که داده وشناختهٔ کهن‌است اجازهٔ کاهش ندهند؛ تا زمانی‌که نگاهداری، دفاع و نگاهداری درستی از ارهت‌های وجی فراهم کنند، [و بگویند] «ارهت‌هائی که هنوز نیامده‌اند ممکن است به‌این خطه‌بیایند، و ارهت‌هائی که آمده‌اند ممکن است در این خطه آسوده زندگی کنند» باید دوام افزونی‌شان نه زوال‌شان را انتظار داشت.» آن‌گاه آن سرور به‌وسکارهٔ برهمن رو کرد و گفت: «ای برهمن، زمانی در ویسالی در گورابِ سارَدَندَه(۴) اقامت داشتم. در آنجا این هفت شرطِ (ذمّه) نگهدارندهٔ پایداری [از میان نرفتن] را به‌مردم وجی آموختم. برهمن، تا زمانی که این هفت شرط نگهدارندهٔ پایداری در میان مردم وجی دوام داشته‌باشد، تازمانی که آنان این هفت شرط را به‌خوبی بیاموزند، انتظار می‌رود که افزونی(۵)، نه زوال‌شان(۶)، دیرپای باشد.»

وَسَکاره چنین‌گفت: «پس، ای گتمه، اگر مردم وجی دارای چنین شرط‌های نگهدارندهٔ پایدارند انتظار می‌رود که افزونی، نه زوال‌شان، بس دیرپای باشد. اگر این هفت شرط را دارا باشند چه باید کرد؟ ای گتمه، پس شهریار مگدی بی‌نیرنگ و نفاق انداختن، از راه نبرد نمی‌تواند براین مردم غلبه کند. ای گتمه، باید برویم، مشغولیم و کارهای بسیار باید انجام دهیم.» ـ«خوددانی.» وسکارهٔ برهمن از سخنان آن‌سرور خوشدل شد، از جا

---

۴ Sāradanda

۵ uddhi یا گسترش.

۶ parihāni

برخاست و رفت.

پس از رفتن وسکاره آن‌سرور آننده‌ٔ ارجمند را فراخواند و گفت: «آننده، برو و رهروانی را که در نزدیکی راجگهه اقامت دارند در تالار انجمن گردآور.»

آننده آن‌چه آن‌سرور گفت انجام داد و بازگشت ودر کناری ایستاد و به‌آن‌سرور گفت: «سرور ارجمند، انجمنِ رهروان گرد هم آمده‌است، سرور ارجمند، آن‌سرور اکنون آن‌چه شایسته می‌داند انجام دهد.»

آن‌سرور از جا برخاست و به‌تالار انجمن رفت و خطاب به‌رهروان گفت: «ای رهروان، من هفت شرط نگهدارندهٔ پایداری را برای شما بیان خواهم کرد. پس خوب گوش کنید، توجه کنید، من سخن خواهم گفت. ای رهروان، تا زمانی که رهروان بارها انجمن ـ انجمن‌های همراهی ـ به‌پا کنند (یك)، تا زمانی که هماهنگ گرد آیند، هماهنگ برخیزند، هماهنگ کار انجمن را از پیش برند (دو)، تا زمانی که چیزی خلاف آن‌چه پیش از این برپا شده است برپا ندارند، آن‌چه را که پیش از این برپا شده است نشکنند و به‌هماهنگی خود بادستورهای معین[۷] ادامه دهند (سه)، تا زمانی‌که پیران کار آمده، پیش‌کسوت‌ها، پدران انجمن، راهنمایان انجمن را بزرگ دارند،احترام بگزارند، حرمت کنند و نگاهدارند، و هر چه را که آنان فرمان دهند به‌جان بخرند وببرند (چهار)، تا زمانی که در بند تشنگی و طلب، که چون پیدا شود باز گردد، در نیایند (پنج)،تا زمانی که مشتاق خانه‌های جنگل باشند (شش)، تا زمانی که تنها، همراه باتوجه جان[۸] خودرا یکدل کنند؛ و [بگویند] «همسیران مشتاق زندگانی قدسی[۹] که هنوز نیامده‌اند شایدبیایند، و همسیران مشتاق زندگانی قدسی که آمده‌اند [باما] آسوده خواهند زیست (هفت)، تا زمانی که این هفت شرط در میان رهروان جای داشته باشد و رهروان با آن‌ها هم‌آهنگی داشته‌باشند، انتظار می‌رود که افزونی، نه زوال‌شان، بس دیرپای باشد.

ای رهروان، من هفت شرط دیگر را که نگهدار پایداری‌اند بیان خواهم‌کرد.

ای رهروان، تا زمانی‌که رهروان شیفتهٔ کردار[۱۰]، فضول، و به‌شیفتگی کردار بسته نباشند (یك)، شیفتهٔ حرف نباشند (دو)، شیفتهٔ خواب نباشند (سه)، شیفتهٔ مردم نباشند (چهار)، تا زمانی‌که بدخواه نباشند. در بند خواهش نیفتند (پنج)، با بدی دوست نباشند (شش)، تا زمانی که به‌سبب رسیدن به‌چیزی پست در راه [رهروی] نمانند (هفت)، ای رهروان،

---

۷. sikkhā-pada مراد ده گام تربیت است که در دفتر انجمن روشن کرده خواهد شد.

۸. sati، توجه.

۹. sa-brahmacārī

۱۰. kamma برخی «کار و پیشه» فهمیده‌اند.

انتظار می‌رود که افزونی، نه زوال‌شان، بس دیرپای باشد.

ای رهروان، من هفت شرط دیگر را که نگهدار پایداری‌اند بیان خواهم‌کرد.

تا زمانی که رهروان با ایمان باشند (یك)، دلی فروتن[۱۱] داشته‌باشند (دو)، از وجدان [خود] بیم داشته‌باشند[۱۲] (سه)، [آئین را] به‌ژرفی آموخته‌باشند (چهار)، در آن چه به‌عهده گرفته‌اند نیرومند باشند (پنج)، دلِ آگاه[۱۳] داشته باشند (شش)، دارای شناسائی باشند (هفت)، ای رهروان انتظار می‌رود که افزونی، نه زوال‌شان، بس دیرپای باشد.

ای رهروان، من هفت شرط دیگر را که نگهدار پایداری‌اند بیان خواهم‌کرد

تا زمانی‌که رهروان **آگاهی** ـ یکی‌از [هفت] **اندام روشن‌شدگی** را در[خود] بشکفانند (یك)، تا زمانی که پژوهش آئین را بشکفانند (دو)، تا زمانی که **نیرو** را بشکفانند (سه)، تا زمانی که شوق را بشکفانند (چهار)، تا زمانی که **آرامش** را بشکفانند (پنج)، تا زمانی‌که **یکدلی** را بشکفانند (شش)، تا زمانی‌که یکساندلی را بشکفانند (هفت)، ای رهروان، انتظار می‌رود که افزونی، نه زوال‌شان، بس دیرپای باشد.[۱۴]

ای رهروان، من هفت شرط دیگر را که نگهدار پایداری‌اند بیان خواهم‌کرد.

تا زمانی که رهروان ادراکِ ناپایندگی،ادراک نداشتنِ خود، ادراکِ ناپاکی، ادراك فقر، ادراك ترك، ادراك بیشهوتی، ادراك رهائی، را تمرین کنند انتظار می‌رود که افزونی، نه زوال‌شان، بس دیرپای باشد.

ای رهروان، من شش شرط را که نگهدار پایداری‌اند بیان خواهم کرد.

تا زمانی که رهروان، در میان همسیران سلوك قدسی، آشکار و نهان، در کردار، در گفتار، در اندیشه، مهرورزند، انتظار می‌رود که افزونی، نه زوال‌شان، بس دیرپای باشد. تا زمانی که هر چه را به‌حق برطبق آئین، بگیرند، در تمام چیزهائی که آنان می‌گیرند، حتی با محتویات کاسهٔ خیرات، با یکدیگر قسمتگری کنند، و با همسفرانِ وظیفه‌شناسِ سلوك قدسی، همه با یکدیگر، بهره‌مند شوند؛ تا زمانی که آن سلوك‌هائی که نشکسته، بی‌عیب، نیالوده، پاك، رهائی‌دهنده و ستودهٔ دانایان‌اند، تباه نشده‌اند، راهنمای به‌نظاره‌اند.ـ با چنین سلوك‌ها آنان از سرِ سلوك با همسیران سلوك قدسی هم آشکار و هم نهان یگانه زندگی

---

۱۱ hiri-mamā

۱۲ ottāpi «بیمناك از گناه». از کردار بد ترسان.

۱۳ iupaṭṭhita-sat

۱۴ برای هفت اندام روشن‌شدگی نک ص ۴۲.

کنند؛ تا زمانی‌که رهروان با آن بینش عالی و پیشبر که به‌از میان‌بردن کامل رنج می‌انجامند، با همسفران سلوك قدسی هم آشکار و هم نهان به‌طور یگانه زندگی کنند، انتظار می‌رود که افزونی نه زوال‌شان، بس دیرپای باشد.

آن‌سرور که در راجگهه در تپهٔ گجه‌کوته اقامت داشت این گفتار دینی کامل را برای رهروان بیان کرد، این‌گونه، «چنین‌است رفتار، چنین‌است یکدلی، چنین است شناسائی[۱۵]. آن‌گاه که یکدلی از رفتار سرشار شد، بهره‌ها دارد، و بسیار ستودنی‌ست؛ آن‌گاه که شناسایی از نظاره سرشار شد، بهره‌ها دارد، و بسیار ستودنی‌ست؛ [کُلّ] جهان که سرشار از شناسائی باشد، کاملا از آلودگی‌ها، به‌بیان دیگر، از آلودگی کام، از آلودگی وجود، از آلودگی نظر نادرست، از آلودگی نادانی، آزادست.»

چون آن‌سرور تا زمانی‌که می‌خواست در راجگهه اقامت کرد آنندهٔ ارجمند را فرا خواند و گفت؛ «آننده، برویم، ما به‌اَمبَه‌لَتِّکا[۱۶] خواهیم‌رفت.»

آن‌گاه آن‌سرور باگروه بزرگی از رهروان به‌امبه‌لتکا رفتند. آن سرور در باغ شهریار اقامت کرده برای رهروان همان گفتار دینی کامل، [یعنی] «چنین است رفتار، چنین‌است یکدلی، چنین است شناسائی را بیان‌کرد.

چون آن‌سرور تا زمانی‌که می‌خواست در راجگهه اقامت کرد آنندهٔ ارجمند را فراخواند و گفت «آننده برویم، ما به‌نالندا خواهیم رفت. آن‌سرور در نالندا در انبه‌اِستان پاواریکه اقامت کرد. در آن‌زمان ساری‌پوتهٔ ارجمند نزد آن‌سرور آمد[۱۷] سلام کرد، و به‌احترام در کناری نشست و چنین گفت: «سرور ارجمند، من به‌آن سرور چنان ایمان دارم [که می‌اندیشم] که تاکنون چون آن‌سرور استاد دیگری که دارای دانش برتر و افزون‌تر، یعنی (دارای) روشن‌شدگی باشد، نبوده، نیست و نخواهدبود.»

- «سخنان‌تو، ای ساری‌پوته، درشت‌وگستاخانه‌اند، تو به‌راستی ترانهٔ‌جذبه سر داده‌ای. آیا تمام سرورانی را که در قرن‌های دور گذشته از ارهت‌ها و بیداران (بودایان) بوده‌اند دیده‌ای، و دل‌های‌شان را شناخته‌ای، و آگاه بوده‌ای که رفتارشان، فرزانگی‌شان راه زندگی‌شان، و [مقام] رهائی‌شان، چه‌گونه بوده‌است؟»

- نه، سرور ارجمند.

---

۱۵ نک ص ۳۱.

۱۶ Ambalaṭṭhikā در سرزمین مگده.

۱۷ بی‌شك این ملاقات خیلی پیش از این بایست اتفاق افتاده باشد، چون در این تاریخ ساری‌پوته مرده است و گویا گردآورندهٔ این گفتار بلند به‌این توجه نداشته است.

ـ پس حتماً تو همهٔ سرورانی را که در قرن‌های دراز آینده از ارهت‌ها و بیداران خواهند بود دریافته‌ای؟

ـ نه، سرور ارجمند.

ـ پس تو، دست‌کم مرا چون ارهت و بیداری که اکنون زنده‌است می‌شناسی، و در دل او راه یافته‌ای؟

ـ حتی آن‌را نیز نه، ای سرور.

ـ پس، تو که دل‌های ارهت‌ها و بیداران گذشته و آینده را ننگریسته‌ای، چرا سخنانی چنین درشت و گستاخانه می‌گوئی؟ چرا این‌چنین ترانهٔ جذبه سرمی‌دهی؟

ـ ای سرور، من شناسائی دل‌های ارهت‌ها و بیدارانی را که بوده‌اند، می‌آیند و هستند ندارم، من تنها سلسلهٔ ایمان را می‌شناسم.

مثلِ این‌ست که شهریاری در مرز شهری با بنیادهائی محکم،برج و باروهائی سخت، تنها با یك دروازه، داشته‌باشد، و برآن هم پاسبانی زیرك، چیره و دانا بگمارد تا همهٔ بیگانگان را باز دارد و راه را تنها به‌روی آشنایان بگشاید؛ و او که به‌منظور سرکشی نگهبانان خود به‌همهٔ راه‌های گِردِ شهر سرمی‌کشد.شاید به‌خوبی همهٔ بندها و شکاف‌های باروهای شهر رانبیند تا بداند که حتی یك گربه از کجا می‌تواند بیرون برود. او شاید بسیار خشنود شود که همهٔ آن چیزهائی را که دارای اندازه‌های بزرگ‌ترند و به‌شهر می‌آیند یا شهر را ترك می‌کنند می‌شناسد، چون که از دروازه می‌گذرند، سرور، تنها این‌ست آن چه من از سلسلهٔ ایمان می‌دانم.

سرور ارجمند، راستی نتیجه‌ئی که من از آئین گرفته‌ام چنین‌است. آنان که در گذشته ارهت‌های بیدارِ کُلّ بوده‌اند، همهٔ این سروران از **پنج مانع** رو گردانده‌اند، آلودگی‌های دل را نگریسته‌اند، آلودگی‌هائی را که سبب ناتوانی دل‌ها می‌شوند در نگرش‌های پرشوق به‌خوبی شناخته‌اند، در **هفت اندام روشن‌شدگی** بسیار تمرین‌کرده‌اند، در روشنی کامل بیدار شده‌اند. [چنین خواهدبود[آنانی‌که در آینده از ارهت‌های بیدار کامل خواهندبود... و هم آن‌سرور، راه بینِ بیدارِ کاملِ کنونی، از **پنج مانع** روگردانده... ودر روشنی کامل بیدار شده‌است.»

آن سرور در آنجا، در نالندا، در انبه‌اِستان پاواریکه همان گفتار دینی کامل را برای رهروان گفت: «چنین است رفتار، چنین است یکدلی، چنین است **شناسائی**.»

آن‌گاه آن سرور تا زمانی که می‌خواست در نالندا اقامت کرد، آنندهٔ ارجمند را فرا خواند و گفت: «آننده برویم، به‌**پاتَلِگامَه**(۱۸) خواهیم رفت.»

---

۱۸ Pātaligāma در سرزمین مگده.

آن گاه آن سرور با جمع بزرگی از رهروان به‌پاتلگامه رفتند. چون «پیش‌نشینان» پاتلگامه خبر رسیدن آن سرور را شنیدند به‌جایی که آن سرور آنجا بود آمدند و در کنار او به‌احترام نشستند. آن‌گاه به‌آن سرور گفتند: «سرور ارجمند، باشد که آن سرور «انجمنگاه» ما را با انجمن رهروان بپذیرد.» آن سرور با سکوت خود پذیرفت. چون پیش‌نشینان دعوت خود را پذیرفته یافتند از جا برخاستند و به‌انجمنگاه رفتند، همه [کف] انجمنگاه را شن تازه ریختند، کرسی‌هائی فراهم آوردند، سبو نهادند، پیه‌سوز افروختند، و آن‌گاه نزد آن سرور بازگشتند و او را درود فرستادند و در کنارش ایستادند و آن‌چه کرده بودند باز گفتند، هنگام آن فرا رسیده است تا آن‌چه آن سرور شایسته می‌داند انجام دهد.»

آن‌گاه آن سرور جامه پوشید، کاسه و دیگر چیزهای خود را برداشت و با رهروان به‌انجمن‌گاه رفت....

آن‌گاه آن سرور خطاب به«پیش‌نشینان» پاتلگامه گفت: «ای پدران خانواده، مرد بدکار از راه شکست اخلاقی پنج زیان می‌بیند. نخست آن که شکست بدکار در اخلاق است که از راه بی‌دقتی به‌بینوایی‌گران در می‌افتد؛ دیگر آن که بدنامی او در همه جا غوغا به‌راه می‌افکند؛ سوم آن که به‌هر جمعی که وارد شود ـ خواه جمع نجیبان، خواه برهمنان، خواه پدران خانواده، و خواه جمع مردان دین، ـ با بی‌اعتمادی و آشفتگی وارد می‌شود؛ چهارم آن که هنگام مرگ دلِ آشفته دارد؛ و سرانجام آن که به‌هنگام زوال تن، پس از مرگ دوباره در حالتی ناشاد از رنج یا اندوه زائیده می‌شود. ای پدران خانواده، این است زیان پنج‌گانهٔ مرد بدکار.»

«ای پدران خانواده، مرد نیکوکار از راه کمال اخلاق پنج سود می‌بیند. نخست آن که نیکوکار، که از نظر اخلاقی کمال یافته است، از راه پیشهٔ خود ثروت فراوان به‌دست می‌آورد؛ دیگر آن که نیکنامی او زبانزد همه است؛ سوم آن که به‌هر جمعی که وارد شود، خواه جمع نجیبان، خواه برهمنان، خواه پدران خانواده، و خواه جمع مردان دین ـ با اعتماد، و خویشتن‌دار وارد می‌شود؛ چهارم آن که با دلی پراکنده نمی‌میرد؛ و سرانجام آن که، هنگام از میان رفتن، تن پس از مرگ، دوباره با حالتی شاد در نیکبختی [بهشت] زائیده می‌شود. ای پدران خانواده، این‌ست سود پنجگانهٔ مرد نیکوکار.»

آن سرور پیش‌نشینان را در پاتلگامه چنین تعلیم کرد و آنان را برانگیخت، بیدار و شادمان کرد. دیرگاه، به‌هنگام شب، با گفتاری دینی آنان را رخصت رفتن داد و گفت: «ای پدران خانواده، دیرگاه‌ست. هنگام آن‌ست که آن‌چه شایسته می‌بیند انجام دهید.»

در آن زمان **سونیده**(۱۹) و **وسکاره** ـ وزیران بزرگ مگده ـ در پاتلگامه شهری

---

۱۹ Sunīdha

می‌ساختند. [که گرد آن دیوار کشیده بودند] این شهر را برای دفاع در برابر مردم وجی می‌ساختند....[۲۰]

وسونیده و وسکاره ـ وزیران بزرگ مگده ـ به‌جایگاه آن سرور رفتند و چنین گفتند: «باشد که گتمهٔ ارجمند رضا دهد که با انجمن رهروان امروز میهمان باشند.» آن سرور با سکوت پذیرفت....[۲۱] و وزیران بزرگ به‌دنبال آن سرور آمدند و گفتند: «امروز دروازه‌ئی که سمنه گتمه از آن خواهد گذشت «دروازهٔ گتمه» نامیده خواهد شد، نردبانی که او از رود گَنگ خواهد گذشت پله یا «نردبان گتمه» نامیده خواهد شد. آن سرور به‌سوی گنگ رفت. گنگ در آن زمان سرشار، لبالب، و لبریز بود....[۲۲]

آن گاه آن سرور [که در پاتلگامه از گنگ عبور کرده بود] آننده ارجمند را فراخواند و گفت، «آننده، برویم؛ ما به‌**کُتی گامَه**[۲۳] خواهیم رفت. آن‌گاه آن سرور با جمع بزرگی از رهروان به‌**کُتی گامَه** رفتند و آن سرور در آنجا اقامت کرد.

آن سرور در آنجا رو به‌رهروان کرد و گفت: «ای رهروان، از نفهمیدن، از درنیافتن **چهار حقیقت عالی**، هم شما و هم من، روزگاران دراز رفته و بازگشته‌ایم. آن چهار کدامند؟ ای رهروان، چون حقیقت عالی رنج، حقیقت عالی خاستگاه رنج، حقیقت عالی رهائی از رنج، و حقیقت عالی راهِی که به‌رهایی از رنج می‌انجامد فهمیده و دریافته شود، تشنگی هستی از میان می‌رود، راه هستی ویران می‌شود، دیگر وجود مجددی در کار نیست.»

باز استاد گفت:

«از ننگریستنِ در حقیقت‌های عالی، آن‌چنان که هستند،
راه زائیده شدن‌ها بس دراز است؛
آن‌گاه که این حقیقت‌ها نگریسته شوند،
علت دوباره زائیده شدن از میان می‌رود،
ریشه رنج کنده شده، پس آن‌گاه وجود مجددی در کار نیست.»

و آن سرور در آنجا، در کتی‌گامه هم که اقامت داشت همان گفتار دینی کامل را برای

---

۲۰ در اینجا شرح هزاران ایزد زمین که در بنای آن‌شهر، به‌نام **پاتلی‌پوته** کار می‌کردند، و نیز **پیشگوئی** بودا در این که این شهر دستخوش خطر آتش و سیل و نفاق خواهد بود، آورده نشد.

۲۱ شرح ناهار خوردن، گفتار پس از ناهار، و چند شعر آورده نشد. در آن شعرها بودا را چنین می‌شناسانند که هدیهٔ «ایزدان» (davatā) را توصیه می‌کند. در SBE,XI,P.20n آمده که مراد از «ایزدان» «نیکان»همان «ارهت‌ها» است.

۲۲ آن‌ها قصد می‌کنند که نام زورقی را که از گنگ می‌گذرد «زورق گتمه» بگذارند. در اینجا آمده که بودا از یك کنار گنگ، همراه با رهروان، غیب شد و در آن طرف ظاهر شد.

۲۳ Kotigāma محتملا دهکده‌ئی میان گنگ و ویسالی بود.

رهروان بیان کرد، «چنین است رفتار، چنین است یکدلی، چنین است شناسائی....»

آن‌گاه آن سرور تا زمانی که می‌خواست در کتی‌گامه اقامت کرد، آننده ارجمند را فرا خواند و گفت، «آننده برویم ما به **نادِکا**(۲۴) می‌رویم. آن‌گاه آن سرور با جمعی از رهروان به‌نادکا رفتند. آن سرور آن‌جا در خانهٔ آجری اقامت کرد، و آننده ارجمند نزد آن سرور رفت و گفت: «سرور ارجمند، رهروی بنام **ساله**(۲۵) در نادکه مرده است، راه و حال آیندهٔ او چه‌گونه خواهد بود(۲۶)؟ خواهر رهروئی بنام **نَندا**(۲۷) مرده است، حال او چه‌گونه خواهد بود؟ همین‌گونه دربارهٔ **سودَتّه**(۲۸)، **سوجاتا**(۲۹)، **کَکُودَه**(۳۰)، **کالِنگه**(۳۱)، **نِکَتَه**(۳۲)، **کَتِسَبْه**(۳۳)، **توتّه**(۳۴)، **سن‌توته**(۳۵)، **بَهَدّه**(۳۶)، و **سُوبَدَه**(۳۷). حال اینان چه‌گونه خواهد بود؟»

ـ آننده، **سالهٔ** رهرو، راه از میان بردن آلودگی‌های خود را در این جهان آموخته، فهمیده، به‌آزادی **بی‌آلایش دل** و **دانش** رسیده است. آننده، آن خواهر رهرو، ننداِ، از راه ویرانی کامل و تمام پنج بندِ وابسته به‌جهان پست، [در جهان دیگر] برخاسته ودر آنجا به‌طور کامل از میان خواهد رفت [خواهد مرد]، و از آن جهان هرگز باز نخواهد گشت. سودتهٔ «پیش‌نشین» از راه ویرانی کامل سه بند، و از راه زدودن **شهوت**، **کینه** و **فریب**(۳۸) یکبار بازگشت می‌کند(۳۹)، و چون به‌این جهان باز گردد به‌رنج خود پایان خواهد داد. سوجاته، آن زن پیش‌نشین، از راه ویرانی کاملا سه‌بند، **به‌رود رسیده**(۴۰) است، دستخوش پادافراه [دوباره زائیده شدن] است و یقیناً به‌روشن‌شدگی خواهد رسید. ککودهٔ پیش‌نشین ازراه ویرانی کامل پنج بندِ بسته به‌جهان پست [در جهان دیگر] برخاسته، در آنجا کاملا از میان خواهد رفت، و هرگز از آن جهان باز نمی‌گردد [چنین است دربارهٔ] بیش از... نود و شش پیش‌نشینی که در **نادکا** مردند. آنان **یکبار بازگشت‌کننده‌اند**... و آن پانصد پیش‌نشینی که در اینجا مردند **به‌رود رسیده‌اند**. آننده، مرگ میرندگان شگفت‌آور نیست و هر که می‌میرد شاید تو نزد **چنین‌رفته** بیائی و از او در این باره بپرسی و این برای او ناگوارست. پس من اکنون راه آئین را، به‌نام **آئینهٔ آئین**(۴۱) به‌تو نشان خواهم داد، که

---

۲۴ Nadikā
۲۵ Sālha
۲۶ abhi-samprāyo «حال» یا «سرنوشت» و یا «کجا دوباره زائیده می‌شود و سرنوشت او چیست؟»
۲۷ Nandā
۲۸ Sudatta
۲۹ Sujātā
۳۰ Kakudha
۳۱ Kālinga
۳۲ Nikata
۳۳ Katissabha
۳۴ Tuṭṭha
۳۵ Santuṭṭha
۳۶ Bhadda
۳۷ Sukhadda
۳۸ سه آتش. نک واژه‌نامه
۳۹ sakad-āgāmi نک واژه‌نامه
۴۰ Sota-pannā نک واژه‌نامه
۴۱ Dhamm-ādāsam «آئینهٔ حقیقت»، LGB ص ۱۸۵

شاگرد شریف دارای آن با آن، اگر بخواهد، ممکن است خود دربارهٔ خود شناسائی داشته باشد، «من نه در دوزخ، نه چون حیوان، نه چون ایزد، نه در هیچ حالت پادافراه [دوباره زائیده شدن] دوبارهٔ زائیده خواهم شد، یقین دارم که به‌روشن‌شدگی کامل می‌رسم.»

آننده، آئینه آئین چیست؟ شاگرد شریف یکسره دارای ایمان روشن به‌بوداست، و می‌گوید: «آن سرور قدسی بیدار کامل‌ست؛ او به‌زندگی دانا رسیده، نیکرفتار، دانای جهان، هادی کامل و رام‌کنندهٔ انسان، استاد خدایان و انسان‌ها، بودا، وخجسته‌ست. او کاملا دارای ایمان روشن به‌آئین است، می‌گوید: «آئین» آن سرور که به‌خوبی تعلیم داده شده، برای این جهان و برای همه زمان‌هاست. [و می‌گوید] «بیا و بنگر، به‌پیش راهنمائی می‌کند، هر دانائی که خود آن را تجربه کند، او کاملا دارای ایمان روشن به«انجمن» است. ایمان دارد که انجمن رهروانِ آن‌سرور که راه هشتگانه عالی را در چهار منزل می‌پیمایند، با هنر، راستکار، دادگر، و در آئین پناه گرفته‌اند ــ ایمان دارد که انجمن آن سرور سزاوار پیشکش‌ها، میهمانی‌ها، هدیه‌ها، و احترام‌هاست؛ برای جهانیان کشتزار والای نیکی است؛ او دارای سلوك‌هاست.»

آننده، این‌ست آئینهٔ‌آئین...»

آن‌گاه آن‌سرور تا زمانی که می‌خواست در نادکا اقامت‌کرد، آنندهٔ ارجمند را فرا خواند و گفت: «آننده، برویم؛ ما به‌ویسالی خواهیم رفت.» آن‌گاه آن‌سرور با جمع بزرگی از رهروان به‌ویسالی رفتند. و آن‌سرور در ویسالی در انبه‌اِستان **انبه‌پالی**[۴۲] اقامت کرد.

در آنجا آن‌سرور رو به‌رهروان گفت: «ای رهروان، رهرو در حالِ خود می‌نگرد[۴۳] و به‌خود دانستگی[۴۴] دارد؛ این‌ست دستور ما به‌شما. چه‌گونه رهرو در حال خویشتن ژرف می‌نگرد؟ رهرو در اینجا دربارهٔ تن، احساس‌ها، دل، و نمودها نظاره می‌کند[۴۵]. او کوشا، دانسته و آگاه زندگی می‌کند، در این جهان آز و پریشانی را دور می‌افکند. ای رهروان، چنین‌ست رهروی که در حال خویشتن ژرف می‌نگرد.

رهرو چه‌گونه دانستگی دارد؟ در اینجا رهرو گاهِ بیرون رفتن، بازگشتن، پیش پای خود را نگاه کردن، دوروبررا نگاه کردن، گاهِ بستن دست‌ها یا گشودن آن‌ها، گاه جامه پوشیدن، گاه برداشتن کاسه، گاه خوردن یا نوشیدن، گاه جویدن و فروبردن، گاه اطاعت از نداهای

---

۴۲ Ambapāli انبه‌پالی زن بدکاره‌ئی بود که به‌آئین گروید. «انبه‌پالی» یعنی «رجی از درختان انبه». این زن در زیر درخت انبه متولد شده بود.

۴۳ sāto، در SBB, iii, 101, SBE, xi,p.28: «آگاه»

۴۴ sampajāno «اندیشمند» SBE؛ «بر خود مسلط» SBB.

۴۵ نک ص ۳۸ به‌بعد.

طبیعت، گاه راه رفتن یا ایستادن یا نشستن، گاه خوابیدن یا بیدار شدن، گاه سخن گفتن و خاموش بودن کردار دانسته دارد. ای رهروان، چنین‌ست رهروی که دانستگی دارد؛ چنین‌ست دستور ما به‌شما.»

و انبه‌پالیِ بدکاره شنید که آن‌سرور به‌ویسالی رسیده و در انبه‌اِستان او اقامت کرده است. انبه‌پالی گفت ارابه‌های گرانبهای فراوان آماده‌کنند و در یکی نشست و از ویسالی بیرون آمد.... در کنار آن‌سرور نشست و آن‌سرور او را با گفتار دینی کامل تعلیم کرد. آن‌گاه او به‌آن‌سرور گفت: «آیا آن سرور مرا سرافراز می‌کنند که فردا، با انجمن رهروان، در خانهٔ من میهمان باشند؟» و آن‌سرور با سکوت رضا داد. آن‌گاه انبه‌پالی بدکاره که رضای آن سرور را یافته‌بود از جا برخاست و رفت.

در آن‌هنگام لَچّاویِ‌های ویسالی شنیدند که آن‌سرور به‌ویسالی آمده‌است. گفتند تا ارابه‌های گرانبها آماده دارند و در آن نشستند و برای دیدار آن‌سرور بیرون آمدند....[۴۶]

چون شب سپری شد انبه‌پالی بدکاره در باغ خود غذا آماده‌کرد و گفت آن‌سرور را آگاه کنند.

آن‌سرور چون دست از کاسه برداشت، انبه‌پالی بدکاره کرسی کوتاهی برداشت و در کناری نشست و خطاب به‌آن‌سرور گفت: «سرور ارجمند، من این درختستان انبه‌پالی را به‌انجمنی که بودا راهنمای آن‌ست می‌بخشم.» آن‌سرور باغ را پذیرفت. و چون آن‌سرور انبه‌پالی را با گفتار دربارهٔ آئین بیدار کرد، از جا برخاست و رفت.

آن‌سرور در درختستان انبه‌پالی هم که اقامت داشت همان گفتار دینی کامل را برای رهروان بیان کرد: چنین‌ست رفتار....

آن‌گاه آن‌سرور تا زمانی که می‌خواست در درختستان انبه‌پالی اقامت‌کرد آنندهٔ ارجمند رافراخواند و گفت آننده، برویم؛ ما به‌بِیلووَگامکه[۴۷] می‌رویم. آن‌گاه آن‌سرور با جمع بزرگی از رهروان به‌بیلووه گامکه رفت، و در آنجا اقامت کرد.

آن‌سرور در آنجا خطاب به‌رهروان گفت «ای رهروان، بیائید فصل باران را ـ از آنجا که شما دوستان و یاران همسفرید ـ در گوشه و کنار ویسالی بگذرانید. من خود فصل باران را در اینجا در بیلووه‌گامکه خواهم گذراند....

---

۴۶ در اینجا از جامه‌های رنگارنگ و زیورهای آنان، و نیز جدالشان با امبه‌پالی درباره دعوت بودا به‌ناهار سخن رفته است.

۴۷ Beluva-Gamaka

هنگامی که آن‌سرور فصل باران را می‌گذراند به‌بیماری سختی دچار شد؛ درد او را تا به‌مرگ کشانید. آن‌سرور آگاه، دانسته و شکیبا آن را تحمل‌کرد. آن‌گاه این اندیشه در آن‌سرور پیدا شد، «بی‌آن‌که همراهانم را فرابخوانم، بی‌آن‌که انجن رهروان را آگاه‌کنم، سزا نیست بمیرم؛ خوب‌ست که من این بیماری را با نیرو فرو کوبم، و ارادهٔ به‌زندگی را ادامه دهم(۴۸). و آن سرور به‌آن بیماری با نیرو غلبه یافت و ارادهٔ به‌زندگی را ادامه داد. بیماری آن‌سرور پایان یافت.

آن‌گاه آن‌سرور چون از این بیماری بهبودی یافت، چندی پس از آن از جایگاه بیرون آمد و بر کرسی‌ئی که فراهم آورده بودند در سایهٔ [ایوان] خانه نشست.

آن‌گاه آنندهٔ ارجمند نزد آن سرور آمد و در کنارش نشست و چنین گفت: «سرور ارجمند، تندرستی آن سرور را دیده‌ام. ناتوانی آن سرور را دیده‌ام. چیزی نمانده بود که تن من از ناتوانی آن سرور زار و نزار شود، و آسمان در نظرم تیره و تار شده بود. سرور ارجمند، این اندیشه مرا آرام ساخت که «آن سرور تا چند دستور دربارهٔ انجمن ندهد نخواهدمرد.»»

ـ آننده، انجمن از من چه انتظاری دارد؟ آئین را بی‌آن که بیرون و درون کنم(۴۹) نشان داده‌ام. در اینجا «چنین رفته» دربارهٔ حقیقت مشتِ بستهٔ مرشدان را ندارد. آننده، ممکن است کسی فکر کند که «من انجمن رهروان را راهنمائی خواهم‌کرد» یا«چشم انجمن رهروان به‌من‌ست»، بگذار او دربارهٔ انجمن رهروان دستور دهد. ولی، آننده، «چنین‌رفته» این‌گونه فکر نمی‌کند، که «من انجمن رهروان را راهنمائی خواهم کرد» یا «چشم انجمن رهروان به‌من‌ست.» چرا چنین‌رفته باید درباره انجمن دستوری بدهد؟ آننده، اکنون من به‌راستی فرسوده، پیر، و سالمندم. من راه خود را رفته، و زندگی را تمام کرده‌ام؛ زندگیم هشتاد سال دوام یافته‌است. همان‌گونه که ارابهٔ فرسوده را با بندزدن درست می‌کنند، چنین به‌نظرم می‌رسد که تن چنین‌رفته با بند زدن درست شده‌است تا بتواند برود. در چنین هنگام چنین‌رفته با توجه نکردن به‌چیزهای بیرونی، با رهائی از هر احساس به‌حالت نظارهٔ دل می‌رسد و در آن می‌پاید. از [اندیشهٔ] چیزهای بیرون آزادست، و تن او در آسایش‌ست.

آننده، با اعتماد به‌خود استوار باشید،به‌خود پناه برید، نه به‌دیگران؛ به‌آئین اعتماد کنید، آئین را پناه خود کنید، نه پناه دیگر را. آننده، چه‌گونه رهرو با اعتماد به‌خود پایدارست، در خود پناه می‌گیرد، نه به‌دیگران؟ به‌آئین اعتماد دارد، به‌آن پناه می‌برد، نه به‌پناه دیگر؟ رهرو

---

۴۸ jivita-samkhāraṃ adhiṭṭhāya «تأثیرم را بر زندگی نگاه دارم» SBE,iii,p.106 «سخت زندگیم را بگیرم و بمانم» Kindred Sayings,v, p 137.

۴۹ «تعلیم عام و خاص» SBB,iii p.107 ;SBE,XI,P.36

در اینجا درباره تن، درباره احساس‌ها، درباره دل، و دربارهٔ نمودها پایدارست و آن‌ها را نظاره می‌کند. او کوشا، دانسته و آگاه‌ست و در این جهان آز و پریشانی را دور افکنده‌است. آننده، به‌راستی رهرو با چنین اعتمادِ به‌خود استوارست. به‌دیگری پناه نمی‌برد. آنان‌که اکنون یا پس از درگذشت من با اعتماد به‌خود استوارند... به‌دیگری پناه نمی‌برند، اینان برتر از تاریکی‌اند، مشتاق تعلیم‌اند و رهروان من خواهند بود.»

آن‌گاه آن‌سرور پیش از ظهر جامهٔ زیر را پوشید و خرقه به‌خود پیچید و کشکول برداشت و برای دریوزگی ناهار وارد ویسالی شد.

پس از ناهار آننده ارجمند را فراخواند و گفت، «آننده، حصیر را بردار؛ من برای آسودن [نیمروز] به‌گوراب **چاپاله** خواهم رفت»....(۵۰)

ـ آننده، این هشت **آزادی**(۵۱) وجود دارند، کدام هشت؟ چون انسان شکل دارد، شکل‌ها(۵۲) را می‌بیند؛ این اولین مقام آزادی‌ست. بی‌دانستگی به‌شکل خود انسان شکل‌های بیرون رامی‌بیند؛ این دومین مقام آزادی‌ست. انسان با اندیشه به«جلوه» [بنیادی که شکل را در بردارد] به‌آن رو می‌کند(۵۳)؛ این سومین مقام‌آزادی است. با گذشتن کامل از ادراک‌های شکل، ناپایداری ادراک‌های پایندگی، با نیندیشیدن به‌ادراک‌های کثرت می‌گوید «مکان نامحدود است» و با این اندیشه به‌**سپهر مکان نامحدود** می‌رسد و در آن منزل می‌کند، این چهارمین مقام آزادی‌ست. با گذشتن کامل از سپهر مکان نامحدود، می‌گوید «دانستگی نامحدودست» و با این اندیشه به‌**سپهر دانستگی نامحدود** می‌رسد، این پنجمین مقام آزادی‌ست. با گذشتن کامل از سپهر دانستگی نامحدود می‌گوید «چیزی وجود ندارد» و با این اندیشه به‌**سپهر نیستی** می‌رسد، این ششمین مقام آزادی‌ست. با گذشتن کامل از نیستی به‌سپهر **نه ادراک و نه نه‌ـادراک** می‌رسد، این هفتمین مقام آزادی‌ست. با گذشتن از سپهر نه ادراک و نه نه ـ ادراک **به‌رهائی احساس و ادراک** می‌رسد و این هشتمین مقام آزادی‌ست.»(۵۴)

...(۵۵) آن‌گاه آنندهٔ ارجمند گفت: «سرور ارجمند، باشد که آن سرور این دوره(۵۶) را

---

۵۰ در اینجا بودا پس از ذکر نام چند گوراب به‌پرسش آننده دربارهٔ علت زمین لرزه‌ئی که رخ می‌دهد جواب می‌دهد.

۵۱ vimokkha

۵۲ rūpāni

۵۳ adhi-mutta رهائی نیافته.

۵۴ نک ص ۴۳ به‌بعد.

۵۵ بودا در اینجا شرح می‌دهد که چه‌گونه ماره در **اوروویلا** در ساحل **نیرنجرا** در زیر درخت **نیگروده** سعی کرد او را به‌مردن وادارد. ولی بودا می‌گوید که کوشش ماره بی‌ثمر ماند و او به‌ماره گفت سه ماه دیگر می‌میرد نه حالا.

۵۶ kappa مفسران این دوره را صد سال توضیح داده‌اند. از این رو آننده از بودا، که هشتاد سال زیست، می‌خواهد تا صد سالگی زنده باشد.

زندگی کند؛ باشد که آن «خوش‌رفته» برای یاری و نیکبختی مردم بسیار، از سر دلسوزی جهانیان، برای یاری و نیکبختی خدایان و انسان‌ها تمام این دوره را زندگی کند.»...(۵۷)

آن سرور گفت آننده، راستی آیا من پیش از این هرگز نگفته‌ام که در همه چیز، حتی چیزهای عزیز و مهربان، اصل تغییر، جدائی، و ناپایندگی هست؟ پس، چه‌گونه ممکن است آن‌چه زائیده می‌شود، ساخته می‌شود، آمیخته می‌شود دستخوش از میان رفتن است از میان نرود؟ خلاف این نمی‌توان یافت. آننده، برویم؛ ما به‌مهاونه، به‌تالار کوتاگاره خواهیم رفت.»

آن‌گاه آن سرور با آننده ارجمند به‌مهاونه، به‌تالار کوتاگاره رفتند؛ و چون رسیدند آن سرور رو به‌آننده ارجمند کرد و گفت: «آننده، برو رهروانی را که در نزدیکی ویسالی اقامت دارند در تالار انجمن جمع کن»....

ـ ای رهروان، باید این‌ها را دربارهٔ حقایقی که من به‌طور کامل به‌شما تعلیم داده و به‌شما نشان داده‌ام به‌خوبی دریابید. چون آن‌ها را دریافتید، تمرین کردید، و بارها انجام دادید، زندگی قدسی دیرپای و ماندگار خواهد بود؛ و این برای یاری و بهروزی مردم بسیار، از سر دلسوزی جهانیان، برای یاری و بهروزی خدایان و انسان‌هاست.

ای رهروان، آن حقایق کدامند؟ این‌ها: (یک) چهار نظارهٔ پرشور(۵۸)، (دو) چهار کوشش درست(۵۹)، (سه) چهار راه به‌نیرو(ی‌روانی)(۶۰)، (چهار) پنج عضو معنوی(۶۱)؛ (پنج) پنج نیروی(۶۲) معنوی؛ (شش) هفت اندام بیداری(۶۳)؛ (هفت) راه هشتگانهٔ عالی. این‌ها حقیقت‌هائی هستند که من به‌شما آموخته و تعلیم کرده‌ام....»

ـ ای رهروان، بیائید شما را آگاه کنم: **چیزهای آمیخته از میان می‌روند**(۶۴)؛ **بیدار و هوشیار کوشش کنید.**(۶۵) چندان به‌مرگ(۶۶) **«چنین رفته»** نمانده است، سه ماه دیگر **چنین رفته** خواهد مرد.» پس آن‌گاه استاد این شعر را خواند:

---

۵۷ بودا پیشنهاد آننده را نمی‌پذیرد و می‌گوید زمان این کار گذشته است. آننده پافشاری می‌کند و به‌بودا می‌گوید برای زنده ماندن تمرین چهار نیرو کند.

۵۸ Sati-Paṭṭhāna، چهار آگاهی نک ص ۳۸.

۵۹ Samma-ppadhānaa نک ص ۶ـ ۳۵.

۶۰ iddhi-pāda این‌ها چهار شکل «یکدلی»اند. نک **واژه‌نامه**.

۶۱ ایمان، نیرو، آگاهی، یکدلی و شناسائی.

۶۲ bala نک شمارهٔ ۶۱.

۶۳ نک ص ۴۲.

۶۴ vaya-dhammā saṃkhārā

۶۵ appamādena sampādetha

۶۶ parinibbāna

«عمر به‌پایان رسیده، از زندگیم چیزی نمانده است.
شما را ترک می‌کنم، می‌روم تا در خود پناه جویم.
ای رهروان، هشیار و آگاه، و خوشرفتار باشید؛
در عزمِ استوارِ خودّ دلِ استوار داشته باشید؛
آن که در این روش هشیارانه استوار باشد،
توفان زائیده شدن او را ترک می‌گوید،
به‌رنج پایان خواهد داد.»

آن‌گاه آن‌سرور پیش از ظهر جامه پوشید، خرقه به‌خود پیچید و کاسه به‌دست برای دریوزهٔ ناهار به‌سوی ویسالی به‌راه افتاد.... پس از ناهار که از ویسالی بازمی‌گشت به‌آننده گفت: «این آخرین دیدار چنین‌رفته از ویسالی است. برویم به‌**بَنْدَگامَه**(۶۷) می‌رویم.» آن‌گاه آن سرور با جمع بزرگی از رهروان به‌سوی **بندگامه** راه افتادند و آن سرور در آنجا روبه‌رهروان کرد و گفت: «ای رهروان، از نفهمیدن، از درنیافتن چهار حقیقت است که هم شما و هم من سالیان درازی [در دائرهٔ وجود] سرگشته‌ایم. آن چهار کدامند؟ اینها: **رفتار عالی، یکدلی عالی، شناسائی عالی، و آزادی عالی**. چون این چهار حقیقت دریافته شوند، فهمید شوند، تشنگی زائیده شدن از میان می‌رود، راه وجود ویران می‌شود، وجود مجددی در کار نیست.» پس آن‌گاه استاد این شعر را خواند:

« سلوك، نظاره، شناسائی و آزادی بی‌همتا را
گتمهٔ بس نامور دریافته است.
او، آن بیدار، آئین را بس کامل آموخته،
و آن را به‌رهروان عرضه کرده است.
چون استاد، روشن‌بین، رنج را پایان داده در آرامش است.»

و آن سرور در **بَندَگامَه** همان گفتار دینی کامل را برای رهروان بیان کرد: چنین‌ست رفتار....
آن‌گاه آن سرور تا زمانی که می‌خواست در **بندگامه** اقامت کرد به‌آننده گفت، «برویم، ما به‌**هتی گامَه**(۶۸)، پس از آن به‌امبه‌گامه، **جمبوگامَه**(۶۹)، **بُگه‌نَگَرَه**(۷۰) خواهیم رفت.» آن

---

۶۷ Bhandhagāma　　۶۸ Hatthigāma　　۶۹ Jambugāma
۷۰ Bhoganagara این دو در سرزمین مردم وجی قرار دارند.

سرور در بگه نگره در گوراب آننده اقامت کرد. در آنجا رو به‌رهروان کرد و گفت: «ای رهروان، من این چهار نشانهٔ بزرگ را بیان می‌کنم؛ پس گوش کنید، خوب توجه کنید، من سخن خواهم گفت. ای رهروان، در اینجا شاید رهروی چنین بگوید، «دوستان من این را از دهان آن سرور شنیده‌ام و از دهان او گرفته‌ام. این آئین‌ست، این روش‌ست، این تعلیم استادست.» سخن این رهرو را نه باید ستود و نه خوار شمرد. تمام آن سخنان، بی‌ستایش و بی‌خوار شمردن، جزء به‌جزء، سراسر، باید بررسی شود، با تعلیم سنجیده شود و با روش مقایسه شود. اگر با تعلیم سنجیده، و با روش مقایسه شد، مطابق و هماهنگ با آن بود، باید نتیجه گرفت که این به‌راستی، از روی درستی، از آن رهرو چون گفتهٔ آن سرور قبول می‌شود. این را نخستین نشانهٔ بزرگ بدانید.

شاید رهرو دیگری چنین بگوید، «درجائی در انجمن پیران منزل کرده بودم، این را از دهان انجمنیان شنیده‌ام؛ ازدهان ایشان گرفته‌ام؛ این آئین است، این روش است، این تعلیم استاد است.» [پس از سنجش‌ها] این را دومین نشانهٔ بزرگ بدانید.

شاید رهرو دیگری چنین بگوید، «جائی بسیاری از پیران رهرو، بس آگاه، به‌سنت‌ها[۷۱] آگاه، دارای آئین، دارای روش، دارای مجموعه[۷۲] اقامت دارند. من این‌ها را از دهان آن پیران شنیده و از دهان ایشان گرفته‌ام: این آئین‌ست، این روش است، این تعلیم استادست.» [پس از سنجش‌ها] این را چون سومین نشانهٔ بزرگ بدانید.

شاید رهرو دیگری چنین بگوید، «جائی رهرو پیری مسکن دارد، بس دانا، به‌سنت‌ها آگاه، دارای آئین،دارای روش، دارای مجموعه‌ها. من این را از دهان او شنیده و گرفته‌ام: این آئین‌ست، این روش‌ست، این تعلیم استادست.» [پس از سنجش‌ها] این را چون چهارمین نشانهٔ بزرگ بدانید.» و در آنجا نیز گفتار کامل «چنین‌ست رفتار...» را بیان کرد.

آن سرور چون تا زمانی که می‌خواست در بگه‌نگره اقامت کرد آننده ارجمند را فراخواند وگفت: آننده، برویم، ما به‌پاوا می‌رویم.» و آن‌گاه با جمع بزرگی از رهروان به‌پاوا رفتند و آن سرور درآنجا در انبه‌اِستان چوندَهٔ فلزکار اقامت کرد.

چوندهٔ فلزکار چون شنید که آن سرور به‌پاوا رسیده و در انبه‌اِستان او اقامت کرده نزد آن سرور رفت... و آن سرور او را با گفتاری دربارهٔ آئین بیدار، آگاه، برانگیخته و خوشدل کرد.

---

۷۱ مراد از سنت‌ها (Āgama) چهار نکایه از پنج نکایه است. نک آثار پالی بودائی و تاریخ تحول آن‌ها در بخش دوم.

۷۲ Mātikā-dhara دفترها. ماتکا خلاصه‌هائی بودند که بعد به‌سبد Abhidhamma افزوده شده، و همین گفته نشان می‌دهد که احتمالاً این سوره خیلی بعد گردآوری شده است.

آن‌گاه چونده آن سرور را به‌ناهار دعوت کرد و آن سرور با سکوت پذیرفت. پس از آن چونده برخاست و رفت... در پایان شب در خانهٔ خود برنج گوارا، شیرینی و مقداری گوشت گراز(۷۳) فراهم آورد....

آن گاه آن سرور پیش از ظهر جامه پوشیده خرقه به‌خود پیچیده کاسه به‌دست به‌سوی خانهٔ چونده فلزکار به‌راه افتاد....(۷۴) چون چوندهٔ فلزکار در کناری نشست آن سروز او را با گفتار دربارهٔ آئین، بیدار، آگاه، برانگیخته و شاد کرد. سپس از جا برخاست و رفت.

پس از آن که آن سرور غذای(۷۵) چوندهٔ فلزکار را خورد، سخت بیمار شد؛ جریانی از خون(۷۶) به‌راه افتاد؛ دستخوش دردهای کشنده شد، و آن سرور آگاه، دانسته و شکیبا آن‌ها را تحمل کرد. آن‌گاه آنندهٔ ارجمند را فرا خواند و گفت، «آننده، برویم؛ به‌کُوسِنارا(۷۷) می‌رویم.»....(۷۸)

آن سرور در راه کُوسِنارا از راه به‌کناری و به‌پای درختی رفت. آن‌گاه به‌آنندهٔ ارجمند گفت، «بشتاب، خرقهٔ مرا چهارتا کن؛ خسته‌ام، می‌خواهم بنشینم.» و آن سرور در جائی که آننده مرتب کرده بود نشست، و به‌آننده گفت، «آبی بیاور که تشنه‌ام، تا بنوشم.» آننده در کاسهٔ دریوزه آب ریخت و به‌آن سرور داد و او نوشید.

در آن زمان پُوکُوسَه(۷۹) از مردم مَلّه‌شاگرد آلارَه‌کالامَه از کوسِنارا به‌پاوا می‌رفت. چون آن سرور را در پای درخت نشسته دید نزدیك شد و سلام کرد و در کناری نشست....(۸۰) [پس از گفت‌وگوی با آن سرور] به‌آئین و انجمن پناه برد و از «پیش‌نشینان» شد.

آن‌گاه پوکوسه مردی را فرا خواند و گفت: «بشتاب، جفتی [جامهٔ] زرین آراسته، و آمادهٔ پوشیدن برایم بیاور.»... آن‌گاه پوکوسه آن دو جامه را به‌آن سرور پیشکش کرد و گفت: «این یك جفت [جامه] زرین آراسته و آمادهٔ پوشیدن است. سرور ارجمند، باشد که

---

۷۳ sūkara-maddava در LGB «قارچ دنبلانی» و در VBB، ص ۴۰۸، «گوشت گراز» ترجمه شده است و هـ. الدنبرگ نیز گوشت گراز ترجمه کرده است. su-kara به‌معنای گراز است.

۷۴ بودا می‌گوید اگر چه او از غذایی که چونده فراهم آورده خواهد خورد، اما رهروان نباید آن را بخورند و از غذاهای دیگر بخورند. زیرا جز یك چنین‌رفته، نه خدایان و انسان‌ها، نه ماره و نه برهما، هیچ یك نمی‌توانند آن را هضم کنند. بعد می‌گوید غذای مانده را در گودالی دفن کنند.

۷۵ bhatta بنظر نمی‌رسد که اشاره به‌sūkara-maddava باشد.

۷۶ یا، اسهال خونی.

۷۷ Kusinārā در سرزمین مَلّه.

۷۸ در اینجا همان مضمون بالا به‌شعر آورده شده است.

۷۹ Pukkusa

۸۰ گفت‌وگو میان بودا و پوکوسه دربارهٔ عمق نگرش بودا و آلاره‌کالامه است.

آن سرور لطفی به‌من کند و آن‌ها را از من بپذیرد.» ـ«پوکوسه یکی از این‌ها را من به‌خود می‌پیچم و آن دیگری را هم آننده.»....[۸۱]

سپس آن سرور با جمع بزرگی از رهروان به‌سوی رود **ککوتا**[۸۲] رفت. چون به‌آنجا رسید شست‌وشو کرد، آبی نوشید و از آن گذشت و به‌انبه‌اِستان رفت. در آنجا **چوندکهٔ**[۸۳] ارجمند را فراخواند و گفت: «چوندکه، بشتاب. جامهٔ‌روئی مرا چهارتا کن. خسته‌ام، می‌خواهم بخوابم.»

آن‌گاه آن سرور به‌پهلوی راست، چون شیر، پا روی پا، آگاه، دانسته، متوجه [وقت] برخاستن، دراز کشید....[۸۴]

آن‌گاه آن سرور آننده ارجمند را فراخواند و گفت: «آننده، شاید کسی چوندهٔ فلزکار را سرزنش کند که «دوست چونده، این زیان از تست، این بدبختی از تست که **چنین‌رفته** آخرین خوراك دریوزگی را با تو خورد و مرد.» ندامت چوندهٔ فلزکار را چنین بایداز میان برد. «دوست چونده، این به‌سود تست، این از خوشبختی تست، که **چنین‌رفته** پس از آن که آخرین خوراك دریوزه را با تو خورد مرد. دوست چونده، از دهان آن سرور چنین شنیده‌ام، از دهانش چنین گرفته‌ام: این دو غذای دریوزه، در ثمر و اثر برابرند و از غذاهای دیگر دریوزه با ثمرتر و بابرکت‌ترند. این دو کدامند؟ یکی غذائی که **چنین‌رفته** پیش از رسیدن به‌روشن‌شدگی بی‌همتا خورد، و آن دیگری غذائی‌ست که **چنین‌رفته** پیش از آن که بمیرد، در آن **ذات نیروانهٔ بی‌بنیاد**[۸۵] می‌خورد. اجر و اثر این دو غذای دریوزه یکسان‌ست، و از دیگر غذاهای دریوزه بسیار با ثمرتر و بابرکت‌ترست.... ندامت چوندهٔ فلزکار را باید این‌گونه از میان برد.»

آن‌گاه آن سرور پس از نگرش این شعر راخواند:

«در دهنده نیکی می‌روید؛ در آن‌که نگهبان خودست
کینه انباشته نمی‌شود.

---

۸۱ آننده هر دو جامهٔ زرین را با تن بودا مقایسه می‌کند و درخشندگی تن بودا را بیش از جامه می‌بیند و چگونگی آن را از بودا می‌پرسد. بودا می‌گوید تن **چنین‌رفته** دوبار، یکی در وقت **روشن‌شدگی** و دیگر در شب مرگش درخشندگی خاصی دارد. سپس می‌گوید که در پاس سوم شب خواهد مرد.

۸۲ Kakutthā. این رود محتملاً به‌راپتی (Hiraññavati) یا به‌Gandak، در نزدیکی محل رسیدن این دو، می‌ریخت.

۸۳ Cundaka

۸۴ چند شعر در اینجا آورده شده که از سورهٔ دیگری گرفته شده است.

۸۵ نک ص ۹۰.

نیکمرد پلیدی را دور می‌افکند، و چون شهوت،
کینه و فریب از میانه برخیزند او به‌آرامش می‌رسد.»

آن‌گاه آن سرور آننده ارجمند را فرا خواند و گفت: «آننده، برویم؛ ما به‌آن سوی رود هِرَنْیَوَتی(۸۶)، به‌پیچ کوسنارای مردم مله، به‌سالستان خواهیم رفت.» و آن‌گاه با جمع بزرگی از رهروان به‌آن کنار رود هرنیوتی، به‌پیچ کوسِنارای مردم مَلّه، به‌سالستان رفتند. چون به‌آنجا رسیدند آن سرور رو به‌آننده کرد و گفت: آننده، بشتاب برایم بستری فراهم کن که رو به‌شمال و در میان درختان توأمان سال باشد؛ خسته‌ام و می‌خواهم بخوابم.»... آن‌گاه آن سرور چون شیر، پا روی پا، آگاه ودانسته، به‌پهلوی راست دراز کشید.

...(۸۷) آن‌گاه آن سرور آننده ارجمند را فرا خواند و گفت:«... آننده، **چنین‌رفته** را بدان گونه [که مرسوم است] حرمت یا احترام نمی‌گزارند در دل نگاه نمی‌دارند، سرافراز نمی‌کنند، بزرگ نمی‌دارند. ولی آن رهرو مرد یا زن، یا آن مرد و زن پیش‌نشین که به‌آئین و جان آئین رسیده است ودر آن می‌پایدر به‌راه راست رسیده، برطبق جان آئین می‌رود ـ او به‌**چنین‌رفته** والاترین احترام و حرمت می‌گزارد، [او را] بزرگ می‌دارد، در دل نگاه‌می‌دارد وافتخار می‌بخشد. آننده، در این باره خود را باید چنین تربیت کنید: «ما به‌آئین و جان آئین رسیده در آن خواهیم پائید، به‌راه راست رسیده، برطبق جان آئین گام برخواهیم داشت.»

در آن زمان **اُوپه‌وانه**(۸۸) در برابر آن سرور ایستاده بود و اورا باد می‌زد....(۸۹)

[آننده]ـسرورارجمند. رهروانی که پیش ازاین فصل باران را دربخش‌های گوناگون گذرانده‌اند آمده‌اند تا **چنین رفته** را ببینند؛ ما آن رهروان آگاه‌دل را آورده‌ایم تا آن سرور را ببینند، آنان را آورده‌ایم تا همراه آن سرور باشند. ولی، سرور ارجمند، با درگذشت آن سرور ما نخواهیم توانست آن رهروان دل‌آگاه را برای دیدن آن سرور بیاوریم، نخواهیم توانست آنان را همراه آن سرور ببریم.»

ـ آننده، این چهار جا برای مرد با ایمان سزاوار دیدن‌اند،شایستهٔ احترامند، کدام چهار؟

---

۸۶ Hiraññavati

۸۷ در اینجا چند معجزه آورده می‌شود در بزرگداشت **چنین‌رفته**. درختان سال سرتاپای او را غرق گل می‌کنند، گل آسمانی mandārava و گردهای چوب صندل از آسمان فرو می‌ریزند، و رامشگران آسمان (Gandhabba) ترانه‌های ملکوتی می‌خوانند.

۸۸ Upavāna

۸۹ در اینجا آمده که بودا **اپه‌وانه** را از خود می‌راند و می‌گوید از مقابل او کنار برود. آننده می‌پرسد که آن‌سرور چرا از **اپه‌وانه** ناخشنود است؟ او جواب می‌دهد خدایان «ده دستگاه جهان» می‌خواهند مرا ببینند و همه جا حتی در نوک موها جمع شده‌اند و **اپه‌وانه** راه آنان را گرفته و مانع دیدن آن‌ها می‌شود.

جائی که گفته می‌شود، «چنین‌رفته اینجا زائیده شد.»(۹۰)، جائی که گفته می‌شود «چنین‌رفته اینجا از روشنی کامل و والا روشن‌شد.» جائی که گفته می‌شود، چنین‌رفته چرخ والای آئین را در اینجا به‌گردش در آورد»، جائی که گفته می‌شود، «چنین‌رفته در اینجا در آن خاموشی که چیزی [از وجود] به‌جا نمی‌گذارد مرد.»آننده، این چهار جا شایستهٔ احترامند.»

ـ سرور ارجمند، با زنان(۹۱) چه‌گونه بایدرفتار کنیم؟»

ـ گوئی آنان را نمی‌بینید.

ـ سرور ارجمند، اگر پیش‌آمد و آن‌ها را دیدیم، چه‌گونه باید با آنان رفتار کنیم؟

ـ گفت‌وگو نکنید.

ـ ولی وقتی که گفت‌گوئی پیش آمد(۹۲)، چه‌گونه با آنان رفتار کنیم؟

ـ اگر چنین شد، هشیار باشید.

ـ سرور ارجمند، با جسد چنین‌رفته چه‌گونه رفتار کنیم؟

ـ آننده، خود را به‌احترام(۹۳) جسد چنین‌رفته سرگرم نکنید. آننده، خود را وقف نیکی حقیقی(۹۴) کنید؛ به‌نیك حقیقی دل بندید؛ آگاه وکوشا باشید؛ برای نیکی حقیقی با عزم باشید. آننده، کِشَتْریه‌های دانا، برهمنان دانا و مردان دانائی هستند که به‌چنین رفته ایمان روشن دارند؛ آنان جسد چنین‌رفته را بزرگ خواهند داشت.»...(۹۵)

آن‌گاه چون آننده ارجمند به‌خانه داخل شد ایستاد، کلون در را گرفت؛ می‌گریست و می‌گفت، «راستی من شاگردی هستم که کارها در پیش دارد و مرگ استادی که دلسوز من است نزدیك‌ست.»

آن‌گاه آن سرور رو به‌رهروان کرد و گفت، «آننده کجاست؟» ـ «آننده،اینجا، در منزل است، کلون در را گرفته می‌گرید.» آن سرور رهروی را فراخواند و گفت، «برو از جانب

---

۹۰ این جمله به‌این شکل Hida Jate Buddha Śakyamuni «در اینجا بودا، دانای شکیه، زائیده شد» بر ستونی از زمان آشوکه در Rummindei (لومبنی) یافته شده است.

۹۱ Mātu-gāme زنان یا مادران شهر، مراد زنانی‌ست که رهرو نبودند. یا از پیش‌نشینان به‌شمار نمی‌آمدند. به‌طور کلی مراد زن کوچه و بازار است.

۹۲ «ولی اگر آنان مجبور به‌حرف زدن با ما باشند» LGB ص ۲۱۳

۹۳ pūjā: عبادت و پرستش.

۹۴ sad-atthe یا «مقصد واقعی» یعنی جست‌وجوی آزادی. atthe (سنسکریت آن artha) همان «راستی» است.

۹۵ در اینجا آورده شده است که تن بودا باید چون تن شاهان و شاهنشاهان دفن شود. پس از آن آورده شده که چهار قسم از مردان شایستهٔ مقبره داشتن‌اند: چنین‌رفته، بودای تنها (Pacceka-Buddha یعنی، بودای تکرو)، شاگردِ چنین‌رفته و شاه.

من به‌آننده بگو «دوست آننده، استاد ترا فرا می‌خواند.» آننده نزد آن سرور آمد و پس از سلام در کناری نشست. ـ «آننده، کافی‌ست. گریه مکن، غم مخور، آیا من پیش از این نگفته‌ام که در همه چیز، حتی چیزهای عزیز و مهربان، اصل تغییر، جدائی و ناپایندگی هست؟ چه‌گونه ممکن است آن‌چه زائیده می‌شود، ساخته می‌شود، آمیخته [= مشروط] می‌شود، و دستخوش از میان رفتن است، به‌راستی از میان نرود؟ این ممکن نیست. آننده، تو زمان درازی با مهرِدرکردار، با مهرِ در گفتار، با مهرِ در اندیشه، استوار، شاد، یکدل، بسیار با **چنین‌رفته** پیوسته همراه بوده‌ای. هر خوبی که بود تو کرده‌ای؛ کوششت را به‌انجام رسان، به‌زودی از آلودگی پاك خواهی شد.» آن‌گاه آن سرور به‌رهروان خطاب کرد وگفت... «رهروان، آننده داناست و می‌داند که برای مردان و زنان پیش‌نشین، برای راجه، برای وزیران بزرگ راجه، برای استادان وشاگردان استادان، این زمان شایسته‌ئی است که بیایند و **چنین‌رفته** را ببینند...» آننده گفت، «سرور ارجمند، باشد که آن سرور در این شهر کوچك با دیوارهای گلی، شهر کوچك بی‌فرهنگ(۹۶)، شهر کوچك دورافتاده(۹۷) نمیرد. به‌راستی شهرهای بزرگ دیگر، چون **چَمْپا**، راجه‌گهه، **ساوتّی**؛ **ساکِیْتَه**(۹۸)، **کسمبی**، **بارائسی**(۹۹) وجود دارند؛ آن سرور در آنجا در تالارهای بزرگ، پدران خانواده با تالارهای بزرگ هستند که به‌**چنین‌رفته** ایمان روشن دارند. اینان جسد آن سرور را محترم خواهند داشت.» ـ«آننده، چنین سخن مگو، چنین مگو که «یك شهر کوچك با دیوار گلی، شهر کوچك بی‌فرهنگ، شهر کوچك دورافتاده(۱۰۰). آننده، به‌کوسنارا داخل شو و مله‌ئی‌های کوسنارا را خبرکن و بگو، «ای واسِیته‌ها، در آخرین پاس امشب، مرگ **چنین‌رفته** فرا خواهد رسید.»...

در آن زمان مله‌ئی‌های کوسنارا با هم در تالار انجمن برای کاری گرد آمده بودند. و آننده‌ٔ ارجمند، به‌جائی که تالار انجمن مله‌ئی‌ها بود رفت. چون به‌آنجا رسید گفت «ای واسیته‌ها، درآخرین پاس شب مرگ **چنین‌رفته** فرا خواهد رسید. گوش کنید، گوش فرا دهید. پس از این بسیار اندوهگین نباشید و نگوئید «راستی که در روستای همسایگی ما مرگ **چنین‌رفته** رخ داد و ما [اجازه] نیافتیم که در دم واپسین **چنین‌رفته** را ببینیم.» مله‌ئی‌ها، پسران و عروسان و همسران‌شان چون این سخن آننده‌ٔ ارجمند را شنیدند اندوهگین شدند، نومید شدند، دل‌های‌شان دستخوش رنج شد. بسیاری از آنان شیون‌کنان

---

۹۶ uj-jaṇgala کاملاً جنگلی.

۹۷ sākha شاخه.

۹۸ Sāketa

۹۹ Bārānasi

۱۰۰ در اینجا آمده که این شهر زمانی پایتخت بوده است.

موی‌خود آشفتند، شیون‌کنان دست‌های خود راباز کردند و به‌خاک افتادند، در خاک می‌غلطیدند و می‌گفتند، **خوش‌رفته** خیلی زود می‌میرد؛ روشنائی (۱۰۱) بسیار زود از جهان ناپدید می‌شود.» و آن‌گاه به‌پیچ مَلّه‌ئی، به‌سالستان، جائی که آننده بود رفتند. آن‌گاه آننده... در نخستین پاس شب ملّه‌ئی‌های کوسِنارا را نزد آن سرور برد.

در آن زمان درویشی به‌نام سوبَدَه(۱۰۲) در کوسنارا اقامت داشت.سوبدۀ درویش شنید که می‌گویند، «امشب در آخرین پاس شب مرگ سمنه‌گتمه فراخواهد رسید.» آن‌گاه این [اندیشه] در سوبدۀ درویش پیدا شد، «راستی من اکنون از درویشان، پیرمردان کهنسال، استاد استادان شنیده‌ام که می‌گویند: «در زمان‌های بس نادر **چنین رفته‌ها**، ارهت‌های بیدار و والا، در جهان پیدا می‌شوند.» اکنون در آخرین پاس شب مرگ سمنه‌گتمه فرا خواهد رسید. حالت دودلی در من پیدا شده است؛ من تا این اندازه به‌سمنه‌گتمه ایمان دارم. سمنه گتمه در نشان دادن حقیقت به‌من تواناست، تا آنجا که شاید من این دودلی را دور افکنم.» آن‌گاه سوبدۀ درویش به‌پیچ ملّه‌ئی‌ها، به‌سالستان، جائی که آننده بود رفت و با او چنین گفت: «...ای آننده، راستی ممکن است من به‌دیدار سمنه گتمه‌برسم؟» ــ «دوست سوبده، کافی‌ست. آسایش **چنین‌رفته** را به‌هم مزن، آن سرور خسته است.» در آن حال آن سرور گفت‌وگوی آنندۀ ارجمند و سوبده را شنید و آنندۀ ارجمند را فرا خواند و گفت، «آننده، کافی‌ست. مانع سوبده مشو. بگذار بیاید و **چنین‌رفته** را ببیند. هر آن‌چه سوبده می‌خواهد از من بپرسد چون مشتاق شناسائی است می‌پرسد نه به‌جهت آزار من؛ و هر چه از من بپرسد برایش روشنگری خواهم کرد. او زود خواهد فهمید.»

سوبدۀ درویش به‌جائی که آن سرور آنجا بود رفت، نزدیك شد و ادب به‌جا آورد و در کناری نشست و به‌آن‌سرور چنین گفت: «ای گتمه، آن سَمَنه‌ها و برهمنان، [سران] انجمن‌ها، [سران] جرگه، استادان جرگه، مشهور، نامور، بنیادگذاران فرقه‌ها، که مردم از آنان به‌خوبی یاد می‌کنند، مانند **پورَنَه‌کَسَّپه**، **مَکّلی گُساله**، **اَجِتَه کِیسه کَمْبَلین**، **پَکودَه کچّایَنَه**، سنجیه **بِیلتی پوتَه**، **نِگنته ناتَه پُوتّه**(۱۰۳) ــ که بر طبق ادعای‌شان شناسائی کامل داشتند، آیا هیچ یك شناسائی کامل نداشتند، یا برخی داشتند و برخی نداشتند؟»

ــ «سوبده، کافی‌ست. این را رها کن. خواه اینان همه با ادعای‌شان هماهنگ باشند که شناسائی کامل دارند یا هیچ یك شناسائی کامل نداشته باشند، یا برخی شناسائی کامل داشته باشند، و حال آن که برخی دیگر شناسائی کامل نداشته باشند. سوبده من حقیقت

---

۱۰۱ cakkhuṃ: چشم.

۱۰۲ Subhadda

۱۰۳ نک ص ۱۴۹.

را به‌تو نشان خواهم داد. پس گوش کن. در هر آئین و روش که راه هشتگانهٔ عالی یافت نمی‌شود، آرامش یافته‌ئی نیز پیدا نمی‌شود....[۱۰۴] چون در این آئین و روش راه هشتگانهٔ عالی هست آرامش یافته هم هست. در آن تعلیم‌ها آرامش یافتگان را نمی‌توان یافت، ولی در این آئین، رهروان با راستی زندگی می‌کنند تا جهان از ارهت خالی نباشد.

ای سوبده، بیست و نه ساله بودم

که به‌جست‌وجوی آن چه شاید نیك باشد ترك خان‌ومان کردم.

اکنون بیش از پنجاه سال[۱۰۵] برگذشته است

که من ترك خان‌ومان کرده‌ام،

و به‌مرز آئین و روش رسیده‌ام؛

آن‌سوی این آرامش‌یافته‌ئی نیست....»

چون این گفته شد، سوبدهٔ درویش به‌آن‌سرور چنین گفت: «عالی گفتی، چه عالی گفتی سرور، گوئی کسی افتاده‌ئی را بردارد، یا پنهانی را آشکار کند، یا به‌گمراهی راه را نشان دهد یانوری در تاریکی ایجاد کند تا هر که چشم دارد شکل‌ها را ببیند. سرور ارجمند آئین را این‌چنین به‌روش‌های گوناگون برای من روشن‌کرده‌است. سرور ارجمند، من در اینجا به‌آن سرور پناه می‌برم. باشد که آن سرور مرا چون کسی که از جهان روگردانده است بپذیرد.»

ـ سوبده، هر که پیش از این بسته به‌یکی از فرقه‌های فلسفی دیگربوده و مشتاق آئین ترك خان‌ومان و پذیرش به‌این آئین و روش است چهار ماه آزمون[۱۰۶] را می‌گذراند و در پایان ماه چهارم رهروان استوار دل آئین ترك خان‌ومان پذیرش را درباره او انجام می‌دهند.

ـ سرور ارجمند، اگر آنان که پیش ازاین وابسته به‌یکی از فرقه‌های گوناگون بودند به‌آزمون چهار ماهه گردن می‌نهند من به‌آزمون چهار ساله تن در می‌دهم.»

آن‌گاه آن سرور آنندهٔ ارجمند را فرا خواند و گفت: «آننده، آئین ترك خان‌ومان را دربارهٔ‌سوبده انجام ده.»

ـ «باشد، سرور ارجمند.» سپس سوبدهٔ درویش به‌آنندهٔ ارجمند چنین گفت: «دوست آننده، این شما را بهره و خوشبختی است که همه در کنار استاد از قدسیت هم ـ منزلی با او مقدس شده‌اید.»[۱۰۷] و دربارهٔ آن درویش، در برابر آن سرور آئین ترك خان‌ومان انجام

---

۱۰۴ از چهار دسته آرامش یافته، یعنی رهروان زن و مرد، پیش‌نشینان زن و مرد سخن می‌رود.

۱۰۵ «پنجاه سال و یك سال دیگر» LGB,SBB,iii,p. 167 ص ۲۲۱ برطبق سنت سیلانی گتمه بودا «در روز جمعه سال ۶۲۳ پیش از میلاد به‌جهان آمد و هشتاد سال پس از آن [۵۴۳ پ.م.] درگذشت.»

۱۰۶ همانند «خدمت» در خانقاه ایرانی است. در دفتر سوم آورده خواهد شد.

۱۰۷ یا: «بارش رهروی در این انجمن به‌دست خود استاد بر شما باریده است.» LGB ص ۲۲۲

گرفت.

پس از آن سوبدهٔ ارجمند، تنهائی گزید، گوشه گرفت. او هشیار، کوشا، و استوار، در زندگی کنونی به‌کمال والای زندگی قدسی، ـ که مردان به‌راستی برای آن از زندگی خانه به‌بیخانگی می‌روند، ـ راهنمائی کامل و آموخته، به‌آن رسیده، در آن استوار، و آن را فهمیده است. او این را یکسره درك کرده است که «زائیده شدن پایان یافت، زندگی قدسی به‌انجام رسید، کار کرده شد، آن سوی این چیزی یافت.» از این رو سوبدهٔ ارجمند از ارهت‌ها شد. او آخرین شاگرد آن سرور بود.

آخرین سخنان بودا

آن‌گاه آن سرور آننده ارجمند را فرا خواند و گفت: «آننده، شاید اکنون برخی ازشما چنین بیندیشید که «این سخن(۱) از استادِ در گذشته و مرده است(۲)؛ ما استادی نداریم.» آننده، چنین نیندیشید. آئین و روشی که من آن‌هارا به‌شما نشان داده وشناسانده‌ام پس از درگذشت من استاد شما خواهد بود. آننده، پس از درگذشت من رهروان نباید یکدیگر را چنین خطاب کنند که اکنون با گفتن «دوست». رهرو پیر باید رهرو جوان را به‌نام یا به‌خانواده(۳) یا «دوست»(۴) بخواند. رهرو جوان باید رهرو پیر را «سرور ارجمند»(۵) و یا «ارجمند»(۶) بخواند.

آننده، پس از مرگ من انجمن، اگر می‌خواهد، خود را از دستورهای(۷) کوچك وبزرگ فرعی آزاد کند.

آننده، ازاین رو پس از مرگ من انجمن، اگر می‌خواهد، کیفر مقدس(۸) را دربارهٔ رهرو چَنَّه(۹) انجام دهد.

ـ سرور ارجمند، کیفر مقدس چیست؟

ـ بگذار چنه هر چه می‌خواهد به‌رهروان بگوید؛ رهروان نباید به‌او پاسخ بدهند. نباید او

---

۱ pāracanam
۲ «سخن استاد پایان یافت» LGB ص ۲۲۳
۳ Gotena
۴ āvuso
۵ bhante
۶ āyasmā ti
۷ sikkhapadāni
۸ brahma-daṇḍaṃ
۹ Channa

را راهنمائی کنند. نباید به‌او بیآموزند.»[۱۰] سپس آن‌سرور رو به‌رهروان کرد و گفت: «ای رهروان، شاید که اکنون رهروی دربارهٔ بودا، یا آئین، یا انجمن یا راه و روش شکی یا مشکلی داشته باشد. ای رهروان، بپرسید، پس از این پشیمان نباشید و نگوئید، «استاد با ما بود و ما نتوانستیم از آن‌سرور آن‌گاه که روبه‌روی ما بود بپرسیم.» چون این گفته شد رهروان خاموش ماندند...[۱۱] آن‌گاه آن‌سرور رو به‌رهروان کرد و گفت: «ای رهروان، شاید که اکنون شما به‌احترام استاد نمی‌پرسید؛ پس هر دوست با دوست خود گفت‌وگو کند.» چون این گفته شد رهروان خاموش ماندند.

آن‌گاه آنندهٔ ارجمند، به‌آن‌سرور چنین گفت: «این شگفت‌آورست، سرور ارجمند، این عجیب‌ست سرور ارجمند. چنین عقیده‌مندم که در انجمن رهروان حتی یك رهرو هم نیست که هیچ شك یا مشکلی درباره **بودا، آئین، انجمن، راه،** و یا **روش** داشته‌باشد.» آننده، این‌که‌گفتی از سرشاری ایمان‌ست. ولی، آننده، **چنین‌رفته** به‌یقین می‌داند که در همهٔ انجمن رهروان رهروی نیست که شکی یا مشکلی درباره بودا، آئین، انجمن، راه، و یا روش داشته‌باشد. زیرا حتی کم‌رشدترین این پانصد رهرو که گرویده‌اند دیگر دستخوش زائیده شدن در رنج نیست، و بی‌شك پس از این به‌بیداری خواهد رسید.»

آن‌گاه آن سرور روبه‌رهروان کرد و گفت: «ای رهروان، بیائید که من شما را تعلیم دهم. «**چیزهای آمیخته دستخوش از میان رفتن‌اند. بیداروهشیار کوشش کنید.**»[۱۲] این واپسین سخنان **چنین‌رفته** بود.

آن‌گاه آن‌سرور به‌نخستین **نگرش** رسید. چون از آن بیرون آمد به‌دومین نگرش رسید؛ از آن که بیرون آمد به‌سومین نگرش رسید؛ از آن که بیرون آمد به‌چهارمین نگرش رسید؛ از آن که بیرون آمد به‌**سپهر مکان نامحدود** رسید؛ از آن که بیرون آمد به‌**سپهر دانستگی نامحدود** رسید؛ از آن که بیرون آمد به‌**سپهر نیستی** رسید؛ از آن که بیرون آمد به‌**سپهر نه ادراك و نه نه‌ادراك** رسید؛ از آن که بیرون آمد به‌**رهائی از ادراك‌واحساس** رسید.

---

۱۰ در VC'I' ۲۵ آمده که بودا در کسمبی، در باغِ گُسته مسکن داشت. در آن زمان چنهٔ رهرو لغزشی کرد که زیر بار آن نمی‌رفت. رهروان غوغا به‌پا کردند و رأی گرفتند و او را محکوم شناختند. کوبه‌کو، همه جا جار زدند که چنه خطا کرده است و از معاشرت با یاران انجمن محروم شده است. در همان کتاب، VC'II ،۵_۱۵ آمده که آننده پس از مرگ بودا در راجَگهه برطبق تقاضای پیران رهرو وصیت بودا را بازگو می‌کند و آن‌ها می‌خواهند که چنه را به‌کیفر برسانند. آننده هر چه را که پیش آمد برای چَنَّه شرح می‌دهد. چنه پس از پایان محرومیت خود همت می‌کند و به«شناسائی کامل» می‌رسد و زندگی قدسی را به‌انجام می‌رساند و از دوباره زائیده شدن ژهائی می‌یابد و ارهت می‌شود. نک VBB ص‌های ۲۰_۳۱۷

۱۱ همین گفته دوبار دیگر تکرار می‌شود.

۱۲ Vaya-dhammā saṃkhārā, appamādena sam ādetha

آن‌گاه آننده‌ٔ ارجمند به‌اَنُورودهٔ ارجمند چنین گفت؛ «انورودهٔ ارجمند، آن‌سرور مرده است.» ـ«دوست آننده، آن سرور نمرده است؛ او به‌مقام رهائی از ادراک و احساس رسیده‌است.

آن‌گاه آن‌سرور از رهائی ادراک و احساس گذشته به‌سپهر نه ادراک و نه نه‌ـادراک رسید؛ از این سپهر گذشته به‌سپهر نیستی رسید؛ از این سپهر گذشته به‌سپهر دانستگی نامحدود رسید؛ از این سپهر گذشته به‌سپهر مکان نامحدود رسید؛ از این سپهر گذشته به‌چهارمین نگرش رسید؛ از این گذشته به‌سومین نگرش رسید. از این گذشته به‌دومین نگرش رسید؛ از این گذشته به‌نخستین نگرش رسید. چون از نخستین نگرش بیرون‌آمد به‌دومین نگرش رسید، چون از آن بیرون‌آمد به‌سومین نگرش رسید؛ از آن که بیرون‌آمد به‌چهارمین نگرش رسید. چون آن‌سرور از چهارمین نگرش بیرون‌آمد دردَم مرد.[۱۳]

...[۱۴] اندکی پس از مرگ آن‌سرور، انورودهٔ ارجمند این شعرها را خواند:

او، آن استواردل، هیچ‌دم [پراکنده] نبود،
آن‌گاه که زندگانی را به‌سر آورد استوار و آرام
[به‌نیروانه] رسید،
آن دانا با دلی استوار درد را تحمل کرد
رهائی جانش چون خاموشی شعله آزاد بود.[۱۵]

اندکی پس ازمرگ آن‌سرور آننده‌ٔ ارجمند این شعر را خواند:

---

۱۳ تاریخ مرگ بودا را بوداشناسان و سنت‌های بودائی در تاریخ‌های گوناگون دانسته‌اند. سنت بودائی سری‌لنکا ۵۴۳ پ.م، مکتب تِیرَه‌وادَه ۴۸۳ پ.م. بوداشناسانی چون کونینگام، ماکس‌مولر، و بولر ۴۷۷ پ.م. و گی‌گر ۴۸۰ پ.م. و اوئی ۳۸۶ پ.م. برای تاریخ تولد بودا نک ص ۱۱۶، زیرنویس.

۱۴ در اینجا آمده که پس از مرگ بودا بی‌درنگ زمین لرزه، توفان و تندر ایجاد شد. سپس چند شعر منسوب به«بَرَهمَه‌سَهَم‌پَتی» دربارهٔ ناپایندگی ذمّه‌های آمیخته، و منسوب به‌سکه دربارهٔ ناپایندگی «من‌کار»ها آورده شد.

۱۵ در LGB ص ۲۲۷ ترجمهٔ این دو شعر چنین آورده شده است:
«وقتی آن که از هر تشنگی آزاد بود،
به‌حالت آرام نیروانه رسیده بود،
آن‌گاه که دانای بزرگ عمرش را به‌پایان رسانید،
هیچ تشنگی و طلبی آن دل استوار را پریشان نمی‌کرد.
با عزم و با دلی استوار، آرام به‌درد مرگ چیره شد.
آخرین رهایی دلش چنان بود که گوئی شعله فروزانی خاموش می‌شود.»

آن‌گاه آنجا چه بیم و هراسی بود،
آن‌گاه که او، از همه راه‌ها بهترین را دارنده،
آن بیدارِ کُل، مرد!»[۱۶]

چون آن سرور درگذشت بسیاری از رهروانی که به‌شهوت غلبه نکرده بودند...[۱۷] می‌گفتند: «آن سرور بسیار زود مرد»؛ ولی آن رهروانی که به‌شهوت غلبه کرده بودند، آگاه، دانسته، تحمل می‌کردند و می‌گفتند، «چیزهای آمیخته ناپاینده‌اند؛ و [خلاف] این چه‌گونه ممکن است؟»

سپس انورودهٔ ارجمند رو به‌رهروان چنین گفت: «دوستان بس است؛ شیون نکنید، مویه نکنید، مگر آن‌سرور نگفته بود که در همه چیز... اصل ناپایندگی هست؟ چه‌گونه ممکن است زائیده شده، ساخته شده، آمیخته و دستخوش از میان رفتن، از میان نرود؟ این ممکن نیست. دوستان، خدایان افسرده‌اند.» «ولی سرور ارجمند، انورودهٔ ارجمند به‌چه قسم خدایانی می‌اندیشد؟» ـ«دوست آننده، در آسمان خدایانی هستند که ادراک‌های زمینی دارند؛ آنان شیون‌کنان موی‌شان را پریشان کرده‌اند و می‌گویند «آن‌سرور بسیار زود مرد.» این روشنائی بسیار زود از جهان ناپدیدشد.» دوست آننده، خدایانی در زمین هستند که ادراک‌های خاکی دارند؛ آنان شیون‌کنان می‌گویند «این روشنائی بسیار زود از جهان ناپدیدشد.» حال آن که خدایانی که به‌شهوت غلبه‌کرده‌اند[۱۸]، آگاه، و دانسته تحمل کرده‌اند و می‌گویند: «چیزهای آمیخته ناپاینده‌اند؛ جز این چه‌گونه ممکن‌ست؟»

---

۱۶ این شعر نیز در همین کتاب چنین آورده شده است: «در آن هنگام که بودای والا، آراسته به‌هر لطف مرد چنان وحشتی ایجاد شد که موی بر تن راست می‌کرد.

۱۷ شرح نوحه و شیون است.

۱۸ از این قسمت پیداست که مراد از devatā، یا خدایان، همان رهروان است که آگاهند و به‌بی‌شهوتی رسیده‌اند.

آئینِ سوزاندن جسدِ بودا

اَنوروذهٔ ارجمند و آننده‌ٔ ارجمند بقیهٔ شب را به‌گفتار دربارهٔ آئین گذراندند. آن‌گاه اَنوروذهٔ ارجمند رو به‌آننده کرد و گفت: «دوست آننده، به‌کوسِنارا برو و مَلّه‌ئی‌های کوسنارا را خبرکن که «ای واسیته‌ها، آن‌سرور مرد. هر چه شایسته می‌دانید انجام‌دهید.»»...

آن‌گاه مَلّه‌ئی‌های کوسنارا مردان خود را فراخواندند و گفتند: «ای سروران، در کوسنارا، بوی‌های خوش، حلقه‌های گل و همه رامشگران را گرد آورید.» و مله‌ئی‌های کوسنارا با عطرها و حلقه‌های گل و تمام رامشگران و پانصد جفت جامه، به‌پیچ مله‌ئی‌ها، به‌سالستان، جائی که جسد آن سرور در آنجا بود، رفتند. چون به‌آنجا رسیدند جسد آن سرور را بارقص‌ها، سرودها، موسیقی، حلقه‌های گل، و عطرها... احترام گزاشتند؛ از پارچه سایبان ساخته، حصاری گرد فراهم آوردند، و آن روز را چنین گذراندند. آن‌گاه مله‌ئی‌های کوسنارا چنین اندیشیدند: «امروز هنگام آن نیست که جسد آن سرور را بسوزانیم؛ فردا خواهیم سوزاند.» و آن‌گاه روزهای دوم، سوم، چهارم، پنجم و ششم را نیز همین‌گونه گذراندند.

آن‌گاه در روز هفتم مله‌ئی‌های کوسنارا چنین اندیشیدند: «بیائید جسد آن سرور را با رقص، آواز، موسیقی، حلقه‌های گل و عطرها احترام بگزاریم. رو به‌جنوب شهر، بیرون [دیوار] به‌بیرون شهر ببریم، و جسد آن سرور را در جنوب شهر بسوزانیم. در آن زمان هشت رهبر مله‌ئی سرشان را شستند، جامه‌های پاك پوشیدند و اندیشیدند، «ما جسد آن سرور را برخواهیم داشت.» اما نتوانستند...[1] آن‌گاه با رقص‌ها، سرودها، و موسیقی

---

۱ انوروده توضیح می‌دهد که خدایان مایلند جسد آن‌سرور را از دروازهٔ شمالی و از شهر به‌دروازهٔ شرقی و بعد به‌مکوته‌بندنه ببرند. سپس آمده که گل‌های آسمانی منداروه از آسمان فرو باریدند.

آسمانی و زمینی جسد آن سرور را از [جاده] شمال به‌شمال شهر بردند و چون از دروازهٔ شمالی به‌شهر وارد شدند جسد را از [جاده] میانی به‌میان شهر بردند و از دروازه شرقی بیرون رفتند، و در شرق شهر [به‌جائی که] گوراب مله‌ئی‌ها بود، به‌نام **مَکوتَه‌بَنْدَنَه**(۲) رفتند و جسد را بر زمین نهادند.

آن‌گاه مله‌ئی‌های کوسنارا مردان خود را فراخواندند و گفتند: «ای سروران، پنبه‌های زدهٔ مله‌ئی‌ها راجمع کنید.» و سپس نخست جسد آن سرور را در جامه‌های پاك پیچیدند، پس از آن در پنبهٔ‌زده پیچیدند، و سپس آن را در جامه‌های پاك پوشاندند.

... پس ازآن جسد را در یك تغار آهنی پر ازروغن(۳) نهادند و روی آن را با تغار آهنی دیگری پوشاندند(۴)؛ وتوده‌ئی از هیزم‌های خوشبو فراهم آوردند و جسد را بر آن هیزم نهادند....(۵) چهار رهبر مله‌ئی سرخود راشستند و جامه‌های پاك پوشیدند و با خود اندیشیدند، «ما هیزم آن سرور را خواهیم افروخت.» نتوانستند آن را برافروزند....(۶)

و آن‌گاه مهاکسپهٔ ارجمند به‌کوسنارا، به‌گوراب مله‌ئی مکوته‌بندنه، جائی که تودهٔ هیزم آن سرور آنجا بود رسید. چون رسید جامه‌اش را بر یك شانه مرتب کرد، دو کف دست را به‌هم نهاد کرنش کرد و دست راست را به‌حرکت در آورده سه بار [دور آن گشت]. و چون پای [جسد] را نپوشانده بودند سر بر آن نهاد. [آن پانصد رهرو هم همین کار را کردند] و آن‌گاه تودهٔ هیزم جسد آن سرور آتش گرفت....(۷)

...(۸) چون جسد آن سرور آتش گرفت...(۹) مله‌ئی‌های کوسنارا، [برای مانده‌های جسد] در تالار انجمن حصاری از شمشیر ساختند و گرد آن را دیواری از کمان کشیدند، و هفت روز بازمانده‌های جسد(۱۰) آن سرور را با رقص‌ها، سرودها، موسیقی و حلقه‌های گل و عطرها احترام گزاشتند.

---

۲ Makuta-bandhana ۳ telādoṇī

۴ این دو ظرف به‌شکل قایق بود. جسد را میان این دو ظرف آهنی قرار دادند تا خاکستر در آن جمع شود.

۵ مهاکسپه که در نزدیکی پاوا بود با پانصد رهرو به‌سوی مکوته‌بندنه به‌راه افتاد. در آن میان رهروی به‌نام **سوبده** (با آخرین شاگرد بودا اشتباه نشود) که سر پیری رهرو شده بود به‌آن پانصد رهرو گفت: «سروران، کافی‌ست. گریه نکنید و مویه نکنید. خوب از دست سمنه‌گتمه آسوده شدیم، از این گفته در آزار بودیم که «این شایستهٔ شماست، این شایستهٔ شما نیست.» ولی اکنون می‌توانیم هر چه می‌خواهیم بکنیم.» نک گفتار **مهاکسپه و نخستین شورا**.

۶ انوروده به‌رهبران مله‌ئی می‌گوید خدایان می‌خواهند تا آمدن مهاکسپه تودهٔ هیزم آتش نگیرد.

۷ معجزه‌ئی رخ داد و تودهٔ هیزم خود به‌خود آتش گرفت.

۸ باز هم معجزه‌ئی رخ می‌دهد و تمام تن بودا می‌سوزد و فقط استخوان‌های (sarīrāni) او به‌جا می‌ماند.

۹ باران از آسمان فرو می‌بارد، آب‌های زیرزمین می‌جوشد و تودهٔ هیمه جسد بودا را خاموش می‌کند. مله‌ئی‌های کوسنارا نیز برهیزم گلاب می‌پاشند و آتش را خاموش می‌کنند.

۱۰ sarīrāni. مراد از «سریرانی» باید استخوان‌ها باشد. این لغت از sarira به‌معنای «تن» گرفته شده است.

چون شهریار مگده **اجاته‌سَتّو** فرزند [شهبانوی] **ودیهی** شنید که «آن‌سرور، در کوسنارا مرده است» پیکی نزد مله‌ئی‌های کوسنارا فرستاد که «آن‌سرور کشتریه بود و من نیز کشتریه‌ام. من هم شایستهٔ بخشی از مانده‌های جسد آن‌سرورم، و **استوپه**[۱۱]ئی خواهم ساخت و [برای بزرگداشت] مانده‌های جسد آن‌سرور مهمانی خواهم کرد. لچاوی‌های ویسالی شنیدند... و پیکی فرستادند [و از ماندهٔ جسد آن سرور سهمی خواستند]؛ وسکیه‌های کپله‌وتو شنیدند... و پیکی فرستادند که «آن‌سرور بهترین خویشاوند ما بود، ما هم شایستهٔ بخشی از مانده‌های جسد آن‌سروریم... و **بولَیُوهای اَلَّه‌کَپّه**[۱۲] شنیدند، و پیکی فرستادند.... و **کلیه**[۱۳]های **رامَه‌گامَه** شنیدند و پیکی فرستادند.... و برهمن **وِیتَه دیپَه**[۱۴] شنید و پیکی فرستاد که آن‌سرور کشتریه بود؛ من برهمنم؛ من هم شایستهٔ بخشی از مانده‌های جسد آن‌سرورم....» مله‌ئی‌های پاوا شنیدند و پیکی فرستادند.... چون این‌ها گفته شد مله‌ئی‌های کوسنارا به‌آن جمع چنین گفتند: «آن‌سرور در روستای همسایگی ما مرد؛ ما از مانده‌های جسد آن‌سرور چیزی به‌کسی نخواهیم داد.» چون این گفته شد **دنهٔ**[۱۵] برهمن به‌آن جمع چنین گفت:

«ای‌سروران، سخنی از من گوش‌کنید.
آن‌سرور شکیبائی می‌آموخت.
درست نیست که در قسمتگری مانده‌های جسد بهترین مرد
ستیزه به‌پا شود.
ای‌سروران، بیائید همه با هماهنگی یگانه شویم
و در هشت بخش کردن [مانده‌ها] کنار بیائیم.»

آنان پاسخ دادند: «پس ای برهمن، تو هر آن‌چه از جسد مانده است با تقسیمی دادگرانه هشت قسمت کن.» و او مانده‌های جسد را ازروی دادگری به‌هشت قسمت مساوی بخش کرد و به‌آن گروه‌های گردهم آمده چنین گفت: «ای سروران، این کوزه[۱۶] را

---

۱۱ stūpa (پالی thūpaṃ) یعنی تپه. ولی قسمی گوراب و آرامگاه گنبددار است. امروزه آن را در افغانستان «توپ» می‌گویند.

۱۲ Bulayo Allakappa این نام در هیچ جای چهار نکایه و ونیه‌پیتکه نیامده است.

۱۳ Koliya

۱۴ Vethadīpa این نام هم در چهار نکایه و ونیه‌پیتکه نیامده است.

۱۵ Doṇa

۱۶ Kumbha. این کوزه ظرفی که جسد بودا را در آن سوزانده بودند نیست، کاسه گدائی هم که نمی‌تواند باشد. گویا کوزه‌ئی بوده باشد که استخوان‌هارا در آن جمع کرده بودند.

به‌من بدهید و من استوپه‌ئی و مهمانی‌ئی [برای بزرگداشت آن کوزه] به‌پا خواهم کرد.» و آنان کوزه را به‌او دادند.

و موریه‌های فلفلستان[۱۷] شنیدند که «آن‌سرور در کوسنارا مرده است. پیکی فرستادند و گفتند: «آن‌سرور کشتریه بود و ما نیز کشتریه‌ایم. ما هم شایستهٔ بخشی از مانده‌های جسد آن‌سروریم.» گفتند: «از مانده‌های جسد آن‌سرور چیزی نمانده، و مانده‌های جسد آن‌سرور قسمت شده است. پس این زغال‌ها را بگیرید.» آنان زغال‌ها را برداشتند.

... از این رو هشت استوپه برای مانده‌های جسد، یك استوپه برای کوزه، و یك استوپه هم برای زغال‌ها، پایان کار چنین بود.[۱۸]

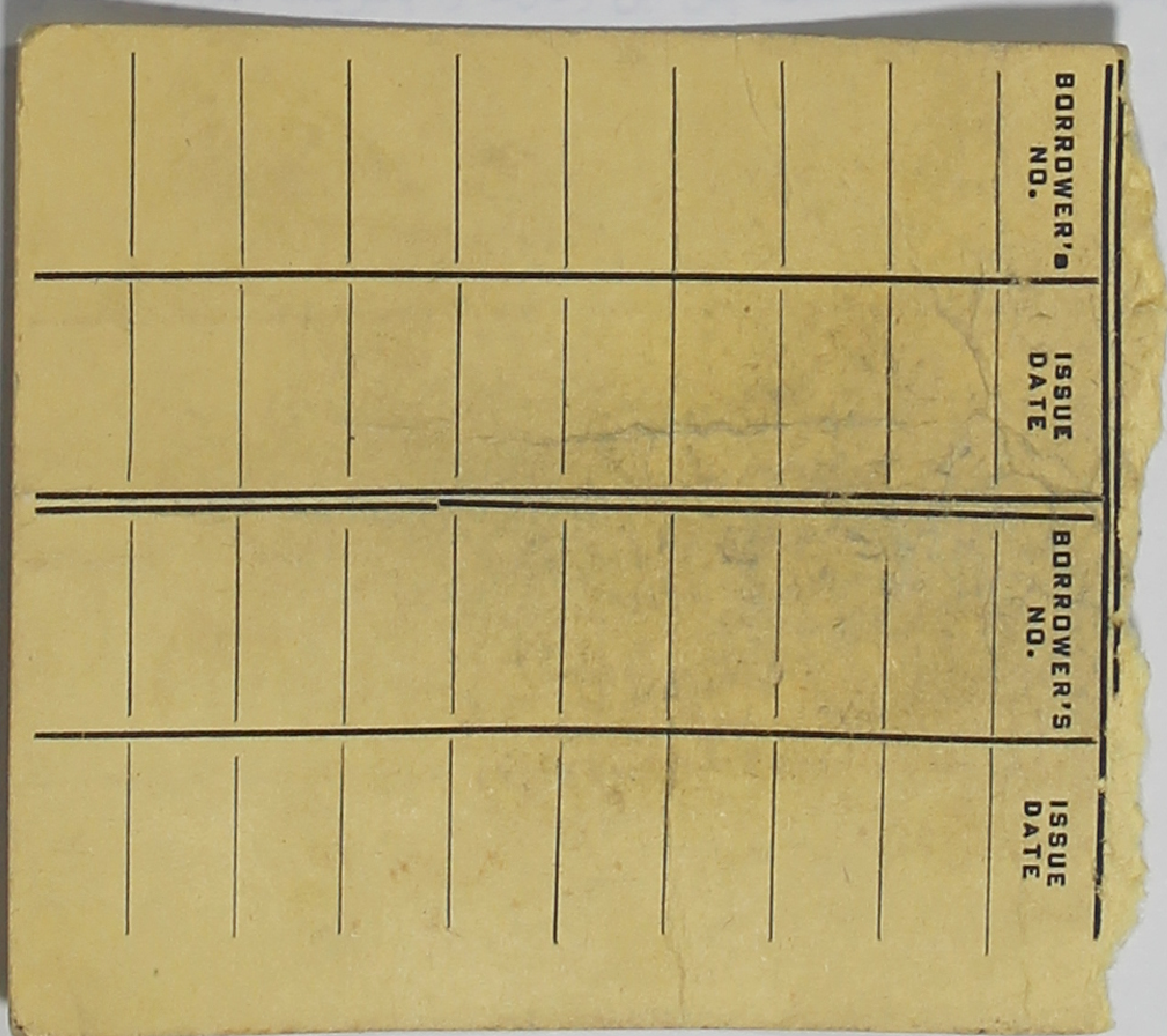
---

۱۷ Moriyā Pipphalivana نام موریه‌ها هم در چهار نکایه و ونیه‌پیتکه نیامده است.

۱۸ در اینجا شعری آورده شده است که در تفسیر بُدَّه‌گُسَه الحاقی شناخته شده است. در این شعر ماندهٔ دیگری هم از جسد ذکر می‌شود که در متن سیلانی نیست. **سورهٔ مهاپری‌نیروانه در اینجا پایان می‌یابد.**

گفتار چهارم

پس از مرگ بودا


BORROWER'S NO.
ISSUE DATE
BORROWER'S NO.
ISSUE DATE

آننده و آئین و روش

چنین شنیده‌ام که اندکی پس از مرگ آن‌سرور آننده در راجه‌گهه در **ویلوونـه** در **کَلَندَکَه نِواپَه** اقامت داشت. در آن زمان شهریار مگدی **اجاته‌ستو** راجه‌گهه را به‌فرمان خود داشت و از شهریار **پُجُوتَّه**(۱) بیم داشت. آننده ارجمند پیش از نیمروز جامه‌های زیر خود را پوشید و جامه‌های روئی را به‌خود پیچید و کاسه‌گدائی در دست برای دریوزه داخل راجه‌گهه شد. آن‌گاه آننده ارجمند اندیشید، «هنوز برای پرسه‌گردی در راجه‌گهه زوداست. اکنون خوب‌ست که بروم و کار(۲) برهمن **گُپَکَه‌مُگُل‌لانَه**(۳) را ببینم. **گپکه‌مگل‌لانهٔ** برهمن آننده ارجمند را خوشامد گفت. آننده در کناری نشست.... آن‌گاه **وَسَّکارهٔ** برهمن، وزیربـرزگ مگدی، که کارهـا را در راجه‌گهـه بازدیـد می‌کرد ـ به‌جائـی که کارگاه گپکه‌مگل‌لانه، جائی که آننده بود، آمد... و در کناری نشست.

ـ «آننده، آیا راست است که گتمهٔ ارجمند رهروی را برگزیده و گفته است: «چون درگذرم این مرد پناه شما خواهد بود»؟ تو به‌سوی که خواهی رفت؟»

ـ «ای برهمن، در حقیقت رهروی نیست که آن‌سرور راه بین، بینا، دانا، بیدار و والا او را برگزیده باشد....» ـ«پس آننده، آیا رهروی هست که انجمنی با عدهٔ بسیاری از رهروان او را برگزیده باشند و هماهنگ باشند و بگویند «این مرد پس از درگذشت آن‌سرور پناه ما خواهد» بود؟»

ـ «نه برهمن» ـ«پس آننده، بی‌چنین پناه تو چه‌گونه مجموع میمانی؟» ـ«برهمن، ما بی‌پناه نیستیم؛ برهمن، ما پناهی داریم، و آن **آئین** است.»(۴)

---

۱ Pojjota.
۲ kammanta محل کار قلعه‌سازی.
۳ Gopaka-Moggallāna
۴ M. سوره ۱۰۸ سوره گپکه‌مگل‌لانه.

مَهاکَسَّپه و نخستین شورا

مهاکسپهٔ ارجمند رو به‌رهروان کرد و چنین گفت: «دوستان، زمانی من با جمع بزرگی از پانصد رهرو از پاوا به‌کوسنارا می‌رفتم. در راه به‌مرتاض برهنه‌ئی برخوردم و از او پرسیدم، «دوست، تو استاد ما را می‌شناسی؟» او گفت «آری، دوست، من او را می‌شناسم و هفت روز است که سمنه‌گتمه مرده‌است.» آن‌گاه، دوستان، من به‌رهروان چنین گفتم: «دوستان، کافی‌ست، مویه نکنید،شیون نکنید. مگر آن‌سرور پیش از این نگفته‌است... که زائیده شده، ساخته شده، آمیخته، دستخوش از میان‌رفتن است و جز این ممکن نیست؟» آن‌گاه در آن زمان [رهروی] به‌نام سوبده که پیرانه‌سر به‌ترک خان‌ومان گفته بود: در آن انجمن نشسته بود. او به‌رهروان چنین گفت: «دوستان بس است؛ غم مخورید، مویه مکنید، خوب شد که از سمنهٔ بزرگ آزاد شدیم و [چه‌قدر] «این شایستهٔ شماست، آن شایسته شما نیست» رنج‌مان می‌داده‌است. ولی اکنون هر چه دل‌مان بخواهد می‌کنیم، وهرچه نخواهد نمی‌کنیم.»

پس ای دوستان، پیش از این‌که بی‌آئینی رواج گیرد و آئین کنار گذاشته شود، پیش از این که روشی جز روش رواج گیرد و روش دور رانده‌شود، پیش از آن که آموزندگان بی‌آئینی نیرومند، و آموزندگان آئین ناتوان شوند؛ پیش از آن که آموزندگان بی‌روشی نیرومند و آموزندگان روش ناتوان شوند، بیائید با هم دربارهٔ آئین و روش گفت‌وگو کنیم.»

– «سرور ارجمند، برای این [منظور] رهروان را پیران انتخاب کنند.» آن‌گاه مهاکسپه پانصد رهرو را انتخاب کرد و آنان به‌او چنین گفتند: «سرور ارجمند، آنندهٔ ارجمند اگر چه شاگرد است، طاقت آن ندارد که از دوست داشتن، از دشمنی، از در نیافتن، یا از بیم سرگشته گردد. او در حضور آن‌سرور در آئین و روش بسی استاد شده است. باشد که آن

پیر آنندهٔ ارجمند را نیز برگزینند.»

آن‌گاه پیران رهرو چنین اندیشیدند، «اکنون کجا باید درباره آئین و روش گفت‌وگو کنیم؟ راجه‌گهه، با خانه‌های بسیار آن برای دریوزه جائی خوش است. خوب‌ست آن‌گاه که فصل باران را در راجه‌گهه می‌گذرانیم درباره آئین و روش گفت‌وگو کنیم، و هیچ رهرو دیگری نباید فصل باران را در راجه‌گهه بگذراند.»...

[آن‌گاه مهاکسپهٔ ارجمند این پیشنهاد را به‌انجمن عرضه کرد و انجمن هم موافقت کرد.] پیران به‌راجَه‌گهه آمدند و چنین اندیشیدند، «دوستان، راستی که آن‌سرور آباد کردن هر شکسته و ویران شده را ستوده‌است. بیائید در ماه نخست آن‌چه را که شکسته و ویران شده آباد کنیم؛ در ماه میانی گرد هم آئیم و درباره آئین و روش تصمیم بگیریم.»...

[سپس در ماه دوم در حضور انجمن مهاکسپه از اُوپالی می‌خواهد که به‌پرسش دربارهٔ روش پاسخ بدهد].

ـ «دوست اوپالی، نخستین قانون **پاراجِکَه**(۱)، دومین قانون پاراجکه، سومین قانون پاراجکه، چهارمین قانون پاراجکه کجا وضع شد؟» همین‌گونه مهاکسپه ارجمند از اوپالی ارجمند درباره روش می‌پرسید و او هم پاسخ می‌داد.

آن‌گاه مهاکسپه ارجمند پیشنهادی به‌انجمن کرد و گفت «دوستان،... از آنندهٔ ارجمند دربارهٔ آئین خواهم پرسید.» آن‌گاه آنندهٔ ارجمند به‌انجمن پیشنهاد کرد که «سروران ارجمند، باشد که ا نجمن به‌من گوش کند؛ آیا انجمن می‌خواهد که من به‌پرسش مهاکسپه درباره آئین پاسخ بدهم؟»

ـ «دوست آننده، از **برهمه جاله**(۲) در کجا سخن گفته شد؟

ـ «سرور ارجمند، میان راجه‌گهه و نالندا، در **اَمبه‌لَتهکا** در باغ شاه.

ـ «درباره چه کس؟

ـ «دربارهٔ **سُوپیهٔ**(۳) درویش و **بَرهمه دَتَّهٔ**(۴) جوان.» و [همین‌طور] مهاکسپهٔ ارجمند از آننده دربارهٔ **دیباچهٔ**(۵) **بَرهمه جالَه**و شخص [یا کسانی که در آن است] پرسید.

ـ دوست آننده، از سورهٔ **اجر هروی**(۶) در کجا سخن گفته شد؟

ـ سرور ارجمند، در راجه‌گهه در انبه‌اِستان **جیوکه**(۷).

ـ با چه کسی؟

---

۱ pārājika در دفتر سوم آورده خواهد شد.

۲ Brhmajāla-sutta (D.1).

۳ Suppiya ۴ Brahmadatta ۵ nidāna

۶ Sāmaññaphala، دومین سوره **دیگه‌نکایه** در بخش دوم همین کتاب از این سوره سخن گفته خواهد شد.

۷ Jivaka

ـ با اجاته‌ستو، فرزند ودیهی.

و [همین‌طور] مهاکسپهٔ ارجمند از آننده ارجمند دربارهٔ دیباچهٔ «سورهٔ اجر رهروی» و کسی که در آن است پرسید. و [همین‌طور] از او دربارهٔ «پنج مجموعه»[۸] پرسید و او پاسخ داد.

... آن‌گاه مهاکسپهٔ ارجمند به‌انجمن پیشنهاد کرد که: «دوستان، به‌من گوش کنید.... باشد که انجمن به‌دستورهائی که آن‌سرور داده وفادار باشد و آن‌چه را که نهاده برنیندازد. انجمن به‌دستورهای آن‌سرور وفادار می‌ماند.»[۹]

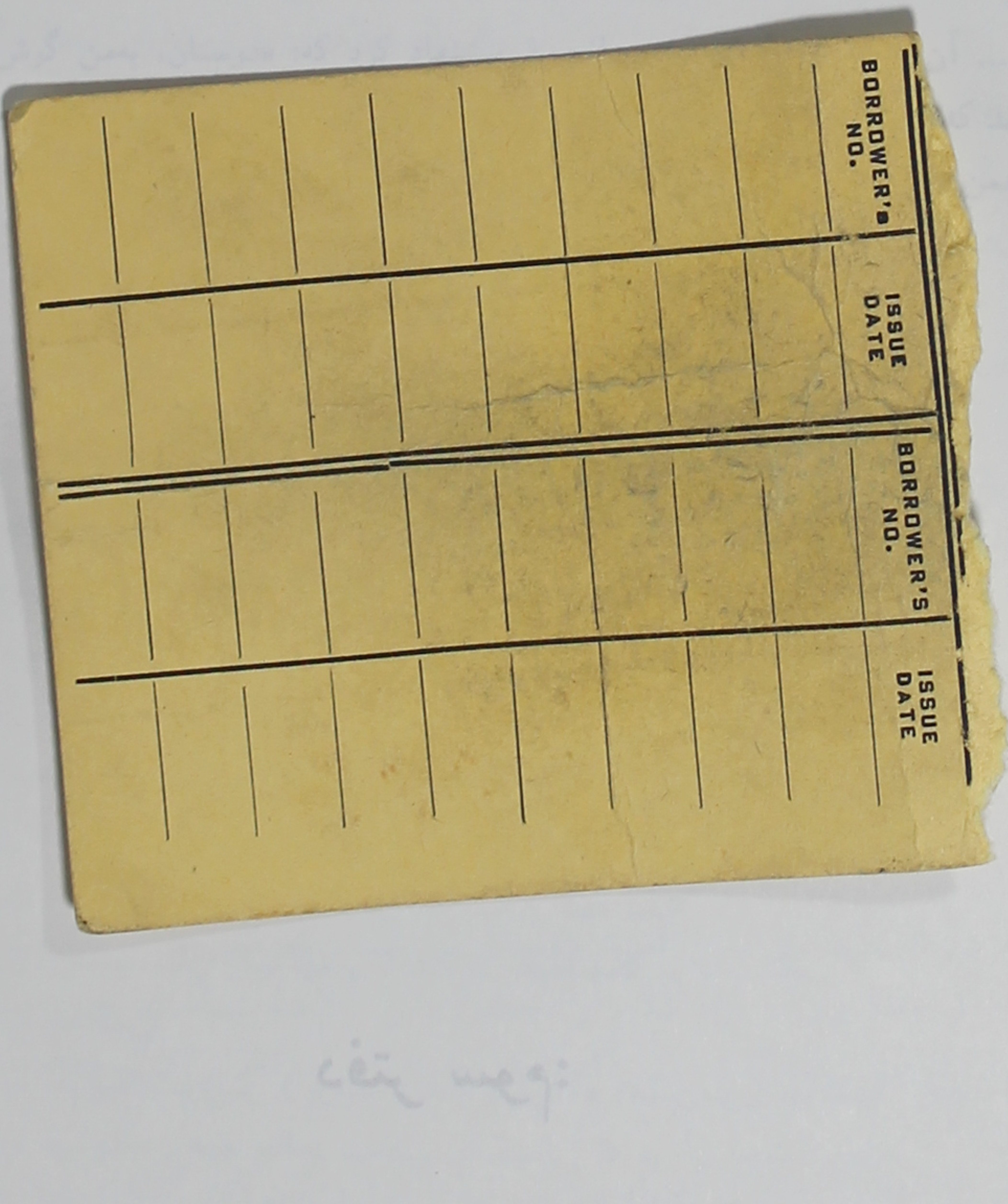
---

۸ Pañca Nikāya همهٔ سبد Sutta از این «پنج مجموعه» ساخته شده است. نک «آثار پالی بودائی و تاریخ تحول آن‌ها» در بخش دوم.

۹ VBB فصل 23a-b، ص‌های ۳۶_۴۳۳

دفتر سوم:

انجمن رهروان



BORROWER'S NO.	ISSUE DATE	BORROWER'S NO.	ISSUE DATE

رهرو چون ماه به‌مردم نزدیك می‌شود، و تن و جان را از آنان دور نگاه می‌دارد
او به‌سانِ ژاله‌ئی‌ست بر نیلوفر.

CV,xiv

رهرو به‌قوئی ماند که دریاچه‌اش را رها کرده باشد.

ذَمَّه‌پَدَه ۹۱

BORROWER'S NO.	ISSUE DATE	BORROWER'S NO.	ISSUE DATE

از خانه به‌بیخانگی

BORROWER'S NO.	ISSUE DATE	BORROWER'S NO.	ISSUE DATE

از خانه به‌بیخانگی رفتن و پیوستن به‌انجمن

در گفتارهای بودا از خانه به‌بیخانگی رفتن **پَبَّجّا**(۱) و «پیوستن و پا نهادن» **به‌انجمن**(۲) **اُوپَه‌سَمْپَدا**(۳) خوانده شده است. اینك توضیح کوتاه این دو مفهوم.

مشتاق آئین چه‌گونه به‌انجمن رهروان می‌پیوندد؟

رهرو طالب راه نیك آئین نخست به‌گونه‌ئی از آئین آگاه می‌شود، به‌این معنا که یا گفتاری از بودا دربارهٔ آئین می‌شنود؛ یا از او درباره آئین می‌پرسد، یا آن را از این و آن می‌شنود. پس از شنیدن آئین خواستار و دوستدار آن می‌شود. آن‌گاه تقاضای پذیرفته شدن می‌کند، و بدین‌سان به‌انجمن رهروان پا می‌نهد و به‌حلقهٔ آنان در می‌آید.

در گفتارهای بودا سه قسم آئین **پَبَّجّا** و **اوپه‌سمپدا** آورده شده است.

۱ نخستین و ساده‌ترین راه ترك خان‌ومان و پا نهادن به‌انجمن، که خود بودا آن را انجام می‌داد، جملهٔ ehi bhikkhui! یا «رهرو بیا» است که در بیش‌تر سوره‌های کانون پالی آورده شده است: اَناتَه‌کُنْدَنَه(۴)، چون آئین را نگریست، آئین را دریافت، آئین را فهمید،

---

۱ pabbajja یعنی روگرداندن و بیرون آمدن (از خانه، از جهان، یا از کیش پیشین)؛ ترك خان‌ومان گفتن؛ از زندگی خانه به‌بیخانگی رفتن.

۲ sangha از نظر اشتقاق لغت و معنا دقیقاً همان «انجمن» است.

۳ upasampaea یعنی «پا پیش نهادن»، رسیدن، همپا و همخانه شدن؛ با هم پیش‌رفتن، (فرهنگ عملی سنسکریت)ازآرتور مکدونل ۱۹۵۸، ص ۳ـ۱۵۲

۴ Annāta Koṇḍañña بزرگِ پنج رهروی که بودا گفتار معروف «به‌گردش در آوردن چرخ آئین» را به‌آنان عرضه کرد. نک ص ۱۳۰.

خود را در آئین غرقه کرد، دودلی را پس پشت افکند، از شك رهائی یافت، به‌یقین رسید، و در آئین استاد به‌دیگری بستگی نداشت، به‌آن سرور گفت: «سرور ارجمند، باشد که من چون آن که [از جهان] روگردانده است از آن‌سرور آئین روگرداندن (= پبجا) بیابم و پذیرفته شوم (اوپه‌سمپدا).» آن سرور پاسخ داد: «رهرو بیا! آئین به‌خوبی عرضه شد. برای پایان دادن کامل رنج رهروی راه قدسی کن.» این آئین پذیرفته شدن آن مرد ارجمند بود.»(۵)

۲ بودا به‌نخستین بشارت‌دهندگان آئین که به‌سفر می‌رفتند گفت: «ای رهروان، برای یاری تودهٔ مردم، برای نیکبختی تودهٔ مردم، از سر دلسوزی جهانیان برای یاری و بهروزی خدایان و ا نسان‌ها سفر کنید. دو تن به‌یك راه نروید. ای رهروان، آئین را، که آغاز ومیان وانجام آن نیك است، در معنا ودر حرف، معرفی کنید، زندگی قدسی کامل و تمام را آشکار سازید. کسانی هستندکه گوهرشان کم آلوده است: آنان اگر آئین را نشوند گم می‌شوند. آئین را خواهند فهمید.... ای رهروان، من به‌شما اجازه می‌دهم در بخش‌ها و سرزمین‌های گوناگون آئین **روگرداندن** (= پبجا) و **پذیرفته شدن** (= اوپه‌سمپدا) را باز گوئید. آئین روگرداندن و پذیرفته شدن را باید چنین عرضه کنید: «[جوینده] نخست باید ریش و موی سر خود را بسترد، جامه‌های زرد در برکند، دنبالهٔ جامهٔ روئی را بر شانه افکند، به‌پای رهروان احترام نهد، زانو بزند، دو کف به‌هم برنهادهٔ دست را بالا ببرد. آن‌گاه به‌او باید گفت که چنین بگوید: «من به‌**آن بیدار** (=بودا) پناه می‌برم، من به‌**آئین** پناه می‌برم من به‌**انجمن** پناه می‌برم.» و دیگر بار، و سوم بار هم بگوید. ای رهروان من **پناه گرفتن**(۶)، ترك خان‌ومان و آئین روگرداندن را با سه **سخن** اجازه می‌دهم.» این قسم **پبجا** در حقیقت پیش از تشکیل «انجمن» رواج داشت. ولی پس از آن که «انجمن» پا گرفت و قوانین خاصی برای آن وضع شد، شکل پذیرفته شدن تغییر کرد، ولی پناه گرفتن باسه گفتار دربارهٔ نوآموزان هم‌چنان انجام می‌گرفت(۷).

۳ شکل سومی هم از **پبجا** و **اوپه‌سم‌پدا** وجود داشت که از دو قسم پیش **مفصل‌تر** و کامل‌تر بود، وهنوز هم در انجمن بودائیان سیلان ا نجام می‌گیرد. این **پبجا** و **اوپه‌سم‌پدا** شرائطی دارد که طالبان «آئین» باید به‌آن‌ها گردن نهند:

نخست آن که آئین پبجا نباید دربارهٔ پسر کوچك‌تر از پانزده سال انجام گیرد. رهروی

---

۵ MV,I,i

۶ saraṇa gamanehi

۷ MV,I,liv

که دست به‌این کار بزند خطای بزرگی کرده است(۸).

دوم آن که اگر مشتاق آئین از فرقه و جرگهٔ دیگری است و می‌خواهد به‌**انجمن** بپیوندد باید یك دوره چهار ماههٔ خدمت و آزمون(۹) را بگذراند. در اینجا او به«انجمن» نزدیك می‌شود و می‌گوید، «سروران ارجمند، من می‌خواهم پا به‌این «آئین و روش» بگذارم و پذیرفته شوم، ای ارجمندان، من از «انجمن» یك دوره چهار ماههٔ خدمت و آزمون می‌خواهم.»(۱۰)

سوم آن که اگر مشتاق آئین از **مرتاضان گیسوبافتهٔ آتش‌پرست** است برای او گذراندن دورهٔ چهار ماههٔ خدمت و آزمون لازم نیست. زیرا آنان خود بسته به‌آئینی هستند که به‌اثر کرمه معتقد است.

چهارم آن که اگر مشتاق آئین از مردم سکیه، ـخاندان بوداـ و بسته به‌جمع و جرگهٔ دیگری‌ست نیازی به‌دورهٔ خدمت او نیست(۱۱).

پنجم آن که جمع رهروانی که آئین **اوپه‌سم‌پدا** را در انجمن انجام می‌دهند نباید از ده رهرو کمتر باشد(۱۲)؛ و از این میان رهروی که سابقهٔ ده سال پیش‌کسوتی دارد آئین اوپه‌سم‌پدارا انجام می‌دهد(۱۳).

ششم آن که پیش‌کسوتی که آئین اوپه‌سم‌پدارا انجام می‌دهد باید چهار **نگهداری**(۱۴) را به‌طالب گوشزد کند. اینك آن چهار **نگهداری**.

«باید کوشش کنی که در تمام عمر به‌اندك غذای دریوزگی نگهدار **روگرداندن** (= پبجا) خویش باشی. از غذاهای دیگری که می‌توانی بخوری این‌هاست: غذای انجمن، غذای مخصوص مهمانی، غذائی که با مهر چوبی هر پانزده روز یك‌بار در روز **اُوپوسَتَه**(۱۵) در نخستین روز [از پانزده روز] می‌دهند.

«باید کوشش کنی که در تمام عمر از پارچه‌های ژنده که در خاکروبه‌ها پیدا می‌کنی جامه بسازی، پارچه‌های دیگری که می‌توانی با آن‌ها جامه بسازی این‌ها هستند: پارچه‌های کتانی، پنبه‌ئی، ابریشمی، پشمی، کنفی، و گونی.

---

۸ MV, I. i و نیز MV, I. lix

۹ parivaso

۱۰ MV, I, xxxviii

۱۱ MV, I, xxxviii, 11

۱۲ MV, I, xxxi- 2

۱۳ MV, I, xxxi, 5

۱۴ Nissaya که بنیاد، پشتوانه، پایه، نیاز، ضرورت، و اعتماد هم ترجمه کرده‌اند. پس از این روشن کرده خواهد شد.

۱۵ Uposatha یا روزِ روزه. پس از این آورده خواهد شد.

۱۶ vihāra یا خانقاه.

باید کوشش کنی که در تمام عمر با اقامت کردن در پای درختان، نگهدار روگرداندن خویش باشی؛ از جاهای دیگری که می‌توانی اقامت کنی. این‌ها هستند: دیر(۱۶)، کلبه، خانهٔ اشکوبه‌دار(۱۷)، خانهٔ شیروانی‌دار(۱۸)، و غار(۱۹).

باید کوشش کنی که در تمام عمر با داروی [ساخته نشده‌ئی چون] پیشاب مانندهٔ [نره‌گاو] نگهدارِ روگرداندن خویش باشی. داروهای دیگر عبارتند از کرهٔ صاف شده، کرهٔ تازه، روغن، عسل، شکر(۲۰).

هفتم آن که شاگرد تازه واردی(۲۱) که دورهٔ خدمت و آزمون را می‌گذراند باید با ده گام تربیت(۲۲) (= ده دستور) تربیت شود. ده دستور این‌ها هستند:

خودداری در از میان بردن زندگانی (= کشتن)؛

خودداری از گرفتن چیزی که نداده‌اند(۲۳) (دزدی)؛

خودداری از زندگی ناقدسی(۲۴)؛

خودداری از دروغ گفتن؛

خودداری از نوشابه‌های مستی‌آور، که بیخبری می‌آورند(۲۵)؛

خودداری از خوردن نابهنگام؛

خودداری از رقص، آواز، موسیقی، تماشای معرکه؛

خودداری از آویختن حلقه گل و به‌کار بردن بوی خوش و روغن‌های عطرآگین برای آرایش و جلوه فروختن؛

خودداری از رختخواب‌های بلند و پهن؛

خودداری از پذیرفتن زر و سیم(۲۶).

هشتم آن که مشتاق آئین پس از این که از پانزده سالگی ترک خان‌ومان گفت و زندگی قدسی را آغاز کرد پنج سال دورهٔ خدمت و آزمون را می‌گذراند و در بیست سالگی آمادهٔ «پیوستن به‌انجمن» می‌شود و تقاضای پیوستن به‌حلقهٔ رهروان می‌کند. در بارهٔ او آئین اُوپه‌سَمْپدا انجام می‌گیرد؛ و یا اگر مشتاق آئین نیازی به‌دورهٔ چهار ماههٔ خدمت ندارد یکباره تقاضای روگرداندن و پذیرفته شدن به‌انجمن می‌کند. در اینجا انجام‌دهندهٔ

---

۱۷ Pāsādo   ۱۸ hammiyaṃ   ۱۹ guhā

۲۰ MV, I, xxx, 4

۲۱ sāmanerāna

۲۲ Sikkhā - padāni = راههای تربیت.

۲۳ خواه به‌زور و خواه به‌دزدی.

۲۴ یعنی بیراههٔ کامرانی.

۲۵ این پنج دستور به«پنج سیله»، sila، یا سلوك رفتار معروفند، و در همین دفتر از آن‌ها سخن گفته خواهد شد.

۲۶ MV, I, lvi و .D سورهٔ اول، سورهٔ دام قدسی؛ و .A نپاتهٔ سوم، سورهٔ۷۰ VBB ص ۲ـ۱۰

اُوپه‌سَمْپدا باید از مشتاق رهروی دربارهٔ این موانع بپرسد: «آیا تو بیماریِ برص، سلعه، زردزخم، سل، و صرع نداری؟[۲۷] آیا انسانی؟ [یعنی مار، یا انسان مار مانند نیستی؟]، آیا نری؟ آزادی [یعنی بندهٔ کسی نیستی]؟ وامی نداری؟ آیا در خدمت شاه نیستی [یعنی سپاهی نیستی]؟[۲۸] آیا از پدر و مادرت اجاه داری؟ آیا بیست سال تمام داری؟ آیا کاسه و جامه‌های [زیر و روی] تو کامل است، نامت چیست؟ راهنمایت کیست؟[۲۹]

نهم آن که پس از این پرسش‌ها اگر پاسخ کافی و مشتاق رهروی سزاوار پیوستن به‌انجمن است، از راه چهارگانهٔ عزم آئین اوپه‌سمپدا را این‌چنین دربارهٔ او انجام می‌دهند: رهروی که در آن حلقه دانا و شایسته است آن جمع را اداره می‌کند. او می‌گوید «سروران ارجمند، انجمن به‌من گوش کند. این مرد به‌نام فلان و بهمان که راهنمایش فلان وبهمان ارجمند است مشتاق پیوستن [به‌انجمن] است. اگر انجمن صلاح بداند آئین پیوستن را [دربارهٔ او] انجام دهد. عزم[۳۰] این است: «... انجمن آئین پیوستن را دربارهٔ فلان وبهمان که راهنمایش فلان و بهمان کس است انجام می‌دهد.» هر ارجمندی که آئین پیوستن این شخص به‌نظر او خوب‌ست خاموش باشد[۳۱]؛ و به‌نظرهر کس که خوب نمی‌رسد سخن بگوید. من برای بار دوم، و سوم این را می‌گویم.» و اگر کسی اعتراض نکرد و همه ساکت ماندند او می‌گوید، «انجمن فلان کس را با فلان راهنما پذیرفته است. این به‌نظر انجمن خوب‌ست، زیرا که خاموش است. بدین‌سان من این را می‌پذیرم.[۳۲]. زیرا که خاموش است. بدین‌سان من این را می‌پذیرم.[۳۲]»

با این کار طالب مشتاق، شاگرد نوسفر «راه میانه» و «رهرو راه نیك آئین» می‌شود. جز این آئین ساده، مراسم خاص دیگری برای پیوستن به‌انجمن رهروان صورت نمی‌گیرد.

پس از انجام اوپه‌سمپدا برای شاگرد تازه‌وارد یك همراه[۳۳] انتخاب می‌کنند که از او بزرگ‌تر است. کار این همراه آموختن این چهار نکردنی[۳۴] به‌اوست:

رهروی که پا به‌انجمن می‌گذارد نباید دست به‌گناه جنسی بزند؛ نه با انسان‌ها و نه با حیوانات رابطهٔ جنسی داشته باشد. رهروی که به‌این آلایش دست یازیده نه سمنه است نه شاگرد سکیه‌ئی. او مانند مردی‌ست که سرش را بریده‌اندو با تن بی‌سر نمی‌تواند زندگی کند، این کار در تمام عمر نباید کرده شود.

---

۲۷ نکـ MV, I, xxxix.

۲۸ نکـ MV, I, xl.

۲۹ MV, I, lxxvi.

۳۰ ñatti حرکت، عزیمت، یا، عزم و تصمیم پیشنهاد شده.

۳۱ گاهی هم با چوب رأی می‌گرفتند.

۳۲ MV, I, xxviii

۳۳ dutiyaṃ

۳۴ a-karaṇīyāni

دومین نکردنی این‌ست: رهرو نباید آن‌چه را که به‌او نداده‌اند، خواه یك پر علف، خواه یك پشیز(۳۵)، خواه هر چیز به‌ارزش پشیزی یا بیش از آن را بدزدد، او دیگر نه رهرو (سمنه) است، و نه شاگرد سکیه‌ئی. مانند برگ خشکی است که از برگ‌های دیگر جداست و نمی‌تواند سبز شود، این کار در تمام عمر نباید کرده شود.

رهروی که به‌انجمن پا نهاده است نباید از روی دانستگی زندگانی هیچ موجود زنده ـ حتی یك مورچه ـ را از او بگیرد. هر رهروی که دانسته زندگانی را از انسانی بگیرد، یا سقط‌جنین کند، نه رهرو است، و نه شاگرد سکیه‌ئی. مانند سنگی است که دو تکه شود که آن را نمی‌توان با هم جفت کرد. در تمام عمر نبایداین کار کرده شود. این سومین نکردنی است.

رهروی که پا به‌انجمن نهاده است نباید ادعای [نیروی] برتر از طبیعت انسان داشته باشد، حتی با گفتن «من درخلوت شادم.» رهروی که با نیت بد و برای مقصودی به‌دروغ و بی‌بنیاد ادعای [نیروئی] بالاتر از طبیعت انسانی، یا **نگرش**، یا **آزادی**، یا **یکدلی**، یا **رسیدن** [به‌نیروانه]، یا [استادی] **راه**، و اجر کرده باشد نه رهرو است و نه شاگرد سکیه‌ئی چون نخل بی‌سری‌ست که دیگر نمی‌تواند بروید. این کار در تمام عمر نباید کرده شود. این چهارمین نکردنی است(۳۶).

این قوانین هیچ‌گاه پیش از تشکیل انجمن وجود نداشت بل‌که اندك‌اندك و به‌ضرورت وضع شد. کار وضع قوانین هم با خود بودا بود و هیچ‌کس دیگر این حق رانداشت. برای نمونه، این قانون که «هیچ پسر کم‌تر از پانزده سال نباید به‌انجمن رهروان پذیرفته شود» این‌طور به‌وجود آمد: در آن زمان در **راجه‌گهه** هفده پسر بودند که با هم دوست و از یك جرگه بودند. بزرگ آنان پسری بود به‌نام **اوپالی**، این اندیشه در دل پدر و مادر اوپالی پیدا شد که «اگر اوپالی نوشتن را بیاموزد پس از مرگ ما زندگانی آسوده‌ئی خواهد داشت و در رنج نخواهد بود.» پس از آن فکر کردند: «اگرحساب یاد بگیرد انگشتانش درد خواهد گرفت. اگر زرگری یادبگیرد چشمانش درد خواهد گرفت. اکنون این رهروان ـ شاگردان سکیه‌ئی- با وظایف خوشایند و راه مطبوع زندگانی‌شان خوب می‌خورند و در رختخواب‌های محفوظ می‌خوابند؛ اگر اوپالی در میان این رهروان، این شاگردان سکیه‌ئی، پذیرفته شود، پس از مرگ ما زندگانی آسوده‌ئی خواهد داشت، و رنج کم و بیش نخواهد داشت.» سپس اوپالی این را به‌پسران دیگر گفت، و رهروان هم آئین روگرداندن و پیوستن

---

۳۵ pādam یعنی چهار یك سکه‌ئی به‌نام hahāpana

۳۶ MV, I, lxxviii

به‌انجمن را دربارهٔ آنان انجام دادند. بودا آنان را ملامت کرد و گفت «این [آئین و روش] نه برای پاکی پاك‌نشدگان است و نه برای افزونی پاك‌شدگان[۳۷]. آئین اوپه‌سم‌پدا نباید دانسته درباره کسی که کم‌تر از بیست سال دارد انجام گیرد. کسی که آئین اوپه‌سم‌پدا را انجام می‌دهد باید تابع قانون انجام دهد[۳۸].»

موانع دیگر انجام آئین پبجا و اوپه‌سم‌پدا این پنج بیماری است: برص، سلعه، زردزخم، سل، و صرع. این قانون هم این‌جور به‌وجود آمد: در آن زمان در میان مردم **مگده** پنج بیماری برص، سعله، زردزخم، سل، و صرع رواج داشت. مردم نزد **جیوَکه کُمارَبَچّهٔ**[۳۹] پزشك می‌آمدند و می‌گفتند: «ما را شفا ده.» ـ«ای محترمان، من خیلی گرفتارم، وظایف بسیار دارم، باید از **سی‌نیه بِم‌بِسارَه** شهریار مگدی، زنان کاخ، و انجمن رهروان که بودا راهنمای آنان‌ست مواظبت کنم؛ نمی‌توانم شما را درمان کنم.» آن‌گاه این مردان، نزد رهروان رفتند و تقاضای روگرداندن کردند و رهروان از آنان پرستاری کردند و جیوکه‌کماره بچه آنان را شفا داد.»...[۴۰] سپس بودا به‌رهروان چنین گفت: «آئین پبجا نباید درباره کسی که به‌یکی از پنج بیماری گرفتار است انجام داده شود....[۴۱]»

کسی که از زندگی خانه به‌بیخانگی می‌رود نباید در خدمت شاه باشد و وظیفهٔ سربازی را به‌عهده داشته باشد: در آن زمان در سرزمین مرزی شهریار مگدی سی‌نیه بم‌بساره طغیان و آشوب به‌پا خاسته بود. شاه دستور داد که سپهداران جمع شوند: «بروید و آشوب را بخوابانید.»... سپهداران از سربازانی که در خدمت شاه بودند پرسیدند که چرا فلان سرباز، و فلان سپاهی دیده نمی‌شوند؟» گفتند «ای محترم فلان سرباز، و فلان سپاهی به‌جمع رهروان پیوسته‌اند.» شاه گفت، «اگر کسی اکنون از خادمان شاه را [اززندگی خانه و خدمت] بیرون ببرد، سزاوار چیست؟» گفتند، «سرور، باید سر آن مرشد را برید، و دهان آن پیر را درید، دنده‌های کسانی را که آن حلقه و آن گروه راهمراهی کرده‌اند باید شکست.» شاه مگدی نزد بودا رفت. و بودا به‌رهروان گفت: «آئین پبجا نباید درباره [سپاهی] در خدمت شاه انجام داده شود. کسی که آئین را انجام دهد دست به‌خطای بزرگی یازیده است.»[۴۲]

جز پسر کم‌تر از پانزده سال و بیست سال که از پدر و مادر خود اجازه نداشته باشند، و

---

۳۷ یا «این کار نه برای گرویدن نگرویدگانست، و نه برای افزونی گرویدگان» یعنی مراد از آئین جمع کردن رهرو نیست.

۳۸ MV, I, xlix

۳۹ Jīvaka Komārabhacca

۴۰ یکی از گرویدگان پس از معالجه به‌زندگی‌خانه روکرد و جیوکه این را به‌بودا گزارش داد.

۴۱ MV, I, xxxix

۴۲ MV, I, xl

بیماری که دچار یکی از این پنج بیماری است، و نیز وامدار، و زن[۴۳]، هر کس دیگر می‌توانست ترك خان‌ومان کند و از خانه به‌بیخانگی برود. امتیاز طبقاتی مانع ورود به‌انجمن نیست و رهروان در انجمن یکسان زندگی می‌کنند: «ای رهروان، همان‌گونه که رودهای بزرگ چون **گنك**، **یَمونا**[۴۴]، **اَچیرَوَتی**[۴۵]، **سَرَبُو**[۴۶]، **مَهی**[۴۷]، چون به‌اقیانوس بزرگ برسند، نام‌های پیشین خود را از دست می‌دهند و «اقیانوس» بزرگ خوانده می‌شوند، همان‌گونه هم این چهار طبقهٔ **کشتریه**، **برهمن**، **وایْسَیَه**، **سُودْرَه**[۴۸] چون به‌آئین و روشی که چنین‌رفته شناسانده از زندگی خانه به‌بیخانگی روند، نام‌های پیشین و خانواده‌های خود را از دست می‌دهند و رهروان و شاگردان سکیه‌یی نامیده می‌شوند. ای رهروان، همان‌گونه که اقیانوس بزرگ فقط یك مزه دارد ـ مزهٔ نمك ـ این آئین و روش نیز یك مزه دارد، مزهٔ آزادی.»[۴۹]

---

۴۳ البته زنان بعدها با حفظ چند شرط به‌انجمن پا نهادند و انجمن زنان رهرو را بوجود آوردند. نک ص ۱۶۱.

۴۴ Yamuna

۴۵ Aciravati

۴۶ sarabhu

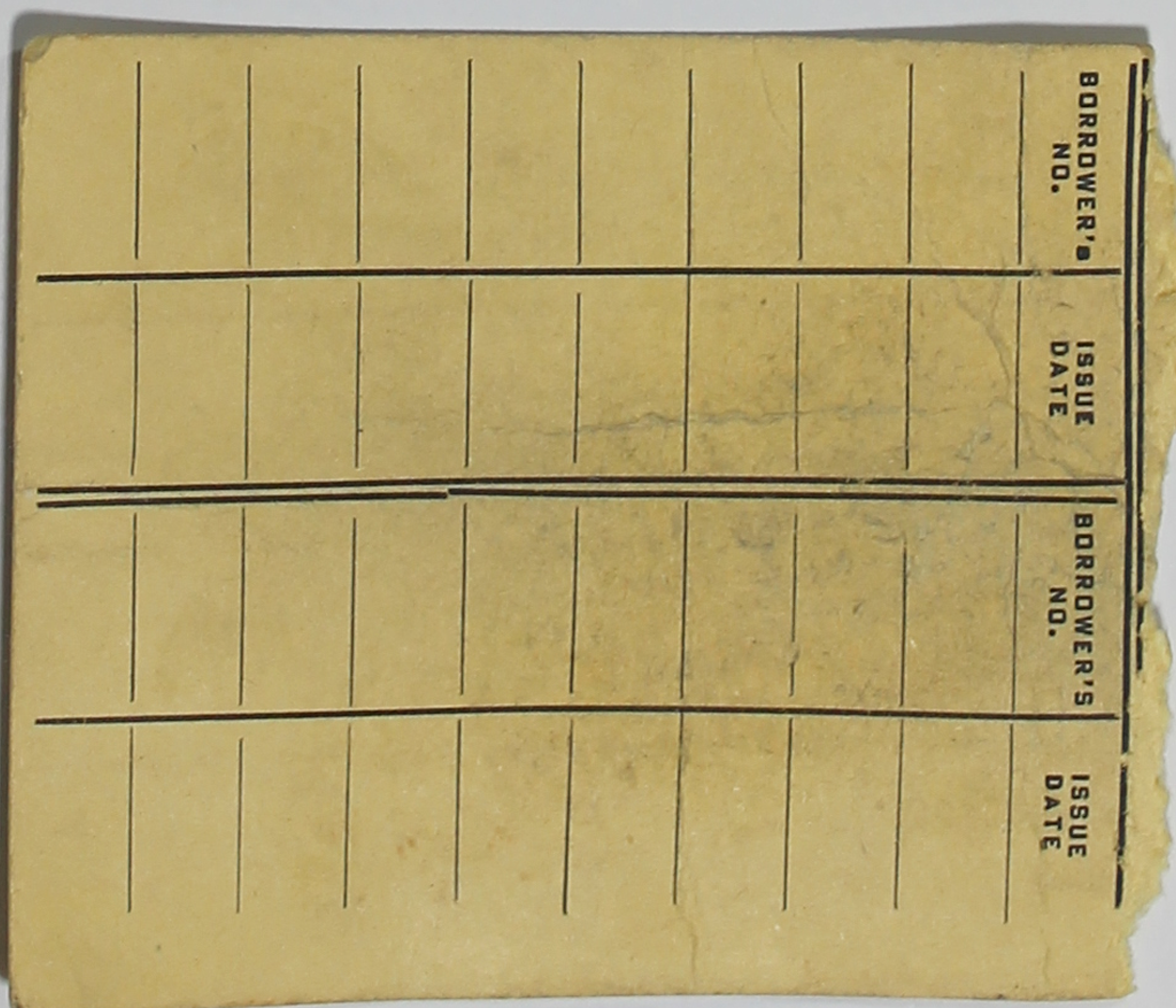
۴۷ Mahī

۴۸ مراد چهارکاستِ ksatriya (جنگاوران)، برهمنان (پیشوایان دین)، vaisya (برزگران و کاسبکارها)، و sudra (کارگران) است.

۴۹ CV, IX, i

زندگی در انجمن

بیماری که دچار یکی از این پنج بیماری است، و نیز وامدار، و زن... هر کس دیگر می‌توانست راه نشان‌دهان کند و از خانه به‌بیخانگی برود. امتیاز طبقاتی مانع ورود به‌انجمن نیست و رهروان در انجمن یکسان زندگی می‌کنند: «ای رهروان، همان‌گونه که رودهای بزرگ چون گنگا، یمونا، اچیرَوَتی، سَرَبو، مهی چون به‌اقیانوس بزرگ برسند، نامهای پیشین خود را از دست می‌دهند و «اقیانوس بزرگ» خوانده می‌شوند، همان‌گونه هم این چهار طبقه: کشتریه، برهمن، وایشیه، شودره چون به‌آیین و روشی که چنین‌رفته نشان‌داده از زندگی خانه به‌بیخانگی روند، نامهای پیشین و تبارهای خود را از دست می‌دهند و رهروان و شاگردان سکیه‌پتی نامیده می‌شوند. ای رهروان، همان‌گونه که اقیانوس بزرگ فقط یک مزه دارد ـ مزهٔ نمک، این آیین و روش نیز یک مزه دارد، مزهٔ آزادی»



Aciravatī

Mahī

قوانین انجمن

دویست و بیست و هفت قانون هستند که، بنابر مَهاوِبَنگَه، تعیین‌کنندهٔ چگونگی رفتار رهروان در انجمن و بیرون ازآن است. این قوانین به‌پاتی‌مُکّه[1] معروفند.

۱. چهارپاراجِکَه[2]

پاراجکه در لغت یعنی «شکست» و در آئین بودا به‌معنی‌گناهانی‌ست که سبب شکست رهرو در راه رهروی می‌شود. رهروی که دستخوش گناه «شکست» شده باشد، انجمن دیگر او را از خود نمی‌داند. این چهار گناه، یا خطا، همانا خطاهای کامرانی، دزدی، قتل یا برانگیختن به‌قتل، و ادعای بینش و دانش برتر از طبیعت انسان، و به‌طور کلی کرامت و معجزه است.

۲. سیزده سَنگادی‌سی‌سا[3]

این سیزده قانون دربارهٔ از میان بردن شهوت، رابطهٔ رهروان با زنان، ساختن خلوتگاه، بهتان، نزاع در انجمن، و خودسری است.

اگر رهروی به‌یکی ازاین سیزده خطا دست یازیده‌و چند روزی آن را به‌عمد پنهان کرده باشدحتی برخلاف میلش باید دورهٔ «خدمت و آزمودن» را بگذراند و پس از آن باید به‌عنوان توبه به‌یك دورهٔ شش روزه هم گردن نهد. رهرو چون این دورهٔ کیفر را گذراند، در

---

۱ pātimokkha

۲ Pārājika

۳ Saṇghāvaseṣa/Saṇghādisesa یعنی کیفرهائی که انجمن آن‌ها را تعیین‌می‌کند.

حضور گروهی از بیست رهرو دوباره به‌انجمن پذیرفته می‌شود. این ورود دوبارهٔ به‌انجمن، اَبانَه(۴) خوانده می‌شود(۵).

۳. دو اَنِیَتَه(۶)

انیته، یعنی نامعین. این دو قانون از دو نمونه‌ئی که برای تعیین خطا نیاز به‌گواه است سخن می‌گوید.

۴. سی نِسَگیاپاچِیتِیا(۷)

این سی قانون دربارهٔ سی خطائی‌ست که رهروان از به‌کار بردن چیزهای ممنوع مرتکب می‌شوند. رهرو با اعتراف به‌خطای خود از آن پاك می‌شود.

۵. نود و دو پاچیتیا

این ۹۲ قانون دربارهٔ ۹۲ خطائی‌ست که از رهروان به‌هنگام زندگی در انجمن سر می‌زند، چون کشتن حشرات، بی‌حرمتی به‌تعلیمات بودا و نظم انجمن؛ بد به‌کار بردن رختخواب، جا، جامه، و مانند این‌ها.

۶. چهار یاتی دیسَه‌نیه(۸)

این چهار قانون دربارهٔ خطائی‌ست که رهرو به‌هنگام گرفتن غذائی که به‌او نداده‌اند مرتکب می‌شود. رهرو اگر در برابر انجمن اعتراف کند بخشوده می‌شود.

۷. هفتادوپنج سِیکِیا(۹)

این هفتاد و پنج تعلیم را رهروان باید در زندگی روزانه خود رعایت کنند. برای نمونه: وقتی که وارد دهی یا شهری می‌شوند، غذا می‌گیرند، بیمار پرسی می‌کنند، و مانند این‌ها. این هفتاد و پنج سیکیا راخطا ندانسته‌اند. از این رو دست یازیدن به‌آن‌ها کیفری ندارد.

---

۴ Abbhāna

۵ سوته‌ـوبنگه، سنگادسی‌سا. MV, IX, iv

۶ Aniyata

۷ Nissaggiya-pacettiya

۸ Pāṭidesanīya

۸. هفت اَدی کَرَنَه‌سَمَتَه(۱۰)

این هفت **ادی کرنه‌سمته** شیوه‌های فرونشاندن نزاع .در انجمن است. برای نمونه، نخستین **ادی کرنه** این‌ست که چه‌گونه میان دو رهروی که به‌نزاع تن به‌تن مشغولند صلح و صفا دهند. این هفت ادی کرنه‌سمته در بخش چهارم **چولَه‌وَگّه** آمده است و درباره رهروان مرد است.(۱۱)

از یك نظر لغزش‌ها و خطاهای رهروان به‌سه دسته کلی تقسیم می‌شوند:

۱ **دوکَّتَه**(۱۲) یا بدکرداری. برای نمونه اگر رهروان **پاتی مُکّه** را در روز اوپوسَتَه خلاصه‌وار بخوانند ـ مگر به‌هنگام ضرورت ـ این لغزش و خطای آنان **دوکّته** نامیده می‌شود.

گاهی خطاوگناه(۱۵) به‌نام کلّی **وَجَّه**(۱۶)نیزخوانده شده‌است.(۱۷)

۲ **دوبّاسِته**(۱۳) یا بدگفتاری.

۳ **تولَچّیَه**(۱۴) یا کفر و گناه بزرگ. مثلا برهنگی.

---

۹ saikṣa sekhiya

۱۰ Adhikaraṇa-samatha

۱۱ نک **۲۵۰۰ سال آئین بودا**، ادبیات بودایی، از ص ۱۶۲ به‌بعد.

۱۲ dukkata

۱۳ dubbāsita

۱۴ thullaccaya

۱۵ apatti

۱۶ vajja

۱۷ VBB ص ۶۱۱ زیرنویس شماره ۴.

روز اوپوسَتَه(۱) و آئین پاتی‌مُکّه

در آن زمان درویشانی که از جرگه‌های گوناگون بودند در چهاردهم یا پانزدهم(۲) و هشتم نیمهٔ هر ماه(۳) گردهم می‌آمدند و به‌روشنگری آئین خود می‌پرداختند. مردم هم می‌رفتند و به‌آن‌ها گوش می‌دادند. مردم به‌آنان احساس محبت می‌کردند و به‌آئین‌شان می‌گرویدند. در MV,II,i پس از شرح این انجمن درویشان، آمده است که سی‌نیه بم‌بساره ـ شاه مگده ـ تنها بود اندیشه‌ئی آرام در دلش پیدا شد که «خوب‌ست که شریفان گردهم آیند.» و این اندیشهٔ خود را به‌بودا باز گفت و بودا «در این باره، در این هنگام» گفتاری دربارهٔ آئین گفت و سپس به‌رهروان گفت «ای رهروان، در چهاردهم ـ پانزدهم و هشتم نیمهٔ هر ماه انجمن کردن را مجاز می‌دانم.»(۴)

رهروان پس از اجازه برپا داشتن انجمن در روزهای چارده و پانزده و هشتم نیمهٔ هر ماه، در روز معین گرد هم آمدندو خاموش نشستند. مردم هم دور وبر آن‌ها را گرفته و منتظر شنیدن آئین شدند. ولی از سکوت‌شان ناراحت شدند و ابراز نگرانی کردند. رهروی نگرانی مردم را به‌بودا باز گفت و او اجازه داد که رهروان به‌روشنگری آئین بپردازند. پس از آن این اندیشه در دلش پیدا شد که «خوبست اجازه دهم دستورهائی(۵) که به‌رهروان

---

۱ Uposatha یا «روزاندوخته و پیش‌نهاده»، روزِ روزه.

۲ گاهی چهاردهم وگاهی پانزدهم، به‌اعتبار وضع ماه.

۳ روز هشتم تربیع اول، روز بدر، روز محاق، و روز ماه نو.

۴ MV, II, i

۵ sikkhāpadāni آمده در MV, I, lvi نک ص ۲۶۶.

آموخته‌ام **پاتی‌مُکّه‌خوانی**(۶) آن‌ها باشد.» شامگاه اندیشهٔ خود را این‌گونه به‌رهروان باز گفت «ای رهروان، من **پاتی‌مُکّه‌خوانی** را مجاز می‌دانم.» رهروی آموخته و ارزنده باید انجمن را هدایت کند و بگوید، «سروران ارجمند، انجمن به‌من گوش کند. امروز پانزدهم، روز اوپوسته است. اگر این خوشایند انجمن است، اوپوسته را برپا دارد. قوانین پاتی‌مُکّه را بخواند. نخست انجمن باید چه کند؟ سروران ارجمند، پاکی خود را باز گوئید.من قوانین پاتی‌مکه را می‌خوانم؛ حاضران همه آن را خوب بشنویم و توجه کنیم. کسی که در او خطائی(۸) هست، آن را آشکار کند. اگر خطائی نیست ساکت بماند. من از خاموش ماندن شما به‌پاکی‌تان پی خواهم برد. آن‌گاه که در انجمنی چون این، چیزی سه بار اعلام شد یك نفر پاسخ بدهد. اگر سه بار گفته شدو کسی خطائی به‌یادش نیامد و نگفت دانسته دروغ گفته است. اکنون، ای ارجمندان، آن سرور دروغ‌گوئی دانسته را مانع(۸) خوانده است. از این رو رهروی که خطا کرد و به‌یاد آورد اگرخواهان پاکی است باید خطای خود را آشکار کند. برای او خوب‌ست که آن را آشکار کند.»(۹)

در روز اوپوسته پنج جورپاتی‌مکه می‌خوانند. نخستین پاتی‌مکه‌خوانی، خواندن **مقدمهٔ** پاتی‌مکه است. رهرو آموخته و ارزنده می‌گوید، «سروران ارجمند، انجمن به‌من گوش کند. امروز روز اوپوسته است، روز پانزدهم....(۱۰) از شما می‌پرسم آیا پاکید؟ بار دوم... و بار سوم می‌پرسم. سروران ارجمند پاکید که خاموش مانده‌اید.»(۱۱)

دومین پاتی‌مکه‌خوانی، **مقدمه** و چهار **پاراجکه** است. سومین، خواندن مقدمه، چهار پارجکه، و سیزده **سنگادی‌سی‌سا** است. چهارمین، همان سومین با دو **انیته** است پنجمین ذکر پاتی‌مکه به‌طورکلی است(۱۲).

کندکهٔ دوم **مهاوَکّه** از فصل اول تا فصل سی‌وششم دربارهٔ اوپوسته است. پاتی‌مکه فقط در روز اوپوسته، یعنی در نیمهٔ هر ماه، در روز چهاردهم یا پانزدهم خوانده می‌شود نه هر روز(۱۳). در وقت اوپوسته رهروان هر حلقه و هر منزل با یکدیگر هماهنگی می کنند(۱۴). انجمن سامان تعیین می‌کند و رهروان آن‌ها را به‌هم می‌گویند که مثلاً فلان کوه، یا صخره، یا بیشه، یا درخت، یا جاده،... نشانه و سامان است(۱۵) حداکثر مسافت یك سامان

---

۶ Patimokkh-uddesam

۷ apatti یا، گناه ۸ antarayiko

۹ MV, II, ii-iii، VBB ص ۲ـ۹۰

۱۰ مانند MV, II, ii-iii عنوانِ مقدمه گویا بعدهاافزوده شده‌است.

۱۱ ونیه‌پیتکه، پاتی‌مُکهٔ اول، ندانه (Nidāna، مقدمه).

۱۲ MV, II, xv، VBB ص ۶ـ۹۵

۱۳ MV, II, iv ۱۴ MV, II, v ۱۵ MV, II, vi

باید سه یوجنه(۱۶) باشد نه بیشتر. سامان نباید آن طرف رودخانه انتخاب شود، مگر یا زورقی یا جاله‌ئی وجود داشته باشد که بتوان به‌آن کنار رفت(۱۷). در هر سامان باید فقط یك تالار اوپوسته وجود داشته باشد نه دوتا؛ و ذکر پاتی‌مکه باید در یك تالار معین انجام گیرد(۱۸). تعیین اندازهٔ این تالار بعهدهٔ انجمن است(۱۹). اول پیروان و سپس رهروان جوان انجمن می کنند(۲۰). اوپوسته در یك‌جا انجام می گیرد.(۲۱)

دو اوپوسته وجود دارند: یکی روز چهاردهم و دیگری روز پانزدهم. انجام اوپوسته باید از روی قانون و با انجمن کامل انجام گیرد(۲۲). ذکر پاتی‌مکه نباید به‌طور خلاصه انجام گیرد مگر به‌هنگام خطر، آن‌هم به‌عهدهٔ رهروان آموخته و ارزنده است(۲۳). باید پاتی‌مکه را رساخواند و نیز نباید در برابر «پیش‌نشینان» خوانده شود(۲۴). روز اوپوسته را پیران هر حلقه در زمان معین اعلام می‌کنند(۲۵). تالار باید آب و جارو شود، کرسی‌ها مرتب باشد چراغ، آب و غذا آماده باشد(۲۶). از آنجا اوپوسته در هیچ حلقه و جمعی نباید ناقص انجام گیرد، از این رو رهرو غایب اگر بیمار است باید «پاکی» خود را به‌وسیله نماینده‌ئی خبر دهد(۲۷). اگر انجمن باید کاری انجام دهد و رهروی غایب است، غایب بایدموافقت خود را به‌وسیلهٔ نماینده‌ئی اعلام کند(۲۸). همین مقررات دربارهٔ غیبت الزامی رهروان نیز برجاست(۲۹). دیوانگان از انجام اوپوسته معاف‌اند(۳۰). سفر در اوپ‌سته جایز نیست، مگر این که جمع رهرو همانجمن با هم سفر کنند، یا هنگام خطر باشد، یا وقت کافی برای رسیدن به‌اوپوسته نمانده باشد(۳۱). قوانین پاتی‌مکه نباید در برابر رهروان زن، شاگرد زن، مرد و زن نوآموز خوانده شود(۳۲).

---

۱۶ yojana، هر یوجنه در حدود ۹ میل‌است.

۱۷ MV, II, vii — ۱۸ MV, II, viii — ۱۹ MV, II, ix

۲۰ MV, II, x — ۲۱ MV, II, xi

۲۲ MV II xiv — ۲۳ MV, II, xv — ۲۴ MV, II, xvi

۲۵ MV, II, xix — ۲۶ MV, II, xx — ۲۷ MV, II, xxii

۲۸ MV, II, xxiii — ۲۹ MV, II, xxiv — ۳۰ MV, II, xxv

۳۱ MV, II, xxxv — ۳۲ MV, II, xxxvi

وَسَّه، فصل باران

وَسَّه(۱)، یعنی وارش، باران، و وَس‌آواسو(۲)، یعنی استراحت و آسودن در فصل باران. در هند سه ماه از سال باران‌هائی می‌بارید که گشت و گذار و سفر رهروان را ناممکن می‌کرد، از این رو رهروان در این ماه‌ها به‌استراحت می‌پرداختند و از سفر دست می‌کشیدند. چگونگی پیدائی وس‌آواسو و قوانین مخصوص به‌آن در مهاوَگّه، بخشِ سوم و چهارم چنین آورده شده است:

آن سرور در جنگل خیزران راجه‌گهه، در **چراگاه سنجابان** اقامت داشت. در آن زمان آن سرور مسکن فصل باران (وس آواسو) رهروان را تعیین نکرده بود. رهروان، زمستان، تابستان، و فصل باران را در سفر بودند.

مردم نگران بودند، زمزمه می‌کردند و خشمگین بودند می‌گفتند: «این رهروان سکیه‌ئی چه‌گونه می‌توانند در زمستان، در تابستان، و در فصل باران به‌سفر ادامهٔ دهند؟ بوته‌های سبز را پامال می‌کنند، به‌زندگی نباتات آزار می‌رسانند، جان بسیاری از زندگان کوچك را از میان می‌برند. مرتاضانی که از فرقه‌های دیگرند و آئین‌شان بد تعلیم شده است، در فصل باران در گوشه‌ئی می‌آسایند و جائی برای زندگی خود دست‌وپا می‌کنند؛ مرغان آشیانهٔ خود را بر نوك درختان می‌سازند و در فصل باران در گوشه‌ئی می‌آسایند. ولی رهروان سکیه‌ئی در زمستان، در تابستان، و در فصل باران بی‌اعتنا به‌سفر خود ادامه می‌دهند...»

چند رهرو حرف آن مردم ناخشنود را شنیدند و به‌آن سرور باز گفتند. آن سرور، در این باره در آن هنگام، پس از گفتاری دینی رو به‌رهروان کرد و گفت: «ای رهروان، استراحت و

---

۱ Vassa　　　　۲ Vass-avāo

آسایش را به‌هنگام باران مجاز می‌دانم.»[۳]

سپس این اندیشه در دل رهروان پیدا شد که «وس‌آواسو را از چه هنگام باید آغاز کرد؟» این را به‌آن سرور گفتند و او پاسخ داد، «من آغاز وس‌آواسو را هنگام باران می‌دانم.» سپس رهروان اندیشیدند: «وس‌آواسو چند آغاز دارد؟» ـ «دو آغاز، یکی زودتر، و دیگری دیرتر.» اولی را باید یك روز پس از ماه تمام آساله[۴] آغاز کرد؛ دومی را باید یك ماه پس از ماه تمام آساله شروع کرد....

در آن زمان شش رهرو مخالف[۵] هم چون وس‌واسو راآغاز کردند، شروع به‌مسافرت کردند....آن سرور رهروان را تعلیم داد و گفت: «ای رهروان، کسی که وس‌آواسو راآغاز کرده است نباید تا وقتی که برای دورهٔ سه ماههٔ اول، یا دوم، سه ماه اقامت کرد سفری را در پیش گیرد، آن که سفری را در پیش گیرد دست به‌خطای بزرگی یازیده است.»[۶]

زمانی آن سرور در ساوتی اقامت داشت؛.... درآن زمان چند رهرو، همراه و یار، در جائی از سرزمین کسله فصل باران را می‌گذرانیدند. فکر کردند، «چه باید کرد که وسه را خوب، یگانه، و هماهنگ و بی‌ستیزه بگذرانیم، و از نیاز به‌غذا رنج نبریم؟» سپس اندیشیدند، «اگر ما با هم حرف نزنیم، با یکدیگر گفت‌وگو نکنیم، اگر آن که اول از روستا، از دریوزهٔ خوراك، برمی‌گردد جا فراهم کند، برای شستن پا آب، پای‌افزار و حوله بیاورد، لگن کثیف را پاك و آماده کند، نوشیدنی و خوردنی را در آنجا بگذارد؛ اگر آن که آخر از همه از دریوزهٔ در ده باز می‌گردد، غذا بخورد، اگر خوراکی از شام [از شام رهروان دیگر] مانده و او مایل است بخورد، و اگر میل ندارد آن را در جائی که علف ندارد، یا در آبی که موجودات زنده در آن نیستند بریزد؛ آب برای شستن پا، پای‌افزار و حوله را کنار بگذارد؛ لگن کثیف را بشوید، و آن را کنار بگذارد، آب و خوراك را کنار بگذارد، و اتاق ناهار خوری را جارو کند؛ اگر کتری، یا کاسهٔ گدایی را خالی ببیند در جایش بگذارد، اگر نمی‌تواند به‌تنهائی این کار را بکند، دیگری را صدا کند و با کوشش یگانه بی‌آن‌که کلمه‌ئی حرف بزنند آن را در آنجا بگذارند؛ بدین‌سان وسه را خوب، یگانه، هماهنگ، بی‌ستیزه و بی‌غم احتیاج به‌خوراك خواهیم گذراند.» و آن رهروان هیچ با هم گفت‌وگو نکردند....

در آن زمان رسم این بود که رهروان پس از گذراندن فصل باران به‌دیدار آن سرور می‌رفتند. آن رهروان هم که وسه خود را گذرانده بودند اقامت‌گاه خود را رها کردند و

---

۳ MV, III. i از ترجمه ریس‌دیویدس و هرمان‌الدنبرگ، آورده شده در LGB ص ۱۰۷.

۴ Āsālha یا «روز بعد از ماه تمام آساله» (ژوئن‌ـ ژوئیه).

۵ Cha-bhaggiya-bhikkhu

۶ MV, III, ii-iii، VBB ص ۹۷

کاسه‌گدائی، جامه‌ها، و زاد راه خود را برداشتند و منزل به‌منزل سفرکنان به‌سوی ساوتی به‌راه افتادند و نزد آن سرور آمدند؛ چون نزدیك شدند به‌احترام سلام کردند ودر کناری نشستند.

ـ «ای رهروان، خوش می‌گذرد؟ برای نگهداشت خود به‌اندازهٔ کافی گیر می‌آورید؟ یگانه و هماهنگ و بی‌ستیزه فصل باران را گذرانیدید؟ غم خوراك نداشتید؟... ای رهروان، شما چه‌گونه یگانه، هماهنگ، بی‌ستیزه و بی‌غم خوراك فصل باران را گذرانیدید؟»

(رهروان هر چه گذشته بود باز گفتند.)

ـ «ای رهروان، این نادانان که به‌خوب گذرانیدن فصل باران خود اعتراف می‌کنند آن را بد به‌انجام رسانیده‌اند؛ چون گاو گذرانده‌اند؛ چون گوسفند گذرانده‌اند؛ چون کاهلان گذرانده‌اند. این نادانان چه‌گونه می‌توانند چون فرقه‌های دیگر سوگند سکوت(۷) بخورند؟» [بودا پس از ملامت آنان و آوردن گفتاری، خطاب به‌رهروان می‌گوید] «ای رهروان، هیچ‌کس نباید، چون فرقه‌های دیگر، سوگند سکوت بخورد. رهرو [با سوگند سکوت] دست به‌کرداری نادرست می‌زند.»(۸)

۷ mūga-bhalaṃ

۸ MV. IV ii-iv

آئین پَوارَنَه

در روزهای چهاردهم و پانزدهم هر ماه رهروان هر حلقه، که کم‌تر از پنج نفر نیستند(۱)، آئین پوارنه(۲) را انجام می‌دهند. و آن‌چنان است که رهرو درباره دیده‌ها، شنیده‌ها، و حس کرده‌های خود، که از نظر او نامعلوم، یا مظنون است از جمع رهروان حلقهٔ خود سئوال می‌کند. این کار دلیل یگانگی و صفا، میل به‌جبران خطا، و دوستداری نظم رهروان است.

رهروی که آموخته و ارزنده است پوارنه را این‌چنین انجام می‌دهد: بلند می‌شود و رو به‌جمع رهروان حلقهٔ خود می‌کند و می‌گوید: «سروران ارجمند، انجمن به‌من گوش کند، امروز پورانه است. اگر انجمن آماده است، آئین پورانه را انجام دهد.»

سپس رهرو بزرگ جامهٔ روئی خود را به‌این ترتیب که شانه‌اش را بپوشاند مرتب می‌کند، زانو می‌زند، دو کف به‌هم نهادهٔ دست را بلند می‌کند و می‌گوید «یاران، من در برابر انجمن، پورانهٔ خود را درباره آن‌چه دیده شده، یا شنیده شده، یا گمان بد برده شده اعلام می‌کنم؛ ای رهروان، شاید شما از سر مهر با من سخن بگوئید؛ اگر من [لغزشی در رفتار خود] ببینم، جبران می‌کنم. و بار دوم... و بار سوم من پورانهٔ خود را اعلام می‌کنم. اگر [لغزشی در رفتار خود] ببینم جبران می‌کنم.»(۳)

سپس رهرو جوان همین کارها و همین پرسش‌ها را سه بار می‌پرسد و رهروان اگر در رفتار او لغزشی دیده باشند به‌او گوشزد می‌کنند و او آن لغزش را جبران می‌کند.

---

۱ MV, IV, i-iii و MV, IX, iv

۲ pavārna پرسش یا «خرده‌بینی» (ترجمهٔ ریس‌دیویدس).

۳ MV, IV, i-iii، ص ۳۲۵ ترجمهٔ ریس‌دیویدس و هـ.الدنبرگ، آورده شده در LGB از ص ۱۰۷ تا ۱۱۰ و VBB ص‌های ۸ـ۹۷

آئین کَتِنَه

زمانی گروهی از سی رهرو وَسّه را در راه ساوتی، در ساکیته می‌گذراندند. در پایان سه ماه وسّه پس از انجام پورانه به‌ساوتی رفتند...

آن‌گاه آن سرور به‌آنان چنین گفت: «رهروان، خوش می‌گذرد، چه‌گونه سفر می‌کنید، وسه را آسوده، هماهنگ، یگانه، بی‌ستیزه گذرانیده‌اید، بی‌غـذا نبوده‌ایـد؟» «ای سرور ارجمند، خوش گذشت.... وسه را هماهنگ... گذرانیده‌ایم. از هوای بارانی، سیل و گل، ما خسته و با جامه‌های پاره سفر را به‌پایان رسانیده‌ایم.» ـ «ای رهروان، اجازه می‌دهم رهروانی که وسه را گذرانده‌اند کتنه[1] را به‌کار برند[2]. رهروی که کتنه را به‌کار می‌برد در پنج چیز اجازه دارد ـ ناخوانده به‌گشت و گذار رفتن، بی‌سه جامه به‌گشت‌و گذار رفتن، دست‌جمعی[3] به‌دریوزگی خوراك رفتن، گرفتن هر آن‌چه جامه به‌آن نیاز دارد، و تمام جامه‌های بخشیده شده به‌آنان تعلق دارد [و تقسیم خواهد شد]. ای رهروان، به‌این ترتیب کتنه مجاز است.» مانند پوارنه از هر حلقه یکی که کار آزموده و داناست بلند می‌شود و هدایت انجمن را به‌عهده می‌گیرد و سپس رو به‌رهروان می‌کند و می‌گوید «سـر وران ارجمند، انجمن به‌من گوش کند. انجمن به‌من گوش کند. این پارچهٔ کتنه را به‌انجمـن داده‌اند. اگر این کار خوشایند انجمن است، انجمن این پارچهٔ کتنه را به‌فلان رهرو می‌دهد

---

۱ Kathina چارچوب و افزاری‌است محکم که بر آن پارچه بافنند و بافته‌ها را به‌هم دوخته و سپس رنگ می‌کنند.

۲ یا، کتنه را به‌زمین بگذارند.

۳ چهار یا پنج نفری.

تا کتنه را به‌زمین بگذارد. پیشنهاد این است (دوبار دیگر تکرار می‌کند)....» سپس می‌گوید «انجمن این پارچهٔ کتنه را به‌فلان رهرو داده است. این بنظر انجمن خوب‌ست؛ از این رو ساکت می‌ماند. من به‌این ترتیب این را می‌پذیرم.»[۴]

---

۴ VBB, MV, VII, i ص‌های ۲۰_۱۱۹.

چهار نِسَّیَه

رهرو که چون پرنده سبکبال، چون قطرهٔ ژاله بر گل نیلوفر، چون ماه دور از مردم، و چون قو از دریاچه دور است، با آن که از زندگی خانه به‌بیخانگی رفته است اززادراه، خرقه و کشکول، دارو ومرهم، گوشه‌ئی و خانقاهی بی‌نیاز نیست. در آغاز زندگی رهروی، سر حلقهٔ رهروانی که **پبجا** و آئین او**په‌سم‌پدا** را دربارهٔ خواهنده آئین انجام مـی‌دهد**چهار نِسَّیَه**[1] ـ یا نگهدارِ روگرداندن ـ را به‌شاگرد نوآموز یادآوری می‌کند[2]. رهرو جز این چهار نسیه زیاده نمی‌طلبد. چهار نسیه این‌ها هستند: خوراک، جامه، اقامتگاه، و دارو.

خوراک

رهرو می‌کوشد تا در تمام عمر خود به‌اندك خوراکی که به‌دست می‌آورد خرسند باشد.

نوآموز تا وقتی که دورهٔ آزمون را می‌گذراند کشکول و ·خرقه ندارد، ولی مانند سایر رهروان غذا می‌خورد. پس از آن که رهرو شد کاسه می‌گیرد و به‌دریوزگی می‌رود. گدائی رهروان فقط برای خوراك است آن هم به‌این ترتیب که رهرو از خلوتگاه خود به‌نزدیك‌ترین شهر یا ده می‌رود و بی‌آن که با کسی حرف بزند به‌در خانهٔ یکی از **پیش‌نشینان** می‌رود و بی‌سؤال غذا می‌طلبد. پیش‌نشین غذا را در کشکول او می‌ریزد و او ساکت بازمی‌گردد. گاهی بزرگی، پدر خانواده‌ئی، بودا و انجمن رهروان را مهمان می‌کند.روز اوپوسته و فردای آن رهروان **مُهرچوبی**[2] به‌دست می‌گیرند و به‌نوبت در خود انجمن و در میان رهروان غذا می‌خورند، و یا بزرگی برای آنان غذا می‌فرستد. رهرو نباید موجود زنده‌ئی را برای خوراک

---

۱ Nissaya ۲ نک ص ۲۶۵.

خود بکشد و یاسبب کشته شدن موجود زنده‌ئی بشود. این کار از گناهان بزرگ است(۳). رهرو نباید همه وقت غذا بخورد. خودداری از بی‌موقع خوردن یکی از ده دستور رهروی است(۴)، بل‌که رهرو روزی یك بار می‌خورد و شب هم روزه است(۵). اندازه و مقدار خوراکی که رهرو می‌خورد بسته به‌اشتهای اوست. می‌خواهد یك کاسه، یك بیلووَه(۶)، یا حتی نیم بیلووه بخورد. خود بودا یك کاسه و گاهی هم بیش‌تر می‌خورد(۷). رهرو آن‌گاه گوشت موجود زنده‌ئی را می‌خورد که آن را برای او نکشته باشند و یا او ندیده، نشنیده، و یا ظن نبرده باشد که در اینجا غذای گوشت‌دار هست و به‌همین منظور به‌آن جا رفته باشد(۸). رهروان پنج دارو را هم، که چهارمین نسیه به‌شمار می‌آیند، می‌توانند در موقع لازم به‌جای خوراك به‌کار برند: یعنی کره صافی، کره تازه، روغن، عسل و شکر را. البته این پنج دارو خوراك معمولی نبوده است(۹). رهروان گاهی هم در به‌در کاسه به‌دست در پی نمك، روغن، برنج، و خوردنی‌های دیگر می‌رفتند و از آن‌ها شیر برنج می‌پختند(۱۰).

جامه

دومین نِسیَه برای روگرداندن، جامه است. رهرو علاوه بر ژنده پاره‌هایی که از تپه‌ها و خاکروبه‌ها به‌دست می‌آورد و جامه می‌سازد مجاز است شش قسم خرقه یا جامهٔ(۱۱) دیگر هم بپوشد، یعنی جامه‌های کتانی، نخی، ابریشمی، پشمینه، کنفی و گونی، این‌ها را گَهَپَتی(۱۲)ها به‌رهروان می‌دهند.

رهرو در اقامتگاه خود علاوه بر جامه نیم‌تنه(۱۳)هم می‌پوشد و وقتی که از اقامتگاه‌خود بیرون می‌آید نیم‌تنه را در می‌آورد و خرقه می‌پوشد.

بودا برای رهروان سه جامه(۱۴) را مجاز می‌داند:

سَمْگاتی(۱۵) یا خرقهٔ مرقع که رهرو وقت بیرون آمدن از خانه آن را به‌طرز خاصی

---

۲ salāka

۳ نک ص ۲۶۸ چهارنکردنی.

۴ نک ص ۲۶۷.

۵ A. نپاته‌سوم، سورهٔ۷۰.

۶ beluva قسمی لیمو.

۷ M. سوره ۷۷ (PTS.ii. P. 6)

۸ MV. VI. xxxi

۹ MV, VI. i و MV.I.xxx

۱۰ MV.VI.xxxvii,xxxviii

۱۱ Civarāni

۱۲ gahapati، پدران خانواده، کدخدا. این دسته از «پیش‌نشینان» به‌شمار می‌آمدند.

۱۳ pati-nivāsana

۱۴ te-civarika

۱۵ Samghāti

به‌خود می‌پیچد. نوعی از این خرقه به‌کَمْبَلَه(۱۶) معروف است و پشمینه است. دیگر اوتَرآسَنْگَه(۱۷) یا جامهٔ روئی، و سدیگر یك نیم‌تنه یا اَنْتَرواسَکَه(۱۸) که تا پائین زانو می‌رسد. خرقهٔ مرقع را در زیر و دیگری را روی آن می‌پوشند و آن دو را به‌هم گره می‌زنند. رهروان شالی هم به‌کمر می‌پیچند که آن را تن‌بند(۱۹) می‌نامند. خرقهٔ روئی را دور شکم و زانو می‌پیچند و سپس دنبالهٔ آن را روی یك شانه ـ اغلب شانهٔ چپ ـ می‌اندازند و مرتب می‌کنند(۲۰). جامه‌های رهروی زرد است. رهرو هیچ‌گاه، مثل برخی از فرقه‌ها، لخت نیست. و برهنگی در انجمن بودائی گناه است. رهرو اجازه ندارد از پوست جانوران برای خود جامه درست کند(۲۱). پوست‌تخت ندارد، پابرهنه است، ولی پوشیدن سندل مجاز است(۲۲).

اقامتگاه

سومین نِسَّیه اقامتگاه رهروان‌ست. رهروان در آغاز انجمن اینجا و آنجا، در پای درختان، در دامنهٔ تپه، در غار، در دل کوه، در گورستان، در بیشهٔ خلوت، ودر هوای آزاد و زیر آسمان، بر بستری از علف می‌آرامیدند. سپس دوستداران توانگر آئین ـ پدران خانواده ـ برای انجمن دیر(۱۳) و اقامتگاه ساختند. به‌طور کلی پنج پناهگاه و مسکن برای رهروان مجاز است: دیر (وهارَه)، کلبه، خانهٔ چند طبقه (پاسادَه) خانه یا سقف شیروانی‌دار، و غار(۲۴).

دارو

نخستین داروی رهروان پیشاب ماندهٔ گاو است. این‌ها از داروهائی‌ست که از آن‌ها به‌جای غذا هم استفاده می‌کنند: کره صافی، کرهٔ تازه، روغن، عسل، شکر. پذیرفتن این پنج دارو به‌موقع مجاز است(۲۵).

جز این چهار نگهداری، یا نِسَّیَه، رهروان از کسی زر و سیم، غلات نپخته، گوشت نپخته، زن یا دختر، کنیز و غلام، گوسفند و بز، مرغ یا خوك، فیل، گاو، اسب و مادیان و آب و ملك نمی‌پذیرفتند.(۲۶)

---

۱۶ Kambala

۱۷ Uttar-Āsaṇga

۱۸ Antar-Vāsaka

۱۹ Kāya-bandhana

۲۰ MV, I, xxx, MV, xiii, ii, xii

۲۱ MV.V.x

۲۲ MV.V.i

۲۳ vihāra یا، خانقاه.

۲۴ CV.VI .i و پری‌وارَه XV.vi

۲۵ MV.VI.i

۲۶ D. سورهٔ اول، ده‌رفتار کوچك، PTS.i. P. 5 نک VBB فصل هشتم j

مقامات رهروی

آن که از خانه به‌بیخانگی رفته، پَبَّجِتَه(۱) خوانده می‌شود، یعنی او از جهان روگردانده است و آئین پَبجّادربارهٔ او انجام شده. او اگر دورهٔ خدمت و آزمون را می‌گذراند و هنوز به‌مقام رهروی نرسیده و در انجمن جائی ندارد سامَنِیرَه(۲) خوانده می‌شود. کار او خدمت به‌رهروان است و کارهای آنان را انجام می‌دهد. او با «پناه گرفتن» دورهٔ خدمت را آغاز می‌کند؛ ده دستور را تمرین و تجربه می‌کند. پاتی مُکّه در برابر او انجام نمی‌شود و او حق شرکت در مراسم اوپوسته را ندارد(۳).

پس از آن که اوپه‌سم‌پدا دربارهٔ او انجام شد و او به‌انجمن پیوست، به‌طور کلی سَمَنَه(۴)، سکیه پوته(۵)، یعنی فرزند و شاگرد سکیه‌ئی، ساوَکَه(۶)، یا شاگرد، و بِکُو(۷) یعنی رهرو، نامیده می‌شود. در کانون پالی بیش از همه بِکُو به‌کار برده شده است.

رهرو اگر تازه به‌انجمن پیوسته باشد نَوَکا(۸)، و اگر پیش‌کسوت و پیرانجمن باشد تِیرا(۹) نامیده می‌شود. در هر کار انجمن، مثلا در مراسم اوپوسته، پیش‌کسوت‌ها مقدم‌اند. نخست آنان آئین را انجام می‌دهند و سپس رهروان دیگر(۱۰).

گروه رهروان جوان (نوکا) را سَدیِ‌وِهارِکَه(۱۱)، یا هم‌خانه و اَنْتِی‌واسِکَه(۱۲) ساکن

---

۱ Pabbajita
۲ Sāmanera
۳ MV, II, xxx, vi
۴ Samana
۵ Sakyaputta
۶ Savāka (که سنسکریت آن Śravaka است) یعنی شاگرد و شنوندهٔ آئین. گاهی به‌پیشن‌نشینان هم گفته می‌شود.
۷ bhikkhu
۸ Navakā
۹ Therā
۱۰ MV,II,x
۱۱ Saddhi-vihārika
۱۲ Ante-vāsika

(درون)، می‌نامند. رهرو پیر (تیرا) اگر شش سال سابقهٔ پیش‌کسوتی داشته باشد **آچَرِیه**(۱۳)، و اگر سابقهٔ پیش‌کسوتی او ده سال باشد **اُوپَجّایَه**(۱۴) نامیده می‌شود. به‌طور کلی **سدی‌وهارکه** همان **انتی‌واسکه**، و آچریه همان **اوپجایه** است، و چندان تفاوتی میان آن‌ها نیست.

شیوهٔ خطاب چنین است که رهرو پیر جوان را به‌نام کوچك‌وبه‌نام خانوادگی، یا **آوسو**(۱۵)، یعنی دوست، می‌خواند؛ رهرو جوان رهرو پیر را **بهنتی**(۱۶)، یعنی سرور ارجمند، یا **آیَسماتی**(۱۷)، یعنی ارجمند، می‌خواند(۱۸).

انتی‌واسکه در خدمت آچریه است و او را به‌چشم پدری، و آچریه هم او را به‌چشم فرزندی نگاه می‌کند(۱۹). انتی‌واسکه در برابر آچریه همان وظیفه را دارد که سدی‌وهارکه در برابر اوپجایه(۲۰).

سدی‌وهارکه برای خود **اوپجایه** انتخاب می‌کند و در خدمت اوست(۲۱). وظیفه سدی‌وهارکه دربارهٔ **اوپجایه**، و وظیفهٔ **انتی‌واسکه** دربارهٔ **آچریه** این‌هاست: «سدی‌وهارکه یا انتی‌واسکه به‌وقت برمی‌خیزد، کفش پیر خود را برمی‌دارد، جامهٔ روئی او را روی یك شانه‌اش میزان می‌کند، برای دندان او خلال و برای شستن دهان او آب می‌آورد، کرسی او را مرتب می‌کند؛ اگر اُماج برنجی هست ظرف را می‌شوید و اُماج را با دست ورز می‌دهد؛ اگر اوپجایه، یا آچریه، می‌خواهد به‌روستا برود، جامه‌ئی به‌او می‌دهد، جامهٔ روئی او را در می‌آورد، شال کمرش را می‌بندد، جامه‌های بیرون را به‌او می‌دهد؛ اگر پیر بخواهد سمنه‌ئی همراهش باشد، او جامهٔ خود را می‌پوشد و شکم و زانوهای خود را می‌پوشاند، شال کمر خود را می‌بندد و جامه‌های بیرون را به‌هم می‌بندد و می‌پوشد، کاسه گدائی را می‌شوید و همراه او به‌راه می‌افتد. نه خیلی از او دور می‌شود و نه خیلی به‌او نزدیك. هنگام برگشتن پیش می‌افتد، کرسی را آماده می‌کند، برای شستن پا آب آماده می‌کند، پای‌افزار و حوله‌ئی فراهم می‌کند. چون او را ببیند کاسه‌اش را می‌گیرد و جامهٔ بیرون او را در می‌آورد، جامهٔ بالایی را به‌او می‌دهد، و جامهٔ زیر را می‌گیرد...»(۲۲). اگر اوپجایه می‌خواهد به‌او تعلیم بدهد

---

۱۳ Ācariya
۱۴ Upajjhāya
۱۵ Āvuso
۱۶ Bhante
۱۷ Āyasmāti
۱۸ D. سورهٔ ۱۶، MPS ,vi, i
۱۹ MV, I, xxxii
۲۰ MV, I, xxxii
۲۱ MV, I. xxv
۲۲ دیگر از کارهای شاگرد در برابر پیر این‌هاست: جامه‌ها را تا می‌کند، خشك می‌کند، اتاق را آب و جارو می‌کند، فرش‌ها را آفتاب می‌دهد، پنجره‌ها را باز می‌کند، دیوار و کف اتاق را سفید می‌کند، رنگ می‌زند، آب و صابون آماده می‌کند، کاسه دریوزه را می‌شوید، جامه‌ها را رنگ می‌کند، و سر پیر را می‌تراشد....

او باید گوش کند، اگر می‌خواهد از او بپرسد باید جواب بدهد. اگر پیر نظر نادرستی را تعلیم می‌کند، او باید پیر را باز دارد و با او دربارهٔ آئین گفت‌وگو کند. اگر پیر قانون بزرگی را زیر پا بگذارد شایستهٔ **پَری‌واسَه**(۲۳) است. او مشتاقانه فکر می‌کند، «خوب‌ست که انجمن پری‌واسه را درباره اوپجایه انجام دهد.» او نباید بی‌آن که از پیر بپرسد با کسی برود و کسی را همراه ببرد(۲۴). اگر اوپجایه بیمار است وظیفهٔ سدی‌وهارکه است که از او پرستاری کند؛ اگر این بیمار است وظیفهٔ آن است که از او پرستاری کند. دربارهٔ آچریه و **انتی‌واسکه** نیز همین‌طور است. اگر سدی‌وهارکه و انتی‌واسکه همشاگردی‌هائی دارند پرستاری آن دو به‌عهدهٔ همشاگردی‌هاست. اگر رهرو نه همشاگردی دارد و نه پیر، بر انجمن است که از او پرستاری کند، و این پرستاری تا بهبودی او باید ادامه داشته باشد. پرستاری نکردن از بیمار خطای بزرگی‌ست(۲۵).

---

۲۳ Parivāsa یعنی گذراندن دوباره دورهٔ خدمت و آزمون. نکـ ص ۲۶۵.
۲۴ MV, I, xxv
۲۵ MV, viii; xxvii. نکـ VBB فصل هشتم (B)g.

رهرو

در کانونِ پالی چندین گفتار هست که بودا در آن‌ها رهرو را وصف می‌کند، و وظایف او را گوشزد می‌کند: رهرو چون ماه به‌مردم(۱) نزدیک می‌شود، تن و جان را از آنان دور نگاه‌می‌دارد، و همواره فروتن است، و در میان مردم چنان‌ست که تا از او نپرسند پاسخ نمی‌دهد. او چون مردی که چاهی خراب، یا کوهی ناهموار، یا رودی سخت‌گذر در برابر دارد، تن و جان را از مردم دور نگاه می‌دارد. بودا برای روشن کردن رهروان در این باره که «کدام رهرو، ارزندهٔ نزدیکی به‌مردم است؟» دست خود را در هوا چرخاند و گفت، «همان‌گونه که این دست در هوا بسته به‌جائی، یا دربند چیزی نیست، دل رهروی هم که به‌مردم نزدیك می‌شود چنین است، دربند و بسته‌به‌چیزی نیست. سود را به‌سودجویان، و نیکی را به‌نیکخواهان وامی‌گذارد. او از بهره‌مندی دیگران، همان گونه که از آن خود، خوشدل(۲) است.» روشنگری کدام رهرو دربارهٔ آئین ناب است؟ آن که به‌خود نمی‌بالد، خود را نمی‌ستاید، در دامگه غرور نیفتاده است. آن که به‌هنگام روشنگری آئین چنین نمی‌اندیشد «شاید آنان آئین را از من بشنوند، چون بشنوند، خوشدل شوند، چون خوشدل شوند با من رفتاری درخشان داشته باشند.» این‌چنین روشنگری آئین صافی نیست. رهروی که آئین را برای دیگران روشنگری می‌کند، می‌اندیشد «آن سرور آئین را نیك آموخت، برای این زندگی است برای همین زمان‌ست، آئین می‌گوید «بیا و بنگر»، راهنمای [به‌نیروانه] است، و هر دانا خود آن را می‌فهمد، شاید کسانی آئین را از من گوش کنند، چون بشنوند شاید بفهمند، و چون بفهمند شاید چنین راهی را در پیش بگیرند.» این رهرو

Kulāni ۱ su-mano ۲

آئین را به‌اعتبار شکوه آن، به‌اعتبار همدردی، به‌اعتبار شفقت، از سر مهر روشنگری می‌کند. این روشنگری آئین ناب است»[۳].

رهرو بهنگام به‌گشت و گذار، به‌دریوزگی، و برای ناشتائی می‌رود. چون غذای خود را گرفت و خورد، به‌گوشهٔ خلوتی می‌رود، تنهامی‌نشیند و در خود فرو می‌رود. یکساندل است، مجموع است.

به‌هنگام سخن گفتن با مردم، یابا شاگرد دیگر، یا با رهرو دیگر، درشت نمی‌گوید، به‌آئین سخن می‌گوید.

رهرو به‌خوراك، به‌رختخواب، به‌کرسی، و به‌آب شست‌وشوی، و به‌پوشاك دل نمی‌بندد. او چون ژاله‌ئی‌ست بر نیلوفر[۴].

بودا در سوره **سَمّاپَرِبّاجَنّی‌یَه**[۵] یاسورهٔ **سفر راست و درست** رهرو را مسافر صافی این جهان می‌داند:

«من از آن **دانا**، داناترین، که گذشته است، که به‌آن‌سو رفته است، که یکسره در آرامش[۶] است و استوار است، از خانه به‌بیخانگی رفته است، از کام‌ها روگردانده است می‌پرسم: رهرو چه‌گونه باید در جهان سفر درست داشته باشد، مسافر صافی باشد؟ آن سرور گفت «آن که از تفأل از پرواز پرندگان، از پیشگویی حوادث شوم، از خواب‌ها و از بروج[۷] روگردانده؛ آن که آلودگی **تفألات** را رها کرده، او رهروی‌ست که در جهان سفر درست دارد، راست و درست در جهان می‌گردد.

رهرواز شهوت کام‌ها، خواه انسانی و خواه آسمانی، پاك می‌شود. چون از هستی دست برده است به‌آئین گام برمی‌دارد. چنین رهرو در جهان مسافر صافی است.

رهرو از بدگویی رو می‌گرداند، خشم و پستی را رها می‌کند، هواخواهی از یکی و مخالفت با دیگری را رها می‌کند. چنین رهرو در جهان مسافر صافی است.

رهرو که احساس می‌کند «آنان به‌من سلام می‌کنند» رهرو والا نیست؛ رهرو چون دشنام بشنود کینه نمی‌توزد؛ و چون غذای مخصوص بگیرد به‌خود نمی‌بالد. چنین رهرو در جهان مسافر صافی است.

رهرو چون می‌داند بر او چه می‌گذرد دیگری را در جهان نمی‌آزارد، او آئین را درست می‌شناسد. چنین رهرو در جهان مسافر صافی است.

---

۳ S.ii سورهٔ سوم، سورهٔ چندوپمه (Candupama).

۴ Sn. چوله‌وگه: سورهٔ ۱۴، سورهٔ دَمّکه (Dhammika).

۵ Sammāparibbajaniya-sutta

۶ Pari-nibbutaṃ

۷ این‌ها تعلیمات برهمنان‌اند.

صافی و کامکار، پرده‌در،ـ یعنی پرده پندار را،ـ چیره به‌اندیشه‌های خویش، آن سورفته، استوار، در آن شناسائی که به‌رهائی از منی می‌انجامد استاد است. چنین رهرو در جهان مسافر صافی است(۸).

۸ .Sn چوله‌وگه ۱۳ سورهٔ سفر راست‌ودرست.

پیش‌نشینان

دوستداران آئین، یعنی آنان که به‌**بودا**، به‌**آئین**، و به‌**انجمن** پناه می‌برند، به‌طور کلی **شاگردان** بودا، به‌دو دسته تقسیم می‌شوند، یا به‌انجمن می‌پیوندند و **رهرو** می‌شوند، اینان از خانه به‌بیخانگی می‌روند، سر خود را می‌تراشند و جامهٔ زرد دربرمی‌کنند؛ یا دوستدار بودا، آئین، و انجمن هستند، ولی ترك خان‌ومان نمی‌کنند اینان را **پیش‌نشین**، یا **اوپاسَکه**(۱)، می‌گویند. پیش‌نشین می‌آید و می‌نشیند، آئین را می‌شنود، می‌آموزد و به‌خانهٔ خود باز می‌گردد. از پیش‌نشینان **گَهَه‌پَتی**(۲)ها ـپدران خانوادهـ برای خدماتی که به‌انجمن رهروان کرده‌اند معروفند..

بودا وظایف **پیش‌نشین‌ها** را چنین خلاصه می‌کند:

پیش‌نشین نه می‌کشد، نه سبب کشته شدن موجود زنده می‌شود، با آنانی که می‌کشند همداستانی نمی‌کند، از آزار موجودات، خواه توانا و خواه ناتوان، پرهیز می‌کند.

از هیچ جا چیزی را که به‌او نداده‌اند نمی‌گیرد، آن را از دیگران می‌داند، کسی را هم به‌گرفتن آن وا نمی‌دارد، با آنانی که آن را برمی‌دارند همداستانی نمی‌کند، او از هرگونه دزدی می‌پرهیزد.

فرزانه از زندگی ناپاك دوری می‌کند هم‌چنان که از توده‌ئی زغال افروخته، اگر نمی‌تواند زندگی پاکدامنی را زندگی کند، نباید گذاشت که به‌همسر دیگری تجاوز کند.

نباید با دیگری در تالار دادگری یا در تالار انجمن دروغ بگوید، نباید کسی را وادار

---

۱ Upasāka.

۲ gahapati از gaha یعنی کد، خانه، و pati صاحب و دارا، رویهم یعنی مرد خانه، کدخدا، پدرخانواده.

به‌دروغ‌گوئی کند، نباید با دروغگو همداستانی کند، باید از ناحقیقت روبگرداند.

پیش‌نشینی که آئین را تصدیق می‌کند، نباید نوشابه‌های مستی‌آور بنوشد، نباید کسی را به‌این کار وادارد، نباید با میخواران همداستانی کند. باید بداند که این کار به‌دیوانگی می‌کشد.

نادان مست خود گناه می‌کند و دیگران را هم به‌مستی می‌کشد. او را از این گناه، از این دیوانگی، از این خوشی ابلهانه دور دارید.

او نمی‌کشد؛ تا چیزی را که به‌او نداده‌اند نمی‌گیرد؛ دروغ نمی‌گوید؛ مست نمی‌کند؛ از کامجوئی یا زنا خودداری می‌کند؛ در شب غذای بی‌موقع نمی‌خورد.

نه به‌خود حلقه گل می‌آویزد، و نه عطر می‌زند؛ بر بستری که روی زمین گسترده‌اند می‌خوابد. آنان آن‌چه را بودای غلبه‌کنندهٔ بر درد آورده اوپوستَهٔ هشتگانه می‌نامند.

او با دل پرایمان در روزهای چهاردهم، یا پانزدهم، و هشتم نیمهٔ هر ماه اوپوسته را انجام می‌دهد و چهارده روز مخصوص(۳) را که هشت بخش دارد به‌جا می‌آورد.

مرد دانا بامداد، پس از آن‌که اوپوسته گرفت، با دلی پرایمان با خوراك و نوشیدنی انجمن رهروان را شاد می‌کند، به‌اندازهٔ توانایی خود یاری می‌کند.

دربارهٔ پدر و مادر خود وظیفه‌شناس می‌ماند، و پیشه‌ئی شرافتمندانه دارد، پدر خانواده‌ئی که این را با همت نظاره می‌کند، به‌مقام خدایان نیمه درخشان(۴) می‌رسد(۵).

پنج پیشه هست که پیش‌نشین نباید آن‌ها را در پیش گیرد: شمشیر فروشی، فروختن موجودات زنده، گوشت‌فروشی، می‌فروشی، و زهرفروشی(۶).

هشت کار هست که اگر پیش‌نشین دست به‌آن‌ها نبرد، رهروان کشکول خود را از او دور نگاهمیدارند و از او غذا نمی‌طلبند. اگر او دست به‌این هشت کار بزند انجمن تشکیل می‌شود و او را از غذا دادن به‌رهروان محروم می‌کند. آن کارها این‌ها است: مخالفت با پیشکش‌هائی که به‌رهروان می‌دهند، رفتاری مخالف صلاح رهروان داشتن، خلاف مسکن آنان، خلاف خود آنان عقیده داشتن؛ میان رهروان جدائی انداختن؛ به‌بودا، به‌آیین، و به‌انجمن بدگفتن(۷).

بودا در سورهٔ **تعلیم به‌سنگاله**(۸)، پسر یك پدر خانواده، وظایف گَهَپَتی‌ها، ـیا پدران خانوادهـ را چنین می‌شمارد:

---

۳ paṭihārakapakkha یا، نیمهٔ اول ماه‌خرقه بخشی Civara-māra نکـ RDBI, P.141.

۴ sayampabha

۵ Sn.، چوله‌وگه ۱۴، سورهٔ دمکه، VBB ص ۷ـ۱۲۶ و A. نپاتهٔ پنجم، سوره ۱۷۹.

۶ A. نپاتهٔ پنجم، سوره ۱۷۷

۷ VC;V,xx

۸ Singālaka

او از چهار آلودگی کردار که ویران کردن زندگی، گرفتن چیزی که داده نشده، رفتار بیراههٔ شهوت‌آلود، و دروغ گفتن است رو می‌گرداند.

وظیفهٔ دیگر او نگاهداری شش جهت است: مادر و پدر را جهت شرق، آچریه‌ها را جهت جنوب، زن و فرزند را جهت غرب، دوستان و خویشان را جهت شمال، بندگان و کارگران را جهت پائین، **سمنه‌ـبراهمنه**[۹] را جهت بالا به‌شمار می‌آورد.

فرزندان در پنج جا باید مادر و پدر را چون جهت شرق بدانند و بگویند: آنان از من نگهداری کرده‌اند و من از آنان نگهداری خواهم کرد؛ و کارهای آنان را انجام خواهم داد: سنت خانوادگی را نگاه خواهم داشت؛ امیدوارم که وارث آن‌ها باشم؛ و چون در گذرند برای آنان خیرات خواهم کرد.

پدر و مادر، که در این پنج جا چون جهت شرق به‌شمار آمده‌اند، در پنج جا به‌فرزندان خود نیکخواهی نشان می‌دهند. او را از عیب دور می‌دارند؛ در او هنر ایجاد می‌کنند؛ او را به‌آموختن هنر وامی‌دارند؛ او را بر آن می‌دارند که با همسری شایسته یگانه باشد؛ در وقت مقرر او را وارث خود می‌کنند.

در پنج جا **انتی‌واسنا**[۱۰] باید آچریه را چون جهت جنوب به‌شمار آورد. پیش پای او برخیزد؛ خدمت کند؛ بارغبت به‌او گوش کند؛ ملازم او باشد؛ هنرها را به‌دقت بیاموزد.

و آچریه‌ها در این پنج جا به‌شاگردان نیکخواهی نشان می‌دهند؛ آنان را خوب تعلیم می‌کنند؛ آنان را به‌درستی آگاه بار می‌آورند؛ شاگردان را در آموزش هنرها تعلیم می‌دهند، آنان را با دوستان و خویشان آشنا می‌کنند؛ در تمام جهات آنان را نگاهداری می‌کنند.

شوهر در پنج جا باید همسر را چون غرب بداند: با احترام به‌او، با غفلت نکردن از او، باوفاداری، با ارج نهادن به‌او، با فراهم کردن زیورهای او.

و همسر نیز در پنج جا به‌شوهر نیکخواهی نشان می‌دهد: کارهای خانه را به‌خوبی سروسامان می‌دهد، روش بنده‌پروری را می‌داند، وفادار است، توشه‌ها را خوب نگهداری می‌کند، و به‌تمام وظائف خود چیره و تواناست.

پدر خانواده در پنج جا باید دوستان و خویشان را چون جهت شمال به‌شمار آورد: با دهش؛ با گفتار مهربان؛ به‌سود آنان کار کردن، دوستی کردن، پیمان نشکستن.

و دوستان و خویشان به‌پدر خانواده در پنج جا نیکخواهی نشان می‌دهند: آنان از او در وقت بی‌خبری او نگهداری می‌کنند؛ مالش را دروقت بی‌خبری او نگهداری می‌کنند، در وقت ترس برای او پناه به‌شمار می‌آیند: دست او را در پریشان‌حالی و درماندگی می‌گیرند،

---

۹ samana-brāhmana: یا مرتاضان وبرهمنان.
۱۰ ante-vāsinā (هم خانهٔ استاد)

و فرزندانش را عزیز می‌دارند.

در پنج جا خواجه باید بندگان و کارگران را جهت پائین به‌شمار آورد: به‌اندازهٔ طاقت‌شان کار به‌آنان بسپرد؛ غذا و مزد آنان را فراهم آورد، در وقت بیماری از آنان پرستاری کند؛ ادویهٔ کافی به‌آنان بدهد: در فصل استراحت اجازهٔ استراحت به‌آنان بدهد.

بندگان و کارگران به‌خواجهٔ خود در پنج جا نیکخواهی نشان می‌دهند: پگاه برمی‌خیزند؛ دیرگاه می‌خوابند؛ نجیب‌اند؛ کارگرانی واردند؛ و برای خواجهٔ خود خوشنامی می‌آورند.

پدر خانواده در پنج جا سمنه‌ـبراهمنه‌ها را چون جهت بالا به‌شمار می‌آورد: با مهربانی در کردار، در گفتار، و در اندیشه؛ با مهمان‌نوازی؛ با فراهم آوردن خواست‌های آنان.

و سمنه‌ـبراهمنه‌ها در شش جا به‌پدر خانواده نیکخواهی نشان می‌دهند: او را از عیب دور می‌دارند؛ هنر را در او پی‌ریزی می‌کنند؛ با دلی پرهنر به‌او نیکخواهی نشان می‌دهند؛ دانش نیك را به‌او می‌آموزند؛ آموختهٔ او را روشن می‌کنند؛ راه بهشت را به‌او می‌نمایند. جهت بالا این گونه محفوظ، آرام و بی‌بیم است(۱۱).

---

۱۱ D سورهٔ ۳۲؛ سورهٔ سِنگال‌ئوواده (Singal-ovāda)

قوانین انجمن زنان رهرو

در چولَه‌وَگّه آمده که مَهاپَجاپَتی گُتَمی ـ خاله و نامادری بودا ـ در پنجمین سال بودائی بودا، در زادگاه او کَپله‌وتُو، از او می‌خواهد که زنان را نیز به‌انجمن رهروان بپذیرد، ولی او نمی‌پذیرد. بودا پس از دیدار کپله‌وتو به‌مهاونه در نزدیکی شهر ویسالی باز می‌گردد.

مهاپجاپتی گتمی با بسیاری از زنان خاندان سکیه موی سر را می‌تراشند و جامه‌های زرد می‌پوشند و به‌سوی ویسالی به‌راه می‌افتند.

بودا باز به‌زنان اجازهٔ ترك خان‌ومان (پَبَجّا) نمی‌دهد. آننده ـ خویش و شاگرد محبوب بودا ـ چون گریه و زاری مهاپجاپتی گتمی را می‌بیند نزد بودا می‌رود و بودا پس از گفت‌وگوی با او به‌زنان اجازهٔ ترك خان‌ومان می‌دهد به‌شرط آن که آنان هشت قانون را بپذیرند[1].

آن‌گاه بودا هشت قانون انجمن زنان رهرو[2] را برای آننده چنین برمی‌شمارد:

۱ زن رهرو[3]، اگر صد سال هم رهروی کند، باید به‌مرد رهرو، اگرچه او رهرو یك روزه باشد، سلام کند و در برابر او با دو کف به‌هم برنهادهٔ دست برخیزد، فرمان برد؛ آئین را ارجمند بدارد، در آن نظاره کند، به‌یاد آورد و بزرگ دارد، و در تمام عمر آن راترك نکند.

۲ زن رهرو نباید فصل باران (=وَسّه) را در آن آبادی که مرد رهروی نیست بگذراند....

۳ زن رهرو هر چهارده روز یك بار باید از انجمن مردان رهرو[4] دو چیز بخواهد: برپاداشتن اوپوسته و شرکت در گفتارها....

---

۱ نک ص ۱۶۱.

۲ Bhikkhunī-saṃgha

۳ bhikkhunī

۴ Bhikkhu-saṃgha

۴ چون زن رهرو فصل باران را گذراند باید از هر دو انجمن[۵] بخواهد که در بارهٔ سه نکته، یعنی آن چه دیده شده، شنیده شده، و یا به‌آن گمان برده شده، پَوارَنه را انجام دهند....

۵ چون زن رهرو قانونی را شکست، باید در هر انجمن به‌توبهٔ پانزده روزه گردن نهد....

۶ شاگرد زن[۶] پس از دو سال شاگردی و آموختن شش دستور[۷] باید از هر دو انجمن طلب او په‌سم‌پدا بکند....

۷ زن رهرو هیچ‌گاه نباید به‌مرد رهرو دشنام بگوید و او را بدنام کند....

۸ از امروز به‌بعد سخن زنان رهرو باید محدود [به‌تواضع] باشد. و این قانون... در تمام عمر نباید ترک شود....»

چون مهاپجاپتی گتمی از خویشان بودا بود در پیوستن به‌انجمن دورهٔ «خدمت و آزمون» برای او و سایر زنان سکیه‌ئی لازم نبود[۸]. سایر زنان برطبق قانون ششم می‌بایست دورهٔ دوسالهٔ «آزمون»، یا خدمت را بگذرانند، و زنانی که این دوره را می‌گذراندند سامنیری[۹] نامیده می‌شدند.

مردان رهرو در برابر شاگردان زن و سامنیری‌ها پاتی مُکّه نمی‌خواندند[۱۰]. سایر مراسم و قوانین انجمن زنان کم یا بیش همان قوانین و آئین‌های انجمن مردان رهرو است.

---

۵ انجمن مردان، و انجمن زنان.

۶ sikkha mānāya

۷ شش دستوراول از ده دستور نک ص ۲۶۶.

۸ نک ص ۱۶۲ شرط چهارم.

۹ sāmanerī

۱۰ MV, II, xxxvi

گنج رفتار

در دفتر اول گفتیم که **راه هشتگانهٔ عالی به‌سه آموزش تقسیم می‌شود که برترین رفتار، برترین یکدلی، و برترین شناسائی** خوانده می‌شود(۱).

مراد از برترین رفتار، یا سلوك عالی، سه گام از هشتگام راه عالی است، یعنی راستی و درستی در گفتار، در کردار و در زیست. واژهٔ رفتار یا **سیلَه**(۲) در بردارندهٔ مفهوم‌های منش عالی، راستی و رفتار یعنی سیر و سلوك درست است.

در **کانون پالی** از پنج گنج سخن گفته شده است، یعنی گنج ایمان، گنج رفتار، گنج ترك خان‌ومان، گنج شناسائی(۳). سلوك یا رفتار (=سیله) را به‌طور کلی به‌سه دسته تقسیم کرده‌اند: **سیلهٔ کوچك**(۴) یا سلوك کوتاه که همان گنج رفتار است. **سیلهٔ میانه**(۵) یا سلوك میانه. **سیلهٔ بزرگ** یا سلوك بزرگ(۶). سلوك یا رفتار بزرگ و میانه، کم یا بیش، یك چیز است. جز در ترتیب و گاهی هم در تعداد.

«ای رهروان، **گنج رفتار** چیست؟ در اینجا شاگرد شایسته از ویران کردن زندگانی [=کشتن]، از گرفتن چیز داده نشده [= دزدی]، از رفتار بیراههٔ کامرانی [= زنا]، از دروغگوئی، از شراب مستی‌آور و بی‌خبرکننده خودداری می‌کند. این را **گنج رفتار** خوانند.»

---

۱ نک ص ۳۳.

۲ sīla/sila یعنی «عادت، رسم؛ خوی، خصلت؛ رفتار؛ سلوك یا عادات درست، منش نجیب، راستی،....» **فرهنگ عملی سنسکریت** ص ۳۷۵

۳ A. نپاتهٔ یك‌ها، سورهٔ ۴۷.

۴ cula sīla

۵ majjhima sīla

۶ Mahā sīla

در A. نپاتهٔ سه‌ها، سورهٔ ۱۱۵، از سه دریافت یا حصول، یعنی **سَمْپَدا**(۷) سخن گفته شده است که این‌هاست: **سَمْپَدایِ رفتار، سمپدایِ دل، سمپدایِ شناسائی.**

بودا برای رهروان سَم‌پدای سلوك یا رفتار را چنین روشنگری می‌کند:

«ای رهروان، سم‌پدای رفتار چیست؟ رهرو از ویران کردن زندگانی، از گرفتن چیز داده نشده، از رفتار بیراههٔ کامرانی، از دروغگویی، از بدگویی، از سخن درشت، و از سخن ابلهانه خویشتن‌داری می‌کند. این را، ای رهروان، سَم‌پدای رفتار نامند.» این **هفت سیله**، یا سم‌پدای رفتار، همان **سلوك میانه** است.

در A. نپاتهٔ ده‌ها، سورهٔ ۱۶۹، از سلوك این گونه سخن گفته شده است: **سنگاروَهٔ**(۸) برهمن نزد بودا می‌رود و از او می‌پرسد «ای گتمه، مراد از این‌سو(۹)، و آن‌سو(۱۰) چیست؟» بودا در پاسخ می‌گوید، «ای برهمن، ازمیان بردن زندگانی در این‌سو، وخویشتن‌داری ازویران کردن زندگانی در آن‌سو است. گرفتن چیز داده نشده در این‌سو، و خویشتن‌داری از گرفتن چیز داده نشده در آن‌سو است. رفتار بیراههٔ کامرانی در این‌سو، و خویشتن‌داری از رفتار بیراههٔ کامرانی در آن‌سو است. دروغگوئی در این‌سو، خویشتن‌داری از دروغگوئی در آن‌سو است. بدگویی در این‌سو، و خویشتن‌داری از بدگوئی در آن‌سو است. سخن ابلهانه در این‌سو، و خویشتن‌داری از سخن ابلهانه در آن‌سو است. آز در این‌سو، و بی‌آزای در آن‌سو است، بدخواهی در این‌سو، و بدخواه نبودن در آن‌سو است. نظر نادرست در این‌سو، ونظر درست در آن‌سو است برهمن این‌سو و آن‌سو این‌ست.»

در سورهٔ مهم **دام قدسی** (D.1) از **سلوك کوتاه** به‌این صورت سخن گفته شده است: «سمنه گتمه از ویران کردن زندگانی رو می‌گرداند، از ویران کردن زندگانی دوری می‌جوید. او با همهٔ جانداران بی‌چوب، بی‌شمشیر، فروتن، دلسوز، دوستانه و مهربان زندگی می‌کند.» ای رهروان، بگذارید مرد معمولی در ستایش **چنین رفته** سخن بگوید که «سمنه گتمه از گرفتن چیزی که داده نشده رومی گرداند، از گرفتن چیزی که داده نشده دوری می‌جوید. او با گرفتن چیزی که داده شده، با خواستن چیزی که داده شده، با دلی نجیب و ناب زندگی می‌کند.»...

«سمنه گتمه از زندگی ناقدسی رومی گرداند؛ او با زندگی قدسی، با زندگی جدا، از رفتار هرزه و پست دوری می‌جوید.»...

«سمنه گتمه از دروغگویی رومی گرداند، از دروغگویی خودداری می‌کند. او راستگو، بسته

---

۷ sampadā. سَمپداها را گوناگون برشمرده‌اند: ایمان، اخلاق، دانش، آزادگی، شناسائی (A.v. ۹۱) یا: اخلاق، یکدلی، شناسائی، آزادی، چشم شناسائیِ بسته به‌آزادی یا شناسائی روشن دربارهٔ آزادی (A.v. ۹۲).

۸ Sangarava ۹ orimaṃ tīraṃ ۱۰ pārimaṃ tiraṃ

به‌حقیقت، پایدار، استوار، دربارهٔ جهان سخن نگاهدار است.»...

«سمنه‌گتمه از بدگوئی رو می‌گرداند، از بدگوئی دوری می‌جوید. آن‌چه اینجا شنیده، آنجا به‌دیگران نمی‌گوید تا میان‌شان جدائی اندازد، و آن‌چه آنجا شنیده اینجا نمی‌گوید که میان اینان و آنان جدایی اندازد. از این رو او پیوند دهندهٔ جداشدگان، ایجادکنندهٔ یگانگی، شاد از یگانگی [یا: هماهنگی دیگران]، خوشدل از یگانگی، دوستدار یگانگی، سخنی می‌گوید که یگانگی ایجاد می‌کند.»...

«سمنه‌گتمه از سخن درشت رو می‌گرداند، از سخن درشت دوری می‌جوید. هر سخنی که بی‌آزار، گوشنواز، و مهرآمیز، دلاویز، شهری، خوشایند مردم، برای مردم لطیف است- او از این سخنان می‌گوید.»...

«سمنه‌گتمه از سخن ابلهانه رو می‌گرداند، از سخن ابلهانه دوری می‌جوید. بجاگو، راستگو، حقیقت‌گو، گویندهٔ هماهنگ با آئین و روش، گویندهٔ سخنان شایستهٔ اندوختن، بجا، خردمندانه، آشکار، و راست است.» ای رهروان، بگذارید مرد معمولی در ستایش چنین رفته این‌چنین سخن بگوید.»

«سمنه گتمه از آزردن گیاهان و جانوران دوری می‌جوید. او در روز یك بار غذا می‌خورد، و شب چیزی نمی‌خورد؛ او از خوردن نابهنگام دوری می‌جوید. او از رقصیدن، آواز خواندن، موسیقی، از تماشای حرکات عجیب و غریب... از آویختن حلقه گل، از به‌کار بردن عطر و بخور برای زینت و خودنمائی... از رختخواب‌های بلند و پهن دوری می‌جوید.»

«سمنه‌گتمه از پذیرفتن زر و سیم... مزرعه یا زمین دوری می‌جوید.»...[11] همین سیله‌ها، با همین شکل، در .A نپاتهٔ سه‌ها، سورهٔ ۷۰ آورده شده است.

چنان که دیده شد سلوك میانه، و سلوك بزرگ، شکل گسترش یافتهٔ سلوك کوتاه، یا پنج سیله‌است که به‌پنج گام تربیت[12] نیز معروف است[13].

---

۱۱ VBB ص‌های ۶-۶۱۴

۱۲ pañcasu sikkhapadasu

۱۳ برای مقایسهٔ سلوك‌بزرگ با ده‌گام‌تربیت نک ص ۲۶۶.

بخش دوّم

متن‌های بودائی

دیباچه:

آثار بودائیِ پالی

و تاریخ تحول آن‌ها

سه سبد یا کانونِ پالی

کهن‌ترین مجموعهٔ کتاب‌های بودائی سه سبد یا تی‌پیتکَه(۱) خوانده می‌شود که در زبان‌های اروپائی به‌کانون پالی(۲) معروف است. واژهٔ پالی از کلمه palli، یعنی ناحیهٔ روستائی گرفته شده است. این واژه در برابر نگره(۳)، ناحیهٔ شهری، به‌کار برده می‌شد. نظر دیگر در این باره آن است که پالی به‌معنای «متن» یا «متن مقدس» است، و آن گاه که آن را دربارهٔ زبان پالی به‌کار می‌برند، شکل کوتاه شدهٔ واژه palibhasa است(۴). زبان پالی ـ که زبان زادگاه بوداست ـ از دستهٔ زبان‌های هند و آریائی میانه است. آن‌گاه که کتاب‌های کهن بودائی به‌پالی پیدا شد این زبان همپایهٔ سنسکریت(۶) ـ زبان هند و آریائی باستان ـ شد. پیش از این سنسکریت زبان دانایان و پالی زبان تودهٔ مردم بود.

به‌سنت بودائی، که در سه‌سبد و کتاب‌های دیگر آورده شده، برای گردآوری گفتارها وساختن سه سبد، چهار شورا(۶) برپا شد. نخستین شورا اندکی پس از مرگ بودا ـ احتمالاً در ۴۸۳ پ.م. ـ در راجه‌گهه تشکیل شد. در این شورا ذَمّه(۷) و وِنَیَه(۸)، یعنی آئین و روش را معتبر دانستند، ولی پیدا نیست که اَبی‌ذَمّه(۹) یا آئین برتر، یعنی «تعلیم نهائی» را هم به‌رسمیت شناخته باشند. گزارش این شورا در یازدهمین کَندَکَه(۱۰) مجموعهٔ

---

۱ Tri-piṭaka/Ti-piṭaka

۲ Pāli-canon

۳ nagara

۴ ویلهلم گیگر، ادبیات‌وزبان پالی، ص ۱

۵ sanskrit

۶ sangiti

۷ Dhamma

۸ Vinaya

۹ Abhidhamma

۱۰ Khandhaka

چولَه‌وَگّه(۱۱) آمده است. **دومین‌شورا** یك قرن پس از مرگ بودا در **ویسالی** تشکیل شد. در **چوله‌وگه** چنین آمده است که رهروان سرزمین **وَجّی**(۱۲) به«ده نکته» ـ که **یَسَه**(۱۳) پسر کاکن‌دَکه(۱۴) آن‌ها را نادرست و برخلاف قوانین انجمن می‌دانست ـ دست می‌یازیدند. از این رو، رهروان وجّی او را محکوم کردند. به‌کوشش یسه و مخالفانش هفتصد رهرو گرد هم آمدند که از میان‌شان صد و چهل وهشت اَرَهَت به‌هواخواهی او آمده بودند. در این شورا آن **ده نکته** را مطرود دانستند. این شورا در زمان **کالاشوکه**(۱۵) شاه، جانشین **اجاتَه‌سَتّو**(۱۶) تشکیل شده بود.

سومین شورا در **پاتَلی‌پُوتّه** (۱۷) به‌راهنمائی **تِسه‌مُگَلی‌ّپوته**(۱۸) و به‌تشویق **اَشوکَه**(۱۹) برپا شد. در این شورا صد رهرو در **۲۳۶** سال پس از مرگ بودا گرد آمده کانونی از متن‌هائی را که پیران معتبر می‌دانستند گرد آوردند. این شورا نه ماه به‌درازا کشید.

یکی از نتایج برجستهٔ این شورا همانا روانه کردن گروهی به‌سیلان بود تا «آئین» را بشارت دهند. در میان این گروه، **مهنده**(۲۰) ـپسر یا برادر اشوکه ـ و **سَنْگَه‌مِتّا**(۲۱)، دخترش نیز بودند.

چهارمین شورا به‌فرمان **کَنِشْکَه**(۲۲) ـیکی از شاهان نژاد **توروشکَه**(۲۳) یا **سَکَه**(۲۴) ـ در قرن اول میلادی برپا شد. محل تشکیل این شورا را برخی **جالَنْدَر**(۲۵) و برخی **کشمیر** دانسته‌اند. بنابر نظر **یوآن جوانگ**(۲۶) ـزائرمعروف‌چینی‌ـ هرروز رهروی برای تعلیم آئین بودا به‌کنشکه نزد او می‌رفت. گویا کنشکه پس از چندی دریافت که در این آئین تناقص‌هائی هست. از این رو، از **پارْشْوَهٔ**(۲۷)بزرگ دربارهٔ تعلیم حقیقی بودا پرسید و همین خود سبب تشکیل چهارمین شورا شد، و هم در این شورا بود که میان **راه بزرگ**(۲۸) و **راه کوچك**(۲۹) فرق گذاشته شد. در این شورا سه سبد را معتبر شناختند، و به‌فرمان کنشکه

---

۱۱ Culla-Vagga

۱۲ Vajji

۱۳ Yaśa/Yasa

۱۴ Kākandaka

۱۵ Kālāśoka

۱۶ Ajātaśatru/Ajātasattu

۱۷ Pātaliputra/Pāṭatiputta

۱۸ Tissa Mpggalliputta

۱۹ Aśoka (۲۶۴ تا ۲۲۷ پ.م.) پادشاه معروف دودمان موریه.

۲۰ Mahindra/Mahinda

۲۱ Sangamitta

۲۲ Kaniṣka

۲۳ Turuṣka

۲۴ Śaka/Saka

۲۵ Jālandhar

۲۶ Yuan Chwang نام این زائر را به‌شکل‌های گوناگون خوانده‌اند، چون **یوان‌جوان**، و مانندآن.

۲۷ Pārśva

۲۸ Mahāyāna ارابهٔ بزرگ هم گفته‌اند.

۲۹ Hīnayāna ارابهٔ کوچك هم گفته‌اند.

پانصد رهرو دانا بر آن‌ها تفسیر نوشتند.

به‌طور کلّی، **کانون پالی** در شش قرن به‌شکل کنونیش گردآوری شد و، به‌احتمال، در این شش قرن از دیگرگونی‌هائی برکنار نماند. نگفته نماند که تنها در زمان کنشکه هجده فرقهٔ گوناگون بودائی وجود داشتند که هر یك از گفته‌های بودا چیز دیگری می‌فهمیدند.(۳۰)

تی‌پیتَکَه

پیتکه سبدی از خیزران بود که کتاب‌ها را در آن نهاده می‌بردند. این **سه سبد** (= تی‌پیتکه) این‌ها هستند:

A. **وِنَیَه** B. **سُوتَّه** C. **اَبی‌ذَمَّه**

اینك توضیح کوتاه این سه سبد.

A **وِنَیه-پیتَکَه** یا سبد روش، یعنی روش و قانون انجمن رهروان. در این مجموعه برای آئین رهروی، دربارهٔ رهروان، «**انجمن**» آنان، بازگوئی گناهان، پذیرش رهروان تازه به‌انجمن، زندگی در فصل‌های بارانی، دربارهٔ دارو و درمان، خانه و پوشاك و مانند این‌ها قوانین بسیار می‌توان یافت(۳۱). **ونیه - پتیکه** از پنج کتاب ساخته شده است، به‌نام‌های:

۱ **کَنْدَکَه** مَهاوَگَّه
چُولَه‌وَگَّه

۲ **سُوتَّه-وِبَنْگَه** مَها-وِبَنْگَه
بِکُونی-وِبَنْگَه

۳ **پَری وارَه.**

۱ **کَنْدَکَه** یا **قطعه‌ها**، مجموعه‌ئی است از دو بخش، که همواره خود کتاب‌های جداگانه‌ئی به‌شمار می‌آیند. یکی **مهاوَگَّه**(۳۲) یا **فصل بزرگ** و دیگری **چولَه-وَگَّه** یا **فصل کوچك**. هر یك از این دو وگّه خودچندبخش(۳۳)دارد،و موضوع این دو کتاب، کم یا بیش،

۳۰ شرح بیش‌تر این چهارشورا و این فرقه‌ها در کتاب اول تاریخ آئین بودا، به‌همین‌قلم، آورده خواهدشد.
۳۱ در دفتر سوم از بخش اوّل از این قوانین سخن گفته شد. نک ص ۲۷۳.
۳۲ Mahā-Vagga
۳۳ Khandha

یکی‌ست(۳۴).

۲ **سُوتَه‌ـوِبَنْگَه**(۳۵). این مجموعه تفسیر سورهٔ معروف **پاتی‌مُکَّه**(۳۶) است. نخست بایسته است که از این سوره سخن گفته شود.

پاتی‌مُکَّه‌سُوتَه یا **گفتار درباره موانع آزادی**. این سوره از نظر سبک گفتار از همهٔ نوشته‌های ونیه‌ـپیتکه کهن‌تر است و بنا به‌نظر **پروفسور موریتس وینترنیتس**(۳۷)، این سوره هستهٔ ونیه‌ـپیتکه است. این سوره از پنج **نِکایه**(۳۸) ـسبد دوّم‌ـ کهن‌تر است، زیرا که در پنج **نکایه** به‌آن اشاره شده است. این سوره دو بخش دارد، یکی **بِکّوـپاتی‌مُکّه**(۳۹) و دیگری **بِکونی‌پاتی‌مُکَّه**(۴۰). که آن دربارهٔ موانع آزادی رهرو مرد و این دربارهٔ موانع آزادی رهرو زن است(۴۱).

سُوتَه‌ـوِبنگَه همان بخش‌های **پاتی‌مکّه** را دارد. در این کتاب چگونگی پیدائی هر قانون روشنگری شده است. بخش **بکونی‌ـوبنگه** این کتاب تفسیر بخش دیگر آن، یعنی **مهاـوِبنگه** است و از هفت خطا، یا گناه، سخن می‌گوید.

۳ **پَری‌وارَه**(۴۲) یا **خانواده**. این کتاب مجموعه‌ئی است از نوزده دفتر که **دیپَه**(۴۳) ـرهرو سیلانی‌ـ آن‌ها را گردآوری کرده است. به‌شکل گفت‌وگو نوشته شده، و دارای فهرست، افزوده، فهرست لغت‌ها و اصطلاحات است.

B **سُوتَه‌ـ پیتکه**(۴۴). یا **سبدگفتارها**.

از نظر فلسفی، این «سبد» ارزش بسیار دارد. سوته‌ـپیتکه، از پنج **نِکایَه** یا مجموعه فراهم آمده است:

۱ **دیگه‌ـنِکایَه**(۴۵) یا گفتارهای بلند؛

۲ **مَجّمَه‌ـنِکایَه** (۴۶) گفتارهای میانه یا متوسط؛

---

۳۴ نک ص ۱۲۶ و پس از آن

۳۵ Sutta-Vibhanga

۳۶ Prātimokṣa Sutra/Patimokkha-Sutta

۳۷ Moritz winternitz

۳۸ Nikāya

۳۹ Bhikkhu

۴۰ Bhikkhūnī

۴۱ نک ص ۲۷۶ به‌بعد.

۴۲ Parivāra

۴۳ Dipa

۴۴ Sutta-Piṭaka

۴۵ Dīgha-Nikāya

۴۶ Majjhima

۳ سَم‌یُوتَّه‌ـنِکایَه(۴۷) گفتارهای پیوسته؛
۴ اَنْگوتَرَه‌ـنِکایَه(۴۸) گفتارهای تدریجی؛
۵ کُودَّکَه‌ـنِکایَه(۴۹) گفتارهای کوتاه‌تر.

نام این مجموعه‌ها با گفتارهای‌شان چندان جور نیست. برای نمونه، بسیاری از گفتارهای مجموعه گفتارهای بلند از گفتارهای مجموعهٔ گفتارهای کوتاه‌تر هم کوتاه‌ترند. بیش‌تر سوره(۵۰)های چهار مجموعهٔ اول به‌نثر نوشته شده‌اند و گه‌گاه شعری هم در میان آن‌ها دیده می‌شود.

۱ دِیگَه‌ـنِکایَه

این مجموعه از سه کتاب و سی‌وچهار گفتار ساخته شده است که از این میان تنها چهارده سورهٔ آن بلندند. نخستین سورهٔ کتاب اوّل سورهٔ **دامِ بَرَهْمَه**(۵۱)، یا **دام قدسی و کلّی** است که دو بخش دارد. در بخش اول از عقاید خرافی و بازی‌ها و تفریحات، و در بخش دوم از نظرهای فلسفی مکتب‌های گوناگون آن زمان سخن گفته شده است. بخش دوّم، در حقیقت، مجموعه‌ئی از شصت و دو عقیدهٔ مخالف **دَمَّهٔ** بوداست. بودا می‌گوید: «همهٔ کسانی که در دام‌اند چون مارماهی در یکی از این شصت و دو طریق می‌خزند، در این راه و آن راه به‌این سو و آن سو می‌روند، ولی در دامند؛ در این و آن راه تقلا می‌کنند ولی درآنند، در دامند. ای رهروان همین‌گونه است آن‌گاه که مرد ماهیگیر ماهر یا جوان ماهیگیر در آبگیر کوچکی دامی بگسترد و چنین بیندیشد: «هرماهی بزرگ که در این آبگیر باشد، در این دام خواهد بود؛ در این سو و آن‌سو تقلا می‌کند ولی در آن است، در این دام است.» آنانی که هم دربارهٔ گذشته و هم دربارهٔ آینده نظر می‌دهند، در این سو و آن سو تقلا می‌کنند، در دامند.»

دومین سوره، سورهٔ **اجر رهروی**(۵۲) است. این سوره نیز دو بخش دارد. در بخش اول از شش آموزگار برهمن سخن می‌رود. از اینان معروف‌تر **نگنته‌ناته‌پوته**(۵۳) است که همان **مَهاویره**(۵۴) بنیادگذار سیستم **جَیْنَه**(۵۵) است. در واقع، بخش دوم این سوره دربارهٔ اجر رهروی است. اینک خلاصهٔ این سوره.

---

۴۷ Samyutta° — ۴۸ Anguttara° — ۴۹ Khuddaka

۵۰ sutra/sutta در لغت به‌معنای «رشته» است و در اصطلاح «سوره» یا گفتاراست.

۵۱ Brahmajāla — ۵۲ Sāmañña-phala-suttaṃ

۵۳ Nirgrantha Jñātṛiputra/Nigaṇṭha Nāta-putta

۵۴ Mahāvira — ۵۵ Jaina

«چنین شنیده‌ام که آن سرور در **راجه‌گهه** در انبهِ‌استان طبیب شاه مگده، به‌نام **جیوَکه کُماربَچه**(۵۶) اقامت داشت. **اجاتَه‌سَتُو**ـشاه مَگده‌ـ نیم شب با درباریان خود به‌بام کاخ می‌رود و از صفا و زیبائی شب برانگیخته می‌شود و در دلش شوق دیدار رهروی صافی بیدار می‌شود. جیوکه او را به‌دیدار آن سرور می‌خواند، و سپس نزد آن سرور می‌روند. اجاته‌ستو چون به‌نزدیکی محل آن سرور می‌رسد از سکوت عمیق آنجا به‌حیرت می‌افتد. طبیب او را به‌نزد آن سرور راهنمائی می‌کند و پادشاه، پس از به‌جا آوردن احترام در کنار جایگاه آن سرور می‌نشیند می‌گوید:

«ای سرور، اجازه می‌دهی چیزی بپرسم؟»

«هر چه می‌خواهی بپرس.»

«هر کاری در جهان اجری دارد، آیا ممکن است به‌من بگوئی **اجر رهروی چیست**؟ آیا می‌توانی اجر محسوس رهروی را به‌من نشان بدهی؟» آن سرور گفت، «آری ممکن است. آن کس که به‌مقام رهروی رسیده کوشش دارد درگفتار و کردار درست، استوار و در تقوا پایدار باشد و درهای حواس را پاسبانی کند. رهرو با دانستگی روشن آراسته است و خرسنداست.»

«پایداری در تقوا چیست؟»

«رهرو از آزردن موجودات زنده روگردان است و به‌همهٔ زندگان مهر و همدردی دارد، پاکدل است، از بی‌عفتی روگردان است، پرهیزگار است و دروغ نمی‌گوید، شایستهٔ اعتماد است، نه ریاکار و چاپلوس؛ صلح و صفا را دوست دارد، با ادب سخن می‌گوید، روزی یك بار غذا می‌خورد، زیور و زینت و وسیلهٔ آرایش را نمی‌پذیرد؛ از زد و خورد و دعوا و ستیز و چپاول و زورگوئی، خودداری می‌کند. این معنای پایداری در تقواست.

«پاسبانی حواس چیست؟»

رهرو هر شش حس خود را پاسبانی می‌کند و به‌شکل‌ها، بوها، مزه‌ها، لمس‌شدنی‌ها، صداها، و شناخته‌ها و اندیشه‌ها میل نمی‌کند. او بر حواس خود تسلط قدسی دارد.

«با دانستگی روشن آراسته بودن چیست؟»

رهرو دانسته و روشن حرکت می‌کند، می‌خورد، می‌آشامد، می‌جود، می‌رود و می‌آید... در همه حال دانسته و آگاه است.

---

۵۶ Jīvaka Komāra-bhācca

«خرسندی چیست؟»

رهرو با جامه‌ئی که تن او را پوشانده،خرسند است، با خوراکی که به‌او می‌رسد، خرسند است، و به‌هر جا که می‌رود، مانند پرنده‌ئی که با بال و پر خود پرواز می‌کند، جز جامه و کشکول خود بار دیگری ندارد و خرسند است.

رهرو پس از این که جای آرامی گزید و میل و طلب را از خود دور کرد به«**نگرش**» می‌پردازد و به‌**چهار نگرش** می‌رسد و به‌**چهار مقام معنوی** دست می‌یابد و **پنج مانع** دل را از خود دور می‌کند. پس از آن با دلی صافی، ناب و بدون آلودگی به‌شناسائی تن خود رو می‌کند. رهرو پس از این دل را به‌ایجاد هیکلی معنوی متوجه می‌کند... و سپس دل را به‌شناسائی دل‌ها متوجه می‌کند و دل دیگران را در دل خود می‌نگرد.

پس ازاین‌رو، دل خود را به‌سوی شناسائی تولید و از میان رفتن موجودات متوجه می‌کند، و با چشم آسمانی خود به‌مردم می‌نگرد.

رهرو پس از این به‌شناسائی **چهار حقیقت عالی** توجه می‌کند و از آلودگی رهائی می‌یابد و به‌این شناسائی می‌رسد: «رهائی یافته، در حالت رهائی است.» و می‌فهمد که «زائیده شدن مجدد از میان رفت، رهروی به‌پایان رسید، کار کرده شد. ای پادشاه بزرگ، این است ثمرهٔ دیده شدنی رهروی و برتر از این اجری نیست.»

پس از این سخنان، پادشاه مگده به‌آن سرور گفت: «عالی گفتی، نیکو گفتی، مثل این که از چیز پوشیده‌ئی پوشش برگیرند و یا به‌گمراهی راه را نشان دهند و یا در تاریکی نوری ایجاد کنند تا هر کس چشم دارد ببیند....»[۵۷]

سورهٔ سوم این مجموعه **اَمْبَتَه**[۵۸] نام دارد. **اَمبته** برهمن جوانی است که به‌تربیت و طبقه (= کاست) خود می‌نازد. اوبرهمنان را برترین و مردم دیگر را بندهٔ آنان می‌داند. ولی بودا به‌او نشان می‌دهد که کاست برهمن نه بالاتر از کاست کشتریه بل‌که پائین‌تر از آن است. بودا برتری انسان را به‌هنر می‌داند نه به‌گوهر، یا به‌اصل و نسب: «برترین کمال به‌دانش و هنر دست می‌دهد نه به‌گوهر، نه به‌اصل ونسب.... آنان که در بند تولد و دودمان خویش‌اند... از برترین کمال دانش و هنر دورند. بینش برترین کمال و دانش و هنر، پس از ترک امتیازهای اصل و نسب دست می‌دهد.»

سورهٔ چهارم **سونه‌دَنْدَه**[۵۹] است. سونه‌دنده برهمنی است که ریزه‌خوار خوان شهریار

---

۵۷ نک تاریخ فلسفه، کتاب اوّل، ص ۵۸ به‌بعد.

Ambaṭṭa ۵۸

Soṇadaṇḍa ۵۹

بِمْبِسارَه است. در این سوره گفته شده که بودا «به‌راستی سرور، مرد تمام، بیدار و والاست؛ او به‌زندگی خردمندانه دست یافته است، خوش‌رفته، دانای جهان، بی‌همتا، هادی و تربیت‌کنندهٔ انسان‌ها، استاد خدایان و انسان‌ها، بودا و سرورست. او خود به‌تنهائی آموخته و دریافته است، و این گیتی، خدایان (اثیری) را با ماره، برهما، و نسل خدایان (زمین) و انسان‌ها، سَمَنَه‌ها و برهمنان را شناخته است... دیدار چنین مردان تمامی نیک است.» سونه‌دنده با گروهی دیگر نزد بودا می‌روند و از «پیش‌نشینان» می‌شوند.

سورهٔ ششم، **مَهالی**(۶۱) است. بودا به‌مهالی می‌گوید: «رهروی که به[مقام] ازمیان بردن آلودگی‌ها رسیده شناسائی کامل دارد و خود اینجا، در این جهان، می‌فهمد و به‌آزادی دل و دانش، یعنی حالت پاکی و صفا، می‌رسد و در آن می‌پاید. ای مهالی، رهروان برای فهمیدن آن چه والا و عالی است همراه من رهروی راه قدسی می‌کنند.»(۶۲)

سورهٔ هفتم، **جالِیَه**(۶۳) است. جالیه درویش بچه‌ئی است‌که به«شاگرد کاسه چوبی» معروف است. او و درویش دیگری نزد بودا می‌آیند و دربارهٔ همانی تن و روان، یا زندگانی، چیزهائی می‌پرسند: «ای دوست گتمه، آیا روان [همان] تن است، یا روان یك چیز و تن چیز دیگری‌است؟» بودا در پاسخ می‌گوید، «رهروی که نیك می‌داند و می‌فهمد که «آن سوی این چیزی نیست» آیا شایستهٔ او هست که بگوید «روان [همان] تن است» یا «تن یك چیز و روان چیز دیگری است؟»... ای دوستان، من اکنون این را می‌دانم، این را می‌فهمم و نمی‌گویم «روان [همان] تن است یا «تن یك چیز و روان چیز دیگری است.»(۶۴)

موضوع سورهٔ هشتم ـ سورهٔ **کَسَّپَه‌سیهانادَه**(۶۵) ـ ریاضت‌های گوناگون معمول زمان بوداست.

سورهٔ نهم **پوتَّپادَه**(۶۶) است. این سوره گفت‌وگوئی است میان بودا و پوتپادهٔ درویش. موضوع اصلی سورهٔ پوتپاده «ادراك» است. بودا می‌گوید، «ادراك» به‌علتی به‌وجود می‌آید و به‌علتی ازمیان می‌رود. سپس دربارهٔ توجه، چهار نگرش باشکل و چهار نگرش بی‌شکل(۶۷) سخن می‌گوید. آن

---

۶۰ Kūtadanta

۶۱ Mahāli

۶۲ موضوع اصلی این سوره āsava یعنی آلودگی‌وهوس، و آزادی دل و دانش است.

۶۳ Jāliya

۶۴ نک گفتار «پرسش‌های بی‌پاسخ» در همین بخش.

۶۵ Kassapa Sīhanāda

۶۶ Poṭṭhapāda

۶۷ نک ص ۴۳ به‌بعد.

گاه پوتپاده می‌پرسد: «آیا نخست ادراك و پس از آن شناسائی است، یا نخست شناسائی و پس از آن ادراك است و یا این که هر دو با هم در یك لحظه به‌وجود می‌آیند؟»

ـ «نخست ادراك و پس از آن شناسائی است.»

ـ «آیا ادراك همان «خود» انسان است؟»

بودا در پاسخ می‌گوید که «خود» یك چیز و ادراك چیز دیگری است. پوتپادو می‌پرسد «جهان جاوید است یا نه؟»

ـ من در این زمینه سخنی نگفته‌ام.»

ـ «آیا جهان بی‌پایان است؟»

ـ «من در این زمینه سخنی نگفته‌ام.»

ـ «آیا جهان بی‌انتهاست و یا با انتها؟ آیا تن و زندگانی یك چیز است و یا، تن، چیز دیگر و زندگانی چیز دیگری است؟»

ـ «من در این زمینه سخنی نگفته‌ام.»

ـ «چرا آن سرور در این زمینه چیزی نگفته است؟»

ـ «زیرا این‌ها حقیقت ندارند، به‌روگرداندن(از لذت‌ها)، به‌از میان بردن (رنج)، به‌کشف، به‌شهود، به‌بیداری، و به‌نیروانه نمی‌رسند.»

ـ «پس آن سرور در چه زمینه سخن گفته است؟»

ـ «در این زمینه: «این رنج است، این خاستگاه رنج است، این رهائی ازرنج است، این راه رهائی از رنج است.»»[۶۸]

سورهٔ یازدهم، سوبَه[۶۹] است. این سوره گفت‌وگوئی است میان سوبه و آننده دربارهٔ سه آموزش[۷۰]، یعنی برترین رفتار، برترین یکدلی، و برترین شناسائی.

سیزدهمین سوره، تِی‌وِجَّه[۷۱] است. تی‌وجه یعنی «سه دانش». این سوره گفت‌وگوئی است میان بودا و واسیته[۷۲]. موضوع اصلی این سوره همانا پنج گونه کام، پنج مانع دل، و چهار مقام معنوی است. بودا می‌گوید، «پنج رشته کام هستند که زنجیر و بند نامیده شده‌اند. آن پنج کدامند؟ شکل‌ها، صداها، بوها، مزه‌ها، لمس‌شدنی‌ها که لامسه لمس می‌کند. این پنج رشته کام بندو زنجیر نامیده شده‌اند. ای واسیته، پنج مانع دل را که بند، مانع، ودام نامیده‌اند این‌ها هستند: کامجوئی، بدخواهی و نفرت، تنبلی و افسردگی، بی‌آرامی و پشیمانی، شك و دودلی.»[۷۳]

ـ «ای گتمه، شنیده‌ام که سمنه‌گتمه راه یگانگی با برهماها را می‌داند، باشد که آن را به‌ما باز

---

۶۸ تاریخ فلسفه، ص ۶۵ به‌بعد.

۶۹ Subha

۷۰ نک ص ۳۱.

۷۱ Tevijja

۷۲ Vāseṭṭha

۷۳ نک ص ۴۱.

گوید.»

-«باشد، خوب گوش کن، او[رهرو]، با دلی پر از مهر، نخست یك جهت، پس از آن جهات دوم، سوم، چهارم، و پنجم را سرشار می کند، بدین سان همهٔ جهان، بالا، پائین، این سو و آن سو، همه سو را کامل، با دلی پر از مهر، با دلی پر از همدردی، با دلی، شاد از شادی، با دلی مالامال از یکساندلی(۷۴)، پهناور، گسترده، بی کران، بی کینه، بدون بدخواهی سرشار می کند. این راه یگانگی با بَرَهْمَن است. رهروی که برخود مسلط است. شاید که با ازمیان رفتن تن، پس ازمرگ به‌یگانگی با برهمن مسلط به‌خود برسد - این حالت ممکن است.»

- «سرور ارجمند، عالی گفتی!»

دومین کتاب مجموعهٔ گفتارهای بلند ده سوره دارد، از ۱۴ تا ۲۳، ودرآغازبیش‌ترسوره‌های آن پیشاوند مها- (= بزرگ) آورده شده است.

نخستین سوره-سورهٔ ۱۴- مَهاپَدانَه(۷۵) است. این سوره شرح زندگانی «هفت بودا»ی پیش از گتمه بوداست، و شرح زندگانی وِپَسّی(۷۶)، یکی از هفت بودا، به‌طور مفصل آورده شده است.

موضوع سورهٔ پانزدهم، سورهٔ مهانِدانَه(۷۷) -حلقهٔ بزرگ- یعنی زنجیرِ عِلّی است.

شانزدهمین سورهٔ این مجموعه، پَری‌نیروانهٔ بزرگ(۷۸)، شرح بیست سال آخر زندگانی زندگانی بوداست، که در آن آخرین سخنان بودا آورده شده است: «هر چه آمیخته است دستخوش ازمیان رفتن است. بیدار و هشیار کوشش کنید.» این سوره با سوزاندن جسد بودا، و تقسیم استخوان‌های او پایان می‌یابد.(۷۹)

ازپنج سورهٔ بعدی (۱۷ تا ۲۱) سورهٔ مَهاسُودَسَّنَه(۸۰) - که خود شاخه‌ئی ازسورهٔ پَری‌نیروانهٔ بزرگ است - معروف است. در این سوره از عظمت گذشتهٔ کوسِنارا(۸۱) سخن رفته است.

درسورهٔ نوزدهم-مهاگُوِینْدَه(۸۲)- هند به‌ارابه‌ئی مانند شده است. در این سوره به‌جز وحدت و تقسیمات سرزمین هند، ازچهار مقام معنوی نیز سخن گفته شده است. ازدو سورهٔ آخری سورهٔ بزرگ چهار بنیاد آگاهی (D.۲۲) بسیار معروف است. موضوع این سوره آگاهی(۸۳) و توجه(۸۴) است، یعنی توجه و نظارهٔ تن، نمودها، احساس‌ها، و دل‌ها(۸۵).

---

۷۴ نک ص ۴۸.

۷۵ Mahā-pādāna

۷۶ Vipassi

۷۷ Mahānidāna

۷۸ Mahāparinibbāna

۷۹ نک ص ۵۰ - ۲۱۹.

۸۰ Mahā-Sudassana

۸۱ Kusināra

۸۲ Mahā-Govinda

۸۳ sati

۸۴ upaṭṭhāna

۸۵ نک ص ۳۸ به‌بعد.

سورهٔ بیست و سوم به‌سورهٔ **پایاسی**(۸۶) معروف است. **پایاسی** فیلسوفی مادّی‌گراست. او کردارهای نیك و بد را نمی‌پذیرد. نظر اورا **کوماره کَسَّپَه**(۸۷) رد می‌کند.

سومین کتاب مجموعهٔ گفتارهای بلند یازده سوره دارد (**۲۴** تا **۳۴**). از سورهٔ **۲۴** تا **۲۷** دربارهٔ آموزش‌های دستگاه‌های نه‌ـبودائی و انواع ریاضت‌کشی است.

سورهٔ بیست و هفتم سورهٔ **آغاز**(۸۸) است. در این سوره از آغاز و پیدائی جهان و جاویدی آن سخن می‌رود. در این سوره ادعای والاگهری برهمنان نفی می‌شود.

سورهٔ بیست و نهم به‌**پاسادَکه** معروف است. موضوع این سوره یکی دربارهٔ نظر **اُودَکه رامَه پُوتَّه**ـ استاد گتمه پیش از **بودا** شدنـ و دیگر شرح واژه‌ئی از «گفتار به‌گردش در آوردن چرخ آئین»، و سدیگر درستی نظر «استاد» در پاسخ ندادن به‌پرسش‌های بی‌پاسخ است.

در سورهٔ سی‌ام ـسورهٔ **نشانه**ـ از سی و دو نشان مرد بزرگ سخن رفته است.

سورهٔ سی و یکم ـ**سِنگالُواده**(۸۹)ـ تنها سورهٔ کاملی است که در آن وظایف «پیش‌نشینان» و اجر «پیش‌نشینی» شرح داده شده است(۹۰). برخی از بوداشناسان این سوره را سرچشمهٔ **درمهٔ آشوکه** می‌دانند.

متن پالی این مجموعه را «انجمن نشر آثار پالی» (PTS) در سه کتاب چاپ کرده است [(SBB) از جلد دوم تا چهارم]. و ازاین رو دز این دفتر مثلاً مراد از D.iii.۸۴ یعنی دیگه‌ـنکایه، چاپ PTS، جلد سوم، ص ۸۴.

۲ مَجّمَه ـنِکایَه: مجموعهٔ گفتارهای متوسط

این مجموعه سه کتاب و **۱۵۲** سوره دارد. در این **۱۵۲** سوره از تمام ذمّهٔ بودا سخن رفته است. از سوره‌های بسیار معروف و فلسفی این مجموعه می‌توان سوره‌های **۲۶**، **۳۵**، **۶۲**، **۶۳** و **۷۲** را نام برد.

سورهٔ دوم، **همهٔ آلودگی**(۹۱)، دربارهٔ «راه غلبه به‌همهٔ آلودگی‌ها» (= شهوات) است(۹۲).

در سورهٔ بیست و ششم، **جست‌وجوی نجیبانه**(۹۳)، بودا برای رهروان از دو جست‌وجو، یعنی از دو هدف، سخن می‌گوید که یکی شایستهٔ شریفان است و آن دیگری که شایستهٔ شریفان و نجیبان نیست(۹۴).

---

۸۶ pāyāsi
۸۷ Kumāra Kassapa
۸۸ Aggañña
۸۹ Singalovāda
۹۰ نک ص ۶ـ۲۹۴.
۹۱ sabb-āsava
۹۲ برای Asava نک واژه‌نامه.
۹۳ Ariya-pariyesaa
۹۴ نک ص ۱۱۳ به‌بعد.
۹۵ Cūla-saccaka
۹۶ نک ص ۲۵ـ۱۱۹.

سی و پنجمین سوره، سورهٔ **کوچك سَچَّکه**(۹۵)، دربارهٔ «پنج بخش هستی‌ساز» است(۹۶).

سی و ششمین سوره، سورهٔ **بزرگ سَچَّکه** است. در این سوره بودا برای سچکه نخست از روزگار ریاضت کشی، ترك خان‌ومان، شاگردی دو استاد برهمن، بیداری و «بودائی» خود، و آن‌گاه از «چهار حقیقت عالی»، سه‌آلودگی، رهائی از آن‌ها، و آزادی دل و دانش» سخن می گوید(۹۷).

شصت و دومین سوره، سورهٔ **بزرگ اندرز به‌راهوله**(۹۸) است. راهوله پسر بوداست. بودا نخست به‌راهوله تعلیم می‌دهد که «پنج بخش دلبستگی» را چنین بنگرد. «این از آن من نیست، من این نیستم، این خود من نیست» و پس از آن دربارهٔ پنج عنصر خاك، آب، آتش، و اثیر نیز همین آموزش را به‌او می‌دهد. آن‌گاه دربارهٔ شکوفاندن «چهار مقام معنوی» و تعلیم‌های دیگر سخن می گوید.

شصت و سومین سوره، سورهٔ **کوچك مالونکیَه**(۹۹) است. **مالونکیه** نزد بودا می‌رود و از او در بارهٔ محدود و نامحدود بودن جهان، همانی تن وزندگانی (= روان)، زندگانی پس ازمرگ چنین‌رفته پرسش‌هائی می کند و پاسخی نمی‌شنود(۱۰۰).

دو سورهٔ هفتاد و یك و هفتاد و دو به‌سورهٔ **وَچّه گُتَّه**(۱۰۱) معروف‌اند. **وچه گته** درویشی دوره گرد است که از بودا در زمینه‌های گوناگون پرسش می کند، پرسش‌هائی که بودا به‌آنها پاسخ نمی‌دهد. در مجموعهٔ گفتارهای سَم‌یُوتَّه نیز از **وَچّه گُتّه** سخن می‌رود.

مجموعهٔ گفتارهای متوسط را PTS در دو کتاب (SBB کتاب‌های پنجم و ششم) چاپ کرده است. از این رو مثلاً مراد از M.ii.۳۲ مَجّـمـه‌نکایه، چاپ .PTS، کتاب دوّم، صفحهٔ **۳۲** است.

۳ سَم‌یُوتَّه‌ـنِکایه: مجموعهٔ گفتارهای پیوسته

این مجموعه پنج وَگَّه (= فصل)ها و پنجاه و شش سم‌یوتّه دارد. هر سم‌یوته خود چندین سوره دارد. از این سم‌یوته‌ها، دو تا یعنی سَم‌یُوتَّهٔ **یکدلی** و سم‌یوتهٔ **حقیقت** به‌طور کلّی ارزش فلسفی بیش‌تری دارند. پنج وَگَّه این‌ها هستند:

(i) سَگاتَه(۱۰۲) وگَه

---

۹۷ نک ص ۷۲ به‌بعد.

۹۸ Mahā-Rāhul-ovāda

۹۹ Cūla-Māluṇkyā

۱۰۰ نک پرسش‌های بی‌پاسخ در همین بخش.

۱۰۱ Vacchagotta

۱۰۲ Sagātha-vagga

(ii) **نِدانَه**(۱۰۳) **وگّه**
(iii) **کَنْدَه**(۱۰۴)**وگّه**
(iv) **سَلایَتَنَه**(۱۰۵)**وگّه**
(v) **مَها**(۱۰۶)**وگّه**

بیش‌تر اینِ سم‌یوته‌ها پر از داستان‌های دلاویزاست. برای نمونه، **ماره‌سم‌یوته** و **بِکونی‌سَمْیُوتَه** چهارمین و پنجمین سم‌یوتهٔ این مجموعه. این سبك داستان‌پردازی را هندوان **اَکیانَه**(۱۰۷) می‌نامند. در میان این داستان‌ها گاهی شعرهای زیبائی نیز دیده می‌شود. اینك نمونه‌ئی از افسانه‌های این مجموعه: «**کِساگُتمی**(۱۰۸) ـیکی از زنان رهروـ بامدادی جامه در بر کرد و کاسهٔ گدائی را در زیر خرقه نهاد و برای دریوزگی به‌شهر رفت. پس از پرسه زدن و غذا خوردن به‌**جنگل تاریك** رفت و چارزانو در پای درختی نشست و به‌نظاره پرداخت. آن‌گاه مارهٔ بدکار بر آن شد که او را بترساند، و از نظاره بازش دارد. از این رو نزد او رفت و گفت:

تو چه‌گونه مانند مادری که فرزندش را از دست داده است با چشمان اشکبار اینجا نشسته‌ای؟
شاید چشم به‌راه مردی هستی
که در اعماق جنگل تك و تنها مسکن کرده‌ای؟»

کساگتمی با خود اندیشید، «این کیست، آیا خوانندهٔ این شعر انسان است یا نه؟» سپس به‌خاطرش رسید که او **مارهٔ** بدکار است و قصد دارد او را به‌هراس افکند و از سیر درون باز دارد. چون کساگتمی او را شناخت. با این شعر به‌او پاسخ داد:

«من به‌راستی کسی‌ام که فرزندم گم شده است:
ولی یافتن مردان دشوار نیست!
ای دوست، من نه می‌گریم، نه شیون می‌کنم و نه از تو بیمی دارم: عشق دنیا
یکسره از میان رفته است، تاریکی دو پاره گشته است،
و من به‌سیاه مرگ غلبه کرده‌ام

---

۱۰۳ Nidāna-vagga
۱۰۴ Khandha-vagga
۱۰۵ Salāyatana-vagga
۱۰۶ Mahā-vagga
۱۰۷ Akhyāna
۱۰۸ Kisa Gotami

و اینجا از هر آلودگی رسته، مسکن دارم.»

آن‌گاه مارهٔ بدکار با اندوه و تأسف فکر می‌کند «کساگتمی، خواهر رهرو، مرا شناخت» سپس ناپدید می‌شود.

این پنج وَگّه توسط PTS در پنج کتاب چاپ شده است. از این رو مثلاً مراد از ۴۳. S.iv یعنی سَمْیوته‌ـنکایه، سلایتنه‌وگه، صفحهٔ ۴۳.

۴ اَنْگوتَّره‌ـنکایه

این مجموعه دارای یازده **نپاته**(۱۰۹) است. در نپاتهٔ اول از چیزهائی که فقط یك قسم از آن وجود دارد گفت‌وگو شده است. در نپاتهٔ دوم سخن از چیزهائی می‌رود که از آن‌ها دو قسم وجود دارند. موضوع نپاتهٔ سوم چیزهائی‌ست کمه از آن‌ها سه قسم می‌توان یافت، مثلاً سه دسته رهرو، سه خدا ـپیری، بیماری و مرگ ـ، سه سلوك گفتار، کردار و اندیشه. به‌همین ترتیب تا نپاتهٔ یازدهم. این مجموعه دست کم در حدود **۲۳۰۸** سوره دارد و توسط PTS در پنج کتاب چاپ شده است.

این چهار نکایه را چهار **آگمه**(۱۱۰) نیز خوانده‌اند.

۵ کودَّکه‌ـنکایه

این مجموعه از پانزده کتاب ساخته شده که این‌ها هستند:

۱ کُودَّکَه‌ـپاتَه(۱۱۱): متن‌های کوتاه‌تر

این کتاب به‌شکل دعا و از نه متن ساخته شده است و جُنگی برای رهروان نو سفر است. در این کتاب از ده پرسش دربارهٔ حقایق... و از آگاهی به‌سی و دو بخش تن به‌صورت افزوده گفت‌وگو شده است.

۲ ذَمَّه‌پَدَه: راه آئین

این کتاب معروف‌ترین مجموعهٔ شاعرانه‌ـفلسفی بودائی‌ست. کلمهٔ **ذَمّه‌پده**(۱۱۲) از دو کلمهٔ ذَمّه، یعنی آئین، حقیقت، دین... و پَدَه، یعنی راه، پا، پایه، و بنیاد، درست شده است، و به‌طور کلّی می‌توان آن را «بنیاد آئین» یا «راه آئین» ترجمه کرد.

Nipāta ۱۰۹
Āgama ۱۱۰
Khuddakapāṭha ۱۱۱
Dhammapada ۱۱۲



سر بودا، از مَتورا، اوتّره پرادیش، هند، قرن پنجم میلادی.



بودای ایستاده از جمال‌پور، مَتورا، اوتّره پرادیش، هند، قرن پنجم میلادی



بودای ایستاده، موزهٔ ملی هند، دهلی نو.



استوپهٔ بودائی، در تصویرمی‌بینیم که مار مُوچَلِنده از بودا محافظت می‌کند.



صحنه‌ئی از تولد شاکیه‌مونی. از سارنات، اوتّره پرادیش، هنر، قرن پنجم میلادی.



شاکیه‌مونی با یک زاهد.
از گندهارَه، موزهٔ ملی پاکستان، کراچی.



راهولَه به‌پدرش، شاکیه‌مونی، معرفی می‌شود.
هند، قرن سوُم میلادی، از اَمَراوتی، منطقهٔ اَندرَه پرادیش.



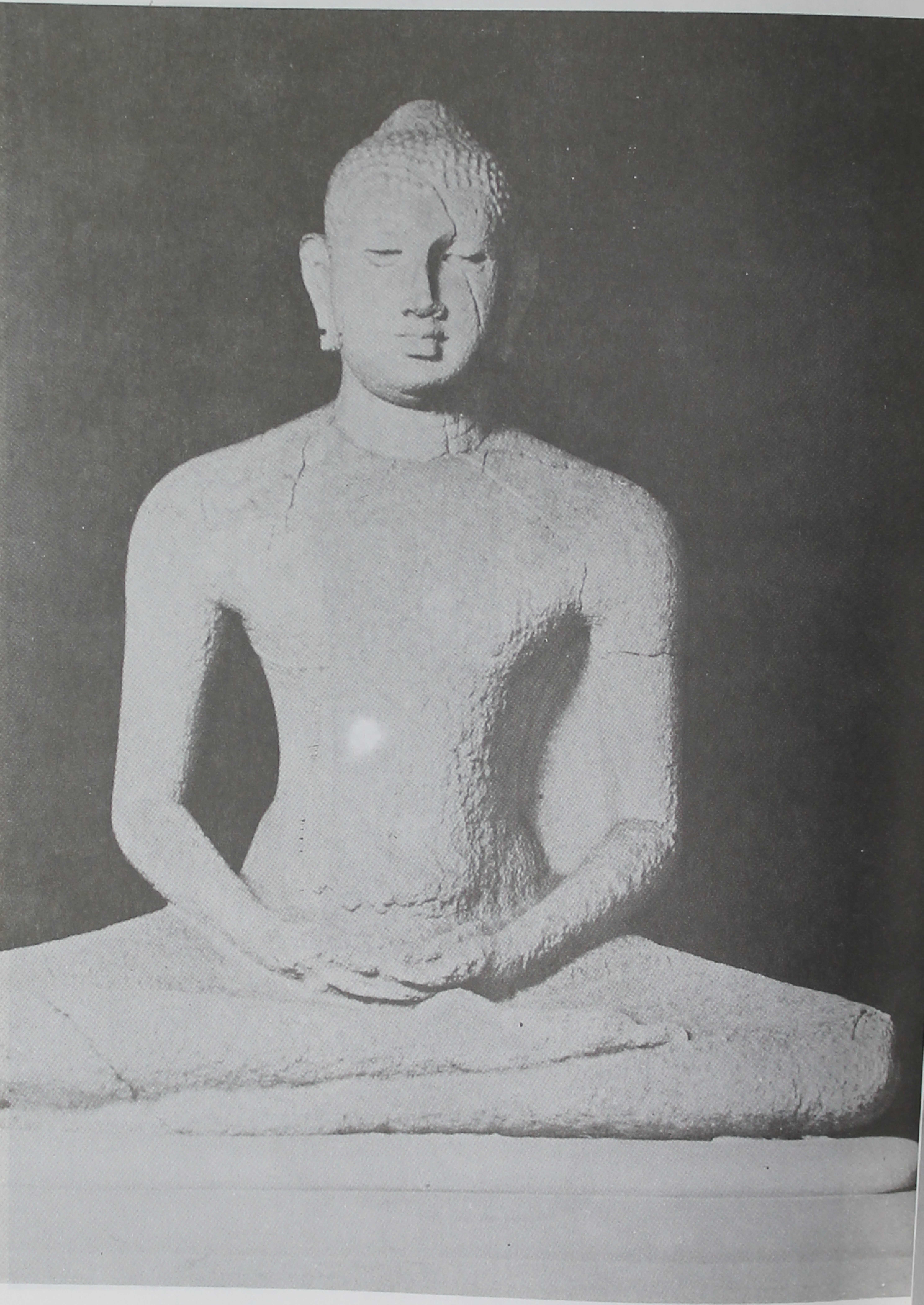
مجسمهٔ مشهور بودا/بُدی‌سَتوه. از کَتْرَه، نزدیك مَتورا، اوتَّرَه پرادیش، هند، قرن دوّم میلادی.



سرِ بودا، از تاکسیلا، پاکستان، قرن دوّم میلادی.



بودا در حالت نگرش، از شانه‌های او آتش شعله می‌کشد.
پایتوا (کاپیشه)، افغانستان، هنر گندهاره.



بودا، در حالتِ سَمادی. از تولوویلا، سری‌لنکا، در حدود قرن/ ششم میلادی.



بودای ایستاده، از منطقهٔ سونگِهلا،تایلند، در حدود قرن ششم میلادی.



سرِ بودا، از **تپه‌کلان**، افغانستان، هنرگند هارَه، قرن چهارم میلادی.



ریاضت‌کشی شاکیه‌مونی، از سیکری، پاکستان، قرن دوم ـ سوم میلادی.



بودای ایستاده، سارنات، اوتّره پرادیش، هند، قرن ششم میلادی.



بودا بر تخت نیلوفر نشسته سخن می گوید. از محمدنری، پاکستان، اواخر قرن دوّم میلادی.

این کتاب دارای بیست و شش فصل و ۴۲۳ شعر است. بیست و شش فصل یا وگه vagga، این‌ها هستند: شعرهای دوتای، آگاهی، اندیشه، گل‌ها، ابله، مرد دانا، ارهت، هزاران، رفتار بد، کیفر، پیری، خود، جهان، بودا (= بیدار). نیکبختی، کامرانی، خشم، ناپاکی، درستکاران، راه، شعرهای گوناگون، راه سرازیر، پیل، تشنگی، رهرو، و براهمنه. می‌توان گفت که از همهٔ تعلیمات بودا در این کتاب سخن رفته است. در سراسر کتاب هر جا که از شعرهای این مجموعه آورده شود، شمارهٔ آن هم پس از آن آورده می‌شود[۱۱۳].

۳ اُودانَه: سرودِ شادی

اودانه[۱۱۴] یعنی شادی بسیار. در این مجموعه از نیروانه، مرگ، کردار، تکامل کیهان، بهشت و دوزخ سخن می‌رود. بخشی ا این مجموعه دربارهٔ نیروانه (Ud. ۸۰ـ۸۱) بسیار معروف است[۱۱۵].

۴ اتی وُوتَّکَه[۱۱۶] **یا گفتارهای «چنین گفت»**

گفتارهای این کتاب با «**بودا چنین گفت**» آغاز می‌شود. نخست مطلب به‌نثر و سپس به‌شعر آورده می‌شود. این مجموعه ۱۱۲ **نِپاته** دارد که در پنج وگه آورده شده و روی‌هم ۱۲۰ گفته و گفتار را در بر دارد.

۵ سُوتَّه‌ـنِپاته[۱۱۷]: **گفتارهای گردآوری شده**

این کتاب پنج وگه دارد. غالب سوره‌های آن به‌شعر است، و از همهٔ آموزش‌های بودا در آن سخن رفته است. برای نمونه، سورهٔ **واسِیْتَه** در این زمینه است که انسان چه‌گونه براهمن می‌شود، به‌گوهر یا به‌هنر؟ به‌جز این، در این سوره، از یگانگی انسان‌ها نیز سخن می‌رود. «تفاوتی که درمیان موجودات هست از تن آن‌هاست؛ ولی دربارهٔ انسان‌ها این نیز درست نیست؛ تفاوت انسان‌ها تنها در نام است.» از این رو «انسان نه به‌گوهر (= سرشت) براهمن است و نه نیست... انسان به‌کوشش، به‌زندگانی دینی،به‌خویشتن‌داری و منش خود براهمن می‌شود.»

---

۱۱۳ از این متن دو ترجمه به‌فارسی درآمده‌است یکی به‌نام راه‌حق به‌ترجمهٔ رضاعلوی (تهران ۱۳۵۷) و دیگری به‌نام راه‌آئین، به‌همین قلم (تهران ۱۳۵۷).

۱۱۴ Udāna

۱۱۵ نک ص ۲ـ۹۱.

۱۱۶ Itivuttaka

۱۱۷ Sutta-Nipāta

۶ وِمانَه‌ـوَتُّو(۱۱۸): داستان‌های کاخ‌های ملکوتی

در این کتاب داستان‌هائی دربارهٔ کاخ‌های ملکوتی (= وِمانَه) آورده شده و از مشکل «کرمه» نیز در آن سخن رفته است.

۷ پِیتَه‌ـوَتُّو: داستان‌های پیته

پِیته‌ـوتو(۱۱۹) داستان‌هائی است درباره روان در گذشتگان (= پیته)، و از **۵۱** شعر کوتاه ساخته شده است. هستهٔ این کتاب این اندیشه است: آنانی که در این زندگی خاکی کردارهای شایسته نکرده، و به‌بد پیچیده‌اند در زندگی پس از مرگ دستخوش رنج خواهند شد.

۸ تِیره‌گاتا(۱۲۰): سرودهای برادران

این مجموعه **۱۰۷** سرود دارد که روی هم **۲۱۷۹** قطعهٔ کوتاه (= گاتا) می‌شود.

۹ تِیری‌گاتا(۱۲۱): سرودهای خواهران

این مجموعه **۷۳** سرود دارد که روی هم **۵۲۲** قطعه می‌شود. این شعرها را برادران و خواهران انجمن دربارهٔ یك‌دیگر گفته‌اند. بوداشناسان این شعرهای فلسفی ـ دینی را از نظر ارزش فلسفی و هنری همپایهٔ سرودهای **رِگ‌وِیْدَه**(۱۲۲) و شعرهای غنائی **کالیداس**(۱۲۳) و **جَیَه‌دِیْوَه**(۱۲۴) سرایندهٔ **گیتاگوِیِنْدَه**(۱۲۵) دانسته‌اند.

۱۰ جاتَکَه(۱۲۶): داستان‌های تولد

این مجموعه افسانه‌هائی دربارهٔ تولدهای گذشتهٔ **بُدی‌سَتْوَه**(۱۲۷)، بودایان گذشته، و گتمه‌بودا است. این مجموعه **۲۲** بخش دارد. بخش اول **۱۵۰** جاتکه، و بخش دوم **۱۰۰** جاتکه... و روی‌هم **۵۴۷** داستان تولد دارد. برخی از این داستان‌ها در **کاستریت ساگارا**، و **پَنْجَه‌تَنْتَرَه** یا **کلیله‌ودمنهٔ** سنسکریت، و جز این‌ها آمده‌اند. برخی دیگر با **مهابَهارَتَه**(۱۲۸)،

---

۱۱۸ Vimāna-vatthū

۱۱۹ Peta-Vatthū

۱۲۰ Thera-gāthā

۱۲۱ Therī-gāthā

۱۲۲ Rig-Veda

۱۲۳ Kālidās شاعرمعروف باستانی هند.

۱۲۴ Jayadeva

۱۲۵ Gītā Govinda

۱۲۶ Jātaka

۱۲۷ Bodhisattva

۱۲۸ Mahābhārata

رامایَنَه(۱۲۹)، پورانه‌ها(۱۳۰)، و ادبیات جَیْنَه برابری می‌کنند.
این داستان‌ها بر بنیاد مشکل کرمه نهاده شده‌اند.

۱۱ نِدَیسَه(۱۳۱): شرح و تفسیر
در سنت بودائی این کتاب را از ساری‌پُوتَّه دانسته‌اند.

۱۲ پتی‌سَم‌بِهِدامگَّه(۱۳۲): کتاب دانش تحلیلی
۱۳ اَپدانه(۱۳۳): زندگانی اَرهَت‌ها
اَپدانه یا کردارهای پهلوانی رهروان زن و مرد. اینجا سخن از کردارهای ۵۵۰ رهرو مرد و ۴۰ رهرو زن می‌رود.

۱۴ بُدَّوَمْسَه(۱۳۴): خاندان بودا یا سرگذشت بودا
در این کتاب از زندگانی بودا سخن رفته است.

۱۵ چَرِیاپیتکه(۱۳۵): سبد راه یا وجوه رفتار.
این کتاب ۳۵ داستان از **جاتکه** است که به‌شعر آورده شده است و هفت کمال از ده **کمال** را بیان می‌کند. در این کتاب داستان‌هائی دربارهٔ رفتار آمده است.

C اَبی‌ذَمَّه‌ـپیتکه یا سبد آئین برتر
موضوع این سبد همان موضوع سبد دوّم، یعنی **سوته‌ـپیتکه** است، به‌گونه‌ئی تحلیلی‌تر. **ابی‌ذمّه** هفت کتاب دارد.

۱ ذَمَّه‌سَنگَنی(۱۳۶): طبقه‌بندی ذَمّه یا خلاصهٔ ذمّه
این کتاب از طبقه‌بندی و تعریف کیفیات و حالات سخن می‌گوید و در آن «جهان کردار» و «جهان شکل»... توضیح داده شده‌اند. هم‌چنین از دانستگی، تحلیل کردارها،

---

۱۲۹ Rāmāyana
۱۳۰ Pūrana
۱۳۱ Niddesa
۱۳۲ Patisambhidā-magga
۱۳۳ Apādāna
۱۳۴ Buddhavamsa
۱۳۵ Cariya-pitaka
۱۳۶ Dhamma-sanganī

ادراک... سه علت، هشت حس، دو عنصر، دو مکان... راه پنج‌گانه،یعنی راستی و درستی در شناخت، در یکدلی، در اندیشه، در کردار، و در کوشش؛ هفت توانائی درونی، یعنی ایمان، نیرو، یادآوری، نظاره، بینش، دانستگی؛ و ترس از سرزنش گفت‌وگو شده است. بر این کتاب تفسیری به‌نام **اَتَه‌سالِنی**(۱۳۷) نوشته‌اند که آن‌را به**بُدَه‌گُسَه** نسبت می‌دهند.

۲ وِبَنْگه: تحلیل یا تقسیمات

وبنگه(۱۳۸) هجده فصل و هر فصل سه بخش دارد. در بخش اول از حقیقت‌های بنیادی آئین بودا، و در بخش دوم از ادراک حسی، و در بخش سوم از موضوعات شناسائی گفت‌وگو شده است. این کتاب بیش‌تر به‌توضیح **ذمّه‌سنگنی** می‌پردازد.

۳ داتو-کَتا(۱۳۹)**: گفتار دربارهٔ عنصرها**

این کتاب چهار فصل دارد و به‌شکل گفت‌وگو است. پرسش‌ها دربارهٔ عناصر و نمودهای طبیعی است. این کتاب، در واقع، افزوده‌ئی است به**ذمّه‌سنگنی**، و در آن از پنج گروه، دوازده منزل، هجده عنصر، چهار یادآوری، چهار حقیقت، و چهار نگرش... سخن رفته است.

۴ پُوگَلَه-پَنْیَتّی(۱۴۰)**: یا شناسائی انسان.**

در این کتاب انسان‌ها را برطبق زندگانی طبقه‌بندی کرده‌اند. این کتاب به‌طور کلّی دو فصل دارد. برای نمونه، در فصل دوم از مردم گوناگون سخن گفته شده است که «یا خردمندند یا در حالت بودا شدن‌اند، یا آزاداندیشند، یا پاکند، یا به‌پاکی اندیشه و آزادی رسیده‌اند، یا از راه «آئین» پیروی می‌کنند.»

۵ کَتا-وَتُّو(۱۴۱)**: موضوعات گفتارها یا نکته‌های موضوع بحث**

این کتاب بیست و سه بخش دارد و در هر بخش هشت تا دوازده گفت‌وگو هست که در آن‌ها از خطاهای اندیشه سخن می‌رود. در این کتاب به«سکوت آریائی» ـ یعنی سکوت عالی و شریفـ دربارهٔ پرسش‌هائی که به‌کار «بیداری» نمی‌آیند وفادار مانده‌اند. هم‌چنین در این کتاب به‌این پرسش‌ها پاسخ داده‌اند: آیا شاگردان بودا از نیروئی برتر از طبیعی

---

۱۳۷ Atthāsalini
۱۳۸ Vibhaṇga
۱۳۹ Dhātu-kathā
۱۴۰ Puggala-paññtti
۱۴۱ Kathā-vatthu

برخوردارند؟ آیا یك «پیش‌نشین» می‌تواند «ارهت» بشود؟ آیا ممکن است ارهت با کردار بد از این مقام بیفتد؟ آیا کسی که از روی حقیقت به‌اندیشهٔ درست رسیده می‌تواند دست به‌قتل بیالاید؟ آیا درست است که بودا در میان انسان‌ها می‌زیست؟... این کتاب را از تسّه‌مگّله‌پوته-رئیس سومین شورا- دانسته‌اند، و این تنها کتاب کانون پالی است که آن را به‌نویسندهٔ خاصی نسبت داده‌اند. ولی، از سوی دیگر، در قرن پنجم میلادی بر آن بودند که طرح این کتاب از خود بوداست.

۶ یَمَکَه(۱۴۲)**: کتاب پرسش‌های دوتای**

همهٔ پرسش‌های کتاب را به‌دو راه پاسخ داده‌اند. در این کتاب کوشش شده است که هرگونه «شك و تردیدی را که پس از آن پنج مجموعهٔ پیشین هنوز باقی مانده از میان ببرند.» این کتاب دوازده بخش دارد. نخستین بخش از بدی و نیکی و آخرین بخش از بیست و دو توانائی حسی سخن می‌گوید.

۷ پَتّانَه(۱۴۳)**: کتاب بستگی‌های عِلّی**

پتانه را پتانه-پَکَرنه هم نامیده‌اند. در این کتاب از علت‌ها و شرط‌ها و زنجیر علّی سخن گفته شده است. کتاب سه بخش دارد و در آن از بیست و چهار قسم بستگی میان نمودهای جسمی و روانی گفت‌گو شده است.

کتاب‌های معروفی که پس از کتاب‌های کانون پالی نوشته شده‌اند.

مراد از این کتاب‌ها، نوشته‌هائی است که ارزش کانونی دارند ولی در شمار آثار **کانون پالی** نیستند و پس از آن‌ها نوشته شده‌اند. در اینجا تنها از دو کتاب معروف نه-کانونی سخن خواهیم گفت.

۱ مِلِندَه‌پَنیَه(۱۴۴)**: پرسش‌های مِلِنده**

ملنده همان مِناندروس(۱۴۵) شاه هندو-یونانی است. مورخان زمان زندگانی او را

---

۱۴۲ Yamaka
۱۴۳ Paṭṭhāna
۱۴۴ Milinda-pañа
۱۴۵ Menandros

گوناگون نوشته‌اند. برخی گفته‌اند که در قرن اول میلادی می‌زیسته و برخی دیگر زمان زندگانی او را در قرن دوّم دانسته‌اند. در خود کتاب آمده است که ملنده، شاه بزرگ، پانصد سال پس از «پری‌نیروانه» بودا می‌زیسته است.

ملنده‌پنیه گویا در فاصلهٔ میان صد و پنجاه تا چهارصد میلادی نوشته شده است، و می‌توان گفت که نویسنده آن **ناگَسِینَه**(۱۴۶) است. **بُدَّگسه** از این کتاب چون سندی معتبر نقل می‌کند. کتاب هفَت فصل دارد.

ترجمهٔ چینی آن - که در قرن چهارم و پنجم میلادی فراهم آمده- فقط سه فصل اول آن را دارد و این نشان می‌دهد که چهار فصل دیگر آن بعدها به‌متن کنونی افزوده شده است. فصل اوّل جنبهٔ فردی و تاریخی دارد و شرح زندگانی **مِلِنده** و **ناگَسِینَه** است. شش فصل دیگر دربارهٔ **ذمّهٔ** بوداست. کوشش ناگسینه این است که به‌طور دقیق ذمّه بودا را توضیح دهد.

۲ وِسُودّی-مَگَه(۱۴۷): راه پاکی

این کتاب نخستین اثر **بُدَّگَسَه** - مفسّر قرن پنجم بودائی- است. در **مَهاوَمْسَه**(۱۴۸) آمده است که **راه پاکی** خلاصه و تفسیر «سه سبد» است. در این کتاب **بُدَّگُسَه** همهٔ مفهوم‌های سه سبد را - که ارزش فلسفی دارند - تفسیر کرده است. **راداکرشنان**(۱۴۹) فیلسوف معاصر هندی - می‌گوید، **ناگسینه** و **بُدَّه‌گسه** بر سکوت بودا پردهٔ منفی می‌کشند(۱۵۰).

---

۱۴۶ Nāgasena

۱۴۷ Visuddhi Magga

۱۴۸ Mahā-Vamsa

۱۴۹ Rādhakrishnan

۱۵۰ برای نوشتن این گفتار به‌جز چند متن ازاین کتاب‌ها و نوشته‌ها استفاده کرده‌ایم: «۲۵۰۰ سال آئین بودا» چاپ وزارت اطلاعات و انتشارات هند، ۱۹۵۹ از ص ۳۵ تا ۴۷ و ۱۵۱ تا ۱۲۶ و مقالهٔ پر ارزش Acharya P.K. در شمارهٔ مخصوص (Buddhajayanti) مجلهٔ The March of India ۱۹۶۰ و «بودا و بشارت آئین» گفتار «کانون‌پالی» و زبان‌وادبیات پالی از ویلهلم‌گیگر ترجمهٔ بهته‌کریشناگوش و «تحلیلی از کانون» شمارهٔ ۹-۲۱۷ انتشارات چرخ، ۱۹۷۵ سری‌لنکا.

تی پیتَکَه

- A. وِنَیَه‌ـ‌پیتکَه
  - پَری‌وارَه
  - کَنْدَکَه
    - مَهاوَگَّه
    - چُولَه‌وَگَّه
  - سُوتَّه‌ـ‌وِبَنگَه
    - بِکُّونی‌ـ‌وِبَنگَه
    - مَهاوِبَنگَه
- B. سوتَه‌ـ‌پیتَکَه (پنج مجموعه)
  - یگَه‌ـ‌نِکایَه:
  - مجمَه‌ـ‌نِکایَه
  - سَمْیُوتَّه‌ـ‌نِکایَه
  - اَنْگُوتَّرَه‌ـ‌نکایه
  - کُودَّکَه‌ـ‌نِکایه
    - ۱ کُودَّکَه‌ـ‌نِپاتَه
    - ۲ دَمَّه‌پَدَه
    - ۳ اُودانَه
    - ۴ اِتی‌وُوتَّکَه
    - ۵ سُوتَّه‌ـ‌نِپاتَه
    - ۶ وِمانَه‌ـ‌وَتُّو
    - ۷ پیتَه‌ـ‌وَتُّو
    - ۷ تِیرَه‌ـ‌گاتا
    - ۹ تِیری‌ـ‌گاتا
    - ۱۰ جاتَکَه
    - ۱۱ نِدِّیسَه
    - ۱۲ پَتی‌سَمْبِهدا
    - ۱۳ اَپَدانَه
    - ۱۴ بُدَّوَمْسَه
    - ۱۵ چَرِیا‌ـ‌پیتکَه
- C. اَبی‌دَمَّه‌ـ‌پیتکَه (هفت کتاب)
  - دَمَّه‌ـ‌سَنگَنی
  - وِبَنگَه
  - داتُوکَتا
  - پُوگَّله‌ـ‌پَنیتی
  - کَتاوَتُّو
  - یَمَکَه
  - پَتّانَه

کتاگون نوشته‌اند. برخی گفته‌اند که در قرن اول میلادی می‌زیسته و برخی دیگر زمان
زندگانی او را در قرن دوم دانسته‌اند. در خود کتاب آمده است که [illegible]
سال پس از درگذشت بودا می‌زیسته است.

[illegible] گرچه در فاصلهٔ میان صد و پنجاه تا چهارصد میلادی نوشته شده است [illegible]
می‌توان گفت که نویسنده آن ناگارجونه است. بندگسسته از این کتاب چون سخنی [illegible]
نقل می‌شود. کتاب هفت فصل دارد.

نمونه‌هائی از کانونِ پالی

BORROWER's NO.	ISSUE DATE	BORROWER'S NO.	ISSUE DATE

سورهٔ جست‌وجوی نجیبانه(۱)

«... آن سرور در ساوَتّی.... در باغ اناتَپِنْدَکَه اقامت داشت و پیش از ظهر... برای دریوزگی به‌ساوتی آمد.

بسیاری از رهروان به‌جائی که آنَنْدَهٔ ارجمند بود نزدیك شدند... و چنین گفتند: ای دوست، دیری‌ست که ما از زبان آن سرور گفتاری دربارهٔ «آئین» نشنیده‌ایم، اگر بشنویم نیکوست....»

[آن سرور گفت] «... ای رهروان، دو جست‌وجو هست که یکی نجیبانه است و آن دیگری شایستهٔ نجیبان نیست. جست‌وجوئی که شایستهٔ نجیبان نیست (= ناآریائی) چیست؟ مردی که خود دستخوش زائیده شدن است در جست‌وجوی چیزی‌ست که آن نیز دستخوش همان قانون است. او که خود از دستخوشان پیری، بیماری، مرگ، و اندوه است، او که خود از دستخوشان شهوت است(۲) در جست‌وجوی چیزی‌ست که آن نیز خود دستخوش شهوت است(۳)....

جست‌وجوی نجیبانه چیست؟ در اینجا آن چه دستخوش زائیده شدن‌ست چون به‌پستی دستخوش زائیده شدن پی برد، به‌جست‌وجوی آرامش والای نیروانهٔ زائیده نشده برمی‌آید. آن که خود دستخوش... آلودگی‌ست، چون به‌پستی دستخوشان... آلودگی پی برد،

---

۱ Ariya-Pariyesana Sutta (M. ۲۶)

۲ samkilesa-dhammo

۳ دراینجا بودا می‌گوید زن‌وفرزند، بنده و کنیز... جانوران و زروسیم همه‌از دستخوشان زائیده شدن‌اند.

به‌جست‌وجوی آرامش بی‌همتای(۴) نیروانهٔ نیالوده برمی‌آید. این جست‌وجو نجیبانه است.
ای رهروان، من پیش از روشن‌شدگی، آن‌گاه که بیدار و روشن نبودم، و دستخوش زائیده شدن، پیری، بیماری، مرگ، اندوه، و آلودگی بودم، چیزی را می‌جستم که خود دستخوش زائیده شدن، پیری،بیماری، مرگ، اندوه، و آلودگی بود. آن‌گاه این اندیشه در من پیدا شد، «چرا من که‌خود دستخوش زائیده شدن، پیری، بیماری، مرگ، اندوه و آلودگیم در جست‌جوی چیزی باشم که آن نیز دستخوش زائیده شدن، پیری، بیماری، مرگ، اندوه و آلودگی‌ست؟ من اکنون به‌پستی آن چه دستخوش زائیده شدن‌ست پی برده‌ام، چه‌گونه است که من به‌جست‌وجوی آرامش بی‌همتای یگانگی با نیروانه(۵) زائیده نشده برآیم...؟. چون به‌پستی دستخوشان پیری، بیماری، مرگ، اندوه، و آلودگی پی برده‌ام، چه‌گونه است که در جست‌وجوی آرامش بی‌همتای یگانگی با نیروانه، که دستخوش پیری،... و آلودگی نیست برآیم؟
ای رهروان روزگاری که هنوز مویم سیاه و درخشان بود و در آغاز جوانی (= مردی) بودم، با این که مادر و پدرم رضا نمی‌دادند و از چشمان‌شان اشك فرو می‌بارید، موی سر و ریشم را تراشیدم، جامهٔ زرد پوشیدم و از زندگی خانه به‌بیخانگی رفتم. چنین [از جهان] روگرداندم، و به‌جست‌وجوی نیك و در پی راه بی‌همتای آرامش برآمدم و به‌جائی که آلاره کالامه(۶) بود نزدیك شدم و به‌او گفتم «دوست کالامه» می‌خواهم به‌آئین و روش [تو] رهروی راه قدسی کنم.» آلاره‌کالامه این‌گونه پاسخ داد: «باشد که دوست ارجمند من بماند. چنین است این آئین. دیری نمی‌پاید که مرد هوشمند خود می‌تواند آنرا بیاموزد، بفهمد، و به‌آن برسد، و در مقام تمرین با استاد خود برابر شود.»... آن‌گاه به‌آلاره‌کالامه گفتم: «... این آئین (ذمّه) تا به‌کجا می‌رسد؟» گفت «تا به‌سپهر نیستی»... آن‌گاه دیری نپائید که من آن آئین را خود آموختم، فهمیدم و چون به‌آن رسیدم در آن پائیدم. سپس به‌جائی که آلاره‌کالامه بود نزدیك شدم و... چنین گفتم: «دوست کالامه، آیا وسعت آئین تو... این‌ست؟» گفت «آری». گفتم «من نیز این آئین را خود آموختم...» گفت «ای دوست، این ما را سودی و بهره‌ئی‌ست، که در سلوك قدسی چنین همپای ارجمندی یافته‌ایم... تو منی و من تو. بیا با هم این گروه را رهبری کنیم...» و من اندیشیدم: «این ذمه تا سپهر نیستی می‌رسد و به‌دل‌کندن، به‌بیرنگی (= بی‌شهوتی)، به‌رهائی، به‌آرامش، به‌برترین

---

۴ an-uttara: بی‌برتر
۵ nibbāṇam yogakkhemam anuttaram برای‌کلمهٔ yoga-kkhemam یا«آزادی از چهار آلودگی» نک واژه‌نامه.
۶ Āḷāra Kālāma

شناسائی، به‌بیداری کامل، و به‌نیروانه راهنمای نمی‌کند.» پس از آن روگرداندم و رفتم.

به‌جست‌جوی نیك، در پی راه والای آرامش به‌جائی که اُودَکه پسر رامَه بود نزدیك شدم... و به‌او گفتم، «دامنهٔ... آئین تو تا به‌کجاست؟ گفت تا به‌سپهری که «نـه ادراك و نه نه‌ادراك» است... آن‌گاه دیری نپائید که من خود آن را آموختم... و این اندیشه در من پیدا شد:این ذمه هم مرا به... نیروانه راهی ننمود.»... از آنجا هم رفتم. به‌جست‌وجوی نیك، در پی راه والای آرامش منزل به‌منزل درمیان مردم مَگَدَه سفرکنان به‌اُورووِیلا، شهر سپاهیان، رسیدم. جائی خوش بود و بیشه‌ئی زیبا، رود صافی روان، راهی خوش و آسان. در نزدیکی آن روستائی هم شایسته پرسه‌گردی بود. با خود اندیشیدم: «راستی که اینجا هر چه مرد کوشا به‌آن نیاز دارد، هست.» پس ای رهروان، در آنجا اقامت کردم. و من که خود دستخوش زائیده شدن بودم به‌پستی آن‌چه دستخوش زائیده شدن است پی‌بـردم، و در جست‌وجوی آرامش والای نیروانه که دستخوش زائیده شدن نیست برآمدم، و به‌آرامش بی‌همتای نیروانهٔ زائیده نشده رسیدم. من خود دستخوش پیری، بیماری، مرگ، اندوه و آلودگی بودم... و به‌جست‌وجوی آرامش بی‌همتای نیروانه که دستخوش پیری... و آلودگی نیست برآمدم و آن را یافتم. و در خود این دانش را نگریستم که: «آزادی من حاصل شد، زائیده شدن در اینجا پایان یافت، وجود مجددی در کار نیست.» ای رهروان، سپس این اندیشه در من پیدا شد: «من به‌این آئین که دیدن و دریافتنش دشوار است رسیده‌ام... اگر آن را روشنگری کنم و دیگران سخن مرا نفهمند، جز خستگی و آزار من حاصلی نخواهد داشت.» ای رهروان، سپس این شعرهای نو که پیش از این شنیده نشده بود، در من جوشیدند:

«با رنجی بزرگ به‌این [آئین] رسیده‌ام؛
من اکنون آن را عرضه نمی‌کنم
آنانی که به‌شهوت و کینه رو کرده‌اند،
فهم این آئین آنان را بسی دشوار است.
آنانی که به‌شهوت رو کرده و تاریکی انبوه آنان را در بر گرفته،
[این آئین را] که به‌کوشش نیاز دارد، دریافتنش دشوار است،
ژرف است، دیدنش دشوار است، باریك است،
نمی‌بینند.»

چون چنین اندیشیدم دلم خواست که دست از کار فرو کشم و رو از روشنگری آئین بگردانم... پس از آن از سر مهر و همدردی به‌همهٔ موجودات زنده، به‌جهان نگریستم... و [آنان را] دیدم کم آلوده، بس آلوده، توانا، ناتوان، با نظم، خواهان تعلیم، از تعلیم بیزار، و تنی چند که جهان آن سو، گناه،و خشم را دریافته‌اند ـ همان گونه که در آبدانی از گل‌های

نیلوفر نیلی، صورتی، و سپید، چند نیلوفر... می‌دمند ولی بر آب نمی‌آیند، بل‌که در زیر آب رشد می‌کنند، برخی به‌سطح آب می‌رسند، برخی از آب بالاتر می‌آیند....

سپس اندیشیدم، «نخست این آئین را بر که بخوانم؟ کیست که آئین را زود بفهمد؟...

آلاره‌کالامه فرزانه، و هشیار و داناست، سالیان درازست که چشم جانش آلوده نشده، اگر من نخست آئین را بر او بخوانم چه می‌شود؟ او آن را زود می‌فهمد.»... و این دانش به‌روشنی در من پیدا شد: «آلاره‌کالامه هفت روز پیش مرد.»...

آن‌گاه این اندیشه در من پیدا شد: «اودکّه پسر رامه هست که فرزانه و هشیار و داناست، سالیان درازست که چشم جانش آلوده نشده»... در من این اندیشه پیدا شد: «اودکه پسر رامه دیشب مرد.»....

سپس اندیشیدم «آن پنج رهرو(۷) آن‌گاه که من به‌کوشش سر سپرده بودم به‌من خدمتی بزرگ کرده. اگر من نخست آئین را بر آن پنج رهرو بخوانم چه می‌شود؟» آن سرور اندیشید، «اکنون آن پنج رهرو کجا ساکنند؟» و با بینش آسمانی، با بینش روشن، با بینش برتر از بینش انسان‌ها دید که آن پنج رهرو در بنارس، در گردشگاه آهوی **ایسیپَتَنَه** اقامت دارند. آن سرور... به‌سوی بنارس به‌راه افتاد.

در آن زمان **اُوپَکَهٔ** آجیوَکَه‌ئی(۸) آن سرور را در راه میان **گَیَه** و **درخت روشنی** دید. اوپکه گفت: «ای دوست، سیمای تو آرام است، چهرهٔ تو پاك و تابان است. تو به‌نام که از جهان روگردانده‌ای؟ استاد تو کیست؟ به‌ذمهٔ چه کسی سر سپرده‌ای؟»

... آن سرور گفت «من به‌همهٔ دشمنانم چیره شده‌ام، دانای کُلّم، بی‌پلیدیم، ترك همه چیز گفته‌ام، از «تشنگی» رهائی یافته‌ام. چون من خود به‌شناسائی رسیده‌ام، که را باید استاد خود بنامم؟ من استادی ندارم، کسی همتای من نیست، در جهان انسان‌ها و خدایان چون من کسی نیست. من در این جهان مردی قدسیم، والاترین استادم، تنها بیدار و **کامل** و جاویدم، **سردی** را یافته‌ام و به‌نیروانه رسیده‌ام. من برای به‌گردش در آوردن چرخ آئین به‌شهر مردم **کاسی** می‌روم، و در تاریکی این‌جهان بر **طبل بیمرگی** خواهم کوفت.»

[اوپکه گفت] «ای دوست، تو ادعا می‌کنی که شایستهٔ آنی که **پیروز جاوید** باشی؟»

[آن سرور گفت] «همهٔ پیروزانی که به‌از میان بردن آلودگی‌ها رسیده‌اند چون من‌اند، من به‌اندیشهٔ بد چیرگی یافته‌ام از این رو، ای اوپکه، من **پیروزم**.»

آن‌گاه اوپکه گفت: «ای دوست، شاید»، سری جنباند و راه خویش در پیش گرفت و رفت.

---

۷ نکـ ص ۱۳۰ به‌بعد.

۸ Ājivaka فرقهٔ مرتاضان عریان.

[آن سرور گفت] چون تا آن زمان که می‌خواستم در اُوروویِلا اقامت کردم رهسپار بنارس شدم... و سفرکنان به‌گردشگاه آهو ایسیپتنه آمدم. پنج رهرو در آنجا بودند... به‌آنان گفتم: «ای رهروان، گوش کنید، بیمرگی یافته شد. من آئین را به‌شما می‌آموزم، نشان می‌دهم. اگر شما در راهی که من می‌آموزم گام نهید دیری نخواهد گذشت که در این زندگی آن را می‌آموزید، و چون به‌آن رسیدید، کمال والای سلوك قدسی ـ که مردان برای آن از زندگی خانه به‌بیخانگی می‌روند ـ ـ شما را حاصل خواهد شد.» [پنج رهرو نپذیرفتند]... و من آن پنج رهرو را تعلیم دادم و روشن ساختم، آنان که خود از دستخوشان زائیده شدن بودند به‌پستی زائیده شده‌ها پی بردند و به‌جست‌وجوی آرامش بی‌همتای نیروانه ـ که زائیده نشده است ـ برآمدند، و به‌آرامش بی‌همتای نیروانهٔ زائیده نشده رسیدند. آنان که خود از دستخوشان پیری، بیماری، مرگ، اندوه و آلودگی بودند به‌پستی آن چه دستخوش پیری، بیماری، مرگ، اندوه و آلودگی‌ست پی بردند و به‌آرامش بی‌همتای نیروانه که دستخوش پیری، بیماری، مرگ، اندوه، و آلودگی نیست رسیدند.

این دانش را در خود نگریستند که: «آزادی حاصل شد، زائیده شدن از میان رفت، وجود مجددی در کار نیست.»[۹]

---

۹ PTS.M.i از ص ۱۶۰ تا ۱۷۳ ترجمهٔ خلاصه از VBB فصل sAP. 18b5fic و پنج فصل‌اول همین کتاب، باتوجه به‌ترجمه‌های Rhy Davids و H.O Idenberg، .SBE آورده شده در LGB ص ۷ـ۲۳ و ۶۰ـ۵۵

بودا و چنین‌رفته

در خاندان سَکْیَه زائیده شد
بودائی، در میان مردان بی‌همتا،
برهمه پیروز، دورکنندهٔ مارَه ـ
آن بینا همه را می‌بیند.
به‌فرونشاندن هر «کرداری» دست یافته است
و با از میان بردن **بنیاد**(۱) آزادست.

S.i. ۱۳۴

اکنون نیك می‌دانم که آن‌گاه که من به‌انجمن‌های بزرگ گوناگون نزدیك می‌شدم، حتی پیش از آن که آن جا نشسته یا سخنی گفته و یا با آنان سخنی را آغاز کرده باشم، آنان از هر قسمی که بودند من نیز خود را همان [گونه] می‌ساختم، زبان‌شان هر چه بود زبان من نیز همان بود. و من آنان را با گفتاری دربارهٔ «آئین» شاد می‌کردم، آن را برای‌شان پذیرفتنی می‌کردم، آنان را روشن می‌ساختم، آنان را شاد می‌کردم.

D.ii ۱۰۹

ای رهروان، تن چنین‌رفته باقی می‌ماند خود اگر او جریانِ شدن را ببندد. تا آن گاه که تن او بماند خدایان و انسان‌ها او را خواهند دید؛ولی با از میان رفتن تن او، در پایان زندگانی، خدایان و انسان‌ها او را نخواهند دید.

D.i ۴۶

---

۱ upadhi: بنیادی که به‌جا مانده است و به‌دوباره زائیده شدن می‌برد.

زمانی آن سرور در شاهراه میان اُوکَتَّه(۲) و سی‌تَبیَه(۳) سفر می‌کرد؛ دونَهٔ(۴) برهمن نیز سفر می‌کرد. او بر ردّ پای آن سرور چرخ‌ها(۵) را دید با هزاران پرّه، و دوره و توئی، با همهٔ ویژگی‌های کامل‌شان، و با خود اندیشید: «راستی را که چه شگفت‌آور و اعجاب‌انگیزست ـ این نمی‌تواند رد پای انسان باشد.»

آن‌گاه دونه رد پای آن‌سرور را دنبال کرد، دید که زیر درختی نشسته است، خوشرو، ایمان‌بخش، نیروی حس‌ها و جانش آرام، به‌برترین آرامش چیرگی‌یافته، خویشتن‌دار، رام، نیروهای حس‌هایش را پاسبانی کرده. دونه چون آن پیل(۶) را دید به‌آن سرور نزدیك شد و گفت:

ـ «آیا آن ارجمند خداست؟»

ـ «ای برهمن، به‌راستی نه، من خدا نیستم.»

ـ «پس (تو) یك گَندَرْوَه(۷)ئی؟»

ـ «به‌راستی نه، برهمن.»

ـ «پس یك یَکَّه(۸)ئی؟»

ـ «به‌راستی نه،برهمن، من یَکَّه نیستم.»

ـ «پس آن ارجمند انسان است؟»

ـ «به‌راستی نه، برهمن، من انسان نیستم.»

ـ «شما به‌هر پرسش من پاسخ «نه» می‌دهید. پس آن ارجمند چیست؟»

ـ «ای برهمن، اگر آن «آلودگی‌ها» از میان نرفته بودند، من یك خدا، یك گندروه، یك یَکَّه، یا یك انسان می‌شدم ـ ولی آلودگی‌ها در من فرو نشانده شده‌است، چون کندهٔ نخلی شده که دیگرباره در آینده هستی نخواهد یافت. راست چون نیلوفری کبود، سرخ یا سفید، گرچه در آب دمیده، در آب روئیده، آن گاه که روی آب می‌آید آنجا می‌ایستد، به‌آب نیالوده ـ من نیز، ای برهمن، اگرچه در جهان زائیده شدم، در جهان بالیده‌ام، به‌جهان چیره گشته‌ام، نیالوده به‌جهان می‌مانم. ای برهمن، بدان که من بودا(۹)یم.»

A.ii ۳۷ـ۹

---

۲ Ukkattha

۳ Setabbya

۴ Dona

۵ مراد چرخ‌های کف‌پای بوداست که از سی‌ودونشان مردبزرگ به‌شمار می‌آیند.

۶ nāga ژنده‌پیل، مارکبرا، و انسان‌بزرگ. «معنای دیگر آن‌همان رهروی است که «آلودگی»هایش از میان رفته‌است» (M.I۱۴۵)

۷ gandharva خدائی که به‌دستهٔ رامشگران آسمان تعلق دارد.

۸ yaksha/yakka، قسمی روح، پَری.

۹ Buddha دراینجا مراد بیدار و روشنی‌یافته است.

من نه برهمنم نه شاهزاده‌ئی نه بازرگان زاده؛ و نه چیزی دیگرم. من در جهان فرزانه‌وار می‌روم و بی‌هیچ چیز(۱۰)، بیخانه، خودی کاملاً از میان رفته ـ از من دربارهٔ خاندانم پرسیدن بیهوده است.

Sn. ۴۵۵ـ۶

ـ «وَچَّه(۱۱)، اگر آتشی در برابرت روشن می‌بود، تو این را می‌دانستی؟»

ـ «آری، ای گتمهٔ خوب.»

ـ «و دلیل روشن بودنش را نیز می‌دانستی؟»

ـ «آری، چرا که علف و هیزم داشت.»

ـ «و اگر می‌بایست خاموش شود(۱۲) تو می‌دانستی؟»

ـ «آری، گتمهٔ خوب.»

ـ «و اگر خاموش می‌شد، می‌دانستی که آتش به‌کدام جهت رفته است، به‌شرق، به‌غرب، به‌شمال، یا به‌جنوب؟»

ـ «گتمهٔ خوب، [در این باره] چنین نمی‌پرسند. آتش از آن رو روشن بود که مایهٔ سوخت ـعلف و هیزمـ داشت؛ ولی آن‌گاه که این سوخته شد و دیگر سوختی نماند، آن‌گاه، بی‌سوخت می‌شود، که می‌گویند خاموش شده است.»

ـ «وَچَّه همین‌گونه است آن **کالبد**، آن **احساس**، آن **ادراک**، آن **حالات جان**، و آن **دانستگی**(۱۳) که انسان، در شناساندن **چنین‌رفته**، شاید او را به‌آن بشناسد ـ**چنین‌رفته** از همهٔ این‌ها رهائی یافته است، از بیخ برکنده، چون کندهٔ نخلی که دیگر در آینده هستی نخواهد یافت. [دیگر] با کالبد، احساس، ادراک، حالات جان، دانستگی به‌**چنین رفته** اشاره نمی‌شود و [او از این‌ها] آزادست؛ او ژرف، اندازه ناگرفتنی است، [ژرفایش] ناپیمودنی است، همان گونه که اقیانوس. [دربارهٔ او] «برمی‌خیزد» (= متولد می‌شود، پیدا می‌شود)، «برنمی‌خیزد»، «هم برمی‌خیزد و هم برنمی‌خیزد». و نه «نه برمی‌خیزد و نه برنمی‌خیزد» به‌کار برده نمی‌شود.»

M.i ۴۸۷ـ۸

چون یك چنین رفته، حتی آن‌گاه که به‌راستی حاضر باشد، درنیافتنی است، دربارهٔ او ـ **والاترین انسان، برترین انسان، دست یابنده به‌برترین** ـ[چنین] گفتن که «**چنین‌رفته**

---

۱۰ بی«تشنگی».

۱۱ Vaccha

۱۲ nibbayeyya

۱۳ برای این «پنج بخش هستی‌ساز» نک ص ۴۱.

پس از مرگ هست، یا نیست، و یا هم هست و هم نیست، یا نه هست و نه نیست» بیهوده است.

S.iii ۱۱۸

آن کس که پیروزیش به‌شکست برنمی‌گردد، در جهان هیچ کس به‌پیروزی او راه نمی‌یابد، تو از کدام راه می‌توانی آن **بیدار** (= بودا) را که ادراکش بی‌پایان است، و بی‌راه، دنبال کنی؟ آن کس که او را هیچ «تشنگی» که دام‌گونه است یا زهرکردار نمی‌تواند سرگردان کند، تو از کدام راه می‌توانی آن **بیدار** را، که ادراکش بی‌پایان است، و بی‌راه، دنبال کنی؟

Dh. ۱۷۹ـ۸۰

آن‌گاه که جان رهرو با وارستن از «ندانستن»، از شدنِ دوباره، و سرگردانیِ در دایرهٔ وجود، از تشنگی، از پنج بندی که [اورا] به‌این کنارِ پست [این جهان] می‌بندد، از منیِ «منم» آزادست، آن‌گاه خدایان ـآنان با **اِنْدَره**(۱۴)، آنان با **بَرَهْمَه**(۱۵)، آنان با **پَجاپَتی**(۱۶)ـ در حست‌وجوی‌شان [برای یافتن او] توفیقی نمی‌یابند اگر بیندیشند که «این دانستگی [تمیزدهنده] است وابسته به‌یك **چنین‌رفته**.»(۱۷) دلیل این چیست؟ من اینجا و اکنون می‌گویم که یك **چنین‌رفته** بی‌نشان است.

M.i ۱۳۹

یك **چنین‌رفته** به‌آن چه باید دید بیناست، ولی او به‌دیده، نه‌دیده، دیدنی، و بیننده نمی‌اندیشد. همین‌گونه است دربارهٔ شنیده شده، حس شده، و شناخته شده: او به‌هیچ یك از این‌ها نمی‌اندیشد. پس در میان چیزهای دیده شده، شنیده شده، حس شده، و شناخته شده او دقیقاً «چنین»(۱۸) است. دیگر آن که از او که «چنین» است «چنین‌تر» یا والاتری نمی‌توان یافت.

A.ii. ۲۵

---

۱۴ Indra

۱۵ Brahma

۱۶ Prajāpati/Pajāpati برای‌این خدایان نک آئین‌های هندو از ك.م.سن. ترجمهٔ ع.پاشائی، جهان کتاب، ص‌های ۲۴۷،۶۸.

۱۷ در M.ii ۱۱۷ آمده است که اینجا مراد از «چنین‌رفته» باشنده (satta) است، یعنی برترین انسان که «آلودگی‌های او از میان رفته‌اند.»

۱۸ Tadi

آن سرور، از ده نیرو[۱۹]ی یك چنین رفته، از چهار اعتماد،[۲۰] از چهار بینش تحلیلی، از شش دانش برتر، از شش ذمهٔ بودائی برخوردار است[۲۱].

نِدّیسَه ۱۴۳

میان هیچ یك از بودایان در زیبائی تن، عادت اخلاقی، یکدلی، شناسائی[۲۲]، آزادی. شناخت و بینش آزادی، چهار اعتماد، ده نیروی یك چنین‌رفته، شش شناسائی خاص، چهارده شناسائی بودایان، هجده ذمّهٔ بودائی، به‌سخن کوتاه، در همهٔ ذمّه‌های بودایـان، تفاوتی نیست زیرا که بودایان همه از نظر ذمّه‌های بودائی دقیقاً یکسان‌اند.

مِلِنْدَه‌پَنْیَه ۲۸۵

اکنون، ساری‌پُوتَّه، ده نیروی یك چنین‌رفته وجود دارد، که یك چنین‌رفته که مدعی جایگاه رهبری‌ست، در انجمن‌ها چون شیر می‌غرّد، و «چـرخ بَرَهْمَـه» را به‌گردش در می‌آورد، به‌آن آراسته است. آن ده کدامند؟

ساری‌پوته، اینجا یك چنین‌رفته فرصتِ عِلّی را چون فرصت عِلّی، فرصت نه‌ـعِلّی را چون فرصت نه‌ـعِلّی ـچنان که به‌راستی هستندـ می‌شناسد.

و دیگر بار، ای ساری‌پوته، یك چنین‌رفته نتیجهٔ فرصت عِلّی، نتیجهٔ علت‌پذیری یك کَرْمَهٔ (= کردار) گذشته، حال، و آینده را ـچنان که به‌راستی هستـ می‌شناسد.

و دیگر بار، ساری‌پوته، یك چنین‌رفته جهان[۲۳] را با عنصرهای بسیارش، عنصرهای گوناگونش ـچنان که به‌راستی هست ـ می‌شناسد.

و دیگر بار، ساری‌پوته، یك چنین‌رفته تمایلات گوناگون موجودات را، چنان که به‌راستی هستند، می‌شناسد.

و دیگر بار، ساری‌پوته، یك چنین‌رفته حالت نیروهای موجودات دیگر [هنرهای اصلی، ایمان و مانند این‌ها]، و انسان‌های دیگر را ـچنان که به‌راستی هستند ـ می‌شناسد.

و دیگر بار، ساری‌پوته، یك چنین‌رفته آلودگی، پاکی[۲۴]، بیرون آمدن از «رسیدن»های

---

۱۹ bala

۲۰ saddha

۲۱ bhage بهره‌ور است.

۲۲ jñāna

۲۳ در MA.ii.۲۹ (Papañcasūdanī) تفسیر مَجمه ـنکایَه) آمده‌است که مراد از «جهان» «پنج‌بخش هستی‌ساز»، شش حوزهٔ حس، و دوازده داتو (= ذات) است. (برای هر یك از این مفهوم‌ها نگاه کنید به‌واژه‌نامه).

۲۴ ولی در MA. ii.۳۰ آمده‌است که «آلودگی» (sankilesa = شهوت) آن‌است که به‌کاهش هدایت کند، و «پاکی» (vodāna) آن‌است که به‌پیشرفت و افزایش ببرد....

[چهار] نگرش، [هشت] آزادی، و [سه] یکدلی را ـچنان که به‌راستی هستند ـ می‌شناسد.(۲۵).

و دیگر بار، ساری‌پوته، یك چنین‌رفته بسی از زندگانی‌های پیشین خود را به‌یاد می‌آورد،.... بدین‌سان او زندگانی‌های گوناگون پیشین را با همه وجوه و جزئیات به‌یادمی‌آورد.

و دیگر بار، ساری‌پوته، یك چنین‌رفته با بینائی پاك خداماننده برتر از بینائی انسان‌ها موجودات را می‌بیند که می‌میرند و برمی‌خیزند... و در می‌یابد که موجودات، پست، عالی، زیبا، و زشت‌اند، و بنابر نتیجهٔ «کردار»شان نیکبخت‌اند یا نانیکبخت.

و دیگر بار، ساری‌پوته، یك چنین‌رفته با از میان بردن «آلودگی‌ها»، اینجا و اکنون دریافته است، و چون به‌آزادی دل و آزادی دانش رسید که [دیگر] آلودگی‌ئی ندارد، به‌آن وارد می‌شود و در آن می‌پاید. ساری‌پوته، این که یك چنین‌رفته چنین می‌کند، نیروی «چنین‌رفته بودن» یك چنین رفته است که او، بنابرآن، مدعی جایگاه رهبری‌ست، چون شیر در انجمن می‌غرّد، و چرخ برهمه را به‌گردش در می‌آورد. ساری‌پوته، این‌ها ده نیروی چنین‌رفته بودن یك چنین‌رفته‌اند که یك چنین‌رفته، که مدعی جایگاه رهبری‌ست، چون شیر در انجمن‌ها می‌غرّد و «چرخ برهمه» را به‌گردش در می‌آورد، به‌آن‌ها آراسته است(۲۶).

M.i ۶۹_۷۱

شاه گفت: آیا تو، ای ناگسینهٔ ارجمند، بودا را دیده‌ای؟»

ـ «نه، ای محترم.»

ـ «پس آیا استادان تو بودا را دیده‌اند؟»

ـ «نه، ای محترم.»

ـ «پس، ای ناگسینهٔ ارجمند، بودائی در کار نیست.»

---

۲۵ شماره‌های داخل دو قلاب از MA. ii ۳۰ گرفته شده‌است. هشت آزادی در D.ii ۷۰ آمده‌است. و مراد از سه یکدلی، یکدلی دربارهٔ بی‌نشان، تهیّت، و بی‌آرزوئی‌است.

۲۶ این «ده نیروی چنین‌رفته» را چنین نیز می‌توان ترجمه‌کرد:

«ای رهروان، چنین‌رفته آنجا بنابر واقعیت، «ممکن» را چون «ممکن» و «ناممکن» را چون «ناممکن»،... نتیجهٔ کردارهای گذشته، حال‌وآینده،...، راهی را که به‌بهروزی همه می‌انجامند،... جهان را با همهٔ عنصرهای گوناگون بسیارش،... تمایلات گوناگون موجودات را،... نیروهای پست و بلند موجودات را،... آلودگی، پاکی، و برخاستن را با توجه به‌نگرش‌ها، رهائی‌ها، نظاره و رسیدن‌ها... می‌فهمد.... زندگانی پیشین بسیاری را به‌یاد می‌آورد... با چشم آسمانی خود می‌بیند که چه‌گونه باشندگان (= موجودات) ناپدید می‌شوند و باز برطبق «کردار» (= کرمه)های‌شان دوباره پیدا می‌شوند،... و از راه فرونشاندن (= ویران‌کردن) همهٔ آلودگی‌ها، «آزادی دل» و «آزادی دانش» (= آزادی از راه شناسائی).... می‌رسند.» (فرهنگ بودائی، Dasa Bala ص ۴۴).

ـ «ولی، ای محترم، شما رود هیمالیائی اُوها(۲۷) را دیده‌اید؟»

ـ «نه، ای ارجمند.»

ـ «پس آیا پدرتان هرگز آن را دیده است؟»

ـ «نه، ای ارجمند.»

ـ «پس،ای محترم، رود **اوهائی** وجود ندارد.»

ـ «ولی، ای ارجمند، هست. خود اگرچه نه من و نه پدرم آن را ندیده باشیم، با این همه، رود **اوها** هست.»

ـ «چنین است، ای محترم، حتی اگر نه استادانم و نه من **آن‌سرور** را ندیده باشیم، باز **آن سرور** هست.

ـ «باشد، ناگسینهٔ ارجمند، ولی آیا **بودا** برتر از همه است؟»

ـ «آری، ای محترم.»

ـ «ولی، ای ارجمند، چه‌گونه می‌دانی، تو که در گذشته ندیده‌ای که **بودا** برترینِ همه باشد؟»

ـ «ای محترم، در این باره چه می‌اندیشی؟ آیا آنانی را که پیش از این دریای بزرگ را ندیده‌اند می‌توانستند بدانند که آن بسیار نیرومند، ژرف، اندازه ناگرفتنی، و ناپیمودنی(۲۸) است، و اگرچه این پنج رود بزرگ ـ[یعنی] **گَنگ، جُمْنا، اَچیراوَتی، سَرَبُو، و مَهی**(۲۹) ـهمیشه و پیوسته به‌آن جاری‌اند، باز نه در تهی بودن و نه در پر بودن آن تأثیری ندارند؟»

ـ «آری، ای ارجمند، آنان می‌توانستند این را بدانند.»

ـ «ای محترم، همین‌گونه است، من چون شاگردان بزرگی را دیده‌ام که به‌**نیروانه** رسیده‌اند، می‌دانم که **آن سرور** برترینِ همه است.»

ـ «بسیار خوب، ناگسینهٔ ارجمند، اکنون، آیا ممکن است که این را بدانم؟»

ـ «ای محترم، روزگاری، رهروی به‌نام **تِسَّه**(۳۰) استاد نوشتن بود. از مرگ او سال‌ها گذشته است. چه‌گونه است که اکنون او را می‌شناسند؟»

ـ «از روی نوشته‌اش، ای ارجمند.»

ـ «همین‌گونه است،ای محترم. کسی که **ذمّه** (= آئین) را می‌بیند، **آن سرور** را می‌بیند(۳۱)؛ زیرا که **ذمّه** را، ای محترم، **آن سرور**تعلیم کرده است.»

---

۲۷ Uha

۲۸ در M.i ۴۸۸ و S.iv ۳۷۶ آمده‌است که چنین‌رفته، ژرف، اندازه ناگرفتنی و ناپیمودنی است چون دریای پهناور.

۲۹ Sarabhu, Aciravati, Jumna, Ganga ۳۰ Tissa

۳۱ برای نمونه در S.iii ۱۲۰ بودا می‌گوید، «هرکه **ذمّه** را ببیند مرا می‌بیند؛ هر که مرا می‌بیند ذمّه را می‌بیند.»

ـ «بسیار خوب، ناگسینهٔ ارجمند، تو **ذمّه** را دیده‌ای؟»
ـ «ای محترم، رهروان باید خود را تا زمانی که زندگانی [آنان] پایدار است [چنین] تربیت کنند که **بودا** سرچشمه است، **بودا** چون مقصد است.»
ـ «بسیارخوب، ناگسینهٔ ارجمند. ولی آیا **بودائی** در کارست؟»
ـ «آری، ای محترم، **بودائی** هست.»
ـ «ولی، ای ناگسینهٔ ارجمند، آیا ممکن است که به‌بودا چون چیزی که اینجا یا آنجا هست اشاره کنی؟»
ـ «ای محترم، **آن سرور** در **ذات نیروانهٔ بی‌بنیاد**(۳۲) به**نیروانه** رسیده است. ممکن نیست که به‌آن سرور چون چیزی که اینجا یا آنجا هست اشاره کنیم.»
ـ «تمثیلی بیاور.»
ـ «ای محترم، در این باره چه می‌اندیشی؟ آن‌گاه که شعله‌ئی در خرمن سوزان آتش خاموش شود، آیا ممکن است که به‌آن شعله چون چیزی که اینجا یا آنجاست اشاره کنیم؟»
ـ «نه، ای ارجمند، آن شعله دیگر نیست، ناپدید شده است.»(۳۳)
ـ «ای محترم، همین‌گونه است، **آن سرور** در **ذات نیروانهٔ بی‌بنیاد** به**نیروانه** رسیده است. **آن سرور** به‌خانه رفته است(۳۴). ممکن نیست که به‌او چون چیزی که اینجا یا آنجا هست اشاره کنیم. ولی، ای محترم، می‌توان از راه تن **ذمّه** به‌آن سرور اشاره کرد؛ زیرا، ای محترم، **ذمّه** را **آن سرور** آموخته است.».
ـ «نیك است، ای ناگسینهٔ ارجمند.»(۳۵)

مِلِندَه‌پَنْیَه ۳ـ۷۰

این را به‌راستی **آن‌سرور** گفت، آن **ارهت** گفت، من چنین شنیده‌ام.
«ای رهروان، **چنین‌رفته** [بودا] جهان رابه‌تمامی شناخته است؛ **چنین رفته** یکباره از جهان وارسته است؛ ای رهروان، **چنین‌رفته** خاستگاه جهان را به‌تمامی شناخته، و آن را دور افکنده است؛ ای رهروان، **چنین‌رفته** رهائی [از] جهان را به‌تمامی شناخته است، و آن را دریافته است؛ ای رهروان، **چنین‌رفته** راهی را که به‌رهائی از جهان می‌انجامد به‌تمامی شناخته و به‌آن رسیده است.

---

۳۲ نک دفتر اول، ص ۹۰.
۳۳ یا «به‌بی‌نامی رفته‌است».
۳۴ یا «فرونشسته‌است» چون خورشید.
۳۵ .BT از ص ۱۰۳ (شماره ۱۰۰) تا ۱۱۴.

«ای رهروان، هر چه دربارهٔ جهان و خدایانش، ماره‌اش، برهمه‌اش، دودهٔ مرتاضان و برهمنانش شنیده شده، به‌اندیشه آمده، احساس کرده، رسیده، جست‌وجو کرده، در دل به‌آن اندیشه کرده، چون [همه] را چنین‌رفته به‌تمامی فهمیده است، پس او را **چنین‌رفته** می‌خوانند.

«ای رهروان، [میان] شبی که **چنین‌رفته** به«برترین روشن‌شدگی عالی» رسید، و شبی که از راه «**ذات نیروانه‌ئی که بنیادی**» ندارد به‌**نیروانهٔ کامل**(۳۶) می‌رسد ـ هر آن چه که او [از آن] سخن می‌گوید، به‌بیان می‌آورد، آشکار می‌کند، به‌طور مطلق می‌گذرد [و] درست چنین می‌گذرد و نه دیگرگونه؛ از این رو او را **چنین‌رفته** می‌خوانند.

«ای رهروان، **چنین‌رفته** آن چه می‌گوید، همان‌گونه رفتار می‌کند؛ **چنین‌رفته** همان‌گونه که رفتار می‌کند، همان را می‌گوید (= کردار و گفتارش یکی است)؛ چون او هرچه می‌کند همان رامی‌گوید و آن‌چه می‌گوید همان را می‌کند، از این رو او را **چنین‌رفته** می‌خوانند. ای رهروان، در جهان باخدایانش، **ماره‌اش**، **برهمه‌اش**، دودهٔ مرتاضان و برهمنانش، **چنین‌رفته** برتر از همه است، بی‌برتر، دریابندهٔ قصدهای دیگران، توانای همه، ـ پس او را **چنین‌رفته** می‌خوانند.»

آن سرور در این معنا چنین سخن گفت، و در این باره چنین گفت:

«به‌همهٔ جهان بینش دارد ـ
به‌همهٔ جهان‌ها دقیقاً ـ
وارسته از جهان،
در سراسر جهان بی‌همتا ـ

در هر چیز برترینِ همه است، استوار [است]،
آزاد از همهٔ بندها؛
برترین **آرامش**(۳۷) از اوست
به‌نیروانه رسیده، بی‌هیچ بیم از هیچ سو.

این روشنی‌یافته، آلودگی‌ها[یش] از میان رفته،
بی‌آزار(۳۸)، [بندهای] دودلی را گسسته،

---

۳۶ parinibbāna: پَری‌نیروانه.
۳۷ santi، به‌سنسکریت śānti.
۳۸ anigha

به‌ویرانی همهٔ «کردارها» رسیده
[و] از ویرانی «بنیادها» آزاد شده است.

همین سرور و روشنی‌یافته
این شیر بی‌همتا،
برای جهان و خدایانش
«چرخِ بَرَهْمه» را به‌گردش در آورده است ــ»

با اندیشیدن در این باره، خدایان و انسان‌هائی
که در بودا پناه یافته،
پس از رفتن، او را خواهند پرستید،
چون «بزرگی که از زمان برگذشته است،
پیروز، بهترینِ آن‌باهنران،
آرامش یافته، فرزانهٔ آن آرامش یافتگان.
رهائی یافته، برترینِ آن رهائی‌یافتگان،
آن که [از سیل] گذشته است، بهترین آنانی که گذشته‌اند ــ».

با اندیشیدن در این باره آنان او را خواهند پرستید
چون «بزرگی که از زمان بگذشته است»؛
در جهان و خدایانش کسی همتای تو نیست.

دقیقاً آن سرور در این معنا چنین گفت، من چنین شنیده‌ام.»[۳۹]
It. ۱۱۲

۳۹ اتی‌وُوتَکَه، ترجمهٔ مور، ص ۳ـ۱۳۱.

ذَمَّه

«ای رهروان، ذَمَّه‌هائی (= قوانین، حقایق) که من به‌طور کامل به‌شما آموخته و نشان داده‌ام کدامند؟... این‌ها چهار توجه، چهار کوشش درست، چهار راه نیروی روانی، پنج عضو معنوی، پنج نیروی معنوی، هفت اندام بیداری و راه هشتگانهٔ عالی[۱]...[۲]

D. ۱۶ پری‌نیروانهٔ بزرگ، قسمت سوم.

«ای واسِیْتَه[۳]، آن کس که به«چنین‌رفته» ایمان استوار دارد می‌گوید «من فرزند آن‌سرورم، زادهٔ دهان او، زادهٔ ذَمَّه، از ذَمَّه شکل گرفته، وارث ذَمَّه.» چرا؟ چون این‌ها مترادف **چنین‌رفته**‌اند: وابسته به‌ذَمَّه بودن، و وابسته به‌بَرَهْمَه بودن، ذَمَّه شده و بَرَهْمَه (= مُقدس) شده[۴]»[۵].

D.iii ۸۴

این ذَمَّه که من شناخته‌ام ژرف است، دیدنش دشوار است، فهمیدنش دشوار است، آرامش‌بخش است، عالی‌ست، آن سوی سخن است، باریک است، دانایان آن را

---

۱ برای چهار توجه (یا آگاهی)، چهار کوشش درست، هفت اندام بیداری یا روشن‌شدگی و راه هشتگانهٔ عالی نک ص ۳۸.مراد از «چهار راه نیروی روانی» همانا چهار یکدلی و یگانگی جان است یعنی قصد، عزم، دل و اندیشه، و مراد از «پنج عضو معنوی» و «پنج نیروی معنوی»: ایمان، عزم، آگاهی، یکدلی و شناسائی است.

۲ VBB ص ۴۰۲

۳ Nāsettha

۴ Brahma-bhūta

۵ LTGB ص ۲۳۴

می‌فهمند.»[۶]

D.ii ۳۶

«آن‌سرور بیدار است. ذمّه را برای بیداری می‌آموزد، به‌خویش چیره است، ذمّه را برای چیرگی می‌آموزد، آرام است، ذمّه را برای آرامش می‌آموزد، او [از سیل] گذشته، ذمّه را برای گذشتن می‌آموزد، او نیروانه کامل را یافته، و ذمّه را برای رسیدن به‌نیروانهٔ کامل می‌آموزد»[۷]

D.iii ۷۵

«ای رهروان، گوش‌کنید! بیمرگی یافته شده. من ذَمّه را می‌آموزم، نشان می‌دهم، اگر شما در راهی که من می‌آموزم گام نهید دیری نخواهد گذشت که در این زندگانی به... کمال والای سلوك قدسی خواهد رسید...»[۸]

M. ۲۶

«ای رهروان، ساری‌پوته چرخ بی‌همتای ذمّه را که چنین‌رفته به‌گردش درآورده می‌گرداند.»[۹]

M.iii ۲۶

«آن که از راه علت خاستگاه را می‌بیند او ذمّه را می‌بیند، آن که ذمّه را می‌بیند او از راه علت خاستگاه را می‌بیند.»[۱۰]

M.i ۱۹۰_۱۹۱

«من ذَمّه را به‌شما خواهم آموخت: اگر این باشد، آن به‌وجود می‌آید، از به‌وجود آمدن این، آن به‌وجود می‌آید، اگر این نباشد، آن به‌وجود نمی‌آید. با از میان رفتن این، آن از میان می‌رود.»[۱۱]

M.ii ۳۲

«ای رهروان، من ذمّه را که برای گذشتن است و نه برای نگاهداشتن با تمثیل جاله به‌شما می‌آموزم، گوش کنید، توجه کنید، من سخن می‌گویم. مثل این که مردی به‌هنگام سفر آبی در برابر خود گسترده بیند. این کنار پر از خطر و بیم، و آن کنار ساحل ایمنی و آرامش است؛ در آنجا نه زورقی هست و نه پلی که از این کنار به‌آن کنار برود. به‌خاطرش

---

۶ LTGB ص ۲۳۷

۷ همین کتاب ۲۴۳

۸ نک سوره جست‌وجوی‌نجیبانه، که پیش از این آورده شد.

۹ همین کتاب، ص ۲۳۶

۱۰ همین کتاب، ص ۱۷۰

۱۱ همین کتاب، همین ص.

می‌رسد که برای گذشتن از خطرهای این ساحل و رسیدن به‌ایمنی آن ساحل از علف و چوب و شاخه و برگ‌ها جاله‌ئی بسازد، تا با کوشش دست و پا و آویختن به‌آن بتواند به‌سلامت به‌آن‌سو برسد. چون این کار را کرد و به‌آن سو رسید به‌فکرش می‌رسد که این جاله بس سودمند است و با خود می‌اندیشد که آن را بردارد و ببرد. ای رهروان، شما چه می‌اندیشید؟ آیا این مرد، اگر چنین کند، کاری لازم انجام داده است؟

ـ نه سرور.

ـ ای رهروان، آن مرد چه باید بکند تا آن چه با آن جاله می‌باید کرد کرده باشد؟ ای رهروان، در این هنگام مردی که به‌آن سو رسیده و دریافته که چه‌قدر آن جاله برایش مفید است، با خود می‌اندیشد: «اگر من این جاله را بر زمین خشك بگذارم، یا آن را در آب رها کنم، می‌توانم به‌سفر خود ادامه دهم؟» ای رهروان، مردی که این کار را کرده آن چه با آن جاله می‌باید کرد کرده است. ای رهروان، من در این راه ذَمّه را برای گذشتن، نه برای نگاهداشتن، به‌شما تعلیم داده‌ام....»(۱۲)

M.i ۱۳۴ـ۱۳۵

[بودا می‌گوید] «ای» وَکّلی(۱۳)، هر که مرا می‌بیند ذَمّه را می‌بیند، هر که ذَمّه را می‌بیند مرا می‌بیند.»(۱۴)

S.iii ۱۲۰

«ارابه‌های شاهی فرسوده می‌شوند، تن پیر می‌شود،

[ولی] ذمّه حقیقی پیر نمی‌شود.»(۱۵)

S.i ۷۱ و Dh. ۱۵۱

«من می‌گویم که ذمّه ارابه‌ران است.»(۱۶)

S.i ۳۳

«آننده، این‌ها مترادف‌های راه هشتگانهٔ عالی‌اند: ارابهٔ بَرَهْمَه و ارابهٔ ذَمَّه(۱۷)، و نیز

---

۱۲ همین کتاب، ص‌های ۱۷ـ۲۱۶

۱۳ Vakkali

۱۴،۱۵،۱۶، همین کتاب ص ۲۳۳

۱۷ brahmyāna و dhammayāna

«پیروزی بی‌همتای در نبرد» [نبرد با سه آتش شهوت، کینه، و فریب][۱۸]
S.v. ۵

«... او به‌این ذمّهٔ حقیقی گام نهاده و این ذمّه حقیقی را می‌بیند،... و او به‌رود ذمّه[۱۹] رسیده و شناسائی تمیزدهندهٔ عالی را داراست و بر درِ بیمرگی ایستاده است و بر آن می‌کوبد.»[۲۰]
S.ii ۴۳

«ذَمّه را چون چراغ دان، جز به‌ذمّه پناه مبر.»[۲۱]
S.v. ۱۶۲

... رهروی از آن‌سرور پرسید: «ای سرور، شاه‌شاهانی که گردانندهٔ چرخ است کیست، یك مرد ذمه است، یا یك شاه ذمه؟»
ـ «ای رهرو، ذمه، در این مقام شاهی که گردانندهٔ چرخ است، یعنی یك مرد ذمه، یك شاه ذمه، فقط بسته به‌ذمه است، ذمه را بزرگ می‌دارد، ذمه را حرمت می‌نهد، ذمه را ارجمند می‌دارد....»[۲۲]
A.i ۱۰۹ و iii ۱۴۹

«برخیز و بیدرد مباش. راه نیك آئین (ذمّه) را برو.
رهرو راه آئین در این جهان و آن [جهان] به‌نیکبختی می‌رسد.»
Dh. ۱۶۸

«راه نیك آئین را برو؛ راه بد مرو.
رهرو راه آئین در این جهان و در آن [جهان] به‌نیکبختی می‌رسد.»
Dh. ۱۶۹

«ای رهروان، رهروی که ذمّه را می‌بیند مرا می‌بیند،

---

۱۸ همین کتاب، ص ۲۳۴
۱۹ dhamma-sota
۲۰ همین کتاب، ص ۱۷۳
۲۱ همین کتاب، ص ۱۸۰
۲۲ همین کتاب، ص ۲۳۶

از این رو، او به‌من نزدیک‌ست و من به‌او.»(۲۳)

It ۹۱

«ای رهروان،... شما فرزندان واقعی منید،
زادهٔ دهان من، زادهٔ ذمّه، از ذمه شکل گرفته،
وارث ذمّه، نه وارث چیزهای مادی.»(۲۴)

It. ۱۰۱

«ای دُتَکَه(۲۵) هر که دو دل باشد راه به‌آزادی نمی‌برد:
باشد آن‌گاه که تو آن ذمهٔ والا را شناخته‌ای
از سیل بگذری.»(۲۶)

Sn. ۱۰۶۴

«ای رهروان، همان گونه که دریای بزرگ یك مزه دارد ـ مزهٔ شور ـ این آئین و روش هم فقط یك مزه دارد ـ مزهٔ آزادی.»(۲۷)

VM.ix ۱_۴

«ای رهروان، من برای‌تان هشت اندیشهٔ یك مرد بزرگ را آشکار خواهم کرد. به‌آن‌ها گوش فرا دهید و توجه کنید. من سخن خواهم گفت.

این هشت اندیشهٔ یك مرد بزرگ کدامند؟

«این ذمّه برای کسی است که اندك می‌خواهد؛ این برای کسی که افزونی می‌طلبد نیست. این ذمه برای خرسندهاست؛ این برای ناخرسندها نیست. این ذمّه برای خلوت گزیدگان است؛ این برای آن که معاشرت را دوست دارد نیست. این ذمه برای پرنیروهاست؛ این برای تن‌آسان‌ها نیست. این ذمّه برای کسی است که آگاهی هشیارانه دارد؛ این برای کسی نیست که آگاهیش سست است. این ذمّه برای کسی است که جانی یکدل دارد، این برای نایکدلان نیست. این ذمّه برای فرزانگان [= دارندگان شناسائی]

---

۲۳ LTGB ص ۲۳۳
۲۴ همین کتاب، ص ۲۳۴.
۲۵ Dhotaka
۲۶ Woven Cadences:E.M.Hare، همین‌کتاب، ص ۲۳۱
۲۷ VBB ص ۴۸۳

است؛ این برای کسی که شناسائی ندارد نیست. این ذمّه برای کسی است که در نه‌ـاین جهانی(۲۸) شادی می‌جوید، که از «نه‌ـاین جهانی» شادست؛ این برای کسی نیست که در «این جهانی» شادی می‌جوید و از آن شادست.»(۲۹)

A. viii ۳۰

[مردم گفتند]

سومیدهٔ(۳۰) ارجمند، آیا می‌دانی که **دیپَنْکَرَه** ـ «آن دارندهٔ ده نیرو»ـ و آن که او، پس از رسیدن به‌بودائی کامل چرخ عالی آئین رابه‌گردش در آورده است، سفرکنان به‌شهر ما رسیده است و در دیر بزرگ **سُودَسَّنَه**(۳۱) اقامت دارد؟ ما آن سرور را دعوت کرده‌ایم و راهی را که آن سرور باید از آن بیاید آراسته‌ایم.

سومیدهٔ مرتاض اندیشید: «در جهان حتی با صدای «بودا» روبه‌رو شدن دشوارست نمایان شدن یك بودا دو صد چندان [دشوار] است. من نیز می‌روم تا در آماده کردن راه برای «آن دارنده ده نیرو» با این مردان کار کنم.» و از آن مردان خواست که جائی هم به‌او بدهند تا بتواند با آنان آن راه را بیاراید. آنان یك بخش باتلاقی را به‌او دادند چون می‌دانستند که روان او دارای نیروئی [خاص] است. سومیده، آن گاه که این جذبه راکه بر بنیاد یك **بودا** نهاده شده [در خود] یافت، اندیشید: «من می‌توانم این جا را با نیروی روانی بیارایم؛ ولی اگر چنین کنم خشنود نخواهم بود. امروز باید دست به‌کارهای خادمانه بزنم. و رفت و خاك آورد و آن را در آن محل ریخت.

ولی پیش از آن که آن را بیاراید، دیپنکره ـ «آن دارندهٔ ده نیرو»ـ در میان یك صد هزار مرد [دارای] شش دانش که بزرگی بزرگ داشتند، و آلودگی‌های‌شان از میان رفته بود، و خدایان(۳۲) و انسان‌ها آنان را بزرگ می‌دارند... از آن راه آراسته و آذین بسته، با عنایت بی‌پایان یك بودا، از راه رسید چون شیری برآمده بر سکوی هموار سنگی(۳۳). سومیدهٔ مرتاض، چشمش را گشود و «آن دارندهٔ ده نیرو» را نگریست... و گفت: «آن سرور در زمین باتلاقی گام منهد، مگر با چهار صد هزار تنی که آلودگی‌های‌شان از میان رفته، [و آن‌گاه هم] پا بر پشت من نهاده برود، چنان که گوئی بر پلی با تخته‌های گوهرنشان گام

---

۲۸ nippapañca: نه‌دنیاوی، «نه این‌جهانی». هم‌معنای «نیروانه» است، به‌معنای «رهائی از گستردگی سنساره‌ئی» (فرهنگ بودائی).

۲۹ برگزیدهٔ انگوتّره‌نکایه(۲) ترجمهٔ نیانه‌پونیکا تیره، ص ۱۱۶ چاپ سری‌لنکا، ۱۹۷۵.

۳۰ Sumedha این نام «بدی‌ستوه» در زمان دیپنکره (Dipankara) ـ نخستین بوداـ بود، و بُدی‌سَتْوَه به‌هدایت او روزی سوگند خورد که بودا شود.

۳۱ Sudassana

۳۲ devata یا فرشتگان.

۳۳ manosilātala یعنی سکوئی یا کرسی‌ئی‌که برای بودا می‌نهند و او از آنجا چون شیر می‌غرّد.

می‌نهد، و این دیری بهروزی و نیکبختی من خواهد بود.»
و آن‌گاه مویش را فرو آویخت، و سیاهْ‌پوستین آهویش را، گیسوان بافته‌اش را و پارچه‌های پوست درختان را بر باتلاق تیره گسترد، بر آن باتلاق دراز کشید چون پلی با تخته‌های گوهرنشان.... و آن‌گاه که او بر باتلاق دراز می‌کشید، چشمانش را گشود و بار دیگر به‌درخشش بودائی دیپنکره ـ آن دارندهٔ ده نیرو ـ نگاه کرد، و اندیشید:
«فرض کنید که من چون دیپنکره ـ آن دارندهٔ ده نیرو ـ به‌برترین روشن‌شدگی خود رسیده، در کشتی آئین (= ذمّه) نشسته، تودهٔ بزرگ مردم را درگذشتن از دریای سنساره یاری کرده، آیا پس از آن به‌نیروانهٔ نهائی خواهم رسید؟ این برای من شایسته است.[۳۴]»
همان گونه که بر خاك افتاده بودم، اندیشه این بود:
امروز، با شوق بسیار، توانستم آلودگی‌هایم (= شهوات) را از میان ببرم.
ولی چرا باید، ناشناخته، آئین را اینجا واقعیت بخشم؟
چون «همه‌آگاهی» را برده‌ام، برای [جهان] با خدایان یك بودا خواهم شد.
چرا من، مردی دریابندهٔ استواری، باید تنها [از رود سنساره] بگذرم. چون «همه‌آگاهی» را برده‌ام، [جهان را] با خدایان [در رفتن] به‌آن سو یاری خواهم کرد.
من، مردی دریابندهٔ استواری، با عزم خویش به«همه‌آگاهی» خواهم رسید و آن گروه بزرگ مردم را [در رفتن] به‌آن سو یاری خواهم کرد.
چون از رود سنساره بگذرم، سه وجود را از بیخ برکنده، نشسته در کشتی آئین، [جهان را] با خدایان به‌آن سو یاری خواهم کرد.

جاتکه ۱۴ـ۱۲/۱ (خلاصه)

روزی روزگاری بدی ستوه چون یك میمون به‌جهان آمد. ـ چون بزرگ شد با ۸۰,۰۰۰ میمون دیگر در ناحیهٔ هیمالیا زندگی می‌کرد. نزدیك گنگ درخت انبهٔ تناوری بود، و میمون‌ها، به‌راهنمائی بدی‌ستوه، از میوهٔ آن درخت می‌خوردند، اگرچه او می‌ترسید که مبادا از خوردن میوهٔ آن شاخهٔ بزرگی که روی گنگ آویزان بود خطری پیدا شود. با همهٔ دوراندیشی‌ها، انبهٔ رسیده‌ئی که لانهٔ مورچگان آن را از چشم پنهان داشته بود از شاخه به‌رودخانه افتاد و چند ماهیگیر آن را از آب گرفتند. آنان آن را به‌پادشاه دادند و سپس او برای نخستین بار انبه را چشید، و سخت مجذوب طعم شیرین آن شد چنان که بر

---

۳۴ بُدی‌سَتوه بااین کارِ ترك‌خان‌ومان، ورود بیدرنگ خود را به‌نیروانه رها می‌کند، و به‌جای آن تحمل دوران‌های سخت آزمون را برمی‌گزیند تابه‌چیرگی کامل پارامِتاها (paramita) ـ یعنی به‌آن‌سوی رفتن، یعنی به‌کمال‌ها‌ـ دست یابد، کمالی‌که رسیدن به‌آن لازم‌است چه بی‌آن نه «بودائی» دست می‌دهد و نه نیروهای همراه با آن، و تنها از این راه‌است که رهائی از دریای سنساره و رسیدن به‌کنار دیگر این دریا امکان‌پذیرست.

آن شد تا به‌تماشای آن درخت انبه برود. با همراهانش در زورقی به‌بالای رود به‌راه افتادند، در پای درخت اردو زد ولی شب از گلهٔ میمون‌ها خواب به‌چشمش نیامد چون آن‌ها ازشاخه‌ئی به‌شاخهٔ دیگر می‌رفتند و انبه‌ها را می‌خوردند. پس او کماندارانش را برانگیخت و فرمان داد که به‌روی میمون‌ها تیر بگشایند: «فردا هم انبه‌ها را خواهیم خورد و هم گوشت میمون را.» میمون‌ها چون دیدند کمانداران پیرامون درخت گرد آمده‌اند، بیم مرگ بر آنان چیره شد و یارای گریز نداشتند،از **باشندهٔ بزرگ** پرسیدند که چه باید کرد.

بدی‌ستوه گفت «نترسید، من به‌شما زندگانی خواهم داد.» و در حالی که به‌میمون‌ها دلداری می‌داد از شاخه‌ئی که به‌رودخانه آویزان بود بالا رفت، و از نوك آن جست و به‌اندازهٔ طول صد کمان [آن سوتر بر درختان] بیشه‌ئی در کنار رود فرو نشست(۳۵)! چون فرود آمد، آن فاصله را اندازه گرفت و [با خود] اندیشید: «این مقدار فاصله‌ئی است که من آمده‌ام»، و همان گونه که بند خیزرانی را از پای درخت می‌برید و پوست آن را می‌کند [چنین] اندیشید: «بیش‌تر دور درخت خواهد پیچید، و بیش‌تر در هوا خواهد بود،» ولی در تعیین این دو طول از قسمتی که می‌بایست به‌کمرش ببندد نیندیشید. ریسمان خیزرانی را برداشت، یك سر آن را دور درخت و سر دیگر آن را به‌کمرش بست، و با سرعت ابری که بادها آن را دو پاره کرده باشند مسافت طول یك صد کمان را جست. ولی چون از قسمتی که دور کمر خود بسته بود نیندیشید، نتوانست به‌درخت برسد. از این رو شاخهٔ انبه را محکم با دو دست گرفت، و به‌گلهٔ میمون‌ها اشاره کرد و گفت: «پا بر پشت من بگذارید، و از ریسمان خیزرانی بیدرنگ و ایمن برهید.»

هشتاد هزار میمون، به‌باشندهٔ بزرگ آفرین گفتند و از او پوزش خواستند(۳۶)، و همان‌گونه که به‌آنان گفته بود، رفتند.

در آن هنگام دِیْوَدَتّه(۳۷) میمونی از آن گله بود. با خود اندیشید: «هنگام آن است که من پشت دشمنم را ببینم»، و از شاخه‌ئی بلند بالا رفت و با سرعت پرید و بر پشت آن **باشندهٔ بزرگ** فرود آمد. قلب بدی‌ستوه شکست و نگران احساس‌هائی شد که او را می‌آزردند. ولی آن که سبب آن درد شده بود دور شد. **باشندهٔ بزرگ** هم‌چنان تنها بود.شاه، بیدار شد، و همهٔ کارهائی را که میمون‌ها و **باشندهٔ بزرگ** کرده بودند دید، و اندیشید: «این حیوان، بی‌توجه به‌زندگانی خود، یاران را به‌سلامت برد و چون شب ناپدیدشد،باخوداندیشید:«از میان بردن این شاه‌میمون درست نیست. من به‌گونه‌ئی او را فرو خواهم آورد و از او

---

۳۵ این واقعه را در استوپَهٔبَهارُوت (Bhārhut stūpa) حجاریٔ کرده‌اند.

۳۶ یا، خداحافظی کردند.

۳۷ Devadatta نکـ دفتر دوّم، ص ۱۸۰.

نگاهداری خواهم کرد.پس، جاله‌ئی به‌پائین رود فرستاد و سکوئی آنجا ساخت، و باشندهٔ بزرگ را بر آن داشت تا آرام فرود آید(۳۸)، جامه‌های زرد(۳۹) را بر پشت او افکند، او را بر آن داشت که با آب گنگ شست‌وشو کند، شکراب بدو داد که بنوشد، گفت تا تن او را پاك کنند و روغن بسیار ناب بر آن بمالند، و چون پوست او روغن‌مالی شد بستری گستردند و او را بر آن داشت که بر آن دراز بکشد. و او خود بر کرسی کوتاهی نشست، او این نخستین را خواند:

تو از خود گذرگاهی ساخته‌ئی
تو به‌آنان یاری کردی که به[ساحل] ایمنی بروند.
آن‌گاه، ای میمون بزرگ، تو آنان را چیستی،
و آنان ترا چیستند؟»

جاتکه ۳۷۰۳. III شماره ۴۰۷ (خلاصه)

مردی که در سیل فرو می‌رود ـ
[سیلی] طغیان کرده و آماس کرده، [در] تندابی ـ
او، به‌راه آن جریان کشیده شده،
چه‌گونه می‌تواند دیگران را در گذشتن [از سیل] یاری کند؟...

چون آن که در کشتی‌ئی محکم ـ
با پاروها و سکان کاملاً مجهز ـ
می‌نشیند می‌تواند بسیاری از.دیگران را در گذشتن یاری کند ـ
دانندهٔ با یقین و ماهردر وسائل:

پس آن استاد تیز فهم دانش،
شنوندهٔ آرام،
شاید دیگران را با دانش در تفکر یاری کند،

---

۳۸ بُدی‌سَتوَه به‌طبع بر«این» ساحل یا کنار، یعنی «این»سوی رود (رمز رودمرگ که باید از آن گذشت تا در **کنار دیگر به‌بیمرگی رسید**) فرود آمد، زیرا تا این زمان ـ و نه‌تا آن‌گاه که **بودا** شد ـ ایمن و تندرست بر آن کنار دیگر ایستاد. ولی در این داستان او را با قابلیت راه‌جوئی نشان داده‌اند که راه را برای آن که دیگران بروند یافته است و آنان را در رسیدن به‌آن‌سو، یعنی «آن‌کنار»، یاری می‌کند.

۳۹ یا، زرین و زرد.

ماجراجویان با گوش‌های پراشتیاق[۴۰].

Sn. ۳۱۹ و ۲ـ۳۲۱

از این رو مرد، همواره‌هشیار،
باید از کام‌ها رو بگرداند، بدین‌سان آزاد،
آن سو روندگان ـ ظرف‌هاشان تهی،
از سیل می‌گذرند.

Sn. ۷۷۱

ای رهرو، ناو را تهی کن؛ چون تهی باشد
سبک خواهد رفت. چون شهوت و کینه را برکنده باشی
آن‌گاه به‌سوی نیروانه خواهی رفت![۴۱]

Dh. ۳۶۹

۴۰ نشانهٔ احترام.
۴۱ .BT شماره‌های ۷ـ۷۲ ص‌های ۷ـ۸۲

چهار حقیقت

گفتار به‌گردش در آوردن چرخ آئین(۱)

آن‌سرور منزل به‌منزل سفرکنان به‌ایسیپَتَنَه در گردشگاه‌آهوی نزدیك بنارس، اقامتگاه آن پنج رهرو، رسید....(۲)

آن سرور توانست آن پنج رهرو را روشن کند. آن پنج رهرو یکبار دیگر سراپا گوش شدند و توجه کردند.

سپس آن‌سرور پنج رهرو را چنین آموخت: «ای رهروان، آن که [از جهان] روگردانده نباید به‌این دو کرانه(۳) نزدیك شود: آن دو کدامند؟ در یك‌سو کرانه‌ئی که راه کام‌ها و بسته به‌زنجیر شهوت است، این پست است و بسته به‌نادانی، بی‌ارزش، درخور ناشریفان و بی‌بهره است؛ در سوی دیگر کرانه‌ئی‌ست که به‌خود آزاری بسته‌ست،این پر دردست و شایستهٔ شریفان نیست. ای رهروان، باروگرداندن از این دو کرانه **چنین‌رفته دانش راه میانه** را یافته است که بینش و دانش می‌آورد، و به‌آرامش(۴)، به‌برترین شناسائی(۵) به‌بیداری کامل،(۶) به‌نیروانه رهبری می‌کند. ای رهروان، کدام **راه میانه**...به‌نیروانه می‌انجامد؟ آن راه همانا «راه هشتگانهٔ عالی» است یعنی شناخت درست، اندیشهٔ درست، گفتار درست، کردار درست، زیست درست، کوشش درست، آگاهی درست، و یکدلی

---

۱ Dammacakkappavatana-sutta

۲ این گفتار دنبالهٔ سورهٔ «جست‌وجوی نجیبانه» است.

۳ anta، حد انتهائی، انتها، ته.

۴ upasampada

۵ abhiññaya

۶ sambodhaya

درست. ای رهروان این راه **میانه**... به‌نیروانه رهبری می‌کند.

ای رهروان این **حقیقت عالی رنج** است: زائیده شدن رنج است، پیری رنج است، بیماری رنج است، مرگ رنج است، از چیزهای خوشایند دور بودن رنج است، با چیزهای ناخوشایند محشور بودن رنج است، به‌آرزو نرسیدن رنج است. سخن کوتاه، هر **پنج بخش دلبستگی** رنج است.

ای رهروان، این **حقیقت عالی خاستگاه رنج** است. خاستگاه رنج «تشنگی» است که به‌دوباره زائیده شدن می‌برد و بسته به‌کامرانی و شهوت است، کامی که اینجا و آنجا در جست‌وجوست، [آن تشنگی] این‌ست: تشنگی کام، تشنگی هستی، و تشنگی نیستی[۷].

ای رهروان، این **حقیقت عالی رهائی از رنج** است: رهائی ازرنج همان رهائی از تشنگی، ترک آن، روگرداندن از آن، آزادی از آن و بریدن از آن‌ست، تا آنجا که هیچ نشانی از آن بجا نماند.

ای رهروان این «حقیقت عالی راه رهائی از رنج» است، آن راه «راه هشتگانهٔ عالی است که همانا راستی و درستی[۸] در شناخت، در اندیشه، در گفتار، در زیست، در کوشش، درآگاهی، و در یکدلی است.

این‌ست «حقیقت عالی دربارهٔ رنج». ای رهروان، من این گونه دربارهٔ چیزهائی که پیش از این شنیده نشده بود، به‌دانش، به‌کشف، به‌شناسائی، و به‌شهود رسیده‌ام. باید این **حقیقت عالی رنج** را فهمید، من این گونه... به‌شهود رسیده‌ام. من این «حقیقت عالی رنج» را فهمیده‌ام. من این گونه... به‌شهود رسیده‌ام.

[همین گونه دربارهٔ سه حقیقت دیگر.]

ای رهروان، چون دانش و بینش من دربارهٔ این **چهار حقیقت عالی**... ناب شد، دانستم که به‌برترین روشن‌شدگی کامل رسیده‌ام.... این دانش را در خود نظاره کردم: «آزادی دل من حاصل شد، در اینجا زائیده شدن پایان یافت، بازگشتی در کار نیست.» چون آن‌سرور چنین گفت، آن پنج رهرو شادمان شدند...[۹].

M. ۲۶

چهار حقیقت عالی

ولی آن کس که به‌**بودا**، به‌**آئین**، و به‌**انجمن**، پناه می‌برد،

با شناسائی درستش

---

۷ نکـ ص ۲۶.

۸ samma

۹ VBB ص‌های ۷ـ۴۲ و LGB ۶ـ۶۱

چهار حقیقت عالی را درمی‌یابد
[یعنی] رنج، خاستگاه رنج، رهائی از رنج،
و راه هشتگانهٔ عالی را که به‌رهائی از رنج می‌انجامد.
Dh. ۱۹۰_۱

«از راه‌ها، [راه] هشتگانه
از حقیقت‌ها چهار گفته [= چهار حقیقت]
از حالت‌ها، آزادی از دل‌بستن (= بی‌شهوتی)
و از مردان، **بینا**[ی حقیقت] بهترین‌اند.
Dh. ۲۷۳

سورهٔ پاسادِکَه[۱۰]

«... ولی ای دوست، سَمَنَه‌گتمه چه چیزی را نشان داده است؟... **چونده**[۱۱] پاسخ داد: «این رنج است... این خاستگاه رنج است... این رهائی از رنج است... این راه رهائی از رنج است. ای دوست، گتمه این‌هارا نشان داده است.
D. ۲۶

سورهٔ سه آموزش[۱۲]

«... ای رهروان، تعلیم **برترین شناسائی** چیست؟ چون رهرو این را، چنان که به‌راستی هست، بشناسد که این رنج است... این خاستگاه رنج است... این رهائی از رنج است... این راه رهائی از رنج است... این را آموزش **برترین شناسائی** می‌نامند.»
A.iii، سمنوگّه ۸۸

سورهٔ بزرگ نظارهٔ آگاهی

«... اکنون، **حقیقت عالی رنج** چیست؟ زائیده شدن رنج است؛ پیری رنج است؛ مرگ رنج است، اندوه، زاری، درد، رنج، و نومیدی رنج‌اند؛ به‌آرزو نرسیدن رنج است؛ به‌سخن کوتاه: **پنج بخش دلبستگی** رنج است.
اکنون، **زائیده شدن** چیست؟ زائیده شدن موجودات وابسته به‌این یا آن دسته از

---

۱۰ Pāsādika
۱۱ Cunda
۱۲ نک ص ۳۱.

موجودات، تولد آن‌ها، آبستنی و به‌هستی در آمدن آن‌ها، پیدا شدن «بخش‌های هستی» آن‌ها، پیدا شدن فعالیت حسی: ـ این را **زائیده شدن** خوانند.

و **پیری** چیست؟ پیری موجودات وابسته به‌این یا آن دسته از موجودات؛ پیر، شکننده، خاکسترگون شدن، و چین برداشتن آن‌ها؛ از دست دادن نیروی حیاتی آن‌ها، فرسوده شدن حس‌ها: ـ این را **پیری** خوانند.

و **مرگ** چیست؟ جدا شدن و ناپدید شدن موجودات از [میان] این یا آن دسته از موجودات، نابودی، ناپدید شدن، مرگ آن‌ها، به‌انجام رسیدن دورهٔ زندگانی آن‌ها، از هم پاشیدن «بخش‌های هستی»، دور افکندن تن: ـ این را **مرگ** خوانند.

و **اندوه** چیست؟ اندوهِ برخاسته از این یا آن ازدست دادن یا بدبختی‌ئی که انسان با آن رو به‌رو می‌شود، نگران کردن خود، حالت بیمناك شدن، اندوه درونی، غم درونی: ـ این را **اندوه** خوانند.

و **زاری** چیست؟ هر چه از این یا آن از دست دادن یا بدبختی که انسان دستخوش آن شود، مویه و زاری است، موئیدن، و زاری کردن، حالت غم و زاری: ـ این را **زاری** خوانند.

و **درد** چیست؟ دردِ در تن و ناخوشایندی، احساس دردناك و ناخوشایند که از پساویدن [= تماس] حسی به‌وجود آمده: ـ این را **درد** خوانند.

و **رنج**(۱۳) چیست؟ دردِ در جان و ناخوشایندی، احساس دردناك و ناخوشایند که از پساویدن روانی (= تماسِ منش) به‌وجود آمده: ـ این را **رنج** خوانند.

و **نومیدی** چیست؟ افسردگی و نومیدی برخاسته از این یا آن از دست دادن یا بدبختی‌ئی که انسان با آن رو به‌رو می‌شود، افسرده بودن، و نومید بودن: ـ این را **نومیدی** خوانند.

و **رنج به‌آرزو نرسیدن** چیست؟ در موجوداتی که دستخوش زائیده شدن‌اند این آرزو پیدا می‌شود که «کاشکی ما دستخوش زائیده شدن نمی‌بودیم! کاشکی زائیده شدن نوی در پیش نداشتیم!» در دستخوشان پیری، بیماری، مرگ، اندوه، زاری، درد، رنج، و نومیدی این آرزو پیدا می‌شود که «کاشکی ما دستخوش این چیزها نمی‌بودیم! کاشکی این چیزها را در پیش نداشتیم!» ولی با آرزو کردن به‌این نمی‌توان رسید؛ و به‌آرزو نرسیدن رنج است.

و به‌سخن کوتاه، **پنج بخش دلبستگی** چیستند؟ این‌ها هستند: کالبد، احساس، ادراك، حالات جان، و دانستگی(۱۴).

اکنون **حقیقت عالی خاستگاه رنج** چیست؟ **تشنگی** است که دوباره زائیده شدن نوی

---

۱۳ اینجا «رنج» به‌معنای محدود آن به‌کار برده شده‌است. در فارسی «رنج» هم می‌تواند «رنج‌درتن» باشد و هم «رنجِ دل»، یعنی «رنج‌درجان».

۱۴ نک ص ۴۱.

را پدید می‌آورد، و به‌کامرانی و شهوت بسته‌ست، گاه اینجا، گاه آنجا، همیشه شادی نوی می‌جوید. [سه تشنگی هست] **تشنگی کام، تشنگی هستی، و تشنگی نیستی.** ولی این **تشنگی** کجا پیدا می‌شود وریشه می‌گیرد؟ در جهان هر جا که چیزهای شادی‌آور و لذت‌بخش هست، این تشنگی آنجا پیدا می‌شود و ریشه می‌گیرد. چشم، گوش، بینی، زبان، تن و منش، شادی آور و لذت‌بخش است: این تشنگی آنجا پیدا می‌شود و ریشه می‌گیرد.

چیزهای دیدنی، صداها، بوها، مزه، پساویدن‌های تن [= تأثرات جسمانی] و موضوعات منش، شادی‌آور و لذت‌بخش است: این تشنگی آنجا پیدا می‌شود و ریشه می‌گیرد.

دانستگی، پساویدن [تأثر] حسی، احساسِ برخاسته از پساویدن حسی، ادراك، اراده، تشنگی، اندیشیدن، و تفکر، شادی‌آور و لذت‌بخش است: این تشنگی آنجا پیدا می‌شود.

اکنون، **حقیقت عالی رهائی از رنج چیست؟** از میان رفتن وفرونشاندن کامل این **تشنگی** است، رها کردن و روگرداندن از آن، آزادی و وارستن از آن.

ولی این تشنگی در کجا شاید ازمیان برود، در کجا شاید فرونشانده شود؟ هر جا در جهان که چیزهای شادی‌آور و لذت‌بخش هست، این تشنگی شاید در آنجا پیدا شود، شاید آنجا فرونشانده شود.

راهی که به‌رهائی از رنج می‌انجامد چیست؟ این راه همان راه **هشتگانهٔ عالی** است....(۱۵)

D. ۲۲

سورهٔ مَهاسَچَّکه(۱۶)

«... آن‌گاه دل را به‌شناسائی از میان بردن آلودگی‌ها برگرداندم.و [چهار حقیقت] را شناختم: «اینِ رنج است»، «این خاستگاه رنج است»، «این رهائی از رنج است»، «این راه رهائی از رنج است». و به‌راستی شناختم که «این‌ها آلودگی‌اند». «این خاستگاه آلودگی‌هاست»، «این رهائی از آلودگی‌هاست»، «این راه رهائی از آلودگی‌هاست.»(۱۷)

چون این را دریافتم و فهمیدم، دلم از آلودگی کام، از آلودگی هستی، و آلودگی نادانی آزاد شد؛ چون آزادی یافتم در من شناسائی آزادیم حاصل شد. دانستم که: «زائیده شدن پایان یافت؛ سلوك قدسی زندگی شد، کار کرده شد؛ آن سوی این چیزی نیست».(۱۸)

M. ۳۶

---

۱۵ سورهٔ Mahā-sati-paṭṭhāna سخن‌بوداص ۹۷ و VBB ۶ـ۱۳۴

۱۶ Mahā-Saccaka

۱۷ در اینجا آلودگی و رنج، یك چیز است.

۱۸ سوره مهاسچکه VBB, M. ۳۶ ص ۴ـ۳۳

در جهان سه گونه انسان یافت می‌شوند. آن سه کدامند؟
یکی که جانی چون زخمی آشکار دارد؛ دیگری با جانی چون آذرخش، و سدیگر با جانی الماس‌گونه.
ای رهروان، سرشت کسی که جانی چون زخمی آشکار دارد چه‌گونه است؟ او آن است که خشم‌گرا و زودخشم‌است. اگر چیزی به‌او بگویند، خواه چیزی ناچیز، از کوره در می‌رود، خشمگین و آشفته می‌شود. آن را بروز می‌دهد و خشم، کینه، و ترشروئی نشان می‌دهد. درست چون زخمی چرکین، که اگر با چوبی یا تکّه سفالی بر آن بزنند، هر چه دارد بیرون می‌ریزد. ای رهروان، چنین است آن خشم‌گرا... که خشم، کینه، و ترشروئی نشان می‌دهد. چنین کسی گفته می‌شود که جانی دارد چون زخمی آشکار.

و سرشت کسی که جانی چون آذرخش دارد چه‌گونه است؟ او آن است که بنابر واقعیت می‌فهمد که «این رنج است»؛ بنابر واقعیت می‌فهمد که این «خاستگاه رنج است»؛ بنابر واقعیت می‌فهمد که «این رهائی از رنج است»؛ بنابر واقعیت می‌فهمد که «این راهی است که به‌رهائی از رنج می‌انجامد». درست چون مردی که با بینائی خوب می‌تواند چیزها را در تاریکی شب در یك برق آذرخش ببیند، ای رهروان [چنین] شخصی [چهار حقیقت عالی را] بنابر واقعیت می‌فهمد. چنین شخصی گفته می‌شود که جانی چون آذرخش دارد.

و سرشت کسی که جانی چون الماس دارد چه‌گونه است؟ او آن است که پس از فرو نشاندن (= از میان بردن) «آلودگی‌ها»، خود به‌تنهائی، در همین زندگانی، یکراست به«آزادی دل و آزادی دانش» می‌رسد، و چون آن را واقعیت بخشید در آن می‌پاید. همان‌گونه که چیزی ـ خواه گوهری یا سنگی ـ نیست که الماس نتواند آن را ببرد، ای رهروان، چنین کسی نیز پس از فرو نشاندن «آلودگی‌ها»، خود به‌تنهائی، در همین زندگانی، یکراست به«آزادی دل» و «آزادی دانش» می‌رسد، و چون آن را واقعیت بخشید در آن می‌پاید. چنین کسی گفته می‌شود که جانی الماس‌گونه دارد.
ای رهروان، این سه گونه انسان در جهان یافت می‌شوند.[۱۹]

A.iii ۲۵

---

۱۹ برگزیدهٔ اَنگوتَّره‌نِکایَه،(۱) ص ۱ـ۲۰

راه

[راه] هشتگانه از راه‌ها، **چهارگفته** از حقیقت‌ها بهترین‌اند؛ از حالت‌ها **بیشهوتی** و از مردان آن که بیناست بهترین‌اند.

Dh. ۲۷۳

اینك راه! جز این [راه دیگری] نیست که به‌پاکی بینش ببرد. در این راه گام زن. این **مارَه** را گمراه خواهد کرد.

Dh. ۲۷۴

ترا رنج به‌پایان خواهد آمد؛ اگر که در این راه گام برداری. این راه را من آن‌گاه آموختم که از بیرون کشیدنِ خارها آگاه شدم.

Dh. ۲۷۵

تو خود باید که بکوشی. **چنین‌رفتگان** [تنها] آموزگارند. روندگان این راه که در خود نظاره می‌کنند از بندهای **مارَه** آزادند.

Dh. ۲۷۶

«**همهٔ** چیزهای ساخته شده ناپاینده‌اند». آن کس که [این را] با شناسائی دریابد، به[این جهان] رنج رو نمی‌کند؛ این راه **پاکی** است.

Dh. ۲۷۷

«**هیچ چیز خود نیست**». آن که [این را] با شناسائی دریابد، به[این جهان] رنج رو

نمی‌کند؛ این راه پاکی است.
Dh. ۲۷۹

آن‌کس که به‌گاهِ برخاستن برنمی‌خیزد، خود اگرچه جوان است و نیرومند، بیدرد است، در عزم و در اندیشه ناتوان است؛ چنین مردِ تن‌آسان و بیکاره شناسائی را نخواهد یافت.
Dh. ۲۸۰

در گفتار خویشتن‌دار، در اندیشه خویشتن‌دار، مردِ نباید با تنِ خویش کردار بد کند. آن کس که این سه راهِ کردار را پاك نگاه دارد، به‌راهی که فرزانگان آموخته‌اند خواهد رسید.
Dh. ۲۸۱

از نظاره‌شناسائی زاید؛ بی‌نظاره‌شناسائی از میان می‌رود. مرد چون این راهِ دوگانهٔ داشتن و نداشتن را بداند، خود را در چنان راهی جای می‌دهد که شناسائیش فزونی یابد.
Dh. ۲۸۲

ای سَبِیه(۱)، کسی که از راه خود ساخته
به‌نیروانهٔ‌کامل رسیده،
به‌شهوت غلبه کرده،
از سر هستی و نیستی برخاسته،
زندگی [قدسی] را زندگی کرده،
دوباره زائیدن را از میان برده است:
او رهرو است.

Sn. ۵۱۴
آن که از رشك گذشته،
خاری [در دل] ندارد،
از نیروانه شاد است و بی‌آزست،
راهنمای جهان باخدایانش چنین بیدار را. پیروز راه می‌خوانند.

آن که در اینجا برترین را چون برترین می‌شناسد،

---

۱ Sabhiya

آن که در اینجا ذمه را می‌شناسد و آن را روشنگری می‌کند.
دورکنندهٔ شهوت و دانای استوار است ـ
این دومین رهرو را **استاد راه** خوانند.

آن که در راهِ ذَمّه، راهِ خوش آموخته،
خویشتن‌دار و آگاه زندگی می‌کند،
و رهرو راه‌های بی‌خطاست ـ
این سومین رهرو را **زندگی کنندهٔ راه** می‌خوانند.

آن که جامهٔ پارسائی می‌دوزد
خودپرستی‌ست که خویشان را به‌بدنامی می‌کشد، بی‌پرواست،
فریبکار، ناخویشتن‌دار، یاوه‌گو،
و روندهٔ ظاهر است ـ او **فریبکار راه** است.»

Sn. ۸۶ـ۸۹

«ای رهروان، مثل این که مردی در جنگل بزرگی می‌رود و به‌راهی باستانی که پیشینیان درآن می‌رفتند برسد، اگر آن‌راه را پیش گیرد به‌شهری باستانی، به‌پایتخت شاهی کهن می‌رسد که پیشینیان در آن ساکن بودند. می‌بیند که آن‌شهر دارای گردشگاه‌ها، جنگل‌ها، استخرها، پای‌بست دیوارهاست ـ جائی خوش است. و آن مرد هر چه دیده برای شاه یا وزیران بگوید و از آنان بخواهد که آن شهر را از نو آباد کنند. این کار کرده می‌شود و پس از مدتی آن شهر شهری خوشبخت و کامیاب، پر جمعیت، از مردم انبوه، کامل و پروسعت خواهد شد.

ای رهروان، من نیز همین گونه راهی باستانی، جاده‌ئی کهن را که همه بیداران کامل گذشته رفته‌اند دیده‌ام. ای رهروان، آن راه باستانی که بیداران والای کهن در آن رفته‌اند کدام‌ست؟ راه هشتگانهٔ عالی است. یعنی راستی و درستی در **شناخت**... ای رهروان این است آن راه کهن، این است آن راه کهن، این است آن جادّهٔ کهن که بیداران والای کهن در آن رفته‌اند... من در آن راه رفته‌ام، و چیزهائی را که در پیمودن آن راه دانسته‌ام به‌مردان و زنان رهرو، به‌مردان و زنان پیش‌نشین گفته‌ام. ای رهروان حتی این سلوك قدسی (= راه بَرَهْمَه) که کامیاب و موفق، پر دامنه و بیکران دانسته شده است، از آن همه می‌شود ـ سخن کوتاه، برای خدایان و انسان‌ها به‌خوبی آشکار شده است».

S.ii ۱۰۵ـ۱۰۶

«ای برهمن، برخی از شاگردان من که چنین راهنمائی شده، چنین آموخته شده‌اند در رسیدن به‌نیروانه ـ مقصد غائی ـ توفیق یافتند و برخی نیافتند.... (برای روشنگری این، من از تو پرسشی می‌کنم.) آیا با راه **راجگَهه** آشنا هستی؟ خوب، پس فرض کن که مردی که می‌خواهد به‌راجگهه برود نزد تو بیاید و از تو بخواهد که راه را به‌او نشان بدهی. فرض کن بگوئی: «این راه راجگهه است: کمی که بـروی به‌دهی می‌رسی؛ کمی دورتر شهری خواهی دید. و باز اندکی دورتر راجگهه را با گردشگاه‌ها، جنگل‌ها، و جاهای دلگشا و دریاچه‌های زیبایش خواهی دید.» و او، اگرچه تو او را این چنیـن راهنمائـی کرده و آموخته‌ای، شاید راهی نادرست در پیش گیرد و به‌سوی باختر برود. بعد شاید مرد دیگری پیدا شود و او هم بخواهد به‌راجگهه برود و از تو راه را بپرسد. تو راه را همان گونه که به‌مرد اولی آموخته‌ای، به‌او خواهی آموخت، و او که چون مرد اولی از راهنمائی و تعلیم تو برخوردار شده شاید سالم به‌راجگهه برسد. حال، این چه‌گونه است، با این که راجگهه هست، راه راجگهه هست و تو نیز چون راهنما هستی، یکی، که تو راه را به‌او نموده و آموخته‌ای، شاید بیراهه را در پیش گیرد و به‌سوی باختر برود، و حال آن که آن دیگری شاید سالم به‌راجگهه برسد؟

ای برهمن، پس نیروانه هست، راه نیروانه هست، و من چون راهنما هستم. باز با این همه برخی از شاگردان من که راهنمائی شده و آموخته‌اند در رسیدن به‌نیروانه، مقصد غائی، توفیق می‌یابند و برخی نمی‌یابند. ای برهمن در اینجا من چه کنم؟ یك **چنین‌رفته** راهنمای راه است.

M.iii ۴_۶

ای **تِسَّه**(۲) دو مرد را فرض کن که یکی مهارتی در راه ندارد و آن دیگری دانای راه است. آن که مهارتی در راه ندارد راه را از دانای راه می‌پرسد و آن دیگری پاسخ می‌دهد، «آری ای محترم، راه این‌ست. پس از آن که کمی در این راه رفتی به‌دو راههٔ‌ئی می‌رسی. راه چپ را رها کرده به‌راه راست گام نه. چون کمی بروی به‌جنگلی انبوه می‌رسی. باز کمی که بروی باتلاق بزرگ نمناکی خواهی دید. کمی دیگر که بروی به‌پرتگاه تندی خواهی رسید. همین گونه کمی دیگر که بروی زمینی هموار و خرم خواهی دید.»

تسه، تمثیل من در بیان این معناست: مراد من از «مردی که در راه مهارتی ندارد» تودهٔ مردمانند. مراد از «مرد دانای راه» یك **چنین‌رفتهٔ** کامل، و بیدار کامل‌ست. مراد از «دو راهه» حالت سرگردانی است. «راه چپ» یعنی راه هشتگانهٔ نادرست که همانا نادرستی در شناخت، در اندیشه، در گفتار، در کردار، در زیست، در کوشش، در آگاهی، و در یکدلی

Tissa ۲

است؛ «راه راست» یعنی «راه هتشگانهٔ عالی» که همان راستی و درستی در شناخت، در اندیشه، در گفتار، در کردار، در زیست، در کوشش، در آگاهی، و در یکدلی است....

«در جنگل انبوه» یعنی نادانی، «باتلاق بزرگ نمناک» یعنی کامرانی، «پرتگاه تند» همان سرکشی خشم است، فضای «دلگشای زمین هموار» همان نیروانه است.

S.iii ۱۰۸_۱۰۹

این‌ها راهی‌ست که به‌پاکی زندگان، به‌غلبهٔ بر اندوه و غم، به‌دور افکندن رنج و نومیدی، به‌پیروزی راه[۳]، به‌واقعیت دادن نیروانه می‌انجامد ـ این راه همانا **چهارتوجه** است[۴].

D.ii ۳۳ و M.i ۵۵ و ۶۳ S.v. ۱۶۷ و ۱۸۵

«حقیقت عالی دربارهٔ راه رهائی از رنج چیست؟ آن همانا راستی در شناخت، در اندیشه، در گفتار،در کردار، در زیست، درکوشش، در آگاهی و در یکدلی است.»

شناخت درست چیست؟ شناسائی[۵] رنج، خاستگاه رنج، رهائی از رنج، و راه رهائی از رنج....

اندیشه درست چیست؟ اندیشهٔ نخواهندگی، بدخواه نبودن، بی‌آزاری....

گفتار درست چیست؟ خودداری از دروغ گفتن، خودداری از بدگوئی، خودداری از سخن درشت، خودداری از یاوه‌گوئی...

کردار درست چیست؟ خودداری از ویران کردن زندگانی، خودداری از گرفتن چیزی که داده نشده و خودداری از رفتار بیراههٔ شهوت‌آلود....

زیست درست چیست؟ ای رهروان، شاگرد نجیب از زیست نادرست رو می‌گرداند، و با زیست درست زندگی می‌کند....

کوشش درست چیست؟ رهرو در اینجا قصدی را پیش می‌گیرد، کوشش می‌کند، عزم می‌کند، اندیشه را به‌کار می‌گیرد، همت می‌کند تا آن اندیشه‌های ناراست و نادرستی را که در او پیدا نشده‌اند پیدا نشوند، و [یا] چون پیدا شوند از آن‌ها رو بگرداندواندیشه‌های راست و درستی را که تاکنون [دراو] پیدا نشده‌اند پیدا شوند، و چون پیدا شدند کامل شوند.

آگاهی درست چیست؟ رهرو در اینجا تن را زندگانی می‌کند، به‌نظارهٔ تن می‌پردازد، همچنین دربارهٔ احساس‌ها، احساس‌ها را نظاره می‌کند؛ دربارهٔ دل، دل را نظاره می‌کند، دربارهٔ نمودها، نمودها را نظاره می‌کند، اوکوشا، دانسته و آگاه در این جهان از آز و اندوه

---

۳ در تفسیر .M (MA. ۲۳۶) آمده که مراد از این راه همان راه هشتگانه‌عالی‌است.

۴ LTGB از ص ۲۱۲ تا ۲۱۶

۵ ñānaṃ

رو می‌گرداند.(۶)

D. ۲۲

یکدلی درست چیست؟ مراد از یکدلیِ درست همان چهار نگرش است.(۷)

S.iv. ۱۰

---

۶ .D سورهٔ ۲۲ سورهٔ تمرکزآگاهی .VBB ص‌های ۷ـ۱۳۶

۷ LTGB.S.v.۱۰ص ۹۸، شرح آگاهی و نظاره پیش از این آورده شد: نک ص ۳۶۶.

زنجیرِ علّی

دَر آن زمان بودا، آن‌سرور، در اُوروویِلا در ساحل نِیرَنجَرا در پای درختِ روشنی اقامت داشت و این اندکی پس از بیداری آن سرور بود. آن‌سرور هفت روز پی‌درپی پای درخت روشنی نشست و از سعادت آزادی بهره‌ور شد.

آن گاه آن‌سرور در نخستین پاس شب دربارهٔ زنجیرِ علّی -از بالا به‌پائین و هم از پائین به‌بالا- به‌نظاره پرداخت:

ازندانستن، کرمه‌سازها؛

از کرمه‌سازها، دانستگی؛

از دانستگی، نام و شکل؛

از نام و شکل، شش بنیاد [حواس]؛

از شش بنیاد، پساویدن؛

از پساویدن، احساس؛

از احساس، تشنگی؛

از تشنگی، دلبستگی،

از دلبستگی، وجود،

از وجود، زائیده شدن؛

از زائیده شدن،پیری، مرگ، اندوه، زاری، رنج، غم و نومیدی برمی‌خیزند. چنین است پیدا شدن همهٔ این تودهٔ رنج.

هم‌چنین:

با از میان رفتن مطلق (۱) ندانستن، از میان رفتن کرمه‌سازها؛
با از میان رفتن کرمه‌سازها، از میان رفتن دانستگی؛
با از میان رفتن دانستگی، از میان رفتن نام و شکل؛
با از میان رفتن نام و شکل، از میان رفتن شش بنیاد؛
با از میان رفتن شش بنیاد، از میان رفتن پساویدن؛
با از میان رفتن پساویدن، از میان رفتن احساس؛
با از میان رفتن احساس، از میان رفتن تشنگی؛
با از میان رفتن تشنگی، از میان رفتن دلبستگی؛
با از میان رفتن دلبستگی، از میان رفتن وجود؛
با از میان رفتن وجود، از میان رفتن زائیده شدن؛
با از میان رفتن زائیده شدن، پیری، مرگ، اندوه، زاری، رنج، غم و نومیدی از میان می‌روند. چنین است فرونشاندن کامل و تمام این تودهٔ رنج.»(۲)

MV.I'i ۲

[بودا گفت] «چه چیزی باید باشد تا «نام و شکل» باشند؟ نام و شکل از کجا می‌آیند؟ آن‌گاه که دانستگی هست نام و شکل هم هستند، نام و شکل از دانستگی می‌آیند. چه چیزی باید باشد تا دانستگی باشد؟ آن‌گاه که نام و شکل باشند دانستگی هم هست، از نام و شکل دانستگی می‌آید.» آن‌گاه ای رهروان وِپَسِّن(۳)، بودای آینده، چنین اندیشید: «دانستگی از نام و شکل فراتر نمی‌رود.»(۴)

D.ii ۱۴

چنین شنیده‌ام: زمانی آن‌سرور در میان مردم کُورُو اقامت داشت. آننده به‌آن‌سرور نزدیك شد و گفت: «سرورارجمند، شگفت‌آورست، عجیب‌است! زنجیرِ عِلّی و روشنگری آن چه ژرف است، با این همه برای من کاملاً روشن است.»

«آننده، چنین مگو. زنجیرِ عِلّی به‌راستی ژرف است. روشنگری آن ژرف است. با نفهمیدن این آئین، با راه نیافتن به‌آن، بشریت نمی‌تواند بر فقر، رنج، عذاب، و سرگردانی غلبه کند. آننده، اگر بپرسند «آیا پیری و مرگ بسته به‌چیزی‌ست؟» پاسخ این‌ست... پیری و مرگ بسته به‌زائیده شدن، زائیده شدن بسته به‌وجود، وجود بسته به‌دلبستگی، دلبستگی بسته به‌تشنگی است، تشنگی بسته به‌احساس، احساس بسته به‌پساویدن، پساویدن بسته

---

۱ یعنی بی‌آن‌که چیزی از ندانستن به‌جا بماند.
۲ VBB ص‌های ۲_۴۷۱
۳ Vipassin
۴ سوره Mahā-Padāna (PTS.ii ص ۳۲) همین کتاب ۴۷۳

به‌نام و شکل و نام و شکل بسته به‌دانستگی است.» آننده، اگر بپرسند «آیا دانستگی بسته به‌چیزیست؟» پاسخ این‌ست: دانستگی بسته به«نام و شکل» است و نام و شکل بسته به‌دانستگی. چنین است پیدا شدن تمام این مجموعهٔ رنج.

آننده، این بیان که پیری و مرگ بسته به«وجود» است چنین باید فهمیده شود. اگر به‌طور مطلق و یکباره هیچ‌کس در هیچ جا زائیده نمی‌شد، با نیستی و از میان رفتن زائیده شدن آیا باز هم پیری و مرگ وجود می‌داشت؟

ـ سرور ارجمند، به‌راستی نه.

ـ اگر به‌طور مطلق و کامل هیچ‌کس در هیچ جا به‌وجود در جهان کام‌ها(۴)، وجودِ در جهان شکل(۵)، وجود در جهان بی‌شکل(۶) وجود نمی‌داشت... آیا با رهائی [= از میان رفتن] از «وجود» آیا باز «وجود»ی در کار می‌بود؟

ـ سرور ارجمند، به‌راستی نه.

ـ اگر دلبستگی یعنی دلبستگی به‌کام، دلبستگی به‌نظرهای نادرست، دلبستگی به‌آداب و رسوم، دلبستگی به‌خود وجود نمی‌داشت... با رهائی از دلبستگی «وجود»ی در کار بود؟...

این بیان که پساویدن بسته به«نام و شکل» است چنین باید فهمیده شود. اگر هیچ نشانی از نام و شکل نمی‌بود آیا باز پساویدن وجود می‌داشت؟

ـ سرور ارجمند، به‌راستی نه.

اگر دانستگی به‌رحِمِ مادر نمی‌رفت، آیا نام و شکل در رحم به‌وجود می‌آمدند؟... و اگر دانستگی پس از رفتن به‌رحم مادر دوباره از آنجا بیرون می‌رفت، آیا نام و شکل در این جهان زائیده می‌شدند؟ و اگر دانستگی پسری یا دختری را در کودکی ترك کند، آیا نام و شکل رشد می‌کنند، افزون می‌شوند و به‌کمال می‌رسند؟

ـ سرور ارجمند، به‌راستی نه.

ـ اگر نام و شکل نبودند آیاخاستگاه و پیدائی زائیده شدن، پیری، مرگ، و رنج وجود می‌داشت؟ از این رو آننده، آن چه دوباره برمی‌خیزد... نام‌وشکل با دانستگی است....»(۷).

D. ۱۵

«... **کَچّایَنَه**(۸) ارجمند که در کناری نشسته بود به‌آن‌سرور گفت: «سرور، گفته شده **شناسائی درست**. ای ارجمند، شناسائی (= بینش) درست چیست؟

ـ کَچّایَنَه، جهان، به‌طور کلی، بسته به‌دو (نظریهٔ مخالف) **هستی**(۹) و **نیستی**(۱۰)است.

---

۴ kāma-bhavo
۵ rūpa-bhavo
۶ a-rūpa-bhavo
۷ همین کتاب ص‌های ۵ـ۴۷۳
۸ Kaccāyana
۹ atthitaṃ
۱۰ natthitaṃ

کسی که برطبق حقیقت و با شناسائی کامل خاستگاه جهان رامی‌نگرد، برای او در جهان «نیستی» در کار نیست. و کسی که بر طبق حقیقت و با شناسائی درست رهائی جهان را می‌نگرد برای او «هستی» در کار نیست. این جهان به‌طور کلی پشتواری از نزدیك شدن، دست یازیدن و دلبستن است، ولی کسی [که شناسائی درست دارد] به‌آن نزدیك نمی‌شود، به‌آن دل نمی‌بندد، در آن پافشاری نمی‌کند، این نزدیك شدن و دست یازیدن جان، این پافشاری، تمایل پیدا کردن و دلبستن [منی است که می‌گوید] «خود من». اوشك نمی‌کند یا نمی‌پرسد که آن چه پیدا می‌شود، رنج است، آن‌چه از میان می‌رود رنج است. این شناسائی از آن دیگران نیست، از آن اوست. کچاینه، شناسائی درست چنین است.

چیزها هستند این یك کرانه‌ست، **چیزی نیست** این کرانهٔ دیگرست. **چنین‌رفته** از هر دو کرانه دوری می‌کند. او **آئین میانه** را نشان می‌دهد که «از ندانستن، کرمه‌سازها پیدا می‌شوند، و هم‌چنین با از میان‌رفتن مطلق ندانستن، کرمه‌سازها از میان می‌روند.... چنین است از میان رفتن کامل و تمام این تودهٔ رنج.»[۱۱]

S.ii ۱۵

«ای رهروان، اگر سه چیز در جهان نمی‌بود، چنین‌رفته، ارهت، بودای‌والا به‌جهان نمی‌آمد، این آئین و روش را معرفی نمی‌کرد و در جهان نمی‌درخشید. آن سه کدامند؟ زائیده شدن، پیری، مرگ....»[۱۲]

.A نپاتهٔ دهم، سورهٔ ۷۶

«ای رهروان، پیری و مرگ چیستند؟ (حلقه دوازدهم) وقتی که فلان موجود از فلان دسته پیر و ناتوان شود، دندان‌هایش می‌شکند، مویش خاکستری می‌شود، پوستش چین برمی‌دارد، و آن گاه که عمرش به‌سر آید و عضوهای حسی فرسوده شوند، این را پیری می‌گویند.

وقتی که فلان و بهمان موجود از فلان دستهٔ موجودات، در حال مرگ، از هم پاشیدن، ناپدید شدن، مرگ و میر، درگذشت، ویران شدن بخش‌های سازنده، از میان رفتن جسد باشد ـ این را مرگ می‌نامند.

زائیده شدن چیست (حلقهٔ یازدهم)؟این یا آن موجود از فلان یا بهمان دستهٔ موجودات آن‌گاه که پیدا می‌شود، احساس می‌شود، به‌وجود می‌آید، بخش‌های سازنده‌اش تشکیل می‌شوند، شش بنیاد [حواس] او گرد آورده می‌شوند ـ این را **زائیده شدن** می‌نامند.

وجود چیست (حلقهٔ دهم)؟ سه قسم وجود هستند: وجود در کام، وجود در شکل، وجود در بیشکلی[۱۳].

---

۱۱ همین کتاب، ص‌های ۶ـ۴۷۵

۱۲ همین کتاب، ص‌های ۷ـ۴۷۶

۱۳ این‌سه bhavo که پیش ازاین هم آورده شد، یعنی وجود چون چارپایان، و چون انسان‌ها، و چون خدایان.

دلبستگی چیست (حلقهٔ نهم)؟ چهار قسم دلبستگی وجود دارند: دلبستگی به‌کام‌ها، دلبستگی به‌نظرها، دلبستگی به‌آداب و رسوم، دلبستگی به‌نظریهٔ خود.

تشنگی چیست؟ (حلقهٔ هشتم) شش گروه تشنگی وجود دارد: تشنگی به‌شکل‌های مادّی، تشنگی به‌چیزهای شنیده شده، بوئیده شده، چشیده شده، لمس شده، تشنگی به‌اندیشه‌ها.

احساس چیست؟ (حلقهٔ هفتم) شش قسم احساس وجود دارد. احساسی که از تماس [= پساویدن] چشم [با موضوع بینائی، شکل‌ها] زائیده می‌شود [یعنی احساس بینائی]، احساسی که از تماس گوش [و صداها] زائیده می‌شود، احساسی که از تماس بینی [و بوها] زائیده می‌شود، احساسی که از تماس زبان [و مزه‌ها] زائیده می‌شود، احساسی که از تماس تن [و لمس شدنی‌ها] زائیده می‌شود، احساسی که از تماس منش [و شناختنی‌ها] زائیده می‌شود.

پساویدن چیست؟ (حلقهٔ ششم) شش قسم پساویدن (= تماس) وجود دارد: پساویدن از راه‌های چشم، گوش، بینی، زبان، تن و منش.

شش بنیاد [حسی] **چیستند؟** (حلقهٔ پنجم) حوزه‌های چشم، گوش، بینی، زبان، تن و منش.

نام و شکل چیستند؟ (حلقهٔ چهارم) «نام» همانا احساس، ادراک، حالات جان، و دانستگی است. چهار عنصر بزرگ و شکلی که از آن‌ها برمی‌خیزد «شکل» نامیده می‌شوند.

دانستگی چیست؟ (حلقهٔ سوم) شش قسم دانستگی وجود دارد: دانستگی‌های چشم، گوش، بینی، زبان، تن، و منش.

کرمه‌سازها [ی سازندهٔ فرد] **چیستند؟** (حلقهٔ دوم) سه قسم کرمه‌ساز وجود دارد: کرمه‌سازهای تن، گفتار و اندیشه[۱۴].

ندانستن چیست؟ (حلقهٔ اول) ندانستن حقیقت عالی رنج، خاستگاه رنج، رهائی از رنج، و راه رهائی از رنج ـ ای رهروان، این را «ندانستن» می‌نامند.

M.i ۴۹ـ۵۴ و S.ii ۲ـ۴

من ذمّه را به‌شما نشان خواهم داد: اگر این باشد، آن هست. با پیدا شدن این، آن پیدا می‌شود. اگر این نباشد، آن نیست. با از میان رفتن این، آن از میان می‌رود.

S.ii ۳۲

هر که زنجیر عِلّی را می‌بیند ذَمّه را می‌بیند هر که ذَمّه را می‌بیند. زنجیر عِلّی را می‌بیند.

M.i ۱۹۰ـ۱۹۱

---

۱۴ در اینجا سَنکاره یعنی کردارهای ارادی نیک و بد که علت دوباره زائیده‌شدن‌اند. نک واژه‌نامه.

از ندانستن، کرمه‌سازها برمی‌خیزد، با از میان رفتن کرمه‌سازها، ندانستن از میان می‌رود. این راه هشتگانهٔ عالی، راهی که خود به‌از میان رفتن از کرمه‌سازها می‌انجامد، همانا راستی و درستی در شناخت، در اندیشه، در گفتار، درکردار،درزیست، در کوشش، در آگاهی، و در یکدلی است. آن‌گاه که یك شاگرد شریف علت را چنین بشناسد، خاستگاه علت را چنین بشناسد، راهی را که به‌از میان رفتن علت می‌انجامد چنین بشناسد او را، ای رهروان، شاگرد شریف خوانند، او سرشار از نظر [درست] است، از بینش سرشار است، او به‌این ذمّهٔ حقیقی آمده است، این ذَمّهٔ حقیقی را می‌بیند، از شناسائی یك آموزنده سرشار است، از دانش یك آموزنده سرشار است، به‌رود ذَمّه رسیده است، دانائی تمیزدهندهٔ عالی دارد، او بر در «بیمرگی» ایستاده است و بر آن می‌کوبد.

S.ii ۴۳

از زائیده شدن، پیری و مرگ پیدا می‌شوند، با ازمیان‌رفتن زائیده شدن پیری و مرگ ازمیان‌می‌روند. این راه هشتگانهٔ عالی خود راهی است که به‌ازمیان‌رفتن پیری و مرگ می‌انجامد، یعنی راستی و درستی در شناخت... و در یکدلی. آن‌گاه که شاگرد شریف پیری و مرگ را چنین بشناسد، خاستگاه آن‌ها را چنین بشناسد، رهائی آن‌هارا چنین بشناسد، راهی را که به‌رهائی آن‌ها می‌انجامد چنین بشناسد ـ او، ای رهروان، در اینجا شناسندهٔ ذمه است، او که این ذمهٔ بی‌زمان را دیده، نظاره کرده، آن را برده، در آن فرو رفته، دربارهٔ گذشته و آینده چنین نتیجه می‌گیرد: هر زاهد، هر برهمن که در زمان‌های گذشته یکسره پیری و مرگ، خاستگاه آن‌ها، از میان رفتن آن‌ها و راهی را که به‌از میان رفتن از آن‌ها می‌انجامد فهمیده ـ به‌طور کامل هر چه را من اکنون می‌دانم خواهد فهمید. این است شناسائی آن‌ها دربارهٔ بستگی [منطقی].

چون این دو شناسائی،ـ شناسائی ذَمّه و شناسائی بستگی [منطقی] ـ برای شاگرد شریف پاك شوند و صفا یابند، او را، ای رهروان، شاگرد شریف خوانند که از نظر [درست] سرشار است،... و بر در بیمرگی ایستاده است و بر آن می‌کوبد[۱۵].

S.ii ۵۷ـ۵۸

ـ ای ناگَسِینهٔ ارجمند، **دانستگی** چیست؟

ـ شاها، **دانستگی** یعنی دانسته بودن.

ـ تمثیلی بیاور.

ـ شاها، بدان ماند که نگهبان شهر در چار راه میان شهر بنشیند و هر که را که از سوی

---

۱۵ LTGB ص‌های ۴ـ۱۷۱

خاور، جنوب، باختر، شمال، نزدیك می‌شود بپاید. شاها، به‌همین سان، مردی که شکل را با چشم می‌بیند، به‌آن دانستگی دارد، هر صدائی را که با گوش می‌شنود، به‌آن دانستگی دارد، هر بو را که بینی می‌بوید، به‌آن دانستگی دارد، هر چیز را که با تن لمس می‌کند، به‌آن دانستگی دارد، هر اندیشه‌ای را که از راه منش می‌فهمد، به‌آن دانستگی دارد. شاها، چنین است دانستگی یعنی حالت دانسته بودن.

– ناکسینه ارجمند، تو مردی توانائی.(۱۶)

ملنده پنیه

مراد از نام سه گروهی است که با احساس [ادراك، حالات جان و دانستگی] آغاز می‌شوند؛ مراد از شکل چهار عنصر و شکل‌هائی‌ست که از آن‌ها پدید می‌آیند.»... نام از خود نیروئی ندارد، و به‌تنهائی نمی‌تواند به‌این کار دست بیازد (چون کورمادرزاد که راه را نمی‌بیند)؛ شکل نیز از خود نیروئی ندارد، و به‌تنهائی کاری از او ساخته نیست (چون لنگ که چشم دارد اما پا ندارد). از این‌رو آن‌گاه که نام وشکل با هم یار شوند (چون کورِ مادرزاد که پای رفتن دارد و آن لنگ که چشم دیدن دارد، این دو با هم می‌توانند سفر کنند) می‌توانند تولید کنند....

برای ساختن نام و شکل هیچ توده یا مجموعهٔ مادی وجود ندارد و نام و شکل از چنین مجموعهٔ مادی برنمی‌خیزند. چون نام و شکل از میان بروند به‌هیچ یك از چهار جهت اصلی چرخ یا میان آن نمی‌روند، و چون نام و شکل از میان بروند در هیچ جا به‌شکل مادهٔ توده شده وجود ندارند. همین‌گونه است دربارهٔ عود. برای آهنگ عود از پیش مخزنی وجود ندارد، و وقتی هم که آن آهنگ نواخته می‌شود از مخزنی در نمی‌آید؛ و چون خاموش شود به‌هیچ یك از چار جهت اصلی یا میانهٔ چرخ نمی‌رود؛ و آن‌گاه که آهنگ خاموش شود، در جای دیگری اندوخته نمی‌شود. پیش از این هم وجود نداشته و از کاسه وگردن عود و تلاش‌های نوازنده به‌وجود آمده است، و چون هستی یافت به‌طبع از میان می‌رود. به‌همین‌سان، همهٔ عناصر هستی، چه با شکل، چه بی‌شکل، که پیش از این هستی نداشته، چون هستی یافتند، از میان می‌روند(۱۷).

راه پاکی

– ناگسینهٔ ارجمند، **پساویدن** چیست؟

– شاها، پساویدن یعنی با چیزی در تماس بودن.

– تمثیلی بیاور.

---

۱۶ ملنده‌پنیه، ترجمهٔ وارن، بودیسم در ترجمه‌ها ص ۱۸۲

۱۷ راه پاکی، فصل‌های ۲۰_۱۸_۱۷ همین کتاب، از ص ۱۸۴ به‌بعد.

ـ شاها، بدان ماند که دو سنج را به‌یکدیگر بکوبند، چشم به‌یك سنـج، شکل به‌آن دیگری، و پساویدن به‌برخورد آن دو مانند است.
ـ ناگسینهٔ ارجمند تو مردی توانائی[۱۸].

ملنده پینه

ای رهروان، این تن نه از آنِ شماست، و نه از آنِ دیگران. آن را باید [چون نتیجهٔ] کردار پیشین شمرد، تأثیر پذیرفته [= نتیجه] از آن چه اراده و احساس شده است. با توجه به‌این، شاگرد آموختهٔ شریف درست وفرزانه‌وار دربارهٔ خود «زنجیر علّی» می‌اندیشد: «اگر این باشد، آن می‌شود (=به‌هستی می‌آید)؛ از پیدا شدن (=برخاستن) این، آن پیدا می‌شود؛ اگر این نباشد آن نمی‌شود؛ از رهائی این آن رها می‌شود[۱۹].

S.ii ۶۴ـ۵

ـ «ای گتمهٔ خوب، آیا رنج ساختهٔ خود است (= شخص آن را تجربه می‌کند)؟»
ـ «نه، کَسَّپَه.»
ـ «پس دیگری [آن‌را] می‌سازد؟»
ـ «نه.»
ـ «پس، هم خود و هم دیگری می‌سازند؟»
ـ «نه، کَسّپه.»
ـ خوب، پس رنج که نه خود من و نه دیگری آن را ساخته است به‌تصادف پیدا شده است؟»
ـ «نه، کسّپه.»
ـ «پس، رنج نیست؟»
ـ «نه، کسّپه، چنین نیست که رنج نیست. زیراکه رنج هست.»
ـ «خوب، پس گتمهٔ خوب نه‌رنج را می‌شناسد و نه آن را می‌بیند.»
ـ «چنین نیست که من رنج را نشناسم، [یا] آن رانبینم. من آن را می‌شناسم، آن را می‌بینم.»
ـ «ای گتمهٔ خوب، تو به‌همهٔ پرسش‌های من پاسخ «نه» داده‌ای، و گفته‌ای که رنج را می‌شناسی و آن را می‌بینی. ای سرور، باشد که آن‌سرور رنج را برایم توضیح دهد، باشد که او رنج را به‌من بیاموزد.»
ـ «آن که می‌گوید «او که [کرداری] می‌کند کسی است که [نتیجه‌اش‌را] تجربه

---

۱۸ ملنده‌پنیه، همین کتاب، همین ص.
۱۹ .BT شمارهٔ ۴۰

می‌کند»، بدین‌سان می‌گوید که خود آن موجود از آغاز رنج را ساخته است ـ این همان **نظریه جاویدی**(۲۰) است. آن که می‌گوید «یکی [کرداری] می‌کند، دیگری [نتیجه‌اش را] تجربه می‌کند»، بدین‌سان می‌گوید که آن‌که موجودی دستخوش احساس شود رنج آن را دیگری می‌کشد ـ این همان **نظریه نیستی**(۲۱) است.

«ای کسّپه، **چنین‌رفته** با رو گرداندن از این دو بن‌بست **ذمّهٔ راه میانه** را می‌آموزد. ندانستن، شرط «کرمه‌سازها است... [و مانند این‌ها]. چنین است کلّ این تودهٔ رنج، با رهائی کامل از خودِ «ندانستن»، «کرمه‌سازها» ازمیان می‌رود... [و مانند این‌ها]. چنین است رهائی این تودهٔ کامل رنج.»(۲۲)

S.ii ۱۹_۲۱

من مانع دیگری چون این مانع «ندانستن» نمی‌بینم، که مانع انسان است و دیری است که [در آن] می‌رود و سرگردان است.(۲۳)

It. ۸

یك مرد معمولی نیاموخته، این را به‌راستی چنان که هست نمی‌داند که کالبد، احساس، ادراك، حالات جان، دانستگی [چنان است] که تولید می‌شوند، از میان می‌روند، و هم تولید می‌شوند و هم از میان می‌روند؛ و نه خشنودی و خطر آن‌ها یارهائی از آن‌ها را ـ چنان که به‌راستی هست، می‌داند.(۲۴)

S.iii ۱۷۰_۶ (خلاصه)

آن‌چه ما می‌خواهیم و آن چه آهنگ انجام دادن آن را داریم و آن چه به‌آن سرگرمیم، موضوعی برای نگهداری دانستگی است. اگر موضوعی باشد پایگاهی هم برای دانستگی هست. با دانستگی که در این پایگاه رشد می‌کند **دوباره زائیده شدن هست و وجود (= شدن) مجدد** در آینده. چون دوباره زائیده شدن و وجود مجدد در آینده باشند، پیر شدن و مردن، غم، اندوه، رنج، مرگ و نومیدی در آینده به‌هستی می‌آیند. چنین است نمایان شدن تمام این تودهٔ رنج.

ولی اگر ما نه بخواهیم و نه آهنگ انجام دادن کاری بکنیم ولی هم‌چنان به‌چیزی سرگرم باشیم، نتیجه همان خواهد شد. ولی ما اگر نه بخواهیم و نه آهنگ انجام کاری بکنیم و نه به‌چیزی سرگرم باشیم، برای نگهداری دانستگی موضوعی نیست؛ همین گونه هم پایگاهی برای آن، با دانستگی‌ئی که پایگاه یا رشدی‌نداشته باشد،دوباره زائیده شدنی یا وجود مجددی در آینده در کار نخواهد بود. از نبودن آن‌ها در آینده تولد، پیری، مرگ، غم، اندوه،

---

۲۰ نک ص ۲۶.
۲۱ نک ص ۲۶.
۲۲ BT. شمارهٔ۴۴
۲۳ BT. شمارهٔ۴۶
۲۴ BT. شمارهٔ۴۷

رنج، سوگ و نومیدی متوقف می‌شوند. چنین است از میان رفتن تمام این تودهٔ رنج.

آن‌چه می‌خواهیم و آن چه آهنگ انجام دادن آن را داریم و آن چه به‌آن سرگرمیم موضوعی برای نگهداری دانستگی است. اگرموضوعی باشد پایگاهی برای دانستگی هست. با دانستگی رشدکننده در این پایگاه نام و **شکل** پیدا خواهد شد.

از[۲۵] نام و شکل **شش بنیاد حس** هستند (= برمی‌خیزند).

از این‌ها **پساویدن** هست... چنین است نمایان شدن تمام این تودهٔ رنج.

ولی ما اگر نه بخواهیم و نه آهنگ انجام دادن کاری بکنیم و نه به‌چیزی سرگرم باشیم، موضوعی برای نگهداری دانستگی در کار نخواهد بود؛ از این رو پایگاهی هم برای آن نیست. با دانستگی‌ئی که پایگاهی یا رشدی نداشته باشد، نام و شکل هم پیدا نخواهد شد. با از میان رفتن نام و شکل، شش بنیاد حس از میان خواهد رفت... چنین است از میان رفتن کامل این تودهٔ رنج.»[۲۶]

S.ii ۶۵_۶

روزی روزگاری بوق زنی، بوق صدفی خود را برداشت و به‌ناحیه‌ئی در مرز آمد و در روستائی ایستاد، و سه بار در بوقش دمید، و [آن گاه] آن را به‌کناری نهاد و نشست. مردم به‌شگفت آمدند که این آواز دوست داشتنی و افسون‌کننده از چه کسی بود، و [این را] از بوقزن پرسیدند. او به‌آنان گفت که این بوق صدفی بود و آن [آواز] آواز دوست داشتنی و افسون‌کنندهٔ او بود. آنان بوق‌را برگرداندند و گفتند: «سخن بگو، ای بوق، سخن بگو.» ولی هرگز از آن صدائی نیامد. پس آنان آن‌را رو به‌خاك نهادند، آن‌گاه به‌این سو، سپس به‌آن‌سو، و آن را راست ایستادانیدند و [آن‌گاه آن را] واژگونه [کردند] و با دست، با کلوخه‌های خاك، با چوب و کارد به‌کنارش زدند، و گفتند: «سخن بگو، ای بوق سخن بگو.» ولی هرگز از آن صدائی نیامد. بوقزن اندیشید که این مرزنشینان بسیار نادانند که آواز بوق را از چنین راه‌های دور از خرد می‌جویند. و در حالی که آنان تماشا می‌کردند او آن رابرداشت، و سه بار درآن دمید و با آن دور شد. آن گاه این مرزنشینان اندیشیدند: «اگر با این بوق، مردی و کوشش [او]، و باد همراه باشند از آن آوازی می‌آید. ولی اگر نه مَرد، و نه کوشش و نه باد با آن همراه نباشند آوازی از آن نمی‌آید.»

همین‌گونه است، تا آن گاه که با این تن زندگانی و گرما و دانستگی همراه باشد، تا آن گاه به‌پیش و به‌پس گام برمی‌دارد، آرام می‌ایستد و می‌نشیند و دراز می‌کشد، می‌بیند، می‌شنود، می‌بوید، می‌چشد، لمس می‌کند و با جان ذمَّه.(= حالات روانی) را می‌شناسد.

---

۲۵ از: مشروط به، بسته‌به.

۲۶ .BT شمارهٔ۴۸

ولی چون با این تن نه زندگانی همراه باشد و نه گرما و نه دانستگی، او هیچ یك از این کارهارا نمی‌کند.»[۲۷]

D.ii ۳۳۷ـ۸

آن که هر دو بن‌بست را می‌شناسد، با بینش تند به‌میانه نمی‌چسبد، من او را «مرد بزرگ» می‌نامم که اینجا از کنار زنِ درزی گذشته است.»[۲۸]

Sn. ۱۰۴۲

این بن‌بست کدام است، آن دیگری کدام، در میانه چیست، و زنِ درزی کیست؟ رهروان هر یك چنین پاسخ دادند: **پساویدن** یك بن‌بست است، نمایان شدنش (= برخاستنش) [بن‌بستی] دیگر، از میان رفتنش (= توقفش) در میانه است، «تشنگی» زن درزی است، زیرا **تشنگی** یکی را به‌تولید این یا آن وجود (= شدن) می‌دوزد.

گذشته یك بن‌بست است، آینده [بن‌بست] دیگر، حال در میانه است، «تشنگی» زن درزی است، زیرا که «تشنگی» یکی را... به‌آن وجود می‌دوزد.

احساسِ خوشایند یك بن‌بست است،احساس دردآور [بن‌بستی] دیگر، احساسی که نه دردآور نه خوشایند،در میانه است، «تشنگی» زنِ درزی است، زیرا که یکی را... به‌آن وجود می‌دوزد.

نام (=جان) یك بن‌بست است، **شکل** [بن‌بستی] دیگر، **دانستگی**[۲۹] در میانه است، تشنگی زن‌درزی است، زیرا که تشنگی یکی را... به‌آن وجود می‌دوزد.

شش حس درونی یك بن‌بست است، **شش حس بیرونی** [بن‌بستی] دیگر، دانستگی[۳۰] در میانه است، تشنگی زن درزی است زیرا که تشنگی یکی را... به‌آن وجود می‌دوزد.

تن خود یك بن‌بست است، نمایان شدن تن خود [بن‌بستی] دیگرست؛ رهائی تن خود در میانه است، تشنگی زنِ‌درزی است، زیرا که تشنگی یکی را به‌تولید این یا آن وجود می‌دوزد.»[۳۱]

A.iii ۳۹۹ـ۴۰۱ (خلاصه)

اگر کسی خودی یا چیزی چون (= سرشت خود) را در «پنج بخش دلبستگی» ننگرد،او

---

۲۷. BT شمارهٔ ۴۹

۲۸. BT شمارهٔ ۵۱

۲۹. در AA.iii ۴۰۴ (تفسیر انگوتره‌ـنکایه، به‌نام Manorathapūranī) آمده‌است که این «دانستگی» kamma-viññāṇa (= دانستگی‌کردار) است.

۳۰. در AA.iii ۴۰۴ آمده است که این دانستگی paṭisandhi-viññāṇa است، یعنی «دانستگی دوباره زائیده شدن» یا «دانستگی جایگزینی».

۳۱. BT شمارهٔ ۵۲

«ارهتی» است که «آلودگی»هایش از میان رفته است[۳۲].

S.iii ۱۲۷ـ۸

شاگرد آموختهٔ شریف کالبد را چون خود نمی‌داند، یا خود را چون دارندهٔ کالبد، یا کالبد را چون باشندهٔ در خود، یا خود را چون باشندهٔ در کالبد. نه او احساس، ادراك، حالات جان، یا دانستگی را در هیچ یك از این راه‌ها چنین نمی‌داند.او هر یك از این «بخش»ها را چنان که هستند می‌شناسد [یعنی] که این ناپاینده، رنج، نه‌ـخود، «آمیخته»، کشنده است. او به‌آن‌ها نزدیك نمی‌شود، به‌آن‌ها نمی‌چسبد یا آن‌ها را خودِ من[۳۳] نمی‌شمرد. و این تا دیرزمانی [او را] به‌بهروزی و نیکبختی راهنمائی می‌کند[۳۴].

S.iii ۱۱۴ـ۵

به‌رَحِم رفتن از بستگی سه چیز [با هم] پیدا می‌شود. در اینجا بایدنزدیکی پدر و مادر باشد، باید فصل مادر باشد، و گَنْدَرْوَه[۳۵] باید حاضر باشد. زیرا دیری است که آبستنی هست[۳۶].

M.i. ۲۶۵

«گندروه» یعنی: باشنده‌ئی که به‌رحم می‌آید... باشنده‌ئی که بر آن است به‌رحم داخل شود[۳۷]. «باید حاضر باشد» یعنی: چنین نیست که [او] در آن نزدیکی می‌ماند و تماشاکنندهٔ یگانه شدن پدر و مادر است، بل‌که یك باشندهٔ معین می‌خواهد در آن وضع متولد شود، که با ساختمان «کردار» به‌پیش رانده می‌شود ـاینجا این معنا[ی گندروه] است[۳۸]

MA ii ۳۱۰[۳۹]

«آن گاه که بستگی این سه چیز باشد آبستنی هست...»[۴۰] این سخنی است کامل و آشکار. ولی آبستنی به‌بستگی دو چیز هست: ماده [اینجا پَرِکَه[۴۱]، یك زن مرتاض] باید فصلش باشد، و نر باید دست راستش را به‌ناف او بکشد. پس آن چه آن‌سرور گفت

---

۳۲ .BT شمارهٔ۵۴

۳۳ attā me

۳۴ .BT شمارهٔ ۵۶

۳۵ gandharva/gandhabba در اصطلاح «گَنْدَبّه (= گندروه) یعنی «باشندهٔ(سنساری) در مرحلهٔ میانی (میان تولدومرگ)»

۳۶ .BT شمارهٔ۶۰

۳۷ Tatrupakasatta

۳۸ .BT شمارهٔ۶۱

۳۹ Papañcasūdanī (تفسیر مجمه‌نکایه).

۴۰ نک M.i, ۲۶۵ که پیش از این آورده‌ایم.

۴۱ parika

نادرست بود، چون سَمَهٔ(۴۲) پسر و برهمن جوان مَنْدَوْیَه(۴۳) از بستگی این دو چیز متولد شدند.

ولی، ای محترم، در دعوت سَکَّه(۴۴)ـ سرور خدایان ـ در روزی که این دو چیز رخ داد یك دِیْوَپُوتَّه(۴۵) (خدای جوان) نیز آنجاحاضر بود. بدین سان این سه بستگی [شرایط] وجود داشتند...

ای محترم، آبستنی باشندگان از چهار وجه وجود دارد: از «کردار» (= کرمه)، از رَحِم، از تیره(۴۶)، از دعوت. ولی همهٔ باشندگان از «کردار» تولید می‌شوند، از «کردار» برمی‌خیزند... و آبستنی باشندگان بنا به‌تیره چه‌گونه است؟ این چهار تیره را، ای محترم، چنین خوانند: تخم‌زاد، رحم‌زاد، نم‌زاد، و خودزا. اگرگندروه آنجا باشد، از هر کجا آمده، و در تیرهٔ تخم‌زاد، رحم‌زاد، نم‌زاد یا در آن خودزا پیدا شود، به‌ترتیب در آنجا تخم‌زاد، رحم‌زاد، نم‌زاد، و خودزا پیدا می‌شود. زیرا، ای محترم، هر گندروه، از هر کجا که آمده باشد، ودر یك تخم‌زا، یك رحم‌زا، رحم ِ نم‌زا، یا در یك رحم خودزا پیدا شده، سرشت خاص خود را(۴۷) فرو ریخته، به‌ترتیب تخم‌زاد و مانند این‌ها می‌شود. چنین است آبستنی آفریدگان بنا به‌تیرهٔ [آنان].

آبستنی باشندگان از راه دعوت چه‌گونه است؟ اینجا خانواده‌ئی هست که فرزند ندارد، و با ایمان و با اعتقاد[است]؛ و یك دیوه‌پوتهٔ جوان هست با ریشهٔ سرشار برای مهارت، دستخوش مرگ [از دِیْوَلوکَه](۴۸). سَکّه ـسرور خدایانـ از روی مهر به‌آن خانواده، از او می‌خواهد که خود را به‌رحم همسر بزرگ آن خانواده هدایت کند. و چون او دعوت شده است، خود را به‌آن خانواده می‌رساند.... ای محترم، شاهزاده سمه، فراخواندهٔ سَکّه ـسرور خدایانـ در رحم پَرِکِهَ، زن مرتاض، فرود آمد(۴۹).

ملنده‌پنیه ۹ـ۱۲۳ (خلاصه)

این لعبت(۵۰)راچه کسی ساخته است؟
سازندهٔ این لعبت کجاست؟
و این لعبت از کجا پیدا می‌شود؟
این لعبت کجا از میان می‌رود؟

---

۴۲ Sama
۴۳ Mandavya
۴۴ Sakka
۴۵ devaputta
۴۶ kula
۴۷ sabhavanna
۴۸ devaloka: جهان‌خدائی.
۴۹ BT. شمارهٔ۶۳
۵۰ bimba: عروسك (خیمه‌شب‌بازی).

نه خود این لعبت را ساخته است،
و نه دیگران این بدبختی را ساخته‌اند.
[بل که] مشروط به‌علت به‌هستی می‌آید.
با از میان رفتن علت، آن از میان می‌رود.

...

این باشنده را چه کسی ساخته؟
سازندهٔ این باشنده کجاست؟
باشنده از کجا پیدا می‌شود؟
باشنده کجا از میان می‌رود؟
چرا به«باشنده» می‌چسبی؟
این برای تو نظری نادرست است.
این فقط مجموعه‌ئی از سنکاره(۵۱)هاست۔
اینجا هیچ «باشنده» در کار نیست.

زیرا که چون بخش‌ها[ی ارابه] به‌درستی چیده شوند
ما واژهٔ «ارابه» را به‌کار می‌بریم،
همین گونه آن گاه که [پنج] بخش‌ها باشند۔
بنا به‌قرارداد، می‌گوئیم «یك باشنده هست».(۵۲)

زیرا تنها رنج است که به‌هستی می‌آید،
رنج [است] که از میان می‌رود و اندك اندك ناپدید می‌شود،
جز رنج چیز دیگری به‌هستی نمی‌آید،
جز رنج چیز دیگری از میان نمی‌رود(۵۳).

S.i ۱۳۴_۵

باشنده بسته به‌سَنْسارَه است(۵۴)، «کردار» [وسیلهٔ] به‌آن‌سو رفتن اوست(۵۵).

S.i. ۳۸

---

۵۱ نک sankhara در واژه‌نامه.
۵۲ یا، موجودی به‌وجود آمده است.
۵۳ BT. شمارهٔ۶۶
۵۴ یا، سنساره تولیدمی‌کند. مقایسه‌کنید با «سنساره تنها اندیشه [خودانسان] است». cittam-eva samsaram مایتری ۶,۳۴
۵۵ BT. شمارهٔ۶۷

با وارستن از این سه چیز(۵۶): **شهوت، کینه، و فریب** انسان می‌تواند از تولد، از پیری و مرگ آزاد شود. با رهائی از این سه چیز، نظر نادرست دربارهٔ «تنِ خود»، شك و بستگی به‌آئین و رسوم(۵۷)، انسان می‌تواند از شهوت، از کینه، و از فریب آزاد شود. با رهائی از این سه چیز: تفکر دور از خرد، بیراهه رفتن و کند اندیشی، انسان می‌تواند از نظر نادرست دربارهٔ «تنِ خود»، شك و دودلی، وَبستگی به‌آئین و رسوم رهائی یابد(۵۸).

A.v. ۱۴۷

ماره: ای زن رهرو، تو در چه چیز خوشی نمی‌جوئی؟

چَلَه(۵۹)ـ زن رهرو: من در تولد خوشی نمی‌جویم.

ماره: چرا؟ آن که زائیده می‌شود در کام‌های حسی خوشی می‌جوید. که ترا به‌پذیرفتن این واداشته که «در تولد خوشی مجوی»؟

رهرو: زائیده شده می‌میرد؛ آن که زائیده شده دستخوش این رنج‌ها می‌شود: بندها، بدبختی‌ها و بلاها. پس من در تولد خوشی نمی‌جویم. **بودا** آئین را برای غلبه به‌تولد، برای رهائی از هر رنج آموخت ـ او مرا در **حقیقت** پایدار داشت.

آن باشندگانی که به«شکل» رفته‌اند
و آن باشندگانی که در «بی‌شکل»(۶۰) مانده‌اند،
رهائی را در نیافته،
به‌وجودِ مجدد (= دوباره شدن) باز می‌گردند.(۶۱)

S.i ۱۳۲_۳

ولی آنان که [وجه] «شکل» را می‌شناسند،
در [وجه] «بی‌شکل» نمانده،
آنان که با رهائی به‌آزادی رسیده‌اند ـ
از مرگ گذشتگانند.

---

۵۶ یا، اندیشه، حالت‌روانی (= ذمّه).

۵۷ نکـ ص ۶ـ ۹۵ (ده‌بند).

۵۸ .BT شمارهٔ۶۸

۵۹ Cala

۶۰ rūpa و arūpa دو وجه از سه‌وجهِ (loka =) شدن، یعنی وجودند. وجه‌دیگر «کام» است یعنی وجه حسی یا جهان‌حسی.

۶۱ .BT شمارهٔ۶۹

چون در شخص خود به‌ذات «بیمرگی» -
که «بنیادی» ندارد(۶۲)- رسیده‌اند،
با تجربه کردن رهائی از «بنیاد»،
بودای کامل، بی‌هیچ آلودگی(۶۳)،
راهِ(۶۴)، بی‌اندوه نیاُلوده(۶۵) را می‌آموزد(۶۶).
It. ص ۶۲

این را به‌راستی **آن‌سرور** گفت، آن **ارهت** گفت، من چنین شنیده‌ام.
«ای رهروان، سه **احساس** هستند.» «آن سه کدامند؟» «احساس‌های خوشایند، احساس‌های دردآور، و احساس‌هائی که نه خوشایند است و نه دردآور. ای رهروان، این‌ها به‌راستی سه احساس‌اند.»
آن سرور در این معنا سخن گفت، و در این باره چنین گفت:

«شاگردخویشتن‌دار، آگاه،
و اندیشمندِ بودا احساس‌ها
و علت احساس‌ها را می‌فهمد،

و می‌فهمد که آن‌ها کجا متوقف می‌شوند [= از میان می‌روند]،
و نیز آن راه را که به‌ویرانی می‌انجامد(۶۷) [می‌شناسد].
با از میان رفتن احساس‌های [او]،
این رهرو «گرسنگی» را فرو نشانده است(۶۸)،
و به‌نیروانه رسیده است.

آن‌سرور دقیقاً در این معنا چنین گفت، من چنین شنیده‌ام.
It. ۵۲

---

۶۲ nirūpādhi
۶۳ anāsava
۶۴ یا، حالت.
۶۵ یا، بی‌شهوت
۶۶ .BT شمارهٔ ۷۰ با مقایسه با ترجمهٔ مور، ص۸۲.
۶۷ khaya-gāmini
۶۸ nicchāta (= بی‌گرسنگی) این را در تفسیر با «بی‌تشنگی» (nittaṇha) یکی دانسته‌اند.

آن‌سرور به‌راستی چنین گفت، آن ارهت گفت، من چنین شنیده‌ام.

«ای رهروان، سه احساس هستند.» «آن سه کدامند؟» «احساس‌های خوشایند، احساس‌های درد آور، و احساس‌هائی که نه خوشایندند و نه دردآور، ای رهروان، یك احساس خوشایند را باید از رنج [رنجی که به‌بار می‌آورد] شناخت، یك احساس دردآور را از درد[ی که به‌بار می‌آورد،]، [حال آن که] احساسی را که نه خوشایند است و نه دردآور باید از ناپایندگی[اش] شناخت.

«ای رهروان، چون رهروی به‌راستی احساسی خوشایند را احساس کند آن [احساس] از رنجش شناخته خواهد شد، و احساس دردآور از دردش شناخته می‌شود، [و] احساسی که نه خوشایند است و نه دردآور از ناپایندگی[اش] شناخته می‌شود. ای رهروان، رهروی را شریف و نظرهایش را درست می‌خوانند که «تشنگی» را فرو نشانده «بندها» را بگسلد؛ چه او با فهمش از راهِ مقاصد درست(۶۹) به‌رنج پایان داده است.»

آن‌سرور در این معنا سخن گفت، و در این باره چنین گفت:

«هر رهروی که خوشی را
از رنج[اش] و رنج را از درد[ش] شناخته،
و از ناپایندگی[اش]، حضورِ
[حالتی را] که نه خوشایندست و نه دردآور شناخته،

این رهرو به‌راستی بینش درست دارد
بدین‌سان او اینجا [در این جهان] آزاد می‌شود؛
اگر او خوب باشد و به‌بینش رسیده باشد،
فرزانه‌ست که از یوغ [وجود خاکی] رهائی یافته است.»

آن‌سرور دقیقاً در این معنا سخن گفته بود، من چنین شنیده‌ام.

It. ۵۳

این را به‌راستی آن‌سرور گفت، آن ارهت گفت؛ من چنین شنیده‌ام.

«ای رهروان این‌ها سه تشنگی(۷۰)اند.» «آن سه کدامند؟» «تشنگی کام، تشنگی هستی، و تشنگی زندگانی پرهیزگاری(۷۱). ای رهروان، این‌ها به‌راستی سه «تشنگی»اند.

---

۶۹ فهمی که از مقاصد درست دارد.

۷۰ esana

۷۱ brahmacariya (= رهروی راه قدسی). از این عبارت چنین برمی‌آید که هر گونه بندی، چه‌خوب و چه‌بد، نارواست، و نشان می‌دهد که وارستگی کامل از جهان هدف بودائی به‌شمار می‌آید.

آن‌سرور در این معنا سخن گفت، و در این باره چنین گفت:

شاگرد خویشتن‌دار، آگاه،
و اندیشمندِ بودا،
تشنگی‌ها و علت تشنگی را می‌فهمد،
و می‌فهمد که آن‌ها کجا می‌ایستند،
و آن «راه» را که به‌از میان رفتن آن‌ها می‌انجامد [می‌شناسد].
با از میان رفتن تشنگی‌ها[یش]،
این رهرو گرسنگی را فرو نشانده است، و به‌نیروانه رسیده است.»
آن‌سرور دقیقاً دراین معنا سخن گفت، من چنین شنیده‌ام(۷۲).

It. ۵۴

آن سرور به‌راستی چنین گفت، آن ارهت گفت، من چنین شنیده‌ام.
«ای رهروان، این‌ها سه تشنگی‌اند.» «آن سه کدامند؟» «تشنگی کام، تشنگی هستی، و تشنگی زندگانی پرهیزگاری. این‌ها، ای رهروان، به‌راستی سه تشنگی‌اند.»
آن‌سرور در این معنا سخن گفت، و در این باره چنین گفت:

«با یقین به‌حقیقت که یك تشنگی کام هست،
یك تشنگی هستی، و یك تشنگی برای زندگانی پرهیزگاری -
[با یقین به‌این حقیقت، می‌گویم] از یك
مجموعهٔ(۷۳) موضوعات نظر(۷۴) می‌آید.
دربارهٔ آن که از هر شهوت روگردانده،
که از ویرانی، که علت آن «تشنگی» است،
وارسته، از تشنگی‌ها آزاد شده،
و موضوعات نظر را رها کرده
با فرو نشاندن همهٔ تشنگی‌ها[یش]
رهرو نومید(۷۵) می‌شود و از جست‌وجو دست می‌کشد.»(۷۶)

---

۷۲ نک. زیرنویس ص ۷۱.
۷۳ samussaya
۷۴ diṭṭhi-tthāna، به‌سنسکریت dṛṣti-sthāna.
۷۵ nirāsa
۷۶ بخش اول این شعر نشان‌می‌دهد که چه‌گونه ازیك سلسله تفکربحثی استنتاج کرده می‌شود، حال آن که از بخش دوم آن پیداست که چون رهرو به‌این دانش برسد، به‌یاری آن توانائی می‌یابد و دیگر نیاز به‌تفکر بحثی ندارد.

آن‌سرور دقیقاً در این معنا سخن گفت، من چنین شنیده‌ام.

It. ۵۵

«ای رهروان، رهرو باید بسیار جوینده باشد که چون در بیرون پژوهش کند، دانستگی او روشن می‌شود؛ چون از آینده بیم ندارد، از راه دلبستگی نداشتن به[آن چه که] ناپراکنده، درونی[و] ناایستاست، او هیچ علتی برای خاستگاه رنج، تولد، پیری، و مرگ ندارد.»

«رهروی که جمع آفریدگان را رها کرده است،
که از جماعت بریده است،
او کاملاً «دوباره زائیده شدن» را از میان برده است؛
او دوباره زائیده نخواهد شد.»(۷۷)

It. ۹۴

این را به‌راستی آن سرور گفت، آن ارهت گفت، من چنین شنیده‌ام.
«ای رهروان، من جز بندِ «تشنگی» بند دیگری نمی‌بینم که مانع آفریدگان باشد و سبب آن شده باشد که آنان دیری دستخوش دوباره زائیده شدن و دور وجود (= سنساره) باشند. زیرا، ای رهروان، آفریدگان بندیِ بندِ تشنگی‌اند، و [این] سبب شده که آنان دیری دستخوش دوباره زائیده شدن و دور وجود باشند.
آن‌سرور در این معنا سخن گفت، و در این باره چنین گفت:

«مرد، با تشنگی چون دومین [عامل]،
تن به‌سفر دراز دور وجود می‌دهد
او از دور وجود نمی‌رهد
همانند و ناهمانند [به‌این یك].

آن‌گاه که او بدین سان آن گناه(۷۸) را،
که سرچشمهٔ رنجِ(۷۹) «تشنگی» است، می‌یابد

---

۷۷ ترجمهٔ مور، ص‌های ۸ـ۶۶ و ۱۱۱.
۷۸ adīnava
۷۹ dukkha

رهروِ آگاه از تشنگی و دلبستگی آزادست
و بیخانگی(۸۰) را در پیش می‌گیرد.»

دقیقاً آن سرور در این معنا سخن گفت، من چنین شنیده‌ام.

It. ۱۵

این را به‌راستی آن‌سرور گفت، آن ارهت گفت، من چنین شنیده‌ام.
«از هر کسی که دستخوش دور وجود باشد، و مدت یك دوران [زمانی] دوباره زائیده شود، بدین‌سان استخوان‌های بسیاری، انباشته‌ئی استخوانی، تلی از استخوان‌ها، درست چون این کوه بزرگ [از او به‌وجود] خواهد آمد؛ اگر آن‌ها را گرد می‌آوردند، آن مجموعه از میان رفتنی نبود.»
در این معنا آن‌سرور گفت، و در این باره چنین گفت:

تودهٔ استخوان‌های هر فرد،
برای هر کردار، تلی خواهد بود
چون کوهی.
فرزانهٔ بزرگ چنین گفته است.

و گفته می‌شود که این توده
که کوهی نیرومند است
بلندتر از کرکسْ‌کوه(۸۱)
در گِربَّجهٔ(۸۲) مگده‌هاست.

و همین گونه از راه شناسائی درست
انسان شاید [چهار] حقیقت عالی را ببیند:
رنج، خاستگاه و رهائیش را
[و] راه هشتگانهٔ عالی را
که به‌آرامش(۸۳) رنج می‌انجامد.

---

۸۰ paribbaj، به‌سنسکریت pari-vraj.
۸۱ کوهی نزدیك راجَه‌گهَه.
۸۲ Giribbaja
۸۳ upasama، به‌سنسکریت upa-śam.

این فرد که حداکثر هفت بار زائیده شده است
از راه گسستن «بندها»،
پایان‌دهندهٔ رنج می‌شود.
دقیقاً آن‌سرور در این معنا سخن گفت، من چنین شنیده‌ام.

It. ۲۴

این را به‌راستی آن‌سرور گفت، آن ارهت گفت، چنین شنیده‌ام.
ـ «ای رهروان، سه تشنگی هستند. ـ «آن سه کدامند؟»
ـ «تشنگی کام، تشنگی هستی، و تشنگی نیستی. این‌ها، ای رهروان، به‌راستی سه «تشنگی»اند.»
در این معنا آن سرور سخن گفت، و در این باره چنین گفت:

«آن موجوداتی که با دل‌هایِ
سرشار از «هستی» و «نیستی»ـ در بند تشنگی‌اند
این مردان بسته به‌یوغِ مارهَ
و بی‌ایمنی(۸۴)، به«دوباره زائیده شدن» می‌روند،
به‌تولد و مرگ.

آنان که «تشنگی» را رها می‌کنند،
بی‌تشنگیِ هستی یا نیستی[اند]ـ
آنان در جهان [به‌ساحل دیگرِ] رفته‌اند؛
آنان جویای از میان بردن «آلودگی‌ها»یند

آن‌سرور دقیقاً دراین معنا چنین گفت، من چنین شنیده‌ام.

It. ۵۸

ـ «ای رهروان، این‌ها چهار [سرچشمهٔ] به‌وجودآمدنِ(۸۵)«تشنگی»اند، که از راه آن‌ها تشنگی به‌وجود می‌آید، [و] در درون رهرو پیدا می‌شود.»
ـ «آن چهار کدامند؟»
ـ «ای رهروان.، از جامه‌اش تشنگی در درون رهرو پیدا می‌شود؛ ای رهروان، از غذائی که در کاسه‌اش می‌یابد تشنگی در رهرو پیدا می‌شود؛ ای رهروان، از رختخواب و کرسیش،

---

ayogakkhema ۸۴ uppāda ۸۵

تشنگی در رهرو پیدا می‌شود؛ ای رهروان، از وجود مکررش(۸۶) تشنگی در رهرو پیدا می‌شود. ای رهروان، این‌ها به‌راستی چهار [سرچشمه] به‌وجود آمدن تشنگی‌اند که در رهرو به‌وجود می‌آیند.»

«مردی که با تشنگی همراه است
دیری دستخوش دوروجود است
و به‌آن سوی دور وجود
با وجودهای بسیار آن (= چنین وجودهای دیگر) نمی‌رسد.

رهرو که بدین‌سان خاستگاه افسرده‌کنندهٔ
رنجِ تشنگی را بشناسد،
از تشنگی آزاد می‌شود و بی‌دلبستگی(۸۷) است،
چون مرتاضان آگاهانه به‌بیخانگی می‌رود.(۸۸)»(۸۹)
It. ۱۰۵

با یك ریشه و دو گرداب
با رنگ سه‌گانه و پنج میدان
دریائی با دوازده گرداب
ژرفائی لرزاننده ـ دانا از آن گذشته است.
S.i ،۵و۴

[این چیستان را از باستان چنین تفسیر کرده‌اند. «ریشه» همان «تشنگی» است، «دو گرداب»(۹۰) (= دوبار چرخان) دو نظرِ هواخواهان «نیستی» و «هستی»(۹۱) است. «رنگ سه‌گانه» همان شهوت، کینه، و فریب(۹۲) (= نادانی) است؛ «پنج میدان»، پنج گونه کام یا خوشی‌های حسی است. «دریا»، یا اقیانوس، همان «تشنگی» است از جنبهٔ سیری‌ناپذیری آن؛ «دوازده گرداب» کوچك اشاره است به‌بنیادهای درونی و بیرونی (حواس)، و «ژرفا» همان تشنگی است از جنبهٔ «بی‌بُنی» و پایان‌ناپذیری آن.
از روی نمونه‌هائی در کانون پالی می‌توان این چیستان را دیگرگونه نیز تعبیر کرد:

---

۸۶ itibhāvabhava
۸۷ anādāna
۸۸ pari-vraj
۸۹ از ترجمه مور.

۹۰ dvirāvaṭṭam: دو ورطه.
۹۱ نک ص ۲۶.
۹۲ نک mula در واژه‌نامه.

«ژرفا»(۹۳) را «دردهای جسمی» دانسته‌اند (S.iv, ۲۰۶): «ای رهروان، معنای دیگر احساس‌های دردآور تن این است، یعنی «ژرفا». همین گونه از «دریا»(۹۴) در S.iv ۱۵۷ چنین فهمیده شده است: «ای رهروان، چشم برای انسان دریاست. آن «نیروی»ی شکل‌های دیده شدنی را دارد. آن که آن نیروی شکل‌های دیدنی را باز دارد، ای رهروان، او را کسی می‌خوانند که از «دریای چشم با امواجش، فرو بردن‌های گرداب‌ها و اهریمنانش گذشته است. چون گذشته است و به‌آن‌سو رفته، این مرد قدسی برزمین خشک ایستاده است.... گوش... بینی... زبان... تن... منش، ای رهروان، دریاست....» «دوبار چرخان» (= دو گرداب) را به‌احساس دردآور و احساس خوشایند، و «یک ریشه» را به«پساویدن» هم می‌توان تعبیر کرد. مفهوم‌های این چیستان کم یا بیش همان است که در تفسیر باستانی آمده است.]

چیست آن که به‌هر چیزی غلبه می‌کند؟
چیست آن که هیچ چیز برتر از آن نیست؟
چیست آن که به‌آن یك چیز
هر چیز دیگر راه خود کج می‌کند؟

«نام» است آن که به‌هر چیز غلبه می‌کند
هیچ چیز نمی‌تواند برتر از «نام» باشد
و آن یك چیز خود «نام» است
که چیزهای دیگر تسلیم آنند.

S.i.7, ۱

چیست آن که از آن راه جهان هدایت می‌شود؟
چیست آن که از آن راه این هستی (= باشنده) کشیده می‌شود؟
و چیست آن که به‌سروری تنهای او
یك و همه آرام می‌گیرند؟

از «جان»(۹۵) است که جهان هدایت می‌شود.

---

۹۳ pātāla

۹۴ samuddo

۹۵ citta: اندیشه، دل، جان. واژهٔ معروف دیگر mano (= منش) ـدر شش حسـ نیز همین معنا را دارد، با توجه به‌این نکته که cetta به‌جنبه‌های عاطفی‌اندیشه نیز اشاره‌می‌کند.

از جان است که جهان کشیده می‌شود
و جان است که به‌سروری تنهای او
یك و همه آرام می‌گیرند.»
S.i 7, 2

پَهَگّونه(۹۶)

چنین شنیده‌ام: زمانی آن‌سرور نزدیك ساوتی، در بیشهٔ جیته، در گردشگاه اناتپندکه اقامت داشت:ـ

«ای رهروان، برای نگهداری باشندگانی که تولد یافته‌اند تا برای یاری به‌آنانی که می‌خواهند [متولد] بشوند این‌ها چهار خوراك‌اند.» «آن چهار کدامند؟» «خوراك‌های مادی ـ درشت یا نرم ـ دوم «پساویدن»، سوم «اراده»، چهارم «دانستگی». ای رهروان، این‌ها چهار خوراکند برای نگهداری باشندگانی که تولد یافته‌اند یا برای یاری به‌آنانی که می‌خواهند [متولد] شوند.»

چون [آن سرور] چنین گفت، مُلِیه پهگونهٔ ارجمند به‌آن سرور گفت: ـ
«ای سرور، کیست آن که از خوراكِ دانستگی می‌خورد؟»
آن سرور گفت:

ـ «این پرسش شایسته‌ئی نیست. من نگفته‌ام که [کسی] غذا می‌خورد. اگر چنین می‌گفتم، پرسش [تو] شایسته بود. ولی من چنین نگفته‌ام. و چنین نمی‌گفتم. اگر کسی از من می‌پرسید که «ای سرور، خوراك دانستگی چه‌گونه است؟» این پرسش شایسته‌ئی می‌بود. و پاسخ شایسته به‌آن چنین است: خوراك دانستگی شرط «وجود» (= شدن) دوباره، [شرط] «دوباره زائیده شدن» در آینده است. پس از این (= آن گاه که این بگذرد) «شش بنیاد» [حس] می‌شود (= به‌وجود می‌آید)، و «پساویدن»ـ مشروط به‌شش بنیاد [حس] ـبه‌هستی می‌آید.»

ـ «ای سرور، اکنون چه کسی «پساویدن» را تجربه می‌کند؟»

آن‌سرور گفت: «این پرسش شایسته‌ئی نیست. من نگفته‌ام که [کسی] «پساویدن» را تجربه می‌کند. اگر چنین می‌گفتم، این پرسش شایسته بود. ولی من چنین نگفته‌ام. و چنین نمی‌گویم. اگر کسی از من چنین می‌پرسید: «ای سرور، اکنون «پساویدن» مشروط به‌چیست؟» (= شرط پساویدن چیست؟) این پرسش شایسته می‌بود و پاسخ شایسته این

Moliya phagguna ۹۶

بود: پساویدن مشروط به«شش بنیاد» [حس] است، «احساس» مشروط به«پساویدن» است.»

- «اکنون، ای سرور، چه کسی احساس می‌کند؟»

آن‌سرور گفت: «این پرسش شایسته‌ئی نیست. من نگفته‌ام که [کسی] احساس می‌کند. اگر چنین می‌گفتم، این پرسش شایسته بود. ولی من چنین نگفته‌ام. و چنین‌نمی‌گویم. اگر کسی چنین می‌پرسید: «اکنون، ای سرور، احساس مشروط به‌چیست؟» این پرسش شایسته‌ئی بود. و پاسخ درست این بود: «احساس مشروط به‌پساویدن است، مشروط به‌احساس، تشنگی است.»

- «اکنون، ای سرور، چه کسی تشنه است(۹۷)؟»

آن‌سرور گفت: «این پرسش شایسته‌ئی نیست. من نمی‌گویم که [کسی] تشنه است. اگر چنین می‌گفتم، این پرسش شایسته بود. ولی من چنین نمی‌گویم، و چنین نگفته‌ام. اگر کسی چنین می‌پرسید: «اکنون، ای سرور، «تشنگی» مشروط به‌چیست؟» این پرسش شایسته‌ئی بود. و پاسخ شایسته این می‌بود: «تشنگی مشروط به‌احساس است، مشروط به‌تشنگی، دلبستگی است.»

- «ای سرور، اکنون چه کسی دلبستگی دارد؟»

آن‌سرور گفت این «پرسش شایسته‌ئی نیست. من نمی‌گویم که [کسی] دلبستگی دارد. اگر چنین می‌گفتم، این پرسش شایسته می‌بود. ولی من چنین نگفته‌ام، و چنین نمی‌گویم. اگر کسی چنین پرسید: «اکنون، ای سرور، دلبستگی مشروط به‌چیست؟» این پرسش شایسته‌ئی بود. و اینجا پاسخ شایسته این بود: «دلبستگی مشروط به‌تشنگی است. مشروط به‌دلبستگی، وجود است. مشروط به‌وجود، تولد، و مشروط به‌تولد، پیری و مرگ، اندوه، سوگ، رنج، بدبختی، نومیدی به‌وجود می‌آیند. چنین است برخاستن (= تولید) همهٔ این تودهٔ رنج.

ولی، ای‌پَهگُونه، با ازمیان‌رفتن کامل و تمام ورهائی (= توقف) «شش بنیادِ» پساویدنِ حسی، رهائی پساویدن برمی‌خیزد (= پیدا می‌شود)، از رهائیِ پساویدن رهائی احساس، از رهائیِ احساس رهائیِ تشنگی، از رهائیِ تشنگی رهائیِ دلبستگی، از رهائیِ دلبستگی رهائیِ وجود، از رهائیِ وجود رهائیِ زائیده شدن، از رهائیِ زائیده شدن رهائیِ پیری و مرگ، [رهائی] اندوه، سوگ، رنج، بدبختی، نومیدی. چنین است رهائیِ همهٔ این توده کامل و تمام رنج.»

S.II. xii ،۱۲ ،ii

---

۹۷ یعنی، میل و طلب دارد، تمایل دارد.

[در گفتار بالا، در سخن «خوراكِ دانستگی شرط وجود دوباره، دوباره زائیده شدن در آینده است،» «نام و شکل» ـکه شرط «دانستگی» است ـ پنهان است. «دانستگیِ» هر کس ـبه‌جز ارهت‌هاـ همیشه یك «دانستگی بنیاد گرفته»(۹۸) است، یعنی، «دانستگی بر بنیاد «نام و شکل»». وجود سنساری او همواره نوسانی میان این دو است. آن گاه که به‌هنگام مرگ تن از هم می‌پاشد، دانستگی به‌سوی پایگاه جسمی (= تن) دیگری کشیده می‌شود که نتیجهٔ آن یك تبلور «نام و شکل» است به‌شکل یك وجود فردی. «آننده، اگر دانستگی به‌رحم مادر فرود نمی‌آمد، آیا «نام و شکل» در درون رحم مادر به‌جا می‌ماند؟»

ـ «نه، سرور...»

ـ «اگر، آننده، دانستگی پایگاهی در «نام و شکل» نمی‌یافت، آیا برخاستن یا پدید آمدن تولد، پیری، مرگ و رنج آشکار می‌شد؟»

ـ «نه، سرور.» (D.ii و ۶۳). شش حس، پساویدن، احساس، و مانند این‌ها نمایندهٔ رشد «نام و شکل»اند که پایگاه آن دانستگی است. «و، آننده، اگر دانستگیِ پسری یا دختری در همان کودکی بریده می‌شد، آیا نام و شکل به‌کمال، به‌رشد و افزونی می‌رسید؟» ـ«نه، سرور.»

پرسش پهگونه که «چه کسی از خوراك دانستگی می‌خورد؟» پرسش شایسته‌ئی نیست چون که مفهوم فرد هم «دانستگی» و هم «نام و شکل» را در یك بستگی دوجانبه به‌طور ضمنی بیان می‌دارد. گذر دانستگی به‌هنگام مرگ تنها یك کشش محض است به‌سوی موضوعش یعنی «نام و شکل» که در آخرین «لحظهٔ اندیشه» پنهان است، که بدین وسیله در یك وجود نو تبلور می‌یابد. دانستگی در اینجا پایگاهش را به‌یك جهان نو تجربه‌ئی که خود را نمایانده است تغییر داده است. این پذیرفتن دو قطب است میان «اینی»(۹۹) و «آنـی»(۱۰۰) یعنی «دگری» در وجود سنساری. پرسش دیـگر پهگونـه دربـارهٔ پساویـدن، احسـاس، دلبستگی، و تشنگی نیز همین گونه نادرست است.]

«ای برهمنان(۱۰۱)، به‌راستی، این جهان را پیری، بیماری، و مرگ از میان می‌برد. اگرچه جهان بدین‌سان از پیری، بیماری، و مرگ از میان می‌رود، این‌ها [یعنی] خویشتن‌داری در کردارها، خویشتن‌داری در گفتارها و خویشتن‌داری در اندیشه‌ها، آن را که [از این جهان]

---

۹۸ patiṭṭhilaviññāṇa

۹۹ itthabbāva

۱۰۰ aññathābhāva

۱۰۱ روی سخن‌بودا با دو برهمن‌است.

می‌رود پناه و منزلی امن، جزیره‌ئی برای پناه و دستگیری فراهم خواهد آورد.»

زندگانی شما از میان می‌رود، زندگانیِ شما کوتاه است.
آن که دستخوش پیری است هیچ جای امن نمی‌تواند یافت.
خطری را که مرگ است در اندیشه دارید،
به‌کردارهای نیک که به‌نیکبختی می‌برد دست یازید.

آن‌گاه که در تن، در گفتار، و در اندیشه خویشتن‌دارست،
آن‌گاه که از اینجا برود، آن [خویشتن‌داری] برای او نیکبختی می‌آورد،
اگر او، هم‌چنان زنده باشد، کردارهای نیک شایسته می‌کند.
A.iii, ۵۱

کرمَه و دوباره زائیده‌شدن

رسم این‌ست که یك چنین‌رفته بگوید «کیفر، کیفر». آئین یك چنین‌رفته این‌ست که بگوید «کردار، کردار». ای تَپَسّن(۱)، من برای کردن کردار بد، برای انجام دادن یك کردار بد سه‌گونه کردار بیان می‌کنم، یعنی کردار تن، کردار گفتار و کردار اندیشه. کردار تن یك چیز، کردار گفتار چیز دیگر، و کردار اندیشه چیز دیگری‌ست. از این سه گونه کردار که چنین دسته‌بندی شده و بدین‌گونه اجزای آن‌ها این‌گونه بیان شده، من می‌گویم که کردار اندیشه در دست یازیدن به‌کردار بد، در انجام دادن یك کردار بد بیش از آن دو سرزنش کردنی است، یك کردار تن چنین نیست، یك کردار گفتار هم‌چنین نیست.

M.i ۳۷۳

«ای رهروان، باید کردار، خاستگاه، اقسام، ثمره، رهائی، و راهی را که به‌رهائی از آن می‌انجامد شناخت. چرا؟

«ای رهروان من اراده(۲) را کردار(۳) می‌خوانم. مرد خواهنده با تن، با گفتار، و با اندیشه خود دست به‌کردار می‌زند. تماس خاستگاه کردار است. کردارهایند که در نِرَیه(۴)، دوزخ، در رحم یك جانور(۵)، در قلمرو درگذشتگان، در جهان انسان‌ها، در جهان آسمانی احساس می‌شوند(۶) و ثمرهٔ(۷) کردار سه‌گونه است: ممکن است اکنون، یا دیرتر [= زندگانی بعدی] یا

---

۱ Tapassin
۲ cetanā
۳ karmakamma
۴ niraya: راه سرازیر، دوزخ: نك واژه‌نامه.
۵ یعنی در تولد بعدی چون یك حیوان
۶ یا، می‌رسند.
۷ vipāka

در يك پشتهمی [زندگانی‌های آینده] پیدا شود. رهائی از کردار همان رهائی از تماس است. این راه هشتگانهٔ عالی... راهی‌ست که به‌رهائی از کردار می‌انجامد. و تا آن گاه که شاگردان‌شریف این چنین از پیش دربارهٔ کردار، خاستگاه کردارها، اقسام آن‌ها، ثمرهٔ آن‌ها، رهائی از آن‌ها، و راهی که به‌رهائی از آن‌ها می‌انجامد شناسائی داشته باشد، می‌داند که این سلوك قدسی شناسنده، رهائی از کردار است.»

نه هیچ کس برهمن زائیده می‌شود،
و نه کسی نابرهمن،
از کردارهاست که انسان برهمن می‌شود
از کردارهاست که نابرهمن می‌شود.
انسان از کردارهایش برزگر، از کردارهایش پیشه‌ور،
از کردارهایش بازرگان می‌شود.
انسان از کردارهایش خادم است، دزد است
از کردارهایش سپاهی و برگزارندهٔ آئین است،
و نیز حتی از کردارهایش، راجه است.
فرزانگان کردارها را در حقیقت این گونه می‌فهمند.
بینایانِ خاستگاهِ از راه علت
مردان‌کارآزموده در ثمرهٔ کردارها.
جهان به‌کردارها می‌گردد، انسانیت به‌کردار می‌گردد:
همان گونه که محور چرخِ چرخنده ارابه را تند نگاه‌می‌دارد،
موجودات نیز بستهٔ بند کردارهای خودند
انسان از راه سلوك قدسی،
با خودداری، ریاضت، و خویشتن‌داری برهمن می‌شود:
این به‌راستی برای برهمنی والاست.

[برهمنی با گتمه این گونه سخن گفت:]

«گتمهٔ خوب این سخن من و نظر من است: کردارِ خود وجود ندارد، کردار دیگری وجود ندارد.»

ـ «ای برهمن، من هرگز چنین سخن و چنین نظری را ندیده و نشنیده‌ام. انسان چه‌گونه می‌تواند قدم به‌پیش بردارد، قدم به‌عقب بردارد، و هم‌چنان بگوید «کردار خود وجود ندارد، کردار دیگری وجود ندارد؟»

ای برهمن در این باره چه می‌اندیشی: آیا پیشقدمی وجود دارد؟
- آری ای محترم.
- چون چنین است، آیا موجوداتی هستند که [کرداری را] آغاز کنند؟
- آری، ای محترم.
خوب، ای برهمن، چون پیشقدمی هست و موجوداتی هم هستند که قدم بردارند، در میان موجودات کردار خود وجود دارد، کردار دیگری وجود دارد. ای برهمن چه می‌اندیشی؟ آیا چیزی چون رفتن، پیش رفتن، مکث کردن، ایستادن، و به‌سوی چیزی رفتن وجوددارد؟
- آری، ای محترم.
- چون چنین است، آیا هستند موجوداتی که این کارها را بکنند؟
آری، ای محترم.
- خوب، از آنجا که چیزهائی چون رفتن، پیش رفتن، و مانند آن وجود دارند و هستند موجوداتی هم که این چیزها را انجام دهند، این کردار خود است، کردار دیگری‌ست. ای برهمن، من هرگز چنین سخن، چنین نظری چون نظر تو ندیده و نشنیده‌ام....

A.iii ۳۳۷_۳۳۸[۸]

«همه موجودات مالکان کردارهای خودند، وارثان کردارهای‌شان؛ کردارهای آنان رحمی است که آنان از آن متولد شده‌اند، آنان دربند کردارهای خویش‌اند، کردارهای آنان پناه آنان‌ست. دست به‌هر کرداری که بزنند، چه بد و چه خوب، آنان وارث آن خواهند بود.»

A.x ۲۰۵

«زمانی خواهد آمد که اقیانوس نیرومند خشك شود، ناپدید شود و دیگر وجود نداشته باشد. زمانی فرا خواهد رسید که زمین نیرومند را آتش فرو خورد، از میان برود، و دیگر وجود نداشته باشد. ولی با این همه رنج موجودات را پایانی نیست، چه نادانی مانع آنان‌ست، و آن‌ها در بند تشنگی‌اند، و در این دایرهٔ وجود سرگردان می‌آیند و می‌روند.»[۹]

S.xxii ۹۹

گرویدن سیههٔ سپهدار[۱۰]

زمانی بسیاری از بزرگان لچّاوی[۱۱] در تالار انجمن گرد هم‌آمده، و آن‌بیدار، آئین و انجمن را می‌ستودند. در آن زمان، سیههٔ‌سپهدار، پیرو نِگَنْتَه[۱۲]، در آن انجمن نشسته بود.

---

۸ LTGB ۱۹۲ تا ۱۹۵.
۹ سخن‌بودا، ص ۸ ـ ۴۷.
۱۰ Siha,sena-pati
۱۱ Licchāvi
۱۲ Nigantha Nātaputta که سنسکریت آن Nirgrantha Jnatriputta است. نک ص ۱۴۹ زیرنویس.

سیهه اندیشید که «آن‌سرور بیشك باید ارهت بیدار و کاملی باشد، زیرا که بسیاری از بزرگان لچاوی در اینجا گردهم‌آمده و به‌راه‌های گوناگون او، آئین و انجمنش را می‌ستایند. خوب‌ست رفته او را ببینم.»

سیهه به‌جائی که نِگَنْتَه‌ناتَه‌پُوتَّه بود رفت و چون نزدیـك شد به‌او گفـت، «سرور ارجمند، من خواهان دیدار سمنه‌گتمه‌ام.» چرا، سیهه تو که به«کرمَه» [= کردار] معتقدی می‌خواهی کسی را که معتقد به«کردار» نیست ببینی؟ سمنه‌گتمه به«کردار» نمی‌اندیشد، او ذمّهٔ«بی‌کرداری» را تعلیم می‌دهد و این آئین را به‌شاگردان خود می آموزد.» آن گاه سیهه نزد آن‌سرور رفت و پس از سلام و احوالپرسی نشست و گفت: «ای محترم، شنیده‌ام که سمنه‌گتمه به«کردار» نمی‌اندیشد، شنیده‌ام که به‌شاگردان خود ذمّهٔ بـی‌کرداری(۱۳) را تعلیم می‌دهد. ای محترم آیا آنانی که دربارهٔ آن‌سرور چنین می‌گویند راست می‌گوینـد؟» - «سیهه، از یك نظر آنانی که دربارهٔ من می‌گوینـد «سَمَنَه‌گُتمـه به«کردار»نمی‌اندیشـد، اوبه‌شاگردان خود ذَمَّهٔ بی‌کرداری را تعلیم می‌دهد» ممکن است راست بگویند. و از نظر دیگر، آنانی که دربارهٔ من می‌گوینـد «سمنـه گتمـه تعلیـم کردار می‌کنـد (۱۴)، او به‌ذَمّهٔ کردار می‌اندیشد...» ممکن است راست بگویند.

«ای سیهه، از یك نظر کسانی که دربارهٔ من می‌گویند «گتمهٔ زاهد [= سمنه‌گتمه] معتقد به‌نیستی(۱۵) است... او آئین خوارشمردن... آئین «از میان‌رفتن»... آئین سوزاندن و از میان بردن(۱۶) را تعلیم می‌دهد... پایدار نیست... یقین دارد» شاید راست گفته باشد.

سیهـه چه‌گونـه ممـکن اسـت کسـی که دربـارهٔ من می‌گویـد «سمنه‌گتمـه به‌کردار نمی‌اندیشد...» راست بگوید؟ من می‌آموزم که با کردار، گفتار و اندیشه کردار نادرست نکنند، می‌آموزم که رسم بدی را که ضد نیکی است به‌وجود نیاورند... چه‌گونه ممکن است کسی که دربارهٔ من می‌گوید «سمنه‌گتمه به‌کردار اعتقاد دارد» راست بگوید؟ من می‌آموزم که با کردار، گفتار و اندیشه کردارهای درست بکنند، من می‌آموزم که آداب نیك به‌وجود آورند... چه‌گونه ممکن‌است کسی بگوید... «سمنه‌گتمه به«نیستی» اعتقاد دارد...»؟ مَن نیستی شهوت، کینه و فریب را عرضه می‌کنم؛ من نیستی همه رسوم بد را که مخالف نیکی ابست عرضه می‌کنم. چه‌گونه ممکن‌است کسی بگوید... «سمنه‌گتمه خوار شمردن را تعلیم می‌دهد...»؟ من خوار شمردنِ کردار نادرست را، که خواه با تن، و خواه با گفتار و

---

۱۳ Kiriya-vādam

۱۴ Kiriya-vādo

۱۵ Uccheda-vādā نک ص ۲۶.

۱۶ tapassitāya با «تف» فارسی همریشه‌است. در کانون پالی‌وسنسکریت به‌معنای «ریاضت» نیز هست.

خواه با اندیشه کرده شود، تعلیم می‌دهم، من خوار شمردن همهٔ رسوم بدی را که مخالف نیکی هستند تعلیم می‌دهم... چه‌گونه ممکن است کسی بگوید «سمنه‌گتمه «از میان‌رفتن» را تعلیم می‌دهد...»؟ من ذمّهٔ از میان رفتن شهوت، کینه وفریب را تعلیم می‌دهم... و چه‌گونه ممکن است کسی بگوید... «سمنه‌گتمه تعلیم «سوزاندن» می‌کند...»؟ من تعلیم می‌دهم که همهٔ رسوم بد را که مخالف نیکی هستند، همهٔ کردارهای نادرستی را که از راه کردار، گفتار و اندیشه کرده می‌شوند، باید سوخت و از میان برد.... چه‌گونه ممکن است کسی دربارهٔ من بگوید «سمنه‌گتمه پایدار نیست... یقین دارد؟» من به‌برترین یقین آراسته‌ام، و یقین و اطمینان را به‌شاگردان خود تعلیم می‌دهم...»[۱۷]

VM.vi ۲۱

گرویدن مِینْدَکَه[۱۸]

«... میندکه، پدر خانواده، به‌دیدار آن‌سرور می‌رفت. بسیاری از کافران نزدیك شدن او را از دور دیدند... به‌او گفتند «کجا می‌روی؟» ـ«می‌روم آن‌سرور را ببینم.» ـ چرا، ای پدر خانواده، تو که معتقد به‌«کردار»ی می‌روی گتمهٔ زاهد را که به‌«کردار» معتقد نیست ببینی؟ او به‌شاگردان خود ذمّهٔ «بی‌کرداری» را تعلیم می‌دهد.» آن‌گاه میندکه اندیشید «آن‌سرور بیشك باید ارهت بیدار و کامل باشد، زیرا که این کافران نسبت به‌او بسیار حسودند....»[۱۹]

VM. vi ۳۴

«علت زائیده شدن انسان چیست؟ در او پریشان چیست؟ که به‌دوباره زائیده شدن (سنساره) تن می‌دهد؟ از چه گریزی نمی‌توان یافت؟

تشنگی سبب می‌شود که انسان زائیده شود. دلش[۲۰] پریشان می‌شود. موجودی حساس[۲۱] به‌دوباره زائیده شدن تن می‌دهد. از رنج گریزی نمی‌توان یافت.»

S.i ۳۷[۲۲]

ای رهرو، گوئی صخره‌ئی بزرگ بوده باشد که یك فرسنگ درازا، یك فرسنگ پهنا، و یك فرسنگ بلندی داشته، بی‌شکاف و بی‌رخنه، و سراسر آن خاك باشد؛ پس از هر صد

---

۱۷ .VBB ص‌های ۶ـ۴۶۳

۱۸ Meṇḍaka

۱۹ همین کتاب، ص‌های ۷ـ۴۶۶

۲۰ cittam، اندیشه و روان هم ترجمه شده‌است.

۲۱ satto از ریشهٔ as یعنی «بودن»، و به‌طورکلی یعنی «باشنده» و روان.

۲۲ همین کتاب، ص ۴۵۴. PTS. i ص ۳۷

سال کسی می‌آمد و آن را با پارچه‌ئی یك بارپاك می‌کرد. بدین سان آن کوه سنگی تندتر از یك دوران جهانی[۲۳] از میان می‌رفت و به‌پایان می‌رسید. ای رهرو چنین است درازای یك دوران جهانی؛ و نه یك چنین دوران، بل‌که صدها، هزار، و صدها هزار دوران از میان رفته‌اند. چرا چنین [می‌گویم]؟ این دائرهٔوجود (سنساره) بی‌آغاز[۲۴] است و آغاز موجوداتی که از میان رفته و دوباره زائیده شده‌اند ناپیداست؛ نادانی راه برآنان بسته و آنان بستهٔ بند تشنگی‌اند، رنج و دردوبلا سال‌ها احساس شده، و گورستان پر شده است. ای رهرو، این برای ادراك تنفر و بیزاری از هر فردیت[۲۵] کافی‌ست.»[۲۶]

S.ii ۱۸۱_۲

«این دائرهٔ وجود بی‌آغاز است و آغاز موجوداتی که از میان رفتند و دوباره زائیده شدند پیدا نیست، نادانی راه بر آنان بسته و آنان بستهٔ بند تشنگی‌اند. ای رهروان چه می‌اندیشید؟ کدام‌یك از این دو بیش‌تر است ـ آبی که چهار دریای بزرگ را سرشار کرده است یا اشك‌هائی که شما در این زمان درازِ رفتن و دوباره زائیده شدن از محشور بودن با آن چه ناخوشایند است و دور بودن از آن چه خوشایند است ریخته و گریسته و زاری کرده‌اید؟... چه زمان‌ها که شما مرگِ مادر، پسر، دختر و از دست دادن خویشان و راحت زندگی و سلامت را احساس کرده‌اید، دیری چه بلاها کشیده‌اید، از محشور بودن با آن چه ناخوشایند است و دور بودن از آن چه خوشایند است چه شیون‌ها و مویه‌ها سر داده‌اید، اشك‌هائی که شما ریخته و گریسته‌اید از آب چهار دریای بزرگ [بیش‌تر]است....»[۲۷]

S.ii ۱۷۹_۸۰

ای رهروان، پیدائی کردارها سه شرط دارد. آن سه شرط کدامند؟ **شهوت، کینه، فریب** سه شرط پیدائی کردارند.

هنگامی که مرد از راه شهوت، کینه و فریب دست به‌کردار می‌زند آن کردار از شهوت، کینه، و فریب پیدا می‌شود، علت آن شهوت، کینه، و فریب است، خاستگاه آن در شهوت کینه، و فریب است؛ تا آن گاه که هستی او هست، آن کردار می‌رسد، و چون برسد او ثمرهٔ[۲۸] آن کردار را ـ که خواه در این جهان پیدا شود و خواه در زندگی دیگر ـ احساس می‌کند.

---

۲۳ kappa که سنسکریت آن kalpa است.

۲۴ anamatagg

۲۵ samkhara

۲۶ سورهٔ Pabbata همین‌کتاب، ص‌های ۵_۴۵۴

۲۷ سورهٔ Assu همین‌کتاب، ص ۴۵۵.

۲۸ vipaka

ای رهروان، این به‌دانه‌ئی می‌ماند که از بادهای گرم گزند ندیده، نپوسیده، آزار ندیده و تازه است، و در زمینی خوب آمادهٔ کاشته شدن باشد، اگر آسمان به‌هنگام ببارد آن دانه می‌روید، رشد می‌کند و افزون می‌شود. ای رهروان، بدین‌سان هنگامی‌که مرد از راه [شهوت، کینه] و فریب به‌کرداری دست زند... خاستگاه آن کردار در [شهوت، کینه] و فریب است، هرگاه که آن کردار برسد در آن هنگام، او رسیدنِ آن کردار را ـ‌که خواه آن کردار در این جهان پیدا شود و خواه در زندگی دیگر- احساس می‌کند. ای رهروان، این‌ها سه شرط پیدائی کردارهاست.

ای رهروان، پیدائی کردارها سه شرط [مخالف] دارد. آن‌سه کدامند؟ بی‌شهوتی، بی‌کینگی، بی‌فریبی. چون که مرد دور از شهوت، و کینه و فریب دست به‌کرداری بزند، چون (شهوت، کینه،) و فریب از میان بروند کردار او هم از میان می‌رود، از ریشه برکنده می‌شود، به‌نخلی شکسته می‌ماند، از وجود دورست و در آینده پیدا نمی‌شود. به‌دانه‌ئی می‌ماند، که مردی آن را در آتش بسوزاند و خاکستر کند و به‌دست باد بسپارد، یا آن را در تندابی بریزد، آن دانه از میان می‌رود، ریشه‌اش کنده می‌شود... از وجود دور می‌شود، در آینده پیدا نمی‌شود. ای رهروان، همین گونه است آن‌گاه که مرد از راه [شهوت، کینه] و فریب دست به‌کردار زند. چون [شهوت، کینه و] فریب ترك شوند آن کردار از میان می‌رود... در آینده پیدا می‌شود. ای رهروان این سه شرط [مخالف] پیدائی کردارند.

ای فرزانه، هر کردار که از خاستگاه شهوت، کینه و فریب کرده شود، خواه بزرگ و خواه کوچك، باید [حتی در این جهان] احساس شود، بنیاد دیگری وجود ندارد.

از این رو، ای رهرو فرزانه. چون شناسائیِ درست دست دهد شهوت، کینه و فریب و کردار از میان خواهند رفت...[۲۹]

A.i. ۱۳۴

شاه گفت: «ای محترم، مرادت از **دایرهٔ وجود** [سَنْسارَه] چیست؟»

آن محترم گفت: «در اینجا زائیده شدن و در اینجا مردن، در اینجا مردن و جای دیگر زائیده شدن، در آنجا زائیده شدن و در آنجا مردن، آنجا مردن و جای دیگری زائیده شدن، شاها، این‌ست **دائرهٔ وجود**.»

ـ «تمثیلی بیاور.

ـ«مثل این که مردی انبهٔ رسیده‌ئی را بخورد و تخم آن را بکارد و از آن هسته درخت انبهٔ تناوری به‌وجود بیاید و بار بیاورد، سپس آن مرد از آن درخت نیز انبهٔ رسیده‌ئی بخورد و هستهٔ آن را بکارد، و از آن هسته هم درخت انبهٔ تناوری به‌وجود آید و بار بیاورد، از این

---

۲۹ نپاتهٔ سوم سورهٔ Nidānāṃ. همین‌کتاب، ص‌های ۷ـ۴۵۵

رو پایان آشکاری برای این درخت نمی‌توان یافت. در اینجا زائیده شدن و در اینجا مردن، در اینجا مردن و در جای دیگر زائیده شدن، شاها، دائرهٔ وجود چنین است.»
- ای ناگسینهٔ محترم، تو مردی توانائی.»

علت دوباره زائیده شدن

شاه گفت: «ای ناگسینهٔ ارجمند، آیا کسی هست که بمیرد و در وجود دیگری زائیده نشود؟

پیر گفت: «برخی در وجود دیگر زائیده می‌شوند، و برخی نمی‌شوند.»
- آن که در وجود دیگری زائیده می‌شود، و آن که نمی‌شود کیست؟
- شاها، آن که هنوز در او شهوتی هست در وجود دیگری زائیده می‌شود، و آن که بی‌شهوت است(۳۰) در وجود دیگری زائیده نمی‌شود.
- ولی، ای محترم، آیا تو در وجود دیگری زائیده خواهی شد؟
- شاها اگر در من دلبستگی باشد، در وجود دیگری زائیده خواهم شد، اگر در من هیچ گونه دلبستگی وجود نداشته باشد، دوباره زائیده نخواهم شد.»
- ای ناگِسْینَهٔ ارجمند، تو مردی توانائی.»

آیا این آخرین وجود من‌ست؟

شاه گفت: -«ناگسینهٔ ارجمند، آیا انسان می‌داند چه هنگام نباید دوباره زائیده شود؟
- شاها، بیقین انسان می‌داند چه هنگام دوباره زائیده نخواهد شد.
- ای محترم، چه‌گونه این را می‌داند؟
- او این را با از میان رفتن علت یا سبب دوباره زائیده شدن می‌داند.
- تمثیلی بیاور
- شاها، گوئی دهقان بزرگی شخم بزند، دانه بیافشاند و انبار غله‌اش راازآن پر کند. چون شخم نزد و دانه نیافشاند باید غله‌ئی را که پیش از این انبار کرده است به‌کار برد، یا آن را ببخشد، یا با آن کاری‌را که شایستهٔ اوست بکند: شاها، آیا این دهقان بزرگ نمی‌داند که انبار غلهٔ او دوباره پر خواهد شد؟
- ای محترم، او این را بیقین می‌داند.
- چه‌گونه؟

---

۳۰ وارن: «آن تباهی‌ها را ندارد.»

ـ با از میان رفتن علت یا سبب پر کردن انبار.
ـ شاها، کاملاً همین گونه است؛ مردی که می‌داند که دوباره زائیده نمی‌شود، این را با از میان رفتن علت و یا سبب دوباره زائیده شدن می‌فهمد.
ـ ای ناگسینۀ ارجمند، تو مردی توانائی.»

دوباره زائیده شدن همان تناسخ نیست.

شاه گفت: ـ«ای ناگسینۀ ارجمند آیا دوباره زائیده شدن بی‌چیزی گذرنده (= منتقل شونده) وجود دارد؟
ـ آری، شاها، دوباره زائیده شدن بی‌چیز گذرنده‌ئی وجود دارد.
ـ چه‌گونه، ای محترم، دوباره زائیده شدن بی‌چیزی گذرنده وجود دارد؟ تمثیلی بیاور.
ـ شاها، اگر مردی چراغی را با چراغی برافروزد، آیا این چراغ به‌آن چراغ رفته (= انتقال یافته) است؟
ـ ناگسینۀ ارجمند، نه.
ـ همین‌سان، شاها، دوباره زائیده شدن بی‌هیچ چیز گذرنده وجود دارد.
ـ تمثیل دیگری بیاور.
ـ شاها، آیا آن زمانی را به‌یادداری که کودك بودی و از استاد خود شعر یا چیزی دیگر می‌آموختی؟
ـ آری، ای محترم.
شاها، آیا آن شعر از استاد به‌تو انتقال می‌یافت؟
ـ ای محترم، به‌راستی نه.
ـ شاها همین گونه است. دوباره زائیده شدن بی‌چیزی رونده دست می‌دهد.
ـ ناگسینۀ ارجمند، تو مردی توانائی.»

شاه گفت: «ای ناگسینۀ ارجمند آن چیست که دوباره زائیده می‌شود [یا، دوباره آمیخته و مشروط می‌شود]؟
پیر پاسخ داد: «شاها، **نام و شکل** است که دوباره زائیده می‌شود.
ـ آیا این همان **نام و شکل** است که دوباره زائیده می‌شود؟
ـ شاها، این همان نام و شکل نیست که دوباره زائیده می‌شود، ولی با این **نام و شکل**، چه خوب و چه بد، به‌کردار دست یازیده می‌شود و پس از آن با آن کردار **نام و شکل** دیگری از نو به‌وجود می‌آید.

ـ ای محترم، اگر این همان نام و **شکل** نیست که دوباره زائیده می‌شود، پس یقیناً انسان‌از کردارهای بد خود رهائی خواهد یافت؟

پیر پاسخ داد: اگر [کسی] دوباره زائیده نمی‌شد، [انسان] از کردارهای بد خود رهائی می‌یافت.

ـ تمثیلی بیاور.

ـ شاها، مثل این که مردی انبه‌های مرد دیگری را برباید، و صاحب انبه او را بگیرد، نزد شهریار بیاورد، و بگوید: «سرور من، این مرد انبه‌های مرا دزدیده.» و آن دیگری بگوید «سرور من، من انبه‌های این مرد را ندزدیده‌ام، انبه‌هائی که این مرد کاشته همان انبه‌هائی نیستند که من ربودم. من گناهی ندارم.» شاها، گوش فراده، آیا این مرد سزاوار کیفر است؟

ـ آری، ای محترم، یقیناً سزاوار کیفر است.

ـ به‌چه دلیل؟

ـ اگرچه او می‌گوید نخستین انبه به‌آخرین انبه بستگی ندارد، با این همه سزاوار کیفر است.

ـ شاها، درست همین گونه است، با این نام و **شکل** انسان دست به‌کردار می‌زند ـچه خوب و چه بد ـو با آن کردار نام و **شکل** دیگری زائیده می‌شود، از این رو انسان از کردارهای بد رهائی نخواهد یافت.

ـ تمثیل دیگری بیاور.

ـ شاها، به‌آن ماند که مردی برنج... و نیشکر مرد دیگری را بدزدد،.... یا به‌آن ماند که مردی در زمستان آتشی روشن کند تا خود بدان گرم سازد، و سپس بی‌آن که آن را خاموش کند، برود، آن گاه این آتش کشتزار مرد دیگری را بسوزاند، و صاحب کشتزار او را گرفته نزد شهریار آورده بگوید: «سرور، این مرد همهٔ کشتزار مرا به‌آتش کشیده است» و آن مرد بگوید، «سرور، من کشتزار این مرد را آتش نزدم. آتشی که من‌کوتاهی کرده‌آن‌را خاموش نکردم همان آتشی نیست که کشتزار این مرد را سوزانده‌است. من سزاوار کیفر نیستم.» شاها، گوش فراده، آیا این مرد سزاوار کیفرست؟

ـ ای محترم، یقیناً او سزاوار کیفرست.

ـ به‌چه دلیل؟

ـ از این‌جا سزاوار کیفر است که آتش دومی از آتش اولی برخاسته است.

ـ شاها، درست همین گونه است. با این نام و شکل انسان دست به‌کردار می‌زند ـچه خوب و چه بد ـ و از این کردار **نام** و **شکل** دیگری زائیده می‌شود. پس انسان از کردارهای ناشایست خود رهائی نمی‌یابد.

ـ تمثیل دیگری بیاور.

ـ شاها، به‌آن ماند که مردی با چراغ به‌طبقهٔ بالائی خانه‌ئی برود و خوراك بخورد، و با چراغ افروخته به‌بام گاله‌پوش آتش بیفکند، و جگن‌های افروخته خانه را بسوزاند و خانهٔ افروخته روستا را به‌آتش بکشد، [آن‌گاه] روستائیان آن مرد را بگیرند و بگویند «ای مرد، چرا روستا راآتش‌زده‌ای؟» و او بگوید، «من روستا را آتش نزدم. آتش پیه‌سوزی که من در روشنائی آن غذا خوردم همان آتشی نیست که روستا را سوزاند.» آنان ستیزه‌کنان او را به‌نزد شما آورند. شاها، پشتیبان که خواهی بود؟

ـ روستائیان.

ـ چرا؟

ـ چون هر چه آن مرد بگوید، باز آتش دوم از آتش اول برخاست.

ـ درست همین‌گونه است، شاها، گرچه نام و شکلی که دوباره زائیده می‌شود همان نام و شکلی که به‌هنگام مرگ پایان می‌یابد نیست، با این همه، این از آن برخاسته است. پس، انسان از کردارهای‌بدخود رهائی نمی‌یابد.

ـ تمثیل دیگری بیاور.

ـ شاها به‌آن ماند که مردی دختر جوانی را به‌همسری انتخاب کند، و پس از پرداختن پول خریدِ او برود. آن دختر به‌طبع رشد می‌کند و شایستهٔ زناشوئی می‌شود، و آن گاه مرد دیگری پولی بدهد و او را بخرد، و با او زناشوئی کند. مرد اولی باز گردد و بگوید، «ای مرد، چرا با همسر من زناشوئی کردی؟» و آن دیگری بگوید، «من با همسر تو زناشوئی نکردم. دختر جوان و باریکی که تو برای زناشوئی برگزیده و برای خرید او پول داده بودی یکی، واین دختر رسیده و آمادهٔ زناشوئی، که من برای زناشوئی انتخاب کرده‌ام، کس دیگری‌ست»، و آنان ستیزه‌کنان نزد شما بیآیند. شاها، از چه کسی دفاع خواهی کرد؟

ـ از مرد اولی.

ـ چرا؟

ـ چون هر چه آن مرد دومی بگوید باز دختر بالغ از آن دیگری [دختر کوچك] پیدا شده است.

ـ شاها، درست همین‌گونه است. اگر چه نام و شکلی که دوباره زائیده می‌شود یکی و آن نام و شکلی که با مردن پایان می‌یابد یکی دیگرست، با این همه دومی نتیجهٔ اولی‌ست. پس انسان از کردارهای ناشایست خود رهائی نمی‌یابد.

ـ تمثیل دیگری بیاور.

ـ شاها این به‌آن ماند که مردی از گاوچرانی ظرفی شیر بخرد و آن را همان‌جا گذاشته برود، و با خود بگوید «فردا باز خواهم‌گشت و آن را خواهم‌گرفت» روز دیگر شیر ترش بشود و آن مرد برگردد و بگوید، «ظرف شیر مرا بازده.» گاوچران شیر ترش را به‌او نشان

می‌دهد. مرد اولی بگوید «من از تو شیر ترش نخریدم شیر مرا بازده.» و گاوچران می‌گوید «وقتی که تو رفتی شیرت ترش شد»، آنان ستیزه‌کنان نزد شما می‌آیند، شاها، از کدام‌یك دفاع خواهی کرد؟

ـ از مرد گاوچران. هر چه باشد، باز دومی از اولی پیدا شده است.

ـ شاها، درست همین گونه است. اگرچه نام و شکلی که دوباره زائیده می‌شود، یکی و نام و شکلی که در مرگ پایان می‌یابد یکی دیگرست، با این همه این از آن برخاسته است. پس انسان از کردارهای ناشایست خود رهائی نمی‌یابد.

ـ ای ناگسینهٔ ارجمندتو مردی توانائی.»[۳۱]

مِلِنده‌پَنْیَه

آن که تصور روشنی از مرگ نداردو به‌این حقیقت راه نیافته که مرگ همه جا از میان رفتن «بخش‌ها» [پنج بخش]ست، به‌نتایج گوناگون می‌رسد، از این گونه، «موجود زنده‌ئی می‌میرد و به‌تنی دیگر می‌رود.»

آن که تصور روشنی از دوباره زائیده شدن ندارد و به‌این حقیقت راه نیافته که همه جا پیدائی بخش‌ها دوباره زائیده شدن رابه‌وجود می‌آورد، به‌نتایج گوناگون می‌رسد، از این گونه، «موجود زنده‌ئی زائیده می‌شود و تن نوی می‌یابد.»

از این رو پیشینیان گفته‌اند:

که فرزانگان می‌گویند، «بخش‌ها فقط از هم می‌پاشند،
و مرگ، از هم پاشیدن آن‌هاست.»
انسان بینشمندِ بیدار آن‌هارا می‌بیند که ناپیدا می‌شوند،
آن‌ها به‌گوهری می‌مانند که الماس آن‌ها را سوده باشد.[۳۲]

راه‌پاکی

۳۱ بودیسم در ترجمه‌ها، و VBB ص‌های ۳ـ۴۶۱

۳۲ بودیسم در ترجمه‌ها، ص ۲۴۱

سیر درون

کوشش درست

«رهرو در اینجا مقصدی را در پیش می‌گیرد، کوشش می‌کند، همت می‌کند. جان را به‌کار می‌گیرد، تلاش می‌کند تا این که اندیشه‌های ناراست و نادرستی که تاکنون در او پیدا نشده‌اند، پیدا نشوند،.. یا چون پیدا شدند از آن‌ها رو بگرداند،... یا اندیشه‌های راست و درستی را که تاکنون در او پیدا نشده‌اند پیدا شوند... و چون پیدا شدند... به‌کمال برسند.»

D. ۲۲

آگاهی درست

«بسیاری از رهروان به‌جایگاه اَنوروذَهٔ(۱) ارجمند رفتند و گفتند: «آن ارجمند چه حالی(۲) را زندگی می‌کند که چون دردی در تن احساس کند آن احساس به‌دلش غلبه نمی‌کند؟

ـ «دوستان، من چون با دلی که از چهار آگاهی تمرکز یافته زندگی می‌کنم، احساس‌های دردآور تن من به‌دلم چیره نمی‌شوند. آن چهار کدامند؟ من به‌تن با نظارهٔ تن، به‌چیزها [=دَمّه‌ها، یا موضوعات جان] با نظارهٔ آن‌ها، به‌احساس‌ها، با نظارهٔ احساس‌ها، به‌دل، با نظارهٔ دل، کوشا، دانسته، و آگاه زندگی می‌کنم، و در این جهان آز و پریشانی را دور افکنده‌ام.»»(۳)

S. ۱۰

---

۱ Anuruddha

۲ vihārena

۳ سورهٔ VBB. Bālha-gilāya ص ۲۷۷ـ۸

سورهٔ بزرگ تمرکز آگاهی[۴]

«چنین شنیده‌ام،... که آن‌سرور گفت: «ای رهروان، تنها راه پاکی زندگان، راه چیرگی به‌غم و زاری، راه غلبه بر رنج و اندوه، راهِ رسیدن به‌راه[۵]»، راه ننظارهٔ **نیروانه این چهار آگاهی** است. آن چهار کدامند؟ ای رهروان، رهرو در اینجا به‌تن، با نظارهٔ تن، به‌احساس‌ها، با نظارهٔ احساس‌ها، به‌دل، با نظارهٔ دل، به‌چیزها، با نظارهٔ چیزها، کوشا، دانسته، و آگاه زندگی می‌کند، و در این جهان آز و پریشانی را به‌دور افکنده است.

آگاهی اول: تن

تنفس

چه‌گونه رهرو تن را زندگی می‌کند و آن را نظاره می‌کند؟[۶] او خود را چنین تربیت می‌کند و می‌اندیشد: «من با دانستگی به‌تمام تن نفس را فرو برده، بیرون خواهم داد. و من با آرامش بخشیدن به‌کردارهای تن[۷] نفس را فرو برده بیرون خواهم داد.» و او در این جهان بسته به‌چیزی نیست و دلبستگی ندارد. یك رهرو این‌گونه تن را زندگی می‌کند، آن را چنین نظاره می‌کند.

وضعیت‌ها

رهرو به‌قدم زدن، ایستادن، نشستن، دراز کشیدن، و یا به‌هر وضع دیگر خود دانستگی دارد. او تن را زندگی می‌کند و آن چه را به‌طبع خاستگاهی دارد نظاره می‌کند، و آن گاه آگاهیش دربارهٔ وجود تن تا به‌میزان شناسائی، تا به‌میزان آگاهی گسترش می‌یابد....

کردارها

رهرو گاه رفتن. آمدن،...[۸] قدم زدن، ایستادن، نشستن، خوابیدن، بیدار شدن، سخن گفتن، خاموش بودن، کردار دانسته دارد....

ناپاکی

رهرو سر تا پای تن خود را، که در پوست پوشیده و از همه‌گونه ناپاکی پر است

---

۴ Mahā-sati-paṭṭhāna

۵ مراد راه هشتگانهٔعالی است.

۶ در اینجا ۱۶ راه تمرین نفس کشیدن‌های متفاوت آورده شده است.

۷ Kāya-saṁkhāra. در اینجا saṁkhāra یعنی کردارهای ارادی شایسته و ناشایست.

۸ جزئیات زندگی روزانه در اینجا آورده شده است.

می‌نگرد...[۹].

عناصر

رهرو این تن را در هر وضعی که هست برطبق عناصر نگریسته می‌گوید: «در این تن عنصرهای خاك، آب، آتش و هوا هستند.» او این گونه دربارهٔ تن زندگی می‌کند، تن را چه در خود و چه بیرون از خود نظاره می‌کند....

گورستان‌ها

....[۱۰] او آزاد زندگی می‌کند و در جهان به‌چیزی دل نمی‌بندد. ای رهروان، یك رهرو این‌گونه تن را زندگی می‌کند، تن را نظاره می‌کند.

آگاهی دوم: احساس‌ها

رهرو چه‌گونه دربارهٔ احساس‌ها زندگی می‌کند، احساس‌ها را نظاره می‌کند؟ در اینجا رهرو احساس‌های خوشایند، دردآور، و نه‌خوشایند و نه دردآور را احساس می‌کند و به‌احساسی که دارد دانستگی دارد. او دربارهٔ احساس‌ها این‌گونه زندگی می‌کند، آن‌ها را هم نسبت به‌خود و هم بیرون از خود نظاره می‌کند که به‌طبع از میان می‌روند.... او در این جهان بسته به‌چیزی نیست و دلبستگی ندارد. ای رهروان، رهرو این‌گونه دربارهٔ احساس‌ها زندگی می‌کند، احساس‌ها را نظاره می‌کند.

آگاهی سوم: دل

رهرو چه‌گونه دربارهٔ دل[۱۱] زندگی می‌کند، دل را نظاره می‌کند؟ در اینجا رهرو دل آرزومند را چون دل آرزومند، دل بی‌آرزو را چون دل بی‌آرزو، دل آزاد را چون دل آزاد و دل دربند را چون دل دربند می‌شناسد. او دربارهٔ دل زندگی می‌کند و می‌نگرد که آن به‌طبع خاستگاهی دارد....

آگاهی چهارم: نمودها یا موضوعات جان

پنج مانع

رهرو چه‌گونه دربارهٔ دَمّه‌ها [= نمودها] زندگی می‌کند، دَمّه‌ها را نظاره می‌کند؟ رهرو در اینجا دَمّه‌ها را نسبت به‌پنج مانع[۱۲] نظاره می‌کند. رهرو در اینجا کامجوئی، بدخواهی، تنبلی

---

۹ در اینجا ۲۲ قسمت تن آورده شده‌است.

۱۰ در اینجا از گورستان و مرده‌ها سخن می‌رود.

۱۱ citte

۱۲ nivaraṇesu

و افسردگی، بی‌آرامی و پشیمانی، شك و دودلی را می‌فهمد ـ‌خواه در او باشند، و خواه نباشند‌ـ و این که چه‌گونه پیدا نشده‌اند؛ چون پیدا شوند از آن‌ها روگردانده شود، و چون روگردانده شد در آینده پیدا نشوند، و او بسته به‌چیزی نیست....

پنج بخش دلبستگی

رهرو بار دیگر نموده‌ها را نسبت به‌پنج بخش دلبستگی می‌نگرد [می‌اندیشد]: «چنین است کالبد، چنین است برخاستن کالبد، چنین است از میان رفتن(۱۳) کالبد، چنین‌اند احساس، ادراك، حالات جان و دانستگی....» او در بارهٔ نمودها زندگی می‌کند، و آن‌چه را به‌طبع تولید می‌شود نظاره می‌کند، آن‌چه را از میان رفتنی است می‌نگرد....

شش عضو و موضوعات حواس

رهرو بار دیگر نمودها را نسبت به‌شش حوزهٔ درونی و بیرونی [حواس] می‌نگرد. رهرو در اینجا به‌چشم، به‌شکل، و به‌بندی که از این دو پیدا می‌شود آگاهی دارد. آگاه‌ست که بند پیدا نشده چه‌گونه به‌وجود می‌آید، و دانستگی دارد که بند به‌وجود آمده چه‌گونه از میان می‌رود [= ترك می‌شود]، و می‌داند که بند از میان رفته در آینده پیدا نمی‌شود. او به‌گوش و صداها، به‌بینی و بوها، به‌زبان و مزه‌ها، به‌تن و لمس‌شدنی‌ها، به‌منش و اندیشه‌ها آگاهی دارد، و آگاه‌ست که چه‌گونه بندی که از میان رفته در آینده پیدا نمی‌شود. او آن چه را به‌طبع برخاستنی دارد و از میان رفتنی، می‌نگرد.

هفت اندام بیداری

رهرو بار دیگر در بارهٔ نمودها نسبت به‌هفت اندام بیداری(۱۴) به‌نگرش می‌پردازد. رهرو در اینجا به‌آگاهی، پژوهش آئین، نیرو، شوق، آرامش، یکدلی و یکساندلی، آن گونه که در او هستند، یا نیستند، پیدائی و گسترش آن‌ها دانستگی دارد. از این رو در جهان پای‌بند چیزی نیست و دلبستگی ندارد....

چهار حقیقت عالی

رهرو بار دیگر در بارهٔ نمودها در بارهٔ **چهار حقیقت عالی** به‌نظاره می‌پردازد. رهرو یکباره از رنج، خاستگاه رنج، رهائی از رنج، و راه رهائی از رنج آگاه می‌شود.

حقیقت عالی رنج چیست؟ زائیده شدن، پیری، بیماری، مرگ، غم، سوگ، رنج، اندوه و نومیدی، آرزوئی که برآورده نشد رنج‌اند ـ‌سخن کوتاه، **پنج بخش دلبستگی** رنج‌اند.

زائیده شدن چیست؟ زائیده شدن زندگان در فلان و بهمان گروه از موجودات زنده،

---

۱۳ attha-gama = به‌خانه رفتن.

۱۴ bojjh-aṇgesu، یا هفت اندامِ روشن‌شدگی.

تولید، ورود، به‌وجود آمدن، پیدائی پنج بخش دلبستگی، یافتن عضوهای حسی این را زائیده شدن نامند.

مرگ چیست؟ جدائی از زندگان، دوری از فلان دسته موجودات زنده، جدائی، از میان رفتن، ناپدید شدن، مردن، مرگ، درگذشت، ویران شدن پنج بخش دلبستگی، دورافکندن جسد ـ این را مرگ خوانند.

آرزوئی که برآورده نشد و رنج است چیست؟ در موجوداتی که به‌طبع دستخوش زائیده شدن، پیری، بیماری، مرگ، و غم... هستند چنین آرزوئی پیدا می‌شود: «کاشکی دستخوش زائیده شدن، پیری، بیماری، مرگ، و غم... نبودیم!» ولی به‌این آرزو نمی‌توان رسید.

حقیقت عالی خاستگاه رنج چیست؟ خاستگاه رنج تشنگی است: تشنگی کام، تشنگی هستی، تشنگی نیستی[۱۵]، که به‌دوباره زائیده شدن می‌برد و بسته به‌کامرانی و شهوت است، و اینجا و آنجا در جست‌وجوست. ای رهروان، این تشنگی کجا پیدا می‌شود؟ به‌کجا داخل می‌شود؟ آن چه در جهان خوشایند و شادی‌بخش است تشنگی در آنجا پیدا می‌شود، به‌آنجا وارد می‌شود. آن چه در جهان خوشایند و شادی‌بخش است چیست؟ در جهان چشم خوشایند و شادی‌بخش است؛ این تشنگی در آنجا پیدا می‌شود، به‌آنجا داخل می‌شود؛ گوش، بینی، زبان، تن و منش در جهان خوشایند شادی‌بخش‌اند؛ این تشنگی در آنجا پیدا می‌شود، به‌آنجا داخل می‌شود.

درک[۱۶]، و اندیشه[۱۷] و شکل‌های مادی، اصوات، بوها، مزه‌ها، چیزهای لمس‌شدنی، و چیزهائی که اندیشیده می‌شوند در جهان خوشایند و شادی‌بخش‌اند؛ این تشنگی در آنجا پیدا می‌شود؛ به‌آنجا وارد می‌شود. این را حقیقت عالی خاستگاه رنج می‌خوانند.

حقیقت عالی رهائی از رنج چیست؟ رهائی از رنج همان رهائی از تشنگی، ترک آن، روگرداندن از آن، آزادی از آن، بریدن از آن‌ست، تا آنجا که هیچ نشانی از آن به‌جا نماند.

ای رهروان، این تشنگی کجا ترک می‌شود، کجا رها می‌شود؟ هرچه در جهان خوشایند و شادی‌بخش است تشنگی در آنجا ترک می‌شود، رها می‌شود. در جهان خوشایند و شادی‌بخش چیست؟ چشم، گوش، بینی، زبان، تن و منش....

---

۱۵ نک ص ۲۶.

۱۶ vitakka نک واژه‌نامه

۱۷ vicāra یا اندیشهٔ بحثی، استدلال. نک واژه‌نامه. در اینجا vitakka و vicāra را می‌توان توجه‌جان و پایداری‌جان‌دراندیشه نیز دانست.

حقیقت عالی راهی که به‌رهائی از رنج می‌انجامد چیست؟ این راه همان راستی و درستی در شناخت، در اندیشه، در گفتار، در کردار، در زیست، در کوشش، در آگاهی و در یکدلی است.

شناخت درست چیست؟ شناختن[۱۸] رنج، خاستگاه رنج، رهائی از رنج، راه رهائی از رنج....

اندیشهٔ درست چیست؟ اندیشهٔ نخواهندگی[۱۹]، بدخواه نبودن، و بی‌آزاری[۲۰]....

گفتار درست چیست؟ رهرو از دروغگوئی، از بدگوئی، از درشتگوئی و از یاوه‌گوئی روگردان‌ست....

کردار درست چیست؟ رهرو از ویران کردن زندگانی، از گرفتن آن چه به‌او نداده‌اند، از رفتار بیراههٔ شهوت‌آلود روگردان‌ست....

زیست درست چیست؟ شاگرد شریف از زیست نادرست رو می‌گرداند، و با زیست درست زندگی را می‌گرداند....

کوشش درست چیست؟ رهرو در اینجا مقصدی را در پیش می‌گیرد، کوشش می‌کند، همت می‌کند. جان را به‌کار می‌گیرد، تلاش می‌کند تا این که اندیشه‌های ناراست و نادرست را که [تاکنون] در او پیدا نشده‌اند، پیدا نشوند، یا چون پیدا شوند از آن‌ها رو بگرداند، یا اندیشه‌های راست و درستی که تاکنون در او پیدا نشده‌اند پیدا شوند، و چون پیدا شدند افزایش یابند.

آگاهی درست چیست؟ در اینجا رهرو با نظارهٔ تن و احساس‌ها و دل و با نظارهٔ نمودها، کوشا، دانسته و آگاه زندگی می‌کند و در این جهان از آز و اندوه روگردان‌ست.

یکدلی درست چیست؟ در اینجا رهرو دور از کام‌ها و اندیشه‌های بد به‌نخستین **نگرش** می‌رسد و در آن، که با **توجه‌جان** و **پایداری‌جان در اندیشه** همراه است و از روگرداندن زائیده شده و شادی‌آور و سعادت‌بخش است، می‌پاید، رهرو با دور کردن **توجه‌جان** و **پایداری‌جان در اندیشه** به‌نگرش دوم می‌رسد و در آن که صفای درون، یگانگی جان است، و بی‌**توجه‌جان** و بی‌**پایداری‌جان در اندیشه** است و از یکدلی زائیده شده است، شادی‌آور و سعادت‌بخش است، می‌پاید؛ با بیرنگی شادی، آرام، آگاه و دانسته است. در سرتاپای تن خود سعادتی احساس می‌کند و به‌نگرش سوم می‌رسد و در آن می‌پاید. شریفان او را «آرام، آگاه، به‌نیکبختی رسیده» وصف می‌کنند، رهرو پس از این با دور کردن سعادت

---

۱۸ ñānaṃ

۱۹ nekkhamma

۲۰ a-hiṃsa نک ص

و رنج، با از میان بردن شادی و غم پیشین به‌نگرش چهارم می‌رسد و در آن که بی‌رنج و بی‌سعادت است و با صفای دل و آرامش همراه‌ست می‌پاید، این را **سمادی** (= یکدلی) می‌خوانند. ای رهروان، این‌ست حقیقت عالی راهی که به‌رهائی از رنج می‌انجامد.

از این رو رهرو با نظارهٔ نمودها دربارهٔ خود و بیرون از خود، و هم دربارهٔ هر دو زندگی می‌کند.... رهرو چنین دربارهٔ نمودها زندگی می‌کند، آن‌ها را نظاره می‌کند....

ای رهروان، هر که در هفت سال به‌این **چهار آگاهی** برسد [= آن را در خود بشکفاند] یکی از این دو اجر در انتظار اوست ـ یا در این زندگی به‌شناسائی کامل می‌رسد، یا حتی اگر [به‌هنگام مرگ از دلبستگی] چیزی در او مانده باشد، دیگر باز نمی‌گردد. ولی جز در هفت سال، هر که بتواند در شش، پنج، چهار، سه. دو، یکسال، هفت، شش، پنج، چهار، سه، دو، یك ماه، پانزده روز، هفت روز به‌این چهار نگرش برسد، یکی از این دو اجر در انتظار اوست ـ یا در زندگی به‌شناسائی کامل می‌رسد، و یا حتی اگر چیزی هم در او مانده باشد، هرگز باز نمی‌گردد.

از اینجا بود که من گفتم: «رهروان، برای پاکی زندگان، برای چیرگی به‌غم و زاری، برای غلبه بر غم و نومیدی، برای رسیدن به‌راه، و نظارهٔ **نیروانه** فقط یك راه وجود دارد که آن نیز **چهارآگاهی** است.... چون آن‌سرور چنین گفت رهروان شاد شدند...»[۲۱]

D. ۲۲

سورهٔ کمبله[۲۲]

ـ «... چه‌گونه نظاره‌ئی که از آگاهی دم و بازدم تمرین شود بسیار با ثمر و سودمند است؟»

ـ «رهروی که به‌جنگل رفته یا در پای درختی نشسته یا در خلوتگاهی گوشه گرفته، چارزانو می‌نشیند و تن خود را راست نگاه می‌دارد و با توجه یکدل می‌شود و با آگاهی نفس را فرو می‌برد و با دانستگی نفس را بیرون می‌دهد. آن‌گاه که نفس بلندی می‌کشد، و نفس بلندی بیرون می‌دهد، خود را این گونه تربیت می‌کند و می‌اندیشد: «من نفس را بیرون خواهم داد، من نفس را فرو خواهم برد و به‌تمام تن دانستگی دارم. من نفس را بیرون خواهم داد. من نفس را فرو خواهم برد و به‌کردارهای تن آرامش می‌بخشم. او خود را تربیت می‌کند و می‌اندیشد: «من نفس را بیرون خواهم داد، من نفس را فرو خواهم برد،

---

۲۱ VBB ص ۳۸ـ۱۳۰ و ۸۰ـ۴۷۹

۲۲ Kimbala

به‌شادی و سعادت دانستگی دارم، به‌کردارهای اندیشه[۲۳] دانستگی دارم، کردارهای اندیشه را آرامش می‌بخشم، از این رو به‌اندیشه دانستگی دارم. دل را شاد می‌کنم، دل را مجموع می‌کنم، دل را آزاد می‌کنم، نپایندگی را می‌نگرم، بیرنگی را می‌نگرم،... رهائی را می‌نگرم، روگرداندن را می‌نگرم.» تن، احساس‌ها، دل و نمودها را می‌نگرد... او کوشا، دانسته و آگاه زندگی می‌کند، و در این جهان آز و اندوه را دور می‌افکند.»[۲۴]

سورهٔ ۱۰ S.v.

سورهٔ بزرگ پری‌نیروانه

«ای رهروان، بگذارید یك رهرو آگاه و دانسته زندگی کند. رهرو چه‌گونه دربارهٔ تن زندگی می‌کند، تن را نظاره می‌کند، دربارهٔ احساس‌ها، احساس‌ها را نظاره می‌کند، دربارهٔ دل، دل را نظاره می‌کند، دربارهٔ نمودها، نمودها را نظاره می‌کند؛ او کوشا، دانسته و آگاه است، و در این جهان آز و اندوه را دور افکنده است. ای رهروان، رهرو این‌گونه آگاه است. رهرو این گونه دانستگی دارد. رهرو در اینجا گاه بیرون رفتن، برگشتن... قدم زدن، ایستادن، نشستن، خوابیدن، بیدارشدن، سخن گفتن، خاموش بودن دانستگی دارد...».[۲۵]

D. ۱۶

سورهٔ اندرز به‌راهوله[۲۶]

«ای راهوله، کالبد را باید با شناسائی درست ـ آن چنان که هست ـ نگریست، این گونه: «این از من نیست، من این نیستم، این خودِ من نیست.» راهوله، کالبد، احساس، ادراك، حالات جان، و دانستگی [را چنین باید نگریست]».... راهولهٔ ارجمند شبانگاه که از [نگرش] آرام برخاست نزد آن سرور رفت.... [و آن‌سرور به‌او گفت] «راهوله، هر چه درونی، فردی، سخت، انبوه، و لمس کردنی... است آن را عنصر درونی خاك می‌نامند. عنصر درونی و عنصر بیرونی خاك‌اند که عنصر خاك را به‌وجود می‌آورند. باید این را با شناسائی درست ـ آن چنان که واقعاً هست ـ یعنی این گونه نگریست «این از آن من نیست، من این نیستم، این خود من نیست.» انسان چون عنصر خاك را همان گونه که واقعاً هست بنگرد، از عنصر خاك رو می‌گرداند، دلش از میل به‌عنصر خاك آزاد می‌شود.

---

۲۳ citta-sankhāra. می‌توان citta را دل و جان نیز دانست نک واژه‌نامه، sankhara.

۲۴ PTS.v. ص ۳۲۲، VBB ص‌های ۶ـ۳۳۴

۲۵ سورهٔ Mahā-parinibbāna قسمت دوم، همین کتاب ص ۳۹۵

۲۶ Mahā-Rāhul-ovāda یا سورهٔ بزرگ تعلیم به‌راهوله.

راهوله، عنصر آب چیست؟ ممکن است عنصرهای آب و آتش درونی یا بیرونی باشند.... چون این‌ها با شناسائی درست، آن چنان که واقعاً هستند، نگریسته شوند رهرو از آن‌ها رومی‌گرداند، و دلش از آن عناصر آزاد می‌شود.

... راهوله، شکوفائی[۲۷] **مهر** را تمرین کن؛ با این تمرین بدخواهی از میان خواهد رفت. شکوفائی **همدردی**را تمرین کن؛ با این تمرین هرگونه بدخواهی و نفرت از میان خواهد رفت. شکوفائی **شادی** را تمرین کن؛ با این تمرین هرگونه آز و ناخرسندی از میان خواهد رفت. با شکوفائی **یکساندلی** هر گونه **کینه** از میان خواهد رفت. شکوفائی [نظارهٔ دربارهٔ] **ناپاکی** را تمرین کن. با این تمرین **شهوت** از میان خواهد رفت... با تمرین ادراک **ناپایندگی** هرگونه **فریب** از میان خواهد رفت. شکوفائی آگاهی به‌تنفس را تمرین کن؛ این تمرین بسیار سودمند است. انسان خود را تربیت می‌کند و می‌گوید «من نفس را فرو می‌برم، من نفس را بیرون می‌دهم، ناپایندگی را نظاره می‌کنم.» چون این کار تمرین شد، بارها کرده شد، آگاهی تنفس بسیار سودمند است.»[۲۸].

M. ۶۲

[از بودا دربارهٔ «تخت»، یا اوج نیروهای او، پرسیدند. پاسخ داد که تخت آسمانی، تخت قدسی، و تخت عالی اوج نیروهای اوست. «**تخت آسمانی**» همان‌ست که در «**چهار آگاهی**» آمده است، **تخت قدسی** همانا **چهار مقام معنوی** است. و مراد از «تخت عالی» یا شریف همانا **خاموشی سه آتش** است.]

«... چون از دریوزگی باز آیم و غذا بخورم به‌جنگلی می‌روم و علف‌ها یا برگ‌هائی را که در آنجا هست گرد می‌آورد و چارزانو بر آن می‌نشینم. تن را راست نگاه می‌دارم و به‌نگرش می‌پردازم. چون این گونه خلوت گزیدم با دلی پر از **مهر**[۲۹] چهار گوشهٔ جهان را سرشار می‌کنم. آن گاه همهٔ جهان، بالا، پائین، و هر سو را با دلی پراز مهر، پر از **همدردی**[۳۰]، سرشار **شادی**[۳۱]، پر از **یکساندلی**[۳۲]. گشاده، گسترده، بیکران، دور از کینه و بدخواهی، مالامال و سرشار می‌کنم.»[۳۳].

A نپاتهٔ سوم سورهٔ ۶۳

---

۲۷ bhāvanaṃ-bhāvāhi یا، تمرین کمال.

۲۸ همین کتاب، ص‌های ۶ـ۳۶۴ نک ص ۴۸ به‌بعد.

۲۹ mettā

۳۰ karuṇā

۳۱ muditā

۳۲ upekkhā یا upekhā

۳۳ همین کتاب ص ۶۲۷

سَمادی: یکدلی

سورهٔ جست‌وجوی نجیبانه[۳۴]

«ای رهروان، آهوئی در جنگل‌ها و دامنه‌های جنگل می‌خرامد، فارغ و آزاد می‌رود، می‌ایستد، دراز می‌کشد و می‌خوابد. چرا؟ زیرا که از تیررس صیاد بیرون‌ست. همین گونه است رهروی که از کام‌ها و اندیشه‌های بد روگردانده و به[مقام] نخستین نگرش که با **توجه جان و پایداری جان در اندیشه** همراه‌ست و از روگرداندن زائیده شده‌است، شادی‌آور و سعادت‌بخش است... می‌رسد و در آن می‌پاید[۳۵]. رهرو بار دیگر با دور کردن **توجه جان و پایداری جان در اندیشه** به‌مقام نگرش‌دوم می‌رسد و در آن می‌پاید که پاکی درون، یگانگی جان، و بی‌توجه جان و پایداری جان در اندیشه است و از نگرش زائیده شده، شادی‌آور و سعادت‌بخش است.... رهرو بار دیگر با بیرنگی شادی، آرام، آگاه و دانسته است، و در تن خود سعادتی احساس می‌کند و به‌مقام نگرش سوم می‌رسد و در آن می‌پاید.... نجیبان آن را «آرام، آگاه، به‌نیکبختی رسیده» وصف می‌کنند. رهرو بار دیگر با دور کردن شادی و رنج، با از میان‌بردن شادی و غم پیشین، در حالت پاکی آگاهی و یکدلی به‌مقام نگرش چهارم می‌رسد، که بی‌رنج و شادی‌است... رهرو بار دیگر پس از غلبهٔ کاملِ بر ادراک شکل[۳۶]، با دور کردن ادراک بیزاری، با توجه نکردن به‌ادراک «کثرت»، می‌اندیشد که «مکان نامحدود است» [و با این اندیشه] به‌سپهر[۳۷] **مکان نامحدود** می‌رسد.... رهرو بار دیگر پس از غلبهٔ کامل بر سپهر مکان نامحدود [در اندیشه] به‌این می‌رسد که «دانستگی نامحدود است»، و با این اندیشه به‌سپهر **دانستگی نامحدود** می‌رسد.... رهرو بار دیگر پس از غلبهٔ کامل بر سپهر دانستگی نامحدود [در اندیشه] به‌اینجا می‌رسد که «چیزی وجود ندارد» و با این اندیشه به‌سپهر **نیستی** می‌رسد.... رهرو بار دیگر پس از غلبهٔ کامل بر سپهر نیستی به‌سپهر **نه‌ادراک و نه نه‌ـادراک** می‌رسد... و چون کاملا بر سپهر نه ادراک و نه نه‌ـادراک غلبه یافت، به‌رهائی **ازادراک و احساس** می‌رسد. و چون این شناسائی او را دست داد آلودگی‌هایش از میان می‌رود....»[۳۸]

---

۳۴ دنبالهٔ سورهٔ جست‌وجوی‌نجیبانه است. نک ص ۳۳۱.

۳۵ sam-āpatti

۳۶ یا «با گذشتن کامل به‌آن سوی ادراکات شکل».

۳۷ āyātana یا مقام و عالم.

۳۸ نک ص ۴۳ به‌بعد.

سورهٔ خلوت‌گزیدگان(۳۹)

«... من پیش از این رهائی پلّه‌به‌پلّهٔ فرد(۴۰) را بیان کردم، کسی که به‌نخستین نگرش رسید از سخن گفتن آزاد می‌شود.(۴۱) در نگرش دوم، از توجه جان و پایداری جان در اندیشه، در نگرش سوم از شادی، در نگرش چهارم ازتنفس، در سپهر مکان نامحدود از ادراك شکل، .در سپهر دانستگی نامحدود از ادراك مکان، در سپهر نیستی از ادراك دانستگی نامحدود، در سپهر نه ادراك و نه‌نه‌ادراك ازادراكِ سپهر نیستی رهائی می‌یابد. رهروی که آلودگی‌هایش از میان رفته از شهوت، از کینه، و از فریب رهائی می‌یابد.»(۴۲)

S.iv ۲۱۷ سورهٔ ۱۱.

«ای برهمنان، ذمّه را به‌شما خواهم آموخت، گوش فرا دهید و توجه کنید، من سخن خواهم گفت. تصور کنید که چهار مرد در چهار جهت [جهان] بایستند، و هر یك تندرو و دارای گام‌های بلند و والا باشند و تندی آن‌ها چون تیزی تیری که کمانگیر ماهری از سایهٔ نخلی پرتاب کرده باشد، و درازای گام‌های هر یك از دریای باختر تا دریای خاور باشد. اکنون فرض کنید که مردی در جهت شرقی [جهان] بایستد و بگوید: «من با رفتن به«انتهای جهان» خواهم رسید.» اگر عمر انسان صد سال باشد، و او صد سال به‌جز وقت خوردن، نوشیدن، جویدن، جواب دادن... عمر کند ـ خواهد مرد و هرگز به‌انتهای جهان نخواهد رسید. [و همین‌گونه‌اند سه مردی که در غرب، شمال و جنوب می‌ایستند] چرا؟ ای برهمنان، من نمی‌گویم که با این سفرها می‌توان به‌انتهای جهان رسید، آن را دید و دریافت. با این‌همه، می‌گویم که بی‌رسیدن به‌انتهای جهان رنج پایان نخواهد یافت. یك مرد نجیب پنج بند کام را «جهان» می‌خواند. کدام پنج؟ شکل‌هائی که چشم می‌بیند، به‌آن‌ها رو می‌کند، [که] افسون می‌کنند، و خوشایندند، دوست داشتنی و بسته به‌کامرانی‌اند، برمی‌انگیزند؛ با صداهائی که گوش می‌شنود، بوهائی که بینی می‌بوید، مزه‌هائی که زبان می‌چشد و چیزهائی که تن لمس می‌کند، به‌آن رو می‌کند....

رهروی را بنگرید که دور از کام‌ها به‌[مقام] نخستین نگرش رسیده است. گفته می‌شود که او به‌انتهای جهان رسیده و در انتهای جهان منزل کرده‌است. برخی دربارهٔ او می‌گویند: «او هنوز دربند جهان است، و هنوز از آن بیرون نرفته است.» من نیز چنین می‌گویم: این

---

۳۹ rahogataka

۴۰ saṇkhārānaṃ

۴۱ یا، می‌ایستد

۴۲ VBB ص ۶۲۷

مرد هنوز دربند جهان‌ست، او هنوز از جهان بیرون نرفته است.

رهروی را بنگرید که به‌مقام نگرش دوم، سوم، چهارم، **سپهر مکان نامحدود، سپهر دانستگی نامحدود، سپهر نیستی، سپهر نه ادراك و نه نه‌ـادراك** رسیده باشد. دربارهٔ او گفته می‌شود که او به‌انتهای جهان رسیده و در انتهای جهان منزل کرده‌است، برخی دربارهٔ او چنین می‌گویند و من نیزمی‌گویم: «این مرد هنوزدربند جهان‌ست، او هنوز از جهان بیرون نرفته است.» ولی رهروی که کاملاً بر سپهر نه ادراك و نه نه‌ـادراك غلبه می‌کند و به‌رهائی ادراك و احساس می‌رسد، خواهندگی او،که بیننده‌ئی داناست، خاموش می‌شود، او رهروی‌ست که به‌انتهای جهان رسیده، و در انتهای جهان منزل کرده، و از بند جهان رسته است.»[۴۳]

A.iv. ۴۲۹_۴۳۲

«ای رهروان، چهار دسته نظاره‌گر وجود دارند. آن چهار دسته کدامند؟

[یك] نظاره‌گری که به‌هنگام نظاره در آن چیره است، ولی در رسیدن[۴۴] به‌نظاره دستی ندارد.

[دو] نظاره‌گری که در رسیدن به‌نظاره چیره است، ولی به‌هنگام نظاره دستی در آن ندارد.

[سه] نظاره‌گری که در نظاره و رسیدن به‌آن دستی ندارد.

[چهار] نظاره‌گری که در نظاره و رسیدن به‌آن چیره است.

ای رهروان، نظاره‌گری که به‌هنگام نظاره و رسیدن به‌آن تواناست، از این چهار قسم نظاره‌گر، برترین، بهترین، سر، والا، و عالی‌ترین است...»[۴۵]

S.iii ۲۶۳_۲۶۴

«ای رهروان، من به‌شما واقعیت دادن یکدلی درست‌عالی را، که پنج اندام دارد، می‌آموزم. به‌دقت گوش کنید، توجه کنید، من سخن خواهم گفت. آن پنج کدامند؟

رهروی که دور از کام‌ها و دور از اندیشه‌های‌بد به مقام نخستین نگرش، که با توجه جان و پایداری جان در اندیشه، شادی و آسایش همراه، و از روگرداندن زائیده شده است، می‌رسد و سر تا پای تن خود را از این شادی و آسایش که از روگرداندن زائیده شده سرشار می‌کند....

ای رهروان، همان‌گونه که استاد سرشوی و شاگردش گردِ سرشو را از جام برنجی اندك اندك در آب می‌ریزند تا گره‌های گرد، که رطوبت را به‌خود جذب می‌کند، نم بگیرد،

---

۴۳ LTGB ص‌های ۱۰۱_۹۹ مراد از جهان در اینجا رنج است.

۴۴ sam-apatti

۴۵ همین کتاب ص ۲_۱۰۱

درون و بیرون آن از آب پر شود، رهرو نیز سر تا پای تن خود را از شادی سعادت بخشی که با آسایش همراه است، که از روگرداندن‌زائیده‌شده، سرشار می‌کند. این نخستین [راه] ساختن پنج بخش یکدلی درست و عالی است.

رهرو بار دیگر با دور کردن توجه جان و پایداری جان در اندیشه، بادلی یگانه بی‌توجه جان و پایداری جان در اندیشه به[مقام] نگرش دوم می‌رسد که با شادی و سعادتی که از یکدلی زائیده شده است. او سرتاپای تن خود را از شادی سعادت‌بخشی که با آرامش همراه است سرشار می‌کند....

ای رهروان، چون آبدانی که چشمه‌ئی در آن می‌جوشد، و از هیچ سو آبی به‌آن راه ندارد، و خدای [باران] هم بر آن نمی‌بارد، با این‌همه، آن آبدان از آب سردی که در آن می‌جوشد سرشار می‌شود. تا آنجا که تمام آن از آب سرد سرشار می‌شود.ـ رهرو نیز همین گونه سراپای خود را از شادی و سعادت که از یکدلی زائیده شده است سرشار می‌کند....

رهرو بار دیگر با بیرنگی شادی، آرام، آگاه، و دانسته است و در تن خود سعادتی احساس می‌کند و به‌نگرش سوم می‌رسد. او را «آرام، آگاه، به‌نیکبختی رسیده» توصیف می‌کنند. او سرتاپای تن خود را از سعادت بی‌شادی سرشار می‌کند....

ای رهروان، مثل این که در آبدانی از نیلوفرهای سرخ، نیلگون، سپید، چند نیلوفر بردمند، و هرگز به‌روی آب نرسند، در زیر آن نمو کنند، از این رو سرتاپای آن‌ها را آب سرد سرشار می‌کند، تا آنجا که هیچ جای نیلوفرهای سرخ، نیلی، و سپید سرشار نشده نمانده باشد ـ رهرو نیز همین گونه سرتاپای تن خود را از سعادت بی‌شادی سرشار می‌کند....

رهرو بار دیگر با دور کردن سعادت و رنج، و با از میان بردن شادی و غم پیشین خود، به‌نگرش چهارم می‌رسد که بی‌سعادت و رنج است، و حالت پاکی و آگاهی و یکساندلی او سرتاپای تن خود را با دلی صافی و پاك سرشار می‌کند، و چون [برای نگرش] بنشیند جائی در تن او نیست که از دلی صافی و پاك سرشار نباشد.

مثل این که مردی نشسته، جامه‌به‌تن، دستاری سپید بسته، و سرتاپای او جائی نیست که از لباس سپید پوشیده نباشد ـ همین‌گونه است رهروی که سرتاپای او از دلی صافی و پاك سرشار است، آن گاه که [برای نگرش] می‌نشیند جائی در تن او نیست که از دلی صافی و ناب سرشار نباشد.

ای رهروان، رهرو باز با توجه، تفکر، و شناسائی درست به‌رمزی از نگرش رو می‌کند. ای‌رهروان مثل این که یکی به‌دیگری توجه کند ـ چون ایستاده‌ئی که به‌نشسته توجه کند، چون نشسته‌ئی که متوجه درازکشیده‌ئی باشد ـ ای رهروان يك رمز نگرش به‌درستی چنین پدید می‌آید،... و با شناسائی درست دریافت می‌شود. این راه پنجم به‌وجود آوردن پنج

اندام یکدلی درست و عالی است.

ای رهزوان، آن گاه که رهرو پنج اندام یکدلی درست و عالی را به‌وجود آورد و بسیار ساخت، دل را به‌دانش‌برترو واقعیت دادن چیزهائی متوجه می‌کند که باید با دانش برتر واقعیت یابند، تا آنجا که در همه جا در هر نیروئی که باشد به‌مقام گواهی می‌رسد....

[پس] اگر آرزو کند که «باشد که من از یك بودن، بسیار شوم؛ از بسیار بودن، یك شوم...؛»...

اگر آرزو کند «کاشکی من به‌شنوائی خدائی که از شنوائی انسان‌ها پاك‌تر و برتر است، هر صدائی را ـ خواه از آن خدایان و خواه از آن انسان‌ها،خواه دور و خواه نزدیك که باشد بشنوم.»...

اگر آرزو کند «باشد که من با دل خود دل مردم دیگر را بشناسم که این دل دلسوز، این دل بی‌آز، این دل پرکینه، این دل بی‌کینه، این دل گمراه، این دل جمع، این دل پریشان، این دل آشفته، این دل آرام، این دل نجیب، این دل پست، این دل دربند پستی، این دل خواهان برتری و بلندی، این دل نظاره‌گر و این دل بی‌نظاره، این دل آزاد، و این دل پای در بند است.»....

اگر آرزو کند که «باشد که من جاهای فراوان پیشین خود را به‌یاد آورم، و بگوید، «من در یك تولد... در آنجا مردم و در اینجا دوباره پیدا شدم»»....

اگر آرزو کند که «باشد که من با بینائی خدائی که از بینائی انسان‌ها پاك‌تر و برتر است... کسانی را که‌به‌هنگام از میان رفتن تن در سرزمین سعادت ـجهان بَرَهْماـ برمی‌خیزند ببینم»»....

اگر او آرزو کند که «من با از میان بردن آلودگی‌ها، شناسائی برتر، آزادی دل و دانشِ نیالوده را واقعیت ببخشم ـ باشد که من در آن‌ها پایدار بمانم». در هر مورد در هر نیروئی که باشد او به‌مقام گواهی می‌رسد.[۴۶]

A.iii ۲۵_۲۹

آن‌کس که در او این [احساس] به‌یکباره از میان رفته‌است و ریشه‌کن شده، به‌راستی، روز و شب از آرامش برخوردارست.

Dh. ۲۵۰

او نباید چیزی را که خود یافته است خوار بشمرد؛ او نباید به‌دیگران رشك برد. رهروی که به‌دیگران رشك می‌برد، به‌یکدلی نمی‌رسد.

Dh. ۳۶۵

---

۴۶ همین کتاب ۶_۱۰۲

حتی در غارِ سنگی هم آذرخش می‌درخشد،
و دو قلهٔ وِیبَهَرَه(۴۷) و پَنْدَوَه(۴۸)
را می‌خراشد.
و در دل آن کوه، کودک آن استاد بی‌همتا نشسته است و کوشای یکدلی است.
Thag ۴۱

من از هرگونه اندیشهٔ بد آزاد،
و با دلی سراسر پاك و ناب،
اغلب به‌نظاره می‌پردازم،
من این گونه در جنگل مسکن گزیده‌ام.(۴۹)
Thag ۴۳۸

امروز با سری از موی سترده، جامه پوشیده
به‌دریوزگی خوراك روزانه می‌روم،
سپس بر برگ‌های درختان جنگل می‌نشینم،
و به‌سعادت نگرش دوم،
که بی‌توجه جان و پایداری‌جان دراندیشه و همراه با شادی و سعادت است، می‌رسم.(۵۰)
Thig ۷۵

«... نگرش کوششی از اندیشه‌های شایسته است.»(۵۱)
راه پاکی

«ای رهروان، ثمرهٔ تربیت حرکت نکردن چیست؟ اندیشه‌ها تربیت می‌شود. ثمرهٔ تربیت اندیشه‌ها چیست؟ شهوت از میان می‌رود.(۵۲)
راه پاکی

جان

ای رهروان، من جز جان کمال‌نیافته(۵۳) چیزی دیگر نمی‌شناسم که این همه سرکش(۵۴)

---

۴۷ Vebhara
۴۸ Pandava این دو قله در راجگهه قرار دارند.
۴۹ سرودهای برادران، ترجمهٔ G.A.E.Rhys Davids
۵۰ سرودهای خواهران، از همین مترجم.
۵۱ راه‌پاکی، فصل سوم، از «بودیسم در ترجمه‌ها»، ص ۲۸۸
۵۲ همین کتاب و همین صفحه.
۵۳ abhavita کمال‌نیافته. در تفسیرآمده: جانی که رشدنکرده، در شکوفائی و کمال (bhāvanā) پیشرفتی نداشته باشد.
۵۴ یا، به‌فرمان نیامدنی و رام‌ناشو.

باشد. جان کمال‌نیافته به‌راستی چیزی سرکش است.

ای رهروان، من جز جانِ کمال‌یافته چیزی دیگر نمی‌شناسم که این همه رام‌شدنی باشد. جانِ کمال‌یافته، به‌راستی، چیزی رام‌شدنی است....

ای رهروان، من جز جان کمال‌نیافته و ناپرورده چیزی دیگر نمی‌شناسم که این همه رنجِ فراوان به‌بار بیاورد. جان کمال‌نیافته و ناپرورده، به‌راستی، رنج می‌آورد.
ای رهروان، من جز جان کمال‌یافته و پرورده چیزی دیگر نمی‌شناسم که این همه نیکبختیِ فراوان به‌بار بیاورد. جان‌کمال‌یافته و پرورده، به‌راستی، نیکبختی می‌آورد.
A.iii ۱_۱۰

ای رهروان، من جز جانی که رام نشده، نگهبانی نشده، نگهداری نشده و به‌فرمان نیامده است چیزی دیگر نمی‌شناسم که این همه آزار به‌بار آورد. چنین جانی، به‌راستی، آزار بسیار به‌بار می‌آورد.
ای رهروان، من جز جانی که رام شده، نگهبانی شده، نگهداری شده، و به‌فرمان آمده است چیزی دیگر نمی‌شناسم که این همه سود به‌بار آورد. چنین جانی، به‌راستی، سودی بزرگ به‌بار می‌آورد.
A.I,iv ۱_۱۰

ای رهروان، من جز جان چیزی دیگر نمی‌شناسم که تا این مایه به‌تندی دیگرگون شود[۵۵]: از این روست که آوردن تمثیلی برای دیگرگونی بیدرنگ جان آسان‌نیست.
A.I.v. ۸

ای رهروان، جانْ درخشان[۵۶] است؛ و با آلودگی‌های اتفاقی آلوده‌ست.
ای رهروان، جانْ درخشان است؛ و از آلودگی‌های اتفاقی آزادست.
A.I.v ۹_۱۰

ای رهروان، همه حالت[۵۷]هائی که ناشایسته‌اند[۵۸]، سهمی در ناشایستی دارند، از سوی

---

۵۵ در تفسیر آمده است که جان(یعنی، یك لحظهٔ دانستگی) زود پیدا و زود ناپیدامی‌شود.
۵۶ pabhassaraṃ: درخشان، ناب.
۵۷ dhammā یا، چیزها.
۵۸ akusala نادرست، ناماهر، ناسالم.

ناشایسته‌اند ـ پیشگام همهٔ این‌ها جان است(۵۹) جان(۶۰) چون سرِ آن‌ها نمایان می‌شود و آن حالت‌های ناشایسته در پی آن.

ای رهروان، من چیزی دیگر نمی‌شناسم که با آن [تا این حدّ] حالت‌های ناشایسته که تاکنون نمایان نشده‌اند نمایان شوند، وحالت‌های شایسته که نمایان شده‌اند، همچون ناآگاهی(۶۱)، ازمیان نروند.

A.I.vi ۶ـ۸

ای رهروان، همهٔ حالت‌هائی که نیک(۶۲)اند، سهمی در نیکی دارند، از سوی نیکی‌اند. جان پیشگام همهٔ این‌هاست. جان سرِآنان است، و حالت‌های نیک در پی آن.

ای رهروان، من چیزی دییگر نمی‌شناسم که با آن [تااین‌حد] حالت‌های نیک‌که تاکنون نمایان‌نشده‌اند نمایان شوند، و حالت‌های‌ناشایست، چون آگاهی(۶۳)، از میان بروند.

A.I.vi ۷ـ۹

ای‌رهروان، دوچیز ازدانش عالی(۶۴) بهره‌ورند، آن‌دو کدام‌است؟ **آرامش**(۶۵) و **بینش**(۶۶).

اگر آرامش شکفته شود، سودش‌چیست؟ جانْ‌شکفته می‌شود [= کمال می‌یابد](۶۷). و سود جانِ کمال‌یافته چیست؟ از هر شهوتی(۶۸) رهائی یافته‌است.

اگر **بینش** شکفته‌شود، سودش‌چیست؟ شناسائی‌شکفته می‌شود. و سود شناسائی کمال یافته‌چیست؟ هرگونه نادانی از میان می‌رود.

جانی که به‌شهوت آلوده باشد آزاد نیست؛ و شناسائیِ آلوده به‌نادانی کمال نمی‌یابد. بدین‌سان، ای رهروان، ازراهِ بیرنگیِ [= ازمیان بردن] شهوت، آزادی دل [= جان] دست می‌دهد، و از راه بیرنگیِ نادانی(۶۹) آزادی دانش(۷۰).(۷۱)

A.II' iv

---

۵۹ manopubbangamā

۶۰ جان در اینجا یعنی قصد و نیت بد.

۶۱ pamādo، یا بیدردی.

۶۲ kusala از نظر کرمه‌ئی درست‌وشایسته.

۶۳ appamādo

۶۴ vijjabhāgiya

۶۵ samatha حالتی است که در نگرش دست می‌دهد.

۶۶ vipassanā. بینشِ سه‌نشانهٔ چیزهای آمیخته یا مشروط، یعنی ناپایندگی، رنج بودن و نداشتنِ خود.

۶۷ bhāviyati

۶۸ rāga

۶۹ avijja-virāgā

۷۰ paññā-vimutti یا، آزادی ازراه‌شناسائی.

۷۱ انگوتره‌نکایَه، بخش اول، ترجمهٔ نیانه‌پونیکاتیره چاپ انجمن بودائی سری‌لنکا، انتشارات‌چرخ، شمارهٔ ۱۵۵ـ۱۵۸، ص‌های ۳ـ۱و۱۱

آلودگی

این را به‌راستی آن‌سرور گفت، آن اَرَهَت گفت، من چنین شنیده‌ام.

ـ«ای رهروان، این‌ها سه آلودگی‌ست.»

ـ«آن سه کدام است؟»

ـ«آلودگی کام، آلودگی هستی، و آلودگی نادانی. این‌ها، ای رهروان، به‌راستی سه‌آلودگی‌ست.»

در این معنا آن‌سرور سخن گفت، در این باره چنین گفت:

«شاگرد خویشتن‌دار، آگاه،
و اندیشمندِ بودا آلودگی‌ها را،
و علت آلودگی‌ها را می‌فهمد.

و می‌فهمد که آن‌ها در کجا متوقف می‌شوند،
و نیز آن راه را که به‌از میان بردن آن‌ها می‌انجامد.
او با از میان‌بردن آلودگی‌ها[یش]
گرسنگی را فرونشانده، و به‌نیروانه رسیده‌است.»

آن‌سرور دقیقاً در این معنا سخن گفت، من چنین شنیده‌ام.

It. ۵۶

این را به‌راستی آن‌سرور گفت، آن اَرَهَت گفت من چنین شنیده‌ام.

ـ«ای رهروان، سه آلودگی هست.»

ـ«آن سه کدام‌ست؟»

ـ«آلودگی کام، آلودگی هستی، و آلودگی نادانی. ای رهروان، این‌ها به‌راستی سه آلودگی‌ست.»

در این معنا آن‌سرور سخن گفت، در این باره چنین گفت:

«او که آلودگی کام را از میان برده‌است،
و نادانی را رها کرده‌است،
و او که آزادست و بی‌بنیاد ـ
چنین کسی به‌مارَه و فیلش
پیروز شده است،

و تن‌نهائی خود را یافته‌است.»

آن‌سرور دقیقاً چنین گفت، من چنین شنیده‌ام.(۷۲)

It. ۵۷

مهر

این را به‌راستی آن‌سرور گفت، آن ارهت گفت، من چنین شنیده‌ام.

«ای رهروان، هرچه که برای اندوختن هنر [= شایستگی](۷۳) هست، **بسته به‌بنیادها**(۷۴)، این‌ها به‌یك شانزدهم **مهر**- آزادی دل(۷۵)- نمی‌ارزد، زیرا که **مهر**، به‌راستی، آزادیِ دل‌ست، برتر [از همه چیز]ست، تابان است، پرتو می‌افشاند، و می‌درخشد.

«ای رهروان، درست چنان که هرچه روشنی(۷۶) ستارگان [= صُورَستاره‌ئی] باشد، همه [باهم] به‌یك شانزدهم نورماه نمی‌ارزد، زیرا که این، به‌راستی، برتر از آنان‌ست، می‌تابد، پرتو می‌افشاند، و می‌درخشد.

«ای رهروان، درست چنان که در آخرین ماه فصل باران، به‌هنگام پائیز، آن‌گاه که آسمان روشن است و ابرها رفته، خورشید در آسمان بالا می‌آید و هرچه را که در نور یا در تاریکی جا دارد سرشار می‌کند، [آن‌ها را] روشن می‌کند، پرتو می‌افشاند، و درخشان می‌کند؛ همین گونه، ای رهروان، هرچه برای اندوختنِ هنر هست، بسته به‌بنیادها، هیچ‌یك به‌یك شانزدهم **مهر**-آزادی دل- نمی‌ارزد؛ زیرا که **مهر**، به‌راستی، آزادی‌ست، برترست، تابان‌ست، پرتو می‌افشاند، و می‌درخشد.

«ای رهروان، درست همان‌گونه که در شب آن‌گاه که سحر نزدیك‌ست، **ستارهٔ سحریَ**(۷۷) می‌تابد، پرتو می‌افشاند، ومی‌درخشد؛ همین گونه، ای رهروان، هرچه که برای اندوختنِ هنر باشد، بسته به‌بنیادها، این‌ها همه به‌یك شانزدهم **مهر**-آزادی دل- نمی‌ارزد؛ زیرا که **مهر**، به‌راستی، آزادی دل‌ست، برترست، می‌تابد، و پرتو می‌افشاند، و می‌درخشد.»

آن‌سرور در این معنا سخن گفت، در این باره گفت:

«بندهای آن‌کس که ویرانیِ بنیادها می‌بیند

---

۷۲ اِتی‌وُوتَّکَه، ترجمهٔ مور، ص ۶۹

۷۳ puñña-kiriya-vatthu

۷۴ upadhi

۷۵ ceto-vimutti

۷۶ pabhā

۷۷ osadhi-tārkā، در لغت یعنی «ستاره‌ئی که دارو را هدایت می‌کند».

اندک‌ست؛ او آگاه‌است
و دارای **مهرِ نامحدود**(۷۸) است.

اگر کسی با مهربانی رفتار کند،
بی‌هیچ بداندیشی به‌موجودی دیگر،
و در این کار راستکار شود،
و اگر به‌سوی همهٔ باشندگان زنده
همدردی در دل(۷۹) داشته باشد
این شریف، هنرِ سرشار می‌یابد.

آن فرزانگانِ درباری(۸۰)، که پس از پیروزی برخاك،
با هزاران هزار آفریده‌اش،
گردِ آن گشته قربانی پیشکش می‌کنند
[قربانی اسب، قربانی انسان، قربانی **سماپاسه**(۸۱)،
قربانی **واجه‌پییه**(۸۲) -بی‌خویشتن‌داری -]،
به‌یك شانزدهم دلی که خوب پرورده شده
و مهربان است نمی‌ارزند.

آن کس که نمی‌کشد و به‌کشتن برنمی‌انگیزد
نمی‌آزارد و به‌آزردن برنمی‌انگیزد
مهرِ همهٔ موجودات را [در دل] دارد؛
به‌هیچ روی در او خشم نیست.»

آن‌سرور دقیقاً چنین سخن گفت، من چنین شنیده‌ام.»(۸۳)

It. ۲۷

---

۷۸ appamāna یا appamaññā
۷۹ manas
۸۰ rājīsayo
۸۱ Sammāpāsa
۸۲ Vajāpeyya
۸۳ .It ترجمهٔ مور، ص ۳۹ تا ۴۲

پنج نیرو

ای رهروان، نیروی **ایمان**(۸۴) چه‌گونه‌است؟ در اینجا شاگرد شریف ایمان‌دارد: او به‌روشن شدگیِ **چنین‌رفته** ایمان دارد، بدین‌سان: «او به‌راستی سرور، **اَرَهَت**، **بودای کامل**، آراسته به‌شناسائی و رفتار درست، نیکرو، دانای جهان[ها]، ارابه‌ران بی‌همتای انسان‌هائی که باید رام شوند، استاد خدایان و انسان‌ها، یك **بودا**، یك سرورست.» این را **نیروی ایمان** خوانند.

و نیروی **نیرو**(۸۵) چیست؟ آن نیروست که کسی در تمرین **چهار کوشش درست** بدان دست می‌یابد.

و نیروی **آگاهی**(۸۶) چیست؟ آن آگاهی‌ست که کسی در تمرین **چهار بنیاد آگاهی**(۸۷) بدان دست می‌یابد.

و نیروی **یکدلی**(۸۸) چیست؟ دراینجا شاگردشریف، موضوع نگرش‌را دورکرده به‌یکدلی می‌رسد، به‌یکدلیِ جان می‌رسد.

و نیروی **شناسائی**(۸۹) چیست؟ در اینجا شاگرد شریف شناسائی دارد. او به‌آن شناسائی آراسته‌است که به‌شناسائی عالی و نافذِ **برخاستن** و **افتادن** می‌برد، که راست به‌رهائی از رنج می‌انجامد. این را، ای رهروان، نیروی شناسائی خوانند(۹۰).

S.v ۱۹۹_۲۰۰

من نمی‌گویم که رسیدن به‌شناسائی یکباره دست می‌دهد، بل که با تربیتِ گام به‌گام، یك تربیت پلّه‌به‌پلّه، یك راه پلّه‌به‌پلّه می‌آید. این چه‌گونه است؟ آن که ایمان دارد نزدیك می‌شود؛ گوش فرا می‌دهد و **آئین** را می‌شنود و معنای چیزهائی را که در اندیشه دارد می‌سنجد، و آن‌ها او را خشنود می‌کنند: **آگاهی** و **شوق** در او پیدا می‌شود؛ سراسر آن را می‌سنجد؛ کوشش می‌کند؛ چون به‌خود استوارست خودِ برترین حقیقت را درمی‌یابد و آن را با همهٔ جزئیاتش از راه شناسائی می‌بیند(۹۱).

M.i ۴۷۹_۸۰

تو با **ایمان** آزاد خواهی بود و به‌آن سوی قلمرو مرگ خواهی رفت.

Sn. ۱۱۴۶

---

۸۴ saddhā
۸۵ vīriya
۸۶ smṛti/sati
۸۷ نک ص ۳۸ به‌بعد.
۸۸ samādhi
۸۹ prajñā/paññā
۹۰ .BT شمارهٔ ۲۳
۹۱ .BT شمارهٔ ۲۴

ایمان ثروتی است که در اینجا برای مرد بهترین‌ست ـ با ایمان از سیل می‌توان گذشت(۹۲).

Sn. ۱۸۲ و ۱۸۴

پادشاه به**ناگَسِیْنَه** گفت:

ـ«ای سرورارجمند، چه‌گونه اشتیاق نشانهٔ تمییزدهندهٔ ایمان است؟»

ـ«ای محترم، همان گونه که آموزندهٔ مشتاق **یو گَه**(۹۳)، چون دل‌های دیگران را آزاد ببیند [گوئی] به**اجر رسیدن به‌رود** یا به**اجر یك بار باز آمدن**، یا به[اجر] **هرگز باز نگشتن** یا به**اَرَهَتی** می‌جهد و برای رسیدن به‌آن **نرسیده**، چیرگی یافتن به‌آن چیرگی نایافته، دریافتن آن درنایافته تمرین **یو گه** می‌کند ـ ای محترم، چنین‌ست اشتیاق، نشانهٔ تمییزدهندهٔ ایمان.»

ـ «تمثیلی بیاور.

ـ«ای محترم، همان گونه که ابر بزرگی بر شیب کوه می‌بارد، و پس از آن که آب در سراشیب جاری شد، شکاف‌ها، رخنه‌ها، و آبکندها را پرکرد رود را پرمی‌کند تا این که به‌راه می‌افتد و از کناره‌های رود سرازیر خواهد شد؛ و آن گاه بیندیش که انبوه بزرگی از مردم بیایند که نه پهنا و نه ژرفای رود را بدانند، در کنار رود می‌ایستند بیمناك و دودل، اما آن گاه بیندیش که مرد شناسنده‌ئی بیاید، وچون توان و نیرویش را می‌داند، فوطه‌اش را محکم گره می‌زند و در آب می‌جهد و از روی آب می‌گذرد. چون آن انبوه بزرگ مردم دیدند که او به‌آن کنار رود رسیده آنان نیز [چنان کنند] و از رود بگذرند. ای محترم، این راهی‌ست که شاگرد مشتاق یوگه، از دیدن آزادی دل‌های دیگران [گوئی] به**اجر رسیدن به‌رود**... می‌جهد و یوگه را برای هدف‌هائی که پیش از این گفته شد تمرین می‌کند. و، ای محترم، آن‌سرور در **سَمْیُوتَه‌نِکایه**(۹۴) چنین گفته است:

«با ایمان از رود توان گذشت
با هشیاری از دریا؛
با نیرو رنج از میان می‌رود
او با شناسائی پاك می‌شود.»(۹۵)

ملنده‌پنیه ۶ـ۳۵

کوشش درست

این‌ها چهار کوشش درست است: در رهرو این آرزو پیدا می‌شود، می‌کوشد، نیرویش را

---

۹۲ .BT شماره‌های ۶ـ۲۵
۹۳ yogavacara
۹۴ ۲۱۴ .S.i و ۱۸۴ .Sn که پیش از این آورده شد.
۹۵ BT شمارهٔ ۲۸

برمی‌انگیزد، جان‌را به‌کوشش وامی‌دارد تلاش می‌کند که۱) اندیشه‌های[=حالات روانی] ناشایست بدی که [تاکنون دراو] پیدانشده‌اند پیدا نشوند، ۲) اندیشه‌های ناشایست بدی که دراو پیدا شده‌اند از آن‌ها رهائی یافته شود، ۳) اندیشه‌های ناشایسته‌ئی که پیدا نشده‌اند پیدا شوند، ۴) اندیشه‌های شایسته‌ئی که پیدا شده نگهداری شود، حفظ شود، افزایش یابد، به‌بلوغ برسد، شکفته شود و به‌کمال برسد. در اینجا بسیاری از شاگردان من از راه شناسائیِ برتر به‌کمال(۹۶) تمام رسیده‌اند(۹۷).

D.iii ۲۲۱

تنها راهی که به‌رسیدن به‌پاکی، به‌پیروزی به‌درد و سوك، و به‌پایان رنج و اندوه، و به‌وارد شدن به‌راه راست‌ودرست برای واقعیت دادن نیروانه رهبری می‌کند همانا راه «چهار بنیاد آگاهی» است. آن چهار کدام است؟ ای رهروان، در اینجا رهرو کوشا با نظارهٔ تن در تن زندگی می‌کند، به‌روشنی آن را می‌فهمد و به‌آن آگاه است؛ همین‌گونه است [نظارهٔ] احساس‌ها... دل،... ذمه‌ها،... تا آز ونومیدی را در جهان به‌فرمان در آورد.

ورهروچه‌گونه در نظارهٔ تن در تن زندگی می‌کند؟ ای رهروان، در اینجا رهروی که به‌جنگل رفته یا به‌پای درختی، یا خلوتگاهی، چارزانو می‌نشیند، پشت را راست نگاه می‌دارد، و آگاهی را در پیش خود برمی‌انگیزد. دانسته [= آگاه] نفس را فرومی‌دهد، دانسته نفس را بیرون‌می‌دهد. خواه نفس بلندی بکشد یا نفس کوتاه، آگاه‌است که نفس بلند می‌کشد یا نفس کوتاه. همین‌گونه آن گاه که نفس را بیرون می‌دهد. او خودرا تربیت می‌کند ومی‌اندیشد: «من نفس را فروخواهم‌داد، من نفس را بیرون‌خواهم‌داد، کلّ تن [= نفس] را به‌روشنی احساس می‌کنم؛ من نفس را فروخواهم‌داد، بیرون‌خواهم‌داد، فعالیت تن(۹۸) را آرام می‌کنم.» این به‌پُشتك‌زن چابك یا به‌شاگرد پشتك‌زن می‌ماند، که آن‌گاه که پشتك بلند یا کوتاه می‌زند به‌دقت آگاه است که چه می‌کند. زیرا رهرودر فرو دادن یا بیرون دادن یك نفس بلند یا کوتاه می‌داند که چنین می‌کند.... یا، می‌اندیشد: «تن هست» آگاهیش کاملاً به‌آن حدی که تنها برای شناسائی، تنها برای یادآوری لازم است استوارست، و او جدا از جهان و بی‌دلبستگی به‌چیزی در جهان زندگی می‌کند. بدین‌سان‌ست که رهروی به‌نظارهٔ تن در تن زندگی می‌کند.

و بار دیگر، آن گاه که راه می‌رود، می‌ایستد، آرام می‌رود، می‌نشیند یا دراز می‌کشد به‌آنچه می‌کند آگاه‌است. تا این که به‌هر وضعی که تن او در آن قرار دارد آگاه است که این به‌آن می‌ماند که... یا، می‌اندیشد: «تن هست»... به‌هیچ چیز جهان دل نمی‌بندد....

---

۹۶ pārāmi

۹۷ .BT شمارهٔ ۲۹

۹۸ یا، کردارهای تن.

و باز، آن گاه که رهروی [برای پرسه گردی] می رود، یا باز می گردد، پیش یا پیرامون خود را نگاه می کند، بازوانش را خم یا باز کرده، خرقهٔ روئی، کاسه یا جامهٔ خود را می برد، می خورد یا می آشامد و مانند این ها، راه می رود یا آرام می ایستد و مانند این ها، او کسی است که به راهی دانسته و روشن رفتار می کند... بدین سان ست که او با نظارهٔ تن در تن زندگی می کند.

و باز، ای رهروان، رهرو به درستی در بارهٔ خودِ این تن می اندیشد، که پوشیده در پوست و پر از ناپاکی های گوناگون است، از کف پا به بالا و از فرق سر به پائین، [بدین گونه] که: «با این تن موی سر، موی تن، ناخن ها، دندان ها، پوست، گوشت، پی ها، استخوان ها، مغز استخوان، کلیه ها، قلب، جگر، غشا، طحال، شش ها، روده ها، روده بند، معده، مدفوع،[۹۹] زرداب، بلغم، چرك، خونابه، خون، عرق، چربی، اشك، مخاط، آب دهن، مایع مفصلی، و پیشاب پیوسته است.» ای رهروان، این به یك کیسهٔ توشه می ماند که دو سر داشته باشد، پر از دانه های گوناگون چون شالی کوهی، شالی، لوبیا قرمز، کنجد و برنج، و اگر بنا بود که مرد تیز بین آن ها را از یك دیگر جدا کند می دانست [که چنین کند]. رهرو نیز همین گونه به دقت در بارهٔ خودِ تن می اندیشد...

و باز ای رهروان، رهرو در بارهٔ این تن، بنابر آن که چه گونه قرار گرفته یا نهاده شده، با توجه به عناصر نظاره می کند، و می اندیشد: «در این تن عنصرهای خاك، آب، آتش و باد هست. به آن ماند که قصابی یا شاگرد قصابی پس از آن که گاوی را کشت، بنشیند و لاشه اش را در چهارسوها نشان دهد. همین گونه نیز در بارهٔ خود این تن بنابر این که چه گونه قرار گرفته یا در چه وضعی ست به درستی نظاره می کند.

و باز، ای رهروان، رهرو شاید تنی را در مراحل گوناگون پوسیدگی در گورستان ببیند. او آن گاه تن خود را با آن ها مقایسه می کند، می اندیشد: «این تنِ [من] نیز از یك چنین سرشت و ترکیبی است، او بر این حالتِ چیزها چیرگی نیافته است.»... بدین گونه است که او تن را در تن نظاره کنان زندگی می کند.

و چه گونه رهرو نظارهٔ احساس ها را در احساس ها زندگی می کند؟ آن گاه که او احساسی را تجربه می کند که خوشایند یا دردآور، یا نه دردآور و نه خوشایند ست، یا با توجه به آن چه گذرنده یا روحانی است، او آگاه ست که چنین می کند.

و چه گونه رهرو نظارهٔ دل را در دل زندگی می کند؟ او آگاه ست که در این دل شهوت هست و در آن [دل] نیست، این کینه دارد، و آن یك چنین نیست، این [دل] سرگردان است و آن یك چنین نیست؛ او دلِ مجموع و دل پراکنده را می شناسد؛ دل بلند را و آن را که چنین نیست؛ دل برتر را و آن را که چنین نیست، دلِ یکدل را و آن را که چنین نیست؛ دل

---

۹۹ تفسیرها کلمهٔ «مغز» را به اینجا افزوده اند.

آزاد را و آن را که چنین نیست می‌شناسد.... بدین‌سان‌ست که رهرو دل را در دل [خود] می‌شناسد و زندگی می‌کند.

و چه‌گونه رهرو دمّه‌ها(۱۰۰) را در دمّه‌ها زندگی می‌کند؟...(۱۰۱)

M.I. ۵۵_۶۳

یکدلی

«ای برهمن، این به‌ماکیانی می‌ماند که هشت یا ده، یا دوازده تخم دارد و به‌طور خاصی روی آن‌ها نشسته و به‌طور خاصی آن‌ها را گرم کرده و به‌طور خاصی [جوجگان] را از تخم در آورده است؛ آن جوجه‌ئی که پیش از دیگران به‌سلامت بیرون آید، با چنگال یا نوکش پوستهٔ تخم را شکافته بیرون آید، آیا باید او را بزرگ‌تر از دیگران خواند یا کوچك‌تر از دیگران؟

«ای گتمهٔ خوب، بزرگ‌تر از دیگران، زیرا که او از همه بزرگ‌تر است.

«ای برهمن، همین‌گونه من نیز از پوستهٔ نادانی به‌خاطر موجوداتی که پوشیده در نادانی‌اند بیرون آمده‌ام، [گوئی] بیرون آمده از تخم(۱۰۲)، در جهان یگانه‌ام، روشن شدهٔ کامل، با روشن‌شدگی بی‌همتا. من خود بزرگ‌ترین و برترینِ جهانم.(۱۰۳)

نیروی استوار را به‌جنبش در آورده‌ام، دانستگی روشن را برانگیخته‌ام، تنم گذرناپذیر، آرام، جانم‌یکدل ویگانه. آن‌گاه، ای‌برهمن، من‌دور از کام‌های حسی، دوراز اندیشه‌های بد، به‌نخستین نگرش رسیدم و در آن پائیدم، که با **توجه جان** و **پایداری جان در اندیشه** همراه و از روگرداندن زائیده شده‌و سرشار از **شوق** و **نیکبختی** است. با دور کردن توجه جان و پایداری جان در اندیشه، با دلی آرام و یکدل به‌دومین نگرش رسیدم و در آن پائیدم که بی‌توجه‌جان و بی‌پایداری‌جان دراندیشه است، پیدا شده از یکدلی و سرشار از شوق و نیکبختی. با بیرنگی شوق، به‌یکساندلی و آگاهی و دانستگی روشن رسیدم؛ و تنم شادی‌ئی احساس‌کرد که شریفان دربارهٔ آن می‌گویند «آن کس شاد می‌زید که یکساندل و شاد باشد»، و به‌سومین نگرش رسیدم و در آن پائیدم. با از میان رفتن خوشی، با از میان‌رفتن رنج، با از میان‌رفتن شادی‌ها و اندوه‌های پیشینم، به‌چهارمین نگرش رسیدم و در آن پائیدم

---

۱۰۰ مراد موضوعات جان است. نک ص ۳_۴۰.

۱۰۱ از این پس مانند D. ۲۲ است. نک ص ۳_۴۰.

۱۰۲ در AA. (تفسیر انگوتّره به‌نام مَنورَتَه‌پُورانی) بخش iv، ۸۵ آمده است که انسان‌ها را از آنجا که در پوستهٔ (تخم) نادانی به‌جهان می‌آیند «تخم‌زاد» می‌نامند.

۱۰۳ در VinA. ۱۴۰ شرحی از نخستین زادگانِ در میانِ شریفان (= آریَه‌ها) آمده است. **شریفان** را در VinA ۱۶۵ چنین دانسته‌اند: بودایان، بودایان تکرو (paccekabuddha) و شاگردان بودایان.

که نه رنج است و نه شادی، و یکسره از یکساندلی و آگاهی صفا یافته‌است.

«با دلی چنین مجموع، کاملاً پاك، کاملاً پاك شده، ناب، بدون آلودگی، نرم و کارپذیر شده، استوار، و بی‌جنبش، دل را به‌شناسائی و یادآوری تولدهای گذشته متوجه کردم. بسیاری از تولدهای پیشین را به‌یاد آوردم، بدین‌سان: یك تولد، دو تولد... یا پنجاه یا صد یا هزار یا یکصد هزار تولد را؛ یا بسا دورهٔ یگانگی [= ترکیب]، جدائی [= تجزیه]، یگانگی و جدائی را؛ نامم چنین بود، و از فلان و بهمان خاندان، با چنین و چنان رنگ [= طبقه]، چنین پرورش یافتم، چنین و چنان تجربه‌های خوشایند و دردآور داشتم، روزگار زندگانیم چنین پایان یافت. از این [حالت تولد] گذشتم، و به‌حالت دیگر در آمدم و آن‌گاه نامم چنین بود... روزگار زندگانیم چنین پایان یافت. از این گذشتم و اینجا[۱۰۴] پیدا شدم. بدین‌سان تولدهای پیشین گوناگون را با همهٔ وجوه و جزئیات آن‌ها به‌یاد می‌آورم. این، ای برهمن، نخستین شناسائی بود که در نخستین پاس شب به‌آن رسیدم[۱۰۵]. چون بدین گونه بیدار، کوشا و به‌خود استوار ماندم نادانی دور رانده شد، دانش پیدا شد، تاریکی دور رانده شد، و روشنی پیدا شده.این، ای برهمن، نخستین بیرون آمدن پیروز من [از پوست نادانی] بود، چون جوجه از پوست [تخم].

«با دلی چنین محموع...، دل را به‌شناسائیِ از میان رفتن [ازیك تولد] و نمایان شدن[۱۰۶] [به‌شکل دیگر] موجودات متوجه کردم. با بینش [= چشم] پاك و خداماننْدِ برتر از [بینش] انسان‌ها، به‌موجودات نگریستم که از میان می‌رفتند و نمایان می‌شدند؛ موجودات را، بنابر ثمرات کرمه‌شان، پست، عالی، زیبا، زشت، سعادتمندیا بی‌سعادت یافتم. و اندیشیدم: «به‌راستی این شایستگانی که در تن، گفتار و اندیشه کردارناشایسته داشتند، به‌شریفان خندیدند، دارندهٔ نظر نادرست، پدید آورندهٔ کرداری که نتیجهٔ نظر نادرست است ـ اینان به‌هنگام از میان‌رفتن تن، پس از مرگ، در حالتی غم‌انگیز، در تولدی بد، در اعماق، دوزخِ هِرَیَه[۱۰۷] متولد شده‌اند. ولی این شایستگانی که در تن، گفتار و اندیشه‌شان کردارهای درست داشتند، به‌شریفان نخندیدند، دارندهٔ نظر درست، پدیدآورندهٔ کرداری که نتیجهٔ نظر درست است ـ به‌هنگام ازمیان‌رفتنِ تن، پس از مرگ در یك تولد خوب، در یك جهان آسمانی برخاسته‌اند. بدین سان با بینشِ پاكِ خداماننْد... دیدم که موجودات، بنابر ثمرات کرمه‌شان، پست، عالی...اند. ای برهمن، این دومین شناسائی من بود که در پاس میانی آن شب به‌آن رسیدم؛ چون من چنین بیدار، کوشا، به‌خود استوار ماندم نادانی

---

۱۰۴ یعنی در رَحِم مَهامایا.

۱۰۵ مراد شب روشن‌شدگی‌وبیداری‌است.

۱۰۶ یا، مرگ ودوباره زائیده‌شدن.

۱۰۷ Hiraya

دوررانده شد.... ای برهمن، این دومین بیرون آمدن پیروز من [از پوست نادانی] بود چون جوجه از تخم.

«با دلی چنین مجموع... دل را به‌شناسائی از میان بردن **آلودگی‌ها** متوجه کردم. به‌آن ـچنان که به‌راستی هست ـ پی بردم که: این رنج است، این خاستگاه رنج است، این رهائی از رنج است، این راهی است که به‌رهائی از رنج می‌انجامد. من به‌آن ـچنان که هستـ پی بردم که: این‌ها آلودگی‌ست، این خاستگاه آلودگی‌ست، این رهائی ازآلودگی‌ست، این راهی‌ست که به‌رهائی ازآلودگی می‌انجامد. من چون این را شناختم و دیدم، دلم از آلودگی‌های کام، وجود، **نظر نادرست** و **نادانی** آزاد شد، و در آن آزادی این شناسائی در من پیدا شد که: من آزادم؛ و دانستم که زائیده شدن از میان‌رفت، رهروی راه قدسی به‌پایان رسید، کار کرده شد؛ و دیگر چنین و چنان نخواهد بود[۱۰۸]. ای برهمن، این سومین شناسائی بود که من در سومین پاس آن شب به‌آن رسیدم؛ چون این‌چنین بیدار، کوشا و به‌خود استوار ماندم تاریکی دور رانده شد و روشنی پیدا شد. ای برهمن، این سومین بیرون آمدن پیروز من بود، چون جوجه از تخم.»[۱۰۹]

Vin.III ۳_۶

[آنَندَه سخن می‌گوید]

ای پدرخانواده، یك چیز (= دَمَّه) هست که آن‌سرور که دانا، **ارهت** و **بودای کامل** است آن را یادآور شده، [و آن چنین است] که اگر رهروی بیدار، کوشا، به‌خود استوار باشد، دلش اگر تاکنون آزاد نشده آزاد می‌شود؛ و آلودگی‌هایش، اگر تاکنون از میان‌نرفته پایان می‌یابد؛ و او به‌آزادی بی‌همتای از بندها می‌رسد؛ اینجا، رهرودر هر یك از نگرش‌ها می‌پاید و آن‌گاه چنین می‌اندیشد: «این درست نتیجه‌ئی‌ست برتر، وابسته به‌اندیشهٔ برتر، و چون آن‌ناپاینده است، دستخوش ازمیان‌رفتن است.» چون او در این استوارست به‌از میان بردن آلودگی‌ها می‌رسد؛ یا اگر نه، آن‌گاه با دلبستگیش به‌**دَمّه** [=آئین] و شاد شدن از آن، با از میان‌بردن کامل پنج بندی که [انسان را] به‌این کنارِ پست می‌بندند، او به‌خود دوباره زائیده می‌شود، آنجا به‌نیروانهٔ نهائی می‌رسد که دیگر دستخوش باز گشتن از آن جهان[۱۱۰]

---

۱۰۸ در M.A.i ۱۲۸ (تفسیر مَجمه‌نکایه به‌نام Papañcasudanī) آمده است که این حالت نتیجهٔ کمال راه، یا از میان بردن آلودگی‌هاست؛ یا که دیگر پنج بخش در کار نخواهد بود، چون آن‌ها به‌خوبی فهمیده شده‌اند، به‌درختانی می‌مانند که از بیخ کنده شده‌باشند.

۱۰۹ BT ۳۳. نک M.i. ۳۶ ص ۱۱۹ به‌بعد.

۱۱۰ مراد از «آن‌جهان» جهان‌نیروانهٔ‌نهائی‌است.

نیست.

ای پدر خانواده، رهرو آن‌گاه با دلی [سرشار] از **مهر** نخستین جهت را سرشار کرده، همین گونه دومین، سومین، و چهارمین جهت را [در این حالت] می‌پاید؛ همین‌گونه نیز بالا، پائین، این‌سو و آن‌سو را، همه جای کلّ‌جهان را، به‌هر طریق با دلی از **مهر** که دوررس، گسترده‌دامن، اندازه‌ناگرفتنی، بی‌کینه، و بدون بدخواهی است سرشار کرده می‌پاید. او آن‌گاه با دلی [سرشار] **از همدردی**، آن‌گاه از **شادی**، آن‌گاه از **یکساندلی** نخستین جهت، همین گونه دومین، سومین و چهارمین جهت را سرشار کرده می‌پاید؛ همین گونه نیز بالا، پائین، این‌سو و آن‌سو را، همه جای‌کلّ جهان را، به‌هر طریق با دلی از **همدردی**، از **شادی**، از **یکساندلی** که دوررس، گسترده دامن، اندازه‌ناگرفتنی، بی‌کینه و بدون بدخواهی است سرشارکرده می‌پاید. او در هر مورد می‌اندیشد که این آزادی دل ـخواه از **مهر** باشد و خواه از **همدردی** یا از **شادی** یا از **یکساندلی**ـ نتیجه‌ئی بی‌همتاست، وابسته به‌اندیشهٔ برتر، و چون ناپاینده‌ست دستخوش ازمیان رفتن‌است. او چون در این استوارست، دیگر دستخوش بازگشتن از آن‌جهان نیست.

ای پدر خانواده، رهرو باردیگر با گذشتن [= پیروزی] کامل از همهٔ‌ادراک‌های شکل‌های مادّی، با دورکردن همهٔ ادراک‌های واکنش حسی و توجه نکردن به‌ادراک‌های گوناگونی(۱۱۱)، می‌اندیشد «مکان(۱۱۲) نامحدودست» و **به‌سپهر مکان نامحدود** می‌رسد و در آن می‌پاید.

[رهرو] پس از گذشتن کامل از سپهر مکان نامحدود، می‌اندیشد «دانستگی نامحدود است»، و **به‌سپهر دانستگی نامحدود** می‌رسد و در آن می‌پاید.

با گذشتن کامل از دانستگی نامحدود، می‌اندیشد که «هیچ‌چیز نیست» و **به‌سپهر نیستی** می‌رسد و در آن می‌پاید.

او دربارهٔ هر یك از این رسیدن‌ها می‌اندیشد که این درست نتیجه‌ئی‌برتر، وابسته به‌اندیشهٔ برترست، و چون این ناپاینده‌ست دستخوش از میان‌رفتن است. چون در این استوارست... دیگر دستخوش بازگشتن از آن‌جهان نیست. هر یك از این چیزهائی را که گفته‌ایم آن‌سرور که داناوبیناست، **ارهت** و بودای کامل‌است یادآورشده، که اگر رهروی بیدار، کوشا، و به‌خود استوار باشد دلش، اگر تاکنون آزاد نشده، آزاد می‌شود؛ و آلودگی‌هایش، اگر تاکنون از میان نرفته، پایان خواهد یافت، و او به‌ایمنی بی‌همتای از بندها می‌رسد.(۱۱۳).

M.i ۳۴۹_۵۲

---

۱۱۱ ص ۴۵ زیرنویس ۸۶.

۱۱۲ در ترجمهٔ انگلیسی «اثیر» آمده است برای akasa که به‌معنای اثیر، آسمان، فضا و مکان است.

۱۱۳ BT ۳۴

رهرو با گذشتن کامل از سپهر نیستی به‌سپهر نه‌ادراك و نه نه‌ادراك می‌رسد و در آن می‌پاید.
با گذشتن کامل از این سپهر، به‌رهائی از احساس و ادراك می‌رسد و در آن می‌پاید. او اکنون از دام این جهان رسته‌است، و کسی‌ست که [با چیرگی در چهار نگرش و چهار سپهر] مارَه را کور کرده‌است و از نظر او پنهان شده و از دسترس او بیرون است، می‌رود بی‌آن که آن بداندیش [= مارَه] او را ببیند(۱۱۴).

M.i ۱۶۰

شناسائی

ای رهروان، همان‌گونه که شیر، شاه‌جانوران، برای نیرو، چابکی و بیباکیش در میان جانوران سر است، نیروی شناسائی نیز در میان ذمّه‌ها [= حالات روانی] برای روشنیش در [رسیدن به] روشن‌شدگی سودمندست. و ذمّه‌های سودمند درروشن‌شدگی چیست؟ نیروهای ایمان، نیرو، آگاهی، یکدلی و شناسائی: هر یك به‌روشن‌شدگی راهنمائی می‌کند(۱۱۵).

S.v ۲۲۷

نیروی شناسائی چیست؟ شناسائی آن است که فهم، پژوهش [= آگاه شدن]، پژوهش دقیق، پژوهش دردمّه‌ها [= حالات روانی]، درك، تمیز، تشخیص، تیزهوشی، مهارت، ظرافت، فهم روشن، اندیشه، بررسی، پهناوری [چون پهناوری زمین(۱۱۶)]، فرزانگی، هدایت، بینش، و دانستگی روشن باشد، که چون محرك است، این شناسائی آن شناسائی است که چون یك نیرو، چون توانائی، چون شمشیر(۱۱۷)، چون بلندی‌های هموار شده، چون نیرو، درخشندگی، تابندگی، و چون گوهر باشد؛ بدون سرگردانی، پژوهش ذمّه‌ها، نظر درست ـ این نیروی شناسائی است(۱۱۸).

ذَمَه‌سَنگَنی، ۱۶

ای محترم، گوهر شناسائیِ آن‌سرور چیست؟ این شناسائی است که با آن یك شاگرد شریف آن را چنان که به‌راستی هست می‌شناسد که این شایسته است، این ناشایسته، که

---

۱۱۴ .BT ۳۵
۱۱۵ .BT ۳۶
۱۱۶ ۴۸ـ۱۴۷ .Asl
۱۱۷ در M.i ۱۴۴ آمده که «سلاح» مترادف شناسائی شریف است.
۱۱۸ .BT ۳۷

این ملامت‌پذیر، این بی‌ملامت، این پست، این عالی، این تاریک، این روشن، و این است آن چه که در تاریک و روشن انبازست(۱۱۹)؛ و آن را چنان که به‌راستی هست می‌شناسد که این رنج است، این خاستگاه رنج است، این رهائی از رنج است، و این راهی‌ست که به‌رهائی از رنج می‌انجامد.

وجود [= شدن] برای آن که به‌گوهر شناسائی آراسته است چندان نمی‌پاید؛
او به‌چالاکی به‌بیمرگی می‌رسد و در وجود(۱۲۰) شادی نمی‌جوید.(۱۲۱)

مِلِنده‌پَنْیَه ۳۳۷

۱۱۹ تاریک‌وروشن اشاره است به‌کردار.
۱۲۰ مراد سه وجود(= شدن) کام، رُوپَه(شکل یا وجود مادّی) و اَرُوپَه(وجودنامادی) است.
۱۲۱ BT. ۳۸

سه نشانه

«همهٔ چیزهای ساخته شده [= آمیخته] ناپاینده‌اند». آن کس که [این را] با شناسائی دریابد، به[این جهانِ] رنج رو نمی‌کند؛ این راه پاکی است.

«همهٔ چیزهای ساخته شده رنج‌اند». آن که [این را] با شناسائی دریابد، به[این جهانِ] رنج رو نمی‌کند؛ این راه پاکی است.

«هیچ چیز خود نیست». آن که [این را] با شناسائی دریابد، به[این جهانِ] رنج رو نمی‌کند؛ این راه پاکی است.

Dh. ۲۷۷_۹

سورهٔ سه نشانه(۱) **چیزهای آمیخته**(۲)

ای رهروان، هم آن‌گاه که **چنین‌رفتگان** به‌جهان آیند و خواه نیایند، در هر دو حال، هنوز این چون یك ذات(۳)، چون یك بنیاد طبیعت، چون یك یقین طبیعت باقی خواهد ماند که «هر آن‌چه آمیخته‌است ناپاینده‌ست. یك چنین‌رفته در این باره بیدار می‌شود و به‌اینجا می‌رسد،چون بیدار شد و دریافت، این را عرضه... و روشن می‌کند که هر آن چه آمیخته است ناپاینده‌است.

---

۱ ti-lakkhāna

۲ saṃkhāra

۳ dhātu یا، عنصر.

«ای رهروان، هم آن‌گاه که چنین‌رفتگان به‌جهان آیند و خواه نیایند، در هر دو حال، هنوز این چون یك ذات، چون یك بنیاد طبیعت، چون یك یقین طبیعت باقی خواهد ماند که «هر آن چه آمیخته‌است رنج‌ست.» یك چنین‌رفته در این باره بیدار می‌شود و به‌اینجا می‌رسد. چون بیدار شد و دریافت، این را عرضه... و روشن می‌کند که هر آن چه آمیخته است رنج‌ست.

«ای رهروان، هم آن گاه که چنین‌رفتگان به‌جهان آیند و خواه نیایند، در هر دو حال، هنوز این یك چون ذات، چون یك بنیاد طبیعت و چون یك یقین طبیعت باقی خواهد ماند که «هیچ چیز خود نیست. یك چنین‌رفته در این باره بیدار می‌شود و به‌اینجا می‌رسد، چون بیدار شدودریافت، این را عرضه... و روشن می‌کند که هیچ چیز خود نیست.»[۴]

A. نپاتهٔ سوم سورهٔ ۱۳۴.

نشانهٔ اول: ناپایندگی

سورهٔ ناپایندگی

... آن‌سرور در ساوتی در جِیتَه‌وَنَه اقامت داشت... پس از آن رو به‌رهروان کرد و گفت: «... ای رهروان، چشم ناپاینده‌است؛ آن چه ناپاینده است رنج‌است؛ هر چه رنج است خود نیست، هر چه خود نیست باید آن را، چنان‌که واقعاً هست، با شناسائی درست نگریست: «این از آنِ من نیست، من این نیستم، این خودِ من نیست.» گوش، بینی، زبان، تن، و منش را چنین باید نگریست. شاگردِ آموختهٔ شریف چون این‌گونه بنگرد از شکل، گوش، بینی، زبان، تن، و منش رو می‌گرداند. با روگرداندن از شهوت دور می‌شود، و از بیشهوتی به‌آزادی می‌رسد. چون آزاد شد در او این دانش پیدا می‌شود که «آزادم». می‌داند که زائیده شدن پایان یافت، سلوك قدسی به‌انجام رسید، کار کرده شد، آن‌سوی این چیزی نیست.»

S.iv سورهٔ اول (ناپایندگی شخصی)[۵]

سورهٔ دوم ناپایندگی

«... ای رهروان، کالبد ناپاینده‌است، آن‌چه ناپاینده‌است رنج‌ست، آن‌چه رنج‌ست خود نیست، آن چه خود نیست از آنِ من نیست، من آن نیستم، آن خودِ من نیست. باید این

---

۴ VBB ص ۵۰۴، فرهنگ‌بودائی ص ۱۷۹

۵ anicca:ajjhatta

گونه با شناسائی درست، آن چنان که واقعاً هست، نگریست.
آن که با شناسائی چنین می‌نگرد دربارهٔ گذشته نظری ندارد، با از میان‌رفتن نظر دربارهٔ گذشته، دربارهٔ آینده نظری ندارد، با از میان‌رفتن نظر دربارهٔ آینده نظر نادرستی ندارد. با از میان‌رفتن نظر نادرست، دلش میلی به‌کالبد، به‌احساس، به‌ادراک، به‌حالات جان، و به‌دانستگی نمی‌کند، و از دلبستگی رهائی می‌یابد و از آلودگی‌ها آزاد می‌شود. چون در خود آزادشد، استوارست، چون استواراست شادست، چون شادست پریشان نیست، چون مجموع است در خود به‌نیروانهٔ کامل می‌رسد....»

S.iii ۴۶

نشانهٔ دوم: رنج بودن

سورهٔ بار(۶)

«... ای رهروان، من بار، باربر، و برداشتن بار و فروگذاشتن آن را به‌شما نشان خواهم داد. گوش‌کنید. بار چیست؟ در پاسخ‌این بایدگفت «پنج بخش دلبستگی». آن پنج کدامند؟ این‌ها: بخش‌های دلبستگی به‌کالبد، به‌احساس، به‌ادراک، به‌حالات جان، و به‌دانستگی. این‌ها را بار نامند. باربر کیست؟ در پاسخ‌این بایدگفت: فلان از بهمان خاندان، او را باربر نامند. برداشتن بار چیست؟ برداشتن بار همان تشنگی [یعنی طلب و تمایل] است که با خوشی و شهوتی که مایل به‌اینجا و آنجاست انسان را به‌دوباره زائیده شدن می‌برد، [یعنی] تشنگی کام، تشنگی هستی، و تشنگی نیستی. این را برداشتن بار نامند. فرو گذاشتن بار چیست؟ فرو گذاشتن بار همان فرونشاندن تشنگی، ترک آن، روگرداندن از آن، آزادی از آن، بریدن از آن‌ست تا آنجا که هیچ نشانی از آن‌بجا نماند؛ این را فرو گذاشتن بار نامند.» و آن‌سرور چنین‌گفت، خوش‌رفته چنین‌گفت. سپس «استاد» گفت:ـ

«پنج بخش بار،
و انسان باربر است.
در جهان برداشتنِ بار، رنج
و فروگذاشتن آن نیکبختی است.
آن‌کس که بارسنگین را فرونهاده،
دیگر دلبستگی ندارد،
تشنگی را فرونشانده میلی به‌آن ندارد،

---

6. bhāra

او یکسره در نیروانه‌است.»

S.iii ۲۲

سورهٔ دلبستگی

«... ای رهروان، **دلبستگی** یعنی دربندبودن، وارستگی یعنی آزادی. چون دانستگی دست دهد و بسته به(= نزدیك به) کالبد و بر بنیاد کالبد نهاده شده باشد، بر کالبد استوار باشد لذت می‌بخشد، و به‌رشد، به‌افزونی و کمال مـی‌رسد. چون دلبستگی بر بنیاد حالات جان گذاشته شده و بر حالات جان استوار باشد، لذت می‌بخشد و به‌رشد، به‌افزونی و کمال می‌رسد. ای رهروان، اگر کسی بگوید: «من آمدن یا رفتن، از میان‌رفتن یا برخاستن، رشد، افزونی و یا کمال دانستگی را دور از کالبد، دور از احساس، دور از ادراك، دور از حالات جان بیان می‌کنم.» پذیرفتنی نیست.

اگر رهرو میلی به‌بخش[۷] کالبد نکند و از میل رو بگرداند، بنیاد آن برمی‌افتد و دیگر جائی برای دانستگی نیست. اگر رهرو میلی به‌بخش‌های احساس، ادراك، حالات جان، و دانستگی نکند با روگرداندن از میل بنیاد آن برمی‌افتد، و دیگر جائی برای دانستگی نیست. آن دانستگی بی‌جایگاه، بی‌رشد، بی‌فردیت و رها شده‌است. چون او در خود آزاد شد استوار و شادست، چون در خود شادست پریشان نیست، چون مجموع‌است در خود به‌آرامش کامل[۸] می‌رسد. می‌داند زائیده‌شدن پایان یافت، سلوك قدسی به‌انجام رسید، کار کرده‌شد، آن‌سوی این چیزی نیست.»

S.iii سورهٔ ۵۳ سورهٔ دلبستگی[۹]

نشانهٔ سوم: نداشتن خود

سورهٔ نشانهٔ نداشتنِ خود

آن‌سرور به‌آن پنج رهرو[۱۰] چنین گفت: «ای رهروان، **کالبد خود نیست اگر کالبدْ خود می‌بود دستخوش از میان‌رفتن**[۱۱] **نمی‌بود، و دربارهٔ آن می‌شد از پیش گفت «کالبد من باید چنین باشد، یا نباشد»**. اما چون کالبد خود نیست، از این رو دستخوش از میان‌رفتن است، و دربارهٔ آن نمی‌توان از پیش گفت «کالبد من باید چنین باشد، یا نباشد». **احساس خود**

---

۷ dhātu

۸ pari-nibbāyati

۹ upāyo یعنی «نزدیك‌شدن»

۱۰ نك ص ۶ ـ ۱۳۵.

۱۱ ābādhāya بیماری‌وفساد هم ترجمه کرده‌اند.

نیست اگر احساس **خود** بود دستخوش از میان رفتن نمی‌بود و دربارهٔ آن می‌شد از پیش گفت «احساس من باید چنین باشد، احساس من نباید چنین باشد»... ادراك **خود** نیست... حالات‌جان **خود** نیستند... دانستگی **خود** نیست. اگر دانستگی **خود** می‌بود دستخوش از میان‌رفتن نمی‌بود و دربارهٔ آن می‌شد از پیش گفت «دانستگی من باید چنین باشد، دانستگی من نباید چنین باشد»... ای رهروان، چه می‌اندیشید، آیا **کالبد** پاینده است یا ناپاینده؟

ـ ناپاینده، سرورارجمند.

ـ ولی آن‌چه ناپاینده است، رنج‌است یا سعادت؟

ـ رنج‌ست، سرور ارجمند.

ـ آن‌چه ناپاینده و رنج است و به‌طبع دستخوش تغییر، آیا شایسته است که آن‌را چنین بنگریم «این از من‌ست، من اینم، این «خود» من‌ست»؟

ـ به‌راستی نه، سرور ارجمند.

ـ آیا احساس، ادراك، حالات جان و دانستگی پاینده‌اند یا ناپاینده؟ ناپاینده.... آن‌چه ناپاینده، رنج و دستخوش تغییر است، شایسته‌است که آن را چنین بنگریم «این از من‌ست، من اینم، این، خود منست؟»[۱۲]

ـ به‌راستی نه، سرور ارجمند.

ـ ای رهروان، از این رو کالبد را خواه گذشته، خواه حال خواه آینده، در ما و بیرون از ما، درشت یا ریز، پست یا بلند، خواه دور یا نزدیك که باشد با شناسائی درست ـ آن‌چنان که واقعاً هست ـ یعنی این‌گونه باید نگریست: «این از آن‌من نیست، من این نیستم، این خود من نیست.» هر احساس، هر ادراك، همهٔ حالات جان، هر دانستگی، خواه دور یا نزدیك که باشد باید آن رَا با شناسائی درست ـ آن چنان که واقعاً هست‌ـ یعنی این گونه نگریست: «این از من نیست، من این نیستم، این خودِ من نیست.»

ای رهروان، شاگرد شریف آموخته که این‌ها را چنین بنگرد از کالبد، از احساس، از ادراك، از حالات جان، و از دانستگی رو می گرداند. چون روگرداند از شهوت دورمی‌شود، و از بیشهوتی[۱۳] به‌آزادی می‌رسد. چون آزادی یافت، در او این شناسائی بیدار می‌شود که «من آزادم». می‌داند دوباره زائیده شدن پایان یافت، سلوك قدسی انجام یافت، کار[۱۴] کرده شد، آن‌سوی چیزی نیست....»

MV.I.vi

---

۱۲ etaṃ mama eso, ham asmi, eso me attā

۱۳ vi-rāgā بیرنگی.

۱۴ karaniyaṃ: کردنی.

«ای رهروان بسیاری [از استادان]. خواه از سَمَنَه‌ها و خواه ازبرهمنان،دربارهٔ خود نظر می‌دهند. آنان خود را پنج بخش دلبستگی یا یکی از آن‌ها می‌دانند.... از این رو مرد معمولی تعلیم نیافتهٔ... از آئین بیگانه، خود را همان کالبد، یا احساس، یا ادراک، یا حالات جان، و یا دانستگی می‌داند، و یا خود را دارای کالبد، احساس، ادراک، حالات جان و دانستگی می‌داند، یا کالبد، احساس، ادراک، حالات جان، و دانستگی را در خود می‌داند، و یا خود را در کالبد، احساس، ادراک، حالات جان، و دانستگی می‌داند. از این رو پندار «منم» در او پیدا می‌شود. سپس به‌پنج عضو حسی...، اندیشه و شناختنی‌ها و عامل نادانی رو می‌کند... ای رهروان، شاگرد آموختهٔ شریف نیز همان پنج عضو حسی را دارد ولی او نادانی را دور افکنده و به‌شناسائی رو کرده است. زیرا با نبودن نادانی... او نمی‌اندیشد ـ «منم، من هستم....»(۱۵)

S.iii ۴۷

سورهٔ دام قدسی(۱۶)

... ای رهروان، مرتاضان مقدسی(۱۷) هستند که دربارهٔ آینده نظر می‌دهند، نظرهای نادرست دارند، و اینان دربارهٔ آینده نظرهای گوناگون رابه‌چهل و چهار طریق توضیح می‌دهند....

[در میان آنان] مرتاضان مقدسی هستند که به‌دانستگیِ پس‌از مرگ معتقدند و «خود»ی را که پس از مرگ ادراک دارد به‌شانزده راه معرفی می‌کنند....

ای رهروان، مرتاضان مقدسی هستند که به‌بی‌ادراکیِ پس‌از مرگ معتقدند و «خود»ی را که پس از مرگ نه ادراک دارد و نه بی‌ادراک است به‌هشت راه معرفی می‌کنند....

مرتاضان مقدسی هستند که به‌عدم(۱۸) معتقدند و عدم، نابودی، و نیستی(۱۹) روان را به‌هفت راه معرفی می‌کنند....

مرتاضان مقدسی هستند که به‌نیروانه در این زندگی معتقدند(۲۰) و به‌پنج راه نیروانهٔ کاملِ روانِ واقعی را که در این جهان دست دادنی‌ست معرفی می‌کنند....

ای رهروان، آن‌گاه که راه وجود شکسته شود، تن «چنین‌رفته» به‌جای می‌ماند. تا زمانی که تن او به‌جا ماند، خدایان‌و انسان‌ها(۲۱) او را احساس می‌کنند. پس از ویرانی تن، از

---

۱۵ سورهٔ PTS., Samupassanā ص ۴۶، VBB ص ۵۰۸.

۱۶ Brahma-jāla

۱۷ samana-brahmanā یا سمنه‌هاوبرهمنان.

۱۸ ucceda-vādā نک ص ۲۶.

۱۹ vi-bhava: نشدن

۲۰ آئین نیروانه در این‌جهان: diṭṭha-dhmma-nibbāna-vādā

۲۱ deva-manussā از قرینه پیداست که خدایان (= ارواح) چون انسان‌ها از ساکنان این‌جهان‌اند. این‌ها←

هنگام ازهم پاشیدنِ زندگانی فردی، ارواح [خدایان] و انسان‌ها او را [دیگر] درک نمی‌کنند....(۲۲)

D. ۱

سورهٔ مَهانِدانَه(۲۳)

«آننده، صاحبنظر از چه راه‌هائی دربارهٔ خود نظر می‌دهد؟ او دربارهٔ خود می‌اندیشد «احساس خودِمن است». یا «احساس خودِ من نیست، خودمن بی‌احساس است»، یا می‌اندیشد «احساس خود من نیست، ولی خودِ من بی‌احساس است، خود احساس می‌کند، خودِ من بطبع احساس دارد.»

آننده، به‌کسی که می‌گوید «احساس خودِ من‌ت» باید چنین پاسخ داد: «ای دوست، سه احساس هستند، احساس خوشایند، احساس دردآور و احساسی که نه خوشایند است و نه دردآور. «خود» کدام‌یك‌ازاین سه احساس است؟» آننده، هرگاه کسی احساس خوشایند دارد، در همان زمان نه احساسی دردآور دارد و نه احساسی که نه خوشایند است و نه دردآور. انسان در آن زمان فقط احساس خوشایند دارد. هرگاه که احساسی دردآور دارد، در آن زمان فقط احساس دردر دارد [و نه آن دو احساس دیگر را]. هرگاه که احساسی نه خوشایند و نه دردآور داشته باشد در آن زمان فقط احساسی نه خوشایند و نه دردآور دارد.

آننده، ولی احساس‌های خوشایند، احساس‌های دردآور، احساس‌های نه‌خوشایند ونه‌دردآور ناپاینده، ساخته شده، و به‌زنجیرِ عِلّی بسته‌اند، و دستخوش ازمیان‌رفتن تن، ویرانی، بیرنگی و رهائی‌اند. در او [= صاحب‌نظر] که احساس خوشایند، احساس دردآور، احساس نه خوشایند و نه دردآور دارد، این اندیشه پیدا می‌شود، «این خود من‌ست». پس‌از میان‌رفتن این احساس در او این اندیشه پیدا می‌شود، «خود من از میان رفته است»، صاحب‌نظری که احساس را «خود» می‌داند می‌اندیشد که «خود» جنی در این زندگی ناپاینده، خوشایند، دردآور، دستخوش پیدا شدن و از میان‌رفتن است. از این‌رو، برای کسی که می‌اندیشد «احساس خودِ من‌ست» این درست‌نیست.

آننده، به‌کسی که می‌گوید «احساس خودِمن نیست، خودمن بی‌احساس است» باید

← خدایان درخت، مارها، و مانند آن‌اند که از شاگرد تعلیم‌یافته‌ئی که ذمّه را آموخته، پائین‌تر قراردارند. عبارت «خدایان‌وانسان‌ها» بارها در کانون پالی آمده و می‌توان به‌طور کلی گفت که مراد از آن‌ها «هرگونه موجود هوشمند زمینی» است.

۲۲ VBB ص‌ها ۷ـ۵۱۶

۲۳ Mahā-nidana یا سورهٔ بزرگ حلقه. قسمت اول این سوره از علیت و قسمت‌دوم آن از «خود» بحث‌می‌کند.

چنین پاسخ داد: «ولی ای دوست، آنجا که هیچ احساسی وجود ندارد آیا «من هستم» می‌تواند وجود داشته باشد؟»

ـ نه، سرور ارجمند.

ـ پس آننده، برای مردی که می‌اندیشد «احساس خودمن نیست، خودمن بی‌احساس است» این نادرست‌است.

آننده، به‌کسی که می‌گوید «احساس خودمن نیست، ولی خودمن بی‌احساس نیست، خود من احساس می‌کند، خود من بطبع احساس دارد» باید چنین پاسخ داد: «ای دوست، اگر احساس کاملاً و مطلقاً از میان برود، و از آن هیچ نشانی به‌جا نمانده باشد،ـ و چون احساسی در کار نباشد، [یعنی] پس از رهائیِ احساس، آیا «این منم» وجود خواهد داشت؟»

ـ نه، سرور ارجمند.

ـ پس، ای آننده، این برای کسی که می‌اندیشد «احساس خودمن نیست، ولی خود من بی‌احساس نیست، خود من احساس می‌کند، خود من بطبع احساس دارد» درست نیست.

رهرو آن گاه که نیندیشد «احساس خود است» و نه اندیشه کند که «خود» بی‌احساس است، نه در این اندیشه باشد که «خودمن احساس می‌کند، خودمن به‌طبع احساس دارد» از آن هنگام، دیگر دراین جهان به‌چیزی دلبستگی‌ندارد، پریشان نیست، و چون مجموع‌ست حتی در خود به‌نیروانهٔ کامل می‌رسد،... آننده، این نادرست‌است که کسی دربارهٔ رهروی که آزادی دلش حاصل شده بگوید نظرش این است که «چنین‌رفته پس‌از مرگ هست»... «پس‌از مرگ نیست»... «پس‌از مرگ هم هست و هم نیست»... «پس از مرگ نه هست و نه نیست»[۲۴]

D. سورهٔ ۱۵

سورهٔ اول مردِ نیاموخته[۲۵]

«... ای رهروان، این بهتر است اگر مرد معمولی نیاموخته تن را که ساختهٔ چهار عنصر است خود بداند تا اندیشه[۲۶] را چنین بداند. چرا؟ چون این تن که از چهار عنصر ساخته شده است یك‌سال، دو سال... صد سال یا بیش‌تر به‌چشم می‌خورد. ولی آن چه «اندیشه» یا منش[۲۷]، یا دانستگی نامیده می‌شود شب و روز چون یك چیز پیدا می‌شود و چون چیز

۲۴ VBB ص‌ها ۹ـ۸ـ۵۱۷

۲۵ assutava

۲۶ citta

۲۷ mano

دیگر از میان می‌رود. چون میمونی‌است که در جنگل وحشی می‌گردد، و شاخه‌ئـی را می‌گیرد و رها می‌کند و به‌شاخهٔ دیگری می‌آویزد. همین‌گونه چیزی که آن را اندیشه یا منش یا دانستگی می‌نامند شب و روز چون یك چیز پیدا می‌شود و چون چیز دیگر از میان می‌رود.»(۲۸)

S.ii سورهٔ ۶۱

سورهٔ دوم مرد نیاموخته

«... ای رهروان، مرد معمولی نیاموخته شاید از تن که ساخته شدهٔ چهار عنصر است رو بگرداند، شاید میلی به‌آن نکند،از آن آزاد شود. چرا؟ زیرا رشد و از میان رفتن، برخاستن و افتادن این تن که ساختهٔ چهار عنصر است به‌چشم دیده می‌شود. از این‌رو مرد معمولی نیاموخته از تن آزاد می‌شود.

ولی آن چه اندیشه، یا منش، یا دانستگی خوانده می‌شود. برای مرد معمولی نیاموخته یکسان نیست. زیرا پندار او سال‌ها این بود که «این ازمن‌است، این منم، ایـن خود من‌است.» از این رو مرد معمولی نیاموخته در اینجا یکسان نیست.... ولی این بهتر است که اگر مرد معمولی نیاموخته به‌خطا این تن ساخته شده از چهار عنصر را **خود** بپندارد تا **اندیشه** را.

در اینجا شاگرد شریف آموخته **زنجیرِ عِلّی** را به‌خوبی می‌نگرد: ـبا بودن این آن‌هست، از پیدا شدن این آن پیدا می‌شود، با نبودن این آن نیست، با از میان رفتن این آن از میان می‌رود. احساس خوشایند از پساویدن خوشایند پیدا می‌شود، و با از میان‌رفتن پساویدن خوشایند احساس خوشایند که به‌آن وابسته‌است از میـان می‌رود. احسـاس دردآور... احساسی که نه دردآور است و نه خوشایند... از پساویدن پیدا می‌شود... و با از میان رفتن پساویدن از میان می‌رود.... مثل این که‌از سائیدن دو چوب به‌هم گرما تولید می‌شود و آتش ایجاد می‌شود. ولی از جدائی و کنار گذاشتن آن دو چوب گرمای آن‌ها از میان می‌رود. همین‌گونه یك احساس با از میان‌رفتن پساویدن از میان می‌رود. او از آن‌ها این‌گونه رو می‌گرداند.....»(۲۹)

S.ii سورهٔ ۶۲

سورهٔ اول راهوله

راهولهٔ ارجمند که در باغ ساوتی در کناری نشسته‌است خطاب به‌آن‌سرور چنیـن

---

۲۸ PTS.ii ص ۹۴، همین کتاب ص ۵۱۹

۲۹ PTS ص ۹۵، همین کتاب ص ۵۲۰

می‌گوید، «سرور ارجمند انسان چه‌گونه باید بشناسد، چه‌گونه باید بنگرد تا این‌که هم در این تن با دانستگیش و هم در همهٔ نمودهای بیرونی انگیزه‌ئی نباشد که او را به‌من[۳۰]، منی[۳۱] و منم[۳۲] بکشاند؟

ـ «ای راهوله، آن‌گاه که انسان به‌کالبد، به‌احساس، به‌ادراك، به‌حالات‌جان، و به‌دانستگی، خواه گذشته خواه آینده، خواه حال، خواه در خود، خواه بیرون از خود، خواه درشت، خواه ریز، خواه‌پست خواه‌بلند، خواه‌دورخواه نزدیک که باشدبنگردمی‌اندیشد«این‌ازمن نیست، این من نیستم، این خودِ من نیست». آن‌گاه انسان این را ـ آن چنان که هست ـ با شناسائیِ درست می‌شناسد. راهوله، کسی که این گونه می‌شناسد، می‌نگرد، هم در این تن با دانستگی و هم در همهٔ نمودهای‌بیرونی انگیزه‌ئی او را به‌من، منی، و منم نمی‌کشد.»[۳۳]

S.iii سورهٔ ۹۱

سورهٔ پدرِ نَکُولَه

«ای پدر خانواده، کسی که شکسته‌تن است، و دل‌شکسته[۳۴] نیست چه‌گونه است؟ در اینجا شاگرد آموختهٔ شریف با آئین‌عالی آشنا، خوش‌آموختهٔ آئین عالی، بینای مردان حقیقی، با آئین حقیقی آشنا، خوش آموختهٔ آئین مردان حقیقی، نه کالبد را چون خودِ [پاینده]، نه خود را چون کالبد، نه کالبد را در خود، نه خود را در کالبد نمی‌نگرد، و در این پندار که «من کالبدم، کالبد از من‌است» ثابت نیست، و چون در پندار «من کالبدم، کالبد از من‌است» ثابت نیست با تغییر و از میان‌رفتن کالبد، در او اندوه، زاری، رنج، غم و نومیدی پیدا نمی‌شود.

شاگرد آموخته‌ئی که احساس، ادراك، حالات جان، و دانستگی، را «خود» نمی‌داند پس از تغییر و از میان‌رفتن آن‌ها در او اندوه، زاری، رنج، و نومیدی پیدا نمی‌شوند. ای پدر خانواده، کسی که شکسته تن است، ولی دل‌شکسته نیست چنین کسی است. ساری‌پوتهٔ ارجمند چنین گفت و پدرِ نکوله، پدر خانواده، شاد شد....»[۳۵]

S.iii سورهٔ اول

---

۳۰ ahamkāra

۳۱ mamamkara

۳۲ mān-ānusaya

۳۳ همین کتاب ص‌های ۲ـ۵۲۱. همین سوره به‌نام Rādha در S.iii سوره ۲۱ (PTS.iii ص‌های ۸۰ـ۷۹) آمده است.

۳۴ āturo-citto

۳۵ .همین کتاب ص‌های ۳ـ۵۲۲. همین سوره در M. ۱۳۱ نیز آمده است.

سورهٔ همه آلودگی‌ها[۳۶]

... آن‌سرور در ساوتی در جِیتَه‌وَنَه اقامت داشت، و رهروان را فراخواند و چنین گفت: «ای رهروان، من راه چیرگی به‌آلودگی‌ها را به‌شما نشان خواهم داد.... در اینجا مرد معمولی نیاموختهٔ با آئین عالی ناآشنا، بی‌آشنائی به‌آئین عالی، چنین نادرست می‌اندیشد: «آیا من در گذشته بودم؟ آیا من در گذشته نبودم؟ در گذشته چه بودم؟ در گذشته چه‌گونه بودم؟ در آینده چه خواهم بود؟ در آینده چه‌گونه خواهم بود؟ آن چه هستم آیا در آینده خواهم بود؟» اکنون دربارهٔ زمان حال[۳۸] دربارهٔ خود شك می‌کند، می‌گوید: «آیا هستم، آیا نیستم؟ چیستم؟ چه‌گونه هستم؟ این بودن[۳۹] از کجا آمده است؟ به‌کجا خواهد رفت؟»

یکی از این شش نظر، خود را به‌او که این گونه نادرست می‌اندیشد عرضه می‌کند: «من خود دارم»، یا «من خود ندارم»، یا «به‌خود نه‌خود را احساس می‌کنم»، یا «به‌نه‌خود، خود را احساس می‌کنم»، یا نظرش این‌ست «این خودِ من سخن می‌گوید و احساس می‌کند و نتیجهٔ کردارهای بد و خوب را در همه جا حس می‌کند ـ این خودِ من، پاینده، ثابت، جاوید، بی‌تغییر، همین‌گونه جاودان خواهدماند.» ای رهروان، این را گرفتار نظر شدن، جنگل [نظرها] سرگردانی [نظرها]، سردرگمی، پیچ و تاب، و بند نامند.

مرد معمولی نیاموخته بندی بندهای [این‌چنین] نظرهاست و از زائیده شدن، از پیری و مرگ، از اندوه، از زاری، از رنج، از غم و از نومیدی آزاد نیست؛ من می‌گویم او از رنج... آزاد نیست...»[۴۰]

M. سورهٔ دوم.

سورهٔ کوچك سَچَّکَه[۴۱]

... آن‌سرور در وِیسالی در مَهاوَنَه، در تالار کُوتاگارَه اقامت‌داشت. در آن زمان سَچَّکه شاگرد نِگَنته در ویسالی اقامت داشت. در آن هنگام اسجی ارجمند بامداد برای دریوزه به‌ویسالی آمد. اسجی ارجمند را دید که از دور نزدیك می‌شود.... در کنار او ایستاد و خطاب به‌او گفت: «ای سچکهٔ محترم، سمنه‌گتمه چه‌گونه رهروانش را تعلیم می‌دهد، چه

---

۳۶ sabb-āsava

۳۷ an-āgata: نیامده.

۳۸ یا، در زمان رسیده.

۳۹ satta، باشنده، شخص، روان.

۴۰ PTS ص ۶. همین کتاب ص‌های ۲_۲۷۱ با توجه به‌ترجمهٔ همین سوره در BT. ۵۳

۴۱ نک ص ۹_۷۲.

قسم دستوری در میان زهروان سَمَنَه‌گُتمه رواج دارد؟»

ـ از این گونه «... کالبد، احساس، ادراك، حالات جان، دانستگی ناپاینده‌اند. کالبد، احساس ، ادراك، حالات جان، و دانستگی خود نیستند. همه چیزهای ساخته شده [= آمیخته] ناپاینده‌اند،... هیچ چیز خود نیست....»(۴۲)

M. سورهٔ ۳۵

سورهٔ آننده

«... آننده ارجمند، به‌رهروان چنین گفت: «ای دوستان، پُونَه فرزند مَنْتانی ما را به‌هنگام جوانی یاری‌ها کرد. ما را چنین اندرز می‌داد: «... چه‌گونه پندار «منم» پیدا می‌شود؟ پندار «منم» از کالبد، از احساس، از ادراك، از حالات جان، و از دانستگی سرچشمه می‌گیرد.»

ـ... ای دوست آننده، چه می‌اندیشی: «آیا کالبد پاینده است یا ناپاینده؟»

ـ ناپاینده.

ـ احساس، ادراك، حالات جان، و دانستگی پاینده‌اند یا ناپاینده؟

ـ ناپاینده.

ـ پس آن چه ناپاینده است، رنج است یا سعادت؟

ـ رنج.

ـ پس آن چه ناپاینده، رنج و دستخوش تغییر است آیا شایسته است که آن را چنین بنگریم «این از من‌ست، من اینم، این خودِ من‌ست»؟

ـ به‌راستی نه.

ـ پس ای آننده او می‌داند که «زائیده شدن پایان یافت، سلوك قدسی انجام یافت، کار کرده شد، آن‌سوی‌این چیزی نیست....»(۴۳)

S.iii سورهٔ ۸۳

سورهٔ آننده

«... در آن زمان وَچَّه‌گُتَّهٔ درویش به‌جائی که آن‌سرور بود نزدیك‌شد و پس از سلام و احوال‌پرسی و تعارفات مرسوم در کناری نشست و به‌آن‌سرور گفت: ای گتمه(۴۴)، آیا خود

---

۴۲ PTS.i، ص ۲۲۷، همین کتاب ص ۲۰۳

۴۳ PTS. ص ۱۰۵، همین کتاب ص‌های ۱ـ۳۷۰

۴۴ bho Gotama. وچّه‌گته رهرو نبود. او از دستهٔ درویشان وقلندران (Pariabbājakā) بود، از این‌رو بودا را «ای‌گتمه»، یا «گتمهٔ‌خوب» خطاب می‌کند. T.W. Rhys Davids در هندبودائی ص ۱۴۱ این درویشان را با سوفیست‌های یونانی مقایسه می‌کند.

هست؟(۴۵) او چنین گفت و آن‌سرور خاموش ماند. «پس، ای‌گتمه، **خود** نیست؟» باز آن‌سرور خاموش ماند. سپس وچه‌گتّه از جا برخاست و رفت.

اندکی پس از رفتن او آنندهٔ‌ارجمند به‌آن‌سرور چنین‌گفت: «چرا سرورارجمند به‌پرسش وچه‌گتهٔ درویش پاسخ نداد؟»

ـ «آننده، اگر من به‌وچه‌گته که پرسید «آیا خود هست؟» پاسخ داده بودم که «خود هست» از سمنه‌ها و برهمنانی که **جاویدی**(۴۶) را تعلیم می‌دهند پشتیبانی می‌کردم. اگر به‌این پرسش وچه‌گته که «آیا خود نیست؟» پاسخ داده بودم که «خود نیست» از سمنه‌ها و برهمنانی که **نیستی**(۴۷) را تعلیم می‌دهند پشتیبانی می‌کردم. اگر پاسخ می‌دادم که «خود هست»، آیا این برای من که این نظر را دارم که «هیچ چیز خود نیست» شایسته بود؟»

ـ نه، سرور ارجمند.

ـ اگر من پاسخ می‌دادم که «**خود** نیست» ممکن بود در وچه‌گته که خود گمراه است این پندار پیدا شود که «من یقیناً پیش از این **خودی** داشتم، ولی اکنون آن **خود** وجود ندارد.»»(۴۸)

S.iv. سم یوتهٔ ۴۴ سورهٔ دهم.

سورهٔ کِیْمَکَه

در آن زمان که رهروان در **کسمبی** اقامت داشتند **کیمکهٔ** ارجمند در باغ **بَدَرِکَه** اقامت داشت. بیمار و رنجور و سخت نزاره رهروان گفتند: ای **داسَکَه**، بیا و به‌جائی که کیمکهٔ رهرو آنجاست برو، و چنین بگو، «ای دوست، آیا کیمکهٔ ارجمند در این **پنج بخش دلبستگی** «**خود**، یا چیزی چون خود (= خودی) تمییز می‌دهد؟»....

«ای دوستان، من در این پنج بخش‌دلبستگی **خود** یا چون خود نمی‌شناسم.»....(۴۹)

S.ii سورهٔ ۸۹

«چنین شنیده‌ام: زمانی **ساری‌پُوتّهٔ** ارجمند در **ساوَتّی**... اقامت داشت. در آن زمان این کفر در اندیشهٔ رهروی به‌نام **یَمَکَه** پیدا شد که «از آئین آموختهٔ آن‌سرور چنین می‌فهمم که با از میان رفتن تن، رهروی که از اندیشه‌های بد روگردانده نیست می‌شود، از میان

---

۴۵ atth, attā ti

۴۶ Sassata-vāda نک واژه‌نامه و ص ۲۶.

۴۷ Uccheda-vada نک واژه‌نامه و ص ۲۶.

۴۸ همین کتاب ص‌های ۸ـ۵۷۷

۴۹ khema یا khemaka سورهٔ کیمه، PTS.iii ص ۱۲۶، همین کتاب ص‌های ۳ـ۳۱۲

می‌رود، و پس از مرگ وجود ندارد.»

این خبر به‌گوش رهروانی چند رسید... و رهروان به‌جائی که **یمکهٔ**رهرو در آنجا بود نزدیك شدند و گفتند: «ای یمکه، چنین مگو. آن‌سرور را بدنام مکن، شایسته نیست که آن‌سرور را بدنام کنیم. آن‌سرور هرگز نگفت که با از میان‌رفتن تن، **ارهتی** که از همهٔ آلودگی‌ها روگردانده نیست می‌شود، از میان می‌رود، و پس ازمرگ وجود ندارد.» سپس رهروان به‌جائی که ساری‌پوتهٔ ارجمند آنجا بود نزدیك شدند و آن چه رفته بود باز گفتند و از او یاری خواستند.

آن‌گاه ساری‌پوتهٔ ارجمند شامگاه که از نگرش برخاست به‌جایگاه یمکهٔ ارجمند نزدیك شد و چنین گفت: «ای بردار یمکه، آیا درست است که این کفر شرانگیز در اندیشهٔ تو پیدا شده که «از آئینی که آن‌سرور آموخته چنین می‌فهمم که با از میان‌رفتن تن، رهروی که از هرگونه آلودگی روگردانده نیست می‌شود، از میان می‌رود، و پس از مرگ وجود ندارد»؟

ـ آری.

ـ «ای یمکه، در این باره چه می‌اندیشی؟ آیا **کالبد** پاینده‌ست یا نپاینده؟»

ـ نپاینده‌ست، برادر.

ـ «آن چه نپاینده‌ست، رنج‌ست یا سعادت؟»

ـ رنج است.

ـ آیا دربارهٔ آن چه نپاینده، رنج و دستخوش تغییر است آیا می‌توان گفت، «این از من‌ست، من اینم، این خودِ من است»؟

ـ به‌راستی نه.

ـ «آیا احساس، ادراك، حالات جان، و دانستگی پاینده‌اند یا نپاینده؟»

ـ نپاینده.

ـ آن‌چه نپاینده‌ست، رنج‌ست یا سعادت؟

ـ رنج‌ست.

ـ پس آیا دربارهٔ آن‌چه رنج‌است، نپاینده‌است و دستخوش تغییراست، می‌توان گفت «این از من‌ست، من اینم، این خودِ من‌ست»؟

ـ به‌راستی نه.

ـ «ای برادر یمکه، پس دربارهٔ هر کالبد، خواه گذشته، خواه حال، خواه بیرون از ما خواه در ما، خواه درشت خواه ریز، خواه پست، خواه بالا، خواه دور، و خواه نزدیك که باشد با شناسائی درست... این گونه باید نگریست، «این از من نیست، من نیستم، این خودِ من‌نیست.»

همین گونه است دربارهٔ هر احساس، هر ادراك، همهٔ حالات جان، و هر دانستگی، خواه

گذشته و خواه آینده... باید آن‌ها را این گونه نگریست: «این از من نیست، من این نیستم، این خود من نیست.» ای یمکه، رهرو نجیب از کالبد، از احساس، از ادراک، از حالات جان، و از دانستگی رو می‌گرداند. می‌داند که زائیده شدن پایان یافت و آن‌سوی این چیزی نیست.»

ـ ای یمکه، در این باره چه می‌اندیشی؟ کالبدْ ارهت است؟

ـ نه.

ـ احساس، ادراک، حالات جان، و دانستگیُ ارهت‌اند؟

ـ نه.

ـ ای یمکه، در این باره چه می‌اندیشی؟ آیا ارهت در کالبد است؟

ـ نه.

ـ آیا ارهت در احساس، در ادراک، در حالات جان و دانستگی است؟

ـ نه.

ـ «ای یمکه، آیا ارهت دیگر و کالبد، احساس، ادراک، حالات جان و دانستگی دیگرند؟

ـ نه.

ـ «ای یمکه، آیا کالبد، احساس، ادراک، حالات جان، و دانستگی باهم ارهت‌اند؟

ـ نه.

. ای یمکه، ببین که تو از ثابت کردن وجود ارهت در این زندگانی ناتوانی، پس ادعای تو خردمندانه است؟

ـ ای برادر ساری‌پوته، من از سر نادانی این کفر شرانگیز را پذیرفتم، ولی اکنون که به‌تعلیم سودمند ساری‌پوتهٔ ارجمند گوش فرا دادم، از آن کفر شرانگیز روگردانده و آئین حقیقی را یافته‌ام.»...[۵۰]

S.iii

«در ناپاینده پایندگی دیدن،
در رنج راحت [= سعادت] دیدن،
.در آن چه خودْ نیست خود دیدن،
در زشت زیبا دیدن،
این‌ها نظرهای نادرست پراکنده دلان‌است. آنان در دایرهٔ وجود سرگردانند و راه زائیده شدن و مرگ را در پیش دارند.»[۵۱]

A.ii ۵۲

۵۰ بودیسم درترجمه‌ها، فصل ۳۲   ۵۱ .LTGB ۱۸۹.

«مِلِنْدَه‌شاه به‌جائی که **ناگسینهٔ** ارجمند بود نزدیك شد؛... و به‌احترام در کناری نشست. آن‌گاه گفت: ـ «ای سرور نامت چیست، ترا چه می‌خوانند؟»

ـ «شاها من به**ناگسینه** معروفم، رهروان مرا ناگسینه می‌خوانند، ولی پدر و مادر چه نام ناگسینه یا **سُورَسِینَه**(۵۲)، یا **ویرَسِیْنه**(۵۳)، یا **سیهَسِیْنَه**(۵۴) برمن نهند، درهرصورت **ناگسینه** فقط یك راه فراخواندن، فقط یك نام، یك نامگذاری، یك نام مناسب، و تنها یك «نام» است. چون «من» (= خود) وجود ندارد که بتوان یافت».

سپس ملنده شاه گفت:ـ

«ای سروران‌من، شما ای پانصد یونانی و هشتاد هزار رهرو، گوش‌کنید! ناگسینه می‌گوید: در اینجا «من»ی نیست که یافته شود. آیا برای من ممکن است که با آن چه او می‌گوید موافقت کنم؟» و سپس به‌ناگسینه چنین گفت: «ای سرور، اگر «من»ی نیست که بتوان یافت، پس چه کسی برای شما رهروان نیازمندی‌های رهروی... را فرام می‌آورد؟ چه کسی آن را به‌کار می‌برد؟... چه کس به«نگرش» می‌پردازد؟ چه کسی **راه‌ها**، **ثمره‌ها** و **نیروانه** را واقعیت می‌بخشد؟ کیست که زندگی را خراب می‌کند؟ کیست که آن‌چه به‌او نداده‌اند می‌ستاند؟ کیست که به**بیمرگی** می‌رسد؟ کیست که دروغ می‌گوید؟ کیست که نوشابه‌های مستی‌آور می‌نوشد؟ کیست که به‌پنج گناه، که کردار مستقیم(۵۵) را می‌سازند، دست می‌یازد؟ در آن صورت شایست و ناشایستی در کار نیست، کسی که سبب کردارهای شایسته می‌شود یا به‌آن‌ها دست می‌یازد وجود ندارد، کردارهای بد و خوب نمی‌تواند ثمری به‌بار آورد. ناگسینهٔ ارجمند، نه آن که رهروی را می‌کشد قاتل است، و نه شما رهروان می‌توانید آموزگاری، پیری داشته‌باشید و یا به‌حلقهٔ رهروان درآئید. از آنجا که تو می‌گوئی «رهروان مرا ناگسینه می‌خوانند»، پس این چیست؟ بگو بدانم، آیا این موی سرتو ناگسینه است؟»

ـ شاها، به‌راستی نه.

ـ آیا موی تن تو ناگسینه است؟

ـ شاها، به‌راستی نه.

آیا این ناخن‌ها و.. مغز سر تو ناگسینه‌اند؟

ـ شاها، به‌راستی نه.

ـ آیا کالبد ناگسینه است؟

---

۵۲ Surasena   ۵۳ Virasena

۵۴ Sihasena

۵۵ «مراد از کردار مستقیم کرداری ست که به‌زندگانی بعدی می‌رسد.» Tenchner

ـ ای محترم، اگرچه من به‌دقت از تو پرسیدم، ولی نتوانستم «ناگسینه» را پیدا کنم. اکنون، ای محترم، به‌راستی «ناگسینه» نامی «خالی» است. پس «ناگسینه»کو؟ ای محترم، این که می‌گوئی ناگسینه‌ئی نیست دروغ‌است، نادرست‌است.»

آن گاه ناگسینهٔ ارجمند به‌ملنده‌شاه چنین گفت: ـ «شاها، تو در ناز و نعمت پرورده شده‌ای، حساسی و بسیار حساسی. اگر شاها، نیمروزان پابرهنه در شنزارسوزان بروی و بر سنگریزه و شن پانهی پاهایت زخم برمی‌دارد، تنت آزرده می‌شود و بر جانت ستم‌ها می‌رود، و تو از احساس تن خود رنج خواهی کشید. بگو بدانم، آیا پیاده آمدی یا سواره؟

ـ ای محترم، من پیاده نمی‌روم، با ارابه آمدم.

ـ شاها؟ اگر با ارابه آمدی بگو «ارابه» چیست. ای شهریار، آیا مالبند «ارابه» است؟

ـ ای محترم، به‌راستی نه.

ـ آیا محورچرخ ارابه است؟

ـ ای محترم، به‌راستی نه.

ـ آیا تنه ارابه است؟

ـ ای محترم، به‌راستی نه.

ـ آیا چوب‌پرچم ارابه است؟

ـ ای محترم، به‌راستی نه.

ـ آیا یوغ ارابه است؟

ـ ای محترم، به‌راستی نه.

ـ آیا دسته‌های جلوی ارابه‌اند؟

ـ ای محترم، به‌راستی نه.

آیا تازیانه ارابه است؟

ـ ای محترم، به‌راستی نه.

ـ شاها، آیا مالبند، محورچرخ، چرخ‌ها، تنهٔ ارابه، چوب پرچم، یوغ، دسته‌های جلوی، و تازیانه باهم ارابه‌اند؟

ـ ای محترم، به‌راستی نه.

ـ شاها، آیا جز مالبند، محورچرخ، چرخ‌ها، تنهٔ ارابه، جوب‌پرچم، یوغ، دسته‌های جلوی، و تازیانه چیز دیگری هست که «ارابه» باشد؟

ـ ای محترم، به‌راستی نه.

ـ شاها، من هر چند که از تو به‌دقت پرسیدم نتوانستم «ارابه» را پیداکنم. شاها، در حقیقت واژهٔارابه فقط لفظی‌خالی است. پس ارابه‌کو؟ شاها، دروغ می‌گوئی، این‌که می‌گوئی «ارابه»ئی وجود ندارد نادرست‌است. شاها، تو در همهٔ قارهٔ هند شهریاری بزرگی،

از که باك داری که دروغ می‌گوئی؟ سروران من، شما ای پانصد یونانی و هشتاد هزار رهرو، گوش فرا دهید، در اینجا **مِلِنده‌شاه** می‌گوید که «من با ارابه آمدم»، ولی چون از او می‌پرسم «شاها، اگر با ارابه آمدی بگو ارابه چیست»، از شناساندن آن در می‌ماند، آیا ممکن است من با آن چه او می‌گوید موافقت‌کنم؟»

... پانصد یونانی آفرین گفتند.

ـ «شاها، اکنون اگر می‌توانی پاسخ ده.»

ـ ای محترم، من دروغ نمی‌گویم. کلمهٔ «ارابه» **فقط** یك راه نامیدن، یك «نام»، یك نامگذاری، یك نام مناسب، و نامی برای مالبند، محورچرخ، چرخ‌ها، تنهٔ‌ارابه، و چوبِ پرچم است.

ـ شاها، تو ارابه را خوب می‌فهمی، همین‌گونه است دربارهٔ من. «ناگسینه» **فقط** یك راه نامیدن، **فقط** نام موی سرم... کالبد... و دانستگی است، و به‌معنای **مطلق** در اینجا «من»ی وجود ندارد که بتوان یافت، ای شهریار **وَجیرا**(۵۶) ـخواهر رهروـ در برابر **آن‌سرور** چنین گفت:

«آن گاه واژهٔ **ارابه** معنائی دارد
که اجزائی به‌هم بپیوندد و یك **کُلّ** بسازد؛
همین‌گونه‌است آن گاه که **بخش‌ها** با هم شود
ما عبارت **موجود زنده** را به‌کار می‌بریم.»....(۵۷)

ملنده‌پنیه

شهریار ملنده گفت:

«ای ناگسینهٔ محترم، آیا هنگامی شخصی زائیده می‌شود این شخص خود اوست یا کسی دیگرست؟»

ـ «او نه خود و نه کس دیگری‌ست. شاها، در این باره چه می‌گوئی؟ آن‌گاه که کودکی خردسال، لاغر، ناتوان، و به‌پشت‌افتاده بودی آیا آن کودك خودِ بزرگسالِ کنونیِ تو بود؟»

ای محترم، به‌راستی نه. آن کودك... یکی بود و این خودبزرگسال‌کنونی من کس دیگری‌ست.

ـ شاها، اگر چنین است کسی چون مادر، آموزگار، مرد دانا، مرد پارسا، مرد خردمند نمی‌توان یافت. شاها، بگو ببینم آیا مادر **کَلَه** کسی، مادر **اَبودَه** کسی، مادر **پِیْسی** کسی، مادر **گَهَمَه**(۵۸) کسی، مادرکودك خردسال کسی‌دیگر، و مادرمرد بزرگسال کسی دیگری‌ست؟

---

۵۶ Vajirā

۵۷ بودیسم‌درترجمه‌ها ص‌های ۱۲۹ تا ۱۳۳ با توجه به‌ترجمهٔ راداکرشنان در **فلسفهٔ هندی**، کتاب اول، ص ۳۹۱

۵۸ kalla، abhuda، pesi، و ghama چهار مرحلهٔ گوناگون جنین‌اند.

آیا کسی که تحصیل می‌کند با آن کسی که تحصیل خود را به‌انجام رسانیده یکی‌ست؟ آیا آن که به‌جنایتی دست می‌یازد و آن که دست و پایش را بریده‌اند یکی‌ست؟

ـ ای محترم، به‌راستی نه، ولی ای محترم تو به‌این پرسش‌ها چه پاسخی خواهی داد؟

ـ آن که خردسال... و به‌پشت‌افتاده بود من بودم، و این منم که اکنون بزرگسالم. و با بستگی آن‌ها به‌جنین است که تمام این دوره‌های متفاوت یگانه می‌شوند.

ـ تمثیلی بیاور.

ـ شاها، بدان ماند که مردی چراغی برافروزد. آیا آن چراغ سراسر شب روشن نیست؟

ـ ای محترم، بیشك سراسر شب را روشن است.

ـ شاها، بگو ببینم آیا شعلهٔ نخستین‌پاس شب همان شعلهٔ پاس میانی‌ست؟

ـ ای محترم، به‌راستی نه.

ـ آیا شعلهٔ پاس میانی‌شب همان شعلهٔ آخرین پاس‌ست؟

ـ ای محترم، به‌راستی نه.

ـ شاها، پس آن چراغ نخستین پاس شب یك چراغ، چراغ پاس میانی چراغ دیگر، و در آخرین پاس شب چراغ دیگری‌ست؟

ـ ای محترم، به‌راستی نه. آن چراغ در دو پاس دوم و سوم با بستگی به‌چراغ نخستین پاس‌شب است که سراسرشب را فروزان‌ست.

ـ شاها، همین گونه‌ست دربارهٔ عناصر هستی که در زنجیری به‌یکدیگر بسته با هم بستگی دارند: عنصری از میان می‌رود و عنصر دیگری پیدا می‌شود، بدین‌سان که یکی به‌دنبال دیگری می‌آید....»

ملنده‌پنیه

«زمان زندگی موجودزنده بسی کوتاه‌ست، و فقط به‌اندازهٔ یك اندیشه می‌پاید. چون چرخ که به‌هنگام چرخیدن از یك نقطه می‌چرخد و به‌هنگام ایستادن در نقطهٔ دیگری می‌ایستد، زندگی موجود زنده هم بدین‌سان‌ست و به‌اندازهٔ زمان یك اندیشه دوام دارد. او یك دم گذشتهٔ اندیشه را زندگی کرده‌است، ولی [اکنون] زندگی نمی‌کند و [در آینده] زندگی نخواهدکرد، او یك دم آیندهٔ اندیشه را زندگی خواهد کرد، ولی اکنون زندگی نکرده و نمی‌کند، موجود یك دم اکنون را زندگی می‌کند، ولی زندگی نکرده و نخواهدکرد.»[۵۹]

راه پاکی، دفتر هشتم

«فقط غم هست، نه غمگین.
هیچ کنندهٔ «کردار» نمی‌توان یافت،

---

۵۹ همین کتاب ص‌های ۱۵۰ـ۱۴۸

جز «کردار» چیزی وجودندارد.
نیروانه هست، ولی نه جوینده‌ٔ آن،
«راه» هست، ولی نه رهرو آن.»[۶۰]

راه پاکی، دفتر شانزدهم

«همان گونه که واژهٔ «ارابه» فقط قسمتی بیان محور، چرخ‌ها، تنهٔ ارابه، یوغ و بخش‌های سازندهٔ دیگر آن‌ست که به‌نسبتی معین با یکدیگر بستگی دارند، ولی وقتی که بخواهیم یك یك اجزاء را بررسی کنیم می‌بینیم که **ارابه** به‌معنای مجرد آن وجود ندارد؛ و همان گونه که واژهٔ **خانه** قسمی نامیدن چوب و دیگر اجزاء سازندهٔخانه است که فضا را به‌نسبتی معین دربرگرفته‌اند، ولی «خانه» به‌معنای مجرد، وجود ندارد؛ همین گونه‌ست کلمهٔ «مشت» که قسمی بیان انگشت‌ها، شست و مانند این‌هاست که به‌نسبتی معین با یکدیگر بستگی دارند؛ و «سپاه» که قسمی بیان فیل‌ها، اسب‌ها و غیره‌ست...؛ و «شهر» که قسمی بیان برج و باروها، خانه‌ها، دروازه‌ها و مانند این‌هاست...؛ و «درخت» که قسمی بیان تنه، شاخه و برگ‌ها و مانند این‌هاست که به‌نسبتی معین با یکدیگر بستگی دارند، ولی چون بخواهیم یك یك اجزاء را بررسی کنیم «درخت» ـ به‌معنای مجرد ـ وجود ندارد. کاملا همین‌گونه‌ست دربارهٔ «زندگان» و «من» که فقط قسمی بیان «پنج بخش»اند ولی آن‌گاه که بخواهیم عناصر وجود را یك‌یك بررسی کنیم، می‌بینیم که «زندگان» به‌معنای مجرد، وجود ندارند تا بنیاد پندارهای «منم» یا «من» را بسازند؛ به‌بیان دیگر، این‌ها **به‌معنای مطلق فقط «نام و شکل»اند**. کسی که این را دریابد به‌شناسائی حقیقت رسیده است.

کسی که از شناسائی حقیقت رو بگرداند و به«موجود زنده» معتقد باشد باید بیندیشد که این «زنده» هم ازمیان خواهدرفت و هم نخواهدرفت. اگر عقیده‌داشت که از میان نخواهدرفت به«پایندگی» که اندیشه‌ئی نادرست است، معتقد است یا اگر آن را از میان رفتنی بداند به‌نیستی که آن هم اندیشه‌ئی نادرست‌ست، معتقد است.... **با گفتن موجود زنده پاینده است**، به‌حقیقت نمی‌رسیم، و نیز **با گفتن آن نیست می‌شود**[۶۱] از حقیقت دور می‌شویم «از اینجاست که آن‌سرور گفت، «ای رهروان، دو نظر نادرست هست که آن‌ها را خدایان و انسان‌ها دارند و برخی با آن‌ها به‌حقیقت نمی‌رسند برخی از حقیقت دور می‌شوند؛ دانایان حقیقت را می‌شناسند. چه‌گونه برخی به‌حقیقت نمی‌رسند؟ خدایان و انسان‌ها از وجود شادند، در وجود کام‌می‌جویند و ازاین‌رو آن‌گاه که آئین رهائی از وجود را به‌آنان تعلیم می‌دهند دل‌های‌شان به‌سوی آن کشیده نمی‌شود،... آن را نمی‌پذیرند. ای رهروان برخی این‌گونه به‌حقیقت نمی‌رسند. چه‌گونه برخی از حقیقت دورمی‌شوند؟ برخی

---

۶۰ همین کتاب ص ۱۴۶ ۶۱ نک ص ۷ـ۲۶.

از هستی دلتنگ، شرمسار، و بیزارند، و اندیشهٔ «نه‌ـخود» را چنین می‌پذیرند: «اینجا را بنگر! با از میان‌رفتن تن «خود» نیست می‌شود، از میان می‌رود، و پس‌از مرگ وجود ندارد، خوب‌ست، عالی‌ست. چنان‌ست که باید باشد.» ای رهروان، برخی این‌گونه از حقیقت دورمی‌شوند.

دانایان چه‌گونه حقیقت را می‌شناسند؟ رهروی‌که با شناسائی‌درست چیزهارا آن‌چنان که هستند بنگرد در راه روگرداندن از چیزها، در راه بیمرگی، و در راه رهائی از آن‌هاست.

ای رهروان، دانایان این‌گونه حقیقت را می‌شناسند.»

راه پاکی، دفتر هجدهم

تُهیَّت

چنان که در میانهٔ ژرفای اقیانوس هیچ موجی پیدا نمی‌شود، بل‌که همه چیز آرام است، بگذار رهرو هم آرام باشد، بی‌حرکت باشد، و هیچ جا نباید بادکند.(۶۲)

Sn. ۹۲۰

ای **مُگَه‌راجَه**(۶۳) جهان را تهی(۶۴) بنگر،

آگاه‌باش و نظر [نادرست] به‌**خود** را از ریشه‌برکن.

تو به‌آن‌سوی مرگ خواهی‌رفت، و چون جهان را این‌گونه بنگری **سلطان مرگ**(۶۵) ترا نخواهد دید.(۶۶)

Sn. ۱۱۹

ـ «ای سرور، جهان ر ا تا چه اندازه **تهی** خوانند؟»

ـ «چون آن از **خود** یا چیزی وابسته به‌**خود** [= خودی](۶۷) تهی است، ازاین‌رو گفته می‌شود: «جهان تهی است» و آن چه از **خود** یا چیزی وابسته به‌**خود** تهی است چیست؟ چشم، شکل‌های مادّی، دانستگی چشم، پساویدنِ چشم ـاین‌ها همه از **خود** یا از چیزی وابسته به‌**خود** تهی است. چنین‌است گوش، بینی، زبان، تن و منش [دل و حسداده‌ها، دانستگی‌ها و پساویدن‌های هر یك از این‌ها]: این‌ها همه از **خود** یا چیزی وابسته به‌**خود**

---

۶۲ .BT شماره ۷۹

۶۳ Mogharāja

۶۴ suññato

۶۵ muccu-rājā

۶۶ .BT ۸۰، با توجه به‌VBB ص ۴۹۹ و LTGB ص ۱۸۸

۶۷ خودی، یا از سرشت و طبیعتِ خود.

تهی‌اند. همچنین آن احساسی که پیدامی‌شود و مشروطست به‌پساویدن چشم، گوش، بینی، زبان، تن و منش، خواه خوشایندباشد و خواه دردآور یا نه دردآور و نه خوشایند ـ آن نیز از **خود** یا چیزی وابسته به‌**خود** تهی است. از اینجاست که جهان را **تهی** می‌خوانند چون که از **خود** یا چیزی وابسته به‌**خود** تهی است.»[۶۸]

S.iv ۵۴

و آزادی دلی که تهی‌ست چیست؟ رهروی به‌جنگل رفته یا به‌پای درختی یا جای خلوتی رفته در این باره چنین می‌اندیشد: «این از **خود** یا چیزی وابسته به‌**خود** تهی‌ست. این را آزادی دلی می‌خوانند که تهی‌ست.... تا آن اندازه که آزادی‌های دل اندازه گرفتنی نیست، از هیچ است، بی‌نشان‌است، از همهٔ آزادی‌های استوارِ دل این برترین‌ست، زیرا از **شهوت**، از **کینه** و از **فریب** تهی‌ست[۶۹].

M.i ۲۹۷ـ۸

ـ «ای ساری‌پوته، با پائیدن در چه [مفهومی] تو در کمال آن می‌پائی؟»
ـ «ای سرور، با پائیدن در **تهیت** است که من در کمال آن می‌پایم.»
ـ «ساری‌پوته، این پائیدن «مردان بزرگ» است، یعنی **تهیت**.»[۷۰]

M.ii ۲۹۴

---

۶۸. BT. شماره ۸۱
۶۹. BT ۸۲
۷۰. BT ۸۳

پرسش‌های بی‌پاسخ

زیرکی بفروش و حیرانی بخر
زیرکی ظن است و حیرانی نظر
مولوی

[مراد از پرسش‌های بی‌پاسخ، پرسش‌هائی‌ست که در این زمینه‌ها از بودا می‌پرسیده‌اند: محدود و نامحدود بودن جهان، جاوید بودن و نبودن آن، بستگی تن و روان، همانی تن و روان یا زندگانی، زندگانی پس ازمرگ چنین‌رفته یا مرد تمام و ارزنده، هستی و نیستی خود،همانی ادراك و خود ... و مانند این‌ها. بیش‌تر این پرسش‌ها را درویشانی که از آئین بودا پیروی نمی‌کردند از بودا یا از رهروان او می‌پرسیدند. بودا به‌این پرسش‌ها هیچ گاه پاسخ نمی‌داد و ساکت می‌ماند، و این سکوت او به«سکوت شریف»(۱)، یعنی سکوت نجیب و عالی، معروف شده است. بودا این پرسش‌ها و پاسخ‌ها را «خیمه‌شب‌بازی، بند، سرگردانی، گمراهی و حیرانی» می‌داند. این‌ها بی‌فایده‌ست زیرا «با ذات سلوك قدسی بستگی ندارند، و به‌آرامش، به‌برترین کشف و شهود، به‌نیروانه راهنمائی نمی‌کند، از این رو دانستن آن‌ها جز رنج حاصلی ندارد، زیرا که

پشه کی داند که این باغ از کی‌ست　　در بهاران زاد و مرگش در دی است

مولوی]

سورهٔ سَم‌سَپا

روزی آن‌سرور در جنگل سم‌سپا(۲)ی کسمبی اقامت‌داشت. در آن هنگام چند برگ

---

۱ ariyo tunhibhāvo

۲ Saṃsapā-vane به‌سنسکریت شَم‌شَپا.

سم‌سپا را برداشت و به‌رهروان گفت:ای رهروان، چه می‌اندیشید؟ از این‌دو کدام‌یک بیش‌ترند: این چند برگی که من در دست دارم یا برگ‌های جنگل سم‌سپا؟

ـ برگ‌های جنگل سم‌سپا، سرور ارجمند.

ـ ای رهروان، بدین‌سان چیزهائی که به‌آن‌ها شناسائی دارم و به‌شما نگفته‌ام بیش‌تر و چیزهائی که به‌شما گفته‌ام کم‌ترند. من چرا آن‌ها را به‌شما نگفته‌ام؟ چون در آن‌ها سودی نیست، با ذات سلوك قدسی بستگی ندارند، و به‌روگرداندن،به‌بیمرگی، به‌رهائی، به‌آرامش، به‌برترین شناسائی، به‌بیداری کامل، به‌نیروانه نمی‌رسند، و از این‌رو من آن‌ها را به‌شما نگفته‌ام. من آن چه عرضه کرده‌ام این‌ست: «این رنج است، این خاستگاه رنج است، این رهائی‌ازرنج است، و این راه رهائی‌ازرنج است.»(۳)

S.v سم‌یوتهٔ ۵۶ سورهٔ ۳۱

سورهٔ کوچك مالُونْکْیَه

«چنین شنیده‌ام، روزی آن‌سرور در ساوتی، در جِیته‌وَنَه در باغِ اَناتَپِنْدَکَه اقامت داشت. در آن زمان مالونکیه‌پوته(۴) تنها و آرام بود و این اندیشه در دلش پیداشد: آن‌سرور این نظرها را که روشن نیستند، کنار نهاده، و نفی کرده‌است: «جهان جاوید است»، «جهان جاوید نیست»، «جهان نامحدود است»، «روان(۵) [همان] تن‌ست»، «روان جز تن است»، «چنین‌رفته» پس ازمرگ(۶) زندگی خواهدکرد... زندگی نخواهد کرد... هم زندگی خواهد کرد و هم نخواهدکرد... نه پس از مرگ زندگی خواهدکرد و نه نخواهدکرد.» آن‌سرور این‌ها را برای من روشن نمی‌کند،... و مرا خشنود نمی‌سازد. این کار او در خور من نیست....»

آن گاه مالونکیه‌پوتهٔ ارجمند شامگاه که از [نگرش] آرام خود برخاست به‌جائی که آن‌سرور بود نزدیك شد... در کناری نشست و چنین گفت: «سرور ارجمند، آن گاه که تنهاو خاموش بودم چنین اندیشه‌ئی در دلم پیدا شد: اگر آن سرور نظرهائی را که روشن نکرده، به‌کنار نهاده، و نفی کرده... برای من روشن نکند... من ترك این تعلیم می‌گویم و به‌جهان رو می‌کنم.... اگر آن سرور نمی‌داند که آیا جهان جاویدست... آیا جهان نامحدودست... آیا روان [همان] تن‌ست... آیا «چنین‌رفته» پس‌ازمرگ وجودخواهد داشت... تنها راه راست برای او که بی‌دانش و بینش است این‌ست که بگوید «نمی‌دانم، نمی‌بینم».

---

۳ VBB ص‌های ۶ـ۵۵۵
۴ Māluṇkyaputta
۵ jiva یا، زندگانی
۶ param maraṇā

- «مگر من هیچ گاه به‌تو گفته‌ام که ای مالونکیه‌پوته، بیا و همراه من‌رهروی‌سلوك قدسی کن، من برایت روشن خواهم کرد که جهان جاویدست... جهان نامحدودست...؟»

- سرور ارجمند، به‌راستی نه.

- یا هرگز تو به‌من گفته‌ای: «سرور ارجمند، من همراه آن‌سرور رهروی سلوك قدسی خواهم کرد به‌شرط آن که آن‌سرور برایم روشن کند که جهان جاویدست... جهان نامحدودست...؟»

- سرور ارجمند، به‌راستی نه.

- «... پس حال که چنین‌ست، ای گمراه، تو با که مخالفت می کنی؟ مالونکیه‌پوته، هر که بگوید «من با آن‌سرور رهروی سلوك قدسی نخواهم کرد مگر آن که او برایم روشن کند که جهان جاویدست... محدودست...» او پیش از آن که «چنین رفته» [این‌ها را] برایش روشنگری کند پریشان خواهد شد.

«مالونکیه‌پوته، این بدان ماند که مردی به‌تیری زهرآگین زخم بردارد و دوستانش بخواهند در پی پزشك و جراح برآیند، و مرد زخمی در آن حال بگوید، «تا نشناسم مردی که مرا زخمی‌کرد از کدام طبقه است از **کشَتریَه**، از **بَرَهمن**، از **وایشْیَه**، یا از **شُودْرَه**[۷]، نامش چیست، از کدام خانواده است... کوتاه است، میان‌قد است، رنگ‌پوستش سیاه، تیره، سپید است، از فلان ده، شهر یا شهرستان است، نخواهم گذاشت تیر را بیرون آورید.» یا بگوید، «من تا آن کمان رانشناسم نخواهم گذاشت این تیر را از تنم بیرون بکشید....» آن مرد پیش از آن که این چیزها را بفهمد خواهد مرد....

«سلوك قدسی بسته به‌درستی این نظر نیست که جهان جاویدست... و یا بسته به‌درستی این نظر که جهان جاوید نیست. خواه این نظر درست باشد که «جهان جاویدست» و خواه این نظر که «جهان جاوید نیست»، در هر دو حال، زائیده شدن، پیری، مرگ، اندوه، زاری، رنج، غم و نومیدی، و ویرانی آن چه من در این جهان نشان داده‌ام [یعنی از میان رفتن آلودگی‌ها] درکارند. سلوك قدسی بسته به‌درستی این نظر نیست که «جهان محدود است»... یا روان جز تن‌ست... یا «چنین‌رفته پس از مرگ خواهدزیست»... خواه این نظر درست باشد، خواه آن دیگری... در هر دو حال، زائیده شدن، پیری، بیماری، مرگ، اندوه، سوك، رنج، غم و نومیدی، و ویرانی آن چه من در این جهان نشان داده‌ام در کارند. مالونکیه‌پوته، از این‌رو آن‌چه را من روشن‌کرده و نکرده‌ام به‌خاطربسپار. من روشن نکرده‌ام که جهان جاویدست... محدودست... چرا؟ زیرا این کار سودی ندارد، با ذات سلوك

---

۷ Sudra, Vaisya, Brāhman, Kshatriya جهار «کاست» یا چهار طبقهٔ هندباستان.

بستگی ندارد، به‌روگردانـدن(۸)، به‌بیشهوتـی(۹)، به‌رهائـی(۱۰)، به‌آرامش(۱۱)، به‌برتریـن شناسائی(۱۲)، به‌بیداری(۱۳)، و به‌نیروانه(۱۴) رهبری نمی‌کند.

ای مالونکیه‌پوته، آن چه من نشان داده‌ام چیست؟ «این رنج است»... «این خاستگاه رنج است»... «این رهائی از رنج است»... «ایـن راه رهائـی از رنـج اسـت»... ایـن سودمندست و به‌ذات سلوك قدسی بسته‌ست....»(۱۵)

M. ۶۳

سورهٔ کیما

... شهریار پَسِینْدَیِ کُسَله‌ئی به‌جائی کـه کیما(۱۶) ـخواهر رهروـ در آنجا بود نزدیك شد و چنین گفت: «آیا، ای بانوی ارجمند، چنین‌رفته پس از مرگ خواهد زیست؟»

ـ «ای شاه بزرگ، آن‌سرور نگفته است که «چنین‌رفته» پس از مرگ خواهد زیست.»

ـ «ای بانوی ارجمند، آیا «چنین‌رفته» پس از مرگ نخواهد زیست؟»

ـ «آن‌سرور چنین نگفته است.

ـ آیا او هم پس از مرگ خواهد زیست و هم نخواهد زیست؟... آیا او نه پس از مرگ خواهد زیست و نه نخواهدزیست؟»

ـ «ای شاه‌بزرگ، آن‌سرور در این زمینه سخنی نگفته‌است....»

ـ «ای بانوی ارجمند، علت و دلیل این‌که آن‌سرور در این زمینه سخنی نگفته چیست؟»

ـ «ای شاه بزرگ، من اکنون از تو می‌پرسم و تو هم آن گونه که می‌خواهی پاسخ ده. چه می‌اندیشی، آیا آمارگر... یا گنجوری داری که بتواند شن‌های «گنگ» را بشمارد و بگوید چه اندازه...اند؟»

ـ «به‌راستی، نه.»

ـ «یا... بتواند آب اقیانوس بزرگ را اندازه بگیرد و بگوید چه اندازه آب... دارد؟»

ـ «به‌راستی نه.»

ـ «چرا»؟

ـ «زیرا اقیانوس بزرگ ژرف‌ست، بیکران‌ست، اندازه گرفتنی‌نیست.»

ـ «ای شاه بزرگ، چنین است کالبدِ چنین‌رفته، که با آن می‌شد او را از دیگری بازشناخت،

---

۸ nibbidāya
۹ vi-rāgāya
۱۰ nirodhāya
۱۱ upasamāya
۱۲ abhiññāya
۱۳ sambodhāya
۱۴ nibbānāya
۱۵ VBB ۳ـ۵۵۰
۱۶ Khema-theri

ترک شد، از ریشه کنده‌شد... و چنین‌رفته که این گونه از کالبد آزادست، چون آن اقیانوس اندازه‌گرفتنی نیست، و سخنِ چنین‌رفته پس از مرگ خواهد زیست» [دربارهٔ او] به‌کار برده نمی‌شود. «چنین‌رفته پس از مرگ نخواهد زیست» به‌کار برده نمی‌شود... [همچنین است دربارهٔ احساس‌ها، ادراک‌ها، حالات جان، و دانستگیِ چنین‌رفته(۱۷).»

S.iv ۳۷۴

سورهٔ آننده

«... در آن زمان وَچّه گُتّهٔ درویش به‌جائی که آن‌سرور آنجا بود نزدیك شد. پس از سلام و احوال‌پرسی مرسوم در کناری نشست و به‌آن‌سرور گفت: «ای گتمه، آیا خود هست؟» چون او چنین گفت آن‌سرور خاموش ماند. وَچّه باز گفت «پس، ای گتمه، خود نیست؟» باز آن سرور خاموش ماند. پس از آن وچه‌گته ازجابرخاست و رفت.

اندکی پس از رفتن او آننده‌ٔ ارجمند به‌آن‌سرور چنین گفت: «چرا سرور ارجمند به‌پرسش وچه‌گتهٔ درویش پاسخ نداد؟

ـ «آننده، اگر من به‌این پرسش وچه‌گته که «آیا خود هست؟» می گفتم «آری»، از برهمنانی که «هستّی» [= جاویدی] را تعلیم می‌دهند حمایت می کردم. اگر پاسخ داده بودم که «خود هست» آیا برای من که این نظر را دارم که «هیچ چیز خود نیست» شایسته بود؟ ـ نه، سرور ارجمند.

ـ اگر پاسخ داده بودم که «خود نیست» وچه‌گته که خود گمراه است ممکن بود در او این پندار پیدا شود که «من یقیناً پیش از این «خود»ی داشتم ولی اکنون آن «خود» وجود ندارد.»(۱۸)

S.iv ۴۰۰

سورهٔ اوتّیه

اوتّیه(۱۹) درویش به‌جائی که آن‌سرور آنجا بود نزدیك شد و پس از این که در کناری نشست چنین گفت: «ای گتمه، آیا «جهان جاویدست» درست است و جز آن نادرست؟»

ـ اوتیه، من چنین سخنی نگفته‌ام....

ـ پس، ای گتمه، آیا «جهان محدودست؟ جهان نامحدودست؟ روان [همان] تن‌ست، یا تن یك چیز و روان چیز دیگرست؟ چنین‌رفته پس از مرگ وجود دارد، یا نه وجود دارد و نه ندارد؟»

ـ اوتیه، من در این زمینه‌ها نیز سخنی نگفته‌ام.

ـ ای گتمه من هر چه می‌پرسم... تو در آن زمینه سخن نگفته‌ای، پس آن ارجمند در چه زمینه

۱۷ VBB ص‌های ۷ـ۵۷۶
۱۸ VBB ص‌های ۸ـ۵۷۷
۱۹ Uttiya

سخن گفته است؟

ـ اوتیه، من از راه شناسائی برتر، آئین را برای پاکی زندگان، برای چیرگی به‌غم و اندوه، برای پایان‌دادن به‌رنج و نومیدی، برای رسیدن به«راه»، برای دیدن آرامش به‌رهروان نشان داده‌ام.

ـ پس، اگر گتمهٔ ارجمند آئین را... برای دیدن آرامش به‌رهروان نشان می‌دهد، آیا همهٔ جهان یا نیمی از آن یا یک‌سوم آن رهائی خواهند یافت؟» چون اتیه چنین گفت آن‌سرور خاموش ماند.

آن‌گاه این اندیشه در دل آنندهٔ ارجمند پیدا شد: «اوتیهٔ درویش نباید از این پندار نادرست چنین بفهمد که «راستی عجیب است که سمنه‌گتمه در برابر یک سؤال یکباره شکست خورده‌است، او پاسخ نمی‌دهد؛ پیداست که نمی‌تواند.» زیرا این قدرت‌ها به‌زیان و رنج اوتیهٔ درویش خواهد بود. آن‌گاه آنندهٔ ارجمند به‌اوتیهٔ درویش چنین گفت:

ـ «دوست اوتیه، در این باره برایت تمثیلی خواهم‌آورد، زیرا برخی از فرزانگان معنای برخی از سخنان را به‌تمثیل در خواهند یافت. مثل این که، شهریاری شهری در مرز داشته باشد که بنیادها، دیوارها، و دروازه‌های آن محکم باشد و برای ورود به‌آن تنها یک راه وجود داشته باشد. این راه دربانی دارد دانا، فرزانه و هوشیار. او هر کس را که نمی‌شناسد باز می‌گرداند و هر که را که می‌شناسد راه می‌دهد؛ و او دور تا دور آن شهر را از هر سو می‌گردد، و هیچ راه یا منفذی حتی گربه‌روی هم نمی‌بیند. در آن زمان هیچ استدلال نمی‌کند که «بسیاری از موجودات زنده یا به‌این شهر داخل یا از آن خارج می‌شوند»؛ ولی استدلال او در این باره چنین است «هر موجود به‌هر اندازه که باشد از این در به‌این شهر می‌آید و یا از آن بیرون می‌رود.» و، ای دوست اوتیه، خواست چنین‌رفته این نیست که «همهٔ جهان یا نیمی از آن یا یک سوم آن از این راه رهائی یابند»، ولی او در این باره چنین می‌اندیشد: «هر که از این جهان رهائی یافته، یا در حالت رهائی است، یا رهائی خواهد یافت، همگی خود را از پنج‌مانع ـ آن تمایلات دل انسان که از ناتوانی شناسائی پیدا می‌شوند ـ رهائی بخشیده‌اند، و با چهار نگرش در اندیشه استوار شده‌اند، هفت اندام [روشن‌شدگی] را به‌درستی شکوفانده‌اند ـ اینان از جهان چنین رهائی یافته‌اند، در حالت رهائی‌اند یا رهائی خواهند یافت». ای دوست، پس آن گاه که تو از آن‌سرور، چنین بپرسی، واقعاً همان پرسش را به‌شکل دیگری می‌پرسی. از این رو آن‌سرور به‌تو توضیح نداد.»[۲۰]

A. نپاتهٔ دهم سورهٔ ۹۵

سورهٔ دوم وَچّه گُتّه

ـ« گتمهٔ ارجمند دراین نظرها چه خطری حس می‌کند که آن‌هارا یکباره ردکرده است؟

ـ«وچه‌گته، این نظر که «جهان جاویدست» جنگل‌ست، سرگردانی‌ست، خیمه‌شب‌بازی‌ست،

---

۲۰ VBB ص‌های ۴ـ۵۵۳

پیچ‌وتاب خوردن‌ست، بندست، و به‌رنج، به‌سرگردانی، به‌نومیدی، و به‌تب بسته‌ست، و به‌دل کندن، به‌بیشهوتی، به‌رهائی، به‌آرامش، به‌برترین شناسائی، به‌روشن‌شدگی کامل، و به‌آرامش نمی‌رسد. این نظر که «چنین‌رفته پس از مرگ وجود دارد... یا نه‌وجود دارد و نه‌ندارد... جنگل‌ست... و به... آرامش نمی‌رسد. من چون در آن‌ها خطر دیدم به‌یکباره آن‌ها را رها کرده‌ام.»[۲۱]

M. ۷۲

سورهٔ جالِیَه

- ای دوست گتمه، آیا روان [یا زندگانی] [همان] تن‌ست، یا تن یك چیز و روان چیز دیگری‌ست؟»

- رهروی که کاملاً می‌داند و می‌فهمد که «جز این چیزی نیست» آیا برای او شایسته است که بگوید: «روان»]همان] تن‌ست، یا تن یك چیز و روان چیز دیگری‌ست»؟...

ای دوستان، من اکنون این را می‌دانم، این را می‌فهمم و نمی‌گویم که «روان [همان] تن‌ست»، یا «تن یك‌چیز و روان چیزدیگری‌ست.»[۲۲]

D.۷

سورهٔ پُوتَّپادو[۲۳]

- ای سرور، آیا ممکن است پی ببرم که جهان جاویدست یا نه؟
- من در این زمینه سخنی نگفته‌ام.

این پرسش چه‌گونه‌ست: آیا جهان، بی‌پایان‌ست؟

- من در این زمینه سخنی نگفته‌ام.
- این پرسش چه‌گونه‌ست: آیا جهان بی‌انتها یا با انتهاست؟ آیا تن و زندگانی یك چیزست و یا، تن، چیز دیگر و زندگانی، چیز دیگری‌ست؟
- من در زمینه سخنی نگفته‌ام.
- چرا آن‌سرور در این زمینه سخن نگفته‌است؟
- زیرا این‌ها حقیقت ندارند، به‌رو گرداندن [از لذت‌ها]، به‌از میان بردن [رنج]، به‌کشف، به‌شهود، به‌بیداری، و به‌نیروانه نمی‌رسند.
- پس آن‌سرور در چه زمینه سخن گفته‌است؟

---

۲۱ PTS ص‌های ۶ـ۴۸۵، VBB ص ۵۵۵.

۲۲ VBB ص‌های ۳۰۸.

۲۳ Poṭṭhapādo

ـ «این رنج است» ـ من در این زمینه سخن گفته‌ام ـ «این خاستگاه‌رنج است»، «این رهائی از رنج است» و «این راه رهائی ازرنج است» زیرا این سخنان حقیقت دارند و به‌روگرداندن، به‌از میان‌بردن، به‌کشف و شهود، به‌بیداری و نیروانه می‌رسند.

ـ چنین است ای سرور، چنین است.»[۲۴]

---

۲۴ تاریخ‌فلسفه، کتاب اول، ص ۶۹

شناسائی روشن دربارهٔ آزادی

«ای رهرو، آن که دل می بندد؛ به‌راستی در بند مارَه است، آن که دل نمی بندد از آن بدکار رهائی یافته[۱] است.»

۷۳ S.iii، سم‌یوتهٔ یکم، سورهٔ ۶۳

ای رهرو، آن‌چه که دربارهٔ آن می گویند «این از من‌ست» و آن‌چیزهائی که «از من» می نامند-تا «دلِ» تو آنجاست، تو از «من» آزاد نخواهی بود.»[۲]

S.iii سم‌یوتهٔ ۴ سورهٔ ۱۹.

«.... آن‌گاه دل‌را به‌شناسائی ازمیان بردن آلودگی‌ها بازگرداندم. به‌راستی دانستم... که این‌ها آلودگی‌اند... این خاستگاه آلودگی‌هاست... این رهائی از آلودگی‌هاست... این راه رهائی از آلودگی‌هاست.»

چون این را دریافتم و فهمیدم، دلم از آلودگی کام، آلودگی وجود، و آلودگی نادانی آزاد شد؛ و چون آزادشدم شناسائی آزادی من در من پیداشد....»[۳].

M.i سورهٔ ۳۶

«آن‌گاه که رهروی از میان‌بردن آلودگی را در اینجا - در این جهان- کاملاً بشناسد و خود به‌تنهائی بفهمد، و از آزادی دل ودانش، و این حالت نیالوده بهره‌مند شود، ای مَهالی، او به‌اینجا که

---

۱ mutto

۲ VBB ص‌های ۵۰۰ - ۴۹۱

۳ همین کتاب ص ۴۹۳

بسی والا و بسی برترست می‌رسد، و برای رسیدن به‌آزادی‌است که رهروان با من زندگانی قدسی را زندگی می‌کنند.»(۴)

D. سورهٔ ۶

«ای مَهانامَه، به‌تو می‌گویم که میان آزادی پیش‌نشینی که دلش این گونه آزاد شده، ورهروی که دلش از آلودگی آزادی یافته، تفاوتی نیست»(۵).

S.v. سم‌یوتهٔ‌یازدهم، سورهٔ ۵۴

او اندیشه‌اش آرام، گفتارش آرام، و کردارش آرام است. شناسائی درست دارد؛ به‌آزادی رسیده‌است؛ و آرامش یافته‌است.

Dh. ۹۶

آن کس که همهٔ بندها را بریده‌است، هرگز [از بیم] نمی‌لرزد، از دلبستگی‌ها گذشته است، وارسته‌ست، من او را برهمن می‌خوانم.

Dh. ۳۹۷

ای به‌راستی آزاد،
ای شکوهمند وارسته!
من از سه چیز کوژ و تیره آزادی یافته‌ام:ـ
از دستاس، از هاون، و از مولای کوژپشتم(۶).
من از دوباره زائیده شدن و مرگ آزادم،
و آن چه مرا باز می‌دارد از میان رفته است.(۷)

Thig ۱۱

ای رهروان، همان گونه که دریای بزرگ فقط یك مزه دارد ـــ
مزهٔ شورـ این «آئین و روش» هم فقط یك مزه دارند ـــ
مزهٔ آزادی.»(۸)

VC.IX.i.۷

---

۴ سوره PTS, i., Mahā Saccaka ص ۲۴۹، همین کتاب ص‌های ۴ـ۴۸۳،

۵ همین کتاب ص ۴۸۵

۶ Thera Sumangala هم آزادی خود را در سه چیز می‌داند: داس و گاوآهن و بیل.

۷ سرودهای‌خواهران. ترجمهٔ بانوریس‌دیویدس

۸ VBB ص ۴۸۳

نیروانه

«برای آنان بسی دشوار است که پاکی ازمنی، ترک همهٔ بنیادها، و فرونشاندن تشنگی، بیشهوتی، رهائی، آرامش [= نیروانه] را بنگرند.

VM.I.v.

«من از همه بالاتر، دانای کُل، و در میان چیزها بی‌پلیدی‌ام، ترکِ همه گفته‌ام و با فرونشاندن تشنگی آزادم.

من که خود به‌شناسائی رسیده‌ام چه کسی را باید ارجمند بدارم؟
استادی ندارم، هیچ‌کس چون من نیست،
در جهان انسان‌ها و خدایان کسی همتای‌من نیست.
من دراین جهان ارهتم، استادی‌بی‌همتایم،
تنها بودای والا، و آرامش یافتهٔ نیروانه‌ام.
... در این جهان تاریك طبل‌بیمرگی خواهم بود.
... آن پیروزمندانی که به‌از میان بردن‌آلودگی رسیده‌اند، چون من‌اند، من ازاندیشه‌های گنه‌آلوده دست برده‌ام، پس من ای اُوپَکَه یك جِنَه(۲) هستم.»

VM.IV.i.

ترك پندار «منم» گفتن ـ این به‌راستی برترین نیکبختی است.(۳)

---

۱ upaka
۲ jina : پیروز.
۳ VBB ص‌های ۳ـ۴۸۲ و ۴۹۸

«... این‌ست بنیش والای نجیب، به‌نام شناسائی از میان‌بردن رنج، این آزادی استوار است، بر بنیاد حقیقت نهاده‌شده است.... این‌ست حقیقت والای نجیب، یعنی دور بودن از نادانی، یعنی نیروانه.»[۴]

M. سورهٔ ۱۴۰

«... اگر رهروی آئین روگرداندن از کالبد، دورکردن آن، رهائی از آن را بیاموزد، سزد او را رهروی بخوانیم که آئین را دریافته‌است. اگر رهروی به‌روگرداندن از کالبد، به‌از میان بردن آن، به‌رهائی از آن رسیده‌باشد، سزد او را رهروی بخوانیم که آئین را یافته‌است. اگر رهروی با روگرداندن از کالبد، با از میان بردن آن، با رهائی از آن، بی‌دلبستگی به‌آن، آزاد شود، سزد او را رهروی بخوانیم که در این جهان به‌نیروانه رسیده‌است. اگر رهروی با رو گرداندن از احساس آزاد شود، سزد او را رهروی بخوانیم که در این جهان به‌نیروانه رسیده‌است.

اگر رهروی باروگرداندن از ادراك، حالات جان، و دانستگی، آزادشود، سزد اورا رهروی بخوانیم که در این جهان به‌نیروانه رسیده‌است.»

S.iii سورهٔ ۱۱۵

«دوست ساری‌پوته [می‌گویند] ارهتی، ارهتی. دوست، مقام ارهتی کجاست؟

ـ فرو نشاندن شهوت، فرو نشاندن کینه، فرو نشاندن فریب، مقام ارهتی این‌ست....»[۵]

S.iv. سورهٔ ۲

ـ جائی‌که رنج هست، خوشدلی نیز هست. از این رو آنجا که هستی هست، نیستی نیز باید باشد.

جائی‌که گرما هست، سرما، نیز می‌توان یافت، از این‌رو آنجا که «سه‌آتش» هست نیروانه هم می‌توان یافت.»[۶]

بُدُومسه، قسمت دوم

«آری ای رادَه، نیروانه همانا فرونشاندن تشنگی‌است.»[۷]

S.iii

«آننده دربارهٔ او [= رهرو] چنین می‌نگرد: این واقعی‌ست، این برترین‌ست، یعنی آرامش از منی، برهم‌زدن هر بنیاد، فرونشاندن تشنگی، بی‌شهوتی، رهائی، نیروانه.»[۸]

A.v. ۳۲۲

---

۴ سورهٔ PTS.iii, Dhātu-Vibhanga ص ۲۴۵

۵ همین کتاب ۵ـ۴۸۴

۶ همین کتاب ص ۴۴۶

۷ LGB ص ۱۳۲

۸ LTGB ۲۵۵

چون شعله که دم باد بر آن وزیده‌باشد،
خاموش می‌شود و از [دسترس] شناختن پنهان می‌ماند،
همین‌گونه هم نام و تن دانا ترک می‌شوند،
خاموش می‌شوند، از شناختن پنهان می‌مانند.(۹)
Sn. پارایَنَه‌وَگّه ۷

این «دانایان به‌آئین» که در نگرش‌ها پایدارند، همواره در کوشش‌ها استوار می‌مانند تا به‌نیروانه برسند که برترین آزادی از بندست.
Dh. ۲۳

آنان که جان‌شان در [هفت] اندام‌روشن‌شدگی نیك شكفته‌است، بی‌دلبستگی‌اند و از این که از دلبستگی‌ها آزادند شاد می‌شوند؛ آنان که هرگونه آلودگی را از خود زدوده‌اند و سرشار از روشنی‌اند، آنان در این جهان به‌نیروانه می‌رسند.
Dh. ۸۹

آن کس که سفر را به‌پایان آورده، بی‌اندوه، وارسته از همه چیز، بندهارا گسسته؛ چنین کسی از تب [سوزان شهوت] نمی‌سوزد.
Dh. ۹۰

آن کس که حس‌های خویش را به‌آرامش آورده‌است ـ چون توسنانی که ارابه‌ران آن‌ها را به‌خوبی رام کرده ـ آن کس که از «منی» آزادست و از «آلودگی‌ها» آزاد، چنوئی را خدایان نیز عزیز می‌دارند.
Dh. ۹۴

برخی به‌رحم می‌روند؛ بدکاران به‌دوزخ، نیکان به‌بهشت، پاکان به‌نیروانه می‌روند.
Dh. ۱۲۶

از پادشاهیِ برسراسر این زمین بهتر، از رفتن به‌بهشت بهتر، از سروری به‌همهٔ جهان بهتر همانا «اجر رسیدن به‌رود» است.
Dh. ۱۷۸

هیچ‌آتشی چون شهوت و هیچ بدی چون‌کینه نیست، و همچون این [پنج] «بخش» رنجی نمی‌توان یافت. هیچ نیکبختی برتر از آرامش نیست.
Dh. ۲۰۲

آز بدترینِ بیماری‌هاست؛ «چیزهای آمیخته» بزرگ‌ترین رنج‌هاست. آن کس که این را چنان که هست بشناسد برای او نیروانه برترین نیکبختی‌ست.
Dh. ۲۰۳

---

۹ VBB ص ۵۷۹

بزرگ‌ترینِ نعمت‌ها تندرستی است و بزرگ‌ترین دارائی، خرسندی. نیکوترین خویش، اعتماد و برترین نیکبختی، **نیروانه**است.

Dh. ۲۰۴

فرزانگانِ بی‌آزارِ همیشه خویشتن‌دار، به‌حالت **بیمرگی** می‌رسند، چون بدانجا رسیدند دیگر اندوه‌شان نیست.

Dh. ۲۲۵

همیشهٔ بیداران، که‌شب وروز خودرا تربیت می‌کنند و به‌جست‌وجوی نیروانه می‌کوشند، آلودگی‌های‌شان به‌پایان می‌رسد.

Dh. ۲۲۶

عشق به‌خود را برکن همچنان که نیلوفر خزانی را با دست. راه به‌آرامش را، به‌نیروانه را که **خوش‌رفته** نشان داده است، آرزوکن.

Dh. ۲۸۵

کسانی که بندهٔ شهوتند به‌آن جریانِ [تشنگی] در می‌افتند به‌کردارِ عنکبوتی که در دام خود می‌افتد. دانایان آئین، آن‌گاه که این [تشنگی] را بریده‌اند، جهان را رها می‌کنند، بی‌هیچ آرزو؛ همهٔ رنج‌ها را دورافکنده.

Dh. ۳۴۷

رهروی که در مهر می‌پاید، که از تعلیم بودا خشنودست، به‌آن حالتِ آرامش و نیکبختی می‌رسد که راه آرام‌کردن چیزهای مشروط‌است.

Dh. ۳۶۸

ای رهرو، ناو را تهی‌کن؛ چون تهی‌شد سبک خواهدرفت. چون شهوت و کینه را برکنده باشی، آن‌گاه به‌[سوی] نیروانه خواهی رفت.

Dh. ۳۶۹

پنج [چیز] را برچین؛ از پنج [چیز] رها شو؛ پنج [چیز] را [در خود] پرورش‌ده. رهروی را که خود را از پنج‌بند آزاد کرده‌است از **سیل‌گذشته** می‌خوانند.

Dh. ۳۷۰

هر آن که به‌برترین کوشش دست یازیده،
در **چهار آگاهی** پائیده
او به‌گل‌های زیبای «آزادی» آراسته است،
و فرزانه و ایمن، به‌آن «آرامش‌کامل» می‌رسد.

Thag ۱۰۰

دانش سه گانه از من‌ست
و من در جذبهٔ نگرش اوج گرفته،
و در آرامش‌دل چیره
رستگاری را یافته،
و همهٔ دستورهای بودا را انجام داده‌ام.

Thag ۱۱۲

نیکبختی نیروانه چه بزرگ و شگفت‌انگیزست،
او، آن بیدار کامل، آن را آشکار کرده‌است!
در آنجا نه اندوه‌ست، نه شهوت
ساحلی‌ست ایمن، آنجا رنج و پیدا شدن رنج از میان رفته است.

Thag ۲۲۷

باشد که او کسی باشد که به‌آن رمزِ ژرف می‌نگرد، و در تفکر چیره‌است.
بگذار او خویش را به‌برترین آرامش، و در همان زمان هم به‌نگرش بسپارد.

Thag ۵۸۴

از جنگل(۱۰) به‌نیروانه آمده،
شادست که از کام‌های این جهانی روگردانده‌است،
او چون زری زیباست که از سنگِ کان جدا شده باشد.

Thag. ۶۹۱

آری هزاران رهرو، و بیش‌ازاین،
گردِ خوش‌رفته گرد می‌آیند،
او در اینجا آئین نابِ به‌دور از شهوت
و نیروانه را می‌آموزد،
اینجا بیم را راهی نیست.

Thag ۱۲۳۸

ای دیرا(۱۱) به‌جائی که پریشانی‌ها فرومی‌ایستند، جائی که حس آرام‌است، جائی که نیکبختی را جای‌است، بیا و راه به‌مقصد ببر، آن را لمس‌کن، به‌نیروانه چیره‌شو، بر آن آرامشِ راست و درستِ آزادی از بند(۱۲) که بیسوی‌ست دست بیاب.

Thig ۶

---

۱۰ vāna یا، شهوت. نک واژه‌نامه

۱۱ Dhīrā

۱۲ yoga-khema. نک واژه‌نامه.

مِتا(۱۳)، تو ای خواهر مهربان،
که با دلی استوار پیش‌می‌آئی!
آن دوستانی که سزاوار مهرتواند
ترا در اندیشه و کردار دوست‌می‌دارند
خویش را در راه‌های نیکی
در تسلط بر آرامش آزادیِ از بند، آرامش مطمئن تربیت‌کن.
Thig ۸

ای بَدْرا(۱۴)، ای نیکبخت که با دلی‌استوار روسوی نیکبختی داری!
دلِ استوارِ تو هر آن چه را نیک‌است به‌کمال می‌رساند،
و به‌سوی برترین‌آرامشِ آزادیِ از بند سفر می‌کند.
Thig ۹

کردار، گفتار، و اندیشهٔ من به‌خوبی نظم یافته،
و من پرشور و ژرفم
از تشنگی و ریشهٔ آن دست برده‌ام؛
من اکنون سردم، آرامش نیروانه را می‌شناسم.
Thig ۱۵

تو بانوی‌ارجمند، شاد و آرامی
تو آرامی، جامه‌ئی پوشیده‌ای که بافتهٔ تست.
هوس‌های سرکش درون آرامند.
اکنون تو سردی، آرامش نیروانه را می‌شناسی.
Thig ۱۶

خانه را ترک‌کرده‌ام، چون که جهان را ترک‌کرده‌ام!
فرزند و همهٔ عزیزانم را بدرودگفته‌ام!
شهوت را ترک‌کرده‌ام، و بدخواهی نیز رخت‌بربسته،
نادانی را از خود بسی دورکرده‌ام؛
تشنگی و ریشه‌اش برکنده‌شد،
من اکنون سردم، آرامش‌نیروانه را می‌شناسم.
Thig ۱۸

Mitta ۱۳ Bhadrā ۱۴

هفت اندام بیداریِ دل -
و هفت راه نیروانه، هر آن چه را که بودا گفته،
به‌کمال رسانده‌ام.
Thig ۴۵ و ۲۱

من هنوز در اندیشه، اندیشه‌ئی ژرف، هستم
تا آنجا که ریشهٔ هر سوزشهوت برکنده‌شده
و هر تب‌هوس شکسته‌است.
من اکنون سردوآرام - در آرامش نیروانه‌ام.
Thig ۳۴

آرزوی دل به‌کمال رسیده‌است. من آن **تهی** را می‌یابم،
من آن **بی‌نشان** را می‌یابم. منم، دختر بودا،
زادهٔ دهان‌او، سخن‌خجستهٔ‌او، من همیشه
از نیکبختی نیروانه سرشار و استوارم.
Thig ۴۶

ما هر دو، هم‌او و هم‌من، غم و محنت جهان را دیده،
و از آن روگردانده‌ایم.
ما هر دو **ارهتیم**، آرامش را خوب یافته‌ایم.
ما سردِسردیم، نیروانه اکنون از آنِ ماست!
Thig ۶۶

کام‌هائی که‌خدایان را به‌بند می‌کشند،
انسان‌ها را بنده‌می‌کنند،
همه را به‌یکباره دور افکنده،
و دایرهٔ نامحدود وجود را ازهم‌گسسته‌ام.
مرا دیگر «وجود»ی نیست.
Thig ۷۴

همهٔ بندهای ناشایست که خدایان و انسان‌ها را به‌بند می‌کشند،اکنون به‌یکباره گسسته‌اند.
دلم از همهٔ آلودگی‌ها پاک‌شده‌است،
من آرام‌وخرسندم، آرامش‌نیروانه‌رامی‌شناسم.
Thig ۷۶

مرا هرگز از تن بیمی نیست،
و همهٔ دانستگی‌های‌من از شهوت آزادند،

با شوقی بی‌بند، پرشور، رهائی‌یافته‌ام،
آرام و خاموش، و از آرامش نیروانه می‌نوشم.
Thig ۸۶

من کردار، گفتار، و اندیشه‌ام را
که زادگانِ علت، گذرنده و نپاینده‌اند،
از آن خود ندیده‌ام!
و اکنون همهٔ‌آلودگی‌های زهرآگین دورریخته‌شده‌اند،
من سردوآرامم. آرامش‌نیروانه را احساس می‌کنم.
Thig ۱۰۱

من این فتیله را فرومی‌کشم ـ
خاموشیِ خود به‌خود چراغ همانا آزادیِ‌دل‌ست.
Thig ۱۱۶

زادن و مردن ـ می‌دانی‌که این‌دو را معنائی‌ست.
اکنون از تشنگی آزاد، در این‌زندگی، روی‌زمین،
راه خود را آرام و خاموش خواهی‌رفت.
Thig ۱۶۸

روز و شب بی‌آن‌که ازغم افسرده‌باشم، در تلاشم
تا اندرزهای‌او بارآورد،
و من بتوانم به‌والاترین‌آرامش دست‌بیابم.
Thig ۲۱۲

برهمن رفته‌است. او، آن‌بیدار، رهائی‌یافته،
آن که در او دوباره‌زائیده‌شدن را بنیادی‌نیست،
آن بینا را، و آن‌کس را که به‌آن‌سوی هرگونه‌رنج
رسیده دیده‌است.
Thig ۳۲۰

من چنین برگزیده‌ام،
و هرگز به‌رنج‌های جهان بازنخواهم گشت،
زیرا همیشه نیکبختیِ نیروانه از آنِ من‌ست.
Thig ۳۵۹

اینك در نبرد با تمایلاتِ این جهانی
من امیدوار و چشم به‌راهِ خجستگیِ‌سردم

پرشورم و در کوشش کوشا،
تا دیگر چیزی از آن چه مرا بنده می‌کند به‌جای‌نماند.

Thig ۳۶۰

آن‌سرور تحمل حقیقت را آموخته‌است
این بود علت، خاستگاه، ریشه،
این‌ست نخستین حلقهٔ زنجیرِ عِلّی،
این‌ست نیروانه، اگر آئین را دوست‌می‌داریم.(۱۵)

Thig ۵۲۱

رهائی از وجود، نیروانه‌است.

S.ii ۱۱۷

آن را نیروانه خوانند که فرونشاندن تشنگی است.

S.i ۳۹

پایداران چون این چراغ خاموش می‌شوند.(۱۶)

Sn. ۲۳۵

خاموش شدنِ خودِ شعله آزادیِ دل بود.

D.ii ۱۵۷

برای غرقه‌شدن در نیروانه، برای به‌آن‌سوی نیروانه‌رفتن برای اوج در نیروانه‌است که زندگی قدسی را زندگی می‌کنند.

S.iii ۱۸۹

آن رهروفرزانه در اینجا، بدون آرزو و شهوت، به‌بیمرگی، آرامش، و حالتِ بی‌تغییر نیروانه می‌رسد.

S. ۲۰۴

برای آنان که درمیان رود ایستاده‌اند، درخطر بزرگ سیل-برای آنان که درخطر پیری ومرگند-
من این جزیره را عرضه‌می‌کنم.
که آنجا هیچ چیز نیست، که آنجا هیچ چیز یافته‌نمی‌شود، این جزیرهٔ بی‌آن‌سوست. من آن را نیروانه می‌خوانم، [یعنی] فرونشاندن کامل پیری و مرگ.

Sn. ۱۰۹۳_۴

آنَنْدَه دراین‌باره او چنین احساس می‌کند: این واقعی‌ست، این عالی، یعنی آرامش همهٔ

---

۱۵ سرودهای‌برادران‌وخواهران، از همان مترجم. فقط شعر ۱۱۶ از BT شماره ۸۷ ترجمه شده است.

۱۶ nibbanti

کرمه‌سازها، دور ریختن هر بنیاد، فرونشاندن تشنگی، بیشهوتی، رهائی، نیروانه[۱۷].
A.v ۳۲۲

ای رهروان، این دو ذاتِ[۱۸] نیروانه وجود دارند: یکی **ذات نیروانه با در کار بودنِ بنیاد**[۱۹]، و آن دیگری **ذات نیروانه بی در کار بودنِ بنیاد**[۲۰] اولی از کدام دست است؟ این رهروان، در اینجا رهرو ارهت، آلودگی‌هایش از میان‌رفته، زندگانی قدسی را زندگی کرده، کار را کرده، بار را به‌زمین نهاده، به‌مقصد رسیده، زنجیر وجود را گسسته، با دانائی کامل رهائی یافته‌است. ولی پنج عضو حسی هنوز در او مانده‌اند، چون آن‌ها هنوز از او جدا نشده‌اند، ارهت با آن‌ها آن چه را که خوشایند، ناخوشایند و دستخوش کام و ناکامی است احساس می کند. همه چیز فرونشاندن **شهوت، کینه و فریب** است. ای رهروان، این را **ذاتِ نیروانه با در کار بودن بنیاد** خوانند.

و ای رهروان، **ذات نیروانه بی در کار بودنِ بنیاد** چیست؟ در اینجا رهروِ ارهت، آلودگی‌هایش از میان رفته، زندگانی قدسی را ازندگی کرده، کار را کرده، بار را به‌زمین نهاده، به‌مقصد رسیده، زنجیر وجود را گسسته و با شناسائی کامل رهائی یافته است. در اینجا هر محسوس، که او را خوشی بسیار نمی بخشد، خود سرد خواهد شد. این را **ذات نیروانه بی‌در کار بودن بنیاد** خوانند.

آن‌سرور در این باره چنین گفت، بینا، آزاد و **چنین[رفته]**،این دو ذات نیروانه را شناسانده‌است: ذاتی که وابسته به‌اینجا و اکنون، یعنی که از وجود هنوز چیزی در او هست، گو این که راه وجود از میان رفته باشد. امّا آن ذات نیروانه بی آن که چیزی از **بنیاد** در آن مانده باشد از آنِ آینده‌است ـ در این مقام وجودها یکباره از میان می‌روند.

آنان که با شناسائی این حالت **نیامیخته** [= نامشروط] دل‌های‌شان با از میان رفتن راه وجود رهائی یافت، خوشدل از فرونشاندن [= خاموشی][۲۱] به‌جان **ذَمَّه‌ها**[۲۲] می‌رسند. چنین‌اند آنانی که از همهٔ وجودها بدین‌سان رهائی می‌یابند.[۲۳]
It. ۴۴

---

۱۷ .BT شماره‌های ۶ـ۸۴، ۹۱ـ۸۸ و ۹۴.　　۱۸ dhātu

۱۹ sa-upādi-sesa-nibbāna همان kilesa-nibbāna است، یعنی فرونشاندن‌آتش، پاک‌شدن از شهوات. در اینجا بنیاد یعنی پنج‌بخش‌دلبستگی.

۲۰ an-upādi-sesa-nibbāna همان khandha-nibbāna است، یعنی از میان بردن، فرونشاندن بخش‌های وجود (از راه برانداختن بنیاد وجود).

۲۱ یعنی، «خاموشی سه‌آتش» (تفسیرِاتی‌ووتَّکه I.۱۶۷).

۲۲ dhamma-sāra در تفسیر اتی‌ووتکه ۱۶۷ .I آمده: «جان (هسته، مغزدرخت: sara) همان آزادی است که با رسیدن به‌مقام ارهتی دست می‌دهد. (هر ذمّه یك حال و مقام است)... برترین جانِ ذمّه‌ها (احوال)، نیروانه است که گفته‌اند «بیشهوتی بهترین ذمَّه است. از میان ذمّه‌ها برترین همان بیشهوتی‌است.» A.iii ۳۵

۲۳ .It ۹۷ با توجه به.BT ترجمهٔ مور ص ۸ـ۵۷

این را به‌راستی آن‌سرور گفت، آن ارهت گفت، من چنین شنیده‌ام.
- «ای رهروان، این‌ها سه **ذاتِ رهائی**(۲۴) است.»
- «آن سه کدام است؟
- «رهائی از شهوات، یعنی ترک(۲۵) [ترک جهان]؛ رهائی از شکل(۲۶) [شکل مادّی]، یعنی بی‌شکلی؛ رهائی از آن چه هستی داشت که آمیخته [= مشروط] است [و] دستخوش **زنجیرِ عِلّی**، [که همان] **آزادی**(۲۷) [است].»

در این معنا آن‌سرور سخن گفت، و در این باره چنین گفت:
«آن که همیشه مشتاق رهائی از شهوت [است]،
و [راه] گذشتن به‌آن‌سوی شکل‌ها را می‌داند،
و به‌آرامش هر [پنج] **بخش** می‌رسد

این رهرو، به‌راستی، بینش درستی(۲۸) دارد،
بدین‌سان او اینجا [= در این جهان] به‌آزادی می‌رسد؛
اگر او خوب باشد و به‌**بینش** رسیده باشد،
او به‌راستی فرزانه‌ئی(۲۹)ست که از یوغ [وجود خاکی] آزاد شده است.»

آن سرور دقیقاً در این معنا چنین گفت، من چنین شنیده‌ام.

It. ۷۲

این را به‌راستی آن‌سرور گفت، آن ارهت گفت، من چنین شنیده‌ام.
«ای رهروان، هر که او از **شهوت**، از **کینه** و از فریب آزاد نشده باشد، او را [چنین] می‌خوانند: بندِ **مارَه**، دام **مارَه** برای رهائی نیافته، یا آن که باید بنا به‌خواست مردی گناه‌آلوده رفتار کند.
«ای رهروان، هر که **شهوت**، **کینه** و فریب را رها کرده باشد، او را [چنین] نمی‌خوانند: **بندِ** ماره، دام ماره برای رهائی یافته، یا آن که باید به‌خواست مردی گناه‌آلوده رفتار کند.»

آن سرور در این معنا سخن گفت، و در این باره چنین گفت:
«او از **شهوت**، **کینه**، و فریب روگردانده‌است -

---

۲۴ nissarana
۲۵ nekkhamma
۲۶ rūpa
۲۷ nirodha
۲۸ sammadassa
۲۹ muni

آنان می‌گویند که این مرد آن‌ست که جانش فزونی یافته،
[کسی است] که بَرَهْمَه شده‌است، یك چنین‌رفته،
یك بودا[ست]، از دشمنی‌وترس گذشته، و از همه روگردانده.»

آن سرور دقیقاً در این معنا چنین گفت، من چنین شنیده‌ام.

It. ۶۸

این‌را به‌راستی آن‌سرور گفت، آن ارهت گفت، من چنین شنیده‌ام.
«ای رهروان، آن مرد یا زن رهروی که از شهوت، از کینه، و از فریب رونگردانده، گفته می‌شود که او از اقیانوس [سنساره] نگذشته است ـ با امواج بزرگ و کوچك آن، با گرداب‌ها، کوسه‌ها، و اهریمنان آن [اقیانوس]، اما رهروی که او از شهوت، از کینه، و از فریب روگردانده، گفته می‌شود که او از اقیانوس گذشته است ـ با امواج بزرگ و کوچکش، با گرداب‌ها، کوسه‌ها، و اهریمنانش، و آن گاه که او گذشته و به‌کنار دیگر رسیده، به‌زمین خشكِ بَرَهْمَه می‌ایستد.»

در این معنا آن سرور سخن گفت، و در این باره چنین گفت:
«او که شهوت، کینه، و فریب را دورافکنده،
از اقیانوس گذشته،
با کوسه‌ها و اهریمنانش، با خطر امواجش،
و سخت‌گذر بودنش.

او که از بنیادها آزاد شده است، و مرگ را رهاکرده،
آن که از راه دوباره زائیده نشدن
از رنج رهائی‌یافته‌است ـ
او، به‌گاهِ مرگ [= آن‌گاه که به‌خانه‌رفته]،
به‌همان جا [وجود] می‌رود ـ
او را من شاه‌مرگ(۳۰) می‌خوانم، به‌آن‌سوی فریب[رفته].»(۳۱)

It. ۶۹

«ای رهـروان، نیکبختی(۳۲) دوگونه‌ست.
نیکبختی زندگی خانه، و نیکبختی رهروی. ولی از این دو، نیکبختی رهروی برترست.

---

۳۰ maccu-rāja
۳۱ .It ترجمهٔ مور، ص‌های ۸ـ۷۷ و ۲ـ۸۱.
۳۲ sukha: سعادت، خوشدلی، خوشی.

نیکبختیِ حواس و نیکبختی ترك خان‌ومان، ولی از این‌دو، نیکبختیِ ترك خان‌ومان برترست. نیکبختی آلوده و نیکبختی نیالوده[۳۳]. ولی از این دو، نیکبختی نیالوده برترست. نیکبختی جسمانی و نه‌ـجسمانی... نیکبختیِ شریف و نه‌ـشریف.... نیکبختی تن و نیکبختی جان....[۳۴]

vii و A.ii (خلاصه)

«ناگسینهٔ ارجمند، چیزهائی که از کردار برخاسته‌اند در جهان دیده می‌شوند، چیزهائی که از علت برخاسته‌اند هم دیده می‌شوند. بگـو بدانم، در جهان آن چیست که نه از کردار، نه از علت، و نه از طبیعت زائیده می‌شود؟»

ـ ای محترم، دراین جهان، این دو نه‌از کردار، نه‌از علت، ونه‌از طبیعت ساخته می‌شوند. این‌دو کدامند؟ اثیر[۳۵] و نیروانه.

ـ ای ناگسینهٔ ارجمند، سخنان پیروز را تباه‌مکن و ازسر نادانی پاسخ مده.

ـ ای محترم، چه گفتم که بامن چنین سخن می‌گوئی؟

ـ ناگسینهٔ ارجمند، آن چه دربارهٔ اثیر گفتی ـ که نه از کردار، نه از علت، و نه از طبیعت زائیده می‌شود ـ راست‌ست، ولی ای‌ناگسینه، آن‌سرور با هزاران دلیل «راه» واقعیت دادن نیروانه را به‌شاگردان نشان داد ـ و آن گاه تو چنین می‌گوئی: «نیروانه به‌علتی زائیـده نمی‌شود»؟

ـ ای محترم، درست‌ست که آن سرور با هزاران دلیل راه واقعیت بخشیدن نیروانه را به‌شاگردان نشان داد، ولی او برای ساخته شدن آن علتی نشان نداد.

ـ ناگسینهٔ ارجمند، مادر اینجا از یك تاریکی به‌تاریکی بزرگ‌تر، از یك جنگل به‌جنگل ژرف‌تر، از یك بیشه به‌بیشهٔ انبوه‌تر داخل می‌شویم، گوئی به‌راستی علتی برای واقعیت دادن نیروانه هست، ولی علتی برای ساختن آن در کار نیست. ای ناگسینهٔ ارجمند، اگر برای واقعیت دادن نیروانه علتی هست، پس برای ساخته شدن آن هم باید علتی باشد. ناگسینهٔ ارجمند چنان‌که هر کودك پدری دارد، این پدر هم باید پدری داشته باشد؛ چون شاگرد که استاد دارد، و استاد هم باید استادی داشته باشد: مانند تخمی که جوانـه دارد، پس این تخم هم باید تخمی داشته باشد. چنین‌است ناگسینهٔ‌ارجمند، اگر برای واقعیت دادن نیروانه علتی‌هست، پس برای ساختن آن نیز باید علتی درکار باشد. همان گونه که درخت خزنده نوك دارد، میان و ریشه هم دارد. هم‌چنین ناگسینهٔ ارجمند، اگر برای واقعیت دادن نیروانه

---

۳۳ anāsavañca sukhaṁ و sasavañca sukkhaṁ: نیکبختی همراه با آلودگی‌ها، و نیکبختی بدون آلودگی‌ها، یعنی آلودگی‌های‌کام، هستی‌ونادانی. آن‌که آلودگی در او نیست ارهت است.

۳۴ انگوتَرَه I، ترجمهٔ نیانه‌پونیکاتیره ص۳ـ۱۲

۳۵ akāsa به‌معنای آسمان، و فضا هم هست.

علتی هست، برای ساخته‌شدن آن هم باید علتی وجود داشته‌باشد.

ـ ای محترم، چنین نیست که نیروانه ساخته شود، از این رو برای ساخته شدن آن نیز علتی نشان داده نمی‌شود.

ـ ناگسینهٔ ارجمند، دلیلی بیاور، با دلیل قانعم‌کن، شاید بدانم که چه گونه برای واقعیت دادن نیروانه علتی هست، ولی برای ساختن آن نیست.

ـ باشد، ای محترم، دقت کن، نزدیك بنشین، گوش کن، و آن دلیل را در این باره برایت خواهم آورد. آیا مردی به نیروی طبیعی خود این توانائی‌را دارد که‌اینجا یك‌کوه بلند هیمالیا را بپیماید؟

ـ آری، ناگسینهٔ ارجمند.

ـ ولی آیا این مرد با نیروی طبیعی خود توانائی این را دارد که یك کوه بلند هیمالیا را به‌اینجا بیاورد؟

ـ حتماً، نه، ای ارجمند.

چنین است، ای محترم. ممکن است که «راه» واقعیت دادن نیروانه را نشان داد، ولی ناممکن است که برای ساخته شدن آن علتی نشان داد. آیا برای یك مرد ممکن‌است که با نیروی طبیعی خود با کشتی از دریای بزرگ بگذرد و به‌کنار دیگر برسد؟

ـ آری، ای‌ارجمند.

ـ ولی آیا برای آن مرد ممکن است با نیروی طبیعی خود آن کنارهٔ دریای بزرگ را به‌اینجا بیاورد؟

ـ حتماً نه، ای‌ارجمند.

ـ ای محترم، همین‌سان ممکن است راه واقعیت دادن نیروانه را نشان داد، ولی برای ساخته شدن آن ناممکن است که بتوان علتی یافت.

ـ به‌چه دلیل؟

ـ به‌دلیل طبیعت نیامیختهٔ [= نامشروط] آن.

ـ ناگسینهٔ ارجمند. آیا نیروانه **نیامیخته‌ست**؟

ـ آری ای محترم، نیروانه نیامیخته‌ست، بهیچ‌وجه از چیزی ساخته نشده‌است. نمی‌توان دربارهٔ آن گفت که پیدا می‌شود، یا نمی‌شود. یا نباید ساخته شود، گذشته، آینده یا اکنون نیست؛ آن را با چشم، گوش، بینی، و زبان نمی‌توان‌شناخت.

ـ ای ناگسینهٔ ارجمند، اگر نیروانه نه پیدا می‌شود، و نه پیدا نمی‌شود...؛ چنان‌که تو می‌گوئی، پس تو به‌آن چون چیزی‌که نیست اشاره می‌کنی، پس نیروانه نیست.

ـ ای محترم، نیروانه هست و با دل شناختنی‌ست. رهروآزاده، تنها با دلِ صافی، بس

بلند، راست، بی‌مانع، بی‌تشنگی‌های زیستی، که راست و درست پیش می‌رود، نیروانه را می‌نگرد.

ـ ولی، ای ارجمند، آیا نیروانه چیزی‌ست که بتوان آن را به‌تمثیل روشن کرد؟ با دلیل روشنم کن تا برطبق آن چیزی‌که هست بتواند به‌تمثیلی روشن شود.

ـ آیا، ای محترم، «باد» هست؟

ـ آری، ای محترم.

ـ ای محترم، باد را به‌رنگ یا شکل یا اندازه، درشتی یا ریزی، درازی یا کوتاهیش نشان بده.

ـ ولی ای ناگسینه ارجمند، ممکن نیست باد را نشان داد، زیرا آن را نمی‌توان در دست گرفت یا لمس کـرد، ولی، بااین‌همه، باد هست.

ـ اگر، ای محترم، نشان دادن باد امکان نداشته باشد، پس وجود ندارد.

ـ ناگسینهٔ ارجمند، می‌دانم که باد هست، پذیرفتم، ولی نمی‌توانم آن را نشان بدهم.

ـ همین‌سان، ای محتـرم، نیروانه هست، ولی ممکن‌نیست که آن‌را به‌رنگ یا شکل نشان داد.

ـ ناگسینهٔ اررجمند این تمثیل بس نیك و به‌خوبی نشان داده شده و دلیل به‌خوبی دیده شده است؛ چنین است و من پذیرفتم که نیروانه هست.»[۳۶]

ملنده‌پینه ۷۱ـ۲۶۸

بیشهوتی را راه می‌خوانند، که گفته‌اند: «رهرو از بیشهوتی آزادمی‌شود... با این همه، در معنا این واژه‌ها [رهائی، ترك خان‌ومان، ترك، آزادی، دل‌کندن] مترادف‌های نیروانه‌اند. زیرا بنابرمعنای نهائی آن، نیروانه حقیقت عالی رهائی از رنج‌است.

چون نیروانه یافته شد، تشنگی خود به‌خود می‌ایستد و از میان می‌رود، و از اینجاست که آن را «بیشهوتی» و رهائی می‌خوانند و هم از اینجاست که چون نیروانه دست داد، ترك خان‌ومان... کرده‌شد، و کاری باقی‌نماند [تا به‌آن دلبسته‌شود]، پس آن‌را ترك خان‌ومان، روگرداندن، آزادی، دل‌کندن می‌خوانند.

نشان برجستهٔ این منزلْ آرامش است؛ مزه‌اش تغییرناپذیرست و مزه‌ئی آسایش بخش دارد، نشانش بی‌نشان و تجلیش بی‌حجاب‌ست. آیا می‌توان گفت: «راستی که نیروانه‌ئی در کار نیست. به‌شاخ خرگوش صحرائی می‌ماند؛ [نیروانه‌ئی] نیست تا به‌آن برسند»؟ نه، زیرا نیروانه هست و از راه [خاص] میْ‌توان به‌آن رسید. نیروانه هسست و با هنرهای درخور آن

---

۳۶ BT شمارهٔ ۹۸.

به‌آن توان رسید....

پس نباید گفت به‌این علت «نیروانه نیست،» دیگر آن که باید گفت: [نیروانه] چیزی نیست که مردم کوچه و بازار به‌آن دست یابند[۳۷] و نیز نمی‌توان گفت: «نیروانه نیست». چرا چنین نمی‌توان‌گفت؟ از اینجا که سر سپردن به‌ذمه بی‌ثمر نیست. زیرا اگر نیروانه نبود، به‌جای کمال در سه **آموزش**[۳۸] ...، که با شناسائی راست و درست آغاز می‌شود، بی‌ثمری در کاربود، ولی با یافتن نیروانه بی‌ثمری معنائی‌ندارد....

ولی از آنجا که گفته شد، «ای‌ارجمند، همه‌چیز خاموشی شهوت است»[۳۹] شاید بپرسند: آیا نیروانه خاموشی [= نیستی ذات و عدم فرد] است؟ نه، زیرا مقام «ارهتی» نیز خاموشی‌ست که آن را به‌سخنانی که آورده شد، نشان داده‌اند.

هم‌چنین اگر نیروانه ناپانیده و جز آن می‌بود، آلوده می‌بود. اگر چنین می‌بود شاید هر کسی چنین نتیجه‌ئی می‌گرفت که نیروانه ناپاینده‌ست، و برجسته‌ترین نشان آن **آمیختگی** [= نامشروط بودن] است، و بی‌آن‌که نیازی به‌کوشش راست‌ودرست باشد رسیدنی است. ولی [شاید بپرسند] چون پس‌از این خاموشی دیگر پیشرفتی در کار نیست، آیا این [توقف] آلایشی به‌هستی نیروانه نیست؟ نه، زیرا این خاموشی را چنین‌آلایشی در کار نیست، حتی اگر هم می‌بود، از آن آلایش‌ها که دربارهٔ آن‌ها سخن گفته‌ایم نمی‌توانست فراتر برود. و به**راه‌عالی** سرسپردن یعنی هستی‌نیروانه رایافتن، زیرا راه‌عالی این آلایش را می‌زداید، از این رو آن را «خاموشی» می‌خوانند. آلایش‌ها گامی از این فراتر نمی‌توانند بگذارند. آن را «خاموشی» می‌خوانند زیرا به‌معنای وسیع، مقام خاموشی و رهائی بی‌دوباره زائیده شدن است. چرا آن را آشکارا بیان نمی‌کنند؟ زیرا بسی تاریك است....

کسی به‌این [نیروانه] می‌رسد که «راه» را بپیماید. آن را با دیگری قسمت نمی‌توان کرد، چون بی‌آغاز و بی‌خاستگاه‌ست. اما نیروانه که با بودنِ راه هست [یعنی تا کسی راه را نپیماید به‌نیروانه نمی‌رسد] خاستگاه ندارد [حال آن که راه خاستگاه دارد]؟ چون نیروانه از راه ساخته نمی‌شود. تنها از راه است که می‌توان به‌آن رسید - ولی به‌دست‌آویز «راه» آن را نمی‌توان ساخت. از این رو بی‌خاستگاه است. چون بی‌خاستگاه‌ست، پیر نمی‌شود و نمی‌میرد. چون خاستگاهی در کار نیست، پیری‌ومرگی هم در کار نیست، نیروانه بیمرگ است.

... چون نیروانه از شکل مادی آن‌سوتر می‌رود، از این‌رو، بی‌شکل‌ست. زیرا بودایان و دیگران را خاموشی مقصد درکار نیست، «فقط یك مقصد هست.»[۴۰] آن که از راه کمال‌دل

---

۳۷ یعنی نیروانه نیاز به‌کوشش‌وبینش‌وآگاهی‌دارد.

۳۸ نک ص ۳۱.

۳۹ S.iv ۲۵۱

۴۰ M.I ۶۴

به‌آن رسیده آن نیروانه را [ذاتی] با **درکاربودن بنیاد** خوانند. زیرا در این جا گرچه از آلودگی‌های او کاسته شده، چند هستی درکارند و هنوز دلبستگی هست، ولی آن کس که با رهائی از پیدائی آن، و با آخرین اندیشه ثمرهٔ کردار او خاموش شده، و از نه ـ خاستگاه پیشرفت بخش‌های [دلبستگی] و از ناپیدائی آن‌هائی‌که پیداشده‌اند رهائی یافته، آن گاه بخش‌های هستی او از میان می‌روند، و او بدون آن بخش‌های هستی بابنیاد به‌نیروانه می‌رسد(۴۱). در اینجا از بخش‌های هستی باینیاد چیزی درکار نیست، زیرا نیروانه با شناسائی خاص و باهمت بی‌شکست رسیدنی‌ست؛ زیرا **همه‌آگاه** [= بودا] دربارهٔ آن گفت که نیروانه هستی دارد. نیروانه **نیستی** نیست. از آنجا که «ای رهروان، زائیده نشده(۴۲)، نشده، ساخته نشده **نیامیخته‌ئی** هست.»(۴۳)

راه پاکی ۹ـ۵۰۷

---

۴۱ نک ص ۹۰

۴۲ نک ص ۹۱.

۴۳ BT شمارهٔ ۹۹

بیمرگی

دروازه‌های بیمرگی گشوده‌شده‌اند.(۱)

M.i ۱۶۸ ،MV.I ۷

در این جهان‌تاریك من طبل بیمرگی(۲) خواهم‌بود.»

M.ii ۷۱ و vi ۸، MV.I

او که نخست به‌بیمرگی می‌رسد آن را [به‌دیگری] خواهدآموخت.»

MVi ۱

ای رهروان، گوش فرادهید! بیمرگی یافته‌شد.

سورهٔ ۲۶ .M و ۴ MV.I

ـ «ای دوست، سیمای‌تو روشن‌ست. رنگ پوست تو درخشان و پاك‌ست. آیا به‌بیمرگی رسیده‌ای؟

ـ آری ای دوست، من بیمرگی را یافته‌ام.»(۳)

MV.I ۹

«تندرستی برترین نعمت‌ست و نیروانه برترین نیکبختی، راه‌هشتگانه به‌منزل ایمن بیمرگی می‌انجامد.»(۴)

M. ۵۰۸ـ۱۲

«ای رهروان، هر آن چه از میان‌بردن شهوت، از میان‌بردن کینه، و از میان‌بردن فریب

---

۱ LTGB ص ۲۵۲

۲ amata-dudrabhin

۳ VBB به‌ترتیب ص‌های ۴۸۳، ۷۷،و۴۰

۴ LTGB ص ۲۰۵

است آن‌را بیمرگی می‌خوانند.راه هشتگانهٔ عالی راهی‌ست که به‌بیمرگی کشیده می‌انجامد و آن راستی و درستی در شناخت، در اندیشه، در گفتار، درکردار، درزیست، در کوشش، درآگاهی، و دریکدلی است.»

S.v. ۸

آن که آرزومند نیکی‌است در نیکی استوارست.
او راه به‌سوی بیمرگی را می‌پیماید،
او ذات ذمه را یافته و از ویرانی شادمان‌ست،
از این‌که می‌اندیشد «**سلطان‌مرگ** می‌آید» نمی‌لرزد.

S.v. ۴۰۲

ای‌رهروان، این‌ها چهارمقام آگاهی‌اند. رهرو دراینجا دربارهٔ تن چون تن رفتار می‌کند، او کوشا، آرام، و آگاه‌است تا آنجاکه از غم و نومیدی جهان آزادست. او که دربارهٔ تن چون تن رفتار می‌کند، از آن‌چه میلی به‌تن دارد رهائی می‌یابد، و بارهائی از تمایل، بیمرگی یافته می‌شود. [همین‌گونه است دربارهٔ احساس‌ها، دل، و **ذمّه**‌ها]

S.v. ۱۸۲_۲

ای رهروان، دل‌های خودرا در چهار مقام آگاهی استواردارید، ولی آن‌ها نباید برای شما بیمرگی‌باشند.(۵)

S.v. ۱۸۴

«... ثمرهٔ کشتی که **گتمه** می‌کارد بیمرگی‌ست.»(۶)

S.i ۱۷۲

تَپوسَّه(۷)، پدرخانواده، با تصاحب شش شرط به‌کمال **چنین‌رفته** رسیده، بیمرگی را نگریسته، بیمرگی را دریافته‌است و به‌راه خود می‌رود. آن‌شش کدامند؟ او به‌آن **بیدار**، به‌**ذمّه**، و به‌**انجمن** یقین استواردارد، شناسائی عالی، دانش عالی و آزادی عالی را داراست.(۸)

A.iii ۴۵۰_۵۱

ای‌رهروان، اگراین هفت آگاهی دست‌دهد، اگر بسیار تمرین‌شود، ثمری گران می‌دهد، سودی بزرگ‌دارد، در بیمرگی غرقه می‌شود، و در بیمرگی به‌کمال می‌رسد. آن هفت کدامند؟

---

۵ همین کتاب ص‌های ۳_۲۵۲
۶ VBB ص ۱۸۶ این سوره به‌سورهٔ کشت (Kasi) معروف‌است.
۷ Tappussa
۸ LTGB ص ۴۵۴

از ناپاکی، از مردن، از روگرداندن، از خوراك مادی، از بیزاری به‌همهٔ جهان، از ناپایندگی، از این که ناپاینده رنج‌است، از این‌که رنجْ **خود** نیست آگاه‌بودن[۹].

A.iv ۶۴

رهرو راه فرزانگی، که‌تشنگی ندارد، دراینجا به‌حالت بیمرگی، به‌حالت آرامش، به‌جاویدی نیروانه می‌رسد.»

Sn. ۲۰۴

برای آن که در میان رود [سنسارَه] در خطر بزرگ سیل ایستاده‌اند ـ برای دستخوشان پیری و مرگ ـ من این جزیره را عرضه می‌کنم: آنجا بیجاست، آنجا چیزی نمی‌توان یافت، این جزیره بی‌سوی است. من آن‌را نیروانه ـاز میان‌رفتن کامل پیری و مرگ ـ می‌خوانم.»[۱۰]

Sn. ۱۰۹۳_۹۴

من بطبع دستخوش زائیده شدنم، [که آن خود] دستخوش پیری و بیماری‌ست؛ از این‌رو من نیروانه ایمن را که نه‌ـپیری و بیمرگی‌ست طلب خواهم‌کرد.

اگر آنجا را که **دریاچهٔ بیمرگی**[۱۱] است، و شهوت را از میان‌می‌برد، جست‌وجو نکنند، خطا از دریاچهٔ بیمرگی نیست.»

بُدَه‌وَمسه، ۸و۱۵

«... ای رهروان، آن‌گاه نظارهٔ به‌مرگ تمرین شد، آن‌گاه که بارها کرده شد، ثمری بس بزرگ دارد، سودی گران به‌همراه دارد، به‌بیمرگی گام می‌نهد،[۱۲] در بیمرگی پایان می‌یابد.»[۱۳]

A.vi و ۲۰

آگاهی راه بیمرگی‌ست، و ناآگاهی راهِ‌مرگ، آگاهان نمی‌میرند، ناآگاهان زین‌پیش مرده‌اند.

Dh. ۲۱

آن کس که حس‌های خویش را به‌آرامش آورده‌است ـ چون توسنانی که ارابه‌ران آن‌ها را به‌خوبی رام‌کرده ـ آن‌کس که از **منی** آزادست و از آلودگی‌ها آزاد، چنوئی را خدایان نیز عزیز می‌دارند.

Dh. ۹۴

---

۹ همین کتاب ص ۲۵۴

۱۰ BT شماره‌های ۹۰ و ۹۱

۱۱ amatam-tate

۱۲ amat-ogadhā

۱۳ VBB ص‌های ۴۴۶ و ۲۲۸

هرگاه که‌او از خاستگاه و از میان‌رفتن [پنج] بخش آگاهی‌درست داشته‌باشد، به‌شادی و نیکبختی می‌رسد، که این آنان را که می‌شناسند بیمرگی‌ست.

Dh. ۳۷۴

آن کس که از خشم آزادست، وظیفه‌شناس، باهنر، پاك وخویشتن‌دارست و آخرین تن خودرا یافته،من اورا برهمن می‌خوانم.

Dh. ۴۰۰

[رُهِتَسَّه(۱۴) از بودا می‌پرسد که آیا ممکن است با رفتن به‌انتهای جهان رسید، یعنی به‌جائی که دیگر دوباره زائیده شدنی در کار نیست. بودا در پاسخ می‌گوید:]

ـ «انتهای جهان(۱۵) جائی‌ست که در آن نه زائیده‌شدن هست نه‌پیری، نه‌مرگ، نه چرخیدن، نه دوباره زائیده شدن- ای دوست، من نمی‌گویم که ممکن است با رفتن آنجا را شناخت، دید و به‌آن رسید، ولی می‌گویم که بی‌رسیدن به‌انتهای جهان رنج پایان نمی‌یابد. ای دوست، من می‌گویم که حتی در این تن و این قامت با اندیشه و ادراك‌هایش، جهان و خاستگاه جهان، رهائی از جهان و راهی که به‌رهائی از آن می‌انجامد وجود دارند،...»(۱۶)

A.ii ۵۵

«و آنجا که بدی هست، نیکی هم هست، از این رو آنجا که زائیده شدن هست باید در طلب آن زائیده نشده بود.»(۱۷)

بُدَه‌ومسه، ۱۳

«مردی که از زود باوری رهائی‌یافته،

آن‌نیافریده را می‌شناسد(۱۸)،...»

Dh. ۹۷

ای برهمن رود را ویران کن، نیرومندباش؛ از کام کناره‌گیر، چون ویرانیِ ساخته شده‌ها را بشناسی، آن نیافریده را می‌شناسی.

Dh. ۳۸۳

ای رهروان، من نیامیخته(۱۹) [= نامشروط] و راهی را که به‌این نیامیخته می‌انجامد به‌شما خواهم آموخت.

---

۱۴ Rohitassa یکی از ایزدان‌ست.

۱۵ lokatassa-anta

۱۶ VBB ص‌های ۵۰۰ـ۴۹۹

۱۷ همین کتاب ص ۴۴۶

۱۸ akataññu

۱۹ a-sankhata

نیامیخته چیست؟ آن چه فرونشاندن شهوت، فرو نشاندن کینه، و فرو نشاندن فریب است آن را نیامیخته نامند.راهی که به‌این نیامیخته می‌انجامد کدام‌ست؟ آگاهی به‌تن و راه آرامش و شناسائی. از این رو، ای رهروان، من نیامیخته و راهی را که به‌این نیامیخته می‌انجامد به‌شما آموخته‌ام. آن‌چه ممکن است ارهتی مهربان و دلسوز برای آسایش رهروانش بکند من از سر مهر کرده‌ام.

S.iv ۳۵۹

این سه، ای رهروان، نشانه‌های **آمیخته**[۲۰] [مشروط] و آفریده شده‌اند. این سه کدامند؟ برای آن نمایان شدن، از میان رفتن و جدائی از آن بی‌تغییر وجود دارد. این سه نشانه‌های **آمیختهٔ** آفریده شده‌اند.

این‌سه، ای رهروان، نشانه‌های یگانگی آن نیافریده‌اند. آن‌سه کدامند؟ برای آن نمایان شدن وجود ندارد، برای آن از میان‌رفتنی نمی‌توان یافت و برای آن جدائی از آن بی‌تغییر در کار نیست. این‌ها نشانه‌های آن بی‌تغییر نیافریده‌اند.[۲۱]

A.i ۱۵۲

جائی هست که آنجا نه زمینی، نه آبی، نه فروغی، نه هوائی، نه نامحدودی مکان، نه نامحدودی دانستگی، نه‌نیستی، نه‌ادراک و نه‌نه‌ادراک، نه‌این جهان‌ونه‌آن جهان است. نه خورشیدی و نه ماهی هست. من آن را نه آمدن می‌نامم، نه رفتن، نه ایستادن، نه حرکت، نه‌سکون، نه‌مرگ، نه‌تولد، بی‌بنیاد، و بی‌پیوستگی‌ست، **بیجاست اینجا پایان رنج است.**[۲۲]

ای رهروان، زائیده نشده، نشده، ساخته نشده، **نیامیخته‌ئی هست.** [اگر] این زائیده نشده، ساخته نشده، **نیامیخته** نبود، در اینجا برای آن چه زائیده می‌شود، می‌شود، ساخته می‌شود، **نیامیخته** می‌شود، هیچ گریزی نمی‌شد نشان داد. از آنجا که زائیده نشده. نشده، ساخته نشده، و **نیامیخته‌ئی** هست، می‌توان برای آن چه زائیده می‌شود، ساخته می‌شود، آمیخته می‌شود، رهائی نشان‌داد.»[۲۳]

It. ۵۶ و Ud. ۸۰ـ۸۱

---

۲۰ sankhata

۲۱ LTGB ص‌های ۵ـ۲۵۲ و VBB ص ۵۷۸

۲۲ ترجمهٔ G. Strong

۲۳ BT شماره ۹۵ با مقایسه با LTGB ص ۲۹۴ و It. ترجمهٔ مور ص ۵۶

«مادر همان‌گونه که به‌هنگام خطر تنها نگران فرزند خویش است، اگر همه دربارهٔ همهٔ زندگان همین احساس را داشته‌باشند؛ دل پرمهر بیکرانی خواهند داشت.»

بودا

سورهٔ مهر .Sn

انجمن رهروان

در کانون پالی

BORROWER'S NO.	ISSUE DATE	BORROWER'S NO.	ISSUE DATE

آئین پَبَّجّا و اُوپَه‌سَمْپَدا

«... ای رهروان، من روگرداندن (= پبجا) سامَنیره(۱)ها را با گفتن سه‌پناه اجازه می‌دهم. آئین روگرداندن باید چنین انجام گیرد: [خواهنده] باید موی سر و ریش خود را بتراشد، جامه‌های زرد در بر کند، دنبالهٔ جامهٔروئی را بر شانهٔ خود مرتب کند، سر به‌پای رهروان نهد، دو زانو بر زمین زند و دو کف بهم نهادهٔ دست را بلند کند؛ سپس به‌او باید گفت که چنین بگوید: «من به‌بودا پناه می‌برم، من به‌آئین پناه می‌برم، من به‌انجمن پناه می‌برم، و همین‌گونه بار دوم... و بار سوم....» ای رهروان، من روگرداندن سامنیره‌ها را با سه بیان پناه‌گرفتن اجازه می‌دهم.»

MV.I,liv

در آن زمان سامنیره‌ها اندیشیدند، «اکنون برای ما چند دستور تربیت(۲) هست، و ما باید خود را چه‌گونه تربیت کنیم؟ این را به‌آن‌سرور گفتند.ـ «ای رهروان، من برای سامنیره‌ها ده دستور را مجاز می‌دانم و تربیت آنان را با این دستورها اجازه می‌دهم:

۱. خودداری از ویران کردن زندگانی(۳)؛

۲. خودداری از گرفتن چیزی که داده نشده(۴)؛

۳. خودداری از زندگی ناقدسی(۵)؛

۴. خودداری از دروغگوئی(۶)؛

---

۱ sāmanera-pabbajjam

۲ sikkhā-padāni یا راه‌های تعلیم‌وشاگردی.

۳ pan-ātipātā

۴ a-dinnādānā

۵ a-brahmacariyā

۶ musāvādā

۵. خودداری از نوشابه‌های مستی‌آور که بی‌خبری می‌آورند(۷)؛
۶. خودداری از خوردن نابهنگام(۸)؛
۷. خودداری از آویختن حلقه گل، و به‌کار بردن بوی خوش و روغن‌های عطرآگین برای زینت و جلوه فروختن؛
۹. خودداری از بسترهای بلند و پهن؛
۱۰. خودداری از پذیرفتن زر و سیم.»

MV.I,lvi

... آئین پبجا را نباید دربارهٔ پسر کمتر از پانزده سال انجام داد. اگر کسی چنین کند خطاکار بزرگی‌ست.»

MV.I,i

در آن زمان هفده پسر در **راجگهه** بودند که با هم دوست و از یك جرگه بودند؛ سر آنان پسری [به‌نام] **اُوپالی** بود. مادر وپدر او اندیشیدند، «... اگر اوپالی نوشتن بیاموزد پس ازمرگ ما آسوده زندگی خواهد کرد و رنج کم و بیش نخواهد داشت.» سپس اندیشیدند،... انگشتان او درد خواهد گرفت. اگر حساب بیاموزد سینه‌اش درد خواهد گرفت؛ اگر زرگری(۱۰) یاد بگیرد... چشمانش رنجور خواهد شد. ولی این سمنه‌ها ـشاگردان سکیه‌ئی‌ـ با وظایف خوشانید و راه دلپذیر زندگی خوراك خوب می‌خورند و در رختخواب‌های محفوظ می‌خوابند؛ اگر اوپالی در میان سمنه‌ها ـشاگردان سکیه‌ئی‌ـ راه یابد پس از مرگ ما آسوده خواهد زیست و رنج نیاز نخواهد داشت.»... رهروان آئین پبجا و اوپه‌سم‌پدا را درباره آنان انجام دادند.... آن‌سرور [آنان را] ملامت کرد... ـ«این نه برای پاکی(۱۱)، پاك‌نشدگان‌ست نه برای افزونی پاك‌شدگان.»(۱۲)... **اوپه‌سم‌پدا** نباید دانسته دربارهٔ کسی که کمتر از بیست سال دارد انجام گیرد. او را که [دربارهٔ کسی که کمتر از بیست سال دارد] **اوپه‌سم‌پدا** انجام دهد باید تابع آئین کرد.»

MV.I xlix

«... ای رهروان، اگر کسی پیش از این از جرگهٔ دیگری(۱۳) بود و **مشتاق پبجا** و

---

۷ suramerayamajja-pamādaṭṭhānā
۸ vikāla-bhojanā ۹ visūka
۱۰ rūpa در لغت یعنی زیبائی و شکل. معنی این فن دراینجا روشن نیست. «صرافی» نیز ترجمه کرده‌اند. SBE,xiii,P 201 می‌توان آن را به‌معنای نقاشی و نگارگری هم گرفت.
۱۱ pasādāya
۱۲ در SBE چنین آمده «برای گرویدن نگرویدگان و برای افزونی شمارهٔ گرویدگان.»
۱۳ Aññа-Titthiya لغت titthiya ازاسم tittha گرفته شده است که بمعنای نردبانی است که در گذشتن از رودخانه بکار برده می‌شود. شاید بمعنای «سلك» در خانقاه ایرانی باشد.

اوپه‌سم‌پدا در این آئین و روش است، یك دورهٔ خدمت و آزمون[۱۴] چهار ماهه به‌او داده می‌شود.... و او... به«انجمن» نزدیك می‌شود، و می‌گوید: «سروران ارجمند،... من در این آئین و روش مشتاق پانهادنم [اوپه‌سم‌پدا]؛ سروران ارجمند، من از انجمن تقاضای یك دورهٔ چهار ماههٔ آزمون می‌کنم.»...

MV,I,xxviii

«اگر مرتاضان[۱۵] **گیسوبافتهٔ آتش‌پرست**[۱۶] بیایند، باید **اوپه‌سم‌پدا** را، بی‌دورهٔ آزمون، دربارهٔ آنان انجام داد. چرا؟ زیرا برطبق آئینِ آنان کردارها نتایجی دارند و آنان معتقد به[نتایج] کردارند. ای رهروان، اگر کسی از خاندان سکیه‍ـ که پیش از این به‌جرگهٔ دیگری تعلق داشت‍ـ بیاید باید **اوپه‌سم‌پدا** را دربارهٔ او انجام داد و نیازی به‌دورهٔ آزمون نیست. من این را به‌عنوان امتیاز مخصوص به‌خویشان خود می‌بخشم.»[۱۷]

MV.,I,xxxviii

زمانی برهمنی نزد رهروان آمد و خواهان پبجا شد. رهروان نخواستند آن آئین را دربارهٔ او انجام دهند...[۱۸]. آن‌سرور دید که برهمن لاغر شده‌است.... سپس آن‌سرور به‌رهروان گفت: «آیا کسی خدمتی را که این مرد کرده به‌یاد می‌آورد؟» ساری‌پوتهٔ ارجمند به‌آن‌سرور گفت: «سرور ارجمند،راستی من خدمتی را که او کرده به‌یاد می‌آورم.... آن گاه که من در راجگهه برای دریوزگی می‌رفتم، او سبب شد که ملاغه‌ئی غذا به‌من بدهند....» ــ«ساری‌پوته، پس تو آئین **پبجا** و **اوپه‌سم‌پدا** را در بارهٔ او انجام بده.»ــ «سرورارجمند، چه‌گونه آن را دربارهٔ او انجام دهم؟ آن گاه آن‌سرور در آن هنگام گفتاری دربارهٔ آئین گفت و به‌رهروان چنین گفت: «من که اوپه‌سم‌پدا را با بیان پناه گرفتن مجاز دانستم از امروز منع می‌کنم. ای رهروان، من بیان آئین اوپه‌سم‌پدا با راه چهارگانهٔ عزم[۱۹] مجاز می‌دانم. اوپه‌سم‌پدا باید چنین گفته‌شود. انجمن را باید رهروی دانا و ارزنده راهنمائی کند و بگوید: «سروران‌ارجمند، انجمن به‌من گوش کند. این طالب به‌نام فلان و به‌راهنمائی فلان ارجمند، خواهان پیوستن [به‌انجمن] [= اوپه‌سم‌پدا] است. اگر انجمن خوش دارد، اوپه‌سم‌پدا را دربارهٔ فلانی که فلان چون پیر راهنمای[۲۰] او انجام دهد. عزم[۲۱] این‌ست:

---

۱۴ parivaso

۱۵ jaṭilakā

۱۶ aggikā

۱۷ VBB ص‌های ۲ـ۱۰۱

۱۸ در اینجا شرح درد و رنج برهمن آورده شده است.

۱۹ ñatti-catutthena kammena

۲۰ upajjhāyena

۲۱ ñatti یا پیشنهاد، عزیمت.

«... انجمن اوپه‌سم‌پدا را دربارهٔ فلان با فلان چون پیر راهنمای او انجام می‌دهد.» هر ارجمندی که می‌بیند اوپه‌سم‌پدا دربارهٔ این با آن راهنما خوب‌ست، خاموش بماند؛ به‌نظر هر کس که این خوب نمی‌رسد حرف بزند. و بار دوم... و سوم این را می‌گویم... انجمن این فلان را پیر راهنمای او پذیرفته‌است. این به‌نظر انجمن خوب‌ست، از این رو خاموش می‌ماند. من از این چنین می‌فهمم.»

MV.I.xxviii

اوپه‌سم‌پدا نباید به‌وسیلهٔ گروه کم‌تر از ده نفر انجام شود.

MV.I,xxxi ۲

اوپه‌سم‌پدا نباید به‌وسیله [رهروی که] کم‌تر از ده سال [سابقهٔ پیش‌کسوتی دارد] انجام شود.

MVI.,xxxi ۵

مجاز می‌دانم که بر گزارندهٔ اوپه‌سم‌پدا [از طالب] دربارهٔ موانع چنین بپرسد: آیا تو بیماری‌هائی مانند برص، سلعه، زردزخم، سل، و صرع نداری؟ آیا انسانی، آیا نری، آیا آزادی، آیا وامی نداری، آیا در خدمت شاه نیستی، آیا از مادر و پدرت اجازه داری، آیا بیست سال تمام داری، کاسه و [سه] خرقه‌ات کامل است، نامت چیست، نام راهنمایت چیست؟»... «من راهنمائی قبلی و سپس پرسیدن [از طالب] را دربارهٔ این موانع مجاز می‌دانم.»

MV.I.lxxxi

در آن زمان پنج بلا [یا بیماری] برص، سلعه، زردزخم، سِل، و صرع در میان مردم مگده رواج داشت. مردمی که دچار این بلاها بودند نزد **جیوَکه کُمارَبَچّه** رفتند و گفتند: «ای استاد، ما را شفا ده» او پاسخ داد: «ای سروران، من خیلی مشغولم، وظایف بسیار دارم؛ باید از سِی‌نِیَه‌بِم‌بِسارَه، زنان کاخ، و انجمن رهروان، ـ‌که سر آنان بوداست‌ـ پرستاری کنم؛ نمی‌توانم شما را درمان کنم.»... سپس این مردان نزد رهروان رفتند و خواهان پذیرفته شدن به‌انجمن شدند.... **جیوکه کماربَچّه** از رهروان پرستاری کرد و آنان را شفا داد...«[۲۲]. سپس آن‌سرور... خطاب به‌رهروان گفت: «پبجا نباید دربارهٔ [طالبی] که دچار پنج بلاست انجام گیرد....»

MV.I,xxxix

در آن زمان در مرز [سرزمین] شهریار سی‌نیه‌بم‌بسارهٔ مگدی آشوب به‌پا خاست. شاه... به‌سپهداران فرمان داد تا گرد آیند. گفت: «اکنون بروید و مرز را پاك کنید.»... سپهداران

---

۲۲ یکی از این رهروان به‌زندگی این‌جهانی باز می‌گردد و جیوکه این‌را به‌بودا باز می‌گوید.

بزرگ و سران سپاه [سپاهیان] در خدمت شاه را خواستند و گفتند: «اکنون فلان و بهمان سپاهی در میان شما دیده نمی‌شود؟» پاسخ دادند: «فلان و بهمان سپاهی [از جهان] روگردانده و به‌رهروان پیوسته است.»... سپس شاه... از افسران بزرگ کشوری پرسید، «اگر کسی، [سپاهی] در خدمت شاه را [به‌زندگی رهروی] بکشاند سزاوار چیست؟» آنان پاسخ دادند: «سرور، سرِ آن رهنما را باید برید، زبان پیر حلقه(۲۳) را باید درید، نیمی از دنده‌های آنانی را که در آن گروه شرکت دارند باید شکست.» سپس شاه نزد آن‌سرور آمد... و آن‌سرور... خطاب به‌رهروان گفت: «ای رهروان، روگرداندن نباید دربارهٔ [سپاهی] در خدمت شاه انجام گیرد. انجام‌دهنده مجرم به‌خطای بزرگی‌ست.»

MV.I,xl

... برگماشتن یك همدم(۲۴) را پس از انجام آئینِ اوپه‌سم‌پدا، و یادآوری این چهار نکردنی(۲۵) را مجاز می‌دانم: «رهروی که اوپه‌سم‌پدا یافته نباید دست به‌کامجوئی ـ[و نیز] با حیوانات ـ بزند، هر رهروی که به‌کامجوئی دست بزند نه سمنه‌است و نه شاگرد سکیه‌ئی. مانند مرد سربریده که نمی‌تواند با تن بی‌سر زندگی کند، همین‌گونه رهروی که دست به‌کامجوئی می‌زند نه سمنه‌است و نه شاگرد سکیه‌ئی. تو در سراسر زندگیت نباید دست به‌این کار بزنی.

رهروی که اوپه‌سم‌پدا یافته نباید چیزی را که به‌او داده نشده ـحتی یك برگ علف را ـ بدزدد. هر رهروی که چیز داده نشده‌ئی را، خواه یك پشیز(۲۶) با خواه چیزی به‌ارزش آن، یا بیش از آن را ـبدزدی بگیرد نه سمنه است نه شاگرد سکیه‌ئی. ـ مانند برگ خشك که جدا از دیگر [برگ‌های درخت] نمی‌تواند سبز شود، رهروی هم که با دزدی چیزی را که داده نشده بگیرد این گونه‌ست... او نه سمنه است نه شاگرد سکیه‌ئی. تو در سراسر زندگیت نباید دست به‌این کار بزنی.

«رهروی که اوپه‌سم‌پدا یافته نباید دانسته زنده‌ئی را ـخواه یك مورچه‌باشد ـ از زندگانی محروم کند. هر رهروی که دانسته انسانی را از زندگانی بی‌بهره کند، حتی خواه سقط‌جنین باشد، نه سمنه‌است نه شاگرد سکیه‌ئی. مانند سنگی که دو تکه شده و دیگر نمی‌تواند یکی شود، رهروی هم که دانسته انسانی [= شکل انسانی] را از زندگانی بی‌بهره کند نه سمنه‌است نه شاگرد سکیه‌ئی. تو در سراسر زندگیت نباید دست به‌این کار بزنی.

«رهروی که اوپه‌سم‌پدا یافته نباید ادعای طبیعت برتر از انسان کند، حتی با گفتن «من

۲۳ anussāvakassa یعنی گوینده و اعلام‌کننده. مراد کسی است که هدایت گروه انجام‌دهندهٔ اوپه‌سم‌پدا با اوست.

۲۴ dutiya

۲۵ a-karaṇīyāni

۲۶ pāda

در تنهائی شادم.» هر رهروی که با نیت بد و به‌قصدی بدروغ و بی‌پایه ادعای [نیروئی] برتر از طبیعت انسان کند، خواه نگرش، خواه آزادی، خواه یکدلی، خواه دریافت(۲۷)، خواه راه، و خواه ثمره که باشد، نه سمنه‌است نه شاگرد سکیه‌ئی. مانند نخلی که سرش را بریده باشند و دیگر نمی‌تواند بروید، رهروی هم که با نیت بد و برای مقصودی به‌دروغ و بی‌پایه ادعای [نیروئی] بالاتر از طبیعت انسان کند، نه سمنه‌است و نه شاگرد سکیه‌ئی. تو در سراسر زندگیت نباید دست به‌این کار بزنی.»(۲۸)

MV.I.lxx

---

۲۷ samapatti

۲۸ VBB فصل ۸ d(A) (از ص ۹۸ تا ۱۰۴)، و ص‌های ۶ـ۶۰۱

آئین اُوپوسَته

در آن زمان، آن سرور در راجگهه، در کرکسْ‌کوه اقامت داشت. در آن زمان درویشان وابسته به‌فرقه‌های دیگر در چهاردهم ـ پانزدهم و هشتم نیمه هر ماه انجمن می‌کردند و آئین [خود را] روشنگری می‌کردند. مردم می‌رفتند و به‌آئین آنان گوش می‌داند و به‌درویشان فرقه‌های دیگر احساس مهر و ایمان می‌کردند؛ و درویشان وابسته به‌فرقه‌های گوناگون حصه‌ای(۱) می‌یافتند. آن گاه شاه مگدی سی‌نیه بم‌بساره تنها و آرام بود و چنین اندیشه‌ئی در دلش پیدا شد: «اکنون خوب‌ست که پدران(۲) نیز انجمن‌هائی برپا دارند....» سپس به‌آن‌سرور چنین‌گفت: «سرورارجمند، خوب بود اگر پدران هم در چهاردهم‌ـ‌پانزدهم و هشتم نیمهٔ ماه انجمن‌هائی برپا می‌داشتند.»... آن گاه در این هنگام و در این باره آن‌سرور گفتاری دربارهٔ آئین گفت و خطاب به‌رهروان گفت: «ای رهروان، من برپاداشتن انجمن را در چهاردهم ـ‌پانزدهم و هشتم نیمهٔ ماه مجاز می‌دانم.»

MV.II.i

---

۱ pakkha = بخش، سو، طرف، پَر.

۲ ayyā، شاید «آقایان»، از کلمهٔ ariya مشتق شده است.

پاتی‌مُکَّه

«در آن زمان که آن‌سرور برپاداشتن انجمن‌هائی را در چهاردهم‐پانزدهم و هشتم نیمهٔ ماه اجازه داده بود رهروان انجمن کردند... و خاموش نشستند. مردم آمدند که آئین‌شان را بشنوند [چون آنان را خاموش یافتند] نگران شدند... و گفتند: «آیا اینان که انجمن می‌کنند نباید آئین را روشنگری کنند؟» چند رهرو سخنان آن مردم نگران را شنیدند... و به‌آن‌سرور باز گفتند.... [آن‌سرور گفت] ـ«ای رهروان، آن‌گاه که در چهاردهم‐پانزدهم و هشتم نیمهٔ ماه انجمن می‌کنید روشنگری آئین را مجاز می‌دانم.»

آن‌گاه که آن‌سرور تنها و آرام بود چنین اندیشه‌ئی در دلش پیدا شد: «اکنون خوب‌ست اجازه دهم که دستورهای تربیت(۱)، که به‌رهروان آموخته‌ام، [آئین] **پاتی‌مکه‌خوانی**(۲) آنان باشد. این باید **اوپوستهٔ** آنان باشد.» آن‌گاه آن‌سرور، شامگاه که از [نظارهٔ] آرام خود برخاست، در این هنگام و در این باره گفتاری دربارهٔ آئین و خطاب به‌رهروان گفت: «... ای رهروان، من پاتی‌مکه‌خوانی را اجازه می‌دهم.» و آن‌ها [= قوانین پاتی‌مُکه] را باید چنین خواند. رهروی دانا و ارزنده انجمن را هدایت می‌کند. او می‌گوید: «سروران‌ارجمند، انجمن به‌من گوش کند. امروز پانزدهم و روز او پوسته‌است. اگر انجمن مایل‌ست اوپوسته را برپا دارد [قوانین] پاتی‌مُکه را بخواند. نخست انجمن باید چه کند؟ سروران‌ارجمند، پاکی(۳) خود را اعلام کنید. من پاتی‌مکه را خواهم خواند، بیائید همهٔ حاضران خوب گوش

---

۱ sikkhāpadāni که پیش از این آورده شد.

۲ patimokkh-uddesa

۳ pārisuddhi

کنیم و توجه کنیم. کسی که در او لغزشی(۴) هست، [آن‌را] آشکار کند. اگر [در او لغزشی] نیست خاموش بماند. سروران‌ارجمند، من از خاموشی شما خواهم دانست که پاکید. آن گاه که در چنین انجمنی هر چیز سه بار اعلام شود، هر فرد خود پاسخ می‌دهد. ای رهروان، آن گاه که سه بار اعلام شد، اگر کسی لغزشی را به‌یاد آورد و نگفت درغگوست. سروران ارجمند، آن‌سرور دروغگوئی دانسته را مانع(۵) نامیده است. از این رو اگر رهرو خطای خود را به‌یاد آورد و مشتاق پاکی باشد باید آن‌را آشکار کند. خوب‌ست که آن را آشکار کند....»

MV. II. ii-iii

«در آن‌زمان شش رهروِ مخالف(۶) قوانین پاتی‌مکه را در جایگاه‌های خود انجام می‌دادند و هرجمع(۷) جداگانه می‌نشستند. رهروان این را به‌آن‌سرور گفتند.... او گفت «من اوپوستهٔ همه را با هماهنگی مجاز می‌دانم.» سپس این اندیشه در رهروان پیدا شد: «... اکنون تا کجا باید هماهنگ بود؟» تا یك منزل(۸) یا به‌اندازهٔ همهٔ زمین»... او گفت: «هماهنگی تا یك منزل را اجازه می‌دهم.»

MV.II,v

سپس این اندیشه در رهروان پیداشد: «... یك منزل چه اندازه است؟» او گفت: «تعیین‌سامان را اجازه می‌دهم؛ و آن‌را باید این‌چنین تعیین‌کرد: «نخست نشانه‌هارا باید تعیین‌کرد ـ یك کوه، یك صخره، یك بیشه، یك درخت، یك جاده، یك تپهٔ مورچه، یك رود، یك آبدان....»

MV.II,vi

در آن‌زمان شش رهرو مخالف سامان‌های بسیار پهناور، یعنی چهار یا پنج یا حتی شش یوجَنَه، تعیین‌کردند. رهروانی که برای اوپوسته می‌آمدند. وقتی می‌رسیدند که داشتند پاتی‌مکه را می‌خواندند یا آن‌را خوانده بودند، و یا در راه می‌ماندند.... او گفت: «من تعیین سامان را حداکثر سه‌فرسنگ (= یوجنه) اجازه می‌دهم.»

MV,II,vii

«در یك منزل دو تالار اوپوسته نباید برگزید. هرکه برگزیند دست به‌خطای بزرگی یازیده است. ای رهروان، من برچیدن یکی از آن‌دو تالار را، و اوپوسته گرفتن را

---

۴ āpatti

۵ antarāyiko dhammo در تفسیر ونیه‌پیتکه «مانع‌نگرش‌ها» آمده است.

۶ cha-bbaggiyā bhikkhū چنین پیداست که این شش رهرو هرکار را وارونه انجام‌می‌دهند، و هر راه را بیراهه می‌روند.

۷ parisāya

۸ ek-āvāso

«سپس این اندیشه در رهروان پیداشد: «چند اوپوسته وجود دارد؟» آنان این‌را به‌آن سرور باز گفتند. او پاسخ داد. «دواوپوسته، یکی اوپوسته چهاردهم، و دیگری اوپوستهٔ پانزدهم؛...»

MV,II,xiv

در آن‌زمان دِیُوَدَتّه پاتی‌مکه رادر جمعی‌که **پیش‌نشینان** بودند خواند. این‌را به‌آن‌سرور گفتند. او گفت: «ای رهروان، پاتی‌مکه نباید در جمعی که پیش‌نشینان هستند خوانده شود. هرکه بخواند دست به‌خطای بزرگی یازیده است.»

MV,II,xvi

«پاتـی‌مکه نباید در جمعی که رهروان زن هستند خوانده شود. خواننده دست به‌گناه بزرگی یازیده است. پاتی‌مکه نباید نه در حضور... شاگرد زن، و نه در حضور مرد نوآموز [= سامَنیره]، نه در حضور کسی که دست به‌خطای بزرگی یازیده است خوانده شود....»

MV.II,xxxvi

«سرورارجمند، انجمن به‌من گوش‌کند. امروز، پانزدهم، روز اوپوسته است. اگر انجمن مایل‌ست، اوپوسته را برپا دارد.... سروران‌ارجمند، اکنون **مقدمه** خوانده می‌شود. [سروران‌ارجمند، من از شما می‌پرسم: «آیا در اینجا پاکید؟» بار دوم می‌پرسم... بار سوم می‌پرسم.... سروران‌ارجمند، شما در اینجا پاکید که خاموش مانده‌اید. من این‌چنین می‌فهمم. در اینجا خواندن مقدمه پایان می‌یابد.]

پاتی‌مُکَه ۱، ندانه(۹) (مقدمه)

«برای رهروان این پیش‌آمد که «چند **پاتی‌مکه‌خوانی** وجود دارد؟» این را به‌آن‌سرور گفتند. او گفت: «پنج پاتی‌مکه‌خوانی وجود دارد. چون **مقدمه** خوانده شد، بقیه را چون شنیده‌شد باید فهمید: این نخستین پاتی‌مکه‌خوانی است. **مقدمه** و چهار **پاراجِکانی**(۱۰) چون خوانده شدد، بقیه را چون شنیده شد باید فهمید: این دومین پاتی‌مکه‌خوانی است. خواندن**مقدمه** و چهار **پاراجکانی** و سیزده **سنگادی‌سی‌سا**(۱۱)... سومین پاتی‌مکه‌خوانی است. خواندن مقدمه، چهار پاراجکانی، سیزده سنگادسی‌سا، و دو **اَنیَتَه**(۱۲)... چهارمین پاتی‌مکه‌خوانی‌است. پنجمین [پاتی‌مکه] کامل‌است. این پنج پاتی‌مکه‌خوانی وجود دارند.»

... «ای رهروان، قوانین پاتی‌مکه نباید [همیشه] مختصر خوانده شود. کسی که بخواند

---

۹ Nidāna

۱۰ Pārājikāni پس از این آورده خواهد شد.

۱۱ Saṃghādisesa نک ص ۲۷۳.

۱۲ Aniyate نک ص ۲۷۴.

دست به‌خطای بزرگی یازیده است.»

...«ای رهروان، مختصر خواندن قوانین پاتی‌مکه را در وقت... ناچاری اجازه می‌دهم.»

MV. II, xvi ۱_۳

چهار پاراچکه

یك. «ای رهروان، اکنون باید این دستورهای تربیت را چنین بخوانید. هر رهروی که دست به‌گناه کامجوئی بیازد رانده می‌شود(۱۳) و از این حلقه نیست(۱۴).»

دو. «... هر رهروی که با دزدی چیزِ داده‌نشده، با گرفتن چیزهائی که فرمانروایان او را همچون دزد بگیرند، بزنند، به‌زنـدان یا تبعید کنند، و بگویند «تو دزدی»... رانده شده‌است و از این حلقه نیست.»

سه. «... هر رهروی که دانسته‌انسانی را از زندگانی بی‌بهره‌کند، یا برای آدمکشی درپی این کار برود، او نیز رانده شده‌است و از این حلقه نیست.»

چهار. «... هر رهروی که ادعای نیروی برتر ازطبیعت انسانی کند، آن‌را چون دانش و بینش نجیبان حقیقی برای خود ادعاکند و بگوید «این‌چنین می‌دانم، این‌چنین می‌فهمم» او پس از آن خواهی نخواهی خطاکارست و خواهان پاکی، و باید چنین بگوید: «دوستان، چون ندانستم گفتم که دانستم، چون ندیدم گفتم که دیدم، دروغی پوچ گفتم»، او نیز رانده شده است و در حلقه نیست.»(۱۵)

مَهاوِبَنگه، پاتی‌مُکَه، پاراجِکه

---

۱۳ Pārājiko یا، شکست خورده است.

۱۴ a-samvāso

۱۵ نگاه کنید به‌چهار دستور از ده دستور، و چهارنکردنی، در همین دفتر. VBB فصل هشتم فصل هشتم (A)b,f، و ص‌های ۵_۵۹۴.

وَسَّه

آن‌سرور در راجگهه در جنگلِ خیزران، در چراگاه سنجابان اقامت داشت. در آن زمان هنوز آن‌سرور برای رهروان آسودن هنگام فصل باران(۱) را تعیین نکرده بود. از این‌رو رهروان در زمستان، در تابستان، و در فصل باران در سفر بودند.

مردم نگران بودند، زیرلب چیزهائی می‌گفتند، و خشمگین بودند، می‌گفتند: «این رهروانِ [سمنه‌ها] سکیه‌ئی چه‌گونه می‌توانند همین‌طور در زمستان، تابستان و فصل باران سفر کنند؟ آنان گیاهان سبزرا پایمال می‌کنند، به‌زندگانی نباتات آزار می‌رسانند، و زندگانی بسیاری از جانداران کوچك را از میان می‌برند. مرتاضانی که از جرگه‌های دیگرند، و آئین‌شان بدتعلیم شده، در فصل باران گوشه‌ئی می‌گیرند و برای زندگانی خود جاهائی فراهم می‌آورند؛ پرندگان بربالای درختان برای خود آشیانه می‌سازند و فصل باران را در آن آرام می‌گیرند و برای زندگی خود جائی فراهم می‌آورند، ولی رهروان سکیه‌ئی همین طور در زمستان، در تابستان، در فصل باران به‌سفر خود ادامه می‌دهند، گیاهان سبز را پایمال می‌کنند، به‌حیات نباتی آزار می‌رسانند، و زندگانی بسیاری از چیزهای کوچك را از میان می‌برند.»

در آن زمان چند رهرو این را شنیدند و به‌آن سرور گفتند. آن‌سرور در این باره و در این هنگام پس از گفتاری به‌رهروان چنین گفت: ــ«ای رهروان، اجازه می‌دهم که در فصل باران بیاسائید.»

MV.III.i

---

۱ vassāvāsa

آن‌گاه در رهروان این‌اندیشه پیدا شد: «[آسودن در] فصل باران را چه‌هنگام باید آغاز کرد؟» این را به‌آن‌سرور گفتند. او پاسخ داد: «من آغاز وس‌آواسَه را هنگام باران می‌دانم.» رهروان سپس اندیشیدند: «اکنون چند آغاز برای وس‌آواسه هست؟»... آن‌سرور گفت: ـ«برای وسه‌آواسه دو آغاز هست، یکی زودتر و آن دیگری دیرتر.» زودتر را باید روزی پس از ماه تمام آسالهَ(۲) و دیرتر را یك ماه پس از ماه تمام آساله آغاز کرد....»

در آن زمان شش رهروِ مخالف با آغاز شدن وس‌آواسه دست به‌مسافرت زدند.... آن‌سرور به‌رهروان گفت: «ای‌رهروان، کسی که وسه‌آواسه را آغاز می‌کند و تا وقتی‌که برای دورهٔ زودتر یا دیرتر سه‌ماهه [فصل باران] اقامت می‌کند نباید مسافرت کند. کسی که چنین سفری در پیش‌گیرد، دست به‌خطای بزرگی یازیده است.»(۳)

MV.III,ii-iii

آن‌سرور در ساوتی اقامت داشت؛... در آن‌زمان چند رهرو ـهمراه و دوست ـ در جائی از سرزمین کُسَله فصل باران را می‌گذراندند. آنان اندیشیدند «چه‌کنیم که وسه را خوب، یگانه، هماهنگ و بی‌ستیزه بگذرانیم، و از نیاز به‌غذا رنج نبریم؟» «اگر با هم حرف نزنیم، گفت‌وگو نکنیم، اگر آن‌که اول از دریوزهٔ در ده باز می‌گردد جا فراهم کند، برای شست‌وشوی پا آب بیاورد، پای افزار و حوله بیاورد، لگن‌کثیف را پاك و آماده کند، نوشیدنی و خوردنی را در آنجا بگذارد؛ اگر آن که آخر از همه از دریوزهٔ در ده باز می‌گردد، غذا بخورد و اگر خوراکی مانده، او مایل به‌خوردن آن‌ست می‌خورد و اگرنه، آن‌را در جائی خالی از علف، یا در آبی‌که موجودات زنده در آن نباشد بریزد؛ اگر آب برای شست‌وشوی پا، پای‌افزار و حوله را کنار بگذارد، لگن کثیف را بشوید، و کنار بگذارد، آب و خوراك را کنار بگذارد، و اتاق ناهارخوری را رفت و روب کند ـ و اگر کوزه‌ئی یا کاسهٔ‌غذائی را خالی ببیند، آن را [سر جایش] بگذارد، و اگر نمی‌تواند این کار را به‌تنهائی انجام دهد دیگری را بخواند و آن را با کوشش یگانه، بی‌آن که سخنی بگوید، سر جایش بگذارند، بدین‌سان، ما وسه را خوب، یگانه و هماهنگ، بی‌ستیزه، و بی‌غم احتیاج به‌خوراك خواهیم گذراند.»

آنان با هم نه‌سخن گفتند، و نه‌گفت‌وگو کردند، آن که از دریوزهٔ در ده باز می‌گشت جا... فراهم می‌کرد بی‌آن که سخنی در این باره‌بگوید.

در آن‌زمان رسم این بود که رهروان پس از گذراندن فصل باران نزد آن‌سرور بروند. آن رهروان هم که وسهٔ خود را تمام کرده‌بوند، چون سه ماه گذشت گوشهٔ عزلت خودرا رها

---

۲ Āsālha

۳ VBB ص ۷ـ۹۶

کردند، و کاسهٔ دریوزگی و خرقه‌های خود را برداشته و رهسپار ساوتی شدند. منزل به‌منزل سفرکنان به‌ساوتی... نزد آن‌سرور آمدند، چون نزدیك شدند سلام کردند و نزدیك او نشستند.

... و آن‌سرور به‌آنان گفت: «ای رهروان، خوش می گذرد؟ برای نگهداری‌خودچنان‌که باید می‌یابید؟ یگانه، هماهنگ و بی‌ستیزه فصل باران را گذرانده‌اید؟ غم نان نداشته‌اید؟»...

چنین‌رفتگان گاهی از آن‌چه می‌دانند می‌پرسند و گاهی نمی‌پرسند. آنان بجا پرسیدن و نپرسیدن را می فهمند. چنین‌رفتگان پرسش‌های پرمعنا می کنند، نه بی‌معنا، چنین‌رفتگان بر آن چه بی‌معناست پل می کشند. بودایان خجسته به‌دو مقصود از رهروان می‌پرسند، یکی آن گاه که می‌خواهند آئین را تعلیم دهند، و دیگر آن گاه که می‌خواهند برای رفتار شاگردان خود قانونی بنانهند.

و آن‌سرور به‌آن رهروان گفت: «ای رهروان، چه‌گونه فصل باران را یگانه، هماهنگ، بی‌ستیزه و بی‌غم نان گذرانده‌اید؟»

...[۴] سپس آن‌سرور خطاب به‌آنان گفت: «ای‌رهروان، این ابلهان که می گویند به‌راستی فصل باران‌را خوب گذرانده‌اند، آن‌را بد گذرانده‌اند؛ آنان چون گاوان گذرانده‌اند، در حقیقت چون گوسفندان، چون جمع مردمان تن‌آسان گذرانده‌اند. ای رهروان، این ابلهان چه‌گونه می‌توانند، چون فرقه‌های دیگر، سوگند سکوت بخورند؟

«ای‌رهروان، این [آئین] برای گرویدن نگرویدگان نیست... آنان بیزار و گرویدگان هم بیزار خواهندشد.»

آن‌سرور چون آنان را ملامت کرد پس از گفتاری دینی چنین‌گفت: «ای‌رهروان هیچ کس ـ همچون فرقه‌های دیگرـ سوگند سکوت نخورد. کسی که چنین کند دست به‌کردار بدی یازیده است.»

---

۴ آنان آن‌چه را که در میان‌شان رفته بود بازگوکردند.

رهرو

سورهٔ چَنْدُوپَمَه(۱)

آن‌سرور درساوتی اقامت داشت. او گفت: «ای رهروان، شما، چون ماه، به‌مردم نزدیك شوید، تن را دور نگاهدارید، جان‌را دور نگاه‌دارید، درمیان مردم همواره فروتن باشید، نه زیاده‌رو، همان‌گونه که مرد چون چاهی خراب، یا کوهی ناهموار، یا رود سخت‌گذر ببیند، تن و جان را دور نگاه‌می‌دارد، شما نیز همچون ماه به‌مردم نزدیك شوید.

...ای رهروان، چه می‌اندیشید؟ کدامین رهرو شایسته است که به‌مردم نزدیك شود؟» آنان پاسخ دادند، «سرورارجمند، ریشهٔ اندیشه‌های(۲) ما در آن‌سرور است، آن‌سرور را سرِ خود می‌دانیم، در آن‌سرور پناه می‌گیریم. به‌راستی، سرور ارجمند، هر چه نزد آن‌سرور درست باشد پاسخ این پرسش همان‌ست. رهروان هرچه از آن‌سرور بشنوند درجان نگاه خواهند داشت.» آن‌گاه آن‌سرور دستش را در هوا تکان داد و گفت: «همچون این دست که به‌هوا بند نیست، یا بسته نیست یا گیر نکرده است، ای رهروان، رهرو هرگاه که در میان مردم است همین‌گونه به‌آنان نزدیك می‌شود، دلش(۳) دربند نیست، بسته نیست، یا در بند [آنان] نیست. او می‌اندیشد «بگذار آنان که خواهان سودند سود ببرند؛ بگذار آنان که خواهان نیکی‌اند نیکی کنند.» از سود دیگران خوشدل(۴) است همان‌گونه که از سود خود. چنین رهروی شایستهٔ نزدیکی به‌مردم است.... ای رهروان، چه می‌اندیشید، از کدام رهرو روشنگری آئین ناب‌ست؟»... «هر رهروی که آئین را برای دیگران روشنگری می‌کند، و

---

۱ Candupama

۲ dhammā. در بودیسم در ترجمه‌ها «عقاید» آمده است، ص ۴۱۸ (۱۹۲۲)

۳ citta

۴ su-mano

چنین می‌اندیشد: «شاید آنان آئین را از من بشنوند و چون شنیدند شاد شوند، و چون شاد شدند شاید دربارهٔ من رفتار درخشان داشته باشند» از چنین رهروی روشنگری آئین ناب نیست. ای رهروان، هر رهروی که آئین را برای دیگران روشنگری می‌کند، و چنین می‌اندیشد: «آئین را آن‌سرور خوب گفته، برای این زندگی است، بی‌واسطه است، می‌گوید «بیاوببین»، راهنماست و هر دانا خود باید آن را دریابد. شاید آنان آئین را از من بشنوند، و چون آن را شنیدند شاید بفهمند، و چون فهمیدند شاید ادامه دهند.» او این گونه آئین را به‌شکوه آئین، به‌دلسوزی آئین، به‌عنایت آئین، از سرِ همدردی برای دیگران روشنگری می‌کند، از این چنین رهرو روشنگری آئین ناب است.»(۵)

S.ii سمیوتهٔ پنجم، سورهٔ ۳

سورهٔ دَمّکَه(۶)

چنین شنیده‌ام: زمانی آن سرور در ساوتی، در **جیته‌ونه**، در گردشگاه **اناتپندکه** اقامت داشت. آن‌گاه **دمکهٔ** پیش‌نشین با پانصد پیش‌نشین نزد آن‌سرور رفت، و چون به‌آن‌سرور رسید سلام کرد، در کناری نشست. چون دمکه پیش‌نشین در کناری نشست با این شعرها به‌آن‌سرور خطاب کرد:

۱ «ای گتمهٔ بزرگ‌فهم، چه‌گونه یك **شاگرد**(۷) باید رفتار کند تا شاگرد خوبی باشد، آیا او کسی‌ست که از خانه به‌بیابان می‌رود یا پیش‌نشین خانه است؟»

۲ـ۹ ...(۸)

۱۰ آن‌سرور: «ای رهروان، به‌من گوش کنید، من به‌شما آئین‌را که گناه را از میان می‌برد خواهم‌آموخت، آن‌را نگاه دارید، همهٔ شما؛ بگذارید آن‌که بهره می‌جوید، اندیشمند، راه زندگانی درخور **پَبَّجتا**(۹) را در پیش‌گیرد.

۱۱ رهرو نابهنگام به‌گشت‌وگذار نمی‌رود، به‌هنگام برای دریوزه به‌روستا می‌رود؛ زیرا بندها کسی را که نابهنگام به‌دریوزه می‌رود به‌دام می‌افکنند، از این رو بودایان نابهنگام نمی‌روند.

۱۲ رهرو که به‌میل(۱۰) به‌این چیزها: [یعنی] شکل، صدا، مزه، بو و لمس ـ که موجودات را مست می‌کنند ـ غلبه‌کرد برای ناشتائی‌خود بهنگام می‌رود.

۱۳ «و باشد که رهرو، پس از آن که غذا را بهنگام به‌دست آورد و بازگشت، تنهائی

---

۵ VBB ص‌های ۴ـ۱۱۳ ۶ سورهٔ Dhammika ۷ sāvaka

۸ از بند ۲ تا ۹ در ستایش بودا، و یاد خدایان و ایزدان، و شاه‌پیلان به‌نام Eravana است.

۹ pabbajita نک ص ۲۶۳. ۱۰ chanda

بگزیند؛ در اندرون خویش بنگرد، و مگذارد که دلش به‌چیزهای بیرون روکند، [باشد که] مجموع باشد.

۱۴ «اگر با شاگردی، یا دیگری، یا بارهروی، سخن می‌گوید باشد که دربارهٔ آئین عالی باشد، نه بدگوئی، و نه سخنان ملامت‌آمیز به‌دیگران.

۱۵ زیرا برخی زبان را به‌ضد دیگران به‌کار می‌برند؛ ما آن تنگ‌نظران را نمی‌ستائیم. اینجاوآنجا بندها آن‌ها را در دام می‌افکنند، و درآن [کشمکش] جان خودرا پریشان می‌کنند.

۱۶ باشد که شاگرد، او آن با فهم عالی، چون آئین‌آموختهٔ آن «خوش‌رفته» را شنید، دانسته و روشن در جست‌وجوی‌غذا، جا، رختخواب و چارپایه، و آب برای شستن جامه باشد.

۱۷ ولی بی‌دلبستن به‌این چیزها، به‌غذا، به‌رختخواب و به‌چارپایه، به‌آب برای تمیز کردن جامه، باشد که رهرو چون قطرهٔ آبی باشد بر نیلوفر[۱۱].

Sn. چوله‌وَگه ۱۴

سورهٔ سفردرست[۱۲]

«من از آن دانا، داناترین، که گذشته‌است، که به‌آن‌سو رفته‌است، که‌یکسره در آرامش است و استوارست از خانه به‌بیخانگی رفته‌است، از کام‌ها روگردانده‌است، می‌پرسم چه گونه رهرو باید در جهان مسافر صافی باشد؟[۱۴]

۲ آن‌سرور گفت: «آن که از تفأل از پرواز پرندگان، آن که از پیش‌گوئی حوادث شوم، از خواب‌ها، و از بروج روگردانده، آن که آلودگی تفأل‌ها را رها کرده است، او، رهروی‌ست که در جهان مسافر صافی‌است.

۳ «بگذار رهرو از رنگ کام‌ها، خواه‌انسانی، و خواه‌آسمانی، روبگرداند. چون از هستی دست برده‌است به‌آئین گام برمی‌دارد، چنین رهرو در جهان مسافر صافی‌است.

۴ «رهرو از بدگوئی رومی‌گرداند، ترک خشم و پستی می‌گوید؛ جانبداری از یکی و مخالفت با دیگری را رها می‌کند. چنین رهرو درجهان مسافر صافی‌است.

۸ رهروی که احساس می‌کند «آنان به‌من سلام می‌کنند» رهرووالا نیست؛ رهرو چون

---

۱۱ VBB ص‌های ۵ـ۱۱۴

۱۲ سورهٔ sammāparibbājaniya

۱۳ یا، در جهان راست‌ودرست (sammā) سفر می‌کند، می‌گردد. «مسافرصافی» از این بیت محمودشبستری، در گلشن‌راز، گرفته شده است:

مسافر آن بود کاو بگذرد زود   زخود صافی شود چون آتش از دود

دشنام بشنود کینه نمی‌توزد؛ و چون غذای مخصوص بگیرد به‌خود نمی‌بالد. چنین رهرو در جهان مسافر صافی‌است.

۱۰ رهرو چون می‌داند براوچه می گذرد دیگران را درجهان نمی‌آزارد، او آئین را به‌درستی می‌شناسد. چنین‌رهرو در جهان مسافر صافی‌است.

۱۴ صافی و کامگار، پرده‌در(۱۴)، به‌اندیشه‌های خود چیره، آن‌سورفته(۱۵)، استوار، استاد آن شناسائی که به‌رهائی از منی(۱۶) می انجامد، چنین رهرو درجهان مسافر صافی‌است.(۱۷)

Sn. چوله‌وگه ۱۳

کرگدن(۱۸)

چوب‌را برای هرآن‌چه زندگی می کند کنار بگذار،
با آن هیچ‌کس را میازار؛
میلی برای فرزند، نه ـ‌پس چه‌گونه میلی برای دوست؟
به‌کردارِ کرگدن تنها سفرکن(۱۹).

از همراهی محبت زاید،
و از محبت، رنج.
چون این زهر را که از محبت برمی‌تراود ببینی،
به‌کردارِ کرگدن تنها سفرکن.

با دلسوزیِ یاران یکرنگ خود
مرد، با دلی‌دربند، از مقصد غافل‌می‌ماند:
چون در دوستی این‌بیم را بینی
به‌کردارِ کرگدن تنها سفرکن.

او همچون شاخه‌های انبوه‌خیزران
مشتاق فرزند و همسرست:

---

۱۴ vivatta-cchadda

۱۵ pāra-gū

۱۶ saṃkhāra یا فردیّت.

۱۷ VBB ص‌های ۹ـ۶۱۸

۱۸ سورهٔ Khaggavisāṇa

۱۹ Eko care khaggavisāvisānakappo

هم بدان‌سان که فراز شاخ‌های بلند از پیچیدگی آزادست
به‌کردار کرگدن تنها سفرکن.

گوزن آزاد، آزادانه می‌خروشد،
از برای غذای خود به‌هرجای که خواهد همی‌رود:
ای فرزانه، در این آزادی نظرکن،
به‌کردار کرگدن تنها سفرکن.

در همه‌جا آزاد، تك‌وتنها،
و به‌این و آن نیك‌خرسند:
خطرها را بیباك به‌جان‌خریدار،
به‌کردار کرگدن تنها سفرکن.

اگر دوستی بیابی که بااو سفرکنی،
مجذوب و ثابتقدم، لایق،
برخطرها همه غالب
آگاه و خوشدل همسیر او باش.

چون کسی را که به‌همسفری ارزد نیافتی
کسی که ثابتقدم و مجذوب نیست،
هم بدان‌سان که **راجه** سرزمین فتح شده را وامی‌گذارد،
به‌کردار کرگدن تنها سفرکن.

کام‌های شادی‌آور، شیرین، مجذوب‌کننده،
دل را به‌شکل‌های گوناگون آشفته می‌کنند:
با دیدن این زهرزادهٔ کام،
به‌کردار کرگدن تنها سفرکن.

«از برای من طاعون، آماس، درد هست،
و نیش، هراس، و بیماری»!
با نظارهٔ این هراس در زادهٔ‌کام،

به‌کردار کرگدن تنها سفرکن.

گرما و سرما، گرسنگی‌وعطش،
باد، آفتاب، صف خرمگسان، ماران:
با غلبه بریکی و همهٔ اینان،
به‌کردار کرگدن تنها سفرکن.

چونان که پیل‌سترگ و تناور، به‌گونهٔ نیلوفر،
که چون میلش به‌گوشه‌های جنگل باشد
گله را ترک می‌گوید
به‌کردار کرگدن تنها سفرکن.

این برای آن‌که انبوه مردمان را دوست می‌دارد نیست
رسیدن به‌آسایش گذرنده:
سخن خویشاوند خورشید را به‌راستی بشنو،
به‌کردار کرگدن تنها سفرکن.

با ترک بیهودگی‌های نظر،
راه راست را برده، طریقت رایافته:
«می‌دانم! مرا دیگری دلیل نیست!»
به‌کردار کرگدن تنها سفرکن.

آز رفته، تزویر رفته، تشنگی‌رفته، شك‌رفته،
و فریب‌ها را همه برباد داده،
از جهان یکسره بی‌نیاز گشته.
به‌کردار کرگدن تنها سفرکن.

بازی، خوشی‌ها، شادی، و نشاط این‌جهانی،
به‌همهٔ این‌ها دست یازیده و بی‌توجه بدان‌ها؛
دور از فرّوشکوه و به‌راستگوئی،
به‌کردار کرگدن تنها سفرکن.

پسر، همسر و پدر، مادر و خواسته،
چیزهای ثروت‌افزای، گره‌های خویشی،-
این لذات را به‌یکباره بازنه،
به‌کردار کرگدن تنها سفرکن.

آن‌ها جز بند چیزی نیستند، و شادی‌شان کوتاه،
شیرینی‌شان اندك، و رنج‌هاشان بسیار،
همچون قلاب‌هائی در گلویند! این‌را بدان و بایقین
به‌کردار کرگدن تنها سفرکن.

با چشمانی فرو افتاده، بی‌درنگ،
با حواسی نگهبانی شده، با اندیشه‌هائی نگاهبانی‌شده،
با دلی که نه چرکین شود نه بسوزد،
به‌کردار کرگدن تنها سفرکن.

ای پدر خانواده! زیورها را به‌دورافکن
چونان که درخت مرجان بهنگام برگریزان:
و در جامهٔ زرد بیرون‌آی.
به‌کردار کرگدن تنها سفرکن.

مزه‌ها را تشنه مباش، مگر ازآز آزاد،
با گام‌های سنجیده خانه به‌خانه می‌رو،
نه خواجه، نه بندهٔ‌کس،
به‌کردارِ کرگدن تنها سفرکن.

از **پنج مانع**ِ دل آزاد،
دور ازهر آلودگی، یقین‌تو
به‌هیچ کس، از مهروکین برکنده،
به‌کردار کرگدن تنها سفرکن

از شادی‌ها و دردها

نشاط‌ها و رنج‌های از پیش شناخته روگردان‌باش؛
یکسانی و آرامش رایافته، پاك،
به‌کردار کرگدن تنها سفرکن.

در تلاش یافتن دورترین مقصد،
نه در اندیشه سست، و نه در راه‌ها تن‌آسان،
در آغاز نیرومند، استوار، پایدار.
به‌کردار کرگدن تنها سفرکن.

از تنهاتفکر کردن غافل‌منشین،
در میان چیزها همواره با «درمه» سفرکن،
زنده از زهر همهٔ وجودها،
به‌کردار کرگدن تنها سفرکن.

مشتاق به‌عزم پایان دادن‌تشنگی،
شنوا، بیدار، یکدل
بس‌کوشا، بایقین، با ذَمّهٔ خلاصه
به‌کردار کرگدن تنها سفرکن.

چون شیر بی‌باك ازآوازها،
چون باد نه در بنددام،
چون نیلوفر بی‌آلایش‌آب،
به‌کردار کرگدن تنهاسفرکن.

تو نیز چونان شیر، با فکِ نیرومند،
شاه جانوران، که فاتحانه می‌رود،
رخت و تخت خویش به‌دورافکن،
به‌کردار کرگدن تنهاسفرکن.

یکسانی، دوستی، شفقت، آسایش،
و دلسوزی بهنگام را دنبال‌کن،

طاق، نه‌بادیگری در همهٔ جهان‌جفت،
به‌کردار کرگدن تنها سنفرکن.

و آزاد از شهوت، فریب، و کینه
بندها را گسسته،
به‌هنگام‌از میان‌رفتن زندگانی بی‌هراس،
به‌کردار کرگدن تنها سفرکن.

مردمان خدمت می‌کنند و به‌قصدی همراه می‌آیند:
در این زمانه دوستانی که چیزی چشم [ازتو] نداشته باشند اندکند:
مردمان، در مرادهای خود پسندانه دانا، ناپاک‌اند.
به‌کردار کرگدن تنها سفرکن![۲۰]
Sn.

---

۲۰. Sn. شعرهای ۹ـ۳۵، ۴۲، ۶ـ۴۵، ۶ـ۵۰، ۶۱ـ۵۹، ۷۵ـ۶۳ از ترجمهٔ E.M. Hare در Woven Cadences of Early Buddhists ،۱۹۴۴، آورده شده در Buddhist Scriptures از Edward Conze ص‌های ۸۲ـ۷۹ چاپ penguin ۱۹۵۹. در مَهاوَستو (چاپ R.G.Basak، ج ۱ کلکته ۱۹۶۳ ص ۴۶۸) کم‌یابیش همین مفهوم با همین برگردان آمده است.

اَرَهَت

آن کس که سفر را به‌پایان آورده، بی‌اندوه، وارسته از همه‌چیز، بندها را گسسته؛ چنین کسی از تب [سوزان شهوت] نمی‌سوزد.

آگاهان، به‌کردارِ قوهائی‌که دریاچهٔ خویش رارها کرده‌اند، می‌کوشند ودل‌نابسته به‌جائی، خانه‌به‌خانه رهاکرده [می‌گذرند].

همچنان که [یافتن راه] مرغان در آسمان دشوارست، هم‌چنان آن‌کسان راکه اندوخته‌ئی نیست، از شناسائی کامل برخوردارند و در آزادیِ **تهی** و **بی‌نشان** سیرمی‌کنند، یافتن راه‌شان دشوارست.

پی‌بردن به‌راه آن‌کس که آلودگی‌هایش را از میان‌برده، در بندِ خوردن نیست و در آزادیِ **تهی** و **بی‌نشان** سیرمی‌کند دشوارست؛ بدان گونه که [راه] مرغان در آسمان.

آن کس که حس‌های خویش را به‌آرامش آورده‌است ـچون توسنانی که ارابه‌ران آن‌ها را به‌خوبی رام‌کرده‌ـ آن کس که از **منی** آزادست و از آلودگی‌ها آزاد، چنوئی را خدایان نیز عزیز می‌دارند.

یك‌چنین مردی‌که چون زمین بردبار و چون ستون استوارست، وظیفه‌اش‌را انجام

می‌دهد؛ و چون دریاچه‌ئی‌ست نیالوده به‌لای‌ولجن؛ چنوئی را دایرهٔ وجودی در کار نیست.

او اندیشه‌اش آرام، گفتارش آرام، و کردارش آرام‌ست. شناسائی درست دارد؛ به‌آزادی رسیده‌است؛ و آرامش یافته‌است.

مردی که از زودباوری آزادست آن نیافریده را می‌شناسد؛ همهٔ حلقه‌هارا شکسته؛ به‌همهٔ فرصت‌ها پایان‌داده؛ و همهٔ آرزوها رارها کرده‌است؛ او به‌راستی والاترینِ مردان‌ست.

در روستا و در جنگل، در دره و بالای کوه، اَرَهَتان هرجا که بمانند، آنجا بی‌گمان بومی شادست.

جنگل‌ها [برای ارهت‌ها] شادی می‌آورند؛ مردان آزاد از شهوت جائی شادی‌می‌جویند که مردم [بیگانه از آئین] نمی‌جویند؛ چه آنان به‌جست‌وجوی خوشی نیستند.

Dh. ۹۰_۹

پیش‌نشین

سوره دَمّکَه(۱)

۱۸ من کار پدر خانواده(۲) را نیز به‌تو خواهم گفت، که کردار یك **شاگرد** چه‌گونه باید باشد تا شاگرد خوبی باشد؛ زیرا آن که در بند کارها [ی این جهانی] است نمی‌تواند ذمهٔ کامل رهروی را انجام دهد.

۱۹ «مگذار دست به‌کشتن زند، یا سبب کشته‌شدن موجودات زنده شود، یا کشتن دیگران را تصدیق کند، آن‌گاه او از آزار همهٔ آفریدگان، هم آن‌ها که نیرومندند، و هم آن‌ها که در جهان می‌لرزند، خویشتن‌داری کرده‌است.

۲۰ «آن‌گاه باشد که**شاگرد** از [گرفتن] چیز داده‌نشده، که می‌داند [از آن دیگری‌ست] خویشتن‌داری کند، باشد که او دیگری را به‌گرفتن آن وادار نکند، یا آنان را که می‌گیرند تصدیق نکند، باشد که از دزدی دوری کند.

۲۱ «بگذار مرد بخرد اززندگی ناپاك، چون از توده‌ئی اخگر، دوری کند؛ چون نمی‌تواند پاکدامنی پیشه‌کند، باشد که به‌همسر مرد دیگری تجاوز نکند.

۲۲ «باشد که او در تالار دادگری یا تالار انجمن دروغ نگوید، باشد که دیگری را نه [بدروغ] وادار کند، و نه دروغگو را تصدیق کند، باشد که او از ناراستی دوری کند:

۲۳ «باشد که پدر خانواده‌ئی که این‌ذَمّه را تصدیق می‌کند، خودرا به‌نوشابه‌های مستی‌آور نسپارد؛ باشد که نه دیگران را به‌نوشیدن وادار کند، و نه آنانی را که می‌نوشند تصدیق کند، بداند که این به‌دیوانگی می‌انجامد.

---

۱ نک ص ۱۱ـ۵۱۰.
۲ gahapati

۲۴ زیرا از مستی‌است که نادان دست به‌گناه می‌یازد و مردم دیگر را مست می‌کند، بگذار او از این جای گناه، از این دیوانگی، از این نشاط ابله‌گونهٔ ابلهان دوری‌کند.

۲۵ «باشد که او هیچ زنده‌ئی را بیجان نکند، باشد که آن چه را که داده نشده نگیرد، مگذار دروغ بگوید، و مگذار نوشابه‌های مستی‌بخش بنوشد، باشد که از رابطهٔ ناپاک کامجوئی روبگرداند، و باشد که شباهنگام نابهنگام نخورد.

۲۶ «مگذار که حلقه گل بیاویزد، عطر بزند، بگذار بر بستر گسترده بر زمین بخوابد: آنان این را هشت خویشتن‌داری (اوپوسته) می‌نامند که بودا ـ غلبه‌کننده بر درد ـ آن را آشکار ساخته‌است:

۲۷ «آن‌گاه بادلی باایمان در چهاردهم؛ یا پانزدهم و روزهای هشتم هر نیمه ماه اوپوسته و پاتی‌هارکپکه(۳) کامل را، مرکب از هشت قسمت به‌جا می‌آورد.

۲۸ «و آن‌گاه بامدادان، پس‌از انجام اوپوسته، مرد بخرد با دلی مؤمن، انجمن رهروان را با غذا و نوشابه شاد می‌کند، به‌اندازه توانائی خود غذا پخش می‌کند.

۲۹ «باشد که از روی وظیفه پدر و مادر خویش رانگاه‌دارد، و پیشه‌ئی شرافتمندانه پیش گیرد، پدر خانواده‌ئی که این را کوشا نگاه‌دارد به‌سوی خدایانی به‌نام سَیَم‌پَبَه(۴) می‌رود(۵).»

Sn.

«ای رهروان، پیش‌نشین نباید این پنج پیشه را در پیش‌گیرد. کدام پنج؟ شمشیر فروشی، فروختن موجودات زنده، گوشت فروشی، مشروب فروشی، زهرفروشی، ای رهروان، این پنج پیشه را نباید پیش‌نشین در پیش‌گیرد.»

A. نپاتهٔ ۵، سورهٔ ۱۷۷

سورهٔ سنگال‌ئُواده(۶)

چنین شنیده‌ام: زمانی آن‌سرور در راجگهه در خیزرانستان، در چراگاه سنجابان اقامت داشت. در آن‌زمان سنگالکه(۷)، پسرخانواده، زود برخاست، از راجگهه بیرون رفت، با

---

۳ pāṭihārakapakkha «چهارده روز خاص» یعنی نیمهٔ نخست چیوَرَه ماسه (cīvara-māsa) یعنی «ماه خرقه‌بخشی»، که می‌بایست به‌طور خاصی برگزار می‌شد. RDB ص ۱۴۱

۴ sayampabha

۵ VBB ص‌های ۷ـ۱۲۶

۶ سورهٔ Siṅgal-ovāda

۷ Singālaka این نام به‌شکل‌های سیگالکه، سینگاله و سیگاله نیز نوشته شده است.

جامه‌ها و موی نو شسته و با دست‌های به‌هم برنهاده چندین‌بار به‌جهات شرق، جنوب، غرب، شمال، پائین(۸)، بالا(۹)، سر فرود آورد. آن‌گاه پیش از نیمروز آن‌سرور، جامه‌های زیر را پوشیده جامهٔ روئی را به‌خود پیچیده کشکول گرفت و برای دریوزه به‌راجگهه رفت.

آن‌گاه آن‌سرور سنگالکه را دید... و با او چنین گفت: «ای پسر خانواده، چرا به‌چند جهت احترام می‌گزاری؟» ـ «سرور ارجمند، چه‌پدرم‌که می‌مرد به‌من گفت: «ایِ محترم به‌جهات احترام بگزار.» و من، سرورارجمند، سخن پدرم را احترام می‌گزارم، نظاره می‌کنم، به‌یاد می‌آورم، افتخار می‌بخشم... به‌جهات چندین بار احترام می‌گزارم....» ـ«ای پسر خانواده، این‌گونه نه، برطبق قانون نجیبان شش جهت را باید ارجمند داشت.» سرور ارجمند، پس برطبق قانون نجیبان چه گونه باید شش جهت را ارجمند داشت؟»

ای پسر خانواده آن‌گاه که شاگرد نجیب چهار آلودگی کردار(۱۰) را ترک‌کند، و در چهار جا کردار بد(۱۱) نکند، و شش راه از میان برندهٔ ثروت را دنبال نکند؛ او چون این‌گونه چهارده بدی را ترک‌کرد، شش جهت را نگاه می‌دارد؛ او هر دو جهان را می‌برد و می‌یابد... او به‌نیکبختی(۱۲)، بهشت(۱۳)، [و همهٔ] جهان می‌رسد.

او کدام چهار آلودگی کردار را ترک می‌کند؟ از میان‌بردن زندگانی... گرفتن چیزی که نداده‌اند... رفتار بیراههٔ شهوت‌آلود... دروغگوئی...

و... شاگرد نجیب چه‌گونه شش جهت را باید نگاه دارد. مادر و پدر را باید چون شرق شمرد؛ آموزگاران را باید چون جنوب به‌شمار آورد؛ فرزندان و همسر را باید غرب به‌شمار آورد؛ دوستان و خویشان را باید شمال به‌شمار آورد، بندگان و کارگران را باید جهت زیر به‌شمار آورد؛ سمنه ـ براهمنه‌ها را باید جهت بالا به‌شمار آورد.

فرزند در این پنج جا باید مادر و پدر را چون شرق به‌شمار آورد، بگوید: «چون از من نگاهداری کرده‌اند، من از آنان نگهداری خواهم کرد؛ وظایف آنان را انجام خواهم‌داد؛ سنت خانوادگی را حفظ خواهم‌کرد؛ باشد که وارث آنان به‌شمار آیم؛ و پس از آن برای درگذشتگان پس از درگذشت‌شان خیرات خواهم‌کرد.

و پدر و مادر که فرزند دراین پنج‌جا آنان‌را چون شرق به‌شمار آورده به‌او نیکخواهی نشان می‌دهند. او را از عیب برمی‌گردانند؛ او را در هنر پا برجا می‌کنند؛ او را بر آن می‌دارند تا فنون را بیاموزد؛ او را برآن خواهندداشت تا با همسر مناسبی وصلت کند؛ و

---

۸ heṭṭhima پائین‌ترین پائینی، نظیر السَّمت.

۹ uparima برترین بلندی، سمت‌الرّأس.

۱۰ kamma-kilesā

۱۱ pāpa-kamma

۱۲ su-gati: راه نیك وجود، نیك‌رفتن. نکـ gati در واژه‌نامه.

۱۳ sagga

به‌هنگام میراث او را تعیین می‌کنند.

... چنین است شرق که نگهداری شده، آرامش‌بخش، و بی‌بیم‌ست.

ای پسر خانواده، شاگرد [اَنتی‌واسِنا](۱۴) در پنج جا آموزگاران(۱۵) را چون جنوب به‌شمار می‌آورد برخاستن [در حضور و پیش پای او]؛ باخدمت کردن به‌آنان؛ بارغبت به‌آنان گوش فرادادن؛ باهمراهی؛ با به‌دقت آموختن‌فنون.

و آموزگاران... در پنج‌جا به‌شاگرد نیکخواهی نشان می‌دهند. آنان اورا نیك تربیت می‌کنند؛ او را به‌درستی هشیار می‌کنند؛ همهٔ فنون را به‌او می‌آموزند؛ او را با دوستان و خویشان آشنا می‌سازند؛ در [تمام] جهات حفاظت می‌کنند.

شوهر در پنج‌جا باید همسر را چون غرب به‌شمار آورد ـ با احترام به‌او؛ با غفلت نکردن ازاو؛ با قدرت و اختیار دادن به‌او؛ با فراهم کردن زیورهای او.

و همسر... در پنج‌جا به‌شوهر نیکخواهی نشان می‌دهد. کارها [ی خانه] را به‌خوبی می‌گرداند، خادمان را به‌خوبی اداره می‌کند؛ وفادارست؛ از توشه به‌دقت پاسبانی می‌کند؛ و در تمام وظایف خود توانا و پرنیروست....

پسر خاندان(۱۶) در پنج جا باید دوستان و خویشان را چون شمال به‌شمار آورد ـ با دهش؛ با سخن مهرآمیز، با به‌سود آنان کارکردن؛ بادوستی؛ با نشکستن قول خود.

و دوستان و خویشان... در پنج جا به‌پسر خاندان نیکخواهی نشان می‌دهند. از او به‌وقت بیخبری پاسبانی می‌کنند، وقتی که متوجه نیست از مال او نگهداری می‌کنند، در وقت ترس پناه او هستند، در بدبختی او را ترك نمی‌کنند، و پسینیانش را محترم می‌دارند....

خواجه باید در پنج جا غلامان و کارگران را چون جهت زیر به‌شمار آورد ـ با ترتیب کارها به‌اندازهٔ قدرت‌شان؛ با فراهم آوردن غذا و مزد؛ با پرستاری از آنان بهنگام بیماری؛ با توزیع ادویهٔ کافی؛ با اجازه‌دادن در فصول [استراحت].

و غلامان و کارگران... در پنج جا به‌خواجهٔ خود نیکخواهی نشان می‌دهند. زود بیدار می‌شوند؛ دیر می‌خوابند؛ شریف‌اند؛ کارگرانی کارآمدند؛ و برای او آوازه و نام می‌آورند.

پسر خاندان در پنج‌جا باید سمنه‌ـبراهمنه‌ها را چون جهت بالا به‌شمار آورد ـ با کردار، گفتار، و اندیشهٔ مهربان؛ با مهمان‌نوازی؛ با فراهم آوردن نیازهای مادی آنان.

و سمنه‌ـبراهمنه‌ها... به‌پسر خاندان در شش جا نیکخواهی نشان می‌دهند. او را از عیب دور می‌دارند؛ هنر را در او پابرجا می‌کنند؛ با دلی پرتقوا به‌او نیکخواهی نشان می‌دهند؛

---

۱۴ ante-vāsinā یعنی، کسی که، (با استاد خود) زندگی می‌کند.

۱۵ acariyā (آموزگاران روحی)

۱۶ kula-puttena. از kula، خانواده، دودمان، قبیله و تیره و putta، پور، پسر، عضو.

دانش تازه به‌او می‌آموزند؛ آن چه را که آموخته روشن می‌سازند؛ راه آسمان[۱۷] را آشکار می‌کنند....

جهت بالا این گونه پاسبانی شده، آرامش‌بخش، و بی‌بیم‌ست.» آن سرورچنین گفت.[۱۸]

D. ۳۱

---

۱۷ saggassa magga یا، راه بهشت، راه نیروانه.

۱۸ VBB ص ۱۴۱ـ۱۳۸

ده کمال

[**ده کمال**(۱) تحلیلی از بیداری و بودائی(۲)ست، **چیزهای بوداسازست**، این کمالات رهرو را به‌مقام بودائی می‌رسانند.]

۱۱۶ «بیائید، بگذارید من **چیزهای بوداساز** را در این راه و آن راه، بالا، پائین، در ده نقطه، حتی در ذات چیزها جست‌وجو کنم.

۱۱۷ به‌هنگام جست‌وجو نخستین کمال را که **سخاوت**(۳) است،راه بزرگی که دانایان پیشین هموار کرده‌اند.

۱۱۸ اگر تو می‌خواهی به‌بودائی [= بیداری] برسی، این نخستین [کمال] را بپذیر و استوار دار؛ به‌سوی کمال سخاوت گام بردار.

۱۱۹ مانند کوزهٔ پرآبی که چون واژگون شود هر چه آب دارد بیرون می‌ریزد و چیزی در آن نمی‌ماند.

۱۲۰ حتی اگر این لابه‌کنندگان را ببینی، پست یا بالا یا میان این‌دو، هرچه داری، بی آن که چیزی بیندوزی، چون کوزهٔ واژگون شده، می‌دهی.

---

۱ Dasa-paramiyo

۲ bodhi

۳ dāna: دهش.

۱۲۱ ولی **چیزهای بوداساز**(۴) نمی‌توانند این‌همه کم باشند، بگذارید من‌در جست‌وجوی چیزهای دیگر باشم که «بودائی»را کامل می‌کنند(۵).

۱۲۲ آن‌گاه به‌هنگام جست‌وجو دومین کمال، یعنی **کمال‌وظیفه**(۶) را دیدم. دانایان پیشین آن را دیدند و در پی آن رفتند.

۱۲۳ اگر می‌خواهی به‌بودائی برسی، این دومین را بپذیر و ایمن کن؛ به‌سوی کمال وظیفه گام بردار.

۱۲۴ به‌کردار ماده گاوِ **یَک**(۷)، که چون دمش در چیزی گیرکند، به‌مرگ تن‌می‌دهد و دمش را نمیازارد.

۱۲۵ از این‌رو تو هم اگر وظایف خود را در چهار بوم(۸) به‌انجام رسانی، وظیفه را نگاه داشته‌ای، چونان که آن ماده‌گاو دمش را.

۱۲۶ ...(۹)

۱۲۷ آن‌گاه به‌هنگام جست‌وجو سومین‌کمال، **ترک خان‌ومان**(۱۰) را دیدم، که دانایان پیشین آن‌را دیده و در پی‌آن رفته‌اند.

۱۲۸ ...(۱۱)

۱۲۹ چون مرد زندانی، که مدت‌ها دستخوش رنج‌ست و در آنجا شهوتی(۱۲) نمی‌بیند و تنها در جست‌وجوی آزادی‌ست،

۱۳۰ تو نیز همچنین همهٔ وجودها (۱۳)را زندان می‌بینی. برای آزادی از وجود به‌ترک خان‌ومان روکن.

۱۳۲ آن‌گاه به‌هنگام جست‌وجو چهارمین کمال را دیدم که **کمال‌شناسائی**(۱۴) است،....

۱۳۴ چون رهروی که دریوزگی می‌کند و از هیچ خانواده، پست یا بالا یا میان این‌دو

---

۴ Buddha-dhammā: دَمّه‌های بودائی.

۵ این sloka به‌شکل برگردان در شعرهای ۱۲۶، ۱۳۱، ۱۳۶، ۱۴۱، ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۶ و ۱۶۱ تکرار می‌شود.

۶ sīla-pāramị

۷ Yak نوعی ماده‌گاو که موهای بسیاربلند دارد. این لغت از gyag تبتی گرفته شده است.

۸ catūsu bhūmisu، مانند چهار آشرامِ شاگرد، پدرخانواده، زاهد و مرتاض بودن‌است.

۹ مانند شعر ۱۲۱.

۱۰ nekkhamma-pārami

۱۱ مانند شعر ۱۲۱.

۱۲ rāga

۱۳ sabba-bhave

۱۴ paññā-Pāramiṃ به‌سنسکریت prajña-paramita (پرَجنیاپارَمِتا) این مفهوم در **مَهایانه** بسیار گسترش می‌یابد.

رو نمی‌گرداند، و بدین‌سان غذای روزانه خود را می‌گیرد،

۱۳۵ از این رو تو هم همواره از مردم بیدار بپرس؛ به‌سوی کمال شناسائی پیش‌رو اگر که می‌خواهی به‌بودائی کامل(۱۵) برسی.»

۱۳۷ آن‌گاه به‌هنگام جست‌وجو پنجمین کمال را، که **مردانگی**(۱۶) است، دیدم....

۱۳۹ چون شیر، شاه‌جانوران که خوابیده، ایستاده و به‌وقت رفتن چیزی از مردی کم ندارد، و همواره دلی پرجرأت دارد،

۱۴۰ تو نیز در هروجود مردانگیت را استوار دار؛ به‌سوی کمال مردانگی پیش‌رو که به‌بودائی کامل خواهی‌رسید.

۱۴۲ آن‌گاه به‌هنگام جست‌وجو ششمین کمال را، که **بردباری**(۱۷) است، دیدم....

۱۴۳ این را... بپذیر و ایمن کن؛ آن گاه با دلی یگانه به‌بودائی کامل خواهی رسید.

۱۴۴ به‌راستی چون زمین که هر چه، از پاك و ناپاك، برآن ریزند می‌کشد، ونه احساس رنجش(۱۸) می‌کند و نه‌شادی،

۱۴۵ تو نیز این چنین همهٔ مهر و بی‌مهری‌ها را بپذیر.»...

۱۴۷ آن‌گاه به‌هنگام جست‌وجو هفتمین کمال را، که **حقیقت**(۱۹) است، دیدم....

۱۴۸ این را بپذیر و ایمن کن؛ آن‌گاه با گفتاری یگانه به‌بودائی کامل خواهی رسید.

۱۴۹ چون ستارهٔ شفا(۲۰) که در فلك میزان است، و به‌هنگام و فصل خود از راه خود منحرف نمی‌شود،

۱۵۰ تو نیز از راه حقیقت منحرف مشو.»...

۱۵۲ آن‌گاه به‌هنگام جست‌وجو هشتمین کمال را، که **پایداری**(۲۱) است، دیدم....

۱۵۳ تو این را بپذیر و ایمن کن، آن گاه تو استوار به‌بودائی کامل خواهی رسید.

۱۵۴ چون کوه سنگی، که ایستاده، سخت بنیاد، از توفان‌ها شانه خالی نمی‌کند، در جای خود ایستاده است،

تو نیز همواره در پایداری پابرجا باش.»...

۱۵۷ آن‌گاه به‌هنگام جست‌وجو نهمین کمال را، که **مهر**(۲۲) است، دیدم....

---

۱۵ sambodhi

۱۶ Viriya، نری، همت.

۱۷ Khanti که سنسکریت آن Kṣānti، یعنی کشیدن، است.

۱۸ patigha یا، بیزاری.

۱۹ sacca که سنسکریت آن satya است.

۲۰ osadhī «سیارهٔ‌ونوس» BBS، «ستارهٔ‌سحری» (وارن).

۲۱ adhitthāna، یا ایستادگی.

۲۲ mettā، سنسکریت آن maitri است.

۱۵۸ «... اگر می‌خواهی به‌بودائی برسی درمهر بی‌همتاباش.
۱۵۹ چون آب که باسردی خود نیك و بد را یکسان پر می‌کند، و آن‌ها را از غبار و ناپاکی پاك می‌کند،
۱۶۰ تو نیز دوست و دشمن را یکسان از مهر سرشار کن.»...
۱۶۲ آن‌گاه به‌هنگام جست‌وجو دهمین کمال را، که **یکساندلی**[۲۳] است، دیدم....
۱۶۳ تو این دهمین کمال را بپذیر و ایمن کن؛ تو یکسان و ایمن به‌بودائی کامل خواهی رسید.
۱۶۴ به‌راستی چون زمین، که هرچه از پاك و ناپاك برآن ریزند، بی‌تنفر و رضایت به‌آن‌ها نگاه می‌کند[۲۴]،
۱۶۵ تو نیز همواره در شادی و رنج[۲۵] یکسان باش؛ به‌سوی کمال آرامش پیش‌رو که به‌بودائی کامل خواهی رسید.
۱۶۶ از این رو چیزهائی که در جهان بودائی را کامل می‌کنند فراوانند؛ جز این‌ها دیگر چیزی نیست. تو ایمن بر اینان استوار باش.»[۲۶]

بُدَوَمْسَه ۶۶ـ۱۱۶ .II

---

۲۳ upekkhā، سنسکریت آن upeksā است. از ریشهٔ iksh، نگاه کردن.
۲۴ upekkhati
۲۵ sukha-dukkhe
۲۶ VBB ص‌های ۴۱ـ۵۳۸

اختصارات

A.	Anguttara Nikaya	انگوتَّرَه ـ نکایه
Asl.	Atthasalini	اَتّه سالنی (تفسیر دَمَّه‌سنگنی)
BT.	Buddhist texts Through The Ages	متن‌های بودائی در طی قرون
CV.	Cullavagga	چولَّه‌وگَّه
D.	Digha Nikaya	دیگه‌نکایه
Enc.BU.	Encyclopaedia of Buddhism	دانشنامهٔ آئین بودا
It.	Itivuttaka	اِتی‌ووتَّکَه
JN.	Jataka Nidanakatha	جاتکه ندانه‌کتها
LGB.	The Life of Gotama The Buddha	زندگانی بودا
LTGB.	The Living Thoughts of Gotama The Buddha	اندیشه‌های جاوید گتمه‌بودا
M.	Majjhima Nikaya	مَجِمَه نکایه
MV.	Mahavagga	مَهاوَگَّه
P.	Page	صفحه
PTS.	Pali Text Society	انجمن نشر آثار پالی
RDB	T.W. Rhys Davids, Buddhism	ت.د. رای دیوید، آئین بودا
RDBI	T.W. Rhys Davids, Buddhist India	ت.د. رای دیوید، هند بودائی
S.	Samyutta Nikaya	سم‌یُتَّه نکایه
SBB	Sacred Books of the Buddhists	کتاب‌های مقدس بودائیان

SBE	Sacred Book of The East	کتاب‌های مقدس شرق
Sn.	Suttanipata	سوته نپاته
Thag.	Theragatha	تیره‌گاتا (سرود برادران)
Th	B.E.J. Thomas, Life of Buddha	ا.ج.تماس، زندگی بودا
Thig.	Therigatha	تیری‌گاتا (سرود خواهران)
Ud.	udana	اودانه
VBB.	The Vedantic Buddhism of The Buddha	آئین بودای ویدانتی بودا
VC	= CV.	چوله‌وگّه
Vin.	Vinaya - pitaka	وِنَیَه‌پیتکه
VM.	= MV.	مهاوگّه
	پیش از میلاد مسیح	پ.م.
	جلد	ج
	صفحه	ص
	نگاه کنید به	نک

واژه‌نامهٔ پالی

SBE Sacred Book of The East .... کتابهای مقدس شرق

Sn. Suttanipata .... سوته نیپاته

Thag. Theragatha .... تره‌گاتا (سرود برادران)

Th B.E.J. Thomas, Life of Buddha .... ای. ج. تماس، زندگی بودا

Thig. Therigatha .... تری‌گاتا (سرود خواهران)

Ud. udana .... اودانه

VBB. TheVedantic Buddhism of The Buddha .... آیین بودای ودانتی بودا

VC = CV .... چولوگه

Vin. Vinaya - pitaka .... وینیه‌پیتکه

VM = MV .... مهاوگه

پم .... پیش از میلاد مسیح

ج .... جلد

ص .... صفحه

ر .... نگاه کنید به

A

ABHIJJHĀ: آزمندی، مترادف lobha یعنی آز (نکـ mūla) و tanhā (نکـ)، یعنی تشنگی، است، و حلقهٔ هشتم از راه نادرست کردار (نکـ i, kamma-patha) است.

ABHINIBBATTI: اصطلاحی است به‌معنای «دوباره زائیده شدن» نکـ punbbhava.

ABHIÑÑĀ: شش نیروی برتر، یا شناسائی برتر از طبیعی، مرکب از پنج نیروی جهانی (lokiya نکـ) که از راه برترین‌کمال از یکدلی‌جان (samādhi، نکـ) دست می‌دهد، و یك نیروی برتر از جهانی (lokuttara، نکـ) که از راه بینش نافذ (vipassanā، نکـ) دست می‌دهد، یعنی، **خاموشی همهٔ آلودگی‌ها** (āsavakkhya؛ نکـ āsava)، به‌زبان دیگر، دریافت اَرَهَتی یا مقام مرد تمام. اینك آن شش نیرو: ۱) **نیروهای جادوی** (iddhi-vidhā)، ۲) **گوش آسمانی** (dibba-sota)، ۳) **شناسائی و راه‌یافتن به‌دل‌های دیگران** (ceto-pariya-ñāṇa)، ۴) چشم آسمانی (dibba-cakkhu)، ۵) یادآوری زندگانی‌های پیشین (pubbe-nivāsānussati)، ۶) **خاموشی، یا فرونشاندن همهٔ آلودگی‌ها** (āsavakkhaya).

ABHISAMAYA: **دریافت حقیقت**، فهم کامل و مستقیم **چهارحقیقت‌عالی** است که به‌رود رسیده (sotapanna؛ نکـ ariya puggala) به‌آن می‌رسد.

ABHISANKHĀRA: همان حلقهٔ دوم **زنجیرعِلّی** (paticcasamupāda، نکـ) است، یعنی sankhāra (نکـ؛ I، i) یا **کرمه‌سازها**.

ACINTEYYA: یعنی «آن‌چه که نمی‌توان یا نباید به‌آن اندیشید،» نیندیشیدنی، نفهمیدنی، درنیافتنی، آن‌چه که از حدود اندیشیدن فراتر می‌رود و بدین سان به‌آن نباید اندیشه کرد. این‌ها چهار نیندیشیدنی‌اند: سپهر یك بودا (buddha-visaya)، سپهر نگرش‌ها (jhāna-visaya)، سپهر نتیجهٔ کرمه (kamma-visaya)، و اندیشه به‌جهان (loka-cintā)، خصوصاً اندیشه به‌نخستین آغاز مطلق جهان. (نک .A.IV).

«پس، ای رهروان، به‌جهان مینديشید که آیا جاوید است یا ناپایدار، محدوداست یا نامحدود.... ای رهروان، چنین اندیشه‌ئی بی‌معناست، ربطی به‌سلوك پاك واقعی ندارد، به‌بیزاری، به‌وارستگی، به‌خاموشی، به‌آرامش، به‌فهم کامل، به‌روشن‌شدگی و نیروانه نمی‌برد.». (S.LVI ۴۱).

ADHICITTA-SIKKHĀ: تربیتِ اندیشهٔ برتر؛ نک sikkhā.

ADHISĪLA-SIKKHĀ: تربیت سلوك برتر؛ نک sikkhā.

ADOSA: بی‌کینگی، نیکخواهی، مهر، یکی از سه ریشهٔ درست (mūla، نک) است.

AGATI: چهار راه نادرست‌اند: راه آز (chanda)، راه کینه‌ونفرت، راه فریب، راه بیم‌وبزدلی (bhaya). کسی که از انگیزه‌های بدآزادست دیگر دستخوش رفتن به‌راه نادرست آز، و مانند آن، نیست.» (A.IV,IV,IX,V).

AHIMSĀ: بی‌آزاری. نک avihimsā.

AJĪVA: زیست. دربارهٔ زیست درست و نادرست، نک sacca و miccha-magga(۵).

ĀKĀSA: فضا، مکان، اثیر، آسمان. بنابر تفسیر مکان دوقسم است محدود و نامحدود.

مکان نامحدود موضوع نخستین نگرش بیشکل یا نامادی (arūpa-jjhāna)، یعنی سپهر اول از چهار سپهر است، یعنی سپهر مکان نامحدود. نک jhāna.

ĀKĀSĀNAÑCĀYATANA: سپهر مکان نامحدود، همان اولین نگرش در سپهر نامادّی یا بیشکل است؛ نک jhāna (۶).

AKIÑCAÑÑĀYATANA: سپهر نیستی. سومین مقام در نگرش بیشکل یا نامادّی. نکـ jhāna (۷).

AKUPPA-DHAMMA: نجنبیدنی، کسی است که در نگرش‌ها (jhāna، نکـ) به‌استادی کامل رسیده است.

AKUSALA: نادرست، ناسالم، ناشایسته، بد. مراد از **اکوسَلَه** همهٔ آن خواست‌های کرمه‌ئی (kamma-cetanā؛ نکـ cetanā) است با دانستگی و همراه‌های روانی آن‌ها، که یا با آز (lobha) یا کینه (dosa) یا فقط فریب (moha) همراه‌اند؛ و همهٔ این نمودها علت‌های نتایج کرمهٔ نامطلوب«اند و تخم‌های سرنوشت نانیکبخت یا دوباره زائیده‌شدن را در خود دارند. نکـ ptaticca samuppāca, Karma (۱)، جدول ۲.

ALOBHA: **بی‌آزی**، یکی از سه ریشهٔ (mūla، نکـ) درست کرمه‌ئی.

AMATA: (سنسکریت آن amṛta، از ریشه mṛ ، مردن): **بیمرگی**، نامی است برای نیروانه (نکـ nibbāna)، رهائی‌غائی از دایرهٔ وجود، و همچنین از مرگ‌های همواره مکرر.

AMOHA: **بی‌فریبی**، شناسائی، دور بودن از فریب و نادانی. یکی از سه ریشهٔ (mūla، نکـ کرمه‌ئی درست.

ANABHIJJĀ: **آزادی از آزمندی**، خودپرست نبودن. نکـ abhijjā و kammapatha (8.II).

ANĀGĀMĪ: **بی‌بازگشت**، هرگز بازنیاینده، رهروشریف (ariya-puggala، نکـ) است در سومین مقام قدسیت، ارهتی. **بی‌بازگشت‌ها** پنج دسته‌اند.

ĀNĀPĀNA-SATI: **آگاهی به‌دم و بازدم**، یکی از مهم‌ترینِ تمرینات رسیدن به‌یکدلی جان و **چهار نگرش** (jhāna، نکـ) است.

AN-ATTĀ: **نداشتنِ خود**، نه‌خود، بی‌منی، نداشتن فردیت. سومین نشانه از سه‌نشانهٔ هستی (ti-lakkhaṇa، نکـ). بنابر نظریهٔ anattā، نه در نمودهای روانی نه در نمودهای جسمانی، و نه بیرون از آن‌ها، هیچ جا نمی‌توان چیزی یافت که در معنای نهائی بتوان آن

دارندهٔ باشندهٔ واقعیِ خود، روان، یا هر جوهر جاوید دیگر دانست که به‌خود هستی داشته باشد. این مغز آئین بوداست، بدون فهم آن شناخت واقعی به‌آئین بودا ناممکن است. این واقعاً تنها نظریهٔ خاص بودائی است، که تمام ساخت تعلیمات بودائی بر آن استوار است. همهٔ تعلیمات دیگر بودائی را، کم‌یابیش، می‌توان در سیستم‌ها و ادیان دیگر یافت، امّا نظریهٔ anattā آشکارا و اختصاصاً از تعلیمات بوداست، و از اینجاست که بودا را anattā-vādi می‌خوانند، یعنی تعلیم دهندهٔ نداشتنِ خود.

هرکه به‌این خودنداشتنِ همهٔ هستی پی‌نبرد، و این را نفهمد که در واقعیت فقط این جریان مداوم خودسوزِ نمودهای جسمانی و روانیِ پیداشونده و از میان‌رونده وجود دارد، و نفهمد که درون و بیرون این جریانِ وجود «من» یا «خود» جداگانه‌ئی وجود ندارد، نخواهد توانست آئین بودا را بفهمد، یعنی، تعلیم چهار حقیقت عالیٰ (sacca، نکـ) را به‌درستی نخواهد فهمید. به‌نادرست خواهد اندیشید که «من» او، «خود»، «نهاد»او.یا شخصیت اوست که رنج را تجربه می‌کند، به‌نادرست خواهد اندیشید که «خود» اوست که دست به‌کردارهای بد و خوب می‌زند و او بنابراین کردارها دوباره زائیده خواهد شد، «خود» اوست که به‌نیروانه خواهد رفت، خود اوست که راه هشتگانه را خواهد پیمود.

در دونشانهٔ از سه‌نشانه (ti-lakkhaṇa، نکـ) می‌خوانیم که «همهٔ [چیزهای] ساخته شده (sabbe sankhārā) ناپاینده و دستخوش رنج‌اند»، همین متن دربارهٔ نشانه سوم، یعنی an-attā، می‌گوید «هیچ چیز خود نیست» (sabba dhammā anattā, M.۳۵, Dh. ۲۷۹). این برای تأکید این نکته است که نه دربارهٔ «ساخته شده‌ها» یعنی نمودهای مشروط، و نه دربارهٔ نیروانه، یعنی ذات نامشروط، نمی‌توان به‌خود یا جوهری پاینده و جاوید معتقد بود.

AN-ATTĀNUPASSANĀ: نظارهٔ نداشتنِ خود، یکی از هجده قسم بینش است (نکـ vipassanā)، این نظاره به‌وارستگی از تهیت (vimokkha suññatā- نکـ vimokkha) می‌برد.

ANATTĀ-SAÑÑĀ: ادراك نداشتن خود. نکـ anattā.

ANATTĀ-VĀDA: تعلیم نداشتنِ خود. نکـ anattā.

ĀNEÑJA: جنبش نداشتن، نجبیدنی بودن، آرام و یکسان بودن. اشاره است به‌سپهر نامادّی؛ نکـ sankhāra.

ANICCA: ناپاینده (اسم معنای آن aniccatā است، به‌معنای «ناپایندگی»). نخستین نشانه از سه‌نشانهٔ هستی (ti-lakkhaṇa، نکـ) است. دونشانهٔ دیگر، یعنی رنج (dukkha) و نداشتنِ خود (an-attā)، از همین حقیقت ناپایندگی می‌آیند.

ناپایندگی نشانه بنیادی همهٔ نمودهای مشروط است، خواه نمودهای مادّی باشند و خواهِ معنوی، خواه درشت و خواه لطیف، خواه در ما و خواه بیرون از ما: «همهٔ ساخته شده‌ها ناپاینده‌اند» (sabbe sankhāra aniccā؛ Dh. M.۳۵ ۲۷۷)، جامعیت هستی ناپاینده است، و این نیز اغلب در پنج بخش khandha، نکـ)، دوازده بنیاد حسی شخصی و بیرونی (āyatana، نکـ) و مانند این‌ها بیان شده است. تنها نیروانه است که نامشروط است، یعنی ساخته شده (asankhata) و مشروط نیست، پاینده (dhuva, nicca) است.

ANICCĀNUPASSANĀ: نظارهٔ ناپایندگی، یکی از هجده قسم عمدهٔ بینش است (نکـ vipassanā و (۶) visuddhi).

ANICCA-SAÑÑĀ: ادراک ناپایندگی، یعنی تفکر و نظارهٔ در ناپایندگی پنج بخش هستی.

AÑÑĀ: برترین دانش، شناخت، اشاره‌است به‌شناسائی کامل اَرَهَت (نکـ ariya puggala).

«نیروی برترین دانش» (aññ indriya = aññā indriya، نکـ indriya) در شش مقام از هشت مقام ارهتی حاضر است، یعنی، باثمرهٔ به‌رود رسیدن (sotāpattiphala) آغاز می‌شود و تا راه ارهتی (arahatta-magga) ادامه می‌یابد.

AÑÑINDRIYA: نیروی برترین شناسائی، نکـ aññā و indriya ۲۱.

ANUPASSANĀ-NIBBĀNA: ذات نیروانهٔ بی‌درکار بودن بنیاد. نکـ nibbāna، upādi.

ANUPASSANĀ: نظاره. به‌سه گروه ۴ و ۱۸ و ۷ نظاره‌ئی تقسیم می‌شود.ـــ برای ۴ قسم، نکـ satipaṭṭhāna. ـــ برای ۱۸ قسم، نکـ vipassanā.ـ اینک ۷ قسم نظاره: (۱) نظارهٔ ناپاینده‌بودن هر چیز ساخته شده)، در اینجا رهرو ادراک پایندگی را رها می‌کند. (۲) نظارهٔ رنج بودن (آن‌ها)، در اینجا رهرو ادراک سعادتی (را که در آن‌ها می‌پندارد) رها می‌کند. (۳) نظارهٔ خود نداشتن، رهرو ادراک خود را رها می‌کند. (۴) دور شدن از رنگ، یعنی از شهوت و هوای‌وهوس دور شدن، رهرو لذت‌جوئی را رها می‌کند. (۵) سبب بیرنگ شدن، رهرو از

را رها می‌کند. (۶) سبب رهائی شدن، رهرو تولید را رها می‌کند. (۷) دل‌کندن، رهرو دلبستگی را رها می‌کند.

ANUPUBBA-NIRODHA: **نُه خاموشی پشتهم.** هشت خاموشی که از راه هشت نگرش (jhāna، نکـ) حاصل می‌شود، با«خاموشی احساس وادراك». (نکـ nirodha-samāpatti).

ANUPUBBA-VIHARA: **نُه مقام پشتهم.** همان نه خاموشی پشتهم است که پیش از این گفته شد.

ANUSAYA: **هفت گرایش.** یا هفت تمایل: «آز حسی (kāma-rāga، نکـ samyojana)، تنفر (patigha)، عقیدهٔ بحثی، یا نظر (diṭṭhi، نکـ)، شك (vicikicchā، نکـ)، منی (māna، نکـ)، تشنگی برای هستی دائم (bhavarāga)، نادانی (avijjā، نکـ) (D.۳۳؛ A.VII, ۱۱؛۱۲).

ANUSSATI: **یادآوری**، ذکر، نگرش، نظاره. اغلب در گفتارهای بودا از شش یادآوری سخن گفته شده است (مثلاً در ۲۵و۱۰ A.VI, ؛D.۳۳): (۱) یادآوری بودا، (۲) آئین او، (۳) انجمن رهروان او، (۴) یاداوری سلوك و رفتار اخلاقی، (۵) آزادگی، (۶) موجودات آسمانی.

APĀYA: چهار جهان پست، یعنی جهان حیوانی، جهان ارواح، جهان اهریمن، و دوزخ.

APPAMĀDA: **آگاهی**، بیداری، بیدرد و تن‌آسان نبودن، هشیاری. آگاهی را بنیاد هرگونه کمالی دانسته‌اند.

«همان‌گونه که ردّپای فیل بر ردّ پای همهٔ موجودات زنده برتری دارد، و ردّپای فیل را در میان آن‌ها نیرومندتر از همه دانسته‌اند، همین‌گونه هم آگاهی بنیاد همهٔ صفات شایسته است، و آگاهی رابرترینِ این صفات دانسته‌اند» (A.X. ۱۵).

در **ذَمَّه‌پَدَه** دفتری به‌نام **آگاهی** (Appamada Vagga) هست، و آخرین سخنان بودا که گفته است «**همهٔ چیزهای ساخته شده ناپاینده‌اند، بیدار و هشیار کوشش کنید!** (D. ۱۶ :appamadema sampadetha¾¾¾¾) نیز تأکیدی است بر ارزشِ آگاهی.

APPAMAÑÑA: **چهار مقام نامحدود**، همان مقامات معنوی (brahmāvihāra، نکـ) است. سنسکریت این کلمه apramanya است.

APPANĀ-SAMĀDHI: رسیدن به‌یکدلی، حصولِ یکدلی، یا یکدلی کامل (appanā از ریشهٔ appeti، ثابت و پایدار کردن)، این یکدلی و تمرکز در طول نگرش (jhāna، نک) وجود دارد، حال آن که یکدلی مجاور یا یکدلیِ کناری (upacāra-samādhi) فقط تا به‌نزدیکی نگرش اول می‌رسد بی‌آن‌که به‌آن برسد. نک samādhi.

ARAHAT: مرد ارزنده، مرد تمام. انسان کامل. نک ariya-puggala.

ARAHATTA: اَرَهَتی، مقام مرد تمام. نک ariya-puggala.

ARIYA-MAGGA: راه عالی، راه شریف. نک ariya-puggala.

ARIYA-PUGGALA: شخص شریف، انسان کامل، انسان ارزنده. نیکان، شریفان، که به‌طور خلاصه ariya خوانده می‌شود.

شریفان هشت گروه‌اند که به‌هشت مقام ارهتی رسیده‌اند، یعنی به‌چهار راه (magga) برتر از جهانی، و چهار ثمره یا میوهٔ (phala) این راه‌ها. آن هشت مقام، یعنی چهار راه و ثمرهٔ آن، این‌هاست:

۱. آن‌که راه رسیدن به‌رود (sotāpatti-magga) را واقعیت می‌بخشد.
۲. آن‌که ثمرهٔ رسیدن به‌رود (sotāpatti-phala) را واقعیت می‌بخشد.
۳. آن‌که راه یک‌بار بازگشتن (sakadāgāmi-magga) را واقعیت می‌بخشد.
۴. آن‌که ثمرهٔ یک بار بازگشتن را واقعیت می‌بخشد.
۵. آن‌که راه بی‌بازگشت (anāgāmi-magga) را واقعیت می‌بخشد.
۶. آن‌که ثمرهٔ بی‌بازگشت را واقعیت می‌بخشد.
۷. آن‌که راه اَرَهَتی (arahatta-magga) را واقعیت می‌بخشد.
۸. آن‌که ثمرهٔ اَرَهَتی را واقعیت می‌بخشد.

به‌طور خلاصه، شریفان (ariya-puggala) چهارگانه اینان‌اند: به‌رود رسیده (sotapanna)، یک‌بار بازآینده (sakadāgāmi)، بی‌بازگشت (anāgāmī)، اَرَهَت (araht) یا مردتمام.

در A.VIII. ۱۰ و A. ix, ۱۶ گُتره‌بهو (gotrakhū) را نهمین شریف دانسته‌اند.

بنابر اَبی‌ذَمَّه، «راه برتر از جهانی» یا به‌طور مختصر، «راه» (magga) نامی است برای لحظهٔ ورود به‌یکی از چهارمقام قدسیت یا اَرَهَتی- که مقصود آن نیروانه است، و خود پدیدآمدهٔ بینش شهودیِ (vipassanā) به‌ناپایندگی، رنج بودن و خود نداشتنِ هستی، که همواره زندگانی و سرشت انسان را دیگرگون می‌کنند. مراد از ثمره (phala) آن لحظاتِ

دانستگی است، که چون نتیجهٔ راه بیدرنگ پس از پانهادن به«راه» دست می‌دهد، که شاید در شرایط خاصی بیشمار بار در طی زندگانی تکرار شود.

۱) از طریق راه رسیدن به‌رود رهرو از سه بند (samyojana، نکـ) (۱) **عقیده به‌خود یا من**، (۲) **شك**، (۳) **دلبستگی به‌قواعد و آداب محض** آزاد می‌شود.

۲) از طریق راه یك بار آمدن از بند چهارم و پنجم، یعنی از (۴) **تشنگی کام**، و (۵) **بدخواهی** آزاد می‌شود.

۳) از طریق راه بی‌بازگشت یکسره از ۵ بند بالا، یا پنج بند فروتر، آزاد می‌شود.

۴) از طریق راه اَرَهَتی رهرو از پنج بند بالاتر آزاد می‌شود، یعنی (۶) **تشنگی به‌وجود مادّی لطیف یا شکل**،(۷) **تشنگی به‌وجود نامادی یا بی‌شکل**، (۸) **منی**، (۹) **بی‌آرامی**، و (۱۰) **نادانی** آزاد می‌شود. برای این ده‌بند نکـ samyojana.

ARIYA-SACCA: (چهار) حقیقت عالی نکـ sacca.

ARIYA SAMĀDHI: برترین یکدلی، سمادی عالی. نکـ ti-sikkhā.

ARIYA SĪLASSA: برترین رفتار، سلوك شریف. یکی از سه‌آموزش نکـ ti-sikkhā.

ARIYASSA PAÑÑĀ: برترین شناسائی، معرفت شریف وعالی، یکی از سه‌آموزش نکـ ti-sikkhā.

ARIYA-VIHĀRA: (چهار) مقام شریف. نکـ vihāra.

ARŪPA-BHAVA: شدنِ بی‌شکل، وجود نامادّی. نکـ bhava و loka.

ARŪPA-JJHĀNA: (چهار) نگرشَ بی‌شکل یا چهار سپهر نامادّی. نکـ āyatana و jhāna.

ARŪPA-KKHANDHA: بخشِ نامادّی، (چهار) بخش بی‌شکل: چهار بخش نامادی (از پنج بخش) وجود، یعنی احساس، ادراك، حالات جان، و دانستگی؛ نکـ khandha.

ARŪPA-RĀGA: تشنگی برای وجود نامادّی (یا، بی‌شکل). نکـ samyojana.

ASANKHĀRA-PARINIBBĀYA: «آن که بی‌کوشش به‌نیروانه می‌رسد»، او یکی از پنج دسته

بی‌بازگشت‌ها (anāgāmī، نکـ) است.

ASANKHATA: ناساخته، تولیدنشده، نامشروط، نیامیخته، نامی است برای نیروانه، یعنی آن سوی هر شدن و مشروط بودن.

ĀSAVA: (در لغت، یعنی آب‌رو، مَجری)، و در اصطلاح یعنی **آلودگی**، شهوت، هوی‌وهوس، تباهی، آلایش‌دل. در بیش‌تر گفتارهای بودا چهار **آلودگی** برشمرده‌اند، امّا گاهی در برخی از گفتارها از سه، و یا ازهفت آلودگی نیز سخن رفته است. چهار **آلودگی** اینهاست: **آلودگی کام** (kāmāsava)، **آلودگی (آرزویِ) هستی (جاوید)** (bhavāsava)، **آلودگی نظرها(ی نادرست)** (diṭṭhiāsava)، و **آلودگی نادانی** (avijjāsava).

از طریق راه رسیدن به‌رود، **آلودگی نظرها** ازمیان می‌رود؛ از راه بی‌بازگشت، **آلودگی کام**، از راه ارهتی، **آلودگی‌های هستی و نادانی** ازمیان می‌رود. ـ در M. ۲ راه غلبه به‌آلودگی‌ها آمده است، یعنی از طریق بینش، به‌فرمان داشتن حواس، خویشتن‌داری، استفادهٔ عاقلانه از ضروریات زندگی، و مانند این‌ها.

khīṇāsava «کسی که آلودگی‌هایش کنده‌شده»، یا «کسی که از آلودگی آزادست»، نامی است برای **اَرَهَت** یا **مردتمام**. حالت ارهتی را اغلب āsavakkhaya، یعنی «نابود کردن آلودگی‌ها» نامیده‌اند.

ASAVAKKHAYA: **از میان‌بردن آلودگی**، فرونشاندن و زدودن آلودگی. khaya (که با «واژهٔ کندن» همریشه است)، یعنی کندن و خراب کردن āsava (آب‌رو، آبگذر)، از میان بردن آلودگی، فرونشاندن هوی‌وهوس. نکـ āsava.

ASEKHA: (در لغت، یعنی نه‌ـآموزنده؛ نکـ sekha)، شاگردی که «تربیتش کامل است»، کسی که دیگر نیاز به‌آموختن ندارد، استاد. این نامی‌است برای **اَرَهَت، مردتمام** (نکـ ariya-puggala)، چون او در تربیت برتر اخلاقی، تربیت برتر اندیشه، و تربیت برتر شناسائی و دانش (نکـ sikkhā) به‌کمال رسیده است.

ASMI-MĀNA: (در لغت، منيِ «منم»، «من هستمْ») **مَنی**، منیت، که از غرور و اظهار وجود گرفته تا احساس برتری به‌دیگران (نکـ بند هشتم، samyogana) و غرور رسیدن به‌ارهتی یا قدسیت را شامل می‌شود. بنیاد «منی» بر سنجیدن خود با دیگران است، و شاید، به‌شکل احساس کهتری و حقارت یا ادعای برابری نمایان شود (نکـ māna). باید میان «منی» و

«عقیده به‌من» (sakkāya-diṭṭhi، نکـ) فرق گذاشت، که این عقیدهٔ (diṭṭhi) **به‌فرض خود** یا **روان**، و اولین بند از **ده‌بند** است و با **رسیدن به‌رود** (sotāpatti) ازمیان می‌رود.

ASSĀSA-PASSĀSA: (تمرین) **دَم و بازدم**، کنش‌ها جسمی یا **سنکارهٔ تن** (kāya-sankhāra) است،حال آن که **توجه جان** را به‌هنگام اندیشیدن، و «**اندیشهٔ بحثی**» یا **پایداری جان در اندیشه** (vicāra, vitakka) را کنش‌های گفتاری (vacī-sankhāra) می‌نامند؛ نکـ sankhāra ۲).
دم و بازدم یکی از شش جنبهٔ عنصرباد (نکـ dhātu) است.

ASUBHA: **ناپاکی، پلیدی**. در کتاب **راه‌پاکی** (دفتر ششم)، **نظارهٔ گورستان** را «موضوعات نظارهٔ ناپاکی» (نکـ bhāvanā) دانسته‌اند. در سورهٔ Grimānanda (A.X, ۵۰) **ادراك ناپاکی** اشاره است به‌نظارهٔ **۳۲** بخش تن (نکـ kāya-gatā-sati). نظارهٔ ناپاکی تن برای زَدودن **آلودگی کام** (نکـ nīvaraṇa) و **انحراف** اندیشه (vipallāsa، نکـ) است که ناپاك را پاك و زیبا می‌بیند.

ATTĀ: **خود، من**، شخصیت و فردیت. در آئین بودا «من» یا «خود» کلمه‌ئی وضعی است و نام چیزی نیست که به‌طور واقعی هستی داشته باشد.

ATTA-DIṬṬHI: **عقیده به‌خود**، عقیده به‌فردیت. نکـ diṭṭhi.

ATTA-KILAMATHA: **خودآزاری**، یکی از دوکرانه یا حدافراطی است که باید از آن دوری جست، و کرانه یا حدّ دیگر کامجوئی، یعنی خوشی‌جوئی از کام و شهوت (kāma-sukha) است.

ATTA-SAÑÑĀ: **ادراك** (یا، نظر) **خود** یا **من**، یکی از چهار **انحراف** (vipallāsa، نکـ) است.

ATTA-VĀDUPĀDĀNA: **دلبستگی به‌عقیده به‌خود**، یکی از چهار **دلبستگی** (upādāna، نکـ) است.

ATTHALOKA-DHAMMA: **هشت شرط این‌جهانی**، یعنی ستایش وسرزنش، رنج و خوشی، سودوزیان، نام‌وننگ.

AṬṬHANGIKA-MAGGA: **راه‌هشتگانه** نک magga.

AVACARA: سپهر، قلمرو. سه سپهر وجود: سپهر کام، (kāmāvacara)، سپهر شکل یا وجود مادّی لطیف (rūpāvacara)، و سپهر نامادّی یا بی‌شکل (arūpavacara).

VAIHIMSĀ: (مترادف avihesā, ahimsa) **بی‌آزاری**، ستم روانداشتن، رنجه‌نداشتن دیگران. **اندیشهٔ بی‌آزاری** (یا، ستم روانداشتن، avihimsā-vitakka) یکی از سه بخش **اندیشهٔ درست**، یعنی دومین گام از هشت گام **راه‌هشتگانه** (magga، نک) است. درچند فهرستِ «عناصر» (dhātu) از «عنصر بی‌آزاری» (avihesā-dhātu) نیز نام برده‌اند که به‌معنای صفت اولیهٔ اندیشهٔ عالی است.

AVIJJĀ: **نادانی**، ندانستن، جهل؛ مترادف **فریب** (moha، نک mūla) است. **نادانی** نخستین ریشهٔ بدی و رنج در جهان است، و حجاب چشم جان است و رهرو را از دیدن سرشت حقیقی چیزها بازمی‌دارد. فریب است که در مرد این پندار را برمی‌انگیزد که زندگانی پاینده، شاد، و دارندهٔ جوهر و زیباست و هم او را از دیدن واقعیت ناپاینده، رنج‌آور و تهی از من و از من و ناپاك بودنِ (نک vipallāsa) آن‌ها باز می‌دارد. **نادانی** را به«ندانستن و نشناختن چهار **حقیقت**، یعنی رنج، خاستگاه آن، رهائی و از میان‌بردن آن، و راه‌رهائی از آن» تعریف کرده‌اند (S.XII, ۴).

نادانی بنیاد هربدی و رنج است و اولین حلقه از ۱۲ حلقهٔ **زنجیر عِلّی** paṭicca-samuppāda، نک) است. **نادانی** بی‌علت نیست و «با پیدا شدن **آلودگی‌ها** (āsava، نک) **نادانی** پیدا می‌شود» (M.۹)، امّا، از آنجا که **نادانی** آغازگاه **دایرهٔ وجود** است، به‌طور استعاری گفته شده است که برای آن علت یا ریشه‌ئی درکار نیست: «ای رهروان، هیچ نخستین آغازی برای **نادانی** نمی‌توان یافت، که پیش از آن نادانی نبوده باشد، و پس ازآن به‌وجود آید. امّا می‌توان دریافت که **نادانی** شرط خاص خود را دارد» (A.X, ۶۱)، در A.X, ۶۲ همین سخن دربارهٔ **تشنگی هستی** (bhava-taṇhā؛ نک taṇhā) نیز گفته شده است. این **تشنگی** و **نادانی** را **علت‌های برجستهٔ** kamma (= کَرْمَه) دانسته‌اند که به‌سرنوشت‌های ناشاد و شاد هدایت می‌کنند. (راه‌پاکی، دفتر ۱۷، ۳۸).

نادانی همواره در رهرو هست تا سرانجام با رسیدن به‌مقام **ارهتی** یا قدسیت از میان می‌رود، و آخرین بند از **ده‌بند** (samyojana، نک) شمرده می‌شود که موجودات را در دایرهٔ وجودهای متوالی سرگردان می‌کنند. دو ریشهٔ اول از سه **ریشهٔ بدی**، یعنی **آز**، و **دشمنی** (نک mūla) خود ریشه در **نادانی** دارند و درنتیجه، تمام حالات ناشایستهٔ جان به‌طور

پیوسته به‌آن بستگی دارند، نادانی (یا، فریب) بدترینِ سه ریشهٔ بدی است.
نادانی یکی از آلودگی‌ها āsava، نکـ) و گرایشِ‌ها (anusaya نکـ) است. نادانی را اغلب مانع (nīvaraṇa) نامیده‌اند، اگرچه معمولاً آن را در فهرست پنج مانع (نکـ nīvarana) نمی‌آورند.

AVIKKHEPA: نیاشفتگی، مترادف سَمادی (samādhi، نکـ)، یکدلی جان (citteraggatā) و آرامش (samatha، نکـ) است. نکـ samatha-vipassanā.

AVIYĀKATA: نامعین، یعنی که معلوم نیست که از نظر کرمه‌ئی «درست» است یا «نادرست».

AVYĀPĀDA: بدخواه نبودن، بدخواهی نداشتن، نیکی؛ یکی از سه قسم اندیشهٔ درست یا اندیشه‌های درست (vitakka، نکـ). است، ونهمین حلقه از راه دهگانهٔ درست کردارهاست (نکـ kammapatha). بیش از همه adosa (نکـ mūla) و mettā (نکـ brahma-vihāra) را مترادف آن دانسته‌اند.

ĀYATANA: ۱) «سپهرها» نام چهار نگرش بی‌شکل، یا نامادّی، است؛ نکـ jhāna.

۲) ۱۲ بنیاد یا «سرچشمه» است که جریان‌های روانی به‌آن‌ها وابسته است، یعنی پنج اندام حسی تن و دانستگی (یا، منش)، که شش بنیاد شخصی (ajjhattika)اند؛ و شش موضوع آن‌ها، که بنیادهای بیرونی (bāhira) اند ـ یعنی:

چشم، یا اندام بینائی	موضوع دیدنی، یا شکل‌ها
گوش، یا اندام شنوائی	صدا، یا موضوع شنیدین
بینی، یا اندام بویائی	بو، یا موضوع بودار
زبان، یا اندام چشنده	مزه، یا موضوع مزده‌دار
تن، یا اندام لمس‌کننده	تأثر تن، یا موضوع لمس‌پذیر
بنیاد منش یا دانستگی (manāyatana)	موضوع منش (dhammāyatana)

پنج اندام حسی را indriya یا عضو نیز نامیده‌اند (نکـ indriya).

B

BALA: **نیروها**. از دسته‌های گوناگون نیروها، بارها در گفتارهای بودا از این پنج نیرو سخن گفته شده است: (۱) **ایمان** (saddhā، نکـ)، (۲) **نیرو یا توان** (viriya، نکـ)، (۳) **آگاهی** (sati، نکـ)، (۴) **یکدلی** (samādhi، نکـ)، (۵) **شناسائی** (paññā، نکـ).

جنبهٔ خاص این پنج نیرو که از **پنج نیروی معنوی** (indriya، نکـ) متمایزست، این است که این‌ها را اضداد آن‌ها نمی‌تواند از میان بردارد یا بجنباند: (۱) **نیروی ایمان** را بی‌ایمانی (بی‌اعتقادی) نمی‌جنباند، (۲) **توان** راتنبلی، (۳) **آگاهی** را فراموشکاری، (۴) **یکدلی** را پراکنده‌دلی، (۵) و **شناسائی** را نادانی.

بنابر A.V. ۱۵ **نیرو** (۱) در چهار صفتِ (رهرو) به‌رودرسیده (sotā-pannassaangani، نکـ) (۲) در **چهار کوشش درست** (نکـ padhāna)، (۳) در **چهار بنیاد آگاهی** (satipaṭṭhāna، نکـ) (۴) **در چهار نگرش** (jhāna، نکـ)، (۵) در (فهم کاملِ) **چهار حقیقت عالی** (sacca، نکـ) آشکار می‌شود.

در A.VII, ۳ **نیروهای شرم اخلاقی** (hiri)، و **خوف اخلاقی** (ottappa) نیزبه‌این **پنج نیرو** افزوده شده‌اند. در برخی از گفتارهای **کانونِ پالی** از دسته‌های دوتائی، چهارتائی، و پنج‌تائی نیرو نیز سخن گفته شده است. برای **ده نیروی یك بودا** نکـ dasa-bāla.

BHAGAVAT: **آن‌سرور، بَغ**. یکی از لقب‌های بوداست.

BHAVA: **شدن، جریانِ وجود**. bhava سه مرحله دارد: **وجود کام** (kāma-bhava)، **وجود مادّی لطیف، یا شکل** (rūpabhava)، **وجود نامادّی، یا بی‌شکل** (arūpa-bhava). مقایسه کنید با loka.

تمام جریان وجود را می‌توان به‌دو جنبه تقسیم کرد:

(۱) **جریان کَرمَه** (kamma-bhava یا **وجود کرمه**)، یعنی، آن جنبهٔ وجود که از نظر کرمه‌ئی فعال است، و علت دوباره زائیده شدن است، و مرکب از کردارهای ارادی درست و نادرست است. نکـ karma، در paticca-samuppāda(IX).

(۲) **دوباره زائیده‌شدن کرمه‌ساخت یا جریان تولیدکننده** (upapatti-bhava)، یعنی، آن جنبهٔ از وجود که از نظر کرمه‌ئی پذیرنده، یعنی منفعل، است و مرکب است از پیداشدن و تکامل نمودهای کرمه‌ساخت وجود که از نظر اخلاقی جسمانی یا روانی یا یکسان‌اند.

BHĀVA: **سرشت** (مؤنث یا مذکّر)، اشاره است به‌صفات جنسی تن، و به‌**بخش کالبد** (نک khandha) تعلق دارد.

BHAVA-DIṬṬHI: **عقیده به‌وجودِ** (فردیت جاوید)؛ نک sassata-diṭṭhi، diṭṭhi.

BHĀVANĀ: **شکوفائی، تکامل جان** (در لغت یعنی «به‌هستی فراخواندن»، «تولیدکردن»)، به‌طور کلّی یعنی «نظاره». bhāvanā دوگونه است: **شکوفائی آرامش** (samatha-bhāvanā)، یعنی یکدلی (samādti)، و **شکوفائی بینش** (vipassanā-bhāvanā)، **یعنی شناسائی** (paññā).

آرامش (samatha) حالت متمرکز و یکدل و آرام و نیالودهٔ جان است، حال آن که **بینش** (vipassanā) بینش شهودی به‌ناپایندگی، **رنج بودن**،و **نداشتن خود** یا فردیت است (نک ti-lakkhaṇa)، همهٔ نمودهای جسمانی و روانی وجود است، که در **پنج بخش** وجود، یعنی کالبد، احساس، ادراک، حالات جان، و دانستگی آورده می‌شود. نک khandha.

در **راه پاکیِ بُدَّگُسَه** (دفتر سوم و یازدهم) شرح کاملی ازراه رسیدن به‌یکدلی کامل و نگرش‌ها (jhāna، نک) آورده شده، که این کار ازراه **چهل موضوع نگرش** (kammaṭṭhāna) انجام می‌گیرد آن چهل موضوع این‌هاهستتند:

۱۰ تمرین کسینَه (نک ksiṇa). این‌ها چهار نگرش را به‌وجود می‌آورد.

۱۰ موضوع ناپاك (نک asubha). این‌ها نخستین نگرش را به‌وجود می‌آورد.

۱۰ یادآوری (نک anussati): یادآوریِ **بودا** (buddhānussati)، **آئین** (dhammānussati)، **انجمن** (sanghānussati)، **سلوك** (رفتار)، آزادمنشی، موجودات آسمانی، مرگ (maranānussati، نک) تن (kāyagatāsati، نک)، دم و بازدم (ānāpāna-sati، نک) و آرامش (upasamānussati، نک). از این‌ها، یادآوری (یا آگاهی) دم و بازدم شاید هرچهار نگرش را ایجاد کند، یادآوری تن نخستین نگرش را، مابقی **فقط یکدلی همسایه یا مجاور** (upacāra-samādhi، نک samādhi) به‌وجود می‌آورد.

۴ مقام معنوی (brahma-vihāra، نک): مهر، همدردی، شادی، یکساندلی. از این‌ها سه تمرین اول شاید سه نگرش را پدیدآورد، و چهارمی چهار نگرش را.

۴ سپهر بی‌شکل یا نامادّی (arūpāyatana، نک jhāna): مکان نامحدود، دانستگی نامحدود، نیستی، نه ادراك و نه‌نه‌ادراك. این‌ها بر بنیاد چهار نگرش است.

۱ ادراك زشتی غذا، که شاید **یکدلی همسایه** را به‌وجود آورد.

۱ تحلیل چهار عنصر که شاید **یکدلی همسایه** را به‌وجود آورد.

BHĀVANĀ-PPADHĀNA: **کوشش برای شکوفاندن**. یکی از **چهار کوشش**. نک padhāna.

BHAVA-TAṆHĀ: **تشنگی برای هستی** (جاوید)؛ نک tanhā.

BHAVĀSANA: **آلودگی هستی**: نک āsava.

BHIKKHU: که سنسکریت آن bhiksu است (از ریشهٔ سنسکریت bhaj به‌معنی «بهره‌مند شدن») درلغت به‌معنای «درویش» و «گدا» است امّا در اصطلاح بودائی **به‌رهروِ راه میانه** گفته می‌شود. رهروان در انجمن (sangha، نک) می‌زیسته‌اند و از قوانین خاصی پیروی می‌کرده‌اند. مقایسه کنید با upāsaka. bhikkhu را اغلب مترجمان انگلیسی monk (راهب) ترجمه می‌کنند که نارواست.

BHIKKUNĪ: (به‌سنسکریت bhikṣunī): مؤنث bhikkhu است و به‌«رهروِ زن» اطلاق می‌شود. قوانین «انجمن» زنان رهرو اندکی با قوانین انجمن مردان رهرو متفاوت است.

BODHI: (از ریشهٔ budh، بیدارکردن، فهمیدن): **بیداری، روشن‌شدگی**، برترین شناسائی. روشن‌شدگی یك بودا را sammā-sambodhi (نک)، یعنی **روشن‌شدگی کامل یا بیداری کامل** می‌نامند. ایمان (saddhā، نک) «پیش‌نشینِ» بودا را چنین وصف کرده‌اند که «او به‌روشن‌شدگی چنین‌رفته (= بودا) ایمان دارد» (M. ۳۵، A.III, ۲).
هفت‌اندام روشن‌شدگی (bojjhanga (نک) = bodhi-anga) و ۳۷ «ذمّهٔ (= چیز) وابسته به‌روشن‌شدگی» (bodhipakkhiya-dhammā، نک) سازندهٔ حالت روشن‌شدگی‌اند.
از **بُدی یا روشن‌شدگی** سه دسته‌بندی در دست است: ۱. **روشن‌شدگی شاگرد شریف** (sāvaka-bodhi، نک)، که اینجا مراد از sāvaka در همان اَرَهَت است، ۲. **روشن‌شدگی روشنی‌یافته (= بودا) تکرو یا مستقل**. (pacceka-bodhi، نک)، و ۳. **روشن‌شدگی روشنی‌یافتهٔ کامل** (sammā-sambodhi). البته این تقسیم‌بندی، به‌این شکل در متن‌های کانون پالی نیامده است.

BODHIPAKKHIYA-DHAMMĀ: **۳۷ ذمّهٔ وابسته به‌روشن‌شدگی یا «لوازم روشن‌شدگی»**.
این ذمّه‌ها دربردارندهٔ تمام آئین بوداست، **۳۷ ذمّه** این‌هاست:
۴ بنیاد آگاهی (satipaṭṭhāna، نک)
۴ کوشش درست (نک padhāna)
۴ راه به‌نیرو (iddhi-pāda، نک)
۵ نیروی معنوی (indriya: نک bala)

۵ نیروی روانی (bala، نکـ)
۷ اندام روشن‌شدگی (bojjhanga، نکـ)
۸ گام راه هشتگانه (نکـ magga)

BODHISATTA: بُدی‌سَتْوَه*، باشندهٔ روشن‌شدگی، آن که به‌روشنی خواهدرسید اشاره است به‌بودای آینده.
در کانونِ پالی فقط یك بُدی‌سَتْوه هست و آن سِدَّتّه** (Siddhattha) است پیش از آن که به‌روشن‌شدگی برسد.

BOJJHANGA: هفت اندام روشن‌شدگی یا هفت بخش بیداریَ؛ یعنی آگاهی (sati، نکـ)، پژوهش آئین، نیرو (یا، توان viriya، نکـ)، شوق (pīti، نکـ)، آرامش (passaddhi، نکـ)، یکدلی (samādhi، نکـ)، آرامش (passaddhi، نکـ)، یکدلی (samadhi، نکـ)، یکساندلی (upekkhā، نکـ).

BRAHMA-CARIYA: زندگانی قدسی، اشاره است به‌راه و رسم رهروی.

BRAHMA-LOKA: جهان بَرَهْمَه، درمعنای وسیع، نام جهان شکل یا جهان مادّی لطیف (rupa-loka) و جهان بی‌شکل یا نامادّی (arūpa-loka) است؛ به‌معنای محدود، فقط نام سه آسمان اول از جهان شکل است.

BRAHMA-SAMO: همپایهٔ بَرَهْمه، همسانِ برهمه. کسی که چهار مقام معنوی را درخود، در رفتار، و در نگرش خود، بشکفاند و به‌کمال برساند. نکـ brahma-vihāra.

BRAHMA-VIHĀRA: مقامات (چهارگانهٔ) معنوی: به‌چهار نامحدود (appamañña) نیز معروفند: یعنی، مهر (mettā)، همدردی (karuṇā)، شادی یا از شادی دیگران شادبودن (muditā)، و یکساندلی (upekkhā).

BUDDHA: بودا، روشنی‌یافتهٔ، بیدار. نکـ sammā-sambodhi.

BUDDHĀNUSSATI: یادآوری بودا، ذکر بودا؛ نکـ anussati.

BUDDHA-SĀSANA: تعلیم بودا، آئین بودا. نک sāsana.

C

CAKKA: چرخ.

bhava - cakka یا چرخ وجود، دایرهٔ وجود اشاره است به‌زنجیر عِلّی (نک samuppādā paṭicca).

CAKKHU: چشم. نک āyatana. پنج گونه «چشم» برشمرده‌اند: چشم تن، چشم آسمانی، چشم دانش، یا شناسائی، چشم یک بودا، چشم همه‌آگاهی.

CAKKHM-DHĀT عنصر اندامِ بینائی (نک dhātu).

CAKKHU-VIÑÑĀṆA: چشم‌داشتی، دانستگی از راه چشم. (نک viññāṇa)

cetanā: اراده، خواست، یکی از هفت حالات جان (cetasika، نک) است که همواره با هرگونه دانستگی همراه است. آن هفت حالت این‌ها هستند: پساویدن یا تأثر تن (phassa)، احساس (vedanā)، ادراک (saññā)، اراده (cetānā)، یکدلی (samādhi)، نیروی زیست (jīvita)، توجه (manasikāra).

با توجه به‌ارادهٔ کرمه‌ئی (یعنی کرمهٔ درست یا نادرست) در A.VI. ۱۳ گفته شده است: «اراده، کردار است، ای رهروان، من چنین می‌گویم؛ زیرا همین که اراده برمی‌خیزند، انسان دست به‌کردار می‌زند، خواه کردار تن باشد، خواه کردار گفتار، و خواه کردار اندیشه (یا، جان).»

CETASIKA: چیزهای روانی، عوامل روانی، حالات جان، چیزهای وابسته به‌جان. این حالات همراه و سازندهٔ جان‌اند و با پیداشدن دانستگی (viññāṇa = citta) همراهند و مشروط به‌حضور آن هستند. در گفتارهای کهن همهٔ نمودهای هستی با نام پنج بخش دسته‌بندی شده‌اند: یعنی کالبد، احساس، ادراک، حالات جان (= سازندگان حالات جان)، و دانستگی (نک khandha)، امّا در اَبی‌دَمَّه از این پنج بخش زیر ۳ بخش فلسفی‌تر بررسی می‌شود: دانستگی، حالات جان (یا، عوامل روانی)، و کالبد (rūpa, cetasika, citta). ازاین سه دسته، حالات جان (cetasika) شامنل، احساس، ادراک، و ۵۰ حالت سازندهٔ

جان*، و ۵۱ حالت پیوسته یا همراه است. از این حالات، ۲۵ حالت صفات با ارزش‌اند (خواه از نظر کرمه‌ئی درست باشند و خواه خنثی)، ۱۴ حالت از نظر کرمه‌ئی نادرست‌اند، و ۱۳ حالت از نظر کرمه‌ئی خنثی هستند، و صفات کرمه‌ئی آن‌ها بسته به‌این است که باچه دانستگی همراه باشد، با درست، یا با نادرست، یا با خنثی.

CETASO VINIBANDHA: **بندهای روانی.** پنج چیزند که جان را از کوشش درست باز می‌دارند، یعنی، میل و شهوت به‌موضوعات حسی، میل به‌تن، میل به‌اشیای دیدنی، میل به‌خوردن و خوابیدن، وزندگی رهرو را برای دوباره زائیده‌شدن آسمانی هدایت کردن.

CETO-PARIYA-ÑĀṆA: **شناسائی‌نافذ دل** (دیگران). یکی از ۶ **نیروی برتر** (abhiññā،۳،نک) است.

CETO-VIMUTTI: **آزادی دل**، وارستگی جان. در برترین معنا، اشاره است به‌**ثمرهٔ اَرَهَتی** (نک ariya-puggala)، و در معنای جزئی، اشاره است به‌یکدلی همراه آن. **آزادی دل** اغلب با **آزادی دانش**، یا **آزادی از راه شناسائی** (paññā-cetovimutti، نک) همراه است، مثلاً در **ده نیروی یك‌چنین‌رفته** (نک dasa-bala). نگاه کنید به‌vimokkha 1.

آزادی دل را **آزادی استوار دل** (akuppa-c.) نیز نامیده‌اند؛ و نیز آن را **آزادی نامحدود دل** (appamāṇa-c.)؛ «آزادی دل از شرط‌های وجود»، یا «آزادی بی‌نشان دل» (animittā-c)؛ «آزادی دل از دلبستگی‌ها» (ākiñcañña-c) هم گفته‌اند، چون آن حالت جان از **۳ بند**، شرط‌ها و چیزهای دلبستگی‌آور، یعنی از آز، کینه، و نادانی آزاد است؛ و چون از آن‌ها تهی است، و آن را «آزادیِ تهیِ دل» (suññatā-c) هم خوانده‌اند.

به‌معنای محدودتر، **آزادی نامحدود دل** نام **چهار مقام معنوی** است، یعنی **مهر**، همدردی، شادی، و یکساندلی. (نک brahma-vihāra). «آزادی دل از دلبستگی‌ها» در سپهر نیستی (ākiñcaññāyatana، نک jhāna، ۷) است؛ **آزادی دل از شرط‌های وجود** همان «آزادی دل» است «هماهنگ با توجّه نکردن به‌همهٔ شرط‌های وجود»، «آزادی تهیِ دل» هماهنگ است با «نظارهٔ تُهیّتِ خود».

CHANDA: قصد، آرزو، خواست، میل.

---

* مراد ما در این کتاب از حالات جان sankhāra (نک) است که در ابی‌دَمَه ۵۰ حالتِ سازندهٔ جان است.

CITTA: دانستگی، جان، دل، اندیشه؛ حالت دانستگی. مترادف mano (نکـ) و viññāṇa (نکـ khandha) است. در کتاب ذَمَّه‌سَنْگَنی ـ از کتاب‌های اَبی‌ذَمَّه ـ همهٔ نمودها را به‌دانستگی (citta)، حالات پیوستهٔ روانی (cetasika، نکـ) و کالبد (rūpa) تقسیم می‌کند.

citta در adhicitta اشاره است به‌دانستگی برتر و مراد از آن جان یکدل و آرام است، و یکی از سه‌آموزش (نکـ sikkha) است، یکدلی (یا گستردگی دل) دانستگی یکی از ۴ راه به‌نیرو (نکـ iddhipada) است.

CITTĀNUPASSABĀ: **نظارهٔ دل**،یکی از ۴ **بنیاد آگاهی** (satipaṭṭhāna، نکـ) است.

CITTA-SANKHĀRA: **کردار اندیشه**. نکـ sankhāra.

CITTASS'EKAGGATĀ: **دل به‌یك‌سو رفته**، دلِ یکدل‌شده، دلِ درحالت یکدلی. دل متمرکز شده در یك نقطه. مترادف یکدلی و تمرکز یا samādhi (نکـ) است.

CITTA-VISUDDHI: **پاکی‌دل**. دومین مقام از هفت مقام **پاکی** است. نکـ visuddhi.

CITTA-VIPALLĀSA: **انحراف اندیشه**. نکـ vipallāsa.

CITT'EKAGGATĀ = cittass'ekaggatā، نکـ.

CUTI-CITTA: **دانستگی مرگ**. یکی از ۱۴ کنش دانستگی است.

D

DĀNA: دهش، بخشش، سخاوت. آزادگی، خیرات. یکی از **ده‌کمال** (نکـ pāramī، نکـ) است.

DASA-(TATHĀGATA) BALA: **ده نیروی** (یك‌چنین‌رفته)؛ یا «آن‌که دارای ده‌نیروست.»، یعنی بودا. دربارهٔ او گفته‌اند (مثلاً، در M.۱۲و۱۷؛ A.X. ۲۱):

«ای رهروان، **چنین‌رفته** ممکن را چون ممکن، ناممکن را چون ناممکن، چنان‌که به‌راستی هست (= بنابر واقعیت) می‌فهمد،... نتیجهٔ کردارهای گذشته، حال، و آینده...

راهی را که به‌سعادت همه می‌انجامد... جهان را با همهٔ عناصر گوناگونش... تمایلات گوناگون موجودات را... نیروهای پست‌تر و بلندتر موجودات را... آلودگی، پاکی و برخاستن را با توجه به‌نگرش‌ها، **آزادی‌ها**، **یکدلی** و **رسیدن‌ها**... دوباره زائیده‌شدن‌های بیشمار پیشین را... با چشم آسمانی چگونگی ناپدید شدن ودوباره پیدا شدن موجودات را برطبق کردارهای [= کرمه]شان فهمیدن... از راه زدودن همهٔ آلودگی‌ها، به‌داشتنِ «آزادی دل» و «آزادی شناسائی» رسیدن را، چنان که به‌راستی هست، می‌فهمد....»

DASA-PĀRAMĪ: **ده کمال**، نکـ pāramī.

DEVA: (در لغت، به‌معنای **درخشنده**)، موجودات آسمانی، خدایان، موجوداتی هستند که در جهان‌های شاد زندگی می‌کنند، و به‌چشم انسانی دیدنی نیستند. خدایان نیز، مانند انسان‌ها و موجودات دیگر، دستخوش دوباره زائیده‌شدن‌های مکرر، پیری و مرگند، نه ازدایرهٔ وجود خلاصی دارند، و نه از رنج در امانند.

هر جهان یا عالمی (loka) موجودات آسمانی خاص خود را دارد. مثلاً شش دسته از موجودات آسمانی در **جهان کام** (kāma-loka)، چهاردسته در **جهان مادّی لطیف یا شکل** (rūpa-loka)، و چهاردسته در چهار مقام، در **جهان نامادّی یا بی‌شکل** (arūpa-loka) هستند. نکـ jhāna.

DEVATĀNUSSATI: **یادآوری موجودات آسمانی**. نکـ anussati.

DHAMMA: (در لغت یعنی «برنده»و «دارنده»، و سنسکریت آن dharma است)، **سازنده** (یا سرشت یك چیز)، قانون، آئین، تعلیم؛ دادگری، درستکاری؛ صفت؛ چیز، موضوع اندیشه وجان (نکـ āyatana)، و «نمود». هر یك از معانیِ کلمهٔ dhamma را باید در متن گفتاری که می‌آید جست.

DHAMMA-CAKKA: **چرخ آئین**، چرخ قانون. نامی است برای آئینی که **بودا** چرخ آن را به‌گردش در آورده است یعنی **چهار حقیقت عالی** (نکـ sacca).

DHAMMA-DESANĀ: **روشنگری آئین**؛ نکـ desanā.

DHAMMA-DHĀTU: **عنصر موضوع جان**؛ نکـ dhātu.

DHAMMĀNUPASSANĀ: نظارهٔ موضوعات‌جان، آخرین بنیاد از چهار بنیاد آگاهی (satipaṭṭhāna، نکـ).

DHAMMĀNUSSATI: یادآوری آئین، یکی از ۱۰ یادآوری است. نکـ anussati.

DHAMMA-VICAYA-SAMBOJJHANGA: «پژوهش آئین چون یك اندام روشن‌شدگی»، یکی از هفت اندام روشن شدگی (bojjhanga، نکـ) است.

DHAMMĀYATANA: «موضوع جان چون بنیاد» نکـ āyatana.

DHĀTU: عنصر، ذات. عناصر. بخش‌های نهائی سازندهٔ کُل‌اند.
(۱) ۴ عنصر جسمانی (mahā-dhātu یا dhōtu)، که عموماً آن‌ها را خاك، آب، آتش، و باد می‌نامند.
(۲) ۱۸ عنصر یا ذات جسمانی و روانی که شرط‌ها یا بنیادهای جریان ادراك را می‌سازند:

۱. اندام بینائی (چشم)
۲. اندام شنوائی (گوش)
۳. اندام بویائی (بینی)
۴. اندام چشائی (زبان)
۵. اندام لمس (تن)
۶. موضوع دیدنی (شکل‌ها)
۷. صدا یا موضوع شنیدنی
۸. بو یا موضوع بوئیدنی
۹. موضوع چشائی
۱۰. پساوندن تن (یا، تماس تن)
۱. دانستگیِ چشم یا چشم‌دانستگی
۱۲. دانستگی گوش
۱۳. دانستگی بینی
۱۴. دانستگی زبان
۱۵. دانستگی تن.
۱۶. عنصر جان (mano-dhātu)

۱۷. موضوع جان (dhamma-dhātu)
۱۸. عنصر دانستگی جان (mano-viññāṇa-dhātu)

از ۱ تا ۱۰ جسمانی‌اند؛ ۱۱ تا ۱۶ و ۱۸ روانی‌اند؛ ۱۷ می‌تواند جسمانی یا روانی باشد.

DIBBA-CAKKHU: **چشم آسمانی**، یکی از ۶ نیروی برتر (abhiññā، نک) است.

DIBBA-LOKA: **جهان آسمانی**. نک deva.

DIBBA-SOTA: **گوش آسمانی**، یکی از ۶ نیروی برتر (abhiññā، نک) و یکی از سه‌گونه دانش (te-vijjā، نک) است.

DIBBA-VIHĀRA: **مقام آسمانی**. نک vihāra.

DIṬṬHI: (بینش، نظر، از ریشه dis، دیدن): **نظر، عقیده، شناخت، عقیدهٔ بحثی، بینش**. اگر صفت sammā، یعنی «درست»، با آن همراه نباشد، اغلب اشاره است به‌نظر و عقیدهٔ نادرست و بد.

نظر نادرست یا بد (diṭṭhi یا micchā-diṭṭhi) چون سرچشمهٔ آرزوها و سلوك بد است باید آن را رها کرد و ترك گفت.

از diṭṭhiهائی که انسان را به‌گمراهی و فریب می‌کشانند می‌توان این‌ها را نام برد: **عقیده به‌نظریهٔ داشتن فردیت** (sakkāya-diṭṭhi، نک، ویا atta-diṭṭhi، نک)، که این خود دو قسم است یا **عقیده به‌جاویدی** (sassata-diṭṭhi، نک) است یا **عقیده به‌نیستی** (uccheda-diṭṭhi، نک).

در سورهٔ **دام معنوی** (D.۱) ۶۲ نظر نادرست دسته‌بندی و توصیف شده است. این ۶۲ نظر همهٔ نظرهای نادرست و تفکراتِ دربارهٔ انسان و جهان را دربرمی‌گیرند.

نظرهای نادرست (diṭṭhi) یکی از **گرایش‌ها** (نک anusaya)، **آلودگی‌ها** (نک. āsava)، **دلبستگی** (نک upādana)، یکی از سه **وجه‌انحراف** (نک vipallāsa) به‌شمار می‌آیند. **دانستگی نادرست** (akusala citta)، که ریشه در آز دارد، ممکن است با یا بی‌نظرهای نادرست همراه باشد.

دربارهٔ نظردرست یا شناخت درست (sammā-diṭṭhi) نکـ magga.

DIṬṬHI-VIPALLĀSA: **انحراف نظرها**؛ نکـ vipallasa.

DIṬṬHI-VISUDDHI: **پاکی نظر**، سومین پاکی از هفت مرحلهٔ پاکی است. نکـ visuddhi.

DIṬṬHŪPĀDĀNA: **دلبستگی به‌نظرها**، یکی از چهارقسم دلبستگی (upadāna، نکـ) است.

DOSA: دشمنی، کینه، نفرت، خشم. یکی از سه ریشهٔ نادرست (mūla، نکـ).

DUCCARITA: **بدکردار، بدسلوک**، سه‌قسم است، بدکرداری درکارها، درگفتار، ودر اندیشه. نکـ kammapatha(1).

DUGGATI: **راه بد**، راه رنج و اندوهِ (وجود)؛ نکـ gati.

DUKKHA: (۱) درد، احساس دردناک، که می‌تواند جسمانی و روانی باشد (نکـ vedanā).

(۲) **رنج**، بدی: اصطلاح dukkha چون اولین حقیقت از چهار **حقیقت عالی** (نکـ sacca) و دومین نشانه از **سه‌نشانهٔ وجود** (نکـ ti-lakkhana) محدود به‌تجربهٔ دردناک نیست (مانند تعریف شمارهٔ (۱) این کلمه، بل‌که اشاره است به‌سرشت ناخشنودکننده و ناامنی کلّیهٔ نمودهای مشروط، یعنی از نظر ناپایندگی‌شان، همه دستخوش رنج‌اند: و این تجربهٔ خوشایند را نیز دربرمی‌گیرد. از این رو مفهوم «ناخشنودکنندگی» یا «دستخوش رنج بودن» برای dukkha مناسب‌تر است. از این‌رو به‌خلاف آن که گاهی پنداشته‌اند نخستین **حقیقت** وجود تجربهٔ خوشایند را انکار نمی‌کند، نکـ dukkhatā.

DUKKHANUPASSANĀ: **نظارهٔ رنج**. نکـ vipassana.

DUKKHATĀ: (اسم معنیِ dukkha): حالت رنج، دردناکی، ناخوشایندی، ناخشنودکنندگی وجود. سه قسم رنج هست: (۱) رنج چون درد (dukkha-dukkhatā)، (۲) رنج در سنکاره‌ها یا چیزهای ساخته شده (sankhāra-dukkhatā)، (۳) رنج در تغییر (vipariṇāma-dukkhatā) (D. ۳۳؛S.XLK, ۱۶۵).

(۱) احساس جسمانی یا روانی درد است همان‌طور که و اقعاً احساس می‌شود.

(۲) اشاره است به‌سرشت آزارکنندهٔ همهٔ سازنده‌های وجود (یعنی، همهٔ نمودهای مشروط)، به‌سبب برخاستن و ازمیان‌رفتن مدام آن‌ها؛ این شامل تجربه‌های همراه با احساس خنثی نیز می‌شود.

(۳) اشاره است به‌احساس‌های خوشایند جسمانی و روانی، «چون آن‌ها، در وقت تغییرشان، علت پیداشدن رنج‌اند.»

G

GANTHA: بندها، ۴ بند وجود دارد: بند جسمانیِ (kāyagantha) آزمندی (abhijjho)، بندبدخواهی (vyāpada)، بند دلبستگی به‌قواعد و آداب (sīlabbata-parāmāsa)، بند تعصب جزمی.»(D.۳۳) «این چیزها بندند، چون آن‌ها این جسم روانی و مادّی را می‌بندند.»

GATI: (در لغت، گام زدن، رفتن) راه وجود، سرنوشت، مقصد. «پنج راه‌وجود در کار است: دوزخ، قلمرو حیوانی، سپهرارواح، جهان انسانی، جهان آسمانی» (D. ۳۳؛ A.XI, ۶۸). از این‌ها، سه‌تای اول راه‌های بد، یا راه‌رنج (duggati، نکـ apāya) به‌شمار می‌آیند، و دوتای آخر راه‌های نیک (sugati).

H

HETU: علت، شرط، دلیل. شرط ریشه. در کانونِ پالی hetu مترادف با paccaya، یعنی «شرط» است و اغلب با آن آورده می‌شود.

در اَبی‌دَمَّه، مراد از hetu ریشه‌های (mūla، نکـ) درست‌ونادرست است،و در آن معنا «شرط ریشه» یا شرط علت (hetu-paccaya) است، و اولین شرط از ۲۴ شرط است.

I

IDDHI: نیرو، نیروی‌جادوئی. نیروهای‌جادوی یکی از ۶ قسم نیروی برتر (abhiññā، نکـ) است اینِنیروهای جادو بسیارند. یکی از آن‌ها «نیروی‌تعیّن» است، یعنی نیروی بسیار شدن؛ و نیروی دیگر «نیروی دیگرشدن» است، یعنی شکل دیگر به‌خود گرفتن، یعنی درآمدن به‌شکلی دیگر؛ و نیروی دیگر «نیروی آفرینش معنوی» است، یعنی از تن خود تنی پدیدآوردن که جان آن را ساخته باشد؛ دیگر، «نیروی دانش نفوذکننده»، یعنی نیروی

بینش درونی است، یعنی به‌خطر رفتن و آسیب ندیدن. دیگر «نیروی یکدلی نفوذکننده» است که همان نتیجهٔ «دانش نفوذکننده» را دارد.

نیروی شریف (ariya-iddhi) نیروی به‌فرمان داشتن تصورات خویش است بدان سان که انسان بتواند چیزی را که نفرت‌آور نیست نفرت‌آور بپندارد و چیزی را که نفرت‌آور است نانفرت‌آور بگیرد،و همواره نیاشفته و سرشار از یکساندلی باقی بماند.

IDDHI-PĀDA: **راه‌های نیرو** (یا، توفیق). مراد ۴ قسم نیرو است که راه به‌سوی نیروی سازندهٔ ثمرهٔ راه را تشکیل می‌دهند. یعنی، **یکدلی نیت** همراه با کوشش اراده، **یکدلی توان** (یا، نیرو)، **یکدلی دانستگی**، و **یکدلی پژوهش**. رهرو از تمرین ۴ راه نیرو به‌شش **نیروی برتر** (نکـ abhiññā) آراسته می‌شود، و چنان‌که بودا گفته است، آن که به‌۴ راه نیرو رسیده، به‌راه درستی که به‌فرونشاندن رنج می‌انجامد رسیده است (S.LI. ۲).

INDRIYA: نیرو، قوه، قوا، حس و احساس.

الف ـ شش بنیاد حس (āyatana، نکـ)

۱. چشم: cakkhu

۲. گوش: sata

۳. بینی: ghāna

۴. زبان: jīvha

۵. تن: kāya

۶. جان یا منش: mano

ب ـ جنسیت: (bhāva، نکـ)

۷. مادینگی: itthi

۸. نرینگی: purisa

۹. نیروی زیست: jīvita

پ ـ پنج احساس (vedana، نکـ):

۱۰. احساس خوشایند جسمی: sukha

۱۱. درد جسمی: dukkha

۱۲. شادی: somanassa

۱۳. اندوهگینی: domanassa

۱۴. یکسانی: upekkha

ت ـ پنج حس معنوی: (نک، baĺa)

۱۵. ایمان: saddhā

۱۶. نیرو: vīriya

۱۷. آگاهی: sati

۱۸. یکدلی: samādhi

۱۹. شناسائی: paññā

ث ـ سه حس برتر از جهانی:

۲۰. یقین: «آن چه تاکنون نمی‌دانستم خواهم دانست.»؛

''aññātañ-ñassāmī't'' indriya

۲۱. حس برترین دانش: aññidriya

۲۲. حس آن کسی که می‌داند: aññātāvindriya

(۱ تا ۷،۵ و ۸) جسمی است؛ (۹) یا جسمی است یا روانی. ـ مابقی هم روانی‌اند. (۱۴) (نک upekkhā) صرفاً احساس یکسان است (یعنی، «نه احساس خوشایند نه ناخوشایند») و همان حالتِ اخلاقیِ بلندِ یکساندلی نیست (یعنی، «همه جا در میانه بودنِ جان)، باز آن را upekkha نامند که به‌بخش حالات جان (sankhāra-kkhandha) تعلق دارد. ـ (۲۰) در لحظهٔورود به‌راه رسیدن به‌رود (sotāpatti-magga) پیدا می‌شود؛ (۲۱) در رسیدن به‌ثمرهٔ رسیدن به‌رود (sotāpatti-phala)، (۲۲) در رسیدن به‌ثمرهٔ اَرَهَتی arahatta-plala پیدا می‌شود. نک ariya-puggala.

این نیروها، به‌استثنای (۷)و(۸)، یکی از ۲۴ شرط (paccaya،۱۶) را تشکیل می‌دهند.

INDRIYA-PACCAYA: **شرط نیرو**، نک paccaya.

ĪRIYĀ-PATHA: (در لغت، راه‌های حرکت): **وضعیت‌های تن، یعنی رفتن، ایستادن، نشستن، درازکشیدن.** این‌ها موضوع نظاره و تمرین درآگاهی‌اند. (نک satipaṭṭhāna).

J

JARĀ: **پیری، زوال. زنجیرعِلّی مشروط است به‌تولد،** نک paṭicca-samuppāda.

JATI: **تولد،** زائیده‌شدن. **وجود کرمه** آن را مشروط می‌کند، نک paticca-samuppāda.

JHĀNA: **نگرش** (که سنسکریت آن dhyāna است). اشاره است به‌چهار **نگرش سپهر مادّی لطیف** یا **سپهرشکل** rūpa-jjhāna یا rūpavacarajjhāna، نک avacare). این **نگرش‌ها** از راه حصول یا رسیدن به‌**یکدلی کامل** (appanā، نک samādhi) دست می‌دهد، که در طی آن فعالیت پنج حس و **پنج مانع** (نک nīvarana) به‌طور کامل، اگرچه موقتی، متوقف می‌شود. به‌طور کلّی این درجهٔ عالی یکدلی از تمرین یکی از چهل موضوع **نگرش آرامش** (samatha-kammaṭṭhāna؛ نک bhāvanā) شکفته می‌شود و به‌کمال می‌رسد. اغلب **چهار سپهر نامادّی** یا **بی‌شکل** (aurūpāyatana) را نیز **چهار نگرش سپهر نامادّی** (arūpa-jjhāna یا arūpāvacarajjhāna) خوانند. این چهار سپهر عبارتند از: سپهر مکان نامحدود، سپهر دانستگی نامحدود، سپهر نیستی، سپهر نه ادراك و نه نه‌ادراك.

JHĀNANGA: **اندام‌های نگرش.** نک jhāna. مراد «توجه‌جان» (vitakka) (پایداری جان در اندیشه») (vicāra)، شوق (piti)، شادی (sukha) و یکدلی (samādhi) است در نگرش اول؛ و شوق، شادی و یکدلی است در نگرش دوم؛ و شادی و یکدلی است در نگرش سوم؛ و یکساندلی (upekkha) و یکدلی است در نگرش چهارم.

JĪVA: **زندگانی،** اصل حیاتی، روان فردی.

K

KALPA: **دوران.** پالی این‌کلمه kappa (نک) است.

KĀMA: **کام،** کامرانی، شهوت‌پرستی. میل به‌موضوعات حواس؛ موضوعات پنج حس. از یك نظر **کامَه** دوگونه است، چون عامل درونی، و عامل بیرونی.

۱. هرگاه **کامَه** چون یک عامل درونی گرفته شود مراد از آن یکی از «**تمایلات حواس**» است، که به‌سوی پنج موضوع حسی متوجه است، و مترادف است با kāma-cchanda، «**میل حسی**» است، که یکی از **پنج مانع** (nīvarana، نک) است؛ دیگر **کامَه ـ راگَه**، یا «**شهوت حسی**» است که یکی از **ده‌بند** (samyojana، نک) است، همچنین کامَه‌ـتنها (kāma-taṇhā) یا «**تشنگی‌حسی**»، که یکی از **سه‌تشنگی** (taṇhā، نک) است؛ و نیز **کامه‌ویتکّه** (kāma-vitakka) یا «**اندیشهٔ به‌کام**»، که یکی از سه اندیشهٔ نادرست (micchā-sankappa؛ نک vitakka) است. ــ **کامَه** یکی از **آلودگی‌ها** (āsava، نک) و **دلبستگی‌ها** (upādāna، نک) نیز هست.

۲. **کامَه** چون یک عامل بیرونی، همان **کامَه‌ـگونه** (kāma-guṇa) یا «**رشتهٔ کام**» است، یعنی «پنج‌گونه‌کام»* یا پنج رشتهٔ حس است، یعنی، موضوعات دیدنی، یا شکل‌ها، صداها، بوها، مزه‌ها، تأثرات جسمی.

این دو نوع **کامَه** را (۱) kilesa-kāma، یعنی، **کامَه** چون آلودگی جان، و (۲) vatthu-kāma، یعنی، **کامَه** چون موضوع یا بنیاد حس نیز می‌خوانند.

کامَه، یا تمایل حسی، سرانجام در مرحلهٔ **بی‌بازگشت** (anāgāmī، نک ariya-puggala، samyojana) از دل زدوده می‌شود.

در متن‌های کهن آمده‌است که چیزی که مرد را به‌جهان حواس می‌بندد نه اندام‌های حس است، و نه موضوعات حس، بل‌که میل شهوانی، یا کامجوئی، است که او را به‌بند می‌کشد.

KĀMABHAVA: **وجودکام**، وجودحسی؛ نک bhava.

KĀMA-GUNA: **میل حسی**، نک chanda, nīvarana.

KĀMA-GUṆA: (پنج) **رشتهٔ کام**، نک kāma.

KĀMA-LOKA: **جهان‌حسی**؛ جهان‌حواس، نک loka.

---

* توجه داشته باشید که در اینجا guṇa به‌معنای «گون» درمعنای باستانی آن است. چه در اَوستا gaona (= تارِمو) و در پهلوی گون یا گونگ به‌معنای تار، و تارموی (و نیز رنگ مو) است، احتمالاً با اتساع معنا دربارهٔ هرگونه «رشته» می‌توان به‌کار برد.

KĀMA-RĀGA: **شهوت حسی**، کامرانی. یکی از ده‌بند (samyojana، نکـ).

KĀMĀSAVA: **آلودگی کام**، آلودگی‌حواس، نکـ āsava.

KĀMA-TAṆHĀ: **تشنگی‌کام**، **تشنگی‌حسی**. نکـ taṇhā.

KĀMĀVACARA: **سپهرحسی**؛ نکـ avacara.

KAMMA: **کردار** (درست و نادرست). سنسکریت این واژه karme (نکـ) است.

KAMMA-BHAVA: **وجودِ کرمه**، جریانِ کرمه. نکـ bhava، و paticca-samuppāda.

KAMMANTA: (با پیشاوند sammā به‌معنای «راست‌ودرست»)، یعنی **کردار درست**، یعنی کردار تن، چهارمین گام از **راه‌هشتگانهٔ‌عالی**. نکـ magga.

KAMMA-PATHA: **راه‌کردار**، نامی است برای گروهی از ۱۰گونه کردار درست یا نادرست، که این‌ها هستند:

(۱) راه دهگانهٔ نادرست کردار (akusala-kamma-patha):

۳ کردار جسمی: کشتن، دزدیدن، زنا؛

۴ کردار گفتاری: دروغ‌گوئی، بدگوئی، درشتگوئی، ژاژخائی؛

۳ کردار جان: آزمندی، بدخواهی، نظرهای بد.

(۲) راه دهگانهٔ‌درست کردار (kusala-kamma-patha):

۳ کردار جسمی: خودداری ازکشتن و دزدی و زنا؛

۴ کردار گفتاری: خودداری از دروغگوئی، بدگوئی، درشتگوئی، ژاژخائی؛ یعنی، سخن راست، خوش، آرام، و فرزانه‌وار گفتن:

۳ کردار جان: خودنپرستیدن، نیکخواهی، نظرهای درست.

KAMMATTHĀNA: در لغت، به‌معنای بنیادکار (،یعنی برای نگرش) است، اصطلاحی است که در تفسیرها به‌معنای «موضوع نگرش» به‌کار برده می‌شود. نکـ bhāvanā.

KĀMUPĀDĀNA: **دلبستگی حسی**، یکی از چهارگونه **دلبستگی** (upādāna، نکـ) است.

KAPPA: (که سنسکریت آن kalpa است). دوران جهانی، یك دوران زمانی که تصور سال و قرن‌های آن ناممکن است. هر kappa خود چهار بخش می‌شود: زوال جهان (samvuṭṭa-kappa)، استمرار بی‌نظمی (samvaṭṭa-ṭṭhāyē)، شکل‌گیری جهان (vivaṭṭa-kappa)، استمرار بی‌نظمی (samvatta-tthagu)، شکل‌گیری جهان (vivatta-kapp)، جهان شکل گرفته (vivaṭṭa-ṭṭhāyī).

KARMA: (که پالی‌آن kamma است): کرمَه،کردار. مراد از کرمه، کردارهای ارادی درست‌ونادرست (kusala akusula-cetanā,)، و عوامل روانی وابسته به‌آن‌هاست که موجب دوباره زائیده‌شدن و شکل دادن به‌سرنوشت موجودات می‌شود. این خواست‌های کرمه‌ئی (kamma-cetanā) چون کردارهای درست و نادرست تن (KĀYA/KAMMA)، گفتار (vacī-kamma) و کردارهای اندیشه یا جان (mano-kamma) آشکار می‌شوند. بدین‌گونه واژهٔ کرمهٔ بودائی به‌هیچ وجه اشاره به‌نتیجهٔ اعمال ندارد و یقیناً سرنوشت انسان به‌شمار نمی‌آید، و ربطی هم به‌قضا و قدر ندارد.

«ای رهروان، چیزی که من آن‌را کردار می‌نامم اراده (celanā = خواست) است، زیرا از طریق اراده است که یکی دست به‌کردار تن، گفتار، یا اندیشه می‌زند.... ای رهروان، کرمه‌ئی هست که در دوزخ می‌رسد... کرمه‌ئی که در جهان حیوانی می‌رسد... کرمه‌ئی که در جهان انسان‌ها می‌رسد.... کرمه‌ئی که در جهان آسمانی می‌رسد... پس، ثمرهٔ کرمه‌سه‌گونه است: در طی زندگانی می‌رسد،در تولد بعدی می‌رسد، در تولدهای آینده می‌رسد....» (A.VI, ۶۳).

سه شرط یا سه ریشه (mūla، نکـ) کرمهٔ (کردار) نادرست و ناشایسته این‌هاست: آز و کینه و فریب (moha, dosa, lobha)؛ سه شرط کرمهٔ درست و شایسته این‌هاست: بی‌آزاری (یا خودپرست نبودن: alobha)، بی‌کینگی (metta = adosa (= مهر)، و نیکخواهی)، بی‌فریبی (paññā = amoha)، یعنی شناخت، دانش و شناسائی).

«ای رهروان، آز یك شرطِ برخاستنِ (= پیداشدن) کرمه است، کینه یك شرط برخاستنِ کرمه است، فریب یك شرط برخاستنِ کرمه است....» (A.III. ۱۰۹).

برای راه کردار درست و نادرست دهگانه نکـ kamma patha. و نیز برای نتیجهٔ کرمه نکـ vipāka.

KARUṆĀ: همدردی، یکی از چهارمقام‌معنوی (brahma-vihāra) است.

KASIṆA: (شاید به‌کلمه سنسکریتی krtsa، به‌معنای «همه، کلّ، کامل» بستگی داشته باشد)، نامی است برای وسیله‌ئی کاملاً بیرونی برای ایجاد و شکوفائی یکدلی جان و رسیدن به‌چهار نگرش (jhāna، نکـ).

در سوره‌ها ۱۰ کسینه شمرده‌اند: کسینه‌های خاك، آب، آتش، باد، آبی، زرد، سرخ، سفید، مکان، و دانستگی.

KĀYA: (در لغت، اندوختن) کالبد، گروه، تن، مجموعه، یا اشاره است به‌تن جسمی، یعنی کالبد (rūpa-kāya)، یا به‌کالبد روانی (nāma-kāya). کالبد روانی، یا نام یعنی چهار بخش از پنج بخش (khandha، نکـ) است (یعنی، احساس، ادراك، حالات جان، و دانستگی)، یا فقط اشاره است به‌احساس، ادراك، و چند حالت از حالات جان (نکـ nāma).

KĀYA-GATĀ-SATI: **آگاهی با توجه به‌تن، آگاهیِ به‌سوی تن‌رفته.** یعنی نظارهٔ ۳۶ بخش تن، یا به‌طور کلّی **نظارهٔ تن** (kāyānupassanā)، که اولین آگاهی از **چهار بنیاد آگاهی** (satipaṭṭhāna، نکـ) است، که بخشی از تمرینات **یکدلی** (samādhi) وبخشی از تمرینات **بینش** (vipassanā) است.

KĀYA-KAMMA: **کردار تن**، نکـ karma، و kammapatha.

KĀYĀNUPASSANĀ: **نظارهٔ تن**، یکی از **چهاربنیادآگاهی** است؛ نکـ satipaṭṭhāna.

KHANDHA: (پنج) **بخشِ** (وجود) یا (پنج) **بخش دلبستگی** (upādānakkhandha)، یا پنج بخش هستی‌ساز.

این پنج بخش عبارتند از (۱) **بخش کالبد** (rūpa-kkhandha)، (۲) **بخش احساس**، (vedanā-)، (۳) **بخش ادراك** (saññā-)، (۴) **بخش حالات جان** (sankhāra-، یعنی حالات سازندهٔ جان)، (۵) **بخش دانستگی** (viññāṇa-). تفسیم‌بندی دیگر این است که **پنج بخش** را به‌**نام** و **شکل** (nāma-rūpa) تقسیم می‌کند. مراد از **شکل** (rūpa) یا **کالبد** و نام (nāma = جان، دل) یعنی چهار بخش دیگر از **پنج بخش**. در کتاب **ذَمَّه‌سَنْگَنی** (که از کتاب‌های **اَبی‌ذَمَّه** است) این تقسیم‌بندی چنین است که همهٔ نمودها در سه بخش آورده می‌شود: **دانستگی** (= citta بخش ۵)، عوامل روانی (= cetasika یعنی بخش ۲ تا ۴)، **کالبد** یا **شکل** (rūpa، یا بخش اول). هر یك از این بخش‌ها خود نیز دارای بخش‌های کوچك‌تری است. (نکـ **فرهنگ بودائی**، ص ۸۲ تا ۸۶).

KHANDHA-PARINIBBĀNA: پری نیروانهٔ (پنج) بخش. نک nibbāna.

KHANTI: کشیدن، تحمل، بردباری. یکی از ده کمال (-pāramī، نک) است.

KHAYĀNUPASSANĀ: نظارهٔ زوال، یکی از ۱۸ قسم بینش (نک vipassanā) است.

KHIṆĀSAVA: (در لغت، کندن و خراب کردن «آب‌رو» و مجرا) «کسی که همهٔ آلودگی‌ها در او از میان رفته»، نامی است برای اَرَهَت یا مردتمام. نک āsava.

KILESA: آلودگی‌ها، صفات نادرست و ناشایسته‌ئی که دل را می‌آلایند؛ شهوت. در ابی‌ذمّه، kilesa را تا ده‌تا شمرده‌اند، که آز، کینه، فریب، منی، نظرهای بحثی، شك، تنبلی، بی‌آرامی، بیشرمی، ترس اخلاقی نداشتن (یا، بی‌وجدانی). برای هشت kilesa اوّل، نک māna, mūla, nivarana, diṭṭhi.

KILESA-KĀMA: کام چون یك آلودگی. نک kāma.

KILEA-PARINIBBĀMA: پَری‌نیروانهٔ شهوات، نک nibbāna (۱).

KUKKHCCA: (ku+krta+ya) «بدکرداری»، یعنی پشیمانی و نگرانی وجدان. ترس و نگرانی. یکی از «پنج مانع» دل است. نک nīvaraṇa.

KUSALA: درست، شایسته. «از نظر کرمه‌ئی درست» یا «سودمند»، از نظر اخلاقی «نیك». در M.۹ kusala, به‌ده راه درست کردار (نک kammapatha) تعریف شده است. به‌زبان روان‌شناسی، عبارت «ازنظر کرمه‌ئی‌درست» یعنی همه آن خواست‌های کرمه‌ئی (kamma-cetanā) و دانستگی و عوامل روانی همراه با آن‌ها، که با ۲ یا ۳ ریشهٔ سالم (نک mūla) همراهند، یعنی با بی‌آزی، و بی‌کینگی، و در مواردی هم بی‌فریبی، یعنی دانش. از این سخن می‌توان دو نتیجه گرفت: یکی آن که خواست یا اراده است که یك حالت دانستگی را «خوب» یا «بد» می‌کند، و دیگر آن که معیار قضاوت اخلاقی در آئین بودا حضور سه ریشهٔ اخلاقی درست (نک mūla) است.

KUSALA-KAMMAPATHA: راه درست کردار، نک kammapatha.

KUSALA-MŪLA: **ریشهٔ درست**، یا، ریشه‌های سالم و درست کردار. اشاره است به‌بی‌آزی (alobha)، بی‌کینگی (adosa)، و بی‌فریبی (amoha) یعنی نداشتن فریب، یعنی دانش (نک mōla)، این‌ها همان kusalahetu (یا، علت و شرط درست)اند (نک paccaya،۱).

KUSALA-VIPĀKA: «نتیجهٔ (روانی) کرمهٔ درست»، نک karma.

L

LAKKHAṆA: (این واژه دقیقاً همین واژهٔ «نشانه» فارسی است) **نشانه‌ها**. مراد سه‌نشانهٔ هستی است، نک ti-lakkhaṇa.

LOBHA: **آز**. یکی از سه ریشهٔ (mūla، نک) نادرست، و مترادف است با rāga (نک) و taṇhā (نک).

LOKA: **جهان**، اشاره است به‌سه سپهر وجود که کلّ جهان را دربرمی‌گیرد، یعنی (۱) **جهان حسی یا جهان کام** (kāma-loka)، یا جهان۵ حس، (۲) **جهان مادّی لطیف یا جهان شکل** (rūpa-loka)، که به‌چهار نگرش شکل وابسته است (نک jhāna)، (۳) **جهان نامادّی یا بی‌شکل** (arūpa-loka) که به‌چهار نگرش بی‌شکل وابسته است.

جهان کام یا جهان حسی شامل دوزخ‌ها (niraya)، قلمرو حیوانی (tiracchāna-oni)، سپهر ارواح (peta-,oka)، جهان اهریمن (asura-nikāya)، جهان انسانی (manussa-toka) و ۶ جهان آسمانی فروتر (نک deva) است. در جهان مادّی لطیف یا جهان شکل هنوز قوای دیدن وشنیدن هست، که با سایر قوای حسی موقتاً در چهار نگرش به‌حالت تعطیل و معلق درمی‌آیند. در جهان نامادّی یا بی‌شکل دیگر نشانی از کالبد و جسمیت نیست، فقط چهار بخش دیگر از پنج بخش (نک khandha) وجود دارد.

LOKIYA: **جهانی**، این جهانی، دنیوی. به‌تمام آن حالات دانستگی و عوامل روانی گفته می‌شود که در مرد دنیا و نیز در شریفان پیدا می‌شود که در راه‌ها و ثمرات برتر از جهانی (lokuttara، نک) sotāpatti (نک ariya-puggala) ازمیان می‌روند.

LOKUTTARA: برتر از جهانی، صفت چهار راه و چهار ثمره شریفان (نک ariya-puggla)

است، که نیروانه نهمینِ آن‌هاست از اینجاست که از «نه چیز (= ذمّهٔ) برتر ازجهانی» (nava-lokuttareidhamma) سخن گفته می‌شود.

M

MAGGA: راه. اشاره است به‌چهار راه برتر از جهانی، نک ariya-puggala. ـ ۲. راه هشتگانهٔ عالی (aṭṭhangika-magga;) راهی است که به‌فرونشاندن و خاموشی رنج می‌انجامد، یعنی چهارمین حقیقت از چهار حقیقت عالی (نک sacca)، یعنی:

گام	گروه
۱. شناخت درست (sammā-diṭṭhi) ۲. اندیشهٔ درست (samma-samkappa)	۳. شناسائی (paññā)
۳. گفتار درست (sammā-vācā) ۴. کردار (جسمی) درست (sammā-kammanta) ۵. زیست درست (sammā-ājīva)	۱. رفتار (sīla)
۶. کوشش درست (sammā-vayāma) ۷. آگاهی درست (sammā-sati) ۸. یکدلی درست (sammā-samādhi)	۲. یکدلی (samādhi)

اینک توضیح کوتاه هریك از این هشت گام راه هشتگانهٔ عالی:

۱. **شناخت یا فهم درست**: فهم چهار حقیقت عالی است: دربارهٔ رنج، خواستگاه رنج، رهائی از رنج، و راه رهائی ازرنج.

۲. **اندیشهٔ درست**: اندیشه‌های آزاد از کامجوئی و بدخواهی و ستم.

۳. **گفتار درست**: خودداری از دروغ گفتن، بدگوئی، درشت‌گوئی، دو یاوه‌گوئی.

۴. **کردار (جسمی) درست**: خودداری از کشتن، دزدی، و زنا.

۵. **زیست درست**: خودداری از زیستن که دیگران را بیازارد، چون اسلحه فروشی، فروختن موجودات زنده، میفروشی، زهرفروشی؛ قصابی، ماهیگیری، سربازی، کلاهبرداری، خیانت، پیشگوئی و مانند این‌ها.

۶. **کوشش درست**: کوشش به‌دورماندن یا پیروزی به‌چیزهای بدو ناشایسته، و شکوفاندن و نگهداری چیزهای درست و شایسته (نک padhāna).

۷. **آگاهی درست**: آگاهی به‌نظارهٔ تن، احساس‌ها، دل، و موضوعات جان (نک sati، satipaṭṭhāna).

۸. **یکدلی درست**: یکدلی و تمرکز جان همراه با دانستگی درست و شایسته (kusala) که سرانجام به‌نگرش‌ها (jhāna، نک) می‌رسد. نک samādhia.

یکدلی دوگونه است: جهانی (lokiya)، و برتر از جهانی (lokuttara). «یکدلی برتر از جهانی» با آن حالات دانستگی همراه است که به‌چهار راه و ثمرهٔ برتر از جهانی معروفند (نک ariya-puggala).

MĀHA-BHŪTA: چهار عنصر اولی. نک dhātu.

MĀHA-VIPASSANĀ: هجده قسم بینش. نک vipassanā.

MAJJHIMA-PATIPĀDA: **راه میانه**. مراد راه **هشتگانهٔ عالی** (نک magga) است. دوری گزیدن و کناره گرفتن از دوکرانهٔ **خودآزاری** (atta-kilamatha) و **کامرانی**، یعنی شهوت‌پرستی، است.

MALA آلودگی‌ها، آلایش‌ها. نامی است برای سه ریشهٔ نادرست (akusala-mūla، نک mūla) است، یعنی آز، کینه، و فریب.

MĀNA: منی، غرور، یکی از ده‌بند است که انسان را به‌وجود می‌بندد (نک samyojana). «منی»کاملاً با ورود به‌مقام **اَرَهَتی** ازمیان می‌رود (مقایسه کنید با asmi-māna). «منی» یکی از **گرایش‌ها** (نک anusaya) و آلدوگی‌ها (نک kilesa) نیز هست.

MANASIKĀRA: توجه، تفکر، تعمق. «توجه» یکی از حالات جان است وابسته به‌بخش **حالات جان از پنج بخش**. در M.۹ آمده است که این حالت نخستین «رویاروئی جان است با موضوعی»، و «عوامل روانی وابسته به‌آن را به‌آن موضوع می‌بندد.»

MANĀYATANA: یا «بنیاد جان»: نامی است برای همهٔ حالات متفاوت دانستگی، نک āyatana.

MANO: دل، جان، منش. در **اَبی‌دَمَّه** مترادف با **دانستگی** (viññāna) و citta (حالت دانستگی) است.

MANO-DHĀTU: **عنصر جان**، ذاتِ جان، یکی از هجده عنصر است (نک dhātu(۲)). این واژه، نه چون manāyatana، دربارهٔ کلّ دانستگی به‌کار برده نمی‌شود. بل‌که فقط اشاره است به‌آن عنصر خاص دانستگی که نخست، در آغاز جریان ادراك حسی کنشِ **توجه** (āvajjana) را نسبت به‌موضوع حسی انجام می‌دهد، و بعد پس از آن که دوبار از آن آگاه شد، کنش **پذیرش** به‌دانستگی جان (یا، منش) را انجام می‌دهد.

MANO-KAMMA: کردار روانی. نک kammapatha, karma.

MANOMAYĀ-IDDHI: **نیروی آفرینش معنوی**. نک iddhi.

MANOVIÑÑĀṆA-DHĀTU: **عنصر دانستگی جان** یکی از ۱۸ عنصر (نک dhātu(۲)). به‌طور کلّی نامی است برای آن عنصر دانستگی که کنش‌های پژوهش، تصمیم‌گیری، و ثبت را انجام می‌دهد.

MĀRA: (در لغت، میراننده، کُشنده). در اصطلاح بودائی به‌فریبکار، یا «**مارهٔ بدکار**» گفته می‌شود. ماره، در متن‌های بودائی، گاهی چون یك شخص (یعنی، چون یکی از خدایان) ظاهر می‌شود، و گاهی چون تجلّی تمایلات و شهوات.

MARAṆA: مرگ. همراه با پیری، حلقهٔ دوازدهم از دوازده حلقهٔ زنجیر عِلّی است (نک paticca-samuppāda).

MARAṆĀNUSSATI: **یادآوری مرگ**، یکی از ده یادآوری است، نک anussati.

METTĀ: مهر. یکی از **چهارمقام معنوی** است، نک brahma-vihāra.

MICCHA-DIṬṬHI: **نظرنادرست**. نک miccha-magga.

MICCHA-MAGGA: راه نادرست: یعنی راه هشتگانهٔ نادرست، یعنی شناخت یا نظر نادرست (miccha-diṭṭhi)، اندیشهٔ نادرست، گفتار نادرست، کردار (جسمی) نادرست، زیست نادرست، کوشش نادرست، آگاهی نادرست، و یکدلی نادرست. نک magga.

MIDDHA: تنبلی، همراه با thīna، «افسردگی»، یکی از پنج مانع (nīvaraṇa، نکـ) است.

MUDITĀ: شادی، یا از شادی دیگران شادبودن، یکی از چهارمقام معنوی است. نکـ brahmā-vihāra.

MŪLA: ریشه، ریشه‌ها، که hetu (نکـ، علت، شرط) نیز خوانده می‌شود، شرط‌هائی است که بودن یا حضور آن‌ها صفت اخلاقی یك حالت ارادی (cetanā)، و دانستگی و عوامل روانی پیوسته باآن را تعیین می‌کند، به‌عبارت دیگر، صفت کرمه (نکـ karma) است. ریشه‌ها شش تا هستند، سه تا که از نظر کرمه‌ئی شایسته و درست‌اند و سه تا که از نظر کرمه‌ئی ناشایسته و نادرست‌اند. آز، کینه (= نفرت)، و فریب (moha, dosa, lobha) سه ریشهٔ نادرست و بی‌آزی، بی‌کینگی (= مهر)، و بی‌فریبی (= دانش) (adosa, alobha, amoha) سه ریشهٔ درست و شایسته‌اند.

در A.III ۶۸ آمده است که آز از راه تفکر نابخردانه به‌یك چیز جالب پیدا می‌شود، کینه از تفکر نابخردانه به‌یك چیز نفرت‌انگیز.
حضور یا غیاب سه ریشهٔ نادرست بخشی از نظارهٔ دل را در M.۱۰ تشکیل می‌دهد.

N

NĀMA: نام، جان. نام چهاربخش روانی (arūpino khandha) از پنج بخش است. یعنی اساس، ادراك، حالات‌جان، و دانستگی. (نکـ khandha). ـ نام در نام و شکل (چهارمین حلقه از زنجیر عِلّی (paṭicca-samuppāda، نکـ) فقط به‌نتیجهٔ کرمه (vipāka) گفته می‌شود، یعنی احساس و ادراك و چند کنش روانی که نتیجهٔ کرمه‌ئی دارند و ازهرگونه دانستگی جدائی‌ناپذیرند. چنان که در M.۹؛ D.۱۵؛ ۲ و S.XII آمده است: «احساس (vedanā)، ادراك (saññā)، اراده (cetanā، نکـ)، پساویدن (= تأثیر phassa)، توجه روانی (manasikāra، نکـ) را جان (nāma، نام) خوانند.»

NĀMA-KĀYA: بخش نام، بخش جان (متمایز از rūpa-kāya، بخش کالبد) شامل چهار بخش نامادّی از پنج بخش است (نکـ nāma، و khandha).

NĀMA-RŪPA: نام وشکل، جان‌وتـن. چهارمیـن حلقـه از دوازده حلقـهٔ زنجیـرِ عِلّـی

(paticca-samppāda، نک).

ÑĀṆA: شناسائی، دانش، فهم، هوش، بینش، مترادف paññā(نک) است؛ همچنین نگاه کنید بهvipassanā.

ÑĀYA: روش درست، راه، طریقت، اغلب مراد از آن راه هشتگانهٔ عالی (نک magga) است.

NEKKHAMMA: آزادی از شهوت، نخواهندگی،ترك.اگرچه به‌نظر می‌رسد که این واژه از دو جزء nir+kram به‌معنای (از خانه) «به‌بیخانگی رفتن» ساخته شده امّا همیشه آن را چنان به‌کار برده‌اند که گوئی از واژه kāma (کام، شهوت) مشتق شده است، و همیشه به‌معنای دور بودن از کام و رهاکردن کام به‌کار رفته است. nekkhamma یکی از (ده) کمال (نک pāramī) است. nekkhamma-sankappa، اندیشهٔ نخواهندگی، اندیشهٔ آزاد از کام (= شهوت)، یکی از سه قسم اندیشهٔ درست (نک magga) است، متضاد این واژه kāma-sankappa، اندیشهٔ کام و شهوت است.

N'EVA-SAÑÑĀ-N'ĀSAÑÑĀYATANA: سپهرنه ادراك و نه‌نه‌ـادراك، نام چهارمین نگرش سپهر نامادّی یا سپهر بی‌شکل (arupāvacara) است (نک jhāna).

N'EVA-SEKHA-N'SEKHA: «نه در تربیت نه بیرون از تربیت»، یعنی نه شاگرد نه استاد. مرددنیا (puthujjana، نک) راچنین می‌خوانند، که او نه سه آموزش (sikkhā، نک) را دنبال می‌کند، و نه تربیتش را به‌کمال رسانده و اَرَهَت شده است. نک sekka.

NIBBĀNA: (به‌سنسکریت nirvāna): در لغت یعنی خاموشی (nir+vā نوزیـدن، خاموش شدن)؛ بنابـر تفسیرهـا بی‌شهوتـی (nir+vana) است. برای واژهٔ nibbānaدو اشتقـاق پذیرفته‌اند. یکی آن که این واژه را ساخته شده از دوجزء -nir و -va می‌دانند (معمولاً برای واژهٔ سنسکریت nirvāna) که -nir معنای «نَه» و -vā به‌معنای بادزدن، وزیدن، دمیدن، و nisvā یعنی خاموش شدن چراغ، آتش و مانند این‌ها، و nirvāna یعنی «خاموش شده، سرد شده، فرونشسته، فرونشانده»*. نظر دیگر ایـن اسـت که nibbāna از دو جزء -nir ,vāna (=

* فرهنگ عملی سنسکریت ص ۲۷۴

شهوت،تشنگی و طلب) ساخته شده است: «از آنجا که روگرداندن (ni) از vāna، یعنی شهوت، است آن را nibbāna خوانند.»* vāna به‌معنای «جنگل» نیز هست که در شعر ۱۸۳ ذمّه‌پده آن را چنین به‌کار برده‌اند:

جنگل را [سراسر] فروافکن، نه درخت را [تنها]؛ از جنگل بیم زاید. ای رهروان چون جنگل را و شهوت را فرو فکنید به‌نیروانه خواهید رسید.

نیروانه برترین و آخرین مقصد آئین بودا، یعنی خاموشی نهائی و مطلق آز، کینه، و فریب، و دلبستگی به‌وجود؛ و با این مقام رهائی نهائی و مطلق از تولدهای مجدد، پیری و بیماری و مرگ، رهائی و وارستگی از هر رنج نیز همراه است. مقایسه کنید با parinibbāna.

«خاموشی آز، خاموشی کینه، و خاموشی فریب؛ این را نیروانه خوانند.» (S.XXXVIII۱).

نیروانه دوجنبه دارد:

(۱) **خاموشی کامل آلودگی‌ها** (kilesa-parinibbāna)، که آن را sa-upādi-sesa-nibbāna نیز می‌خوانند (نک IT. ۴۱)، یعنی «نیروانه‌ئی که در آن [پنج] بخش وجود هنوز باقی مانده است» یا **نیروانه با درکار بودن بنیاد** (نک upādi). این نیروانه در حصول مقام ارهتی، یا قدسیت کامل دست می‌دهد (نک ariya-puggala).

(۲) **خاموشی کامل [پنج] بخش وجود** (khandha-parinibbāna)، که آن را an-upādi-sesa-nibbāna نیز می‌خوانند (نک IT. ۴۱، A.IV, ۱۱۸) یعنی «نیروانه بدون باقی ماندن [پنج] بخش» یا **نیروانه بی‌درکار بودن بنیاد**، به‌عبارت دیگر، آرام یافتن، یا درست‌تر بگوئیم، «دیگر ادامه نیافتن» جریان جسمی ـ روانی وجود. این نیروانه در مرگ اَرهَت دست می‌دهد.**

گاهی این هر دو جنبه در یك لحظه انجام می‌گیرد، یعنی در مرگ ارهت.

NIBBATTI: «برخاستن»، دوباره زائیده شدن، مترادف است با patisandhi (نک).

NIMITTA: نشانه، موضوع؛ علت، شرط.

NIPPAPAÑCA: نک papañca.

---

* اَبی‌ذَمّه‌سَنگَهَه، ترجمهٔ نارده ص ۱۶۸.

** دو اصطلاح parinibbana و(یا nibbana) khandha-parinibbana فقط در تفسیر آمده است.

NIRAYA: در لغت، به‌معنای «راه سرازیر» است، جهان زیرین، دوزخ، یکی از چهار راه پست وجود (apāya، نکـ) است.

NIRODHA: خاموشی، رهائی، ازمیان رفتن. نکـ anupubba-nirodha, nirodha-samāpatti.

NIRODHĀNUPASSANA: نظارهٔ خاموشی، یکی از هجده قسم بینش (vipassanā، نکـ) است. نکـ ānāpānasati.

NIRODHA-SAMĀPATTI: رسیدن به‌خاموشی، حصول خاموشی (S.XIV, ۱۱) که saññā-vedayita-nirodha، یعنی خاموشی (یا، رهائی) احساس و ادراک»، معلق ماندن موقتی هردانستگی و فعالیت روانی است، که پس از حالت نیم‌دانستهٔ سپهر نه ادراک و نه‌نه‌ـادراک» دست می‌دهد. (نکـ jhāna). شرط لازم رسیدن به‌این مقام تسلط کامل برهشت نگرش (چهار نگرش و چهار سپهر) است.

با توجه به‌تفاوت موجود میان رهروی که در این حالت خاموشی می‌پاید از یك‌سو، و مرده از سوی دیگر، در M. ۴۴ آمده است: «در کسی که مرده، و زندگانیش به‌پایان آمده کنش‌های جسمانی (دم و بازدم)، لفظی (اندیشه و تفکربحثی) و روانی (نکـ sankhāra، ۲) معلق مانده و متوقف شده، زندگانی پایان می‌یابد، گرمای حیاتی خاموش می‌شود، نیروها (و حس‌ها) از میان می‌رود. همچنین در رهروی که به«خاموشی احساس و ادراك» رسیده (saññā-nedayita-nirodha)، کنش‌های جسمی، لفظی، و روانی معلق مانده و متوقف شده، امّا زندگانی پایان نیافته، گرمای حیاتی خاموش نشده، و نیروها از میان نرفته‌اند.»

NIRVĀNA: نیروانه، نکـ nibbāna.

NĪVARAṆA: موانع، مراد پنج مانع است که موانع دل به‌شمار می‌آیند و حجاب چشم جان‌اند. با بودن این موانع نمی‌توان به‌نزدیکی یکدلی یا یکدلی مجاوز (upacāra-samādhi) و یکدلی کامل (appanā-samādhi) رسید، و تمییز روشنِ حقیقت امکان‌پذیر نمی‌شود. پنج مانع عبارتند از کامجوئی (kāmacchanda)، بدخواهی (vyāpāda)؛ تنبلی و افسردگی (thīna-middha)، بی‌قراری و پشیمانی (uddhacca-kukkucca)، و شك (vicikicchā، نکـ).

P

PABBAJJĀ: پَبَّجّا در لغت یعنی «بیرون رفتن»و در اصطلاح، از خانه به‌بیخانگی رفتن» است، یعنی ترک خان‌ومان و بریدن از همهٔ بندها و پیوندهای خانوادگی و اجتماعی، برای در پیش گرفتن راه و رسم زندگی رهروان. به‌این ترتیب **پَبَّجّا** نامی شد برای پذیرفتن رهرو نومُرید یا **سامَنیره** (samanera)، **به‌انجمن.**

PACCAYA: شرط، یعنی چیزی که به‌آن چیز دیگری مشروط و وابسته می‌شود و بدون آن این چیز نمی‌تواند وجود داشته باشد. در کتاب **پَتّانه** (Paṭṭhāna) **۲۴** شرط برشمرده‌اند، که نخستین آن hetu (ریشه، علت) و آخرین‌شان avigata (بی‌ناپیدائی) است. که ما تنها به‌توضیح hetu-paccaya یا شرط ریشه می‌پردازیم.

شرط ریشه، شرطی است که به‌ریشهٔ درخت می‌ماند، همان گونه که درخت به‌اعتبار ریشه‌اش هست و زنده می‌ماند، همین گونه نیز همهٔ حالات روانی درست و نادرست تماماً به‌همزیست بودن و حضور ریشه‌های‌شان هستی دارند، یعنی ریشه‌های **آز** (lobha)، **کینه** (dosa، تنفر)، و **فریب** (moha) (سه ریشهٔ نادرست akusala-mūla، نک) و **بی‌آزی، بی‌کینگی، و بی‌فریبی** (سه ریشهٔ درست kusala-mūla) نک **mūla.**

PACCEKA-BODHI: روشن‌شدگی مستقل. نک. pacceka-buddha.

PACCEKA-BUDDHA: بودای مستقل، بودای تنها و تکرو. کسی که به‌تنهائی و فرداً (pacceka) به‌روشنی رسیده و **بیدار و روشن** شده است. نامی است برای ارهتی که به‌نیروانه رسیده است بی‌آن که تعلیم بودا را از دیگران شنیده باشد. او **چهار حقیقت عالی** را خود به‌تنهائی (pacceka) فهمیده است، بی‌آن که آموزگاری داشته باشد، فقط به‌کوشش و همت خودش. امّا، توانائی آن را ندارد که آئین را به‌طور مؤثر به‌دیگران بیاموزد، و به‌این ترتیب نمی‌تواند «آموزگار خدایان و انسان‌ها»، یا یك **بودای کامل** (sammā-sambuddha) بشود. ـ بنابر سنت، این گونه بودایان به‌هنگامی که تعلیم **بودای کامل** در میان است در جهان ظهور نمی‌کنند.

PADHĀNA: کوشش. چهار کوشش درست (sammā-ppadhāna) سازندهٔ گام ششم از راه **هشتگانهٔ عالی** (یعنی، sammā-vāyāma، نک magga) است. این **چهار کوشش** عبارتند از

(۱) کوشش به‌دور ماندن (samvara-padhāna) (۲) کوشش به‌پیروزی یافتن (pahāna-)، (۳) کوشش به‌شکوفاندن (bhāvanā-)، (۴) کوشش به‌نگهداشتن (anurakkhana-)، یعنی (۱) کوشش به‌دورماندن از حالات و چیزهای بد و نادرست (akusala)، چون اندیشه‌های بد، (۲) کوشش به‌پیروزی به‌حالات بد، (۳) کوشش به‌شکوفاندن و کمال بخشیدن حالات خوب و شایسته (kusala)، چون هفت اندام روشن‌شدگی (bojjhanga، نکـ). (۴) کوشش به‌نگهداشتن حالات شایسته.

PĀDHĀNIYANGA: اندام‌های کوشش: یعنی، ایمان، تندرستی، صمیمیت، توانائی، و دانائی.

PAHĀNA: پیروزی، غلبه، چیرگی. ترك.

PAÑCA-SĪLA: پنج سلوك. نکـ sikkhāpada.

PAÑÑĀ(که سنسکریت آن prajnā است، در لغت همان «فرزانگی» است.) شناسائی، دانش، فهم، بینش. paññā کاربرد پهناوری دارد. paññā چون بخشی از راه هشتگانهٔ عالی (نکـ magga) به‌رهائی، همـان بنیش (vipassanā، نکـ) اسـت، یعنـی آن دانش شهودی که چهار مقام قدسیت و تحقق نیروانه (نکـ ariya-puggala) را به‌وجود می‌آورد، و آن عبارت است از فهم ناپایندگی (anicca نکـ)، رنج بودن (dukkha، نکـ sacca)، و خود نداشتنِ (anattā، نکـ) همهٔ هستی است. نکـ ti-lakkhana.

با توجه به‌شرط پیدا شدن این شناسائی، سه گونه شناسائی در کار است: شناسائی به‌بنیادِ اندیشیدن (cintā-mayā-paññā یا شناسائی ساختهٔ اندیشـه)، شناسائـی بربنیـاد آموزش (suta-mayā-paññā)، شناسائی بربنیـاد شکوفانـدن (bhāvanā-mayā-paññā، که bhāvanā به‌معنای شکوفاندن و کمال است) (D. ۳۳).

PAPAÑCA: (که سنسکریت آن prapañca است) در لغت به‌معنای «گستردگی، دیگرگون شدن، همه جا را فرا گرفتن» یا پراکندگی، بسیاری و بسیارگونگی و کثرت جهان نمودی است؛ و به‌طور کلّی، «جهان نمودی» است از این نظر که «دنیوی» بودن چیزها را درخود دارد، یعنی در بندِ دنیا بودن. در A.IV. ۱۷۳ آمده است که «تا آنجا که دامنه حوزهٔ شش حس است (= گسترده وکشیده می‌شود)، جهانِ گسترِدگی (یا، جهان نمودی) تا بدان جا می‌رسد؛ تا آنجا که جهانِ گستردگی کشیده می‌شود، حوزهٔ شش حس، نیز، گسترده است. از بیرنگی (= ازمیان رفتن) و رهائی (= توقف) این شش بنیاد حس، رهائی و آرامش

جهان گستردگی پدید می‌آید». ضد papañca واژهٔ nippapañca است که همان **نیروانه** است (S.LIII)، به‌معنای «آزادی از گستردگی سنساره‌ئی». این دو واژه در Dh. ۲۵۴ آمده است: «جهان (= بشریت) از گستردگیِ جهان شادی‌می‌جوید، **چنین‌رفتگان** از یك‌چنین گستردگی آزادند.» دراینجا مراد از «گستردگی» همان «این جهانی‌بودن» یعنی دربند جهان بودن است. در هشتمین اندیشهٔ از «**اندیشه‌های یك مرد بزرگ**» (a.viii ۳۰ ,mahā-purisa-vitakka) آمده است که «این مَه برای کسی است که در ناگستردگی (این جهانی نبودن، **نیروانه**) دلشاد است، نه برای کسی که در «این‌جهانی بودن» (papañca) شادی می‌جوید.»

در تفسیر، papañca را سه‌گونه دانسته‌اند: **تشنگی** (-taṇhā)، **نظر نادرست** (-diṭṭhi)، و **منی** (-māna) یا غرور، که احتمالاً به‌این معناست که گستردگی جهان ساختهٔ تشنگی، نظرهای نادرست و منی است.

PARAMATTHA: (,-desanā, -vacana, -sacca) «آن **حقیقت** (یا اصطلاح، شرح) که در برترین معنا (یا، در معنای نهائی) حقیقی است» که ضدّ «حقیقت وضعی» (vohāra-sacca) است، که آن «حقیقت عموماً پذیرفته شده» (sammuti-sacca، به‌سنسکریت samvrti-satya). بودا آئینش را گاهی به‌زبان قراردادی و گاهی به‌وجه بیان فلسفی روشنگری کرده است، که این روشنگری با بینش به‌واقعیت ـبینشی که در آن فریب و نادانی نیست‌ـ هماهنگ است. در معنای نهائی، هستی جریانی است از نمودهای جسمانی و روانی که در آن، یا بیرون از آن، باشنده یا وجودی چون **من** یا **خود** یا جوهری پاینده نمی‌توان یافت. بدین‌گونه وقتی که در گفتارهای بودا، از مرد، زن، یا شخص، یا از دوباره زائیده شدن یك موجود سخن گفته می‌شود نباید چنین پنداشت که این موجود یا باشنده در معنای نهائی اعتبار دارد، بل‌که این واژه‌ها چیزی جز یك شکل یا وجه قراردادی و وضعی بیان (vohāra-vacana) نیست.

PĀRAMITĀ = PĀRAMI: **کمال**. ده صفت است که به«بودائی»،یعنی «بودا» شدن، راهنمائی می‌کند: (۱) کمال **سخاوت** (یا **آزادگی**؛ dāna-pāramī)، (۲) کمال وظیفه (رفتار، سلوك، .sila-p)، (۳) **کمال ترك خان‌ومان** (.nekkhamma-p)، (۴) **کمال شناسائی** (.paññā-p)، (۵) **کمال مردانگی** (همت، .viriya-p)، (۶)**کمال بردباری** (.khanti-p)، (۷) **کمال حقیقت** (.sacca-p)، (۸) **کمال پایداری** (.adhiṭṭhāna-p)، (۹) **کمال مهر** (.metta-p)، (۱۰) **کمال یکساندلی** (.upekkhā-p).

چنان که در **راه پاکی** (دفتر نهم) آمده است، از راه شکوفاندن و به‌کمال رسانیدن **چهار مقام معنوی** (brahma-vihāra، نکـ) می‌توان به‌این **ده‌کمال** دست یافت.

PARIKAMMA-SAMĀDHI: **یکدلی مقدماتی**، یکدلی آغازین و ناشکوفا و کمال‌نیافتهٔ جان است؛ نکـ samādhi.

PARINIBBĀNA:: **نیروانهٔ کامل**، مترادف است با نیروانه؛ این واژه منحصراً به‌خاموش پنج بخش وجود در هنگام مرگ مردتمام، یا اَرَهت، اشاره نمی‌کند.

PARIÑÑĀ: فهم کامل، شناسائی کامل. سه قسم «شناسائی کاملِ این‌جهانی» (lokiya-p.) هست: شناسائی کاملِ شناخته‌شده (ñāta-p.)، شناسائی کامل چون (چیزی) پژوهنده (tīrana-p.)، و شناسائی کامل چون غلبه‌کننده (pahāna-p.).

PAṬICCA-SAMUPPĀDA: **زنجیرِ عِلّی**، تولید مشروط، تولد به‌هم بسته. **زنجیرِ علّی** تعلیم مشروط و مقید بودنِ همه نمودهای جسمانی و روانی است، این تعلیم با **تعلیم نداشتن خود** (anattā، نکـ) شرط جدائی‌ناپذیر فهم واقعی و تحقق تعلیم بوداست. این تعلیم، مشروط بودن و سرشت وابستهٔ جریان پشتهم و یکدستِ نمودهای جسمانی و زوانی گوناگون وجود را نشان می‌دهد که به‌طور قراردادی **خود** یا **من**، یا **انسان** یا **جانور** نامیده می‌شود.

در حالی که تعلیم **نداشتن خود**، یا با تجزیه وجود به‌بخش‌های سازنده نهائی آن، یعنی به‌نمودها یا عناصر صرفاً تهی و بدون جوهر، به‌تحلیل آن می‌پردازد، امّا، زنجیر علّی به‌طور منظم پیش می‌رود، یعنی با نشان دادن این که همهٔ این نمودها، به‌طریقی، با یکدیگر به‌طور مشروط و مقید بستگی دارند. زنجیرِ عِلّی وجود ۱۲ حلقه دارد.

فرمول زنجیرِ عِلّی چنین است: ـ

Avijja-paccayā sankhārā: «از (طریقِ) **نادانی**، **کرمه‌سازها** (sankhārā) مشروط می‌شود، یا «**کرمه‌سازها** بسته‌به، یا مشروط‌به (paccayā) **نادانی** است؛ **کرمه‌سازها**، یعنی خواست‌های (cetanā) سازنده و به‌وجودآورندهٔ دوباره زائیده‌شدن. **نادانی** حلقهٔ اول و **کرمه‌سازها** حلقهٔ دوم این **۱۲** حلقه است.

Sankhārā-paccayā viññānaṁ: **دانستگی** (در زندگی کنونی) مشروط به‌کرمه‌سازها(ی زندگی گذشته) است. «دانستگی» حلقهٔ سوم است.

Viññāṇa-paccayā nāma-rūpaṁ: «**نام و شکل** (= نمودهای جسمانی و روانی) و مشروط به‌دانستگی است.

Nāma-rūpa- paccayā salāyatanam: «شش بنیاد [حس] مشروط به‌نام و شکل است». مراد از «شش بنیاد» پنج اندام حسی است و منش یا دانستگی، که ششمین حس است.

Salāyatana-paccayā phasso: «پساویدن مشروط به‌شش بنیاد است.» مراد از «پساویدن»، تماس است نه لمس.

Phassa-paccayā vedanā: «احساس مشروط به‌پساویدن است».

Vedanā-paccayā tanhā: «تشنگی مشروط به‌احساس است.»

Vedanā-paccayā upādānam: «دلبستگی مشروط به‌تشنگی است.»

Upādāna-paccayā bhavo: «وجود (= شدن) مشروط به‌دلبستگی است.» «شدن» یا «وجود» مرکب است از جریان فعال و منفعل زندگانی، یعنی جریان وجود کرمه (kamma-bhava)، یعنی جریان کرمه که تولیدکنندهٔ «دوباره زائیده‌شدن» است، و «جریان وجود مجدد» (upapatti-bhava) نتیجهٔ آن است.

Bhava-paccaya jati: «زائیده شدن مشروط به‌وجود است.» در اینجا مراد از jati یا زائیده شدن، همان «دوباره زائیده شدن» است.

Jāti-paccayā jāramaranam: «پیری و مرگ (رنج، سوگ، درد، اندوه و نومیدی) مشروط به‌زائیده شدن (= دوباره زائیده‌شدن)اند. بدین سان کلّ این مجموعهٔ رنج دوباره در آینده پیدا می‌شود. (نک نمودار ص ۵۷۸).

PATIGHA: ۱. در معنای اخلاقی، یعنی «بیزاری، نفرت، خشم، و مترادف vyāpāda، «بدخواهی»، و dosa به‌معنای کینه و نفرت است (نک mūla)؛ یکی از گرایش‌هاست (نک anusaya). ۲. واکنش حسی.

PĀTIMOKKHA: پاتی‌مُکّه، یعنی قوانین انصباطی انجمن‌رهروان، که در هرماه چند بار در حضور انجمن رهروان و در طی مراسمی خاص، امّا ساده، خوانده می‌شود.

زنجیرعلّی

گذشته	۱ نادانی ۲ کرمه‌سازها	جریانِ کرمه ۵ علت: ۱،۲،۸،۹،۱۰
حال	۳ دانستگی ۴ نام و شکل ۵ شش بنیاد ۶ پساویدن ۷ احساس	جریان دوباره زائیده شدن ۵ نتیجه: ۳ تا ۷
	۸ تشنگی ۹ دلبستگی ۱۰ وجود (= جریانِ شدن)	جریانِ کرمه ۵ علت: ۱، ۲، ۸، ۹، ۱۰
آینده	۱۱ زائیده شدن (= دوباره زائیده شدن) ۱۲ پیری و مرگ	جریان دوباره زائیده شدن ۵ نتیجه: ۳ تا ۷

PAṬIPĀDA: راه. مثلاً در majjhima-paṭipāda (راه میانه).

PATISAMBHIDĀ: دانش تحلیلی، که چهارگونه است: دانش تحلیلی معنا، آئین، زبان، و فهمِ آماده.

PATISANDHI: (در لغت، یعنی پیونددوباره، اتصال مجدد) **دوباره زائیده‌شدن**، یکی از ۱۴ کنش دانستگی (viññāṇa) است. این کلمه در اَبی‌دَمَّه‌ـپیتکه آمده است، و به‌جای آن در متن‌های کهن به‌جای این واژه punabhava (نکـ) به‌کار برده شده‌است.

PHALA: میوه، ثمره. ۱.نتیجه، معلول؛ اجرومزد. ۲. «نتیجهٔ راه» یا «ثمرهٔ راه» یعنی آن لحظات دانستگی که بیدرنگ پس ازلحظهٔ «دانستگیِ راه» (نکـ ariya-puggala) دست می‌دهد، و تا رسیدن به‌مقام بالاتر بعدی، و شاید در طی تمرین **بینش** (vipassanā، نکـ) بارها تکرار شود. این لحظات اگر تکرار شود «حصول ثمره» (phala-sampatti) خوانده می‌شود.

PHASSA: **پساویدن** (از phusati پساویدن، تماس یافتن)، تماس، تأثر حسی.

phassa به‌معنای لمس نیست، بل‌که یکی از حالات دانستگی همراهِ پایدار (cetasika) است و به‌بخش **حالات جان**(Sankhāra-kkhanda) از **پنج بخش**) مربوط است. phassa در M. ۱۸ چنین تعریف شده است: «از بستگی چشم و شکل، دانستگیِ چشم پیدا می‌شود؛ باهم‌شدن این سه، پساویدن چشم است.» (همین گونه است دربارهٔ چهار حس دیگر و منش یا جان). در **زنجیرِ عِلّی**، **پساویدن** مشروط به‌شش **بنیاد حس** است، و عامل مشروط و مقیدکنندهٔ احساس است (نکـ paṭicca-samuppāda، ۵ و ۶).

PĪTI : **شوق**، اشتیاق، نشاط، یکی از عوامل روانی یا پیوسته (cetasika) و به‌**بخش حالات جان** (sankkāra-kkhāndha) تعلق دارد. piti هیچ گونه احساسی نیست و به‌**بخش احساس** (از **پنج بخش**) تعلق ندارد. از نظر روانی می‌توان آن را «دلبستگی پرشوق» دانست، و می‌تواند با دانستگیِ درست یا نادرست همراه باشد.

pīti در دو **نگرش** (jhāna، نکـ) اول و دوّم حاضر است، و یکی از **اندام‌های نگرش** (jhānanga، نکـ) شمرده می‌شود و البته در **نگرش** دوم نیرومندتر از **نگرش اوّل** است.

PUBBENIVĀSĀNUSSATI: «یادآوری تولدهای پیشین»، یکی از **نیروهای برتر** (abhiññā، نکـ) است، و یکی از سه عامل **سه‌دانش** (tevijjā، نکـ) است.

PUGGALA: شخص، فرد، و نیز مترادف است با فردیت، شخصیت، موجود، باشنده (sattā)، خود (attā)، و مانند این‌ها. این کلمات را باید در معانی وضعی و قراردادی گرفت، یعنی در وجه بیان و زبان وضعی چنین می‌گوئیم، و در واقعیت، یعنی از نظر «حقیقت و معنای نهائی» (paramattha، نکـ) چیزی چون «شخص» و مانند آن، وجود ندارد. در «معنای نهائی» فقط نمودهای همیشه متغیر جسمانی و روانی در کار است.

PUNABHAVA: در لغت به‌معنای «نو شدن»؛ وجود مجدد، وجود دوباره، و در اصطلاح، در گفتارهای بودا به‌معنای «دوباره زائیده شدن» است، که در آثار ادبی بعدی patisandhi (نکـ) خوانده شده است. رسیدن به‌مقام ارهتی (arahatta)، یعنی رسیدن به‌پایان تولدهای آینده، که اغلب به‌این شکل بیان می‌شود: «این آخرین تولد است. اکنون دیگر وجود مجددی در کار نیست!» (natthi' dāni punabhavo) (D. ۱۵ ؛M. ۲۶، ۳۳۹ و ۸۷ Thag، ۵۰۲ .Sn) ـ این اصطلاح اغلب با abhinibbatti به‌معنای «برخاستن» به‌کار برده می‌شود:

«ای رهرو، امّا چه‌گونه در آینده وجود مجدد و برخاستن می‌رسد (āyatim punabhavābhinibbatti)؟ چون موجودات، دربند نادانی و بسته به‌تشنگی، همواره اینجا وآنجا جویای شادی‌نواند، به‌این دلیل وجود مجدد و برخاستنِ درآینده درکار است.» (M.۴۳) گاهی abhinibbatti به‌تنهائی به‌معنای «دوباره‌زائیده‌شدن» است.

در دومین حقیقت نیز صفت ponobhavika آمده است، یعنی «به‌دوباره‌زائیده‌شدن می‌برد».

PUÑÑA: شایستگی، کار شایسته، درست، نیک. صفتی است برای کردار درست کرمه‌ئی (kusala). ضد این واژه: apuñña، ناشایستگی، pāpa، بد، شرّ.

ارهت‌ها، که به‌همهٔ آلودگی‌هائی که موجب دوباره زائیده‌شدن می‌شود غلبه یافته‌اند «آن‌سوی نیك و بد» نامیده می‌شوند.

PUÑÑĀBHISANKHĀRA: **کرمه‌سازهای شایستهٔ سپهر حسی** (یا، کام)، و سپهر مادّی لطیف (یا، شکل)؛ نکـ sankhāra (۲)، ۱.

PUÑÑA-KIRIYA-VATTHU: **بنیادهای کردار شایسته**، در گفتارهای بودا سه بنیاد شایسته است آمده است که مرکب است از سخاوت و دهش (dāna-maya-p.)، سلوك یا وظیفه (sīla-maya-p.) و شکوفائی جان (bhāvanā-maya-p.). نک ۳۳ .D، ۶۰ .IT.
در تفسیرها این «بنیادها» را تا ده‌تا برشمرده‌اند.

PUTHUJJANA: در لغت یعنی «یکی از تودهٔ مردم». **مرد دنیا**، مرد معمولیِ نیاموخته، بیگانه به‌آئین. مراد از این واژه «پیش‌نشین» (upāsaka، نک) یا رهروی (bhikkhu، نک) است که هنوز در بند آن «ده‌بند» (samyojana، نک) است که او را به«دایرهٔ وجود» می‌بندد، و به‌این ترتیب او هنوز به‌هیچ یك از چهار مقام ارهتی (نک ariya-puggala) نرسیده است.

R

RĀGA: رنگ، شهوت، آز. مترادف است با lobha (نک mūla)، taṇhā (نک)، و abhijjhā (نک kammapatha).

RŪPA: ۱. **کالبد** (نک khandha) ۲. موضوع دیدنی (نک āyatana)، مادّی لطیف، شکل (نک jhāna,avacara).

RŪPA-JJHĀNA: نگرش مادّی لطیف، **نگرش شکل** (نک jhāna).

RŪPA-KĀYA: **بخش کالبد**، بخش‌تن. متمایز از nāma-kāya (نک) که **بخش جان است**. نک nāma-rūpa,kāya.

RŪPA-KKHANDHA: **بخش کالبد**،یکی از پنج بخش (نک khandha).

RŪPA-LOKA: جهان مادّی لطیف، جهان شکل؛ نک loka.

RŪPĀRAMMAṆA: موضوع دیدنی، اشاره است به‌نمود بیرونی جسمی که بنیاد دانستگی چشم است. مقایسه کنید با āyatana(۲).

RŪPĀVACARA: نک avacara.

RŪYĀYATANA: نکـ āyatana.

S

SACCA: حقیقت. ۱. برای دوگونه حقیقتِ قراردادی و نهائی نکـ paramattha.

۲. **حقیقت عالی** (ariya-sacca) خلاصه‌ترین کظّل تعلیمات بوداست، زیرا که تمام کانونِ پالی بی‌شك در آن آمده است. چهار حقیقت عبارتند از **رنج**، **خاستگاه رنج**، **خاموشی و رهائی از رنج**، و **راه رهائی از رنج**.

۱. بنابر اولین حقیقت همهٔ شکل‌های هستی ناخشنودکننده و دستخوش رنج (dukkha)اند.

۲. دومین حقیقت می‌آموزد که هر رنج، و هر «دوباره‌زائیده‌شدن» از **تشنگی** برمی‌خیزد.

۳. سومین حقیقت می‌آموزد که فرونشاندن تشنگی و رهائی از آن لزوماً به‌خاموشی (vnirodha) دوباره زائیده‌شدن و رنج می‌انجامد، یعنی به‌نیروانه (نکـ nibbāna).

۴. چهارمین حقیقت راه هشتگانه (magga، نکـ) است که وسیله‌ئی است برای رسیدن به‌این خاموشی. برای توضیح این راه نکـ magga.

در اولین گفتار بودا، معروف به‌گفتار به‌گردش درآوردن چرخ آئین Dhamma) cakkappavattana-sutta) آمده است که اولین حقیقت (رنج) را باید کاملاً فهمید؛ دومین حقیقت (تشنگی) را باید رها کرد؛ سومین حقیقت (نیروانه) را باید واقعیت بخشید؛ چهارمین حقیقت (راه) را باید درخود پرورد و به‌کمال رسانید.

SACCA-ÑĀṆA: شناسائی حقیقت، می‌تواند دوگونه باشد: (۱) شناسائی مرکب از فهم (anubodha-ñāṇa)، و (۲) شناسائی مرکب از نفوذ (paṭivedha-ñāṇa)، یعنی واقعیت بخشیدن.

SADDHĀ: ایمان، اعتماد. اگر فرد بودائی «به‌روشن‌شدگیِ چنین‌رفته» (بودا) معتقد است، ایمان دارد و مؤمن است. (M.۵۳؛ A.V.,۲) یا به‌سه‌گوهر (نکـ ti-ratana) ایمان دارد و به‌آن‌ها (بودا، آئین، انجمن) پناه می‌برد. ایمان او «باید معقول باشد و درفهم ریشه داشته باشد» (M. ۴۷). «نیروی ایمان» (saddhindriya) باید با «نیروی شناسائی» (paññindriya) همراه باشد. «رهروی که فهم دارد، ایمانش را هماهنگ با آن فهم بنیاد می‌نهد» (۴۵ S.XLVIII,)

در SN. ۷۷ ایمان را تخم همهٔ حالات شایسته و درست دانسته‌اند چون که، بنابر تفسیرها، جان را به‌اعتماد و عزم می‌آراید تا از سیل سَنْسارَه بتوان گذشت.

رهرو در اولین مقام اَرَهتی، یعنی مقام رسیدن به‌رود (نک ariya-puggala)، به‌ایمان استوار می‌رسد، که در این مقام «بند شك» (vicikiccha، نک samyojana) در او از میان می‌رود و ایمان استوار به‌سه‌گوهر نیز یکی ازنشانه‌های رهروبه‌رود رسیده است.

SAGGA: بهشت؛ نک deva (موجودات آسمانی).

SAKADĀGĀMI: یك بار بازآینده. نک ariya-puggala.

SAKKA: شاه خدایان، خدای موجودات آسمانی در آسمان سی‌وسه (tāvatimsa).

SAKKĀYA: بخش وجود. اغلب این کلمه را «شخصیت» ترجمه می‌کنند، امّا بنابر تفسیرها این کلمه مربوط است به‌sat-kāya یعنی بخشِ (کالبد) موجود، نه از ریشهٔ سنسکریت sva-kāya یعنی «کالبدِ خود»، «بخشِ خود». در M. ۴۴ آمده است که sakkāya اشاره است به‌پنج بخش هستی (khandha): «ای برادر وساکه (Visākha)، آن‌سرور گفته است که sakkāya نامی است برای «پنج بخش (چون موضوعات دلبستگی» (upādāna-kkhandha)، یعنی، کالبد، احساس، ادراك، حالات جان، و دانستگی. نک sakkāya-diṭṭhi.

SAKKĀYA-DIṬṬHI: عقیده به‌شخصیت، عقیده به‌نظر نادرستِ خود، یکی از ده‌بند (sanyojana) است که با رسیدن به‌راه رسیدن به‌رود (sotāpatti-magg؛ نک ariya-puggala) کاملاً از میان می‌رود. بیست گونه عقیده به‌خود وجود دارد، که در چهار نوع کاربرد این عقیده دربارهٔ هر یك از پنج بخش (khandha، نک) یافته می‌شود: (۱ تا ۵) عقیده به‌این که خود همان کالبد، احساس، ادراك، حالات جان، و دانستگی است؛ یا (۶ تا ۱۰) خود را در آن‌ها جستن، یا (۱۱ تا ۱۵) خود را مستقل از آن‌ها دانستن، یا (۱۶ تا ۲۰) خود را دارندهٔ آن‌ها دانستن (M. ۴۴؛ S.XXII, ۱).

SAḶĀYATANA: شش بنیاد. نک paṭicca-samuppāda, āyatana.

SAMĀDHI: یکدلی، تمرکز در لغت samādhi (sam + ā + dhā) «حالت دروانی» استواربودن»، حالت استوارجان است بر موضوعی «ای رهرو، یکدلی جان (ekaggatā

(cittass') را **یکدلی** خوانند» (M. ۴۴).

یکدلی درست (sammā - samādhi)، چون آخرین گام از راه هشتگانهٔ عالی (نکـ magga)، به‌**چهار نگرش** (jhāna، نکـ) تعریف شده است. در معنائی وسیع‌تر، **یکدلی** دربردارندهٔ همهٔ حالات ضعیف‌تر یکدلی است، و با دانستگیِ ازنظر کرمه‌ئی درست (kusala) همراه است. **یکدلی نادرست** (micchā-samādhi) آن یکدلی است که با دانستگی از نظر کرمه‌ئی نادرست (akusala، نکـ) همراه باشد. هرگاه در متن‌ها با **یکدلی** صفت «درست» یا «نادرست» همراه نباشد مراد از آن همان «یکدلی درست» است.

در یکدلی می‌توان سه درجهٔ شدت تشخیص داد:

(۱) **یکدلی مقدماتی** (parikamma-samādhi) که در آغاز این تمرین وجود دارد.

(۲) **یکدلی همسایگی** یا یکدلی مجاور (upacāra-samādhi)، یعنی یکدلی که «نزدیک می‌شود» امّا به‌نخستین نگرش (jhāna، نکـ) نمی‌رسد.

(۳) **حصول یکدلی** (appamā-samādhi)، یعنی، آن یکدلی که در نگرش‌ها حاضر است.

از این سه یکدلی فقط در تفسیرها سخن رفته است.

یکدلی که با لحظات راه (magga) و لحظات ثمره (phala) همراه باشد «برتر از جهانی» (lokuttara) خوانده می‌شود و موضوع آن نیروانه است. همهٔ یکدلی‌های دیگر، حتی یکدلی نگرش‌ها، فقط «این‌جهانی» (lokiya) است.

بنابر D. ۳۳ «شکوفاندن یکدلی» (samādhi-bhāvanā) چهار بهره دارد (۱) **نیکبختی** ازراه چهار نگرش؛ (۲) **شناسائی و بینش** (ñāṇa-dassana) که احتمالاً همان چشم‌آسمانی (نکـ abhiñña) است ـ از طریق ادراك نور (kasina)؛(۳) **آگاهی و دانستگی** روشن از طریق دانشِ روشنِ برخاستن و از میان رفتن احساس‌ها، ادراك‌ها، و اندیشه‌ها؛ (۴) فرونشاندن **آلودگی‌ها** (āsavakkhaya) از طریق فهم برخاستن و از میان رفتن پنج بخش (سازندهٔ موضوع) دلبستگی (نکـ khandha).

یکدلی یکی از هفت اندام روشن‌شدگی (bojjhanga، نکـ)، یکی از **پنج نیروی معنوی** (نکـ bala)، و آخرین گام از «راه هشتگانه»، است. یکدلی در **سه آموزش** (نکـ sikkhā) نام سه‌گام ششم و هفتم و هشتم «راه هشتگانهٔ عالی» است.

SAMĀDHI-PARIKKHĀRA: «وسائل یا لوازم یکدلی» مراد «چهار بنیاد آگاهی» (satipaṭṭhāna، نکـ) است.

SAMDĀHI-SAMBOJJHANGA: «یکدلی چون یکی از اندام‌های روشن‌شدگی» (نکـ bojjhanga).

SAMADHI-VIPPHĀRĀ IDDHI: «نیروی یکدلی نافذ» یکی از نیروهای جادوی (iddhi، نکـ) است.

SAMĀPATTI: رسیدن، حصول، نامی است برای هشت نگرش سپهر مادّی لطیف (سپهر شکل) و سپهر نامادّی (یا، بی‌شکل)، که گاهی «رسیدن» نهمی هم بدان افزوده می‌شود که به«رسیدن به‌خاموشی» (nirodha-samāpatti) معروف است. مقایسه کنید با jhāna.

SAMA-SĪSĪ: «کسی که در یکزمان به‌دو مقصد می‌رسد، یعنی به«خاموشی آلودگی‌ها» و مقصد زندگانی.

SAMATHA: آرامش، مترادف است با samādhi (یکدلی)، citteraggatā (یکدلی جان) و avikkhepa (توجه استوارجان). یکی از عوامل روانیِ دانستگی درست است. نکـ samatha-vipassana و bhāvanā.

SAMATHA-VIPASSANĀ: آرامش و بینش همان یکدلی (samādhi، نکـ) و شناسائی (paññā، نکـ)، است و دوشاخهٔ شکوفائی جان (bhāvanā، نکـ) را تشکیل می‌دهد.

(۱) آرامش، حالت نیاشفته و آرام جان است که با یکدلی نیرومند دست می‌دهد، و هدف آن رسیدن به‌نگرش‌ها (jhāna، نکـ) است. آرامش، جان را از ناپاکی‌ها و موانع درونی آزاد می‌کند و به‌آن توان نافذتر می‌بخشد.

«اکنون نیروی آرامش (samatha-bala) چیست؟ یکدلی و مجموعیِ جان است از راه آزادی از کام،... آزادی از بدخواهی... ادراك نور... مجموعی (دل)... محدود کردن نمودها... دانش، شادی، هشت «رسیدن»، ده کسینه، ده یادآوری، نُه نظارهٔ گورستان، ۳۲ نوع آگاهی تنفس... یکدلی و مجموعی جان یك نظاره‌گر تَرك در حال دم و بازدم....»

(۲) بینش (نکـ vipassanā) فهم نافذ از راه تجربهٔ نگرش است به‌ناپایندگی، رنج بودن و خود نداشتنِ همهٔ نمودهای مادی و روانی هستی. بینش است که به‌ورود به‌حالات برتر از جهانی قدسیت (اَرَهَتی) و رهائی غائی می‌برد.

«اکنون نیروی بینش چیست؟ نظارهٔ ناپایندگی (aniccānupassanā)، رنج بودن (dukkhānupassanā)، نداشتنِ خود (anattānupassanā)، بیزاری (-nibbidā)، وارستگی (-virāga)، خاموشی (nirodha)، ترك (patinissayga) با توجه به‌کالبد، احساس، ادراك، حالات جان، و دانستگی....»

«دو چیز به‌دانش هدایت می‌کند: آرامنش و بینش. اگر آرامش (در جان) شکوفانده شود

چه سودی دارد؟ جان به‌کمال می‌رسد. اگر جان به‌کمال رسد، چه سودی دارد؟ هر شهوتی از میان می‌رود.

«اگر بینش شکوفانده شود چه سودی دارد؟ شنسائی به‌کمال می‌رسد. اگر شناسائی به‌کمال رسد، چه سودی دارد؟ هر نادانی از میان می‌رود» (A.II, ۲،۷).

SAMBODHI: روشن‌شدگی = bodhi (نکـ).

SAMBOJJHANGA: اندام‌های روشن‌شدگی = bojjhanga (نکـ).

SAMMA - DITTHI: **شناخت درست**. گام اول از راه هشتگانهٔ عالی (نکـ magga).

SAMMĀ-MAGGA: **راه درست**، نکـ micchā-magga.

SAMMĀ-PPADHĀNA: **کوشش درست**، ششمین گام از راه هشتگانهٔ عالی (نکـ magga padhāna,).

SAMMĀ-SAMBODHI: **روشن‌شدگی کامل**، حالتی که بودای جهانی (sammā- sambuddha) به‌آن رسیده، یعنی کسی که آئین رهاننده را که در جهان گم شده بود دوباره کشف کرده، تحقق بخشیده و به‌روشنی به‌جهانیان اعلام کرده است.

SAMMASANA: فهم، کشف، نامی است برای ناپاینده و رنج بستن و خود نداشتن همهٔ نمودهای هستی، که این آغاز بینش است.

SAMPADĀ: رسیدن، برکت. پنج سَمْپَدا شمرده‌اند، یعنی ایمان، سلوك، دانش، آزادگی، شناسائی (A.V, ۹۱) و نیز سلوك، یکدلی، شناسائی، رهائی، چشم دانشِ پیوسته به‌رهائی (A.V, ۹۲).

SAMPAJÑÑA: دانستگی روشن، روشنی دانستگی. فهم روشن. این اصطلاح بارها همراه با آگاهی (sati) به‌کار برده شده است. مثلاً در D.۲۲ و M.۱۰

PHASSA = SAMPHASSA (نکـ).

SAMSĀRA: (در لغت، به‌معنای «سرگردانی دائم») سَنْسارَه، دایرهٔ وجود، دایـرهٔ تولـد و مرگ‌های متوالی. نامی است که مراد از آن دریای حیات است که همواره موج می‌زند و بالا و پائین می‌رود. نشانهٔ این جریان مستمر همواره متولدشدن، پیر شدن، رنج بردن و مردن است. سَنْسارَه زنجیر بی‌پایان و پیوستهٔ ترکیبات «پنج بخش» است، که به‌طور دائم از لحظه‌ئی به‌لحظهٔ دیگر تغییر می‌کنند و از زمان‌هائی که به‌تصور نمی‌آید به‌دنبال هم روانند. زندگانی هرکس در این سنساره بخشی بسیار کوچك و کوتاه و گذرنده است.

SAMUCCHEDA-PAHĀNA: «غلبه از راه نابودی»، یعنی خاموشی و نابودی مطلق بندهای وجود (نکـ samyojana)، که در هنگام پانهادن به‌یکی از چهار راه اَرَهتی یا قدسیت (نکـ ariya-puggala) به‌وقوع می‌پیوندد، نکـ pahāna.

SAMUDAYA-SACCA: حقیقت خاستگاه، یعنی خاستگاه رنج، دومین حقیقت از «چهار حقیقت عالی» (sacca، نکـ) است.

SAṀVARA-PADHĀNA: کوشش برای دورماندن، نکـ padhāna.

SAMYOJANA: بندها. مراد ده بند است که انسان را به‌دایرهٔ وجود می‌بندد، یعنی:

۱. عقیده به‌خود (sakkāya-diṭṭhi، نکـ).
۲. شك (vicikiccha، نکـ).
۳. دلبستگی به‌قواعد محض و آداب sīlabbata-parāmasa upādana (نکـ upādana).
۴. تشنگی به‌کام (kāma-rāga، نکـ).
۵. بدخواهی (vyāpāda)
۶. تشنگی به‌وجود مادّی لطیف، یا وجود شکل (rūpa-rāga).
۷. تشنگی به‌وجود نامادّی، یاوجود بی‌شکل (arūpa-rāga).
۸. منی (māna، نکـ)
۹. بی‌آرامی (uddhacca، نکـ).
۱۰. نادانی (avijjā، نکـ).

پنج بند اول را «بندهای کوچـك» (orambhāgiya-samyojana) می‌نامنـد که انسـان را به‌جهان حسی می‌بندد. پنج بند دوم را «بندهـای بزرگ» (uddhambhāgiya-samyojana)

می‌نامند که انسان را به‌جهان‌های بالاتر می‌بندند، یعنی به‌جهان مادّی لطیف و نامادی (۶۸ و ۶۷ ,A.IV ,۱۳ A.X؛ ۳۳ .D).

آن که از بندهای ۱ تا ۳ آزاد می‌شود sotāpanna یا به‌رود رسیده است، یعنی کسی که به‌رودی پانهاده که به‌نیروانه می‌رسد. آن که،علاوه بر بندهای ۱ تا ۳ به‌بندهای ۴ و ۵ هم غلبه یافته sakadāgāmi خوانده می‌شود یعنی یك بار بازآینده (به‌جهان حسی). آن که کاملاً از بندهای ۱ تا ۵ برای همیشه خلاصی یافته anāgāmi یعنی **بی‌بازگشت** خوانده می‌شود. یعنی او دیگر به‌جهان حسی باز نمی‌گردد. آن که از هر ده بند خلاصی یافته **اَرَهَت** است، یعنی **انسان کامل، مردتمام**. نکـ ariya-puggala.

SANGHA: **انجمن**، انجمن رهروان بودائی. سومین گوهر از سه‌گوهر (ti-ratana، نکـ) و سومین پناه از سه‌پناه (ti-sarana)، یعنی **بودا**، **آئین** (Dhamma) و **انجمن** (Sangha). همچنین اشاره است به‌ariya-sangha یعنی **انجمن مردان قدسی** (ariya-puggala، نکـ).

SANKAPPA: **اندیشه**، مترادف است با vitakka. برای sammā-sankappa یا **اندیشهٔ درست**، نکـ magga(۲).

SANKHĀRA: کرمَه‌سازها؛ حالات جان؛ کنش، کردار؛ چیزهای آمیخته و مشروط؛ کوشش ارادی. معانی هر یك از این ترجمه‌ها، بنابر قرینه، قابل فهم است اینك توضیح کوتاه هریك از این‌ها.

(۱) به‌طور کلّی مراد از **سنکارَه** (که در لغت به‌معنای «به‌هم‌کرده» و «آمیخته» و «ساخته» است) «آمیخته» و «ساخته» و «آمیزه» و «سازنده»، و «آمیختن» و «ساختن» است خواه «آمیختن و ساختن» شرط‌ها باشد، خواه «آمیختن» و «ساختن» حالات روانی، خواه «آمیختن» و «ساختن» کرمه، و خواه «آمیختن» و «ساختن» کوشش، یعنی «کوشش کردن».

۱. سنکاره چون دومین حلقه از ۱۲ حلقهٔ **زنجیر عِلّی** paṭicca-samuppāda نکـ)، جنبهٔ فعال دارد یعنی «سازنده» است، و اشاره به‌**کَرَمه** (karma، نکـ) دارد، یعنی کردارهای ارادی (cetanā) درست و نادرست تن (kāya-s.)، گفتار (vaci-s.) یا جان یا اندیشه (citta- یا mano-s.). این تعریف مثلاً در ۲۷ و ۲ ,S.XII آمده است. ما برای sankkāra، در این معنا، **کرمه‌سازها** را به‌کار برده‌ایم. در موارد دیگر، سنکاره در همین کاربرد، به‌معنای (الف) **کرمه‌سازهای شایسته** (puññ'ābhisankhāra)، (ب) **کرمه‌سازهای ناشایسته** ābhisān) khāra apuññ') **کرمه‌سازهای استوار یا نبخشیدنی** (āneñj' ābhisankhāra)، مثلاً در ۵۱ ,S.XII؛ ۳۳ .D. این تقسیم سه گانه شامل فعالیت کرمه‌ئی در همهٔ بخش‌های وجود می‌شود:

کرمه سازهای شایسته تا به‌سپهرهای حسی و مادّی لطیف (یا، شکل) گسترش می‌یابد، و کرمه‌سازهای ناشایسته به‌سپهر حسی، و «استوارها» به‌سپهر نامادّی.

۲. **سه سنکارهٔ تن، گفتار و جان یا اندیشه** که پیش ازاین گفته شد ـ گاهی به‌معنای دیگری به‌کار برده می‌شود، ۱) چون «کنش تن»، یعنی دم و بازدم (مثلاً در M. ۱۰)، ۲) کنش کلامی یا لفظی، یعنی اندیشه (vitakka نکـ) و تفکر بحثی، ۳) کنش روانی، یعنی احساس، ادراک، و مانند این‌ها (مثلاً M. ۱۱۸) نکـ nirodha-samāpatti.

۳. همچنین سنکاره اشاره است به‌چهارمین بخش از **پنج بخش هستی** (sankhāra-kkhandha) و شامل «همهٔ ساخته‌های جان» می‌شود خواه سازندهٔ دانستگی درست باشد و خواه نادرست. از این رو ما آن را «**حالات جان**» ترجمه کرده‌ایم. نکـ khandha.

۴. گاهی مراد از سنکاره اشاره به‌هر چیز «ساخته و آمیخته شده» (sankhata نکـ) و «مشروط» است، و شامل همهٔ چیزهای جهان، و همهٔ نمودهای هستی می‌شود. این معنا در جملهٔ معروف «همهٔ چیزهای ساخته شده [یا، آمیخته، آفریده شده] ناپاینده... (و) دستخوش رنج‌اند...» (sabbe sankhārā anicca ...dukkhā) آمده است. در این معنا، **سنکاره** تابع مفهوم وسیع‌تر dhamma (چیز) است؛ زیرا که **ذمّهٔ ذات ناساخته و نیامیخته**، یعنی **نامشروط** (asankhata-dhātu) را هم، که **نیروانه** باشد، شامل می‌شود (مثلاً در عبارت sabbe dhammā anattā، یعنی «**هیچ چیز خود نیست**»).

(۲) **سَنکارَه** گاهی به‌معنای «کوشش ارادی» است مثلاً در **راه‌های نیرو** (iddhi-pāda، نکـ)؛ در-sasankhāra و asankhara-parinibbāyi؛ و در **اَبی‌ذمَّه** -sankhārika-citta, asankhārika یعنی «بدون کوشش» (= خود به‌خود)، و «با کوشش».

در غرب گاهی سنکاره را «تمایلات پنهان» ترجمه می‌کنند که روانیست. (نکـ **فرهنگ بودائی**، ص ۱۶۳).

SANKHATA: **ساخته، آمیخته، مشروط**. چیزی که تولیدشده یا مشروط به‌عواملی چند است، و همهٔ نمودهای هستی را شامل می‌شود. نکـ sankhāra(۱)۴. و **asankhata**.

SAÑÑĀ: ۱. **ادراک**، یکی از **پنج بخش** (نکـ khandha)، و یکی از هفت عامل روانی (cetasika) است که با هرگونه دانستگی (نکـ cetanā) پیوسته است. saññā در این معنا شش قسم است: پنج ادراک پنج موضوع حسی و ادراکِ موضوعات روانی.

۲. saññā گاهی معنای دانستگی است، مثلاً در neva-sannā-nāsaññāyatana، یعنی

«سپهر نه‌ادراك و نه نه‌ـادراك»؛ همچنین در asaññā-satta «موجودات بی‌دانستگی». در هر دو این موارد مراد از saññā «ادراكِ»تنها نیست، بل‌كه به‌اجزای دیگر دانستگی هم اشاره می‌كند..

۳. saññā می‌تواند اشاره‌ئی باشد به«تصورات» كه موضوعات نگرش‌اند، مثلاً در یك گروه هفت تصوری، گروه ناپایندگی (anicca-saññā) و مانند این‌ها. و در ده‌ناپاكی (asubha-saññā)، و مانند این‌ها.

SAÑÑĀ-VEDAYITA-NIROBHA = nirodha-smāpatti

SAÑÑĀ-VIPALLĀSA: انحرافِ ادراك (نكـ vipallāsa).

SAÑÑOJANA = samyojana

SARAṆA: پناه، نكـ ti-sarama

SĀSANA: (در لغت یعنی «پیام»): تعلیم بودا، این بودائی، تعلیم.

SASANKHĀRA-PARINIBBĀYI: «كسی كه با كوشش به‌نیروانه می‌رسد» نام یكی از ۵ قسم بی‌بازگشت‌ها (نكـ anāgāmi) است، و نیزنكـ sankhāra (۲).

SASSATA-DIṬṬHI: عقیده به‌نظریهٔ جاویدی، عقیده به‌جاویدی، و آن عقیده به‌روان یا خود است كه به‌طور مستقل و جدا از «پنج بخش هستی» وجود داشته باشد، و پس از مرگ به‌طور جاودان ادامه یابد، و عقیده‌ئی است متمایز از عقیده به‌نیستی (uccheda-diṭṭhi، نكـ) یعنی عقیده به‌خود یا روانی كه به‌هنگام مرگ نیست و نابود می‌شود.

SATI: آگاهی، یكی از پنج حس معنوی و پنج نیرو (نكـ bala) است، یكی از «هفت اندام روشن‌شدگی» (bojjhanga نكـ) است، و هفتمین گام از «راه هشتگانهٔ عالی» است (نكـ magga)، و در وسیع‌ترین معنا، یكی‌از آن حالات روانی است. برای «چهار بنیاد آگاهی» نكـ satipaṭṭhāna.

SATIPAṬṬHĀNA: چهار بنیاد آگاهی. در لغت به‌معنای «آگاه شدن از آگاهی» است

(sati-upaṭṭhāna) است. چهار بنیاد این‌هاست:

۱. نظارهٔ تن (kāyānupassanā)، یعنی، آگاهی به‌دم و بازدم (ānapānasati، نکـ). به‌چهار وضعیت iriyāpatha، نکـ)، آگاهی و دانستگی روشن (sati-sampajañña نکـ)، **تأمل در ۳۲** بخش تن (نکـ asubha, kāyagatasati)، **تحلیل چهار عنصر،نگرش گورستان‌ها.**

۲. نظارهٔ احساس (vedanānup assanā)، یعنی نظارهٔ احساس‌هائی که در رهرو پیدا می‌شود، او به‌روشنی آن‌ها را احساس می‌کند.

۲. نظارهٔ دل (cittānupassanā)، یا فهمیدن حالات دل (دانستگی و جان).

۴. نظارهٔ موضوعات جان (dhammānupassanā)، یعنی مثلاً نظارهٔ به«پنج مانع» (نکـ nīvaraṇa)، پنج بخش (khandha، نکـ)، و بسی چیزهای دیگر.

SATI—SAMBOJJHANGA: «آگهی چون از (هفت) اندام روشن‌شدگی» نکـ bojjhanga.

SATI-SAMPAJAÑÑA«آگاهی و دانستگی روشن» (یا آگاهی و روشنی دانستگی)، نکـ sampajañña.

SATTA: موجود زندهه، باشندهٔ زند. این واژه را هم چون jīva, puggala, attā و هر واژهٔ دیگر که به«باشنده»ئی چون «من» یا «خود» اشاره می‌کند باید فقط واژهٔ قراردادی و وضعی (vohāra-vaccna) گرفت که ارزشی در واقعیت ندارد. نکـ puggala, paramattha, anattā و مانند این‌ها.

SA-UPĀDISESA-NIBBĀNA (ذات) «نیروانه با درکار بودن بنیاد»، نکـ upādi, nibbāna.

SĀVAKA: شنونده، شاگرد، اشاره است به‌ariya-sāvaka یعنی «شاگرد شریف»، فقط به‌هشت دسته از شریفان (ariya-puggala، نکـ) گفته می‌شود.

SĀVAKA-BODHI: «روشن‌شدگی شاگرد» اشاره است به‌قدسیت شاگرد، که از قدسیت paccekabuddha (نکـ) و sammā-sambuddha (نکـ) متمایز می‌شود. sāvaka به‌سنسکریت śrāvaka خوانده می‌شود.

SEKHA: «آموزندهٔ شریف»، تربیت‌یافته، رهرو آموزش عالی، یعنی کسی که سه آموزش (ti-sikkhā نکـ) را پیروی می‌کند، او یکی از هفت قسم شاگردان شریف است که به‌یکی از

چهار راه برتر از جهانی یا سه ثمرهٔ پائین‌تر رسیده‌است (نک ariya-puggala)، حال آن که دارندهٔ ثمرهٔ چهارم یا arahatta-phala (ثمرهٔ اَرَهتی) «کسی است که در آن سوی آموزش است» (asekha، نک). مرد معمولیِ نیاموخته (puthujjana، نک) را «نه‌شاگرد شریف، و نه‌در آموزش به‌کمال رسیده» (n'eva-sekha-nāsekha) می‌خوانند.

SIKKHĀ: آموزش، تربیت. مراد آموزشی است که شاگرد بودا می‌گیرد، آن سه قسم است: **آموزش رفتار برتر** (adhisīla sikkhā—)، **آموزش اندیشهٔ (یا، یکدلی) برتر** (adhicitta-sikkhā)، و **آموزش شناسائی برتر** (adhipaññā-sikkhā). این سه **آموزش** اشاره است به‌تقسیم سه‌گانه راه (magga، نک) به‌رفتار، یکدلی، و شناسائی (sīla, samādhi, paññā، نک).

SIKKHĀPADA: گام‌های تربیت، قوانین اخلاقی.

پنج دستور اخلاقی را pañca-sīla یا پنج سلوك می‌نامند که «پیش‌نشینان» بودائی باید آن را رعایت کنند، آن پنج دستور این‌هاست: (۱) خودداری از کشتن هر موجود زنده، (۲) خودداری از دزدی، (۳) خودداری از زنا، (۴) خودداری از دروغ گفتن، (۵) خودداری از می‌خوردن.

ده دستور (dasa-sīla) را هر نومرید و رهرو باید رعایت کند، پنج دستور اول آن همان **پنج دستور** بالاست و پنج دستور دیگر این‌هاست: (۶) خودداری از خوردن نابهنگام درمیان روز، (۷) خودداری از رقص، آوازخواندن، موسیقی و نمایش، (۸) خودداری از آویختن حلقه گل، بوی خوش، روغن و آرایش... (۹) خودداری از بسترهای اعیانی، (۱۰) خودداری از پذیرفتن سیم و زر.

SĪLA: رفتار، سلوك، وظیفه، هنراخلاقی، و آن حالتی از جان و اراده (cetanā، نک) است که در گفتار، کردار، یا کردار جسمی آشکار می‌شود (نک karma). sīla بنیاد رفتاروسلوك بودائی است و نخستین آموزش از سه **آموزش** (نک sikkhā) است. نک sikkhā .pada

SĪLABBATA-PARĀMĀSA: (همراه با upādāna، یعنی دلبستگی): «دلبستگی به‌قواعد (یا، دستورها) محض و آداب». سومین بند از **ده‌بند** (samyojana، نک). و یکی از چهار قسم **دلبستگی** (upādāna، نک) است. این بند هنگامی که رهرو به‌مقام «رسیدن به‌رود» (sotāpatti) برسد از میان می‌رود.

SOTĀPAANNA: به‌رودرسیده، رهروی که در میان هشت شاگرد شریف (نک ariya-puggala). سه قسم به‌رود رسیده داریم. یکی «با هفت تولد مجدد» یکی «که از خانوادهٔ شریف به‌خانوادهٔ دیگری می‌رود». یکی که «یك تخم» (eka-bīji) است یعنی «یك بار دیگر تولید می‌کند».

SOTĀPATTI: (مقام) رسیدن به‌رود نک sotāpanna, ariya puggala.

SUDDHĀVĀSA: «مکان‌های پاك». دسته‌ئی از پنج آسمان متعلق به«جهان مادّی لطیف» (یا، شکل، نک rūpa-lok، loka)، که بی‌بازگشت‌ها(نک anāgāmī) در آن‌ها متولد می‌شوند، و در آنجا به‌اَرَهتی (مقام قدسیّت) و نیروانه می‌رسند.

SUGATI: راه‌های شاد وجود، نک gati.

SUKHA: خوش، خوشایند،شاد؛ سعادت، نیکبختی، خوشدلی، خوشی، شادی. یکی از سه احساس (نک vedanā) است و شاید جسمی یا روانی باشد. در گفتارهای بودا میان شادی حواس و شادی وارستگی و ترك فرق گذاشته‌اند (در A.II). شادی این‌جهانی و نااین‌جهانی (در M.۱۰). خوشدلی (شادی) شرط اصلی رسیدن به‌یکدلی جان (sāmadhi، نک) است، و از این رو یکی از پنج اندام (سازندهٔ) اولین نگرش (jhānanga، نک jhāna) است، و تا در سومین نگرش هم هست.

SUKHA-SAÑÑĀ: ادراك (دانستگی یا نظر) شادی، در چیزی که عملاً رنج در آن هست (dukkhe sukha-saññā)، یعنی، هر شکلی ازوجود؛ یکی از چهار انحراف (vipallāsa، نک) است.

SUÑÑA: (کد صفت است و اسم آن) SUÑÑATĀ: تهی و تُهیت. در تیره‌واده (Theravāda) اشاره است به‌نظریهٔ anattā، یعنی خود نداشتن همه چیز، یعنی بی‌جوهریت همهٔ نمودها: «جهان تهی است... چون از خود، یا چیزی وابسته به‌خود تهی است. (۸۵ و S.XXXV,)؛ هم چنین دربارهٔ پنج بخش هستی (khandha، نک) نیز گفته می‌شود.

SUÑÑATĀNUPASSANĀ: نظارهٔ تُهیت، یکی از هجده قسم بینش (vipassanā، نک) است.

SUÑÑATĀ-VIMOKKHA: وارستگی از تُهیّت، نک vimokkha.

SUTA-MAYĀ-PAÑÑĀ: شناسائی (یا، دانش) بر بنیاد آموزش، نک paññā.

T

TAṆHĀ: تشنگی، طلب. یکی از سه ریشهٔ اصلی رنج، و دایرهٔوجود است. تشنگی سه گونه است تشنگی کام یا تشنگی به(موضوعات) حسی (kāma-taṇhā)، تشنگی هستی (bhava-taṇhā)، و تشنگی نیستی (vibhava-tanhā)¾ تشنگی هشتمین حلقه از زنجیرِعِلّی است (نک paṭiccasamuppada).

با توجه به‌شش موضوع حواس، شش قسم تشنگی هست؛ تشنگی برای موضوعات دیدنی، برای صداها، و مانند این‌ها.

با توجه به‌سه قسم وجود، سه قسم تشنگی هست: تشنگی به‌وجود حسی (kāma-taṇhā)، تشنگی به‌وجود مادّی لطیف (یا، وجود شکل؛ -rūpa)، تشنگی به‌وجودنامادّی (یا، بی‌شکل،-arūpa).

TAṆHĀ-KKHAYA: فرونشاندن تشنگی، همان «فرونشاندن آلودگی‌ها» (āsavakkhaya) و رسیدن به‌قدسیت کامل یا اَرَهتی. نک ariya-puggala.

TATHĀGATA: چنین‌رفته، انسان کامل، و آن لقب بوداست که او به‌هنگام سخن گفتن از خود به‌کارمی‌برد.

TATHĀGATA-BALA: (ده) نیروی چنین‌رفته، نک dasa-bala.

TĀVATIMSA: (خدایان) سی و سه (گانه)، دسته‌ئی از موجودات آسمانی در سپهر حسی. نک deva.

TE-VIJJA: آن که به‌دانش سه‌گانهٔ (برتر) آراسته است»، مراد ازاین واژه در آئین برهمنی (Brahmanism) «دانندهٔ سه ویده (tri - Vidyā Veda)، است. امّا در آئین بودا te-vijja یعنی کسی که سه‌گونه دانش را دریافته است، یعنی یادآوری تولدهای پیشین، چشم آسمانی، خاموشی آلودگی‌ها، نک abhiññā ۴ تا ۶.

THERA-VĀDA: **تعلیم پیران**، نامی است برای کهن‌ترین شکل تعلیمات بودا، که به‌زبان **پالی** به‌ما رسیده است. بنابر سنت این نام از انجمنی مرکب از پانصد رهرو، که اندکی پس از مرگ **استاد** (= بودا) تشکیل شده بود، گرفته شده است.

تیره‌واده فقط یکی از مکتب‌های کهن آئین بوداست که در میان مکتب‌هائی که **مَهایانی‌ها** (= هواخواهان mahāyāna) آن‌را **هینَه‌یانَه** (Hīnayāna)* می‌نامند حفظ شده است. گاهی تیره‌واده را **آئین بودای جنوب** یا **آئین بودای پالی** نیز نامیده‌اند. امروزه **تیره‌واده** در سری‌لانکا، برمه، تایلند، کامبوجیا، لائوس، و چیتاگونگ (بنگال شرقی، بنگلادش) رواج دارد.

THĪNA-MIDDHA: **تنبلی و افسردگی**، سومین و پنجمین مانع از **پنج مانع** (nīvarana، نک).

TI-LAKKHANA: **سه نشانه**، یا سه نشانهٔ هستی، یعنی ناپایندگی (anicca، نک)، رنج بودن (dukkha، نک)، و نداشتنِ خود (anattā نک).

TI-PITAKA: **سه‌سبد**، نامی است برای سه بخش **کانونِ پالی**: **سبد روش** (Vinaya pitaka)، **سبدگفتارها** (sutta-pitaka)، و **سبد فلسفه** (Abhidhammā pitaka یا آئین برتر).

TI-RATANA: **سه‌گوهر**، مراد **بودا**، **آئین او**، و **انجمن رهروان** است. این **سه‌گوهر** نزد همهٔ بودائیان جهان محترم است. نظارهٔ این سه‌گوهر بخشی از ده نظاره (anussati، نک) است.

TI-SARANA: **سه‌پناه**، هر بودائی، خواه رهرو و خواه «پیش‌نشین» به‌سه پناه ایمان دارد که همانا **بودا**، **آئین او**، و **انجمن رهروان** اوست. فرمول سه‌پناهِ پالی که هنوز هم در برخی از کشورهای بودائی رواج دارد به‌همان‌گونه است که در زمان بودا بوده است، یعنی:

Buddham saranam gacchāme

Dhammam saranam gacchāmi

Sangham saranam gacchāmi

که ترجمه‌اش این است:

---

* از یك نظر همهٔ مکتب‌های بودائی به‌دو دستهٔ بزرگ تقسیم می‌شوند، یکی هینه‌یانه و دیگری مَهایانه.

من به‌بودا پناه می‌برم!
من به‌آئین پناه می‌برم!
من به‌انجمن پناه می‌برم!

TUSITA: دسته‌ئی از موجودات آسمانی در سپهر حسی؛ نک deva.

UCCHEDA-DITTHI: **عقیده به‌نیستی**، و آن عقیده به‌وجود **خود** یا روان است که به‌هنگام مرگ نیست و نابود می‌شود و زوال می‌پذیرد. این نظر در زمان **بودا** درمیان برخی از مکاتب فلسفی رواج داشته است.

UDDHACCA: پیقراری، بی‌آرامی، یکی از **ده‌بند** (sanyojana، نک) و یکی از **پنج مانع** (nīvarana، نک) است. و هم‌چنین یکی از چهار عامل روانی است که با هر دانستگی نادرست (akusala-sādharana) همراه است.

UPĀDĀNA: **دلبستگی**. دلبستگی، **تشنگی** (tanhā، نک) شدید است. چهار قسم دلبستگی وجود دارد: **دلبستگی به‌کام** یا دلبستگی حسی (kāmupādāna)، **دلبستگی به‌نظرها** (ditthiūpādāna)، **دلبستگی به‌قواعد محض و آداب** (sīlabbatūpādāna)، **دلبستگی به‌عقیدهٔ به‌خود** (attavādūpādāna).

UPĀDĀNA-KKHANDHA: پنج «بخش دلبستگی»، یا «**پنج بخش هستی** که موضوعات دلبستگی را تشکیل می‌دهند.». نک khandha.

UPADHI: **بنیادِ وجود**. درتفسیرها «بنیاد وجود» را چهار قسم دانسته‌اند: **پنج بخش** (نک khandha)، کام (kāma)، **آلودگی‌های دل** (kilesa، نک)، **کرمَه** (karma، نک).

UPĀDI: در لغت به‌معنای چیزی است که بدان دلبستگی پیدا می‌شود، که انسان به‌آن می‌چسبد، یعنی **پنج بخش هستی** (khandha، نک).

UPĀSAKA: **پیش‌نشین**، یعنی پیرو آئین بودا، که به‌سه‌پناه (ti-sarana، نک) ایمان دارد. او **پنج دستور** (pañca-sīla؛ نک sikkhāpada) را به‌جا می‌آورد. او باید از راه‌های نادرستِ زیست دوری کند، یعنی از اسلحه‌فروشی، فروختن موجودات زنده، گوشت‌فروشی،

میفروشی، و زهرفروشی و مانند این‌ها.

UPĀSIKĀ: پیش‌نشینِ زن. نکـ upāsaka.

UPASAMĀNUSSATI: نظارهٔ آرامش نیروانه، آخرین یادآوری (anussati، نکـ) از ده یادآوری است.

UPEKKHĀ: یکساندلی، حالتی وابسته به‌بخش حالات جان (khandha نکـ sankhāra) است و نباید با «احساس بی‌اعتنائی» یکی دانسته شود.

UPEKKHĀ-SAMBOJJHANGA: «یکساندلی چون اندام روشن‌شدگی» نکـ bojjhanga.

UPEKKHĀ-SUKHA: سعادت یکساندلی، احساس یکساندلی است که با درجهٔ اعلای یکساندلی (upekkha)، یعنی در سومین نگرش (jhāna، نکـ)، همراه است.

UPOSATHA: روزه، روز روزه. اوپوسَته، چهاردهم ماه، اول ماه، و دو روز تربیع اول و آخر. در چهاردهم و اول ماه قوانین پاتی‌مُکّه (patimokkha، نکـ) در مقابل انجمن رهروان خوانده می‌شود، و در این چهار روز، که گفتیم، بسیاری از پیروان مؤمن به‌زیارت دیرها می‌روند، و در آنجا هشت دستور (از ده دستور نکـ sikkhapada) را به‌جا می‌آورند.

VĀCĀ: گفتار(همریشهٔ «واژهٔ» فارسی است) نکـ magga(۳).

VACĪ-KAMMA: کردار لفظی، کردار گفتار؛ نکـ kammapatha, Karma.

VĀCĪ-SANKHĀRA: کنش‌های لفظی یا کلامی، کرمه‌سازهای لفظی.

(۱) برای کرمه‌سازهای لفظی، نکـ sankhāra(۱) ۱.

(۲) برای کنش لفظی یا کلامیِ (جان)، یعنی توجه جان و پایداری جان در اندیشه نکـ sankhāra (۱) ۲.

VAYĀNUPASSANĀ: نظارهٔ از میان‌رفتن، یکی از هجده قسم بینش(vipassavā، نکـ) است.

VEDANĀ: **احساس** دومین بخش از پنج بخش هستی (نکـ khandha) است. بنابر سرشت آن، احساس به‌پنج دسته تقسیم می‌شود. ۱. احساس خوشانید جسمی؛ ۲. احساس ناخوشایند (= دردآور) جسمی؛ ۳. احساس خوشایند روانی؛ ۴. احساس ناخوشایند (= دردآور) روانی؛ ۵. احساس خنثی، یعنی نه خوشایند و نه ناخوشانید (= دردآور).

با توجه به‌شش حس، شش‌گونه احساس در کارست: احساس پیوسته به‌بینائی، و مانند آن.

احساس، یکی از هفت عامل روانی است که به‌دانستگی پیوسته است؛ نکـ nāma. در فرمول **زنجیر عِلّی** (paṭicca-samuppāda، نکـ) احساس شرط پیدا شدن **تشنگی** (taṇhā، نکـ) است.

VEDANĀNUPASSANĀ: **نظارهٔ احساس**، یکی از **چهار بنیاد آگاهی** (satipaṭṭhāna، نکـ) است.

VESĀRAJJA: **اعتماد به‌نفسِ بودا.**

VIBHAVA-DIṬṬHI: نظر نیستی، همان ucchedadiṭṭhi(نکـ) است.

VIBHAVA-TAṆHĀ: **تشنگی نیستی**، نکـ taṇhā.

VICĀRA: **پایداری جان در اندیشه، تفکر بحثی**، نکـ vitakkā-vicāra.

VICIKICCHĀ: شك، شك و دودلی. یکی از پنج مانع (nīvaraṇa، نکـ) است، و یکی از سه بند (samyojana، نکـ) است که در اولین مقام قدسیت، یعنی در مقام رسیدن **به‌رود** از میان می‌رود (نکـ ariya-puggala).

VIHARA: مقام، جایگاه، دیر(همان واژه است که در فارسی بِهار شده است، مثلاً در نوبهار). سه مقام هست: **مقام آسمانی** (dibba-vihāra)، **مقام قدسی و معنوی** (brama-vihāra، نکـ)، **مقام شریف** (ariya-vihāra).

VIJJĀ: **دانش** (برتر)، نکـ tevijjā, abhiññā.

VIMAMSĀ: پژوهش، تحقیق، یکی از چهار راه به‌نیرو (iddhi-pāda، نک) است.

VIMOKKHA: آزادی (وارستگی).

(۱) سه آزادی این‌هاست: ۱. آزادی بی‌شرط(یا، بی‌نشان) (animitta-v.) ۲. آزادی بی‌آرزو (apaṇihita -v.)، ۳. آزادی تُهیت (یا، تهی) (suññatā-v.).

(۲) هشت آزادی (aṭṭha-vimokkha)

۱. انسان وقتی که در سپهر مادّی لطیف (یا سپهر شکل، rūpī) مانده کالبدها (= شکل‌های کالبدی) را احساس می‌کند: این نخستین آزادی است.

۲. چون کالبدها را در شخص خود احساس نکند، کالبد را بیرون از خود احساس می‌کند: این دومین آزادی است.

۳. با اندیشه به(چیز) زیبا، انسان از اعتماد سرشار می‌شود: این سومین آزادی است.

از آزادی ۴ تا ۷ در نگرش سپهر نامادّی (نک jhāna) دست می‌دهد، و آزادی هشتم همان «خاموشی ادراك و احساس» (نک nirodha-samāpatti) است.

VIMUTTI: آزادی، وارستگی، رهائی. این آزادی دوگونه است، آزادی دل (ceto-vimutti، نک) و آزادی دانش، یا آزادی شناسائی (paññā-vimutti، نک).

«آزادی دل»، در برترین معنایش، آن قسم یکدلی (samādhi) است که به‌راه اَرَهَتی (arahatta-magga) بستگی دارد؛ «آزادی شناسائی» شناسائی یا دانشی (ñāṇa) است که به‌ثمرهٔ ارهتی (arahatta-phala) بستگی دارد.

همچنین پنج آزادی هست که همان پنج قسم غلبه (pahāna) است.

VIÑÑĀNA: دانستگی، یکی از پنج بخش هستی (khandha، نک) است؛ سومین حلقه از دوازده حلقهٔ زنجیر عِلّی (paticca-samuppāda، نک) است؛ پنجمین بخش از عناصر ششگانه (dhātu، نک) است.

VIÑÑAṆAÑCĀYATANA: سپهر دانستگی بی‌پایان، نامی است برای دومین نگرش بی‌شکل (یا، نگرش نامادّی) (نک jhāna، ۶).

VIPĀKA: (در لغت به‌معنای «میوه» و «ثمره» است) و در اصطلاح نتیجهٔ کرمه است، و به‌هر نمود روانی گفته می‌شود که از نظر کرمه‌ئی خنثی باشد (یعنی، احساس جسمی خوشایند یا

دردآور، دانستگی حسی، و مانند آن)، که نتیجهٔ کردار ارادی درست یا نادرستِ (نک karma) تن، گفتار یا جان است، که در این زندگانی یا در یك زندگانی پیشین انجام گرفته باشد. به‌طورِ کلّی این نظر نادرست است که، بنابر آئین بودا، هر چیزی نتیجهٔ کردار پیشین است. مثلاً، هرگز هیچ کردار ارادی (کرمه) که ازنظر کرمه‌ئی درست یا نادرست باشد، نتیجه کردار قبلی نیست، که این در واقع خود **کرمه** است.

چیزهای جسمی یا جسمانی که کرمه‌زاد (= ساختهٔ کرمه: kammaja) باشد هرگز kamma-vipāka (= نتیجهٔ کرمه) خوانده نمی‌شوند، چون این اصطلاح فقط دربارهٔ نمودهای روانی به‌کار برده می‌شود.

VIPALLĀSA: **انحراف**. چهار انحراف وجود دارد که می‌تواند یا **انحراف ادراك** (saññā-v.) باشد، یا **انحرافات دانستگی** (citta-v.)، و یا **انحراف نظرها** (ditthi-v.). این چهار انحراف این‌هاست: ناپاینده (anicca) را پاینده دیدن؛ رنج‌آور (dukkha) را خوشایند (یا سعادت‌آور) دیدن؛ آن‌چه **خود** نیست (an-atta) آن را **خود** دیدن؛ آن‌چه ناپاك (زشت: asubha) است آن را پاك یا زیبا دیدن (A.IV, ۴۹).

VIPASSANĀ: **بینش**، مراد از **بینش** یا **شهود**، روشنی یا اشراق شهودی است که برمی‌درخشد و حقیقت ناپایندگی، رنج بودن و **خود** نداشتنِ سرشت همهٔ نمودهای جسمانی و روانی هستی را عرضه می‌دارد. این بینش، بینش شناسائی (vipassanā-paññā) است که عامل قطعی آزادی است.

بینش، نتیجهٔ فهم عقلانی محض نیست، بل‌که از راه مشاهدهٔ مستقیم و سیر درونی جریان‌های جسمانی و روانی فرد دست می‌دهد.

مراحل تدریجی شکفته شدن بینش در **نُه دانشِ بینش** (vipassanā-ñāṇa) صورت می‌گیرد که رویهمرفته شش حالت پاکی را می‌سازد.

هجده قسم دانشِ بینش وجود دارد که به«بینش‌های بزرگ» (mahā-vipassanā) معروف‌اند، یعنی (۱) نظارهٔ ناپایندگی، (۲) نظارهٔ رنج، (۳) نظارهٔ نداشتنِ **خود**، (۴) نظارهٔ نفرت، (۵) نظارهٔ دل‌کندن، (۶) نظارهٔ خاموشی، (۷) نظارهٔ ترك،(۸) نظارهٔ از میان‌رفتن، (۹) نظارهٔ ناپدیدشدن (۱۰) نظارهٔ تغییر، (۱۱) نظارهٔ نامشروط (یا، بی‌نشان)، (۱۲) نظاره بی‌آرزوئی، (۱۳) نظارهٔ تُهیّت، (۱۴) نظارهٔ در نمودهائی که **شناسائی برتر** است، (۱۵) دانش و بینش برطبق و اقعیت، (۱۶) نظارهٔ بینوائی (یا خطر)، (۱۷) نظارهٔ تفکر (۱۸) نظارهٔ روگرداندن.

VIRĀGA: بیرنگی، دل کندن، بیشهوتی؛ این کلمه اغلب با nirodha، به‌معنای فرونشاندون و رهائی می‌آید. **بیرنگی** نامی است برای **نیروانه**. در بخش نظاره، از virāga در **آگاهی به‌دم و بازدم** سخن رفته است، و نیز یکی از هجده «بینش بزرگ» به‌شمار می‌آید (نک vipassanā، شمارهٔ ۵).

VIRIYA نیرو، مردانگی، نری، همت. یکی از پنج نیروی معنوی و پنج نیرو (نک bala) است؛ یکی از «هفت اندام روشن‌شدگی» است (نک bojjhanga)، و همان **کوشش درست** از **راه هشتگانهٔ عالی** است (نک magga).

VISUDDHI: **پاکی**، پاکی را هفت مقام یا هفت قسم دانسته‌اند: (۱) پاکی سلوك، یا رفتار: (sīla-visuddhi)، (۲) پاکی دل (یا، جان .citta-v)، (۳) پاکی نظر (یا، شناخت .diṭṭhi-v)، (۴) پاکی غلبه بر شك (.kankhā-vitarana-v)، (۵) پاکی (از راه) دانش و بینشِ **راه** و **نه‌راه** (.maggāmagga-ñāṇadassana-v)، (۶) پاکی دانش و بینش پیشرفتِ **راه** (.paṭipadā-ñāṇadassana-v)، (۷) پاکی دانش و بینش. مقصد هر **پاکی**، پاکیِ پس از آن است، مثلاً، مقصد **پاکی سلوك**، **پاکی دل** است. و همین طور تا **پاکی** هفتم.

VITAKKA: اندیشه، توجه جان. سه **اندیشهٔ** هست که از نظر کرمه‌ئی ناشایسته و نادرست (arusala) است: **اندیشهٔ کام** (kāma-vitakka)، **اندیشهٔ بدخواهی** (.byāpāda-v)، و **اندیشهٔ آزار** (.vihimsā-v). سه **اندیشه** هست که از نظر کرمه‌ئی شایسته و درست (kusala) است: **اندیشهٔ نخواهندگی** (.nekkhamma-v) **اندیشهٔ بدخواه** و **بیزارنبودن** (.avyapada-v)، **اندیشهٔ بی‌آزاری** (.avihimsā-v). این سه، «اندیشهٔ درست» را می‌سازد که دومین گام از **راه هشتگانهٔ عالی** است (نک magga).

VITAKKA-VICĀRA **توجه جان** و **پایداری جان دراندیشه**، **اندیشهٔ مفهومی** و **اندیشهٔ بحثی**، درك و استدلال. دو کنش لفظی یا کلامی (vacī-sankhāra؛ نک sankhāra) جان است، این‌ها دو اندام **نگرش** اولند (نک jhāna)، ولی در **نگرش‌های** بالاتر وجود ندارد.

(۱) **توجه جان** (vitakka) اندیشه‌ئی را نهادن و به‌آن توجه کردن است. ویژگی آن همانا متمرکز ساختن جان یا دانستگی به‌موضوع است.

(۲) **پایداری‌جان دراندیشه** (vicāra) این‌سو و آن‌سو رفتن، پیش و پس رفتن جان است.... این حالت به‌شکل فعالیت مستمر جان نمودار می‌شود.

توجه جان به‌ضربه‌زدنِ به‌زنگ مانند شده است، و **پایداری جان در اندیشه** طنین آن،

یا آن به‌گرفتن کوزه می‌ماند، و این به‌پاك کردن آن.

VIVEKA: دل‌کندن، تنهائی، جدائی. viveka سه‌گونه است: (۱) جدائی جسمانی (kāya-v.)، یعنی خلوت‌گزیدن و کنارگرفتن از موضوعات کام؛ (۲) جدائی اندیشه (citta-v.)، یعنی، جدائی درونی از چیزهای کامبخش؛ (۳) جدائی از بنیادهای وجود (upadhi-v.).

VIVEKA-SUKHA: «سعادتِ دل‌کندن»، یا خوشدلی تنهائی. یعنی سعادتِ ترك، دل‌کندن، آرامش و روشن‌شدگی.

VYĀPĀDA: بدخواهی، بیزاری، مترادف dosa (نکـ mūla) است؛ یکی از پنج مانع (nīvaraṇa، نکـ) و یکی از ده‌بند (samyojana، نکـ).

Y

YAKKA: در عقیدهٔ عام، نوعی شبح، یا روح است.

YĀMA-DEVA: موجودات آسمانی جهان‌کام.

YOGA: بند، یوغ، نام دیگر چهار آلودگی (āsava، نکـ) است.

فهرست نام‌ها

ب

پ

ت

ج

چ

ش

ك

ن

و

ه

ی

فهرست مفهوم‌ها

آ

ا

ب

پ

چ

ح

ذ

ز

س

ش

ط

ع

ف

ق

م

ن

و

ه

ی

فهرست مأخذ و منابع

1. **Bapat, Prof. P.V. (General Editor).**

   2500 YEARS OF BUDDHISM

   Ed. Ministry of Information and Broadcasting, Government of India 1959.

2. **Brewster, E.H.**

   THE LIFE OF GOTAMA THE BUDDHA.

   Ed. Routledge & Kegan Paul LTD. London 1956.

3. **Conze, Dr. Edward.**

   BUDDHIST TEXTS THROUGH THE AGES

   Ed. Bruno Cassirer. London 1957.

4. **Conze, Dr. Edward.**

   BUDDHIST MEDITATION

   Ed. Allen & Unwin LTD. London 1956.

5. **Coomaraswamy, Ananda, K.**

   BUDDHA AND THE GOSPEL OF BUDDHISM.

   Ed. Harper Torchbook, U.S.A. 1964.

6. **Coomaraswamy, Ananda, K. & Horner, I.B.**

   THE LINVING THOUGHTS OF THE BUDDHA.

   Jaico, Books. Bombay, 1958.

7. **Geiger, Wilhelm.**

   PALI LITERATURE AND LANGUAGE.

   (Eng. Tran.) Ed. Oriental Books Reprint Corporation, Delhi, 1968.

8. **Jennings, J.G.**

THE VEDANTIC BUDDHISM OF THE BUDDHA.

Ed. Geoffrey Cumberlege Oxford University Press. London 1949.

9. **Macdonell, Arthur Anthony,**

A PRACTICAL SANSKRIT DICTIONARY.

Ed. Oxford University Press, London, 1958.

10. **Malalasekera, G.P. (Edited by)**

ENCYCLOPAEDIA OF BUDDHISM 3 Vols.

Published By The Government of Sir Lanka, 1961-73.

11. **Moore, Justin Hartley.**

SAYINGS OF BUDDHA, THE ITI-VUTTAKA.

Ed. Colombia University Press, New York 1965.

12. **Nanamoli, Bhikkhu (Ir.)**

THE PATH OF PURIFICATION. (Visuddhi Magga)

Ed. Buddhist Publication Society, Kandy, Sir Lanka 1975.

13. **Narada Maha Thera.**

THE BUDDHA AND HIS TEACHINGS.

Ed. Colombo, Sir Lanka 1973.

14. **Nyanaponika Thera (Ir.)**

ANGUTTARA NIKAYA.

Ed. Buddhist Publication Society, Kandy, Sir Lanka 1975.

15. **Nyanaponika Thera & Others.**

MUDITA

Ed. Buddhist Publication Society, Kandy, Sir Lanka 1971.

16. **Nyanatiloka.**

BUDDHIST DICTIONARY.

Ed. Frewin & Co., LTD. Colombo, Sir Lanka 1972.

17. **Rhy Davids, C.A.F.**

PASALMS OF THE BRETHEREN

Ed. Luzac & Co. LTD. London 1951.

18. **Rhys Davids, C.A.F.**

PSALMS OF SISTERS

Ed. Luzac & Co. LTD London 1951.

19. **Warren, Henr Clarke,**

BUDDHISM IN TRANSLATIONS

Ed. Harvard University Press, U.S.A. 1947.

20. **Webb, Russell**

AN ANALYSIS OF THE PALI CANON

Ed. Buddhist Publication Society, Kanky, Sri Lanka 1975.

۲۱. پاشائی، ع. راه آئین یا ذَمَّه‌پَدَه ترجمهٔ متن بودائی،) ناشر انجمن فلسفهٔ ایران، تهران ۱۳۵۷

۲۲. سن، ک.م. آئین‌های هندو ترجمهٔ ع. پاشائی، ناشر جهان کتاب، تهران ۱۳۵۴

۲۳. نیانه‌تی لوکا، سخن بودا ترجمهٔ ع. پاشائی، از انتشارات مرکز اسناد آسیائی،تهران ۱۳۵۷

۲۴. هومن، دکتر محمود تاریخ فلسفه، کتاب اول، چاپ دوم، تهران ۱۳۴۸

۲۵. هومن، دکتر محمود، تاریخ فلسفه، کتاب دوم، دفتر اول، تهران ۱۳۴۱

با پوزش بسیار لطفاً این غلط‌های چاپی و جاافتادگی‌ها را درست کنید.

در کلمات پالی جزئی که غلط است نوشته می‌شود نه همهٔ آن کلمه.

صفحه	سطر	غلط	درست
۵۲	۱۹	«نداشتن»	«نداشتن خود»
۵۴	زیرنویس ۳	فته	رفته
۵۵	۸	برای نمونه،	زائد
۶۲	۱۴	شد	شود
۸۸	۱۲	بعد از کلمهٔ **نخواهندگی** این سطر اضافه شود: ودیگری چون جاویدی. نیروانه چون نخواهندگی	
۹۶	زیرنویس ۳۳	Varh	arh
۱۰۴	زیرنویس ۲	ص	ص ۸۲
۱۰۹	۶	که دیگر	که
۱۱۶	زیرنویس ۱۵	پس	سپس
۱۱۶	زیرنویس ۱۵ س ۲	جنگل،	جنگل، و
۱۲۱	۲۴	دردآور	دردآوری
۱۳۱	۲۱	روز	زائد است
۱۳۲	۱۲	(۱۵)(۱۶)	(۱۳)(۱۴)
۱۳۳	زیرنویس	۱ atiyo	۲ ariyo
۱۳۳	زیرنویس‌های ۳ و ۴ افتاده است که به‌این شکل اضافه شود:		

۳ atta-kilamatha ۴ majjhima patipada

صفحه	سطر	غلط	درست
۳۸۶	۳	بسیار	چنان
۳۹۱	۸	تا	یا
۳۹۵	زیرنویس ۳	ak	a/k
۳۹۸	زیرنویس ۱۳		akiriya-dhamma
۴۰۱	۱۴	از راه	بی
۴۰۱	۱۵	شوند	شده‌اند
۴۰۱	۲۱	کردار	بدکرداری
۴۱۲	زیرنویس ۲۰	ص	ص ۲۸
۴۱۵	۲۰	آورد	آورم
۴۳۱	۲۱	نیکبختی	نیکبختی است
۴۴۳	۹	من ت	من است
۴۴۳	۱۴	در در	دردآور
۴۴۳	۱۷	تن	زائد
۴۴۳	۲۱	جنی	حتی
۴۴۷	۶	بودم؟ درآینده	بودم؟ درآینده(۳۷)
۴۵۰	۳ سه‌سطر به‌آخر	من نیستم	من این نیستم
۴۵۲	بعد از سطر آخر اضافه شود:		**ـ شاها به‌راستی نه.**
۴۵۶	۳	(۵۰)	(۶۰)
۴۷۸	زیرنویس ۲۳	It	BT.
۴۷۸	زیرنویس ۲۳	Bt	زائد
۴۸۴	۱۲	نامشروط	مشروط
۴۸۵	۱ سطر به‌آخر	ساخته نشده	ساخته نشده و
۴۸۷	۱	کشیده	زائد
۴۸۸	۷	آن	آنان
۴۹۶	به‌آخر سطر ۴ اضافه شود:	**وتماشای بندبازی (۹)؛**	
۵۰۳	به‌سطر آخر اضافه شود	**دریك جا اجازه می‌دهم» Mv ، II ، vii**	
۵۱۴	۱۸	شك	رشك
۵۱۴	۱۹	فریب‌ها	فریب‌ها وخطاها
۵۲۳	۴	می‌آورد	می‌آورد: با
۵۲۵	۵	را	را دیدم
۵۳۳	۳	-nb	-nab

صفحه	سطر	غلط	درست
۵۳۵	۸	«ناند	اند
۵۳۵	۱۵	-JJA	-jjha
۵۳۷	۱۸	Anupassana	Anupadisesa
۵۳۷	۱ سطر به‌آخر	(۴)	(۴) نظارهٔ
۵۳۷	سطر آخر	سبب بیرنگ‌شدن	نظارهٔ بیرنگی
۵۳۸	۱	سبب رهائی‌شدن	نظارهٔ رهائی
۵۳۸	۴ سطر به‌آخر	3/43/43/4	زائد
۵۴۴	۷	-AVIY	-avy
۵۴۷	۱۷	در همان	در واقع همان
۵۴۸	۱۰	آرامش و یکدلی	زائد
۵۴۹	۸	داشتی	دانستگی
۵۵۰	۷	زندگی رهرو را برای	درپیش گرفتن زندگی رهروی به‌قصد
۵۵۲	۸	هستند	زائد
۵۵۲	۱۴	مقام،	مقام نگرش،
۵۵۵	۶	بدکردار، بدسلوك	بدکرداری، سلوك‌بد
۵۵۹	۱	زنجیر علی	در رنجیرعلی، پیری
۵۵۹	۱۲	(پایداری	و «پایداری
۵۶۰	۳	حسی است	حسی
۵۶۰	۲۰	Guna	cchanda
۵۶۳	۲۱	مراد از	زائد
۵۶۴	۷	که	:
۵۶۴	۱۲	KUKKHCCA	KUKKUCCA
۵۶۶	۱۵	خواستگاه	خاستگاه
۵۶۶	۲۰	زیستن	زیستی
۵۶۷	۱۲	است	زائد
۵۶۷	۱۵	آلدوگی	آلودگی
۵۶۸	۲	نه‌چون	به‌خلاف
۵۶۹	۱۵	اساس	احساس
۵۶۹	۱۹	تأثیر	تأثر

صفحه	سطر	غلط	درست
۵۷۱	۷	وجود	وجود است
۵۷۱	سطر آخر زیرنویس	nibbana یا	Kilesa
۵۷۴	۱۵	است	زائد
۵۷۴	۱۷	به‌بنیاد	بربنیاد
۵۷۵	۱۴	بودا	است. بودا
۵۷۶	۳	خاموش	خاموشی
۵۷۶	۴	به‌آخر سطر اضافه‌شود ،گرچه این‌چنین به‌کار برده شود.	
۵۷۶	۱ سطر به‌آخر	و مشروط	مشروط
۵۸۲	۳	کظل	شکل
۵۸۳	۱ سطر به‌آخر	دروانی»	(روانی)
۵۸۵	سطر آخر	آرامنش	آرامش
۵۸۶	۳	شنسائی	شناسائی
۵۸۶	۱۶	بستن	بودن
۵۸۸	۱ سطر به‌آخر	نبخشیدنی	نجنبیدنی
۵۸۹	سطر آخر	گاهی	گاهی‌به
۵۹۰	۱۱	این	آئین
۵۹۱	۱۰	آگهی چون	آگاهی چون یکی
۵۹۱	۱۳	زندهه	زنده
۵۹۳	۱	که	زائد
۵۹۳	۱۲	فرق‌گذاشته‌اند	برود سطر بعد پس از (در ۱۰ M)
۵۹۴	۵	3/4	زائد
۵۹۴	۱۳	ارهستی	ارهتی است
۵۹۴	۳ سطر به‌آخر	veda	)veda(
۶۲۷	ستون ۲	۶ سطر آخر برده شود به‌ص ۶۱۱، ستون دوم، بعداز سطر ۱۵	
۶۳۰	همه‌جا	Sri شده است	Sir

در نوشتهٔ روکش کتاب بعداز **دوهزاروپانصد سال** کلمهٔ **پیش** اضافه شود.

غلط‌های چاپی دیگری هم هست که‌خوانندهٔ دقیق خود به‌آن‌ها پی‌خواهد برد.

برخی کتابهای انتشارات مروارید

تاریخ ادبیات ایران، از فردوسی تا سعدی، ادوارد براون،
ترجمهٔ فتح‌الله مجتبائی و غلامحسین صدری افشار

تاریخ عقاید اقتصادی، لوئی بدن،
ترجمهٔ دکتر نهاوندی

افریقا باید متحد شود، قوام نکرومه،
ترجمهٔ دکتر محمد توکل

خاطره‌های جنگ دوم جهانی، در سه جلد،
ترجمهٔ کریم کشاورز و دکتر مرتضی آجودانی

فرهنگ و آموزش در چین، د. شیخاوندی

سیر روابط و حقوق بین‌الملل،
دکتر احمد متین‌دفتری

محاکمه‌های نهرو، رام گوپال،
ترجمهٔ اسماعیل دولتشاهی

عینیت در پژوهش‌های اجتماعی، گونار میردال
ترجمهٔ مجید روشنگر

تاریخ عقاید و مکتب‌های سیاسی، موسکا
ترجمهٔ دکتر شهیدزاده

آزادی، قدرت و دموکراسی، کارل مانهایم،
ترجمهٔ عزت‌الله فولادوند

اوستا، نامهٔ مینوی آئین زرتشت، از گزارش
استاد ابراهیم پورداود، نگارش دکتر جلیل دوستخواه

روح، ماده، کائنات ، دکتر محسن فرشاد

اگزیستانسیالیسم و اصالت بشر ، ژان‌پل‌سارتر،
ترجمهٔ دکتر مصطفی رحیمی

طرحی در باب تئوری هیجانات ، ژان‌پل‌سارتر،
ترجمهٔ ج. عباسپور تمیجانی

آیا بشر آینده‌ای هم دارد؟ ، برتراند راسل،
ترجمهٔ م. منصور

تحقیق در رابطهٔ نظام حقوقی و توسعهٔ اقتصادی در ایران ،
دکتر مهدی پازوکی

هنر عشق ورزیدن؟ ، اریك‌فروم ،
ترجمهٔ پوری سلطانی

زبان از یاد رفته ، اریك فروم ،
ترجمهٔ دکتر ابراهیم امانت

داشتن یا بودن، اریك فروم، ترجمهٔ اکبر تبریزی

بحران روانکاوی، اریك‌فروم، ترجمهٔ اکبر تبریزی

انقلاب امید ، اریك فروم، ترجمهٔ مجید روشنگر

مفهوم ساده روانکاوی ، فروید، ترجمهٔ
فرید جواهر کلام

چگونه حافظهٔ خود را تقویت کنیم،
دکتر جیمزوینلند ، ترجمهٔ شمس‌الدین زرین کلك

وضع بشر ، هاکسلی، ترجمهٔ اکبر تبریزی

آیا انسان پیروز خواهد شد؟ اریك فروم ،
ترجمهٔ عزت‌الله فولادوند

منتشر شده است:

اوستا، نامه مینوی آئین زرتشت

ازگزارش استاد ابراهیم پورداود نگارش جلیل دوستخواه

تاریخ عقاید اقتصادی

لوئی بدن ترجمهٔ دکتر هوشنگ نهاوندی

اقتصاد کار

ژان فوراستیه ترجمهٔ دکتر عبدالعظیم بیابانی

فرهنگ سیاسی داریوش آشوری

میهن من کنگو

پاتریس لومومبا ترجمهٔ امیرفریدون گرکانی

افریقا باید متحد شود

قوام نکرومه ترجمهٔ دکتر محمد توکل

اگزیستانسیالیسم و اصالت بشر

ژان پل سارتر ترجمهٔ دکتر مصطفی رحیمی

عقاید فلسفی ابوالعلاء

عمر فروخ ترجمهٔ حسین خدیوجم

مفهوم ساده روانکاوی

زیگموند فروید ترجمهٔ فرید جواهرکلام

آیا بشر آینده‌ای هم دارد؟

برتراند راسل ترجمهٔ م. منصور

بررسی تطبیقی قهرمانان پوچی

در آثار ژان پل سارتر، آلبر کامو، سال بلو

تألیف عقیلی آشتیانی

هنر عشق ورزیدن

اریک فروم ترجمهٔ پوری سلطانی

بنا به‌کتاب‌های کهن بودائی، دو هزار و
صد سال فرزانه‌ئی به‌نام سِدارتَه گوتَمَه در
ند پیدا شد که سیر و سلوك خاصی در پیش
فت و به«روشنی» رسید و بودا شد، یعنی
دار و روشن، و آئینی بنیاد نهاد که آئین بودا
میده شده است.

کهن‌ترین متن‌های فلسفی ـ دینی موجود
ائی به‌زبان پالی در دست است که یکی از
ان‌های هندو آریائیِ میانه و زبان زادگاه بودا
ت. مجموعهٔ این متن‌ها را خود بودائیان،
س از مرگ بودا، در سه بخش گرد آورده و بر
نام تی‌پیتَکَه یا سه سبد نهاده‌اند و
داشناسان غربی هم آن را کانونِ پالی
وانده‌اند، یعنی قانون بودا که به‌زبان پالی
وشته شده است.

موضوع این کتاب، که از گفتارهای
وناگون متن‌های سه سبد فراهم آورده شده،
زارشِ «سه گوهر» بودائی است، یعنی شرح
دگانی بودا و آئین او و انجمن رهروان کهن
ائی است، با همان آب و رنگ باستانی و
ائی آن.

انتشارات مُروارید